سلام الله علیها
نور فاطمه زهرا
کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

پرس و جو
با موضوع
حقوق

www.noorfatemah.org

حقوق

نویسنده:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر چاپی:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

www.noorfatemah.org

فهرست

فهرست ----- ۵
حقوق ----- ۶۱
مشخصات کتاب ----- ۶۱
حقوق اساسی و نهادهای سیاسی ----- ۶۱
آیا کاندیدای مجلس شورای اسلامی می تواند در سخنرانی های خود آزاد باشد و آن چه دلش می خواهد بگوید؟ ----- ۶۱
پرسش ----- ۶۱
پاسخ ----- ۶۱
چرا دولت , قانون دو فرزندی را در کشور اجباری نمی کند؟ ----- ۶۱
پرسش ----- ۶۱
پاسخ ----- ۶۱
اگر کسی از نظر جانی بر گردن شخصی حقی داشته باشد، وظیفه آن شخص در مقابل آن شخص چیست ----- ۶۱
پرسش ----- ۶۲
پاسخ ----- ۶۲
چرا زنان از حقوق پایین تری نیست به مردان برخوردارند؟ ----- ۶۲
پرسش ----- ۶۲
پاسخ ----- ۶۲
چرا دیه زن نصف دیه مرد است ----- ۶۳
پرسش ----- ۶۳
پاسخ ----- ۶۳
آیا انسانهای ژنیتیکی در حقوق و تکلیف همانند انسانهای طبیعی هستند؟ ----- ۶۳
پرسش ----- ۶۳
پاسخ ----- ۶۳

طبق اصل ۱۰۹ قانون اساسی درصورت تعدد واجدین رهبری ارجحیت به شخصی داده شده که دارای بینش فقهی وسیاسی قوی ترباشد؟چرابه عدالت

پرسش ----- ۶۳
پاسخ ----- ۶۳
آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی در انتخابات مجلس , ریاست جمهوری و سایر انتخابات را دارد؟ ----- ۶۴
پرسش ----- ۶۴
پاسخ ----- ۶۴
نظارت استطلاعی و استصوابی چیست و فلسفه آنها چیست ؟ ----- ۶۵
پرسش ----- ۶۵
پاسخ ----- ۶۵
دلیل تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و فلسفه وجودی آن چیست ؟ ----- ۶۵
پرسش ----- ۶۵
پاسخ ----- ۶۵
چرا اسلام از نظر حقوقی تفاوتهایی بین حر و عبد , زن و مرد و برده و آزاد قائل شده اند؟ چرا در اسلام افراد به حر و عبد تقسیم شده اند؟ ----- ۶۶
پرسش ----- ۶۶
پاسخ ----- ۶۶
دیه یکی از قوانین اسلام است. چرا دیه زن نصف مرد است (حتی اگر اقتصاد خانواده به دست زن باشد.) ----- ۶۷
پرسش ----- ۶۷
پاسخ ----- ۶۷
آیا قانون اساسی جعلی است یا اعتباری؟ ----- ۶۹
پرسش ----- ۶۹
پاسخ ----- ۶۹
آیا قانون اساسی ایران الگویی از قانون های فرانسه و دیگر کشورها است؟ ----- ۷۰
پرسش ----- ۷۰
پاسخ ----- ۷۰
آیاسنگسارکردن عملی وحشیانه نیست؟ چرا در این حکم تجدید نظری صورت نگرفته تاچهره اسلام آلوده وخشن جلوه نکند؟ چرادرماههای حرام دیا

پرسش ---------- ۷۱
پاسخ ---------- ۷۱
اصل برائت در قانون اساسی به چه معناست؟ ---------- ۷۳
پرسش ---------- ۷۳
پاسخ ---------- ۷۴
بر پایه تصریح آیه قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع)، هر گاه کسی مسلمانی را بکشد و خانواده فرد مقتول نخواهد قاتل را عفو کند می‌تواند قصاص ک
پرسش ---------- ۷۴
پاسخ ---------- ۷۴
در خرداد سال ۱۳۶۸ پس از وفات امام خمینی"ره "هنوز قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اعتبار داشته است، در شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۸ مجلس خبرگا
پرسش ---------- ۷۶
پاسخ ---------- ۷۶
۱ـ چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات
پرسش ---------- ۷۷
پاسخ ---------- ۷۷
۱ـ آیا دین اسلام معتقد به تشابه حقوق ز ن و مرد است یا معتقد به تساوی حقوق آنان است ؟ ---------- ۷۷
پرسش ---------- ۷۷
پاسخ ---------- ۷۷
۱ـ چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات
پرسش ---------- ۷۹
پاسخ ---------- ۷۹
آیا مردم حق دارند برای نسل آینده قانون تصویب کنند؟ ---------- ۷۹
پرسش ---------- ۷۹
پاسخ ---------- ۷۹
دادگاه ویژه روحانیت بر چه اساس قانونی است ؟ ---------- ۷۹

پرسش ---- ۷۹
پاسخ ---- ۸۰
جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت را بیان کنید. ---- ۸۰
پرسش ---- ۸۰
پاسخ ---- ۸۰
چرا زن نمی تواند رئیس جمهور, رهبر, مرجع تقلید و قاضی بشود؟ ---- ۸۰
پرسش ---- ۸۰
پاسخ ---- ۸۰
وظایف و اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی چیست ؟ ---- ۸۲
پرسش ---- ۸۲
پاسخ ---- ۸۲
قانون اساسی عراق (موقت) چه معایبی دارد که بعضی از مراجع چه در عراق و چه در ایران و حتی دولت ایران نسبت به آن واکنش نشان داده است.
پرسش ---- ۸۳
پاسخ(قسمت اول) ---- ۸۳
پاسخ(قسمت دوم) ---- ۸۶
پاسخ(قسمت سوم) ---- ۸۸
پاسخ(قسمت چهارم) ---- ۹۱
تاریخچه حقوق بشر و چگونگی تدوین آن را توضیح دهید؟ ---- ۹۴
پرسش ---- ۹۴
پاسخ ---- ۹۴
اعلامیه جهانی حقوق بشر از چه موادی تشکیل شده است؟ ---- ۹۵
پرسش ---- ۹۵
پاسخ ---- ۹۵
به اعلامیه جهانی حقوق بشر چه انتقاداتی از دیدگاه اسلامی وارد است؟ ---- ۹۵

پرسش ---- ۹۵
پاسخ ---- ۹۵
حقوق عمومی و حقوق اساسی مردم، تا چه اندازه در حکومت دینی تضمین شده است؟ آیا قوانین اساسی و عمومی متعلّق به مردم، در حکومت دینی
پرسش ---- ۹۹
پاسخ ---- ۹۹
مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟ ---- ۱۰۰
پرسش ---- ۱۰۰
پاسخ ---- ۱۰۰
اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟ ---- ۱۰۱
پرسش ---- ۱۰۱
پاسخ ---- ۱۰۱
طریقه اخذ مالیات در حکومت اسلامی چگونه است و آیا در صدر اسلام نیز روش اخذ مالیات به گونه امروزی بوده است؟ ---- ۱۰۱
پرسش ---- ۱۰۱
پاسخ ---- ۱۰۱
چرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ ماده‌ای درباره اهل سنت وجود ندارد؟ ---- ۱۰۳
پرسش ---- ۱۰۳
پاسخ ---- ۱۰۳
آقای خاتمی در جمع دانشجویان دانشگاه شهید مدرّس به طور صریح بیان داشت که صلاحیت اجرای قانون اساسی را ندارد. چه کسی یا چه گروهی ،
پرسش ---- ۱۰۵
پاسخ ---- ۱۰۵
دادگاه ویژه روحانیت چگونه است و آیا در قانون آمده است؟ ---- ۱۰۵
پرسش ---- ۱۰۵
پاسخ ---- ۱۰۵
فلسفهٔ وجودی دادگاه ویژه روحانیت چیست؟ ---- ۱۰۶

پرسش ----- ۱۰۶
پاسخ ----- ۱۰۶
در اسلام همهٔ افراد در برابر قانون مساویند، پس چرا دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت داریم؟ ----- ۱۰۶
پرسش ----- ۱۰۶
پاسخ ----- ۱۰۶
با توجه به منع حجاب در کشور فرانسه که نظر مسلمانان در مورد آن نقض حقوق بشر می‌باشد، آیا حجاب اجباری نیز نقض حقوق بشر نمی‌باشد یا ؛
پرسش ----- ۱۰۶
پاسخ ----- ۱۰۷
زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟ ----- ۱۰۷
پرسش ----- ۱۰۷
پاسخ ----- ۱۰۷
در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟ ----- ۱۰۸
پرسش ----- ۱۰۸
پاسخ ----- ۱۰۸
زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟ ----- ۱۰۸
پرسش ----- ۱۰۸
پاسخ ----- ۱۰۸
حقوق اساسی چیست و فرق آن با سایر مقررات اجتماعی کدام است؟ ----- ۱۰۸
پرسش ----- ۱۰۸
پاسخ ----- ۱۰۸
وظیفه مسلمان در برخورد با شخص متجاوز به حقوق دیگران چه می باشد؟ ----- ۱۰۹
پرسش ----- ۱۰۹
پاسخ ----- ۱۰۹
به نظر اسلام، یک مسلمان می تواند برای دفاع از حق مستقیماً اقدام نموده و یا باید به حکومت و مراجع صلاحیت دار مراجعه کند. ----- ۱۰۹

پرسش ----- ۱۰۹
پاسخ ----- ۱۰۹
حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟ ----- ۱۱۰
پرسش ----- ۱۱۰
پاسخ ----- ۱۱۰
مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟ ----- ۱۱۰
پرسش ----- ۱۱۰
پاسخ ----- ۱۱۰
اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟ ----- ۱۱۰
پرسش ----- ۱۱۰
پاسخ ----- ۱۱۰
مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟ ----- ۱۱۱
پرسش ----- ۱۱۱
پاسخ ----- ۱۱۱
مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟ ----- ۱۱۱
پرسش ----- ۱۱۱
پاسخ ----- ۱۱۱
نظارت استصوابی یعنی چه؟ ----- ۱۱۱
پرسش ----- ۱۱۱
پاسخ ----- ۱۱۲
چرا نیروی انتظامی کسانی که سال ۸۱ و قبل بازنشست شدند به حق و حقوقشان را نمی دهند، ولی کسانی که سال ۸۲ بازنشست شده‌اند نصف پاداش
پرسش ----- ۱۱۲
پاسخ ----- ۱۱۲
چرا حقوق زن و مرد مساوی نیست و مرد حق بیشتری دارد؟ ----- ۱۱۳

پرسش ----- ۱۱۳
پاسخ ----- ۱۱۳
گسترش حقوق انسانها، در اسلام چه اهمیتی دارد؟ ----- ۱۱۴
پرسش ----- ۱۱۴
پاسخ ----- ۱۱۴
چه کسانی در اسلام امنیت دارند؟ ----- ۱۱۴
پرسش ----- ۱۱۴
پاسخ ----- ۱۱۴
آیا اسلام حقوق زن و مرد را در همهٔ موارد مشابه قرار داده است آیا حقوق زن و مرد مساوی و مشابه باشد بهتر است یا نه فقط مساوی باشد و نه مش
پرسش ----- ۱۱۵
پاسخ ----- ۱۱۵
قرآن کریم حقوق و سیاست را دارای چه روابطی می‌داند؟ ----- ۱۱۵
پرسش ----- ۱۱۵
پاسخ ----- ۱۱۶
برای احقاق حق (مالی به ویژه جانی تضعیف شده چه سوره یا آیات و دعاهایی وجود دارد؟ ----- ۱۱۶
پرسش ----- ۱۱۶
پاسخ ----- ۱۱۷
نهاد هبری ----- ۱۱۷
در مورد چگونگی انتخاب رهبر و وظایف آن توضیح دهید و کتابی را در این باره معرّفی نمایید؟ ----- ۱۱۷
پرسش ----- ۱۱۷
پاسخ ----- ۱۱۷
آیت الله منتظری چه عقایدی داشتند و چه اشتباهی کردند که امام با ایشان مخالفت کردند؟ ----- ۱۱۷
پرسش ----- ۱۱۷
پاسخ ----- ۱۱۸

مجازات رهبر چگونه و بر عهده چه کسی است؟ ---- ۱۱۸
پرسش ---- ۱۱۸
پاسخ ---- ۱۱۸
۱: طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر و ولی فقیه توسط خبرگان رهبری انتخاب می‌شود، و مجلس خبرگان می‌بایست از صافی شورا
پرسش ---- ۱۱۸
پاسخ ---- ۱۱۹
آیا انتخاب رهبر توسط خبرگان و تایید صلاحیت خبرگان توسط شورای نگهبان مستلزم دور نیست ؟ ---- ۱۱۹
پرسش ---- ۱۱۹
پاسخ ---- ۱۱۹
آیا در قانون اساسی نامی از مشاورین رهبری برده شده است ؟ لطفا اعضای آن را معرفی کنید. ---- ۱۲۲
پرسش ---- ۱۲۲
پاسخ ---- ۱۲۲
نقش مردم در تعیین رهبر چگونه است آیا درست است که تعیین رهبری به عهده خبرگان است؟ ---- ۱۲۳
پرسش ---- ۱۲۳
پاسخ ---- ۱۲۳
وظایف و اختیارات رهبری چیست ؟ ---- ۱۲۳
پرسش ---- ۱۲۳
پاسخ ---- ۱۲۳
چرا مسئولینی که به حرف رهبر گوش نمی دهند عوض نمی شوند؟ ---- ۱۲۴
پرسش ---- ۱۲۴
پاسخ ---- ۱۲۴
بودجه نهاد رهبری از کدام ارگان تامین می شود؟ آیا از ایران خودرو سهمی دریافت می کند؟ لطفا صریح جواب دهید. ---- ۱۲۴
پرسش ---- ۱۲۴
پاسخ ---- ۱۲۴

سلام. لطفا در مورد چرخه زیر توضیح دهید ! شورای نگهبان مسئولیت نظارت بر تمامی انتخاباتها از جمله انتخابات مجلس خبرگان را دارد.یعنی

پرسش ----- ۱۲۵

پاسخ ----- ۱۲۵

نظر به اینکه شورای نگهبان را رهبری تعیین می نمایند، وشورای محترم نگهبان، خبرگان رهبری را تأیید می نمایند و خبرگان، رهبری را تعیین م

پرسش ----- ۱۲۷

پاسخ ----- ۱۲۷

۱- چرا رهبر مستقیماً نظارت و پیگیری عملکرد مسؤلین کشور را پی گیری نمی کنند ورسیدگی به تخلفات را به دست دیگران می سپارند؟ منظو

پرسش ----- ۱۲۸

پاسخ ----- ۱۲۸

وظایف رهبری چیست و چرا در جامعه عدالت اجرا نمی شود؟ ----- ۱۲۹

پرسش ----- ۱۲۹

پاسخ ----- ۱۲۹

آیا رهبر می تواند به رئیس جمهور حکم تنفیذ ندهد؟ ----- ۱۲۹

پرسش ----- ۱۲۹

پاسخ ----- ۱۳۰

آیا مقام معظم رهبری با ولایت مطلقه ای که دارد می تواند مجلس خبرگان را منحل کند؟ ----- ۱۳۰

پرسش ----- ۱۳۰

پاسخ ----- ۱۳۰

فرماندهی کل قوا چه وظایفی دارند این سمت به عهده چه کسی باید باشد چرا بنی صدر مدتی فرماندهی کل قوا را بر عهده داشته اند. مگر قوانین

پرسش ----- ۱۳۰

پاسخ ----- ۱۳۱

در رابطه با رهبری انقلاب گفته می شود که انتخاب ایشان بر اساس قانون اساسی تغییر یافته بوده که هنوز به تأیید آرای عمومی نرسیده است یع

پرسش ----- ۱۳۳

پاسخ ----- ۱۳۴

مقام رهبری در یک کشور چه اختیاراتی دارد؟ چه کسی باید آشفتگی‌ها و نابسامانی های یک کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری اینجا چه کار
پرسش ----- ۱۳۶
پاسخ ----- ۱۳۶
در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟ ----- ۱۳۷
پرسش ----- ۱۳۷
پاسخ ----- ۱۳۸
چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟ ----- ۱۳۸
پرسش ----- ۱۳۸
پاسخ ----- ۱۳۹
رهبر از طرف چه کسی انتخاب شده و چه کسانی می‌توانند او را عزل کنند؟ ----- ۱۴۰
پرسش ----- ۱۴۰
پاسخ ----- ۱۴۰
آیا انتخاب رهبر در حکومت اسلامی ایران مستلزم دور نیست؟ زیرا رهبری، اعضای شورای نگهبان و آن‌ها کاندیداهای مجلس خبرگان را تأیید می
پرسش ----- ۱۴۰
پاسخ ----- ۱۴۰
چرا در نظام جمهوری اسلامی با وجود جایگاه ریاست جمهوری ولایت فقیه نیز وجود دارد؟ ----- ۱۴۲
پرسش ----- ۱۴۲
پاسخ ----- ۱۴۲
مجلس خبرگان ----- ۱۴۲
ملاک و معیار علمی برای نمایندگان مجلس خبرگان چیست و چقدر باید درس خوانده باشند؟ ----- ۱۴۲
پرسش ----- ۱۴۲
پاسخ ----- ۱۴۳
چـرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟ ----- ۱۴۳
پرسش ----- ۱۴۳

پاسخ ----- ۱۴۳
در فقه شیعه , مبنای فقهی کار مجلس خبرگان چیست ؟ ----- ۱۴۴
پرسش ----- ۱۴۵
پاسخ ----- ۱۴۵
آیا انتخاب خبرگان برای تعیین رهبر , نوعی (قرارداد اجتماعی) است ؟ ----- ۱۴۷
پرسش ----- ۱۴۷
پاسخ ----- ۱۴۷
چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند ؟ ----- ۱۴۷
پرسش ----- ۱۴۷
پاسخ ----- ۱۴۷
چـرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟ ----- ۱۴۸
پرسش ----- ۱۴۸
پاسخ ----- ۱۴۸
شرایط اعضای خبرگان چیست؟ ----- ۱۴۹
پرسش ----- ۱۴۹
پاسخ ----- ۱۵۰
آیا در قانون اساسی اصلی مبنی بر نظارت مجلس خبرگان بر تمام کارهای رهبری وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است به چه علت و چرا و تا چ
پرسش ----- ۱۵۰
پاسخ ----- ۱۵۰
چرا جلسات مجلس خبرگان حداقل مانند شورای اسلامی مستقیماً برای مردم پخش نمی شود؟ یا حداقل اینکه متن جلسه از طریق روزنامه، د
پرسش ----- ۱۵۱
پاسخ ----- ۱۵۱
وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری چیست ؟ ----- ۱۵۱
پرسش ----- ۱۵۱

پاسخ ----- ۱۵۲
آیا غیر از مجتهدان مجلس خبرگان , دیگر اصناف می توانند بر عملکرد رهبری نظارت نمایند؟ ----- ۱۵۲
پرسش ----- ۱۵۲
پاسخ ----- ۱۵۲
آیا مجلس خبرگان رهبری می تواند ولی فقیه را عزل نماید؟ ----- ۱۵۳
پرسش ----- ۱۵۳
پاسخ ----- ۱۵۳
اگر نماینده مجلس خبرگان رهبری شرایط نمایندگی را از دست داد آیا هم چنان عضو مجلس است؟ ----- ۱۵۳
پرسش ----- ۱۵۳
پاسخ ----- ۱۵۳
ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟ ----- ۱۵۴
پرسش ----- ۱۵۴
پاسخ ----- ۱۵۴
از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع‌تری ند
پرسش ----- ۱۵۴
پاسخ ----- ۱۵۵
در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟ ----- ۱۵۵
پرسش ----- ۱۵۵
پاسخ ----- ۱۵۵
آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟ ----- ۱۵۵
پرسش ----- ۱۵۵
پاسخ ----- ۱۵۶
فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی(ره) از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟ ----- ۱۵۶
پرسش ----- ۱۵۶

پاسخ ----- ۱۵۶
شرایط اعضای خبرگان چیست؟ ----- ۱۵۷
پرسش ----- ۱۵۷
پاسخ ----- ۱۵۷
چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟ ----- ۱۵۷
پرسش ----- ۱۵۷
پاسخ ----- ۱۵۷
جایگاه مجلس خبرگان چیست؟ و وظایف آن کدام است؟ ----- ۱۵۸
پرسش ----- ۱۵۸
پاسخ ----- ۱۵۸
چرا اعضای خبرگان رهبری، باید فقیه باشند؟ ----- ۱۵۹
پرسش ----- ۱۵۹
پاسخ ----- ۱۵۹
مجمع تشخیص مصلحت ----- ۱۶۰
مرز بین مصلحت وحقیقت دین در کجاست؟ ----- ۱۶۰
پرسش ----- ۱۶۰
پاسخ ----- ۱۶۰
وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و چرا باید در رأس همه ارگان ها از جمله مجلس قرار گیرد؟ در حالی که نماینده هایی که در مج
پرسش ----- ۱۶۱
پاسخ ----- ۱۶۱
وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و اگر مصوبه ای مخالف با شرع و قانون باشد, می تواند آن را تاءیید کند؟ ----- ۱۶۳
پرسش ----- ۱۶۳
پاسخ ----- ۱۶۳
آیا وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام آن است که نزاع بین مجلس و شورای نگهبان را صرفا با یک رای گیری سیاسی حل کند؟ آیا مسائل

پرسش ---- ۱۶۳
پاسخ ---- ۱۶۴
چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟ ---- ۱۶۴
پرسش ---- ۱۶۴
پاسخ ---- ۱۶۴
قوای سه گانه ---- ۱۶۵
مجریه ---- ۱۶۵
آیا در قانون اساسی آمده است که اگر یکی از وزرای کابینه ۹ماه مانده به اتمام دوره ریاست جمهوری استعفا دهد یا برکنار شود, رئیس جمهور
پرسش ---- ۱۶۶
پاسخ ---- ۱۶۶
لطفا توضیح دهید که چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور . وظایف هر یک چه بوده است و چگونه انتخاب می شدند. ۶
پرسش ---- ۱۶۶
پاسخ ---- ۱۶۶
مقننه ---- ۱۶۸
وجود عدالت و تقوی درنمایندگان چه لزومی دارد؟ ---- ۱۶۸
پرسش ---- ۱۶۸
پاسخ ---- ۱۶۸
نمایندگان مجلس شورای اسلامی که خود آنها عامل اغتشاشات اخیر هستند به جای اینکه درشهرستانها به سخنرانی بپردازند و به فکررفع مش
پرسش ---- ۱۶۸
پاسخ ---- ۱۶۹
در مورد فراکسیون های مجلس (حزب مشارکت-وفاق- اکثریت- اقلیت- دوم خرداد- همبستگی کارگزاران - فراکسیون های حقوقی و قضایی
پرسش ---- ۱۶۹
پاسخ ---- ۱۶۹
جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم -با توجه به اینکه رأی ولی فقیه در تمام شئون جامعه جاری است چگونه است؟ -- ۱۷۱

پرسش ----- ۱۷۱
پاسخ ----- ۱۷۱
شورای نگهبان ----- ۱۷۲
چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟ ----- ۱۷۲
پرسش ----- ۱۷۲
پاسخ ----- ۱۷۲
در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس
پرسش ----- ۱۷۳
پاسخ ----- ۱۷۳
چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟ ----- ۱۷۳
پرسش ----- ۱۷۳
پاسخ ----- ۱۷۳
سؤال ۱۲: در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است
پرسش ----- ۱۷۴
پاسخ ----- ۱۷۴
چرا شورای نگهبان دلیل رد صلاحیت کاندیداها را اعلام نمی کند؟ ----- ۱۷۶
پرسش ----- ۱۷۶
پاسخ ----- ۱۷۶
بخشی از مطالب حجت الاسلام کروبی درباره تاریخچه نظارت استصوابی- سایت جبهه مشارکت- جمعه ۲۲/۶/۸۱ – بنقل از کتاب «نظارت
پرسش ----- ۱۷۶
پاسخ ----- ۱۷۷
نظارت استصوابی به چه معنی است؟ ضرورت آن چیست؟ دلیل مخالفت برخی از افراد یا جریانات سیاسی با آن چیست؟ آیا در کشورهای
پرسش ----- ۱۷۸
پاسخ ----- ۱۷۹

با توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان، شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری چگونه قابل حل است؟ آیا
پرسش ---- ۱۸۰
پاسخ ---- ۱۸۱
نقش کلی شورای نگهبان در رابطه با مسایل اجرایی شرعی ـ اجتماعی ـ سیاسی چگونه است؟ ---- ۱۸۲
پرسش ---- ۱۸۲
پاسخ ---- ۱۸۲
تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرایی است، آیا تکفّل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟ ---- ۱۸۳
پرسش ---- ۱۸۳
پاسخ ---- ۱۸۳
چگونه اعضای شورای نگهبان -که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس Ơ.....ΘŞΗЬمی‌باشند صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟ ۸۴
پرسش ---- ۱۸۴
پاسخ(قسمت اول) ---- ۱۸۴
پاسخ(قسمت دوم) ---- ۱۸۶
برخی می‌گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریانات را
پرسش ---- ۱۸۸
پاسخ ---- ۱۸۸
اگر حقوقدانان شورای نگهبان به وسیله قوه قضائیه تعیین شود چه اشکالی دارد ؟راه حل قضیه چیست؟ ---- ۱۸۹
پرسش ---- ۱۸۹
پاسخ ---- ۱۸۹
قضائیه ---- ۱۹۰
سازمان بازرسی کل کشور چه وظایف و اختیاراتی دارد؟ ---- ۱۹۰
پرسش ---- ۱۹۰
پاسخ ---- ۱۹۰
حقوق مدنی ---- ۱۹۰

۱ـ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست
پرسش ---- ۱۹۰
پاسخ ---- ۱۹۱
با توجه به اینکه حکم شرعی درباره گنج پرداخت خمس و تملیک مابقی است , پس چرا دولت آن را مصادره می کند؟ ---- ۱۹۱
پرسش ---- ۱۹۱
پاسخ ---- ۱۹۱
چرا در اسلام حضانت دختر تا هفت سالگی و حضانت پسر تا دو سالگی بر عهده مادر است ؟ ---- ۱۹۱
پرسش ---- ۱۹۱
پاسخ ---- ۱۹۱
زنی که شوهرش کارمند بوده فوت کرده می تواند در حقوق فرزند صغیر تصرف بکند و خرج آنها بکند یا باید حقوق آنها را کنار بگذارد؟ ---- ۱۹۲
پرسش ---- ۱۹۲
پاسخ ---- ۱۹۳
آیا دختری که از تحصیل محروم بوده , می تواند در تقسیم ارث چیز بیشتری مطالبه بکند؟ ---- ۱۹۳
پرسش ---- ۱۹۳
پاسخ ---- ۱۹۳
خانه پدری پدرم داشته که مادر پدرم آن را می فروشد که سهم هر یک را می دهد و سهم پدرم و عمویم و عمه ام می ماند که خانه ای در هاشمیه ۲۲
پرسش ---- ۱۹۳
پاسخ ---- ۱۹۴
چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت‌های روحی مادر نیاز ندارند؟ ---- ۱۹۴
پرسش ---- ۱۹۴
پاسخ(قسمت اول) ---- ۱۹۴
پاسخ(قسمت دوم) ---- ۱۹۶
سرانجام پس از یک سال که از فروش منزل ما گذشت با صاحبخانه توافق کردیم که تا زمانی که مشکلمان حل شود در منزل بمانیم و در پشت ورقه
پرسش ---- ۱۹۹

پاسخ ----- ۱۹۹

در یک اردوی دانشجویی بر اثر یک سانحه که اشتباه محض بود اینجانب دچار سوختگی شدید از ناحیه دو پا گردیدم که متعاقب آن یک ماه از درس

پرسش ----- ۲۰۰

پاسخ ----- ۲۰۰

حقوق مدنی طفل و آنچه در فقه درباره طفل هست مساوی است؟ ----- ۲۰۱

پرسش ----- ۲۰۱

پاسخ ----- ۲۰۲

یک طبقه آپارتمان که ۷۴متر است , خریداری کرده ام که بر روی آن سه طبقهء دیگر هست که هر طبقه را خریداری کرده اند و تعداد افراد خانوار آ

پرسش ----- ۲۰۲

پاسخ ----- ۲۰۲

کارمند بیمارستان و در عین حال دانشجوی رشتهء رایانه هستم . چند ماهی است ازدواج کرده ام , ولی هنوز عروسی رسمی صورت نگرفته است . والد

پرسش ----- ۲۰۳

پاسخ ----- ۲۰۳

دو نفر زن و مرد که سی سال پیش ازدواج کرده اند و اکنون زن درخواست مهریه خود را می کند, درحالی که مهریه او مبلغ ناچیزی بوده است , آیا ه

پرسش ----- ۲۰۳

پاسخ ----- ۲۰۳

میزان حقوق مرد و زن نسبت به یک دیگر را بیان کنید. ----- ۲۰۳

پرسش ----- ۲۰۴

پاسخ ----- ۲۰۴

مدت سه سال است ازدواج کرده ام و یک پسر دارم . شوهرم مرادر روستا همراه با مادر و خواهر و برادرانش مسکن داده است , در حالی که در حین

پرسش ----- ۲۰۴

پاسخ ----- ۲۰۴

آیا بعد از طلاق شوهر می تواند مخارجی را که در دوران نامزدی به همسرش داده است مطالبه کند ----- ۲۰۵

پرسش ----- ۲۰۵

پاسخ ----- ۲۰۵
شرکت سهامی بودن قطار خلاف قانون اساسی نیست ؟ ----- ۲۰۵
پرسش ----- ۲۰۵
پاسخ ----- ۲۰۵
در چه صورت وکیل می تواند از موکل اجرت دریافت کند؟ ----- ۲۰۵
پرسش ----- ۲۰۵
پاسخ ----- ۲۰۵
آیا ازدواج موقت نیازی به مراجعه به محضر دارد؟ ----- ۲۰۶
پرسش ----- ۲۰۶
پاسخ ----- ۲۰۶
اگر در مدت ازدواج موقت زن حامله شود آیا فرزندی که بعدا به دنیا می آید متعلق به پدر است و مسئولیتی بر عهده اوست ----- ۲۰۶
پرسش ----- ۲۰۶
پاسخ ----- ۲۰۶
فرق وضع ید و خلع ید چیست ؟ ----- ۲۰۶
پرسش ----- ۲۰۶
پاسخ ----- ۲۰۶
قانون مدنی چیست ؟ ----- ۲۰۷
پرسش ----- ۲۰۷
پاسخ ----- ۲۰۷
اگر زن یا مرد از وظایف خویش در زندگی شانه خالی کرد از نظر جزایی و حقوقی چه کیفری دارد؟ ----- ۲۰۷
پرسش ----- ۲۰۷
پاسخ ----- ۲۰۷
اگر مرد مدتی از دادن نفقه به زن خودداری نماید و زن به دادگاه شکایت نماید چه حکمی صادر خواهد کرد؟ ----- ۲۰۷
پرسش ----- ۲۰۷

پاسخ ----- ۲۰۷
در صورتی که زن ناشزه باشد و مرد به دادگاه رجوع کند دادگاه چه حکمی صادر می کند؟ ----- ۲۰۸
پرسش ----- ۲۰۸
پاسخ ----- ۲۰۸
اگر مرد و زن هر دو از وظایف زناشوئی امتناع کنند دادگاه چه حکمی صادر می کند ----- ۲۰۸
پرسش ----- ۲۰۸
پاسخ ----- ۲۰۸
آیا ازدواج موقت از نظر قانونی آزاد است ؟ ----- ۲۰۸
پرسش ----- ۲۰۹
پاسخ ----- ۲۰۹
همسرم که چند سال است او را نامزدکرده ام در دانشگاه یکی از شهرستان های دور قبول شده و اصراردارد که به تحصیل ادامه دهد آیا از نظر شرع ,
پرسش ----- ۲۰۹
پاسخ ----- ۲۰۹
آیا از نظر قانون مرد می تواند بدون رضایت همسرش همسر دوم اختیار کند؟ ----- ۲۰۹
پرسش ----- ۲۰۹
پاسخ ----- ۲۰۹
اگر در جایی قسمتی از اموال یک شخص به ناحق مصادره شد او می تواند تقاص نماید؟ ----- ۲۱۰
پرسش ----- ۲۱۰
پاسخ ----- ۲۱۰
بعد از واگذاری یک قطعه زمین از سوی هیئت هفت نفره , مالک آن مدعی زمین است , وظیفه ما چیست ؟ ----- ۲۱۰
پرسش ----- ۲۱۰
پاسخ ----- ۲۱۰
مال صغیر را چگونه می توان در شرکتی سرمایه گذاری کرد؟ ----- ۲۱۰
پرسش ----- ۲۱۰

پاسخ ----- ۲۱۰
از نظر حقوقی در اطاعت از پدر و مادر کدام یک مقدمند؟ ----- ۲۱۱
پرسش ----- ۲۱۱
پاسخ ----- ۲۱۱
وضعیت حقوقی (ارث , حضانت) فرزندان متولد شده از عمل تلقیح چگونه است ؟ ----- ۲۱۱
پرسش ----- ۲۱۱
پاسخ ----- ۲۱۱
فلسفه برده داری و مشروعیت آن در اسلام چیست؟ چرا اسلام که دین آزادی و رهائی بخش است برده داری را به طور کلی لغو نکرده است؟ ۲۱۱
پرسش ----- ۲۱۱
پاسخ ----- ۲۱۱
چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت های روحی مادر نیاز ندارند؟ ----- ۲۱۲
پرسش ----- ۲۱۲
پاسخ ----- ۲۱۲
با توجه به اینکه مادرم فروشنده منزل بوده و در شرایط نابسامان روحی اقدام به این کار کرده آیا او می تواند حق ضایع شده خود را به خاطر تاخیر خ
پرسش ----- ۲۱۳
پاسخ ----- ۲۱۳
آیا من که جزء شاهدین این معامله بودم و بنگاه هم به اجبار قرارداد اجاره منزل را بنام من تنظیم نموده می توانم برای مادرم شهادت دهم ؟و حتی ا
پرسش ----- ۲۱۴
پاسخ ----- ۲۱۴
دیگر بچه های مادرم که صغیر می باشند می توانند ادعایی داشته باشند مبنی بر اینکه مادرشان مورد اجحاف و ضرر و زیان قرار گرفته و حق فرزندان
پرسش ----- ۲۱۴
پاسخ ----- ۲۱۴
با توجه به اینکه بنگاه دارای پروانه کسب نمی باشد آیا این معامله صحیح بوده است و آیا ما می توانیم آن را در دادخواست بنویسیم ؟در ضمن شاهدی
پرسش ----- ۲۱۴

پاسخ ----- ۲۱۵
مسائل حقوقی نفقه در اسلام را بیان کنید؟ ----- ۲۱۵
پرسش ----- ۲۱۵
پاسخ ----- ۲۱۵
سوالی که دارم اینه که حق طلاق چه اختیارات و امتیازاتی به زنان میده و ایا امکان این هست که مشروط حق طلاق داده بشه به فرض اینکه اگر زن
پرسش ----- ۲۱۵
پاسخ ----- ۲۱۵
با احترام ، بسیار ساسگزارم از اینکه اینجانب را راهنمایی فرمایید . اینجانب مدرس دانشگاه می باشم . دو سالی است که ازدواج کرده و تا کنون هم فر
پرسش ----- ۲۱۶
پاسخ ----- ۲۱۷
با سلام ، درصورتی که مرد نتواند به منظور طلاق مهریه زن را نقدا بپردازد تکلیف چیست ؟ آیا پرداخت به اقساط موضوعیت دارد؟ چگونه دادگاه حک
پرسش ----- ۲۱۷
پاسخ ----- ۲۱۷
۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده ش
پرسش ----- ۲۱۸
پاسخ ----- ۲۱۸
۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟ ----- ۲۱۹
پرسش ----- ۲۱۹
پاسخ ----- ۲۱۹
۱ـ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست
پرسش ----- ۲۲۰
پاسخ ----- ۲۲۰
۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده ش
پرسش ----- ۲۲۰

پاسخ ----- ۲۲۰
۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟ ----- ۲۲۲
پرسش ----- ۲۲۲
پاسخ ----- ۲۲۲
سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می‌گوید: «او را می‌بخشم و از خونش می‌گذرم و خونبها می‌خواهم.» برادر دوم می‌گوید: «خ
پرسش ----- ۲۲۲
پاسخ ----- ۲۲۳
آیا تقسیم ارث دختران و پسران با عدالت منافات ندارد؟ ----- ۲۲۳
پرسش ----- ۲۲۳
پاسخ ----- ۲۲۳
دین اسلام برای زن و مرد حقوق مساوی در نظر گرفته است امّا در مبحث ارث، چرا زن نصف مرد سهم می برد و یا در بحث شهادت شهود چرا شها
پرسش ----- ۲۲۵
پاسخ ----- ۲۲۵
آیا اجرا نشدن بعضی از احکام اسلامی مانند حکم مفسد فی الارض به خاطر ترس از حقوق بشر سازمان ملل می‌باشد؟ ----- ۲۲۶
پرسش ----- ۲۲۶
پاسخ ----- ۲۲۶
حق پدر و مادر بر فرزندان و بالعکس بر چه اساسی است؟ آیا چنین حقوقی را می‌توان حق‌الناس حساب کرد؟ ----- ۲۲۷
پرسش ----- ۲۲۷
پاسخ ----- ۲۲۷
آیا قانون منع حجاب در فرانسه با قانون اساسی آن هماهنگ است؟ ----- ۲۲۸
پرسش ----- ۲۲۸
پاسخ ----- ۲۲۸
روایت شده که زنی نزد رسول اکرم(ص) آمد و اظهار داشت: از همسرم جدا شده ام و او قصد دارد فرزندم را از من جدا کند، پیامبر(ص) با اشاره به این
پرسش ----- ۲۲۹

پاسخ ----- ۲۲۹
سن قانونی ازدواج چقدر است؟ ----- ۲۲۹
پرسش ----- ۲۲۹
پاسخ ----- ۲۲۹
آیا سنّی که برای ازدواج دختران گذاشته اند کافی است؟ ----- ۲۳۰
پرسش ----- ۲۳۰
پاسخ ----- ۲۳۰
با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر مشکلی ندارد، ولی قانون جمهوری اسلامی آن را منع کرده است، چرا؟ ----- ۲۳۰
پرسش ----- ۲۳۰
پاسخ ----- ۲۳۱
با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر باکره مشکلی ندارد، چرا جمهوری اسلامی آن را منع کرده است؟ ----- ۲۳۱
پرسش ----- ۲۳۱
پاسخ ----- ۲۳۱
چرا با توجه به اینکه شرع ازدواج دختر را به طور موقت بلامانع دانسته قانون جمهوری اسلامی ایران آن را ممنوع اعلام کرده است؟(پ) ----- ۲۳۱
پرسش ----- ۲۳۱
پاسخ ----- ۲۳۲
سن قانونی ازدواج چقدر است؟ ----- ۲۳۲
پرسش ----- ۲۳۲
پاسخ ----- ۲۳۲
مشکل مهریه با کاهش ارزش پول چگونه برطرف می‌شود؟ ----- ۲۳۲
پرسش ----- ۲۳۲
پاسخ ----- ۲۳۲
چرا دیه مرد دو برابر دیه زن است؟ ----- ۲۳۳
پرسش ----- ۲۳۳

پاسخ ----- ۲۳۳
فرق دو مفهوم ((حق)) و ((ملک)) چیست؟ ----- ۲۳۳
پرسش ----- ۲۳۳
پاسخ ----- ۲۳۳
اگر کسی با وجود وارث دیگر، در زمینی زراعتی ارثی کار کند، مالک آن می شود؟ ----- ۲۳۴
پرسش ----- ۲۳۴
پاسخ ----- ۲۳۴
آیا می توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ما واقعاً اسلامی است؟ مثلادرمورد انواع قراردادها ، قرارداد مضاربه می باشد که همانطور که می دا
پرسش ----- ۲۳۴
پاسخ ----- ۲۳۴
همسری بسیار بد برخورد از نظر رفتار و کردار اسلامی نسبت به من و فرزندان خودش و خودم دارم در حدی که دو فرزند قبلی من چندین بار بدون ا
پرسش ----- ۲۳۵
پاسخ ----- ۲۳۵
هبه به چه معناست و چند نوع است؟ ----- ۲۳۶
پرسش ----- ۲۳۶
پاسخ ----- ۲۳۶
چه فرقی بین اشخاص حقیقی و حقوقی وجود دارد؟ ----- ۲۳۶
پرسش ----- ۲۳۶
پاسخ ----- ۲۳۶
آیا والدین می توانند تنها به یکی از فرزندان خود ارث بدهند وآیا این کار گناهی ندارد؟ ----- ۲۳۶
پرسش ----- ۲۳۶
پاسخ ----- ۲۳۶
منظور از نفقه واجب زن بر همسر چیست ؟ ----- ۲۳۷
پرسش ----- ۲۳۷

پاسخ ----- ۲۳۷
آیا ازدواج موقت به قشر خاصی اختصاص دارد؟ اگر مراکزی در این زمینه وجود دارد, معرفی کنید. ----- ۲۳۷
پرسش ----- ۲۳۷
پاسخ ----- ۲۳۷
علی رغم این که ازدواج موقت بسیار آسان می باشد,چرا اگر پسر و دختری صیغه را جاری کردند مسئولین قضایی آن را نمی پذیرند؟ ----- ۲۳۷
پرسش ----- ۲۳۷
پاسخ ----- ۲۳۷
آیا در اسلام مرد می تواند زن را بلاتکلیف رها نموده و در برابر طلاق از او وجهی مطالبه نماید؟ ----- ۲۳۸
پرسش ----- ۲۳۸
پاسخ ----- ۲۳۸
در مورد حبس زن زناکار در منزل در آیه ۱۴ سوره نساء توضیح دهید ----- ۲۳۸
پرسش ----- ۲۳۸
پاسخ ----- ۲۳۸
حقوق جزا ----- ۲۳۹
چرا می گویند: جنایتکار به صحنهء جنایت بر می گردد؟ ----- ۲۳۹
پرسش ----- ۲۳۹
پاسخ ----- ۲۳۹
سال گذشته پدرم مرتکب قتل خطایی شد و به شش میلیون تومان دیه محکوم گردید و روانهء زندان شد و سپس با ضمانت آزاد شد. مدتی بعد در اثر
پرسش ----- ۲۳۹
پاسخ ----- ۲۳۹
مجازات چشم چرانی و استمناء چیست؟ ----- ۲۳۹
پرسش ----- ۲۳۹
پاسخ ----- ۲۴۰
در کتاب تاریخ طبری آمده که :. چراراویان اسلام و مسلمان کلمهء مرتّد را به هر دو دسته اطلاق کرده اند؟ آیا از نظر فقهی امروزه هم این دو دسته م

پرسش ----- ۲۴۰
پاسخ ----- ۲۴۰
آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش ----- ۲۴۰
پاسخ ----- ۲۴۱
مرتد فطری و ملی یعنی چه؟ و حکم هر کدام چیست؟ ----- ۲۴۱
پرسش ----- ۲۴۱
پاسخ ----- ۲۴۱
چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟ ----- ۲۴۱
پرسش ----- ۲۴۱
پاسخ ----- ۲۴۱
آیا حد شراب خوار در قرآن آمده است؟ حد شراب خوار چقدر است؟ ----- ۲۴۲
پرسش ----- ۲۴۲
پاسخ ----- ۲۴۲
آیا حد لواط در قرآن آمده است؟ حد لواط چیست؟ ----- ۲۴۳
پرسش ----- ۲۴۳
پاسخ ----- ۲۴۳
آیا حد مساحقه در قرآن آمده است؟ حد مساحقه چیست؟ ----- ۲۴۳
پرسش ----- ۲۴۳
پاسخ ----- ۲۴۳
آیا حد قیادت در قرآن آمده است؟ حد قیادت چقدر است؟ پرسش ----- ۲۴۳
پاسخ ----- ۲۴۳
با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند
پرسش ----- ۲۴۴
پاسخ ----- ۲۴۴

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟ ---- ۲۴۴
پرسش ---- ۲۴۴
پاسخ ---- ۲۴۴
معنای تخییر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش ---- ۲۴۵
پاسخ ---- ۲۴۵
تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟ ---- ۲۴۵
پرسش ---- ۲۴۵
پاسخ ---- ۲۴۵
فلسفهٔ وجود زندان چیست؟ ---- ۲۴۵
پرسش ---- ۲۴۶
پاسخ ---- ۲۴۶
زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟ ---- ۲۴۶
پرسش ---- ۲۴۶
پاسخ ---- ۲۴۶
زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟ ---- ۲۴۶
پرسش ---- ۲۴۶
پاسخ ---- ۲۴۶
زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟ ---- ۲۴۷
پرسش ---- ۲۴۷
پاسخ ---- ۲۴۷
زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟ ---- ۲۴۷
پرسش ---- ۲۴۷
پاسخ ---- ۲۴۷
زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟ ---- ۲۴۷

پرسش ----- ۲۴۷
پاسخ ----- ۲۴۷
آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟ ----- ۲۴۸
پرسش ----- ۲۴۸
پاسخ ----- ۲۴۸
آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟ ----- ۲۴۸
پرسش ----- ۲۴۸
پاسخ ----- ۲۴۸
دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟ ----- ۲۴۹
پرسش ----- ۲۴۹
پاسخ ----- ۲۴۹
ابو یوسف در حمایت از زندانیان، چه طرحی به هارون الرشید ارائه کرد؟ پرسش ----- ۲۴۹
پاسخ ----- ۲۴۹
تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟ پرسش ----- ۲۵۱
پاسخ ----- ۲۵۱
زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟ پرسش ----- ۲۵۱
پاسخ ----- ۲۵۱
زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟ پرسش ----- ۲۵۱
پاسخ ----- ۲۵۲
زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟ پرسش ----- ۲۵۲
پاسخ ----- ۲۵۲
زندان تأدیبی چه زندانی است؟ پرسش ----- ۲۵۲
پاسخ ----- ۲۵۲
زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟ پرسش ----- ۲۵۲

پاسخ ----- ۲۵۲
زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟ پرسش ----- ۲۵۲
پاسخ ----- ۲۵۲
فلسفهٔ حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش ----- ۲۵۳
پاسخ ----- ۲۵۳
معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش ----- ۲۵۳
پاسخ ----- ۲۵۳
کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش ----- ۲۵۳
پاسخ ----- ۲۵۳
آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش ----- ۲۵۴
پاسخ ----- ۲۵۴
با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند
پاسخ ----- ۲۵۵
آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟ پرسش ----- ۲۵۵
پاسخ ----- ۲۵۵
معنای تخییر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش ----- ۲۵۶
پاسخ ----- ۲۵۶
فلسفهٔ وجود زندان چیست؟ ----- ۲۵۶
پرسش ----- ۲۵۶
پاسخ ----- ۲۵۶
زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟ ----- ۲۵۶
پرسش ----- ۲۵۶
پاسخ ----- ۲۵۶
زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟ ----- ۲۵۷

پرسش ----- ۲۵۷
پاسخ ----- ۲۵۷
زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟ ----- ۲۵۷
پرسش ----- ۲۵۷
پاسخ ----- ۲۵۷
زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟ ----- ۲۵۷
پرسش ----- ۲۵۷
پاسخ ----- ۲۵۷
زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟ ----- ۲۵۷
پرسش ----- ۲۵۷
پاسخ ----- ۲۵۸
آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟ ----- ۲۵۸
پرسش ----- ۲۵۸
پاسخ ----- ۲۵۸
آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟ ----- ۲۵۸
پرسش ----- ۲۵۸
پاسخ ----- ۲۵۸
دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟ ----- ۲۵۹
پرسش ----- ۲۵۹
پاسخ ----- ۲۵۹
آیا دیه بر عاقله، معلول ساختار زندگی قبیله ای عصر پیامبر نبوده است؟ و اکنون که کیفیت زندگی دگرگون شده، آیا این حکم به قوت خود باقی اس
پرسش ----- ۲۶۰
پاسخ ----- ۲۶۰
سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید

پرسش ---- ۲۶۰
پاسخ ---- ۲۶۰
حکم کسی که چند نفر را کشته و بعد از اینکه توبه نموده شهید شود چیست؟ ---- ۲۶۰
پرسش ---- ۲۶۰
پاسخ ---- ۲۶۰
دیه کامل چیست؟ ---- ۲۶۱
پرسش ---- ۲۶۱
پاسخ ---- ۲۶۱
سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید
پرسش ---- ۲۶۲
پاسخ ---- ۲۶۲
سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید
پرسش ---- ۲۶۲
پاسخ ---- ۲۶۳
اگر دزدی برای دزدی وارد خانه ای شود و صاحب خانه برای دفاع از مال و ناموس خود او را عمد یا غیر عمد بکشد. حکم اسلام در مورد قاتل چیست
پرسش ---- ۲۶۳
پاسخ ---- ۲۶۳
آیا در صورتی که مسلمانی به هر دلیلی دین دیگری غیر از اسلام انتخاب بکند، در این صورت حکم کافر را دارد و به طور کلی آیا همه غیر مسلمانان
پرسش ---- ۲۶۳
پاسخ ---- ۲۶۳
حکم اسلام را دربارهٔ مرتدان و کسانی که پیامبر۶ و معصومین را دشنام دهند بیان کنید؟ ---- ۲۶۴
پرسش ---- ۲۶۴
پاسخ ---- ۲۶۴
نظر اسلام و قرآن کریم در مورد اعدام چیست اعدام در اسلام چگونه معرفی شده است ---- ۲۶۶

پرسش ----- ۲۶۶
پاسخ ----- ۲۶۶
خداوند در مورد اعدام چه نظری دارد؟ ----- ۲۶۷
پرسش ----- ۲۶۷
پاسخ ----- ۲۶۷
با توجه به آیات سورهٔ بقره که قصاص انسان آزاد را در مقابل آزاد و برده را در مقابل برده بیان فرمود، آیا این نوعی بی‌عدالتی و بی‌ارزش شمردن جوه
پرسش ----- ۲۶۸
پاسخ ----- ۲۶۸
آیا پرداخت دیه در قتل" خطایی محض از سوی" عاقله جانی با توجه به این که گاهی عاقله جانی را هیچ ندیده‌اند و خود جانی توان پرداخت دیه را د
پرسش ----- ۲۶۸
پاسخ ----- ۲۶۸
حکم مرتد چیست وظیفه ما در برابر کسی که به صراحت به قرآن پیامبر و ائمه اطهار دشنام می‌دهند چیست آیا کشتن وی با این که در عرف ارتداد،
پرسش ----- ۲۷۰
پاسخ ----- ۲۷۰
چه آیاتی در قرآن کریم دربارهٔ حقوق جزایی وجود دارد؟ و منابعی را در این مورد معرفی نمایید؟ ----- ۲۷۱
پرسش ----- ۲۷۱
پاسخ ----- ۲۷۲
اگر فقیر و یا ثروتمندی مثل هم دزدی کنند آیا برای هر دو یک مجازات در نظر گرفته می شود؟ ----- ۲۷۲
پرسش ----- ۲۷۲
پاسخ ----- ۲۷۲
چرا در جمهوری اسلامی حکم قطع دست دزد اجرا نمی شود؟ ----- ۲۷۲
پرسش ----- ۲۷۲
پاسخ ----- ۲۷۲
خانواده ای که کودکشان را تنبیه بدنی کرده اند و موجب سرخی و کبودی بدنش شده آیا باید دیه بدهند و آیا خداوند آنها را خواهد بخشید؟ - ۲۷۳

پرسش ----- ۲۷۳
پاسخ ----- ۲۷۳
نوجوانی اظهار می کند با فریب و تهدید به قتل , به عمل لواط تن داده است از نظر اسلام چه کسی گناه کار است ؟ آیا اجازه دارد به ناموسش تجاوز
پرسش ----- ۲۷۳
پاسخ ----- ۲۷۳
آیا در اسلام بعضی رفتارها با کنیزان و غلامان با تساوی حقوق انسانی سازگار است ؟ ----- ۲۷۳
پرسش ----- ۲۷۳
پاسخ ----- ۲۷۴
چرا بعضی از حدود مثل حد سرقت در محاکم قضایی اجرا نمی شود ----- ۲۷۴
پرسش ----- ۲۷۴
پاسخ ----- ۲۷۴
آیا می توان افرادی که مهدور الدم هستند بدون مراجعه به دادگاه آنها را به به قتل رساند؟ ----- ۲۷۴
پرسش ----- ۲۷۵
پاسخ ----- ۲۷۵
اکراه در قتل مجوز آن نیست و رافع مسوولیت از مباشر نیست , علت چیست ؟ ----- ۲۷۵
پرسش ----- ۲۷۵
پاسخ ----- ۲۷۵
آیا همه گناهان کبیره دارای حد شرعی است ؟ ----- ۲۷۶
پرسش ----- ۲۷۶
پاسخ ----- ۲۷۶
قطع دست سارق چه شرایطی دارد که برخی جاها می شود برخی جاها نمی شود? ----- ۲۷۶
پرسش ----- ۲۷۶
پاسخ ----- ۲۷۶
آیا در زمان پیامبر دیه مسلمان با غیرمسلمان (مثلا مسیحی یا یهودی) یکی بود؟ ----- ۲۷۷

پرسش ----- ۲۷۷
پاسخ ----- ۲۷۷
در کتاب «قضاوتهای حضرت علی بن ابیطالب» تألیف سید اسماعیل رسول زاده، انتشارات دهقان، قسمت پنجم، بند ۱۲۶ (قاتل و مقتولی) بعد از بیار
پرسش ----- ۲۷۸
پاسخ ----- ۲۷۸
چرا حدود قضایی اسلام توسط قوه قضائیه ما اجرا نمی شود. ----- ۲۷۸
پرسش ----- ۲۷۸
پاسخ ----- ۲۷۸
در احکام حقوقی اگر پدری فرزند خود را بکشد ،حق قصاص برای او نیست ،در حالیکه اگر فرزند پدر خود را بکشد قصاص می شود .آیا این امر تبعیض
پرسش ----- ۲۷۹
پاسخ ----- ۲۷۹
یکی از موضوعاتی که امروزه در جامعه مطرح می باشد بحث افزایش دیه به میزان یک سوم دیه معمولی در ماههای حرام می باشد با توجه به اینکه ای
پرسش ----- ۲۸۰
پاسخ ----- ۲۸۰
مجازات مرتد به عهده کیست؟ ----- ۲۸۱
پرسش ----- ۲۸۱
پاسخ ----- ۲۸۱
در رابطه با ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی که عفو جانی قبل از مرگ توسط مجنی علیه را عامل سقوط قصاص می داند و در این حالت اولیای دم م
پرسش ----- ۲۸۱
پاسخ ----- ۲۸۲
آیا قاضی در جرائمی مانند زنا که در فقه ادله اثبات آن احصا شده (اقرار و شهادت) می تواند با استناد به علوم و معاینات پزشکی حکم صادر کند یا خ
پرسش ----- ۲۸۲
پاسخ ----- ۲۸۲
چرا زنی که همسرش به قتل رسیده حق قصاص ندارد. ----- ۲۸۲

پرسش ----- ۲۸۲
پاسخ ----- ۲۸۲
چند ماه پیش در یکی از نقاط شهرمان زنی در اثر ضربات چاقوی همسرش به قتل می‌رسید. بعد از این‌که مرد مقصر شناخته شد، حکم اعدام و قصاص
پرسش ----- ۲۸۳
پاسخ ----- ۲۸۴
با توجه به آیه لا اکراه فی الدین چرا مرتد را اعدام می کنند؟ ----- ۲۸۶
پرسش ----- ۲۸۶
پاسخ ----- ۲۸۶
وظیفه انسان هنگام دیدن زن و مردی در حال زنا چیست ؟ ----- ۲۸۷
پرسش ----- ۲۸۷
پاسخ ----- ۲۸۷
یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای
پرسش ----- ۲۸۷
پاسخ(قسمت اول) ----- ۲۸۸
پاسخ(قسمت دوم) ----- ۲۹۰
آیا در اِعمال مجازات از دیدگاه نظام قضایی اسلام تعلیق و یا تأخیر مجازات وجود دارد؟ ----- ۲۹۲
پرسش ----- ۲۹۲
پاسخ ----- ۲۹۲
چرا زنان مشمول حکم اعدام و قصاص نفس نمی‌شوند؟ ----- ۲۹۳
پرسش ----- ۲۹۳
پاسخ ----- ۲۹۳
متأسفانه در مدت ۲۰ سال اخیر در مورد اعدام قاچاقچیان دو نوع برخورد مشاهده می‌شود، یک زمان تعدادی را ب خاطر مقداری مواد مخدر اعدام م
پرسش ----- ۲۹۳
پاسخ ----- ۲۹۳

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟ ---- ۲۹۴
پرسش ---- ۲۹۴
پاسخ ---- ۲۹۴
اینجانب عضو پایگاه مقاومت بسیج در سال ۷۹ در درگیری با اراذل و اوباش گوش یکی از آن ها را گاز گرفتم تا خودم را از دست آن ها نجات دهم و
پرسش ---- ۲۹۴
پاسخ ---- ۲۹۴
چرا اعدام افراد را قبل از اذان صبح اجرا می‌کنند؟ ---- ۲۹۵
پرسش ---- ۲۹۵
پاسخ ---- ۲۹۵
آیا چاقوکشی با شوخی و خنده جرم محسوب می‌شود، با جدّی چطور؟ قاضی چگونه برخورد می‌کند؟ ---- ۲۹۵
پرسش ---- ۲۹۵
پاسخ ---- ۲۹۵
آیا این مجازات ها از منبع اسلامی (ائمه و آیات دریافت شده است؟ ---- ۲۹۶
پرسش ---- ۲۹۶
پاسخ ---- ۲۹۶
تعریف جامع و مانع جرم از نظر حقوقی چیست؟ ---- ۲۹۷
پرسش ---- ۲۹۷
پاسخ ---- ۲۹۷
چرا در قانون اگر مردی به علت ناموسی خواهر یا همسر خود را بکشد و بعد متوجه شود که جریان را به اشتباه متوجه شده است، در مورد هیچ گونه
پرسش ---- ۲۹۸
پاسخ ---- ۲۹۸
چرا حدود الهی در ایران تعطیل شده است و به جای آن جریمه می گیرند؟ ---- ۲۹۸
پرسش ---- ۲۹۸
پاسخ ---- ۲۹۸

با نام صیغه همه نوع فساد در جامعه رخ می دهد و اگر کسی در دادگاه جمله صیغه را بلد نباشد، سنگسار می شود و اگر باشد تبرئه می شود. آیا صیغ

پرسش ----- ۲۹۹
پاسخ ----- ۲۹۹
تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟ ----- ۳۰۰
پرسش ----- ۳۰۰
پاسخ ----- ۳۰۰
تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟ ----- ۳۰۰
پرسش ----- ۳۰۰
پاسخ ----- ۳۰۰

حکم قصاص قتل خلاف وجدان و شعور اجتماعی و علمی است . زیرا با قتل نفر اول یک فرد از جامعه کم می شود و با قصاص قاتل او فردی دیگر . د

پرسش ----- ۳۰۱
پاسخ ----- ۳۰۱
مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟ ----- ۳۰۲
پرسش ----- ۳۰۲
پاسخ ----- ۳۰۲
مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟ ----- ۳۰۲
پرسش ----- ۳۰۲
پاسخ ----- ۳۰۲
مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟ ----- ۳۰۲
پرسش ----- ۳۰۲
پاسخ ----- ۳۰۲
مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟ ----- ۳۰۲
پرسش ----- ۳۰۳
پاسخ ----- ۳۰۳

آیا تربیت مجرم، جای مجازات او را می‌گیرد؟ ۳۰۳
پرسش ۳۰۳
پاسخ ۳۰۳
چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟ ۳۰۳
پرسش ۳۰۳
پاسخ ۳۰۳
چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟ ۳۰۴
پرسش ۳۰۴
پاسخ ۳۰۴
معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش ۳۰۴
پاسخ ۳۰۴
کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش ۳۰۵
پاسخ ۳۰۵
چرا در ایران دست دزد قطع نمی شود؟ ۳۰۵
پرسش ۳۰۶
پاسخ ۳۰۶
حکم اعدام افراد تحت الشمول ساب النبی و مرتد را چه کسی می تواند اجرا کند؟ ۳۰۶
پرسش ۳۰۶
پاسخ ۳۰۶
لطفاً در مورد آیهٔ" ولکم فی القصاص حیات توضیح دهید و بفرمایید چگونه در قصاص حیات است در صورتی که فردی از بین می‌رود؟ جایگاه قصاص
پرسش ۳۰۶
پاسخ ۳۰۷
فلسفه و مبانی حقوق ۳۰۸

اگر مردم یک کشور آن قدر از نظر سطح علمی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی و... بالا باشند (مدینه فاضله) که هیچ کس گناه و تخلف انجام

پرسش ----- ۳۰۸
پاسخ ----- ۳۰۸
فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟ ----- ۳۰۹
پرسش ----- ۳۰۹
پاسخ ----- ۳۰۹
شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟ ----- ۳۰۹
پرسش ----- ۳۰۹
پاسخ ----- ۳۰۹
اگر در نظام الهی، قانون گذاری، جز خدا و قانونی جز قانون او وجود ندارد پس نقش مجتهدان و فقیهان چیست؟ ----- ۳۱۱
پرسش ----- ۳۱۱
پاسخ ----- ۳۱۱
در خصوص فلسفه حقوق جزا و مجازات‌ها و حقوق جزای عمومی و حقوق جزای اختصاصی و جرم‌شناسی و آیین دادرسی کیفری و قضای اسلامی و
پرسش ----- ۳۱۲
پاسخ ----- ۳۱۲
قاعدهٔ مرور زمان چیست؟ ----- ۳۱۳
پرسش ----- ۳۱۳
پاسخ ----- ۳۱۳
ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟ ----- ۳۱۴
پرسش ----- ۳۱۴
پاسخ ----- ۳۱۴
ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟ پرسش ----- ۳۱۴
پاسخ ----- ۳۱۴
چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟ ----- ۳۱۵
پرسش ----- ۳۱۵

پاسخ ----- ۳۱۵
ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟ ----- ۳۱۷
پرسش ----- ۳۱۷
پاسخ ----- ۳۱۷
«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟ ----- ۳۱۹
پرسش ----- ۳۱۹
پاسخ ----- ۳۱۹
ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟ ----- ۳۱۹
پرسش ----- ۳۱۹
پاسخ ----- ۳۱۹
ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟ ----- ۳۲۰
پرسش ----- ۳۲۰
پاسخ ----- ۳۲۰
ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟ ----- ۳۲۱
پرسش ----- ۳۲۱
پاسخ ----- ۳۲۲
ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟ ----- ۳۲۲
پرسش ----- ۳۲۲
پاسخ ----- ۳۲۲
چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟ ----- ۳۲۴
پرسش ----- ۳۲۴
پاسخ ----- ۳۲۴
شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟ ----- ۳۲۶
پرسش ----- ۳۲۶

پاسخ ----- ۳۲۶
«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟ ----- ۳۲۷
پرسش ----- ۳۲۷
پاسخ ----- ۳۲۷
فرق اساسی مفاهیم ((حقوق))و((قانون)) چیست؟ ----- ۳۲۸
پرسش ----- ۳۲۸
پاسخ ----- ۳۲۸
حق چیست آن را تعریف نمایید. ----- ۳۲۸
پرسش ----- ۳۲۸
پاسخ ----- ۳۲۹
حق چه لوازمی‌دارد؟ ----- ۳۲۹
پرسش ----- ۳۲۹
پاسخ ----- ۳۲۹
حق و تکلیف چه رابطه ای باهم دارند و این شامل تکلیف به معنای شرعی هم می‌شود یا خیر؟ ----- ۳۲۹
پرسش ----- ۳۲۹
پاسخ ----- ۳۳۰
خاستگاه حق از دیدگاه اسلام چیست؟ ----- ۳۳۰
پرسش ----- ۳۳۰
پاسخ ----- ۳۳۰
حق چگونه انتزاع و از چه راههایی اثبات می‌شود؟ ----- ۳۳۰
پرسش ----- ۳۳۰
پاسخ ----- ۳۳۰
ضرورت وجود حقوق و قواعد حقوقی در جامعه چیست؟ ----- ۳۳۱
پرسش ----- ۳۳۱

پاسخ ----- ۳۳۱
حقوق دارای چند قسمند و موضوع هر کدام چیست؟ ----- ۳۳۱
پرسش ----- ۳۳۲
پاسخ ----- ۳۳۲
مبانی حقوق یعنی چه و شامل چه احکامی‌می‌شود؟ ----- ۳۳۲
پرسش ----- ۳۳۲
پاسخ ----- ۳۳۲
منشأ اعتبار قانون چیست انظار متفاوت در این بحث و نظر صحیح را بیان کنید. ----- ۳۳۳
پرسش ----- ۳۳۳
پاسخ ----- ۳۳۳
خاستگاه مشروعیت قانون در سه تلقی معروف چیست؟ ----- ۳۳۴
پرسش ----- ۳۳۴
پاسخ ----- ۳۳۴
از دیدگاه اسلامی‌حقوق بر چند قسم است و مرجع قانونگذاری در هر یک کجاست؟ ----- ۳۳۴
پرسش ----- ۳۳۴
پاسخ ----- ۳۳۴
اساساً چه التزامی‌دارد که انسان قانونی را معتبر بشماردو به آن عمل کند؟ ----- ۳۳۵
پرسش ----- ۳۳۵
پاسخ ----- ۳۳۵
آن نظامهای حقوقی که دارای پشتوانه حقیقی نیستند و سازندگان آنها بر این باورند که قوام احکام و مقررات حقوقی به قرار داد و اعتبار است حق دا
پرسش ----- ۳۳۶
پاسخ ----- ۳۳۶
از سویی در حقوق دینی حکم فقط از آن خداست و از سوی دیگر عقل هم یکی از منابع حقوق شمرده شده است. این دو چگونه قابل جمع اند؟ ۳۳۷
پرسش ----- ۳۳۷

پاسخ ----- ۳۳۷
چه لزومی‌بر وضع مقررات و احکام توسط مقامی‌برتر وجود دارد؟ ----- ۳۳۷
پرسش ----- ۳۳۷
پاسخ ----- ۳۳۷
قوانینی که در قرآن بیان شده دارای چه ویژگی ای هستند؟ ----- ۳۳۸
پرسش ----- ۳۳۸
پاسخ ----- ۳۳۸
معصومین(ع) چند قسم قانونگذاری دارند؟ ----- ۳۳۸
پرسش ----- ۳۳۸
پاسخ ----- ۳۳۹
شرایط اساسی قانونگذار در عصر غیبت چیست؟ ----- ۳۳۹
پرسش ----- ۳۳۹
پاسخ ----- ۳۳۹
به چه دلیلی وضع قانون فقط در انحصار خ.....متعال باشد؟ ----- ۳۳۹
پرسش ----- ۳۳۹
پاسخ ----- ۳۳۹
در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟ ----- ۳۴۰
پرسش ----- ۳۴۰
پاسخ ----- ۳۴۰
دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید. ----- ۳۴۱
پرسش ----- ۳۴۱
پاسخ ----- ۳۴۱
دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید. ----- ۳۴۲
پرسش ----- ۳۴۲

پاسخ ----- ۳۴۲
علّت این که فساد سراسر کشورهای اسلامی را گرفته است چیست آیا علّت این نیست که دین ضامن اجرایی ندارد؟ ----- ۳۴۲
پرسش ----- ۳۴۲
پاسخ ----- ۳۴۳
حق چه مفهومی دارد؟ ----- ۳۴۳
پرسش ----- ۳۴۳
پاسخ ----- ۳۴۳
حق چه مفهومی دارد؟ ----- ۳۴۳
پرسش ----- ۳۴۳
پاسخ ----- ۳۴۴
آیا علم فقه موجود قادر به جواب دادن به جمیع مسائل حقوقی جدید است؟ ----- ۳۴۴
پرسش ----- ۳۴۴
پاسخ ----- ۳۴۴
حق چیست آیا می‌توان گفت خواسته‌های شرعی و قانونی مردم همان حق است یا حقی که در قرآن و نهج‌البلاغه آورده شده حق می‌باشد، پس اگر بً
پرسش ----- ۳۴۴
پاسخ ----- ۳۴۴
الف ـ برخی قوانین اسلام مانند قصاص شلاق ارث در جهان امروز، دست‌آویزی برای مبارزه با اسلام قرار گرفتند، چگونه می‌توان برای افرادی که از دی
پرسش ----- ۳۴۵
پاسخ ----- ۳۴۵
رعایت حق الناس بهتر است یا انجام واجبات ؟ ----- ۳۴۷
پرسش ----- ۳۴۷
پاسخ ----- ۳۴۷
فلسفه برده داری در اسلام چیست ؟ ----- ۳۴۸
پرسش ----- ۳۴۸

پاسخ ----- ۳۴۸
آیا عدم اجرای کامل احکام و حدود اسلامی به خاطر عکس العمل کشورهای غربی است ؟ ----- ۳۴۹
پرسش ----- ۳۴۹
پاسخ ----- ۳۴۹
سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید. ----- ۳۴۹
پرسش ----- ۳۴۹
پاسخ ----- ۳۵۰
جواب سؤال ۵ نامه قبلی ام (۹۸۹۹) مرا چندان قانع نکرد. نظر شخصی ام این است که یکی از امتیازات شیعه، همین اجتهاد و فقه پویاست که با توج
پرسش ----- ۳۵۰
پاسخ ----- ۳۵۰
آیا قوانینی که در جامعه ما پیاده می‌شود عادلانه است؟ ----- ۳۵۱
پرسش ----- ۳۵۲
پاسخ ----- ۳۵۲
فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟ ----- ۳۵۲
پرسش ----- ۳۵۲
پاسخ ----- ۳۵۲
فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟ ----- ۳۵۳
پرسش ----- ۳۵۳
پاسخ ----- ۳۵۳
مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟ ----- ۳۵۴
پرسش ----- ۳۵۴
پاسخ ----- ۳۵۴
فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟ ----- ۳۵۵
پرسش ----- ۳۵۵

پاسخ ----- ۳۵۵
فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟ ----- ۳۵۵
پرسش ----- ۳۵۵
پاسخ ----- ۳۵۵
در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟ ----- ۳۵۶
پرسش ----- ۳۵۶
پاسخ ----- ۳۵۶
دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟ ----- ۳۵۶
پرسش ----- ۳۵۶
پاسخ ----- ۳۵۶
فلسفهٔ حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش ----- ۳۵۷
پاسخ ----- ۳۵۷
بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش ----- ۳۵۸
پاسخ ----- ۳۵۸
اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش ----- ۳۵۸
پاسخ ----- ۳۵۸
بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش ----- ۳۵۸
پاسخ ----- ۳۵۸
بهترین قانونها کدام قانون است؟ ----- ۳۵۹
پرسش ----- ۳۵۹
پاسخ ----- ۳۵۹
دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟ ----- ۳۶۰
پرسش ----- ۳۶۰
پاسخ ----- ۳۶۰

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟ ---- ۳۶۱
پرسش ---- ۳۶۱
پاسخ ---- ۳۶۱
از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش ---- ۳۶۲
پاسخ ---- ۳۶۲
از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش ---- ۳۶۲
پاسخ ---- ۳۶۲
از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟ پرسش ---- ۳۶۳
پاسخ ---- ۳۶۳
تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟ پرسش ---- ۳۶۳
پاسخ ---- ۳۶۳
چه آیاتی از قرآن، قانون گذاری را ویژهٔ خداوند می‌داند؟ پرسش ---- ۳۶۴
پاسخ ---- ۳۶۴
بهترین قانونها کدام قانون است؟ ---- ۳۶۵
پرسش ---- ۳۶۵
پاسخ ---- ۳۶۵
از دیدگاه قرآن، اصول لازم برای قانون گذاری چیست؟ ---- ۳۶۶
پرسش ---- ۳۶۶
پاسخ ---- ۳۶۶
دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟ ---- ۳۶۷
پرسش ---- ۳۶۷
پاسخ ---- ۳۶۷
اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ ---- ۳۶۸
پرسش ---- ۳۶۸

پاسخ ----- ۳۶۹
بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ ----- ۳۶۹
پرسش ----- ۳۶۹
پاسخ ----- ۳۶۹
اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش ----- ۳۶۹
پاسخ ----- ۳۶۹
کلیات ----- ۳۷۰
از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟ ----- ۳۷۰
پرسش ----- ۳۷۰
پاسخ ----- ۳۷۰
از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟ ----- ۳۷۰
پرسش ----- ۳۷۰
پاسخ ----- ۳۷۰
از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟ ----- ۳۷۱
پرسش ----- ۳۷۱
پاسخ ----- ۳۷۱
از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامهٔ مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟ ----- ۳۷۲
پرسش ----- ۳۷۲
پاسخ ----- ۳۷۲
آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟ ----- ۳۷۲
پرسش ----- ۳۷۲
پاسخ ----- ۳۷۲
از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟ ----- ۳۷۳
پرسش ----- ۳۷۳

پاسخ ----- ۳۷۳
تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟ ----- ۳۷۴
پرسش ----- ۳۷۴
پاسخ ----- ۳۷۴
سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید. ----- ۳۷۴
پرسش ----- ۳۷۴
پاسخ ----- ۳۷۴
عدالت یکی از شرایط قاضی است . حال اگر کسی گناه کرده باشد و بعد توبه کند, آیا می تواند قاضی شود و حدود الهی را جاری کند؟ اگر گناهی که
پرسش ----- ۳۷۵
پاسخ ----- ۳۷۵
چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟ ----- ۳۷۵
پرسش ----- ۳۷۵
پاسخ ----- ۳۷۶
آیا سیستم تعدد قاضی در صدور حکم؛ در نظام قضائی اسلام جایز است؟ ----- ۳۷۶
پرسش ----- ۳۷۶
پاسخ ----- ۳۷۶
بر فرض پذیرش سیستم تعدد قضات در محاکم، آیا همه آنها باید دارای صفات مورد نظر شارع جهت تصدی سمت قاضی باشند یا بعضی از آنها؟ لطف
پرسش ----- ۳۷۷
پاسخ ----- ۳۷۷
لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رئیس قوه ء قضائیه توضیح بفرمایید. ----- ۳۷۷
پرسش ----- ۳۷۷
پاسخ ----- ۳۷۷
آیا مجرمی که نزد قاضی بگوید توبه کردم , قاضی باید توبه او را قبول کند؟ ----- ۳۷۸
پرسش ----- ۳۷۸

پاسخ ----- ۳۷۸
منابع و اطلاعاتی در مورد نظام حقوق فضایی و ماورای جو خواستم. لطفاً راهنمایی بفرمایید. ----- ۳۷۹
پرسش ----- ۳۷۹
پاسخ ----- ۳۷۹
چرا هنگامی که یک فرد مسلمان از دین خود خارج شود و به دین دیگری گرایش پیدا کند، از نظر علمای دین اسلام مرتد می‌باشد؟ ----- ۳۷۹
پرسش ----- ۳۷۹
پاسخ ----- ۳۷۹
چرا در بحث شهادت شهود شهادت دو زن عادل به اندازهٔ شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید. ----- ۳۸۰
پرسش ----- ۳۸۰
پاسخ ----- ۳۸۰
فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟ ----- ۳۸۲
پرسش ----- ۳۸۲
پاسخ ----- ۳۸۲
فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟ ----- ۳۸۳
پرسش ----- ۳۸۳
پاسخ ----- ۳۸۳
قـرآن مـجید از یک طرف مردم را دعوت به قصاص نموده و آن را مایه حیات و وسیله بقا در روی زمـیـن مـی دانـد , آنـجا که می گوید : و لکم فی ا
پرسش ----- ۳۸۴
پاسخ ----- ۳۸۴
فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟ ----- ۳۸۵
پرسش ----- ۳۸۵
پاسخ ----- ۳۸۵
از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامهٔ مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟ پرسش ----- ۳۸۶
پاسخ ----- ۳۸۶

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟ پرسش ---- ۳۸۶
پاسخ ---- ۳۸۶
از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟ پرسش ---- ۳۸۷
پاسخ ---- ۳۸۷
لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رییس قوه قضاییه توضیح بفرمایید. ---- ۳۸۷
پرسش ---- ۳۸۷
پاسخ ---- ۳۸۸
وظیفه قاضی چیست؟ ---- ۳۸۸
پرسش ---- ۳۸۹
پاسخ ---- ۳۸۹
در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟ ---- ۳۸۹
پرسش ---- ۳۸۹
پاسخ ---- ۳۸۹
وظیفه قاضی چیست؟ ---- ۳۸۹
پرسش ---- ۳۸۹
پاسخ ---- ۳۸۹
در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟ ---- ۳۸۹
پرسش ---- ۳۸۹
پاسخ ---- ۳۸۹
در قرآن حدّ زنای غیرمحصن آمده حکم زنای محصن از کجا به دست می آید؟ ---- ۳۹۰
پرسش ---- ۳۹۰
پاسخ ---- ۳۹۰
چرا انسان، نمیتواند از روی ظن و گمان، قضاوت نماید؟ ---- ۳۹۰
پرسش ---- ۳۹۰

پاسخ ----- ۳۹۰
چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است ----- ۳۹۱
پرسش ----- ۳۹۱
پاسخ ----- ۳۹۱
آیا اثبات جرم به غیر از دستورات شرع ازطرق دیگر مثل نظریه پزشک قانونی امکان پذیر است ؟ و آیا نظر پزشکی قانونی می تواند حکم مستند برای
پرسش ----- ۳۹۲
پاسخ ----- ۳۹۲
آیا اقرار و اعترافی که با زور گرفته می شود اعتبار قانونی دارد؟ ----- ۳۹۲
پرسش ----- ۳۹۲
پاسخ ----- ۳۹۲
میانجی گری بین مشاجرات مردم یا گروه های کوچک مذهبی اصلاح بین مردم است یا قضاوت ؟ (با توجه به شرایط قضاوت) ----- ۳۹۳
پرسش ----- ۳۹۳
پاسخ ----- ۳۹۳
به نظر شما هنگام وقوع مسأله ای قضاوت کردن یک مرد با یک زن تفاوت دارد؟ (در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم) ----- ۳۹۳
پرسش ----- ۳۹۳
پاسخ ----- ۳۹۳
اخلاق و منش قضایی و کلیه مسائل مربوط به شغل قضا و مشخصه یک قاضی اسلامی را بیان کنید ؟ ----- ۳۹۳
پرسش ----- ۳۹۳
پاسخ ----- ۳۹۴
مگر نه این که حضرت علی (ع) شخصا در مقابل آن یهودی که زره او را برده بود در دادگاه حاضر شد،پس چگونه است که در این نظام برای محاکمه
پرسش ----- ۳۹۴
پاسخ ----- ۳۹۴
خداوند متعال، در آیهٔ ۶۱ سورهٔ احزاب میفرماید": این مردم نفرین شده را هر کجا یافتید بکشید، "...آیهٔ قبلی نیز دربارهٔ مشخصات این افراد توضیحاتِ
پرسش ----- ۳۹۶

پاسخ ----- ۳۹۶
حقوق بین الملل ----- ۳۹۷
قرآن در مورد رعایت حقوق ملل و اقلیتها چه دیدگاهی دارد؟ ----- ۳۹۷
پرسش ----- ۳۹۷
پاسخ ----- ۳۹۷
دادگاه بلژیک به چه علّت آقای هاشمی رفسنجانی را محکوم کرد؟ ----- ۳۹۸
پرسش ----- ۳۹۸
پاسخ ----- ۳۹۸
حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟ ----- ۳۹۸
پرسش ----- ۳۹۸
پاسخ ----- ۳۹۸
حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟ ----- ۳۹۹
پرسش ----- ۳۹۹
پاسخ ----- ۳۹۹
حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟ ----- ۳۹۹
پرسش ----- ۳۹۹
پاسخ ----- ۳۹۹
حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟ ----- ۳۹۹
پرسش ----- ۳۹۹
پاسخ ----- ۳۹۹
حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟ ----- ۴۰۰
پرسش ----- ۴۰۰
پاسخ ----- ۴۰۰
حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟ ----- ۴۰۰

پرسش ---- ۴۰۰
پاسخ ---- ۴۰۰
حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟ ---- ۴۰۰
پرسش ---- ۴۰۱
پاسخ ---- ۴۰۱
چه فرقی بین سفیر, کاردار, رایزن و سفیر اکرودیته وجود دارد؟ ---- ۴۰۱
پرسش ---- ۴۰۱
پاسخ ---- ۴۰۱
آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان بخصوص غیرایرانی اشکالی دارد؟ آیا این قاعده نفی سبیل نیست ؟ ---- ۴۰۱
پرسش ---- ۴۰۱
پاسخ ---- ۴۰۱
چرا دولت جمهوری اسلامی برای اجرای حکم سلمان رشدی اقدام نمی کند؟ ---- ۴۰۲
پرسش ---- ۴۰۲
پاسخ ---- ۴۰۲
مقاوله نامه؟ حضانت فرزند؟ ---- ۴۰۲
پرسش ---- ۴۰۲
پاسخ ---- ۴۰۲
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ---- ۴۰۳

حقوق

مشخصات کتاب

نویسنده : مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی ناشر : مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

حقوق اساسی و نهادهای سیاسی

آیا کاندیدای مجلس شورای اسلامی می تواند در سخنرانی های خود آزاد باشد و آن چه دلش می خواهد بگوید؟

پرسش

آیا کاندیدای مجلس شورای اسلامی می تواند در سخنرانی های خود آزاد باشد و آن چه دلش می خواهد بگوید؟

پاسخ

از نظر قانون اساسی و اسلام , خیر. کاندیداها نمی توانند در سخنرانی ها آزاد باشند, بلکه کلیه ءسخنرانی ها باید در چارچوب قوانین و مصالح جامعه و نظام و مملکت , سخن گویند یا مطلبی بنویسند و آنان حق توهین به نهادهای قانونی و مردم و مسئولین به خصوص مسئولان ردهء بالا و به گونه اخصّ مقام معظم رهبری را ندارند و اگر گوینده ای بر خلاف صحبت بکند, حتماً باید به او تذکر دهند و در صورت عدم اعتنا بایدبه مراجع قانونی اطلاع دهند.

چرا دولت , قانون دو فرزندی را در کشور اجباری نمی کند؟

پرسش

چرا دولت , قانون دو فرزندی را در کشور اجباری نمی کند؟

پاسخ

اولاً ـ همهء مردم ـ به ویژه عده ای از مراجع بزرگوار ـ با جلوگیری از ازدیاد نسل موافق نیستند, حتی بعضی از جمله مرحوم علامهء محمد حسین طباطبایی تهرانی این کار را حرام می دانند. بدیهی است اجباری کردن چنین امری خیلی مشکل است و تبعات بسیار بدی در پی خواهد داشت . ثانیاً: اجباری کردن غیر ممکن است , زیرادر صورت اجباری کردن باید متخلّف جریمه شود و جریمه کشتن یاسقط کردن بچه است که از نظر اسلام حرام است , یا زندانی کردن والدین است که عکس العمل بدی خواهد داشت ,وانگهی مخالفت آزادی است و یا جریمهء نقدی است که مثلاً از طریق بیش تر کردن حق بیمه فرزندان سوم و چهارم و... عملی می شود. توضیح : دولت برای فرزند سوم و چهارم و بالاتر, کوپن صادر نمی کند. هم چنین حق بیمهء فرزندان بیش تر از دونفر را زیادتر می گیرد. ممکن است موانع دیگری در کار باشد که نمی تواند اجباری کند. یا هنوز صلاح نمی داند و منتظر فرصت مناسب می باشد.

اگر کسی از نظر جانی بر گردن شخصی حقی داشته باشد، وظیفه آن شخص در مقابل آن شخص چیست

پرسش

اگر کسی از نظر جانی بر گردن شخصی حقی داشته باشد، وظیفه آن شخص در مقابل آن شخص چیست

پاسخ

اگر حق شخصی (چه جانی و چه مالی بر گردن انسان باشد، یا باید رضایت صاحب یا صاحبان حق را جلب کند و یا آن که حقوق آنان را بپردازد. قرآن کریم می‌فرماید": ای افرادی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده و زن در برابر زن پس اگر کسی از سوی برادر]دینی خود، چیزی به او بخشیده شود،]و حکم قصاص او، تبدیل به خون بها گردد[باید از راه پسندیده پیروی کند.]و صاحب خون حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر بگیرد.[و او]قاتل نیز به نیکی دیه را]به ولی مقتول بپردازد.] و در آن مسامحه نکند[این تخفیف و رحمتی است از ناحیهٔ پروردگار شما! و کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت(" بقره ۱۷۸) البته حق قصاص و گرفتن حقوق با وجود نظام و حکومت اسلامی باید بر اساس قوانین و ضوابط حکومت اسلامی که از شرع و عقل گرفته شده است باشد.(ر.ک المیزان علامه طباطبایی ، ج ۲، ص ۴۳۲ ـ ۴۳۸، مؤسسهٔ النشر الاسلامی قم) پرسشگر محترم چنانچه نظرتان این باشد که کسی سبب نجات جان کسی باشد، در این صورت شایسته است که از او تشکر و قدردانی نمود، تشکر نیز گاهی جنبهٔ مادی دارد مثلاً با دادن هدیه و...، گاهی نیز جنبه معنوی و اخلاقی دارد که شخص می‌تواند از نجات دهندهٔ خود تشکر و قدردانی نماید. قرآن کریم می‌فرماید: هَلْ جَزَآءُ الاِْحْسَنِ إِلآ الاِْحْسَنُ(; رحمان ۶۰) آیا جزای نیکی جز نیکی است"

چرا زنان از حقوق پایین تری نیست به مردان برخوردارند؟

پرسش

چرا زنان از حقوق پایین تری نیست به مردان برخوردارند؟

پاسخ

گفتنی است مکتب گرانقدر اسلام در رابطه با مسئله حقوق زن و مردقائل به تساوی است تساوی به این معناست که خصوصیات‌فیزیوپسیکولژیک زن و مرد به درستی در نظر گرفته شود و متناسب باساختارهای روحی و جسمی هر یک وظایفی بر عهده آنان نهاده و حقوقی‌متناسب اعتبار شود. این که گاهی گمان می‌شود در مسائل حقوقی اسلام بین‌زن و مرد تبعیض وجود دارد ناشی از عدم توجه به مساله فوق و همچنین‌خلط بین «تساوی و«تشابه است این که در همه روبناهای حقوقی بایداحکام مشابهی برای زن ومرد وجود داشته باشد در واقع نوعی گرایش به‌سوی «تشابه است نه «تساوی . در تشابه مسئله تفاوت های طبیعی زن و مردو وظایف ویژه هر یک ملاحظه نمی‌شود و این همان چیزی است که فرهنگ‌غرب تبلیغ می‌کند و در نهایت نه به سود زن است و نه مرد. ولی ملاحظه‌شرایط فوق و هماهنگ سازی نظام حقوقی با ویژگی های وجودی و وظایفی‌که نظام خلقت بر عهده هر یک می‌نهد در اسلام به خوبی رعایت گردیده‌است به عنوان مثال چون زن به جهت ویژگی های برتر عاطفی برای پذیرش‌مسوءولیت رشد و تربیت فرزند و مرد برای تأمین نیازهای اقتصادی خانواده‌مناسب تر است از این رو سهم ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده است بدیهی است که زن هیچ مسوءولیت اقتصادی در خانه ندارد و نفقه او بر عهده‌مرد است و در مقابل خانه‌داری و حتی شیر دادن فرزند می‌تواند درخواست‌اجرت نماید. علاوه آن که از حقوقی چون جهیزیه و مهریه نیز بهره‌مندمی گردد. در حالی که درجامعه

غربی زن باید مخارجش را خود تأمین کند ومهریه و جهیزیه هم به این شکل در آن جا وجود ندارد از طرف دیگر قانون‌خاصی در رابطه با تقسیم ارث نیست بلکه مورث می‌تواند به دلخواه خودهمه اموال خود را تنها به یکی از ورثه بدهد و یا حتی به شخص بیگانه‌ای‌ببخشد. در حالی که اسلام با نظام خاصی آنها را بین ورثه تقسیم می‌کند و ازجهت رعایت حقوق بازماندگان کوچک ترین نقصی در قانون آن وجود ندارد.(برای آگاهی بیشتر ر.ک نظام حقوق زن در اسلام شهیدمطهری) .

چرا دیه زن نصف دیه مرد است

پرسش

چرا دیه زن نصف دیه مرد است

پاسخ

در مورد دیه باید توجه داشت که: اولاش، مردان نوعاش به جهت تکفل خانواده مسوئولیت اقتصادی بیشتری دارند از همین رو اگر مردی کشته شد خسارت بیشتری به وارثان او پرداخته می‌شود تا خلا ایجاد شده قدری جبران گردد. بنابر این هر کس مسوئولیت بیشتری دارد سهم بیشتری‌هم می گیرد. ثانیاش، اکثر مقتولین حوادث و درصد بالای آن مردان هستند زیرا بیشتر در معرض حوادث قرار می گیرند. پس می‌بینیم که دیه به معنای نفی مساوات بین زن و مرد نیست.

آیا انسانهای ژنیتیکی در حقوق و تکلیف همانند انسانهای طبیعی هستند؟

پرسش

آیا انسانهای ژنیتیکی در حقوق و تکلیف همانند انسانهای طبیعی هستند؟

پاسخ

ج س ۳ و ۴ – در صورتی که انسان واقعی که دارای علم و شعور و اراده است پدید آید از نظر تکالیف الهی و حقوق انسانی حکم دیگر انسان‌ها را خواهد داشت، تنها در برخی امور مانند ارث و احکام مرتد فطری تفاوت خواهد یافت.

طبق اصل ۱۰۹ قانون اساسی درصورت تعدد واجدین رهبری ارجحیت به شخصی داده شده که دارای بینش فقهی وسیاسی قوی تر باشد؟چرابه عدالت وتقوا داده نشده است ؟

پرسش

طبق اصل ۱۰۹ قانون اساسی درصورت تعدد واجدین رهبری ارجحیت به شخصی داده شده که دارای بینش فقهی وسیاسی قوی تر باشد؟چرابه عدالت وتقوا داده نشده است ؟

پاسخ

پایانه اصل ۱۰۹ قانون اساسی هیچ گونه تعارضی با آیه شریفه ذکر شده ندارد. برای روشن شدن مطلب ابتدا بایدبین احکام واقعی و

اعتباری فرق نهاد. مسأله کرامت و تقرب الی الله به واسطه تقوا از مقامات واقعی انسان است ولیمسأله زعامت و رهبری از احکام اعتباری است و مقام نیست. آیه شریفه «ان اکرمکم عندالله اتقکم» ناظر به کمالاتواقعی انسان است نه به احکام اعتباری و مسأله لزوم دارا بودن برخی از کمالات واقعی در مسوءولیت‌های اعتباری ازدیگر نصوص دینی به دست می‌آید نه آیه فوق. در آن نصوص نیز مسأله تقوا و علم با فروعاتشان مانند قدرت امانتو... مورد تأکید بسیاری قرار گرفته است. لیکن چنان نیست که تقوا بر دانش و بصیرت و آگاهی مقدم باشد. البته ازنظرمقامات واقعی و کمالات انسانی تقوا اساس و ریشه است. ولی در مسائل اعتباری تقدمی برعلم و آگاهی و بصیرتندارد. بلکه می‌توان گفت نسبت به موارد تفصیل بردار است. یعنی برخی از امور نیازمند تقوای بیشتر و برخی محتاجبصیرت آگاهی و شناخت عمیق‌تر می‌باشند. از جمله مسأله رهبری در دنیای پیچیده کنونی در برابر سیاست‌ها وترفندهای کور و ناپیدای دشمنان و در مقابل هزاران معضل پیچیده اجتماعی از قسم دوم می‌باشد. بلی در صورتی کهاز نظر علم و اجتهاد و توان مدیریت افراد مساوی باشند تقدم بر پارساترین است.{J

آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی در انتخابات مجلس , ریاست جمهوری و سایر انتخابات را دارد؟

پرسش

آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی در انتخابات مجلس , ریاست جمهوری و سایر انتخابات را دارد؟

پاسخ

نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت می‌باشد و مقابل آن نظارت استطلاعی است که ناظر تنها کسباطلاع می‌کند و حق هیچ گونه دخالتی ندارد. در این جا چند نکته قابل بحث است: الف) آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ ب) درصورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی توسط شورای نگهبان اعمالمی‌شود؟ ۱- در مورد اول قانون اساسی مسأله را تنصیص نکرده ولی تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده است بنابراینا ز نظر حقوقی و اعتبار قانونی تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی بلااشکال است و عدم تصریح بهآن در قانون اساسی اشکالی ایجاد نمی‌کند. در ضمن باید به این نکته توجه داشت که تفسیر شورای نگهبان علاوه براعتبار قانونی جنبه کارشناختی نیز دارد. زیرا علت واگذاری تفسیر قانون به عهده آنان خاصیت علمی و ترکیبیکارشناسانه فقهی و حقوقی شورای نگهبان است. ۲- نظارت استصوابی سه نوع است: مطلق تطبیقی و عدم تعارض. نوع سوم محدودترین شکل نظارت استصوابیاست و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کند. یعنی اگر درموردی از نظر صوری یا محتواییبرخلاف قانون عمل شود جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌نماید. بنابراین این سخن که: «اگر مردم آمدند و رأی دادند ودرست هم عمل کردند شورای نگهبان می‌گوید درستی و نادرستی را ما باید تشخیص بدهیم این جاست که تفسیر بهرأی و اعمال سلیقه شروع می‌شود» علاوه بر آن که ابهام‌آمیز است از جهاتی مخدوش می‌نماید: الف) صحت و درستی عمل انجام شده مفروض گرفته شده در حالی که باید پرسید: این درستی از کجا به دستآمده؟ اگر از واضحات است که علی القاعده شورای نگهبان نمی‌تواند مخالفت کند و اگر چنین نیست بنابراین حکم بهصحت نیز یکی از سلایق و گرایش‌ها در برابر نگرش شورای نگهبان است. ب) شورای نگهبان علی القاعده یک سری معیارهای روشن و اصولی را مطرح می‌سازد و بر اساس آنها دخالتمی‌کند. مانند اعتقاد به ولایت فقیه و التزام به اسلام که از ضروری‌ترین ویژگی‌های لازم برای خدمت در پست‌هایکلیدی جامعه اسلامی و انقلابی ماست. البته در این جا چند نکته را نباید از نظر دور داشت: ۱- به طور کلی یک واقعیت انکار ناپذیر این است که در تطبیق معیارها بر موارد عملا سلیقه‌ها بی‌نقش نیستند و هراندازه مکانیسم دقیق تری هم تبیین

شود در عین حال به طور کامل نمی‌تواند آن را ریشه‌کن سازد. لیکن واقعیت بارزدیگر این است که شورای نگهبان در ابطال انتخابات تاکنون به حداقل ممکن عمل کرده است. ۲- به این گونه نقد و بررسی‌ها می‌توان نگرشی اصلاح گرایانه داشت و در صورتی که با بینش دقت تقوا و به دور ازهیاهوها مطرح شود می‌تواند گامی به جلو جهت غنا بخشیدن به قوانین و بهسازی عملکردها باشد.{J

نظارت استطلاعی و استصوابی چیست و فلسفه آنها چیست ؟

پرسش

نظارت استطلاعی و استصوابی چیست و فلسفه آنها چیست ؟

پاسخ

نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت می‌باشد و مقابل آن نظارت استطلاعی است که ناظر تنها کسب اطلاع می کند و حق هیچ گونه دخالتی ندارد. نظارت استصوابی سه نوع است: مطلق، تطبیقی و عدم تعارض. نوع سوم محدودترین شکل نظارت استصوابی است و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می کند. یعنی اگر درموردی از نظر صوری یا محتوایی برخلاف قانون عمل شود جلوی آن را می گیرد و ابطال می‌نماید. در رابطه با هر یک از دو نوع نظارت مزبور از چه زمان پدیدار شده‌اند، دقیقا نمی‌توان زمان و مکان مشخصی را بیان کرد، بلکه از دیرباز هر دو روش در نظام‌های حقوقی جهان وجود داشته، ولی غالبا نظارت‌ها استصوابی بوده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی استصوابی یا استطلاعی بودن نظارت مطرح نیست و تفسیر آن بر عهده شورای نگهبان نهاده شده است. دیدگاه شورای نگهبان هم جنبه کارشناختی دارد و هم رسمیت قانونی.

دلیل تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و فلسفه وجودی آن چیست ؟

پرسش

دلیل تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و فلسفه وجودی آن چیست ؟

پاسخ

دادگاه ویژه روحانیت یک دادگاه صنفی است که به جرائم احتمالی روحانیون رسیدگی می‌نماید؛ مانند دادگاه مطبوعات و دادسرای نظامی. البته این دو دادگاه در قانون اساسی ذکر شده و زیر مجموعه قوه قضائیه هستند، ولی دادگاه ویژه روحانیت به دستور امام خمینی(ره) و بنا بر اختیاراتی که ولی فقیه دارد، تأسیس شده و زیر نظر او اداره می‌شود (با نصب دادستان و...). علت مخالفت‌های اخیر می‌تواند عوامل متعددی باشد که به برخی از آنها اشاره می کنیم: ۱- بعضی معتقدند جریان خاصی در صدد تضعیف ارگان‌ها و سازمان‌ها و نهادهایی که زیر نظر ولایت فقیه به انجام وظیفه مشغولند، وجوددارد. حرکت اخیر در تضعیف دادگاه ویژه شاید در همان راستا باشد. ۲- گروهی نظر کارشناسی داشته و انتقادهایی به برخی دادگاه‌های صنفی یا ساختار خاص دادگاه ویژه دارند. آنها غرض خیرخواهانه دارند و به دنبال سیاسی کاری‌های احتمالی نیستند. ۳- افراد خاصی از گروه‌ها و سلیقه‌های مختلف به علت جرائم مختلفی مورد محاکمه این دادگاه قرار گرفته‌اند؛ در نتیجه خشم آنها برافروخته گشته و در پی اعتراض به این تشکیلات هستند. البته ما مدافع تمام عملکردهای دادگاه ویژه نیستیم، چرا که این امر مستلزم اطلاع کامل از همه

امور آن دادگاه است که از حیطه فعالیت‌های این واحد خارج است.

چرا اسلام از نظر حقوقی تفاوتهایی بین حر و عبد , زن و مرد و برده و آزاد قائل شده اند؟ چرا در اسلام افراد به حر و عبد تقسیم شده اند؟

پرسش

چرا اسلام از نظر حقوقی تفاوتهایی بین حر و عبد , زن و مرد و برده و آزاد قائل شده اند؟ چرا در اسلام افراد به حر و عبد تقسیم شده اند؟

پاسخ

ابتدا درباره ئ این که چرا انسان ها به حرأ و عبد تقسیم شده اند گفتنی است که ; زندگی اجتماعی بشر تا چندین قرن پیش اقتضای آن را داشته که نظام بردگی بر قرار باشد. اسلام نیز بنا بر مقتضیات زمان و عدم امکان لغو یکباره , آن را امضا نموده , ولی حقوقی را از نظر اخلاقی و قانونی برای آنان برقرار و زمینه های فراوانی را برای آزادسازی تدریجی بردگان فراهم آورد. اساسا آزادسازی برده , یکی از اعمال شایسته و بسیار با فضیلت دانسته شده و اسلام همواره مردم را به آن ترغیب کرده است . از نظر حقوقی و اخلاقی نیز اسلام نظامی کامل را برای حمایت از آنها فراهم ساخته و همواه در جهت حفظ حقوق آنان توصیه کرده است . مسائله برده برداری به طور گسترده ای در عصر ظهور اسلام شایع بود, به طوری که شاید کمتر خانه ای یافت می شد که صاحب آن برده ای نداشته باشد. شما ملاحظه کنید با این وصف آیا امکان دارد که یک شبه آن را لغو نمود و برده داری را حرام اعلام کرد؟ در آن صورت هم زندگی مردم مختل می شد و هم خود بردگان نیز متحیر و سرگردان می شدند که چه کنند و به کجا پناه برند. ولی در عین حال اسلام با طرح و برنامه ای که ارائه داد: اولا ;نشان داد که برده داری را دوست ندارد و گرنه به جای تشویق بر آزادی بردگان , تشویق به نگاه داری و تداوم بردگی آنها می کرد. ثانیا ;با این طرح چنان برنامه ریزی فرمود که در دراز مدت این مسائله ریشه کن شود. از این رو اصل آزاد کردن برده عمل بسیار پسندیده و ارزشمندی تلقی شد و نبی اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) اسوه ئ آزاد کردن برده ها بودند و به هر بهانه ای آنها را آزاد می کردند و نیز در کفاره ها که یکی از ابعاد آن , آزادی غلام و برده قرار گرفته است . به این نکته نیز توجه داشته باشید که اگر می بینید ما در احکام اسلامی شرح وظایفی نسبت به بردگان داریم , به خاطر این است که این مسائله آن روز مطرح بوده و برای رعایت حد و انصاف در حقوق آنها و نیز چگونگی معاشرت اجتماعی با آنها به ناچار مردم باید تکلیف شرعی خود را می دانستند. برای آگاهی بیشتر ر.ک : بردگی از دیدگاه اسلام , مصطفی حسینی . اگر حکمی به تناسب برخی از زمان ها در قرآن وجود دارد, منافاتی با فراگیر بودن قرآن ندارد ;چرا که به هر حال موضوع حرأ و عبد و احکام حقوقی آن از نیازهای مهم عصر نزول و قرن ها پس از آن بوده است . اگر قرآن به نیازهای یک عصر و یا دوره پاسخ نگوید, نقص محسوب می شود ;ولی پاسخ گویی به نیازهای محدود برای قرآن کمال است نه کاستی . درباره موضوع مقام انسانی حر و عبد گفتنی است که از دیدگاه قرآن مقام و ارزش انسانی حر و عبد یکی است ; چنان که مقام انسانی زن و مرد نیز یکی است , اگر به مجموعه آیات قرآن بنگرید این حقیقت را به روشنی خواهید دید: ((خلقکم من نفس واحده ; ای آدمیان ! شما جملگی از یک حقیقت آفریده شده اید)), (نسائ, آیه ۲) و ((خلقکم من تراب ; شما همگی از خاک آفریده شده اید)) و ((انا خلقناکم من ذکر وانثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ; ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را گروه ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید همانا گرامی ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است)).

اما درباره ئ قسمت اول سوئال شما گفتنی است که ; اگر از نظر حقوقی تفاوت هایی برای حر و عبد و زن و مرد قرار داده شده است صرفا جنبه اعتباری و مناسبت اقتصادی و اجتماعی دارد, نه این که به شائن و مقام انسانی آنان مربوط باشد ;مثلا اگر ارث مرد دو برابر زن است بدان معنا نیست که ارزش او دو برابر زن است ; بلکه این گونه احکام مصلحت های اقتصادی و اجتماعی دارد و ربطی به مقام انسانی آنها ندارد ;یعنی , حقوق متفاوت برای بنده و آزاد به جهت ایجاد تعادل در جامعه بوده است ; تا اولا بردگان که پذیرفته شدگان در جامعه اسلامی بودند حریم مالکان خود را حفظ کنند و ثانیا برای آزاد شدن تلاش کنند و از بردگی رهایی یابند. مطالعه امور بردگان بدون داشتن تصویری صحیح از کیفیت روابط و چگونگی برده شدن افراد ممکن نیست . همان گونه که امروزه برای افراد مهاجر قوانینی خاص در کشورها وضع می کنند تا تعادل اجتماعی و دیگر شوئون جامعه محفوظ بماند. بردگان نیز در گذشته شبیه به چنین وضعیتی داشته اند. از این رو در آن شرایط هیچ کس معترض به این نوع قوانین نبوده و آن را غیر عادلانه نمی دانسته است ; حتی خود بردگان . (البته با توجه به مقام و شخصیت انسانی و حقوقی که اسلام برای بردگان در نظر گرفته بود.

دیه یکی از قوانین اسلام است. چرا دیه زن نصف مرد است (حتی اگر اقتصاد خانواده به دست زن باشد.)

پرسش

دیه یکی از قوانین اسلام است. چرا دیه زن نصف مرد است (حتی اگر اقتصاد خانواده به دست زن باشد.)

پاسخ

بررسی جامع و همه جانبه این مسأله در خور تحقیقی ژرف و گسترده است، لیکن در اینجا چند نکته را به اختصار یادآور می‌شویم: الف) در نظام حقوقی اسلام بیش از هر مکتب دیگری تساوی حقوق زن و مرد رعایت گردیده است. در آغاز باید فرق بین تساوی(Equality) و تشابه(Similarity) را به خوبی دریافت. بی‌توجهی به این مسأله موجب خلط و مغالطه بسیاری می‌شود. تشابه به معنای همانندی و همشکلی روبناهای حقوقی است. این همان جریانی است که فمنیسم(Feminism) غربی در دام آن گرفتار آمد و پنداشت که تبعیض‌زدایی در روابط زن و مرد در گرو وضع حقوق کاملاً ـ مشابه است. در حالی که این رویکرد نه سودی برای مرد در پی داشت و نه برای زن؛ بلکه روند انهدام بنیان خانواده را سرعت بخشید و برآیندهای ناگواری برای جامعه بشری در پی آورد. تساوی به معنای برابری است، نه یکنواختی. در تساوی شرایط گوناگون، تفاوت‌های طبیعی، وظایف و جوانب مختلف ملاحظه می‌شود و چه بسا احکام نامشابهی وضع می گردد، بدون آن که بر کسی ستمی روا شود. ولی در تشابه همه این امور نادیده انگاشته شده و فقط به یکنواختی روبناهای حقوقی بسنده می‌شود. بنابراین باید توجه داشت که هرگونه عدم تشابه قواعد حقوقی به منزله نفی تساوی نیست و هر نوع تشابه و یکنواختی به منزله رعایت تساوی نمی‌باشد. ب) تفاوتهای حقوقی به معنای تفاوت در ارزش‌ها و کمالات انسانی نیست و اسلام بر برابری زن و مرد در کرامت‌های انسانی تأکید فراوان دارد. ج) مسأله ارث و دیه زن در نظام حقوقی اسلام جزئی از کل است و نگاه به آن به صورت گسسته و بی‌ارتباط با دیگر اجزای این مجموعه راهزن اندیشه و موجب برداشت‌های ناصواب می‌شود، بنابراین نمی‌توان این احکام را جدا از مجموعه نظام خانواده در اسلام مورد توجه قرار داد. توضیح: توجه به عوامل ذیل در فهم بهتر مسأله مؤثر است: ۱- قانون برای نوع افراد وضع می شود نه برای اشخاص و موارد استثنایی، لذا باید مصلحت نوعیه ملاک قانونگذاری و تعیین حق و تکلیف باشد. ۲- بین حق و تکلیف یک نوع تلازم و توازنی وجود دارد، وقتی در اسلام نفقه را بر عهده مرد گذاشته است، باید یک منبع درآمدی برای او تعریف و تعیین شود و هرگاه

این مرجع پرداخت نفقه حذف شود به یک نحو جایگزین در نظر گرفته شود. شاید گفته شود در همه جوامع، امور اقتصادی و مرجع امرار معاش، مرد نیست، زنان نیز کارمند یا کارگر هستند و زندگی را اداره می کنند، پس در این صورت هرگاه زنی کشته شود باید برای عائله ای را که ایشان تکفل و سرپرستی می کردند، حقی به نام دیه برابر دیه مردان منظور شود ولو آن که شارع مقدس این مسأله را به شکل یک شرط یا استثناء در حکم بیان کند به این که هرگاه زنی که کشته شده است مسؤول امرار معاش خانواده باشد، دیه او برابر با دیه مرد است. پاسخ آن است که: اولا، یکی از حکمت های تفاوت در دیه بحث نفقه و تأمین مخارج زندگی است که تمام علت (علت تامه) همین امر باشد. ثانیا، در همین مورد نیز گرچه همسر خانواده (زن) به هر دلیلی مثل مرگ شوهرش یا ناتوانی و... مرجع امرار معاش باشد ولی از جهت شرعی و قانونی به عنوان یک وظیفه و مسؤولیت و تکلیف بر عهده او نیست، لذا تکلیفی بر او تحمیل نشده است تا حقی برای او وضع شود. د) دیه و ارث زن در همه موارد کمتر از مرد نیست، بلکه در مواردی کاملاً یکسان و در مواردی ارث زن بیش از مرد است، از جمله: ۱- دیه زن در کمتر از ثلث با مرد برابر است. ۲- میراث پدر و مادر یا بستگان مادری، بین زن و مرد یکسان است. هم‌چنین در کلاله امی طرف مادری برطرف پدری مقدم می‌شود و اگر زن نسبت به میت نزدیکتر از مرد باشد، چیزی به مرد نمی‌رسد. ۳- اگر در مواردی ارث و دیه زن کمتر از مرد می‌باشد، این مسأله مبتنی بر مصالحی در نظام خانوادگی و روابط زن و مرد می‌باشد و در مقابل نه تنها به نیکوترین وجهی جبران شده است، بلکه اساسا حقوق زن در چنین نظامی بسیار بیش از مرد و فراتر از چیزی است که در «فمنیسم» غربی وجود دارد. توضیح این که: الف) اسلام در شرایطی به زن حق ارث بردن داد که به کلی زن از این حق محروم بود و نه تنها از مرد ارث نمی‌برد، بلکه خود همچون کالایی به ارث برده می‌شد. ب) اسلام به زن استقلال اقتصادی داد و او را در تصرف دارایی خود استقلال بخشید. ج) علاوه بر استقلال اقتصادی، اسلام در هیچ شرایطی زن را موظف به تأمین نیازمندی‌های خود و خانواده قرار نداده است. بنابراین دارایی‌های خود را در هر راه مشروعی می‌تواند صرف کند و در عین حال برای رفع نیازمندی‌های خود تأمین جداگانه دارد؛ یعنی، نفقه او در هر حال بر عهده مرد است و اگر خودش نیز درآمد اقتصادی داشته باشد مالک شخصی آن درآمدها است و موظف نیست که آنها را در جهت نیازمندی‌های خانواده و یا حتی نیازمندی‌های خود صرف کند، لیکن مرد در هر حال موظف است که نیازهای زن را تأمین نماید، بنابراین شرایط جدید زندگی با احکام اسلام هیچ تعارضی ندارد. ه) اسلام دو حق اقتصادی برای زن بر عهده مرد قرار داده است: ۱- مهریه؛ که افزون بر اصل مهریه، حق تعیین میزان آن نیز به دست خود زن می‌باشد. ۲- نفقه؛ نفقه و تأمین مالی نیازمندی‌های زن در زندگی نیز بر عهده مرد است. اما در کشورهای غربی و دارای نگرش فمینیستی که در تبلیغات پرهیاهوی جهانی خود را بزرگترین حامیان حقوق زن قلمداد می کنند، چه می گذرد؟ در آنجا: اولاً؛ چیزی به نام حق نفقه وجود ندارد و زن نیز مجبور است برای تأمین معاش خود به تلاش و فعالیت بپردازد. در حالی که در حقوق اسلامی زن اگر کاری هم بکند، درآمد بالایی نیز کسب کند دارایی‌اش برای خودش محفوظ است و تأمین نیازمندی‌های او بر عهده مرد است. ثانیا؛ در جهان غرب شخص می‌تواند با وصیت خود، شخص واحدی را وارث تمام دارایی خود بگرداند و اندکی از آن را به زن ندهد. شگفت اینجا است که در موارد متعددی دیده شده است که ثروتمندان بزرگی تمام دارایی خود را طبق وصیت برای گربه یا سگ خود به ارث نهاده‌اند و تمام اعضای خانواده را از آن محروم ساخته‌اند! در حالی که در حقوق اسلامی ماترک میت براساس حکم معین الهی تقسیم و توزیع می‌شود و کسی نمی‌تواند زن و فرزند را از حقوق خود محروم سازد. بنابراین اگر مشاهده می‌شود که در مواردی در حقوق اسلامی دیه و یا میراث زن نصف مرد می‌باشد ازاین‌رو است که مرد باید دارایی خود را برای زن به مصرف برساند، در حالی که چنین وظیفه‌ای برای زن مقرر نشده است. علامه طباطبایی در تفسیر گرانسنگ «المیزان» می‌نویسد: «نتیجه این گونه تقسیم ارث بین مرد و زن آن است که در مرحله «تملک»، مرد دو برابر زن، مالک می‌شود. ولی در مرحله «مصرف»، همیشه زن دو برابر مرد بهره می‌برد. زیرا زن، سهم و دارایی خود را برای خود نگه می‌دارد ولی مرد باید نفقه زن را نیز بپردازد و در واقع نیمی از دارایی خود را

صرف زن می‌کنـد»، (المیزان فی تفسـیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۵). برای آگـاهی بیشـتر ر.ک: ۱- نظـام حقوق زن در اسـلام شـهید مطهری ۲- زن در آیینه جمال و جلال آیت‌اللّه‌جوادی آملی ۳- قرآن و مقام زن سید علی کمالی ۴- بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران حسین مهرپور ۵- قوانین فقه اسلامی، ج ۱ دکتر صبحی محمصانی، ترجمه: جمال‌الدین جمالی محلاتی ۶- روشنفکر و روشـنفکرنما داود الهـامی ۷- زن از دیـدگاه اسـلام ربـانی خلخـالی ۸- درآمـدی بر نظـام شخصـیت زن در اسـلام محمـد رضـا زیبایی‌نژاد - محمد تقی سبحانی ۹- یکنواختی حقوق زن و مرد (فمینیسم، فراز یا فرود) سـید ابراهیم حسـینی، مجله پرسمان سال ۲، شماره ۴ (دی ماه ۸۱)

آیا قانون اساسی جعلی است یا اعتباری؟

پرسش

آیا قانون اساسی جعلی است یا اعتباری؟

پاسخ

در پاسـخ به این سـؤال گفتنی است که: اولاً تفکیـک میـان امور جعلی بـا امور اعتبـاری، صـحیح نمی باشـد؛ زیرا امور جعلی خود اعتبـاری بـوده و هر دو در مقابـل امور واقعی هسـتند. از این رو سؤال فوق را براسـاس تفکیـک میـان «اعتبـاری یـا واقعی» دنبـال می نمـاییم. ثانیـا، اگر منظور از قـانون اساسـی، مطلق قوانین اساسـی است، پاسـخی کلی و واحـد به این سؤال نمی توان داد؛ زیرا قوانین اساسـی کشورها هر کـدام براساس مکاتب حقوقی حاکم بر آن جامعه شـکل گرفته و آنها نیز بسـته به ماهیت قواعد حقوقی و مبانی مشـروعیتشان متفاوت می باشند. برخی مبتنی بر مکتب «حقوق طبیعی» هستند که ملاک قوانین و قواعد حقوقی را تنها واقعیات عینی می دانند و برخی مبتنی بر مکتب «حقوق عقلی» که فقط دستورات عقل عملی را ملاک حقوق و قانون قرار می دهند و برخی مبتنی بر مکـاتب «حقوق پوزیتویستی» هسـتند که قانون و حقوق را دارای ماهیتی صـرفا قراردادی و اعتباری می داننـد و برخی نیز مبتنی بر مکتب «حقوقی اسـلام» بوده که برخلاف مکاتب فوق، ماهیتی دو رویه و مزدوج دارند، یعنی دارای ماهیتی «اعتباری - واقعی» است اعتبـاری از آن جهت که متعلق جعـل و اراده خداونـد قرار گرفته است و واقعی است از آن جهت که اراده تشـریعی الهی همسوی با اراده تکوینی او و هماهنـگ بـا واقعیت هـای موجود در آفرینش جهـان و انسـان است و در نـتیجه قوانین اسـلام مبتنی بر واقعیـات و مصالح و مفاسد نفس الامری است. قواعد حقوقی اسـلام نه صـرفا واقعیتی مکشوف است و نه صـرفا اعتباری مجعول بلکه اعتباراتی است مبتنی بر واقعیات، اعتباراتی که اعتبار کننـده و جاعل آن خداوند علیم و حکیم است. این از نظر ماهیت و در مبنای مشـروعیت نیز نگاه اسلام با نگاه دیگر مکاتب حقوقی متفاوت است چرا که از یک سو از نگاه مکاتب طبیعی و عقلی مبنای مشروعیت، انطباق قاعـده حقوقی با طبیعت و حکم عقل است؛ هر قاعده حقوقی که از این وصف برخوردار باشد مشـروع است، اگر چه دولت و مردم آن را نپذیرنـد و هر قاعـده ای که فاقـد این وصف باشـد، نامشـروع است اگر چه مورد قبول دولت و مردم باشـد و از سوی دیگر از نگاه مکاتب حقوق پوزیتویستی - برعکس نگاه مکاتب حقوق طبیعی و عقلی - مبنای مشروعیت اعتبار محض است هر قاعده ای را که دولت یا مردم الزامی بدانند قاعده ای حقوقی و مشروع محسوب می شود، اگر چه مخالف قوانین طبیعت و عقل باشد و برعکس هر قانونی را که دولت و یا مردم الزامی نپندارند، قاعده ای غیرحقوقی و احیانا نامشـروع تلقی خواهد شد، هر چند منطبق بر واقعیات و داده هـای عقلی باشـد. امـا از نگاه اسـلام، مبنای مشـروعیت، انطباق قاعـده حقوقی با اراده خداونـدی است که حکیم و علیم علی الاطلاق است. هر قاعـده و قـانونی که منطبق بر اراده مطلق حـاکم بر جهان و انسان یعنی اراده خداونـد باشـد مشـروع محسوب می

گردد اگر چه مورد قبول دولت و مردم قرار نگیرد و برعکس قاعده و قانونی که با اراده الهی ناسازگار باشد از مشروعیت بی بهره است هر چند مورد پذیرش دولت و مردم باشد (فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، صص ۶۳ – ۷۳). ثالثا، اگر منظور از قانون اساسی در سؤال قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، باید گفت از آنجا که این قانون اساسی مبتنی بر مکتب حقوقی اسلام و منابع اصیل اسلامی یعنی قرآن، سنت و عقل بوده و از نظر ماهیت و مبنای مشروعیت تابع آن است دارای ماهیتی «اعتباری – واقعی» است.

آیا قانون اساسی ایران الگویی از قانون های فرانسه و دیگر کشورها است؟

پرسش

آیا قانون اساسی ایران الگویی از قانون های فرانسه و دیگر کشورها است؟

پاسخ

مسلما در بررسی و مقایسه قوانین اساسی کشورها با یکدیگر، شباهت ها و تفاوت هایی وجود دارد و قانون اساسی ما نیز از این قاعده مستثنی نیست، اما هرگز نباید تصور شود که وجود برخی شباهت ها به معنای الگو گیری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از قوانین اساسی سایر کشورهاست، زیرا همچنان که در ذیل می آید، مبانی و منابع تدوین حقوق اساسی جمهوری اسلامی کاملا جدید و الگویی متفاوت از حقوق اساسی سایر کشورهاست. البته استفاده از تجارب و دستاوردهای مثبت بشری در اداره هر چه بهتر جامعه از آموزه های مؤکد دین مبین اسلام است که تدوین کنندگان قانون اساسی نظام اسلامی به آن عمل نموده اند. در هر صورت به دلیل گستردگی موضوع، به ذکر برخی از مهمترین تفاوت ها و شباهت های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با قانون اساسی فرانسه می پردازیم: الف. شباهت ها: قانون اساسی کشور ما همانند قانون اساسی فرانسه «شکلی می باشد». جهت آگاهی بیشتر ر.ک: ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، نشر یلدا، ۱۳۷۳، ص ۲۲. قانون اساسی شکلی، قانونی جامد، سخت و انعطاف ناپذیر است و بازنگری و تجدید نظر در قانون اساسی به شیوه قوانین عادی و از طریق مجالس مقننه ممکن نیست بلکه این امر باید توسط مجلس ویژه ای (مجلس خبرگان یا مجلس مؤسسان) یا به وسیله آراء مردم و همه پرسی و یا مخلوطی از شیوه های مختلف انجام پذیرد. قواعد حقوقی فرانسه، دارای سلسله مراتبی می باشند؛ یعنی مصوبات انجمن شهر و روستا نمی تواند خلاف مصوبات هیئت دولت باشد و مصوبات هیئت دولت نمی تواند خلاف مصوبات مجلس باشد و مصوبات مجلس نمی تواند مغایر مصوبات قانون اساسی باشد قانون اساسی یک هنجار برتر حقوقی است و بنا به نظر قائلان به قانون اساسی شکلی، این اصل برتر، تنها در قانون اساسی شکلی وجود دارد در مقابل قانون اساسی شکلی، قانون اساسی ماهوی است که بیشتر قواعد آن، براساس عرف تدوین می شود و الگوی آن انگلستان است، چیزی به نام کتابچه قانون اساسی وجود ندارد، چنان که در قواعد حقوقی آن نیز سلسله مراتبی وجود ندارد و اصلی به نام اصل برتر قانون اساسی، نسبت به سایر هنجارهای حقوقی منعقد نیست؛ بنابراین مجلس عوام آنها به راحتی می تواند برخلاف اصول قانون اساسی تصمیم بگیرد، مثلا پادشاهی مشروط انگلستان را به پادشاهی جمهوری تبدیل کند و... بنابراین شکل ظاهری قانون اساسی جمهوری اسلامی و شیوه تدوین آن بیشتر همانند قانون اساسی فرانسه است. وجود دیوان عدالت اداری و بعضی از ساختارها و سازمان های دیگر در قانون اسای ما، همانند مدل فرانسه است (قانون اساسی و ضمانت های اجرایی آن، عباس کعبی، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۱۵). ب. تفاوت ها: اما با این همه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در منشأ تدوین و شکل گیری، منطبق با هیچ کدام از شیوه های متداول در

دنیا نیست بلکه شیوه متفاوتی است که می توان آن را «قانون اساسی ناشی از شریعت» نام گذارد و آن را چنین تعریف کرد: قانون اساسی مجموعه ی قوانین و مقرراتی است درباره ماهیت دولت، حکومت و حقوق ملت که مبتنی بر شرع مقدس تدوین شده است. ارکان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: ۱- پذیرش ملت، ۲- اجتهاد مستمر فقها براساس کتاب و سنت معصومین(ع) ۳- تأیید ولی فقیه (همان، ص ۱۰). و حال آن که منشأ تدوین قانون اساسی فرانسه تنها براساس دیدگاه مادی گرایانه اومانیستی وخواست مردم استوار است. یکی دیگر از تفاوت ها در این است که طبق اصل پنجم قانون اساسی فرانسه، عالی ترین مقام کشور رئیس جمهوری است اما در قانون اساسی ایران، رئیس جمهور بعد از ولی فقیه قرار دارد. و تفاوت های بیشمار دیگری که جهت آشنایی با آنان می توانید به منابعی که درباره حقوق اساسی تطبیقی نگاشته شده است مراجعه نمایید. (مانند: حقوق اساسی تطبیقی، دکتر سید جلال الدین مدنی، نشر گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۴).

آیاسنگسارکردن عملی وحشیانه نیست؟ چرا در این حکم تجدید نظری صورت نگرفته تاچهره اسلام آلوده وخشن جلوه نکند؟ چرادرماههای حرام دیه دوبرابرمیشود؟ دراین ماهاارزش اقتصادی فرد بیشتر میشود؟ لطفا"توضیح کافی دهید.این حکم غیرمنطقی است.

پرسش

آیاسنگسارکردن عملی وحشیانه نیست؟ چرا در این حکم تجدید نظری صورت نگرفته تاچهره اسلام آلوده وخشن جلوه نکند؟ چرادرماههای حرام دیه دوبرابرمیشود؟ دراین ماهاارزش اقتصادی فرد بیشتر میشود؟ لطفا"توضیح کافی دهید.این حکم غیرمنطقی است.

پاسخ

سنگسار پاسخ به این پرسش ، نیاز به بررسی مفهوم خشونت، مدارا و منشا آن و ملاک وضع احکام از منظر غرب و اسلام دارد. مدارا از منظر غرب و اسلام واژه مدارا که در زبان فرانسوی «تولوانس» و در زبان انگلیسی «تالونس» (Tolernce) به کار می رود، در مقابل خشونت قرار دارد مفهوم «تولرانس» از جمله اصطلاحات فرهنگ مدرن غربی است که پس از رنسانس به تدریج رشد کرد و قبول عام یافت و امروز یکی از مشخصه های اصلی فرهنگی الحادی غرب شناخته می شود. در ریشه یابی این مهفوم باید بگوییم که اولا: در فرهنگ مسلط غرب همه ارزش ها_اعم از ارزش های اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی _امور اعتباری هستند و ریشه عقلانی و واقعی ندارد. به عبارت دیگر، ارزش ها تابع خواست ها و سلیقه های مردم هستند. . مادامی که جامعه آن را می پذیرد، ارزشمند است و اگر روزی سلیقه مردم تغییر کرد، همان ارزش تبدیل به ضد ارزش می گردد. ثانیا: اعتقادات و باورهای دینی را نیز در شمار همان ارزش های اعتباری قرار می دهند و فرد را در گزینش آن ها و یا طرد آن ها آزاد می بیند و آن ها را در حد یک سلیقه مانند سلیقه در انتخاب رنگ لباس تنزل می دهند. از این رو، عدم حساسیت آنان به مسئله رذایل اخلاقی و کارهای ناشایست بدان جت است که در تفکر آنان انسان یک موجود ارزشی متمایز از حیوانات نیست یعنی در منطق تفکر آنان تعالی بینش ها و گرایش های انسانی لحاظ نمی شود. اما از دیدگاه اسلام و فرهنگ اسلامی، مقدسات و ارزش های دینی به مراتب از حال، مال، ناموس و بستگان عزیزتر است. دینی که تنها راه رسیدن انسان به سعادت و خوش بختی جاویدان است و آن چنان گرانقدر است که ۱۲۴ هزار پیامبر برای رساندنآن به بشر از سوی خدای متعال فرستاده شده اند و در راه آن زحمت های بی پایانی را متحمل شدند و بلکه برخی جان خود را فدای آن کرده اند، چزی نیست که بتوان با تساهل و مدارا در مورد هتک و تضعیف آن برخورد کرد. به راستی اگر اسلام، «تولرانس» را آن گونه که در غرب امروز رایج است می پذیرفت، چرا امام حسین

علیه السلام در برابر ایجاد تغییر و بدعت گذاری در پاره ای از احکام دین، و نه حتی همه آن، به آن همه رشادت دست زد و خویشتن و فرزندان و یارانش را فدای اسلام کرد؟ و یا چرا مجازات اعدام را برای مرتد در نظر می گرفت؟ آیا اسلام دین و احکام آن را تا حد یک سلیقه تنزل می دهد که هرگاه خواستیم بتوانیم آن را تغییر دهیم و یاهر گونه خواستیم به آن توهین روا داریم؟ (مصباح یزدی، محمدتقی، پاسخ استاد به جوانان پرسش گر، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۲۲۶) ملاک وضع احکام از منظر غرب و اسلام از منظر غرب بعد از رنسانس، که به لیبرالیسم و اومانیسم روی آورده اند، در جهان بینی، هنر، اخلاق و حقوق و ... انسان مدار و محور هر گونه تلاش است و خالق همه ارزش ها و ملاک تشخیص خیر و شر است. برای آنان به آنچه اصالت دارد به خواسته و لذت های انسان است و اگر دینی هم معتبر باشد، باید رد جهت تامین هواهای نفسانی افراد و هماهنگ با خواسته های وی باشد. از نظر اخلاق نیز که ملاک تمایز انسان و حیوان است بر اساس بینش اومانیستی و لیبرالیستی، انسان در آزادی جسمیش، هیچ قید و بندی ندارد، بر اساس این بینش دیگر جایی برای صحبت از حجاب، عفت و ... نمی ماند. با این مبنا مسئله ای به نام اخلاق یا نهاد خانواده ارزش و قداستی نخواهد داشت. اما از منظر اسلام، از آن جا که انسان قوام خلیفه اللهی دارد و تفاوت اساسی با حیوان دارد ، ملاک وضع احکام رابطه هر انسان و خداوند و رسیدن انسان به خداوند و کمال است و بر اساس این بینش غرائز موجود در بشر، فقط یک نیاز و مایه تداوم زندگی بشر تلقی می شود اما به عنوان یک ارزش مطرح نیست، لذا معتقد است که این نیاز غریزی باید به نحو معقول و معتدل ارضاء شود ، چرا که غریزه جنسی، انسانیت انسان را تشکیل نمی دهد لذا در محدوده نیازها باید بررسی شده، شرایط مناسب را برای ارضاء متوازن و معقول آن فراهم آوریم. با این نگرش برای حفظ انسانیت انسان، وجود انضباط و قید و بند به عنوان عامل مصونیت مطرح می شود نه محدودیت. (فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۷، ص ۱۵۵ و ۱۷۰) خشن نمایی حدود و تعزیرات اسلام متاسفانه ، قضاوت خشونت در مورد حدود و تعزیراتی که اسلام وضع کرده است، در یک قضاوت اجمالی و بدون در نظر گرفتن همه جوانب صورت می گیرد و معمول این گونه قضاوت ها در این گونه مسایل اجتماعی و حقوقی از جهان بینی ما و برداشتی که درباره آدمی و جامعه انسانی داریم بر می خیزد. برخی در این قضاوت ها بدون در نظر گرفتن تمام شرایط حدود و تعزیرات اسلامی و راه های اثبات و راه های تخفیف و همچنین نتایج نهایی این گناهان و اثرات زیانبار آن برای جامعه حکم به خشن بودن حدود و تعزیرات می دهند. برای مثال، برخی ، با مشاهده جوامع غربی که نوشیدن شراب را مانند آب خوردن می دانند یا رواج فسادهای جنسی را ، دلیل کم اهمیت بودن این گناهان دانسته و اجرای حدود را خشن می دانند، در حالی که اگر آمار طلاق و از هم پاشیدن خانواده ها، فرزند های نامشروع که غالبا بر اساس تجربه دانشمندان، افرادی تبه کار و بی رحم و جانی از آب در می آیند، کودکان بی سرپرست و انواع بیماریهای جسمی و روحی که زایید بی بند و باری های جنسی است را ملاحظه کنیم، قبول خواهیم کرد که آلودگی های جنسی به هیچ وجه مسئله ساده ای نیست که بتوان از آن به اسانی گذشت، بلکه گاهی سرنوشت یک جامعه با آن گره می خورد و موجودیت آن به خطر می افتد. با در نظر گرفتن همه این جوانب، معلوم می شود که حدود و تعزیرات اسلام چندان خشن نیستند. از سوی دیگر شاید برخی از این مجازات ها مانند سنگسار، سنگین به نظر برسند ولی اسلام راه های اثبات آن را چنان محدود کرده است که در عمل دامان افراد بسیار کمی را می گیرد، در عین این که وحشت از آن به عنوان یک عامل بازدارنده روی افراد منحرف اثر خود را خواهد گذاشت. برای مثال، در مورد ثبوت زنا، بر اساس آیه ۱۵ سوره نساء شاهدها به چهار نفر افزایش یافتند از سوی دیگر برای شهادت شهود، شرایطی تعیین شده است از قبیل رویت و عدم قناعت به قرائن و هماهنگی شهادت شهود و مانند آن، که اثبات جرم را سخت تر می کند. روشن است که با این شرایط تنها افراد بی باک و بی پروا ممکن است مجرم شناخته شوند و بدیهی است که این چنین اشخاصی باید به اشد مجازات گرفتار شوند تا عبرت دیگران گردند. و جامعه سالم بماند. از نکات پیش معلوم می شود که پس از اثبات جرم، به هر طریقی که شده باید مجازات اجراء شود و در هنگام اجرای مجازات که مربوط به اجتماع می شود

نباید عاطفه، محبت و احساسات جایگزین عقل شود، بلکه تا آن جا که پای مجازات الهی در میان است و به مصلحت عامه بشریت است باید حکم اجراء شود، چنان که خداوند متعال در حکم زنای غیرمحصنه می فرماید: «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رافت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مومنان مجازاتشان را مشاهده کنند. (نور، ۲) در پایان شایان ذکر است، چنانچه ما مسلمانان بخواهیم بر اساس خوش آمدی غربی ها، حدود و تعزیرات خودمان را اجرا کنیم باید دست از همه آن ها بکشیم، چرا که آن ها نه تنها سنگسار بلکه شلاق زدن ، اعدام، آزاد نبود روابط جنسی و ... همه را خشن می بینند و بر اساس گفته قرآن کریم تا مادامی که شما مسلمانان کاملا به میل آنان رفتار نکنید از شما راضی نخواهند شد، و «لن ترضی عنک الیهود و لاالنصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهواء هم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی و لانصیر» (بقره، ۱۲۰) هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهد شد، تا [به طور کامل تسلیم خواسته های آنان شوی و] آنها بین [تحریف یافته] آنان پیروی کنی. بگو: «هدایت الهی، تنها هدایت است» و اگر از هوی و هوس های آنان پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود». دیه پیش از پاسخ شایان ذکر است که دیه بر عکس آنچه در فارسی گفته می شود «خون بها» نیست. خون انسان بالاتر از این است که قیمتش این ها باشد. بلکه به تصریح قرآن، «خون یک انسان برابر با خون همهء انسان ها است» از این رو است که مهم ترین شخصیت های اسلامی با ساده ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است. بنابراین دیه عامل تعیین ارزش و خون بها نیست، بلکه دیه جنبه مجازات دارد که طرف حواسش را جمع کند و دیگر از این اشتباهات نکند و هم تا حدودی جبران خسارت اقتصادی است. یعنی مردی یا زنی در این خانواده از میان رفته است، جای او خالی و این خلاء، خسارت اقتصادی به آن خانواده وارد میکند. برای پرکردن این خسارت اقتصادی دیه داده می شود. (آیت الله جوادی آملی، زن در آیینه جمال و جلال، ص ۴۱۸) افزایش دیه در ماه های حرام شکی نیست که هر جرمی از هر مجرمی با عمد و اختیار، استحقاق جریمه و مجازات را دارد. از سوی دیگر همه مجرمان یکسان نیستند و بدون شک شرایط زمانی و مکانی و روانی و ویژگیهای دیگر آن ها تفاوت دارد. به همین دلیل امروزه، در تمام قوانین جهان، اموری را با عنوان عوامل تشدید و تخفیف در کنار قوانین کیفری و جزایی قرار می دهند، مثلا بیماری روانی را عامل تخفیف و تکرار در جرم را معمولا عامل تشدید می دادند. اسلام نیز، از چهارده قرن پیش عوامل تشدید و تخفیف را به صورت جامع و جالبی هم در مجازات های دنیوی و هم در مجازات های اخروی پیش بینی کرده است. در یک بررسی ساده معلوم می شود «عوامل تخفیف» در اسلام نسبت به «عوامل تشدید» بیشتر است و این به خاطر همان طبیعت ذاتی اسلام است که بر اساس رحم، عاطفه و شعار «یا من سبقت رحمته غضبه» است. از جمله عوامل تشدید مجازات در اسلام مکان و زمان جرم است. چنانچه جرمی در مکان های عادی یا مکه مکرمه رخ دهد، مجازات به علت قداست مکان مکه مکرمه متفاوت است. هم چنین مجازات در ماه های حرام به علت قداست آن ها شدیدتر شده و دیه قتل در ماه های حرام یک سوم اضافه می شود. این نوع مجازات به خوبی نشان می دهد که اهمیت جرم تنها بسته به جنبه ذاتی آن نیست، بلکه خصوصیات زمانی و مکانی کاملا در آن موثر است. از سوی دیگر بدیهی است که چنانچه کسی حرمت اماکن و زمان های مقدس را نگه نداشت مشخص می شود که روح طغیانگری او بیشتر و جسورتر است و چنین فردی ضرر و خطرش برای جامعه بیشتر است. کما این که افراد غیر مذهبی و آلوده، برخی ایام و اماکن مثلا روز تاسوعا و عاشورا و ... مرتکب گناه نمی شوند.

اصل برائت در قانون اساسی به چه معناست؟

پرسش

اصل برائت در قانون اساسی به چه معناست؟

پاسخ

برائت، یعنی پاک و مبرا بودن از عیب؛ اما در احکام وقتی می گویند ذمّه شما بریء است؛ یعنی، مسؤولیتی در قبالآن حکم یا موضوع ندارید و یا وقتی می گویند: اصل برائت است؛ یعنی، وقتی شک می‌شود که آیا فلان چیز در اسلام حرام است یا حلال، تا زمانی که دلیل روشنی از قرآن و روایات بر حلیّت یا حرمت آن پیدا نگردد، حکم به مباح بودنمی‌شود. و یا اگر در گناهگار بودن کسی شک دارید، تا وقتی که سندی روشن و شاهدی قوی بر مجرم بودن او پیدانگردد، حکم به بی گناهی او می‌شود. البته بحث در رابطه با این مسأله خیلی مفصل است؛ چون یکی از ادله فقهی است و بحث گسترده آن در کتابهای مربوطه بیان شده است. اصل برائت محدوده اجرایی آن، در محاکم و هنگام اتهام است بدین معنی که اصل بر برائت و عدم ارتکاب جرم است مگر آن که جرم اتهامی نسبت به متهم اثبات شود. پس صرف این که یک نفر متهم به قتل یا فلان جرم یا تخلف باشد نمی شود او را محکوم و مجازات کرد، گرچه با وجود قرائن و امارات اتهامی، برای اثبات ارتکاب یا عدم ارتکاب جرم می توان او را محاکمه (نه محکوم) کرد. بنابراین مفاد اصل برائت، نسبت ندادن جرم یا تخلف به افراد است مادامی که جرم یا تخلف آنها اثبات نشود و این معنای اصل سی و هفتم قانون اساسی است که می گوید: «اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه ثابت گردد».

بر پایه تصریح آیه قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع)، هر گاه کسی مسلمانی را بکشد و خانواده فرد مقتول نخواهد قاتل را عفو کند می‌تواند قصاص کند.۱ جز آن که در قانون مجازات اسلامی (ماده ۲۹) برپایه روایات۲ می‌خوانیم: هر گاه مردمسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، در

پرسش

بر پایه تصریح آیه قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع)، هر گاه کسی مسلمانی را بکشد و خانواده فرد مقتول نخواهد قاتل را عفو کند می‌تواند قصاص کند.۱ جز آن که در قانون مجازات اسلامی (ماده ۲۹) برپایه روایات۲ می‌خوانیم: هر گاه مردمسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، در صورتی مرد قصاص می‌شود که ولیّ زن قبل از قصاص قاتل، نصف دیه یک مرد را به او (خانواده قاتل) بپردازد. آنچه جای شبهه و پرسش است این که: چگونه زن در قبال کشتن مرد قصاص می‌شود، بی آن که لازم باشد از سوی خانواده مرد چیزی به خانواده زن پرداخت شود؛ امّا اگر مردی زنی را بکشد در صورتی می‌توان مرد را قصاص کرد که از سوی خانواده زن مقتول، مبلغی به خانواده مردقاتل تسلیم شود؟! توضیح آن که، بر پایه فقه اهل بیت (علیهم‌السلام) دیه کشتن مرد مسلمان یک هزار مثقال شرعی طلا و دیه کشتن یک زن مسلمان، پانصد مثقال است. بنابراین اگر مردی زنی را بکشد در صورتی می‌توان مرد را قصاص کرد که مبلغی معادل پانصد مثقال طلااز سوی خانواده زن به خانواده مرد (قاتل) تسلیم شود. چرا در اسلام میان زن و مرد تبعیض وجود دارد و ارزش وجود زن پیوسته کمتر از مردان شناخته شده است. همین امر سبب می‌شود که بستگان زن به جای قصاص مرد قاتل،به گرفتن دیه رضایت دهند.آیا این نوع ستم به زن و خانواده او نیست که پس از کشته شدن زن، بستگان او علاوه بر آن که کسی از ایشان کشته شده است ناچار باشند برای قصاص قاتل، پانصد مثقال طلا نیز به خانواده او (قاتل) تقدیم کنند!

پاسخ

قانون قصاص و مجازات پدیده عصر اسلام نیست. در جوامع جاهلی پیش از اسلام نیز در همه ملل وجود داشته است. قرآن از حکم قصاص دردین یهود چنین یاد می‌کند: وکتبنا علیهم فَیها ان النفس بالنفس ...:۳ بر آنان (در تورات) مقرّر کردیم که جان در مقابل جان، چشم در مقابل چشم، بینی در مقابل بینی،...قصاص می‌شود.{M با این حال، ملل گذشته اغلب میان جرم و جزای آن، عدالت را مراعات نمی‌کردند. مردم عرب گاهی به جای یک نفر ده نفر را به قتل می‌رساندند.۴ و علت این جزای نابرابر را شرافت یک قبیله نسبت به دیگر قبایل می‌دانستند.۵ در اسلام با نزول آیات قصاص این حکم چنین ضابطه یافت: ۱. می‌توان به جای قصاص، عفو کرد و دیه گرفت یا آن را نیز عفو نمود. ۲. قصاص به منظور اجرای فرمان خداوند و تأمین امنیت اجتماعی انجام می‌گیرد. هدف انتقام و تلافی نیست؛ گرچه با قصاص قاتل، خانواده مقتول تا حدّی تشفّی می‌یابند. ۳. به جای یک فرد نمی‌توان چند نفر را کشت، مگر آن که همه در قتل سهیم بوده باشند. نیز باید به جبران کشتن همه آنان به جای یک نفر، از سوی بستگان مقتول مبلغی به بستگان هر یک از ایشان (کشندگان) داده شود. ۴. به جای زن در صورتی می‌توان مردی راکشت که نصف دیه یک مرد مسلمان به خانواده مرد قاتل داده شود.۶ مرحوم مقدس اردبیلی می‌نویسد: این حکم از امور قطعی نزد فقیهان شیعه است.۷ باید دانست چنان که قصاص برای انتقام نیست، دیه نیز بهای جان و خون نمی‌باشد. اگر چنین بود بهای جان و خون یک انسان فرزانه و اندیشمند با جان و خون یک فرد سفیه برابر نمی‌بود. آیا قرآن که با نگرش ارزشی می‌فرماید: «هرگز دانایان و نادانان برابر نیستند» در مسأله دیه و قصاص چگونه تا بدین میزان میان زن و مرد تفاوت می‌نهد و تفاوتی بین فرد فرزانه و عامی مقرر نمی‌دارد؟! این بدان سبب است که دیه و قصاص تعیین کننده ارزش‌ها و امتیازات افراد نیست و بیشتر به تأمین امنیت فردی و اجتماعی نظر دارد و راهکاری برای جبران مسایل اقتصادی و معیشتی بازماندگان افراد کشته شده است. از این رو است که می‌گوییم: دیه نوعی جریمه دنیوی است که دارای معیار خاصی است و کم یا زیاد بودن آن، به شخصیت افراد مربوط نیست. دیه یک فرد عادی با دیه پیشوای عادل مسلمانان یک اندازه است و تخصّص و تعّهد و ایمان در آن تأثیری ندارد. امّا جنبه معنوی – نزد خداوند واز نظر تأثیر مرگ افراد در جامعه – بی تردید کشتن یک فرد برجسته و شایسته به مراتب سهمگین‌تر است و عقوبت سنگین‌تری در قیامت خواهد داشت. بنابراین گاه ممکن استاز این جنبه کشتن یک طفل یا زن، گناهی بزرگ‌تر از کشتن ده‌ها مرد داشته باشد آنچه از روایات و گفتار فقها دانسته می‌شود این است که دیه به منظور جبران خساراتی است که در پی کشته شدن افراد به خانواده ایشان وارد می‌آید. به طور عادی چون مرد عهده دار مسؤولیت مخارج خانواده است، کشته شدن وی – به عمد یا به وسیله قصاص– تأثیر زیانبارتری بر خانواده‌اش می‌گذارد. از نظر اسلام، مرد وظیفه دارد مخارج خانواده‌اش را تأمین کند. مبلغ دیه در حقیقت به فرد قاتل یا مقتول نمی‌رسد. سهم خانواده اوست که سرپرستی را از دست داده است. به همین سبب است که اگر مردی را به جرم کشتن یک زن قصاص می‌کنند باید برای جبران خسارتی که در اثر کشته شدن آن مرد به خانواده او می‌رسد، مبلغی از سوی بستگان زن به خانواده مرد پرداخت گردد و آنگاه مرد قصاص شود. این در حالی است که گاه ممکن است خساراتی که جامعه به سبب کشته شدن یک زن متحمل می‌شود، بسی افزون‌تر باشد از خساراتی که به سبب کشته شدن ده‌ها مرد متحمل شده است. اما باید دانست که دیه عهده دار جبران آن خسارت‌های معنوی نیست. به همین سبب است که در روایات می‌خوانیم: با مرگ یک دانشمند اسلامی رخنه‌ای در اسلام پدید می‌آید که با هیچ چیز جبران نمی‌شود. امّا دیه او با یک فرد بی سواد برابر است. حال اگر در مواردی مسؤول تأمین مخارج خانواده زن باشد و او به دست مردی کشته گردد در پرداخت دیه به بازماندگان وی چیزی افزون داده نمی‌شود. زیرا اولاـ تأمین معاش مسؤولیتی نبوده است که شرع بر عهده او گذاشته باشد، بلکه وی به دلایل جانبی عهده دار آن گشته است. افزون بر این که در وضع مقررات، قانون گذار، احکام را برای نوع افراد در نظر می‌گیرد، نه یکایک افراد. از این نظر، به طور نوعی مردان مسؤول تأمین معیشت خانواده هستند،نه زنان. اعضای خانواده مخارج خود را از او می‌طلبند، نه از زن. با این همه هر گاه د رموردی زن عهده دار مخارج خانواده بود و کشته شد حاکم اسلامی می‌تواند از اموال عمومی، آن خسارت را جبران

کند. این نظر از فقیه عالی مقام آیة الله شاهرودی نیز نقل شده است. ایشان در این باره فرموده‌اند: این امر بدان سبب است که پدیده زن کشی تقویت نشود.۸ پی‌نوشت: ۱.یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص. (بقره، ۱۷۸)؛ من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیّه سلطاناً. (اسراء۳۳)؛ ان النفس بالنفس. (مائده،۴۵)؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۶۱. ۲. سلسلة الینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۱۹، جواهر الکلام،ج ۴۲، ص ۸۲. ۳. سوره مائـده. آیه ۵۴. ۴. المیزان ج ۲، ص ۴۳۲ – ۴۳۸، در تفسیر آیه ۱۷۸ بقره. ۵. مجمع البیان،ج ۱، ص ۴۸۸ – ۴۹۲، در تفسیرآیه ۱۷۸ سوره بقره. ۶. تمام مذاهب اهل سنّت با این حکم مخالف اند و معتقدند که پرداخت چنین مبلغی به خانواده مرد لازم نیست. (احکام قرآن، ابوبکررازی، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛ المهذّب، محیی الدین نووی، ج ۱۸، ص ۵۳۴. ۷. زبده البیان فی احکام القرآن، ص ۶۷۱ و ۶۷۲. ۸. ر. ک: روزنامه قدس، پنجشنبه، ۸۱/۵/۱۰، ص ۱۵.

در خرداد سال ۱۳۶۸ پس از وفات امام خمینی"ره "هنوز قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اعتبار داشته است، در شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۸ مجلس خبرگان آقای خامنه ای را که آنموقع مرجع تقلیـد نبودنـد ابتـدا بصورت موقت وبعدهم به عنوان رهبر معرفی کردند وبعد قانون اساسی تغییر پیدا کرد. چرا

پرسش

در خرداد سال ۱۳۶۸ پس از وفات امام خمینی"ره "هنوز قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اعتبار داشته است، در شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۸ مجلس خبرگـان آقای خامنه ای را که آنموقع مرجع تقلیـد نبودنـد ابتـدا بصورت موقت وبعـدهم به عنوان رهبر معرفی کردنـد وبعد قانون اساسی تغییر پیدا کرد. چرا مرجعیت آقای خامنه ای بعد اعلام شد وبعد هم قانون اساسی را تغییردادند؟

پاسخ

برادر گرامی جناب آقای ح ، خ مطلبی که در ذهن جنابعالی جا گرفته تماماً براساس مقدماتی است که اساساً واقعیت ندارد، مرحوم امـام خمینی"ره "بعنوان معمـار انقلاب اسـلامی و نظـام سیاسـی دینی در زمـان حیات خود و دقیقاً درتاریـخ ۴/۲/۶۸ فرمان بررسی مجـددقانون اساسـی را صادر فرمودنـد وعـده ای از نخبگان راتعیین نمودنـد تا مواردی را که نیاز به اصـلاح دارد اصـلاح نموده وبه رؤیت ایشان برسـد. کمیتـهٔ مـذکور دراسـرع وقت اصـلاحات موردنظر را انجام وبه تأییـد امام راحل رسـید از جمله تغییرات مهم در قـانون اساسـی که پیش از رحلت امـام مورد تأییـد ایشـان قرار گرفت ومبنای عمل مجلس خبرگان رهبری واقع شـد. بحث برداشـتن شرط مرجعیت از رهبری بود. در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ یکی از شروط رهبری را مرجعیت قرار داده بودند. این شرط در کمیتهٔ بررسـی قـانون اساسـی تعیین شـده از سوی امـام راحـل به شـرط کفایت اجتهاد تغییر کرد. نظر امام"ره "این بود که برای ادارهٔ نظام ورهبری جامعه شـرط اجتهاد کافی است.اگر این اجتهاد به مرجعیت تبـدیل شـد. قید مرجعیت لازم نیست. وهمانگونه که به آگاهی رسـید کلیه اصـلاحات بعمل آمـده مورد تأییـد امام راحل قرار گرفت. وبه تأیید ملت نیز رسـید. پس از رحلت امام خمینی درجلسـهٔ خبرگان ۱۴/۳/۶۸ ش مصـادف بـا ۲۹ شـوال ۱۴۰۹ ق، حضـرت آیت ا...العظمی سـید علی خـامنه ای" حفظه ا"...بـا اکـثریت قـاطع اعضـای مجلس بعنوان رهبر نظام جمهوری اسـلامی ایران برگزیـده شدنـد وهیـچ مطلبی در خصوص موقتی بودن این انتخاب مطرح نشـد. مراتب اجتهـاد مقـام معظم رهبری قبلاً مورد تأییـد بسـیاری از مراجع تقلیـد قرار گرفته بود و مرجعیت ایشان نیزاز سوی جامعهٔ مدرسـین حوزهٔ علمیه قم مورد تأییـد قرار گرفت وطی اطلاعیـهٔ مهمی که پس از رحلت آیت ا...العظمی اراکی منتشـر شـد وطی آن مرجعیت ۷ نفر ازعلمـا و مجتهـدین اعلام گردیـد نـام مبـارک حضـرت آیت ا...العظمی خامنه ای نیز قیـد گردیـد وبه اطلاع جامعهٔ اسلامی رسید بنابرآنچه گذشت : ۱. تغییرات واصلاحات قانون اساسی درزمان حیات امام راحل انجام گرفت و به تأیید آن بزرگوار وملت شریف ایران رسید. ۲. مجلس خبرگان، مقام معظم رهبری را که از مجتهـدین مورد تأییـدخبرگان بودند پس از وفات امام به

عنوان رهبر برگزیدند ومرجعیت معظم له از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مورد تأیید قرار گرفت. انتخاب معظم له به هیچ وجه موقتی نبود بلکه به عنوان رهبر دائمی برگزیده شدند. ناگفته نماند سه نفر ازمسؤلین طراز اول نظام (آیت ا...موسوی اردبیلی وآیت ا...خامنه ای و جناب آقای رفسنجانی) درحضور فرزند امام"ره ("مرحوم حاج سید احمد خمینی) پیش از وفات امام ودر حضور امام راحل نسبت به آینده نظام ورهبری انقلاب اظهار نگرانی می کنند. امام می فرمایند" : به هیچ وجه نگران نباشید انسانهای شایسته ای وجود دارند که توانایی وشایستگی رهبری دارند. از امام سؤال می کنند چه کسی لیاقت رهبری دارد؟ وامام به آقای خامنه ای اشاره می کنند ومی فرمایند" : ایشان لیاقت رهبری واداره نظام اسلامی را دارند درآن روز مقام معظم رهبری از حاضران درجلسه اکیداً درخواست می کنند که این مطلب به هیچ وجه منتشر نشود وجایی مطرح نگردد که همین طور هم می شود اما پس از وفات امام راحل، یادگار امام، مرحوم حاج احمدآقا خمینی درجلسهٔ خبرگان ظاهر می شوند وبه اتفاق آیت ا...موسوی اردبیلی وجناب هاشمی رفسنجانی مطلب فوق را شهادت می دهند واعضای مجلس خبرگان ازدیدگاه امام راحل وتأییدات ایشان آگاه می شوند. خدای عزوجل را شاکریم که ما را ازنعمت رهبری برخوردار ساخت. امیدواریم قدردان این نعمت بزرگ الهی باشیم. ان شاء ا...

۱ـ چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد ام

پرسش

۱ـ چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد اما پدر و پدر بزرگ در این مورد اختیار دارند؟ لطفا توضیح فرمائید.

پاسخ

این که گفتید پدر و مادر حق دارند بچه شان را بکشند کاملا غلط است. و این که فرمودید نباید مجازات شوند هم غلط است. هیچ کس حق ندارد حق حیات را نه از خود و نه از دیگری سلب کند و این موهبتی از طرف خداوند است که فقط به اختیار اوست و فقط اگر کسی مرتکب قتل شده باشد یا جرائم سنگین را مرتکب شده باشد به فرمان خداوند قصاص یا مجازات می شود. پدر و مادر هم به هیچ وجه حق کشتن فرزند خود را ندارند آنچه باعث توهم شما شده است این است که حکمی در شرع است که پدر در صورتی که مرتکب قتل فرزندش شده باشد قصاص نمی شود و به خاطر حقی که بر فرزند دارد و اصل در وجود اوست کشته نمی شود اما مجازات دیگری می شود باید دیه پرداخت کند و به زندان برود و برای این کارش سخت توبیخ می شود.

۱ـ آیا دین اسلام معتقد به تشابه حقوق ز ن و مرد است یا معتقد به تساوی حقوق آنان است ؟

پرسش

۱ـ آیا دین اسلام معتقد به تشابه حقوق ز ن و مرد است یا معتقد به تساوی حقوق آنان است ؟

پاسخ

شاید بهتر باشد اشکال را به این صورت مطرح کنیم که: اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می دانست حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع می کرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست، پس زن را یک انسان واقعی نمی شمارد. اصلی که در این استدلال به کار رفته این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است. مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست؟ آیا لازمه اش این است که حقوق مساوی یکدیگر داشته باشند به طوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد؟ یا لازمه اش این است که حقوق زن ومرد علاوه بر تساوی و برابری، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچ گونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه ای درکار نباشد؟ شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت، برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق چطور؟ اگر بنا شود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها می رسد به خود اجازه فکر اندیشه بدهیم، اول باید ببینیم آیا لازمه تساوی حقوق تشابه حقوق هم هست یا نه؟ تساوی غیر از تشابه است، تساوی برابری است و تشابه یکنواختی. ممکن است پدری ثروت خود را به طوری مساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما به طور متشابه تقسیم نکند. مثلاً ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد؛ هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری، ولی نظر به این که قبلاً فرزندان خود را استعداد یابی کرده است، در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری، هنگامی که می خواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کند، با در نظر گرفتن این که آنچه به همه فرزندان می دهد از لحاظ ارزش مادی با یکدیگر برابر باشد و ترجیح و امتیازی از این جهت در کار نباشد، به هرکدام از فرزندان خود سرمایه را می دهد که قبلا در آزمایش استعدادیابی آن را مناسب یافته است. کمیت غیر از کیفیت است، برابری غیر از یکنواختی است، آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است. اما غربیها به اسم دفاع از حقوق زن نظریات خود را در باب تشابه حقوق زن به اسم تساوی حقوق تبلیغ می کنند. استاد مطهری نظام حقوق زن در اسلام دراین باره می گوید: نمی دانم چرا کار ما که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده ایم باید به آنجا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب تشابه حقوق زن و مرد با نام مقدس تساوی حقوق به ما تحمیل کنند این درست مثل این است که یک نفر لبو فروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلابی تبلیغ کند. ایشان پس از بیان این مسئله به توضیح علت عدم تشابه در حقوق زن ومرد در اسلام پرداخته و می گوید: برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم:۱ـ نظر اسلام درباره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش ۲ـ تفاوتهایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدفهایی است؟ آیا این تفاوتها سبب می شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟ ۳ـ تفاوتهایی که در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمتها در وضع نامشابهی قرار می دهد بر اساس چه فلسفه ای است؟ آیا آن فلسفه ها هنوز هم به استحکام خود باقی است؟ (۱) دوست عزیز در این اوراق مجالی برای پرداختن به جزئیات این مسئله نیست برای اطلاع بیشتر بهتر است به این کتاب(نظام حقوق زن در اسلام) و کتابهای دیگری که در این زمینه نوشته شده است مراجعه فرمایید. منابع و مآخذ ۱ـ نظام حقوق زن در اسلام، استاد مرتضی مطهری، ص۱۱۵،۱۱۶.

۱ـ چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد ام

پرسش

۱ـ چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد اما پدر و پدر بزرگ در این مورد اختیار دارند؟ لطفا توضیح فرمائید.

پاسخ

این که گفتید پدر و مادر حق دارند بچه شان را بکشند کاملا غلط است. و این که فرمودید نباید مجازات شوند هم غلط است. هیچ کس حق ندارد حق حیات را نه از خود و نه از دیگری سلب کند و این موهبتی از طرف خداوند است که فقط به اختیار اوست و فقط اگر کسی مرتکب قتل شده باشد یا جرائم سنگین را مرتکب شده باشد به فرمان خداوند قصاص یا مجازات می شود. پدر و مادر هم به هیچ وجه حق کشتن فرزند خود را ندارند آنچه باعث توهم شما شده است این است که حکمی در شرع است که پدر در صورتی که مرتکب قتل فرزندش شده باشد قصاص نمی شود و به خاطر حقی که بر فرزند دارد و اصل در وجود اوست کشته نمی شود اما مجازات دیگری می شود باید دیه پرداخت کند و به زندان برود و برای این کارش سخت توبیخ می شود.

آیا مردم حق دارند برای نسل آینده قانون تصویب کنند؟

پرسش

آیا مردم حق دارند برای نسل آینده قانون تصویب کنند؟

پاسخ

در تمام کشورهای دنیا، رجال سیاسی و علمی، برای کشور خود قانون وضع می‌کنند که مختص به زمان خاص هم نیست. مصلحت کشورها هم اقتضا می‌کند که قانون در آن مملکت روزمره نباشد. بلی اگر نسلی پدید آمد که با مصوّبات گذشته مخالف بود، می‌تواند قانون را تغییر دهد (همانند انقلاب اسلامی ایران نسبت به دوران شاهنشاهی). البته باید توجّه داشت که این مسأله بستگی به خواست اکثریت مردم دارد؛ نه گروه‌ها و احزاب کوچک؛ یعنی، بیشتر مردم باید به حاکمیت آن قانون معترض باشند که در این صورت آن قانون در زمان‌های مختلف قابل تجدید نظر و اصلاح خواهد بود. اعتراض به نحوه اجرای قانون و یا مجریان آن، ربطی به اصل مشروعیت و مقبولیت قانون ندارد؛ به عنوان مثال ممکن است ۸۰درصد مردم یک کشور نسبت به گرانی اعتراض داشته باشند؛ ولی برگشت این اعتراض به مدیریت‌ها و عملکرد مسؤولان اقتصادی و اجرایی کشور است؛ نه به اصل نظام و قانون اساسی آن. یکی از راههای تشخیص این که مردم قانون اساسی را قبول دارند یا خیر، آمار شرکت آنها در انتخابات‌های مختلف است؛ زیرا شرکت در انتخابات، دلالت بر پذیرفتن اصل حاکمیت و قانون دارد؛ زیرا در نظر سیاسی، مخالف اصل حاکمیت، باید انتخابات را تحریم کند.

دادگاه ویژه روحانیت بر چه اساس قانونی است ؟

پرسش

دادگاه ویژه روحانیت بر چه اساس قانونی است ؟

پاسخ

مؤسّس دادگاه ویژه روحانیّت، امام راحل(ره) بوده است و از آن جا که نظام اسلامی ما بر اساس نظریه «ولایت فقیه» اداره می گردد و او بر طبق ولایت الهی خود، اختیار دارد در مواقعی که صلاح بداند ارگان‌ها یا بنیادهای لازم را تأسیس کند. مقام معظم رهبری نیز بعد از امام راحل، آن را ابقا نموده و از این جهت جایگاهش صددرصد قانونی است. ضمنا مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نیز در سال جاری قانون دادگاه ویژه را تصویب کرد.

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت را بیان کنید.

پرسش

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت را بیان کنید.

پاسخ

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت از دو منظر قابل بررسی است: ۱ ـ در قانون اساسی به رهبری ولایت مطلقه داده شده و طبق این اصل هرگاه ضرورت یا شرایط خاص زمان یامصلحت‌های گوناگون اقتضا کند که ارگان، نهاد یا سازمانی به وسیله رهبری تأسیس گردد، این کار توسط وی انجامخواهد شد؛ بلکه بر او واجب است اقدام نماید؛ زیرا بر مسند محافظت از مصلحت‌های اسلام و مسلمین تکیه نمودهاست. ۲ ـ در سال ۷۸ مجلس شورای اسلامی وجود دادگاه ویژه روحانیت را تصویب نمود. پس وجود این دادگاه هم از نظر قانون اساسی و هم از نظر مصوبات مجلس شورای اسلامی، قانونی می‌باشد. از نظر عدالت هم عقل حکم می کند در مسائل مهم جامعه، حساسیّت و دقت بیشتری وجود داشته باشد. بر همیناساس دادسرای نظامی و دادگاه ویژه مطبوعات و هیئت منصفه مطبوعات تشکیل گردیده است. در حالی که به وجودآنها از نظر عدالت هیچ اشکالی وارد نیست. البته ممکن است در عملکرد این دادگاه، یا هر دستگاه دیگری اشکالاتیوجود داشته باشد ولی اشکال در عملکرد باید به صورت موردی عنوان گردد، نه با زیر سؤال بردن اصل آن.

چرا زن نمی تواند رئیس جمهور, رهبر, مرجع تقلید و قاضی بشود؟

پرسش

چرا زن نمی تواند رئیس جمهور, رهبر, مرجع تقلید و قاضی بشود؟

پاسخ

تردیدی نیست که مرد و زن از نظر جسمی و شرایط فیزیولوژیک با یکدیگر متفاوتند و هر یک برای انجام وظایف ویژه‌ای آفریده شده‌اند. اندام مرد برای کارهای سخت و سنگین مناسب است و اندام زن برای کارهای ظریف،مسؤولیت حمل فرزند، شیردادن و... . این تفاوت عین حکمت و به منظور حرکت و دوام نسل بشر است. هم‌چنین به دلیل ویژگی‌هایی که ناشی از این تفاوت است، بیشتر قهرمانان و بزرگان علم وفن و تاریخ از میان مردان برخاسته‌اند.پیامبران نیز به دلیل مسؤولیتی که بر عهده داشتند و وظیفه

خطیری که باید انجام می‌دادند، از بین مردان برگزیده‌شده‌اند. ولی همه اینها این شبهه را در بر ندارند که زن، نمی‌تواند به درجات عالی کمال انسانی و قرب خداوند نایلشود و همان سیری را که برخی از مردان دارند، نداشته باشد. نمونه‌های ذکر شده در قرآن، گواه این مطلب است:حضرت مریم(س)، آسیه، هاجر، ساره، مادر موسی(ع) و... نمونه‌های این رشد و تکامل هستند که در قرآن ذکرشده‌اند. بنابراین تفاوت فیزیولوژیک زن و مرد؛ بدان معنا نیست که راه کمال بر زن بسته و یا محدود است. از زاویه‌ایدیگر، باید توجه داشت که عدالت همواره مقتضی تساوی عددی، وزنی و... نیست. اگر کسی ادعا کند که چون حجم و وزن بدن زنان کمتر از مردان است، پس عدالت رعایت نشده آیا این سخن معقولی است؟ و یا گلی، هم وزن نبودنخود را با هندوانه به عنوان بی‌عدالتی مطرح سازد؟! اندام زن برای وظایف خاصی طراحی شده که آن طراحی عینعدالت است؛ چرا که متقضای خلقت حکیمانه و مصلحت عام بشر است. در برابر این ادعا که زن برای خدمت به مردآفریده شده می‌توان ادعا کرد که مرد نیز برای خدمت به زن آفریده شده است؛ چرا که حاصل زحمات مردان نوعاً دراختیار زنان است و آنان هستند که از یک سو در مردان انگیزه کار ایجاد می‌کنند و از سوی دیگر حاصل کار آنان رامصرف می‌کنند. پس باید از این سخن غیرمنطقی دست برداشت؛ چون نه زن برای خدمت به مرد آفریده شده و نهمرد برای خدمت به زن؛ بلکه این دو همانند دو بال یک پرنده هستند که در کنار یکدیگر امکانات خود را در اختیار همقرار می‌دهند تا هم خود زندگی کنند و به کمال برسند و هم ضامن بقای نسل بشر باشد. از خانم‌ها نیز کسانی به درجه اجتهاد و مقامات بسیار بالای علمی رسیده‌اند، مانند مرحومه خانم امین؛ لیکن مسألهمرجعیت تقلید غیر از مسأله اجتهاد صرف است؛ زیرا مرجعیت نوعی زعامت و رهبری دینی است و به فتوای جمیعمراجع یکی از شرایط مرجعیت «مرد بودن» است. برای بررسی این مطلب لازم است دو مقدمه را ذکر نماییم: ۱- دانشمندان علم «اصول فقه» می‌گویند احکام دوگونه است: احکام واقعی واحکام ظاهری. احکام واقعی،احکامی است که شارع مقدس قرار داده است و احکام ظاهری، احکامی است که مجتهد از طریق ادله و اصول به آندست می‌یابد. در موارد بسیاری این دو عین یکدیگرند، ولی درپاره‌ای از شرایط ممکن است آنچه که مجتهد فهمید باحکم واقعی الهی مطابق نباشد. وظیفه ما این است که از احکام ظاهری تبعیت نماییم، زیرا، راهی به سوی احکام جزاز طریق ادله ظاهری از جمله فتوای مجتهد نداریم. پس اگر بعدا معلوم شد که این احکام ظاهری با احکام واقعیمطابق بوده که خیلی خوب است و ما همانگونه عمل کرده‌ایم که شارع مقدس خواسته است. و اگر مطابق نبود ما درنزد شارع مقدس معذور هستیم؛ زیرا راهی را که او به ما نشان داده بود رفته‌ایم. حال اگر اصابت به واقع نکرده و ما را بهمقصود نهایی شارع مقدس نرسانده است تقصیری متوجه ما نیست بلکه چه بسا به خاطر همین تبعیت از فرمان شارعمأجور هم باشیم. مقصود از بیان این مقدمه این است که احکامی که در دست ما است ولو باید در عمل همینگونه رفتار نماییم، اما درپاره‌ای از موارد مانند آنجا که اختلاف بین فقها وجود دارد، می‌توان احتمال داد که حکم واقعی الهی به گونه‌ای دیگرباشد. ۲- مرجعیت تقلید گرچه توفیقی الهی است و خالی از عنایات امام زمان(عج) نیست، اما قبل از آن که یک منصباجتماعی باشد و بیشتر از آن، یک مسؤولیت سنگین الهی و اخروی است و چه بسیار بوده‌اند بزرگانی که با اجتماعشرایط از مرجعیت گریزان بودند. ر.ک: مقدمه علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی بر کتاب شریف «توحید علمی و عینی» بخش مربوط به احوالات جناب «سید احمد کربلایی». بنابراین اگر هم چنین مسؤولیتی به شخصی واگذار نگردد در واقع بار آخرتی او سبک‌تر شده است. پس از بیان این دو مقدمه، ظاهرا نظر مشهور آقایان فقها این است که زن نمی‌تواند مرجع تقلید برای همه اعم از زنو مرد باشد، اما بعضی از مجتهدین و صاحب‌نظران عقیده دارند که زن می‌تواند مرجع تقلید برای همه باشد. حالممکن است حکم واقعی الهی هر کدام از این دو نظر باشد. هر گروه از این آقایان، نظری را که به آن رسیده‌اند براساسادله شرعی و روش متعارف اجتهادی است و نظر و فتوای آنان مستند به منابع و مبانی شرعی است. اگر نظر اول، حکم واقعی الهی باشد می‌توان احتمال داد که فلسفه و علت این حکم در مقام تشریع، رعایت حالبانوان و کاستن از بار مسؤولیت آنان باشد و این که مرجعیت تقلید و تکالیف اجتماعی که به دنبال مرجعیت می‌آیدمناسب حال بانوان ودر

طریق کمال خاص آنان نیست؛ زیرا ویژگی‌های روحی و روانی و معنوی بانوان به غیر ازویژگی‌های روحی و روانی و معنوی مردان است و هر کدام کمالات خاص خود و طریق و راه مناسب برای رسیدن بهآن کمالات را دارند. نه زنان به خاطر ویژگی‌های متفاوت با مردان دچار کمبود و کاستی‌اند و نه مردان به خاطرویژگی‌های متفاوت با زنان دچار کمبود و کاستی هستند، نه کمالات خاص بانوان کمال برای آقایان است و نه کمالاتخاص آقایان کمال برای بانوان است. اینها دو موجود انسانی هستند و شرایط و ویژگی‌ها و کمالات و راه‌های متفاوتیدارند که همدیگر را در این جهان تکمیل می‌نمایند و نیازهای هم را برطرف می‌کنند. و اگر هم حکم واقعی الهی این باشد که بانوان می‌توانند مرجع تقلید برای همه زنان و مردان باشد فهمیده می‌شودکه این امر منافات با ساختمان روحی و معنوی بانوان ندارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری. خلاصه کلام این که از نظر قرآن کریم زن و مرد در مقام انسانیت و سیر کمالات معنوی و الهی یکسانند ولی دو گونه انسان از یک نوع انسانیت به شمار می آیند، آیه ۹۷ سوره شریفه نحل که می فرماید: «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون» و نیز آیه ۱۳ از سوره مبارکه حجرات که می فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندا الله اتقیکم ان الله علیم خبیر». دلیل روشن و واضحی است بر یکسانی انسانیت زن و مرد، اما از بعد دیگر که زن و مرد به دلیل زن بودن و به دلیل مرد بودن حتما تفاوت های بسیاری با هم دارند که به فراخور آن هر یک مسؤولیت های مناسب خویش را عهده دار می شوند که طبعا با مسؤولیت دیگری متفاوت است وگرنه زن و مردی معنی نداشت یا همه مرد بودند و یا همه زن و از همین ویژگی است که اگر هر یک از زن و مرد را در جای خود بنگریم موجودی کامل و زیبا هستند که کمترین نقصی در آنها وجود ندارد. مطلب دیگر جهات سیاسی و حقوقی قضیه است. تشخیص این که آیا بانوان می‌توانند رئیس جمهور شوند یا نه،مبتنی است بر چگونگی تفسیر قانون اساسی که قانون اساسی تفسیر آن را بر عهده شورای نگهبان قرار داده و تفسیرشورای نگهبان این است که براساس قانون اساسی زن نمی‌تواند رئیس جمهور شود. نکته دیگر این که از نظر اجرایی امروزه بانوان متصدی قضا می‌باشند اما مسأله‌ای که هست این است که انشاء حکمبرای قاضی غیرمجتهد ممضی نیست و اگر خانمی غیر مجتهده باشد از این جهت انشاء حکم به وسیله مسؤولین قضایی بالاتر انجام می گیرد (اگر مجتهده باشد چطور؟)

وظایف و اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی چیست ؟

پرسش

وظایف و اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی چیست ؟

پاسخ

الف) اگر سؤال از منظر قانون اساسی است. وظایف و اختیارات ولی فقیه در اصل یکصد و دهم‌چنین بیان شده‌است: ۱- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۲ـ نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام. ۳ـ فرمان همه پرسی. ۴ـ فرماندهی کل نیروهای مسلح. ۵ـ اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها. ۶ـ نصب و عزل و قبول استعفاء: الف) فقهای شورای نگهبان ب) عالی‌ترین مقام قوه قضائیه ج) رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران د) رئیس ستاد مشترک ه) فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی ۷ـ حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه. ۸ـ حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۹ـ امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. ۱۰ـ عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح

کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یارأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل ۸۹ . ۱۱ـ عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه و قضائیه. ب) اگر از نظر فقهی است، ولایت فقیه در حوزه نیازها و مصالح اجتماعی ولایت دارد و مقصود از ولایت مطلقهفقیه همین می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر ولایت فقیه از یک سو مطلق است. البته نه به معنای اطلاق مصطلح در علومسیاسی، بلکه اطلاق در برابر امور حسبه یعنی دایره ولایتش اختصاص به حسبه و ضروریات ندارد و از سوی دیگرمشروط است، یعنی مشروط به رعایت احکام الهی و مصالح اجتماعی.{J

قانون اساسی عراق (موقت) چه معایبی دارد که بعضی از مراجع چه در عراق و چه در ایران و حتی دولت ایران نسبت به آن واکنش نشان داده است.

پرسش

قانون اساسی عراق (موقت) چه معایبی دارد که بعضی از مراجع چه در عراق و چه در ایران و حتی دولت ایران نسبت به آن واکنش نشان داده است.

پاسخ(قسمت اول)

جهت آشنایی کامل با قانون اساسی موقت عراق، ابتدا متن آن را آورده و سپس به مهمترین معایب و اشکالاتی که این قانون اساسی از دیدگاه مراجع و سایر حقوقدانان دارد، اشاره می نماییم: [قانون اساسی موقت عراق در انتهای پاسخ آورده شده است] اما مهمترین معایب و اشکالات این قانون به صورت مختصر عبارتند از: ۱. براساس ماده ۶۱ قانون فوق، کردهای عراق از حق وتوی قانون اساسی دائم برخوردار می شوند و این باعث نادیده گرفتن حقوق و آراء اکثریت جمعیت عراق می شود. ۲. تشکیل دولت موقت با یک رئیس جمهور و دو معاون، مورد تأیید اعضای شیعه شورای حکومتی نیست و آنان خواستار آن هستند که دولت موقت به رهبری یک شورای ریاست جمهوری ۵ نفره اداره شود. ۳. نقش اسلام در اداره کشور و چگونگی تنظیم روابط آن نادیده گرفته شده است. ۴. بیگانگان در تنظیم و تهیه این قانون، دخالت داشته اند و حال آن که قانون اساسی عراق می باید تنها بر اساس مصالح و منافع آن کشور وضع گردد نه بیگانگان. ۵. ضرورت برگزاری انتخابات پیش از تصویب قانون اساسی و تنها قانون اساسی با رأی اکثریت مردم عراق اعتبار دارد. ۶. علاوه بر موارد فوق مشکلات دیگری نیز در این قانون وجود دارد که عبارتند از: نادیده گرفتن نقش مرجعیت در قانونگذاری و نقش نظارتی حوزه علمیه نجف در زمینه تدوین قوانین مدنی و جزایی، مسأله حضور تعداد افراد شیعه در مجمع ملی – که ۲۶۷ نفر نماینده دارد و مشخص نبودن معیارهای انتخاب این اعضا که احتمال تضییع حقوق اکثریت یعنی شیعیان وجود دارد، مشخص نبودن محدوده جغرافیایی شیعیان و امتیازات و اختیارات آنان در حالی که در قانون اساسی موقت به حراست مناطق کردنشین و امتیازات و اختیارات آنها تعیین و تأکید شده است (روزنامه همشهری، ۱۷/۱۲/۸۲ و خبرگزاری مهر ۲۰/۱۲/۸۲). در هر صورت قانون اساسی فوق نه تنها با معیارهای اسلامی بلکه با معیارهای رایج بشری هم منطبق و هماهنگ نمی باشد و تنها منافع و مصالح اشغالگران را می رساند نه خواست و مصالح مردم عراق را. متن کامل آخرین نسخه قانون اساسی موقت عراق این قانون شامل ۹ فصل و ۶۲ ماده است که مهمترین آن، تاکید بر اسلام به عنوان دین رسمی، منبع اساسی قانونگذاری، فدرالیسم برای منطقه کردستان، ۲۵ درصد سهمیه زنان در مناصب حکومتی و اداری و موارد دیگر است. مقدمه : ملت عراق برای استرداد آزادی مصادره شده خود از سوی نظام مستبد سابق، تلاش کرد، این ملت با خشونت و اجبار با تمام اشکال آن به ویژه با

بکارگیری آن به عنوان شیوه ای از شیوه های حکومتی مخالف است و عزم راسخ خود را برای اینکه ملت آزادی که قانون بر آنها حکومت کند، گرفته است. امروز ملت عراق بر احترام خود به قوانین بین الملل تاکید می کند، به ویژه اینکه خود یکی از موسسان سازمان ملل است، برای بازیابی جایگاه مشروع خود در میان ملت ها تلاش کرده و در عین حال برای حفظ وحدت ملی با روح برادری و اخوت و همبستگی با هدف ترسیم نشانه های آینده عراق جدید و ایجاد راهکاری برای برچیدن و محو آثار سیاست ها و اقدامات تبیعض آمیز و طائفه ای و درمان مشکلات کنونی تلاش می کند. این قانون برای اداره امور عراق در دوران انتقالی تا زمان تشکیل یک حکومت منتخب بر اساس قانون اساسی دایمی برای تحقق دمکراسی کامل وضع شده است. فصل اول : اصول اساسی ماده اول: الف)این قانون ، قانون اداره دولت عراق در دوران انتقالی نامیده می شود که منظور از عبارت "این قانون "در هر کجای که آمده باشد، همان قانون اداره عراق در دوران انتقالی یا قانون اساسی موقت است. ب) مقدمه این قانون بخش تفکیک ناپذیر آن است. ماده دوم: الف) عبارت دوران انتقالی به معنای مرحله ای است که از ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ (۹ تیر۸۳) تا زمان تشکیل حکومت منتخب عراقی بر اساس قانون اساسی عراق طول می کشد،این قانون(قانون موقت اساسی) بر آن تصریح می کند که زمان تشکیل حکومت منتخب حداکثر ۳۱ دسامبر ۲۰۰۵ خواهد بود، مگر در حالت اجرای ماده ۶۱ این قانون (رجوع شود به ماده ۶۱) ب) دوران انتقالی از دو دوره تشکیل می شود: ۱- دوره اول با تشکیل حکومت موقت عراقی دارای حاکمیت کامل که قدرت را در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ به عهده می گیرد و این حکومت از طریق روند گسترده مشورت با طیف های جامعه عراق توسط شورای حکومتی و حکومت موقت ائتلاف و امکان مشورت با سازمان ملل ، تشکیل می شود، این حکومت قدرت را بر اساس این قانون اعمال می کند که اصول و حقوق اساسی در این قانون بیان شده است و پیوستی که با آن همخوانی دارد و پیش از شروع مرحله انتقالی صادر می شود و بخش تفکیک ناپذیر این قانون است. ۲- دوره دوم پس از تشکیل حکومت انتقالی عراقی آغاز می شود که پس از برگزاری انتخابات مجمع ملی صورت می گیرد که قانون موقت اساسی هم بر آن تصریح کرده به اینکه این انتخابات در صورت امکان از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۴ بیشتر به تاخیر نیفتد و در هر حال انتخابات تا پیش از ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵ برگزار شود و مرحله دوم دوران انتقالی با تشکیل حکومت عراقی بر اساس قانون اساسی دایم به پایان می رسد. ماده سوم الف) این قانون عالی ترین قانون کشور به شمار می رود و در تمام مناطق عراق بدون استثناء باید اجرا شود، تعدیل این قانون تنها با اکثریت سه چهارم اعضای مجمع ملی و اجماع شورای ریاستی ممکن است و هیچ گونه تعدیلی که منجر به نقص یکی از اشکال حقوق ملت عراق در فصل دوم شود یا مدت دوران انتقالی را به بعد از مدت های ذکر شده در این قانون تمدید شود، جایز نیست یا تاخیر در برگزاری انتخابات برای مجمع جدید یا کاستن از اختیارات و قدرت ایالت ها و استان ها یا هر اقدامی که بر اسلام یا دیگر ادیان و شعائر آن تاثیر بگذارد، جائز نیست. ب) هر گونه متن قانونی که با این قانون مغایرت داشته باشد، از اعتبار ساقط است. ج) به هنگام تشکیل حکومت منتخب بر اساس قانون اساسی دایمی، این قانون از رده اعتبار خارج می شود(اعتبار اجرایی خود را از دست می دهد) ماده چهارم سیستم حکومتی در عراق جمهوری، فدراتیو، دمکراتیک، چندحزبی و فراگیر خواهد بود و تقسیم قدرت در آن میان حکومت فدرال(مرکزی) و حکومت های ایالتی و استان ها و شهرداری ها و اداره های محلی تقسیم خواهد شد و سیستم فدرالی بر اساس واقعیت های جغرافیایی و تاریخی و اصل تفکیک قوا نه بر اساس اصل قومی یا مذهبی یا طائفه ای ماده پنجم نیروهای مسلح عراق تحت کنترل حکومت انتقالی عراق بر اساس فصل سوم و پنجم این قانون خواهند بود. ماده ششم حکومت انتقالی عراق گام های فعال و موثری برای پایان دادن به آثار اقدامات سرکوبگرانه رژیم سابق عراق مانند کوچ اجباری، سلب هویت و مصادره اموال منقول وغیر منقول و اخراج از مشاغل حکومتی به دلایل سیاسی، نژادی یا قومی انجام دهد. ماده هفتم الف) اسلام دین رسمی حکومت و منبعی برای قانونگذاری است و وضع قوانین در مرحله انتقالی که مغایر اصول ثابت اسلام و اصول دمکراتیک و حقوق وارده در فصل دوم این قانون جایز نیست ، این قانون به هویت اسلامی اکثریت ملت عراق احترام گذاشته و حقوق دینی تمام افراد

را در آزادی فعالیت های دینی و عقائد محترم می شمرد. ب) عراق کشور دارای قومیت ها و طوائف متعدد است و ملت عربی است که بخش تفکیک ناپذیر امت عرب است. ماده هشتم پرچم کشور و سرود و شعار آن را قانون تعیین می کند ماده نهم عربی و کردی ، زبان های رسمی عراق هستند و در عین حال حق آموزش زبان های مادری مانند ترکمنی، سریانی یا ارمنی را در موسسات آموزشی دولتی بر اساس قوانین آموزشی یا هر زبان دیگر در موسسات خصوصی محترم می شمرد. محدوده اصطلاحی زبان رسمی و نحوه اجرای احکام این ماده با قانون است که شامل: ۱- انتشار روزنامه رسمی (الوقائع العراقیه= رخدادهای عراق) به دو زبان - تکلم و سخنرانی و بیان کردن در زمینه های رسمی مانند مجمع ملی و شورای وزیران و دادگاه ها و کنفرانس های رسمی به هر یک از این دو زبان می باشد. ۳- اسناد رسمی و مراسلات به دو زبان به رسمیت شناخته می شود و صدور آن نیز به همین ترتیب است. ۴- راه اندازی مدارس هم به دو زبان بر اساس مقررات آموزشی مجاز است. ۵- موارد دیگر مانند اسکناس ، گذرنامه ها و تمبرها بر اساس اصل مساوات محفوظ است. ۶- ارگان ها و دستگاه های ایالتی در کردستان می توانند از دو زبان استفاده کنند. فصل دوم حقوق اساسی ماده ۱۰ این ماده بیانی از حاکمیت ملت عراق و اراده آزاد است که نمایندگان منتخب آنها چارچوب های حکومتی دولت عراق را تشکیل می دهند و حکومت انتقالی عراق و حکومت های ایالتی و استان ها و شهرداریها و اداره های محلی باید به حقوق ملت عراق از جمله حقوق درج شده در این فصل احترام بگذارند. ماده ۱۱ ه) تصمیم شورای فرماندهی انقلاب منحل شده به شماره ۶۶۶ سال ۱۹۸۰(درزمان رژیم صدام) لغو شده و هر کس که تابعیت عراقی وی سلب شده ، عراقی قلمداد می شود. و) مجمع ملی باید قوانین ویژه تابعیت و تابعیت پذیری را هماهنگ با احکام این قانون(منظور قانون اساسی موقت) صادر کند. ز) دادگاه ها در تمام مناقشات ناشسی از اجرای احکام ویژه تابعیت نظرالف) هر کس تابعیت عراقی را دارد، شهروند عراق محسوب شده و بر اساس این شهروندی از تمام حقوق و وظایفی که این قانون بر آن تصریح می کند، برخوردار شده و هو□ن□ی ...Ş□اساس ارتباط وی با وطن و دولت است. ب) سلب تابعیت عراقی از شهروند عراقی و تبعید وی جائز نیست اما اگر شهروندی که تابعیت عراقی را گرفته در دادگاه ثابت شود که وی در درخواست تابعیت خود اطلاعات در اساس دروغ را آورده که با استناد به این اطلاعات دروغ به وی تابعیت اعطا شده ،از این قاعده مستثنی می باشد(سلب تابعیت وی مجاز است) ج) هر عراقی حق داشتن بیش از یک تابعیت را دارد و هر عراقی که تابعیت عراقی وی به خاطر به دست آوردن تابعیت دیگر سلب شده، عراقی به شمار می رود. د) هر عراقی از این حق برخوردار است که در صورتی که تابعیت وی به دلایل مذهبی یا قومی و طائفی سلب شده، دوباره آن را پس بگیرد. می دهند. * ماده ۱۲ تمام عراقی ها صرف نظر از نژاد یا عقیده یا قومیت یا دین یا مذهب یا جنس خود در تمام حقوق خود برابر هستند و هرگونه تبعیض علیه شهروند عراقی بر اساس جنس یا قومیت یا دین یا نژادش ممنوع است و شهروندان عراقی حق حیات، آزادی را داشته و نباید هیچ کس را از حق حیات یا آزادی مگر بر اساس تدابیر قانونی محروم کرد، تمام شهروندان عراقی در مقابل اجرای عدالت برابرهستند. ماده ۱۳ الف) آزادی های عمومی و خصوصی محفوظ است. ب) حق آزادی بیان محفوظ است. ج) حق گردهمایی های مسالمت آمیز و آزادی وابستگی به جمعیت ها یک حق تضمین شده است کما اینکه حق آزادی تشکیل سندیکاها و احزاب و پیوستن به آنها بر اساس این قانون نیز تضمین می شود. د) هر عراقی حق تردد در تمام مناطق عراق را دارد و حق آزادی سفر به خارج از عراق و بازگشت به آن را نیز دارد. ه) هر عراقی حق تظاهرات و اعتصاب مسالمت آمیز را بر اساس قانون دارد. و) هر عراقی حق آزادی اندیشه و عقائد دینی و پرداختن به آداب مذهبی دارد اما وادار کردن آنها به این امور ممنوع است. ز) برده داری و تجارت بردگان و کار اجباری و خدمت اجباری نیز ممنوع است. ح) هر عراقی حق دارد که تمام امور زندگی اش خصوصی باقی بماند. ماده ۱۴ هر شهروند عراقی حق برخورداری از امنیت، آموزش، درمان بهداشتی و تامین اجتماعی را دارد و دولت عراق و در ضمن آن ایالت ها و استان ها و شهرداری ها و اداره های محلی هم باید منابع آن را تامین کنند و ضمن توجه به نیازهای اساسی دیگر، زمینه رفاه و فرصت های شغلی برای ملت را پدید آورد. ماده ۱۵ الف) هیچ یک از

احکام قانون مدنی قابل تجدید نظر نیست مگر اینکه نص صریحی درآن آمده باشد، مجرم دانستن و مجازات تنها با قانونی که به هنگام ارتکاب جرم، قابلیت اجرایی داشته باشد، امکان دارد. ب) شکستن حریم شخصی افراد از سوی پلیس، بازپرسان یا مقامات حکومتی چه وابسته به حکومت فدرال یا ایالتی یا استانها ممنوع است مگر اینکه بر اساس حکم قاضی یا قاضی تحقیق بر اساس قانون کشوری معتبر و اطلاعات موثق باشد، شرایط بسیار اضطراری که دادگاه مختص آن آن را تعیین می کند می تواند بازرسی بدون اجازه را توجیه کند، در حالت بازرسی بدون اجازه و در شرایط غیر اضطراری دلایل یا قرائن که در چنین بازرسی پیدا می شود در مورد اتهام جنائی به کار نمی رود مگر اینکه دادگاه مقرر کند که کسی که دست به بازرسی بدون اجازه زده به شکل مقبول و با حسن نیت معتقد بوده که بازرسی وی بر اساس قانون بوده است.

پاسخ(قسمت دوم)

ج) بازداشت یا حبس غیر قانونی افراد مجاز نیست و نیز بازداشت افراد به دلایل اعتقادات مذهبی یا سیاسی نیز ممنوع است. د) تمام شهروندان عراقی از حق محاکمه عادلانه و علنی در دادگاه مستقل و بی طرف چه دادگاه مدنی یا کیفری را دارند، احضاریه دادگاه و اساس قانونی آن باید برای متهم بدون تاخیر فراهم شود. ه) متهم تا زمانی که بر اساس قانون محکومیتش اثبات نشود، بیگناه است و حق گرفتن وکیل مستقل و کاردان را دارد، نباید وی را وادار به گفتن چیزی به هردلیل کرد، حق حضور و آوردن شهود هم برای وی محفوظ است. و) حق محاکمه عادلانه، سریع و علنی برای همه تضمین می شود. ز) هر شخصی که به دلیل بازداشت یا توقیف از آزادی خود محروم شده حق رجوع به دادگاه را دارد تا دادگاه هم بی درنگ در قانونی بودن یا نبودن حکم بازداشت وی نظر دهد(تجدید نظر کند) و در صورتی که ثابت شود بازداشت وی غیر قانونی بوده ، حکم آزادی وی را صادر کند. ح) محاکمه متهم به همان اتهامی که یک بار از آن تبرئه شده، جائز نیست. ط) محاکمه فرد غیر نظامی در دادگاه نظامی ممنوع است، ایجاد دادگاه های خاص یا اضطراری هم مجاز نیست. ی) تمام اقسام شکنجه چه جسمی یا روحی در هر شرایطی ممنوع است و رفتار خشونت آمیز و غیر انسانی وتوهین آمیز نیز مجاز نیست وهرگونه اعتراف از روی اجبار یا شکنجه یا تهدید در هر یک از تدابیر کیفری دیگر به عنوان دلیلی برای ارائه به دادگاه قابل قبول نیست. ماده ۱۶ الف) دست اندازی به اموال عمومی ممنوع است و حفظ آن بر هر شهروندی لازم است. ب) مالکیت خصوصی برای افراد محفوظ است و هیچ کس را نمی توان جز در چارچوب قانون از تصرف در اموالش محروم کرد، گرفتن املاک از اشخاص تنها برای اهداف عام المنفعه در شرایط مشخص شده در قانون و به شرط دادن غرامت عادلانه و سریع ممکن است. ج) هر شهروند عراقی حق کامل غیر مشروط برای مالکیت در تمام مناطق عراق بدون هر قید وبندی را دارد. ماده ۱۷ حمل یا داشتن یا خرید یا فروش سلاح جز در صورت مجوز قانونی مجاز نیست. ماده ۱۸ گرفتن هرگونه مالیات و عوارض تنها بر اساس قانون مجاز است. ماده ۱۹ تسلیم کردن پناهنده سیاسی که حق پناهندگی بر اساس قانون اجرایی به وی اعطا شده، جایز نیست و نباید وی را به کشوری که از آن فرار کرده به اجبار بازگرداند. ماده ۲۰ الف) هر عراقی که شرایط لازم تاکید شده در قانون انتخابات را دارد حق نامزدی برای انتخابات را دارد، شهروندان عراقی باید رای خود را در انتخابات آزاد، باز، عادلانه ، رقابتی و دوره ای پنهانی وارد صندوق ها کنند. ب) هر گونه تبعیض بر ضد هر شهروند عراقی با اهداف رای دادن در انتخابات بر اساس جنس یا دین یا مذهب یا نژاد یا دین یا قومیت یا ثروت جائز نیست. ماده ۲۱ حکومت انتقالی عراق یا حکومت های ایالتی و استان ها و شهرداری ها یا اداره های محلی حق دخالت در حق ملت عراق در توسعه موسسات جامعه مدنی چه با همکاری با سازمان های جامعه مدنی بین المللی یا به هر شکل دیگر را ندارد. ماده ۲۲ اگر مسوولی در یک دایره حکومتی چه در حکومت فدرال یا حکومت های ایالتی یا استان ها در جریان کارش شخص یا گروهی را از حقوق مصرح در این قانون یا هر قانون معتبر عراقی محروم کند، این شخص یا گروه حق شکایت بر ضد این مسوول را برای دریافت

غرامت یا خسارت های ناشی از این محرومیت و تثبیت حق خود را دارد، اما اگر دادگاه حکم کرد به اینکه آن مسوول باحسن نیت قابل قبولی رفتار کرده که اقدامش هماهنگ با قانون بوده، وی از پرداخت غرامت معاف می شود. ماده ۲۳ باید اینگونه تفسیر و برداشت نشود که حقوقی که پیش از این ذکر شد، تنها حقوقی است که ملت عراق از آن برخوردار هستند، بلکه آنها از تمام حقوق شایسته یک ملت آزاد با ارزش انسانی و حقوق مصرح در معاهده ها و توافقات بین الملل و اسناد قوانین بین المللی که عراق آن را امضا کرده یا به آن پیوسته، برخوردار می شوند. و غیر عراقی ها هم از تمام حقوق انسانی که با وضع آنها به اعتبار غیرعراقی بودنشان تعارض نداشته باشد، برخوردار می شوند. فصل سوم – حکومت انتقالی عراق ماده ۲۴ الف) حکومت انتقالی عراق که در این قانون، حکومت فدرالی نیز اشاره شده ، از مجمع ملی و شورای ریاستی ، شورای وزیران ، نخست وزیر و قوه قضائیه تشکیل می شود. ب) قوای سه گانه مجریه، مقننه و قضائیه از هم مستقل عمل می کنند. ج) هیچ کدام از مسوولان یا کارمندان حکومت انتقالی عراق از مصونیت در قبال اعمال کیفری که در خلال انجام وظیفه مرتکب می شوند، برخوردار نیستند. ماده ۲۵ وظایف و اختیارات حکومت انتقالی عراق به شرح ذیل است: الف) تعیین سیاست خارجی، نمایندگی های سیاسی، گفتگو در مورد معاهدات و توافقات بین المللی و امضای آنها، ترسیم سیاست اقتصادی و تجارت خارجی و تعیین سیاست های گرفتن وام و قروض ب) تدوین و اجرای سیاست امنیت ملی ازجمله تشکیل نیروهای مسلح و استمرار آن برای تامین و حمایت و تضمین امنیت مرزهای کشور و دفاع از عراق ج) ترسیم سیاست مالی، صدور اسکناس، سازمان دهی گمرک ها و سیاست بازرگانی از طریق مرزهای ایالت ها و استان ها در عراق و تدوین بودجه عمومی دولت و ترسیم سیاست پولی و ایجاد بانک مرکزی و اداره آن د) سازمان دهی امور استاندارها و سیاست کلی دستمزدها ه) اداره ثروت های طبیعی عراق که متعلق به ساکنان ایالت ها و استان های عراق است از طریق مشورت با حکومت ها و مدیریت های این ایالت ها و استان ها صورت می گیرد و واردات ناشی از این ثروت ها هم از طریق بودجه عمومی و به شکل منصفانه متناسب با توزیع جمعیتی در تمام مناطق کشور توزیع می شود و مشکلات و نیازهای آن به صورت مثبت برطرف شود و میزان توسعه در مناطق مختلف کشور را حل کرد. و) سازمان دهی امور تابعیت، مهاجرت و پناهندگی ز) سازمان دهی سیاست ارتباطات ماده ۲۶ الف) قوانین اجرایی در عراق تا ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ معتبر خواهند بود مگر اینکه نص این قانون(قانون اساسی موقت) خلاف آن را ثابت کند و یا اینکه حکومت انتقالی عراق بر اساس این قانون، آنها را لغو یا تعدیل کند. ب) قوانین صادره از سوی قوه قانگذاری فدرال(مرکزی) در صورت وجود تعارض با قوانین صادره از هر قوه قانونگذار دیگر بر این قوانین برتری خواهد داشت مگر مواردی که ماده ۵۴ ب این قانون آن را استثنا کرده است. ج) قوانین و سیستم ها و دستورات و فرامین صادره از حکومت موقت ائتلاف(اشغالگران) به موجب قانون بین الملل تا زمان لغو یا تعدیل آن معتبر خواهد بود. ماده ۲۷ الف) نیروهای مسلح عراق از عناصر فعال و ذخیره تشکیل می شود که هدف از تشکیل این نیروها دفاع از عراق است. ب) تشکیل نیروهای مسلح و شبه نظامیانی که تحت فرماندهی مستقیم حکومت انتقالی عراق نیستند، ممنوع است، مگر به موجب قانون فدرال ج) نیروهای مسلح عراق و درکنار آنها نظامیان شاغل در وزارت دفاع یا هر ارگان یا سازمان های تابعه حق نامزدی در انتخابات را برای تصاحب مناصب سیاسی ندارند و حق حمایت از نامزدهای انتخاباتی را ندارند، نباید در فعالیت هایی که سازمان های وزارت دفاع آنها را منع کرده، وارد شوند، این ماده در عین حال مانع حق این افراد برای رای دادن در انتخابات نمی شود. د) اداره اطلاعات عراق تمام اطلاعات را جمع آوری می کند و تهدیدهایی که امنیت ملی را هدف قرارداده، ارزیابی می کند و با حکومت عراق در این زمینه رایزنی می کند،این اداره تحت کنترل غیر نظامی و نظارت هیات قانونگذاری است و بر اساس قانون و اصول حقوق بشر شناسایی شده عمل می کند. ه) حکومت انتقالی عراق به تعهدات بین المللی ویژه عراق در مورد منع گسترش و تولید و بکارگیری سلاح های هسته ای، شیمیایی و میکربی احترام و به آن عمل می کند و به موارد ممنوعیت توسعه و ساخت و تولید و بکارگیری تجهیزات و عناصر و فناوری و سیستم های متصل به آن احترام می گذارد. ماده ۲۸ الف) اعضای مجمع ملی و شورای ریاستی و

شورای وزیران شامل نخست وزیر ، قضات دادگاه ها نبایـد در شـغل و پست دیگری در داخل حکومت یا خارج آن منصوب شوند، عضو مجمع ملی که عضو شورای ریـاستی یا شورای وزیران می شود خود به خود از عضویت مجمع ملی مسـتعفی قلمـداد می شود. ب) منتسـبان به نیروهای مسـلح تنها در شـرایطی می توانند عضو مجمع ملی یا وزیر یا نخست وزیر یا عضو شورای ریاستی شوند که ۱۸ ماه پیش از آن ، اسـتعفا داده یا به بازنشسـتگی نائل آیند. ماده ۲۹ الف) در صورتی که حکومت موقت عراق قـدرت کامل را بر اساس ماده دوم فصل اول به دست گیرد، حکومت موقت ائتلاف منحل شده و فعالیت شورای حکومت انتقالی هم به پایان می رسد. فصـل چهارم قوه قانونگـذاری انتقالی ماده ۳۰ الـف) دولـت عراق در دوران انتقـالی قـوه قانونگـذاری دارد که به مجمـع ملی عراق موسوم است ومـاموریت اصـلی آن قانونگـذاری و نظارت بر عملکرد قوه مجریه است. ب) قوانین به نام ملت عراق صادر می شود و قوانین ، مقررات و دسـتورالعمل هـای مربوط به آن در روزنـامه رسـمی کشور منتشـر می شود و از تاریـخ انتشار آن در صورتی که متنی مخـالف آن نباشـد، قابـل اجرا می شود. ج)مجمع ملی بر اسـاس قـانون انتخابـات و قانون احزاب سیاسـی انتخاب می شود و بر اسـاس قـانون انتخابـات ، درصـد نماینـدگی زنان در مجمع ملی نبایـد کمتر از ۲۵ درصـد یعنی یک چهارم اعضا باشـد، نماینـدگی عادلانـه تمـام طیف هـا و قومیت های عراقی از جمله ترکمان ها و کلـدانی، آشوری ها و دیگران نیز بایـد رعایت شود. د) انتخابات مجمـع ملی در صورت امکـان پیش از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۴ یا حداکثر ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵ برگزار می شود. مـاده ۳۱ الـف) مجمع ملی از ۲۶۷ عضو تشکیل می شود و قانونی را وضع می کند که نحوه جایگزینی اعضای آن را در صورت استعفا، برکناری یا وفات بررسی می کنـد. ب) نامزد مجمع ملی بایـد شـرایط ذیل را دارا باشـد: ۱- عراقی و عمرش کمتر از ۳۰ سال نباشد. ۲- از اعضای رده بالای حزب منحله بعث نباشـد، مگر اینکه بر اساس مبناهای قانونی مسـتثنی شـده باشد. ۳- اگر در گذشـته عضـو حزب بعث منحله بود تا درجه عضو فعال باید سـند برائت از حزب بعث را در برائت از تمام روابط گذشـته خود پیش از آنکه حق نامزدی را پیدا کند، امضا کنـد و قسم یاد کند که با سازمان حزب منحله بعث هیچ گونه ارتباطی نداشـته باشد و اگر در دادگاه ثابت شد که دروغ گفته یا در این مورد فریبکـاری کرده، کرسـی خود را در مجمع ملی از دست می دهـد. ۴- از منتسـبان به دستگاه های سرکوبگر رژیم سابق یا کسانی که در سـرکوب شهروندان عراقی دست داشته اند، نباشد. ۵- از طریق سوء اسـتفاده از اموال عمومی به ثروت های نامشروع دست پیـدا نکرده باشد. ۶- محکوم به جرایم منـافی عفت نباشـد و اینکه به حسن رفتـار مشـهور باشـد. ۷- مـدرک دیپلم یا حداقل معادل آن را داشته باشد. ۸- به هنگام نامزدی، عضو نیروهای مسلح نباشد. ماده ۳۲ الف) مجمع ملی یک اساسنامه داخلی برای خود تعیین می کنـد و جلسات خود را علنی برگزار می کنـد مگر اینکه شـرایط خاص بر اساس اساسـنامه داخلی آن را اقتضا نکند، اولین جلسه مجمع را بزرگترین اعضـا از نظر سن ریاست خواهنـد کرد. ب) مجمع ملی از بین اعضای خود یک رئیس و دو معاون انتخاب می کند، رئیس مجمع ملی کسـی است که حداثر آرا را برای این پست احراز کند، معاون اول وی کسی است که بعد از وی دومین آرا را به دست آورد، رئیس بایـد در هر مسـاله ای رای بدهـد اما در مناقشه ها و بررسـی ها شـرکت نمی کنـد مگر آنکه به صورت موقت از ریـاست جلسه پیش از سـخنرانی مسـتقیم در مورد این مساله کناره گیری کنـد. ج) رای گیری در مورد پیش نویس قانونی در مجمع ملی صورت نمی گیرد مگر پس از آنکه دو بار در نشـست عادی مجمع خوانـده شود و اینکه میان هر بار خوانـدن حداقل دو روز فاصـله بیفتـد و اینکه پیش نویس قـانون چهار روز پیش از رای گیری در دسـتور کار جلسه مجمع قرار گیرد. ماده ۳۳ الف) جلسـات مجمـع ملی علنی خواهـد بـود و سـخنرانی هـا ضبط و منتشـر می شـود و رای گیری از هر عضـو ثبـت و اعلانـ می شـود و تصمیمات در مجمع ملی با اکثریت عادی انجام می شود مگر اینکه این قانون(اساسی موقت) غیر آن را تصریح کند.

پاسخ(قسمت سوم)

ب) مجمـع ملی بایـد در مـورد پیش نـویس لوایـح قـوانین پیشـنهادی از سـوی شـورای وزیران از جمله پیش نویس قوانین مربوط به

بودجه نظر بدهد. ج) تقدیم لوایح بودجه عمومی تنها توسط شورای وزیران صورت می گیرد و مجمع ملی هم آن را بررسی و تصویب می کند، مجمع ملی می تواند ضمن جابجایی فصول بودجه و کاهش کل مبالغ بودجه عمومی، به شورای وزیران افزایش مجموع مبالغ هزینه ها را به هنگام ضرورت پیشنهاد دهد. د) اعضای مجمع ملی حق پیشنهاد پیش نویس قوانین را بر اساس اساسنامه داخلی دارند. ه) اعزام نیروهای مسلح عراق به خارج از کشور ممنوع است و تنها با هدف دفاع از وطن در مقابل تجاوز خارجی آن هم در صورت موافقت مجمع ملی و درخواست شورای وزیران ممکن است. و) عقد قراردادها و توافقات بین المللی تنها در صلاحیت مجمع ملی است. ز) عمل نظارتی مجمع ملی و کمیته های آن، حق استیضاح مسوولین اجرایی از جمله اعضای شورای ریاستی، شورای وزیران شامل نخست وزیر و هر مسوول دیگر قوه مجریه را به مجمع می دهد و این حق شامل تحقیق و بازجویی و درخواست اطلاعات و صدور اوامر برای احضار افراد می شود. ماده ۳۴ اعضای مجمع ملی در خلال برگزاری جلسات مجمع از مصونیت برخوردار هستند و هیچ یک از اعضای مجمع برای محاکمه در این مورد در مقابل دادگاه فراخوانده شوند با این حال دستگیری هر عضو مجمع در خلال برگزاری جلسات مجمع ملی جائز نیست مگر اینکه این عضو متهم به ارتکاب جرمی که مجمع ملی با لغو مصونیت از وی موافقت کند یا اینکه این عضو را به هنگام ارتکاب علنی جرم بازداشت کنند. فصل پنجم : قوه مجریه حکومت انتقالی ماده ۳۵ الف) مجمع ملی، یک رئیس و دو معاون برای وی انتخاب می کند که شورای ریاستی را تشکیل می دهد که ماموریت آن نمایندگی حاکمیت عراق و نظارت بر امور عالی کشور است که انتخاب شورای ریاستی با یک لیست و با اکثریت دو سوم آرای اعضای مجمع ملی صورت می گیرد. مجمع ملی صلاحیت و حق برکنار هر یک از اعضای شورای ریاستی را با اکثریت سه چهارم آرا در صورت نداشتن لیاقت یا شایستگی لازم دارد و در صورتی که پستی در شورای ریاستی خالی بماند مجمع ملی با دو سوم اعضا جانشین آن را انتخاب می کنند. ب) شرایط لازم برای انتخاب اعضای شورای ریاستی همان شرایط ویژه اعضای مجمع ملی به شرح ذیل است: ۱- سن آنها حداقل ۴۰ سال باشد. ۲- از حسن شهرت و سلامت و پاکی برخوردار باشند. ۳- حزب منحله بعث را حداقل ۱۰ سال پیش از سرنگونی آن ترک کرده باشد در صورتی که عضو حزب بوده باشد. ۴- در سرکوب انتفاضه سال ۱۹۹۱ (کشتار شیعیان جنوب عراق) شرکت نکرده باشد و جنایاتی بر ضد ملت عراق مرتکب نشده باشد. ج) شورای ریاستی تصمیمات خود را با توافق کلی اتخاذ می کند و هیچ یک از اعضا نمی تواند جانشین عضو دیگر باشد. ماده ۳۷ شورای ریاستی می تواند هر قانون صادره از سوی مجمع ملی را وتو کند، در این صورت قانون بار دیگر به مجمع ملی بر می گردد تا با اکثریت دو سوم غیر قابل وتو تصویب شود واین مدت نباید بیش از ۳۰ روز طول بکشد. ماده ۳۸ الف) شورای ریاستی، نخست وزیر را با توافق اکثریت معرفی می کند و اعضای شورای وزیران بنا به پیشنهاد نخست وزیر انتخاب می شوند، نخست وزیر و شورای وزیران پس از آن برای کسب رای اعتماد اکثریت مطلق مجمع ملی پیش از شروع فعالیت خود تلاش کنند. اعضای شورای ریاستی در طول دو هفته بر یک روی یک نامزد برای نخست وزیری توافق کلی حاصل کنند در صورت شکست ، مسوولیت معرفی نخست وزیر به مجمع ملی بر می گردد در این حالت مجمع ملی باید با اکثریت دو سوم رای دهند و اگر نخست وزیر در خلال یک ماه نتوانست اعضای شورای وزیران را معرفی کند، شورای ریاستی نخست وزیر دیگری را معرفی می کند. ب) شرایط و شایستگی های نخست وزیر همان شرایطی است که باید در اعضای شورای ریاستی باشد جز اینکه عمر وی نباید کمتر از ۳۵ سال به هنگام به عهده گرفتن این مسوولیت کمتر باشد. ماده ۳۹ شورای وزیران با موافقت شورای ریاستی، نمایندگانی را با هدف گفتگو در مورد عقد معاهده ها و توافقات بین المللی تعیین می کند و شورای ریاستی هم از مجمع ملی می خواهد قانونی را برای تصویب این معاهده ها و توافقات صادر کند. ب) شورای ریاستی ،ماموریت فرماندهی عالی نیروهای مسلح عراق را تنها برای اهداف تشریفاتی و مراسم به عهده خواهد داشت و حق قدرت فرماندهی ندارد تنها حق کسب اطلاع و توضیح و ارائه مشورت را دارد، فرماندهی عملیاتی در امور نظامی از نظر عملیاتی به ترتیب نخست وزیر آنگاه وزیر دفاع و سلسله مراتب فرماندهی نظامی نیروهای مسلح

خواهـد بود. ج) شورای ریاستی که وظایف آن در فصل شـشم این قانون به طور مفصل آمده، رئیس و اعضای دادگاه عالی را بنا به توصـیه شورای عالی قضائی را تعیین خواهـد کرد. د) شورای وزیران مـدیر کل سازمان اطلاعات کل و نیز افسـران بلندپایه نیروهای مسلح از درجه سرتیپ به بالا دارد را تعیین می کند که باید به تصویب اکثریت عادی اعضای حاضرمجمع ملی برسد. ماده ۴۰ الف) نخست وزیر و وزیران در مقابـل مجمع ملی ، مسـوول هسـتند، مجمع حق سـلب اعتمـاد چه از نخست وزیر یـا وزیران را به صورت گروهی یا انفرادی دارد در صورت سـلب اعتماد از نخست وزیر، کابینه به طور کامل منحل می شود و ماده ۴۰ ب(بعدی) قابل اجرا می شود. ب) در صورتی که در مورد سـلب اعتماد از تمام شورای وزیران رای گیری صورت گیرد، نخست وزیر و وزیران تا مدتی کمتر از یـک مـاه به انجـام وظـایف خود ادامه می دهنـد تا زمانی که شورای وزیران جدیـد براساس ماده ۳۸ (قانون اساسی موقت) تشـکیل شود. ماده ۴۱ نخست وزیر مسـوولیت هـای روزانه خـود را برای اداره دولت انجـام می دهـد و برکنـاری وزیران بـا موافقت اکثریت مطلق مجمع ملی مجـاز است، شورای ریـاستی می توانـد به توصـیه هیات تعیین صـلاحیت کل پس از رعایت تـدابیر قانونی عضـوی از شـورای وزیران از جمله نخست وزیر را برکنـار کنـد. مـاده ۴۲ شـورای وزیران، اساسـنامه داخلی را برای فعـالیت خود و صـدور مقررات و دسـتورات ضـروری برای اجرای قـوانین تهیه می کنـد، شورای وزیران همچنین می توانـد پیش نویس قوانین را به مجمع ملی پیشـنهاد کند، هر وزارت بر اساس اختیارات خود می تواند جانشـین وزارت و سـفرا و دیگر کارمندان رتبه های خاصر را نـامزد کنـد تـا بعـد از موافقت شورای وزیران با این کاندیـد کردن مساله به شورای ریاستی برای تاییـد و تصویب ارجاع می گردد، تمـام تصـمیمات شورای وزیران بـا اکثریت عادی اعضای حاضـر اتخاذ می شود. فصل شـشم قوه قانونگـذاری فـدرال ماده ۴۳) قوه قضائیه مسـتقل عمل می کنـد و قوه مجریه از جمله وزارت دادگستری به هیچ شـکلی از اشـکال نمی تواند در کار آن دخالت کند، قوه قضائیه از اختیارات تام برای تبرئه یا محکوم کردن متهمان بر اساس قانون بـدون دخالت قوای مجریه و مقننه برخوردار است ب) قضات شاغل تا اول ژوئن ۲۰۰۴ به وظیفه خود ادامه می دهنـد مگر اینکه بر اساس این قانون نیاز به ادامه کار آنها نباشـد. ج) مجمع ملی بودجه مستقل و کافی برای قوه قضائیه تصویب می کند. د) دادگاه های فدرال در مسائل ناشی از اجرای قوانین فدرالی، تصمیم گیری نهائی را انجام می دهند، تشـکیل این دادگاه ها تنها از اختیارات حکومت فدرال است و تاسـیس این دادگاه ها در ایالت ها با رایزنی روسای شوراهای قضایی ایالت ها ممکن خواهـد بود و اولویت برای تعیین قضات این محاکم یا انتقال آنها ، قضات مقیم آن ایالت خواهد بود. ماده ۴۴ الف) دادگاهی در عراق به نام دادگاه عالی فدرال تشکیل خواهد شد. ب) اختیارات دادگاه عالی فدرال: ۱- اختیارات انحصاری و اصـلی در شکایات میان حکومت انتقالی عراق و حکومت های ایالتی و اداره های استان ها و شهرداری ها و اداره های محلی دارد. ۲- اختیارات انحصاری و اصـلی در رسـیدگی به شکایت هایی که معتقد است قوانین یا مقررات صادره از حکومت فـدرال یـا حکومت هـای ایـالتی و غیره بـا این قـانون(اساسـی موقت) همخوانی و تطـابق ندارنـد. ۳- اختیـارات فوق العاده احتمـالی دادگاه عالی فـدرال را قانون فـدرال تعیین می کنـد. ج) اگر دادگاه عالی فـدرال حکم داد که قانون یا حکم یا مقرراتی با قـانون اساسـی موقت همخوانی نـدارد، این قـانون یـا مقررات باطـل و ملغی تلقی می شود. د) دادگـاه عـالی فـدرال بـا تـدابیر لازم، اساسـنامه ای را برای خود وضع می کند تا به شکایت ها رسیدگی کرده و اجازه وکیل هم برای این امر می دهد، تصمیمات خود را با اکثریت عادی می گیرد به جز تصـمیمات مربوط به شـکایت های مندرج در ماده ۴۴ ب که بایـد با اکثریت دو سوم باشد که این تصـمیمات الزام آور خواهـد بود، دادگـاه عـالی فـدرال از قـدرت مطلق در اجرای تصـمیمات خود برخوردار است. ه) دادگـاه عالی فدرال متشکل از ۹ عضو خواهد بود که شورای عالی قضائی با رایزنی و مشورت با شوراهای قضائی ایالتها دسـتکم ۱۸ تا ۲۷ نفر را برای پر کردن جاهای خالی در دادگاه مـذکور معرفی خواهد کرد و به همان شـیوه به معرفی سه عضو برای هر جای خالی که بر اثر وفات یا اسـتعفا یا برکناری به وجود می آیـد، اقـدام می کند، شورای ریاستی اعضای این دادگاه را تعیین و یکی از آنها را به عنوان رئیس انتخاب می کنـد، در صورت مخالفت با هر انتصاب، شورای عالی قضائی گروه سه نفره جدید را معرفی خواهد کرد. ماده ۴۵

شورای عالی قضایی نقش شورای قضایی را بر عهده می گیرد و بر قوه قضائیه فدرال نظارت می کند و بودجه شورا اداره می کند، این شورا از رئیس دادگاه عالی فدرال، رئیس و معاونین دادگاه تجدید نظر فدرال، روسای دادگاه های استیناف فدرال، رئیس کل دادگاه استیناف ایالتی و معاونین آن تشکیل می شود، رئیس دادگاه عالی فدرال، ریاست شورای عالی قضایی را به دست می گیرد و در صورت غیبت وی، رئیس دادگاه تجدید نظر فدرال ریاست شورا را به عهده می گیرد. ماده ۴۶ الف) دستگاه قضایی فدرال شامل دادگاه های موجود درخارج از ایالت کردستان ازجمله دادگاه درجه یک و دادگاه ویژه کیفری و دادگاه استیناف و دادگاه تجدید نظر است، تشکیل دادگاه های فدرالی بیشتر بر اساس این قانون(اساسی موقت) امکان دارد و قضات این دادگاه ها هم از سوی شورای عالی قضایی انتخاب می شوند، قانون اساسی موقت شرایط و شایستگی های لازم را برای تعیین قضات را تعیین کرده است. ب) تصمیمات دادگاه های ایالتی و محلی از جمله دادگاه های ایالت کردستان تصمیماتی جدا و مستقل از دیگر تصمیمات تلقی می شود اما در صورت تعارض با قانون اساسی موقت یا قانون فدرال از سوی قوه قضائیه فدرال بازنگری می شود. ماده ۴۷ عزل قاضی یا یکی از اعضای شورای عالی قضایی تنها در صورتی ممکن است که به جرم منافی عفت یا فساد محکوم شود یا به نقص و ناتوانی دچا رشود، عزل وی بنا به توصیه شورای عالی قضایی و تصمیم شورای وزیران و موافقت شورای ریاستی صورت خواهد گرفت، کاهش حقوق قاضی یا قطع آن به هر دلیل در طول مدت خدمت وی ممنوع است. فصل هفتم دادگاه ویژه و هیات های ملی ماده ۴۸ الف) قانون تشکیل دادگاه ویژه کیفری صادره در ۱۰/۱۲/۲۰۰۳ تایید شده و قابل اجرا می باشد، این قانون به طور انحصاری اختیارات و اقدامات آن را تعیین می کند. ب) هیچ دادگاه دیگری صلاحیت رسیدگی به مسائلی که در چارچوب اختیارات دادگاه ویژه کیفری است، ندارد مگر به اندازه ای که نص قانون تاسیس دادگاه ویژه کیفری آن را اجازه دهد. ج) تعیین قضات دادگاه ویژه کیفری بر اساس متون وارده در قانون تاسیس آن صورت می گیرد. ماده ۴۹ الف) با تاسیس هیات های ملی مانند هیات ملی تعیین صلاحیت کل و هیات عالی حل اختلافات مالکیت و هیات ملی ریشه کنی حزب بعث، موافقت می شود، همچنین تاسیس هیات های چند جانبه بعداز اجرای این قانون تایید می شود، اعضای این هیات های ملی پس از اجرای این قانون(اساسی موقت) به فعالیت خود ادامه می دهند با رعایت مطالب ماده ۵۱ ب) تعیین اعضای هیات های ملی بر اساس این قانون صورت می گیرد. ماده ۵۰ حکومت انتقالی عراق، هیات ملی حقوق بشر را با هدف اجرای تعهدات ویژه مربوط به حقوق مشخصه در این قانون تاسیس می کند تا به شکایت های مربوط به نقض حقوق بشر رسیدگی کند، این هیات بر اساسی اصول پاریس صادره از سوی سازمان ملل و ویژه مسوولیت سازمان های ملی شکل می گیرد، این هیات ها دفتری برای تحقیق در امور شکایت ها خواهند داشت که این دفتر صلاحیت تحقیق در مورد هر شکایت به اینکه رفتار مقامات حکومتی خلاف قانون است، دارد. ماده ۵۱

پاسخ(قسمت چهارم)

بکارگیری هر عضو از اعضای دادگاه ویژه یا هر هیات که حکومت فدرال آن را تشکیل می دهد به هیچ عنوان در ارگان های حکومتی یا خارج از آن ممنوع است و این ممنوعیت چه در قوه مجریه چه قوه مقننه یا قضاییه حکومت انتقالی صادق است، اعضای دادگاه ویژه نباید در خلال فعالیت در دادگاه مذکور، کار در دوایر دیگر را به حال تعلیق درآورند. فصل هشتم: ایالت ها، استان ها، شهرداری ها و هیات های محلی ماده ۵۲ طرح سیستم فدرالی در عراق به شکلی است که مانع از تمرکز قدرت در حکومت فدرال باشد، زیرا تمرکز قدرت ممکن است باعث استمرارسالها استبداد و اختناق در سایه نظام سابق شود، سیستم فدرالی اعمال قدرت محلی را از سوی مسوولین محلی در تمام ایالت ها و استان ها تشویق می کند تا عراق یکپارچه و واحد که شهروندان مشارکت فعال و موثری در امور حکومتی داشته و حقوق وی تضمین شده و آزاد از سلطه باشند، را دربرگیرد. ماده ۵۳ الف) حکومت ایالت کردستان به عنوان حکومت رسمی مناطقی که پیش از حکومت مذکور در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ اداره می شد، واقع در استان های

دهوک، اربیل وسلیمانیه، کرکوک، دیالی و نینوا ، به رسمیت شناخته می شود. عبارت " حکومت ایالت کردستان "وارده در این قانون به معنای شورای ملی کردستان ، شورای وزیران کردستان و قوه قضائیه ایالتی کردستان است . ب) مرزهای استان های ۱۸ گانه در دوران انتقالی بدون تغییر باقی می مانند. ج) استان های خارج از ایالت کردستان به جز بغداد و کرکوک ، حق تشکیل ایالت را در بین خود دارند. حکومت موقت عراقی ، سازوکارهای تشکیل این ایالت ها را پیشنهاد می کند تا ضمن ارائه به مجمع ملی منتخب در مورد آن نظر داده و تصویب شود باید علاوه بر موافقت مجمع ملی با تصویب قانون ویژه در مورد تشکیل ایالت جدید، موافقت ساکنان استان های مربوطه از طریق همه پرسی(رفراندوم) به دست آید. د) این قانون ، حقوق اداری و فرهنگی و سیاسی ترکمن ها و کلدانی آشوری ها وتمام شهروندان عراقی را تضمین می کند. ماده ۵۴ الف)حکومت ایالت کردستان همچنان به فعالیت های فعلی خود در طول دوران انتقالی ادامه می دهد مگر در مواردی که مربوط به حوزه اختیارات انحصاری حکومت فدرال که این قانون تاکید کرده، باشد. حمایت مالی از این ماموریت ها از سوی حکومت فدرال هماهنگ با عملکرد فعلی آن بر اساس ماده ۲۵ (ه) صورت می گیرد، حکومت ایالت کردستان سیطره بر امنیت داخلی و نیروهای پلیس را بر عهده می گیرد و حق اعمال مالیات و عوارض داخل ایالت کردستان را نیز دارد. ب) درمورد اجرای قوانین فدرال در داخل ایالت کردستان به شورای ملی کردستان اجازه داده می شود اجرای هر یک از این قوانین را داخل منطقه کردستان تعدیل و تغییر دهد به جز موارد تصریح شده در ماده ۲۵ و ماده ۴۴ (د) زیرا این موارد فقط در چارچوب اختیارات انحصاری حکومت فدرال است. ماده ۵۵ الف) هر استان حق تشکیل شورای استان و معرفی استاندار، تشکیل شورای های شهرداری و محلی را دارد و برکناری هر عضو در حکومت ایالت یا استاندار یا هر عضو شوراهای استان یا شهرداری یا محلی توسط حکومت فدرال یا یکی از مسوولان آن صورت نمی گیرد مگر اینکه از سوی دادگاه ویژه بر اساس قانون به جرمی متهم شود، همچنین حکومت ایالت نمی تواند استاندار یا عضوی از اعضای هر یک از شوراهای استان یا شهرداری یا محلی را برکنار کند و هیچ یک از استانداران یا اعضای شورای استان، شهرداری یا محلی تحت سلطه حکومت فدرال نمی باشند مگر در مواردی که مربوط به صلاحیت ها و اختیارات مشخص شده در ماده ۲۵ و ماده ۴۳ (د) باشد. ب) استانداران واعضای شوراهای استان از اول ژولای۲۰۰۴(۹ تیر۸۳) وظایف خود را به موجب نص قانون حکومت محلی تا هنگام برگزاری انتخابات آزاد مستقیم کامل ادامه می دهند، مگر اینکه یکی از این افراد داوطلبانه از مقام خود کناره گیری کند یا عزل وی پیش از این تاریخ(اول ژولای ۲۰۰۴) به خاطر محکوم شدن به دلیل ارتکاب جرم منافی عفت یا فساد یا ناتوانی بر اساس قانون صورت گرفته باشد. هنگام عزل استاندار یا شهردار یا یکی از اعضای شوراها، شورای مربوطه باید درخواست های اشخاص واجد شرایط مقیم استان را برای عضویت دریافت کند اما شرایط صلاحیت در ماده ۳۳ عضویت مجمع ملی تاکید شده است ، نامزد جدید باید اکثریت آرای شورا را برای پرکردن کرسی خالی به دست آورد. ماده ۵۶ الف) شوراهای استان ها به حکومت فدرال در هماهنگ کردن عملیات وزارت فدرال جاری داخل استان از جمله بازنگری طرح های سالانه وزارت و بودجه های آنها در مورد فعالیت های جاری در همان استان کمک می کند، منابع مالی شوراهای استان از بودجه عمومی دولت تامین می شود و این شوراها، اختیاراتی دارند مانند افزایش واردات به شکل مستقل از طریق اعمال مالیات و عوارض و سازمان دهی روند اداره استان و مبادرت ورزیدن به راه اندازی طرح ها و اجرای آن در سطح استان یا مشارکت با سازمان های بین المللی و سازمان های غیر دولتی و دست زدن به فعالیت های دیگر هماهنگ با قوانین فدرال ب) شوراهای استان ها و مناطق و دیگر شوراهای مرتبط به حکومت فدرال در انجام مسوولیت های خود و ارائه خدمات عمومی کمک می کنند این کمک ها از طریق بازنگری در طرح های وزارتی فدرال درمناطق مذکور و تاکید بر اینکه این طرح ها، نیازها و منافع محلی را به شکلی مسالمت آمیز رفع می کند و تعیین ضرورت های بودجه محلی از طریق تدابیر بودجه عمومی وکلیه واردات محلی و وضع عوارض و مالیات و حفظ آن، سازمان دهی عملیات اداره محلی و راه اندازی پروژه های محلی و اجرای آن به تنهایی و یا مشارکت با سازمان های بین المللی و سازمان

های غیر دولتی و انجام اقدامات دیگر که هماهنگ با این قانون باشد،راشامل میشود. ج) حکومت فدرال تا جائی که عملی باشد، تدابیری را برای اعطای اختیارات بیشتر به شکل قانونمند به اداره های محلی، منطقه ای و استان ها می دهد، سامان دهی واحدهای ایالتی و اداره های استان ها از جمله حکومت ایالت کردستان بر اساس اصل عدم تمرکز فدرت صورت می گیرد همچنین به اداره های شهرداری و محلی اختیاراتی اعطا می شود. ماده ۵۷ الف) تمام اختیاراتی که در انحصار حکومت انتقالی عراقی نیست ، حکومت های ایالتی و استان ها می توانند آن راداشته باشند و این بلافاصله پس از تاسیس سازمان های مناسب حکومتی ممکن است. ب) انتخابات شورای استان ها در تمام مناطق عراق برگزار می شود و انتخابات شورا یا مجلس ملی کردستان در همان موعد برگزاری انتخابات که از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۵ فراتر نرود، برگزار خواهد شد. ماده ۵۸ الف) حکومت انتقالی عراق به ویژه هیات عالی رفع اختلافات مربوط به مالکیت و دیگر طرف های مسوول باید به سرعت تدابیری برای رفع ظلمی که اقدامات رژیم سابق در تغییر وضعیت جمعیتی مناطق معین از جمله کرکوک با کوچاندن و تبعید افراد از اماکن مسکونی آنها و مهاجرت اجباری از داخل منطقه و خارج آن واسکان افراد غریبه با منطقه و محروم کردن ساکنان از کار اتخاذ کند و این را از طریق اصلاح قومیت انجام داده و برای درمان این ظلم حکومت انتقالی باید اقدامات ذیل را انجام دهد: ۱- درمورد مقیمان و تبعید شدگان و مهاجرین و رانده شدگان هماهنگ با قانون هیات عالی رفع اختلافات مالکیت و تدابیر قانونی دیگر را انجام دهد و حکومت در زمان معقولی باید ساکنان آن را به منازل و اموال خودشان برساند و در صورتی که این امر برای حکومت مشکل باشد ، باید غرامت عادلانه ای به آنها پرداخت کند. ۲- درمورد افرادی که به مناطق و اراضی معین منتقل شده اند حکومت باید در مورد آنها بر اساس ماده ۱۰ قانون هیات عالی برای حل اختلافات مالکیت ، برای تضمین امکان اسکان مجدد یا تضمین امکان پرداخت غرامت هایی از سوی دولت یا امکان تسلیم اراضی جدید به آنها در نزدیک مقر اقامت آنها در استانی که از آنجا آمده اند یا امکان دریافت غرامت به خاطر هزینه های انتقال به آن مناطق تصمیم گیری کند. ۳- در مورد افرادی که از استخدام یا وسائل معیشتی دیگر به خاطر مهاجرت اجباری از اماکن اقامتی محروم شده اند حکومت باید فرصت های شغلی جدیدی را در آن مناطق برایشان فراهم کند. ۴- در مورد اصلاح قومیت، حکومت باید تمام قوانین مربوطه را لغو کرده و به اشخاص متضرر حق تعیین هویت ملی و وابستگی قومی را بدون اجبار یا فشار بدهد. ب) رژیم سابق ، مرزهای اداری و غیره را با هدف تحقق اهداف سیاسی به بازیچه گرفت لذا رئیس و حکومت انتقالی عراق باید با ارائه توصیه هایی به مجمع ملی این تغییرات ناعادلانه را بررسی و حل کند، در صورتی که رئیس نتواند توافق کلی در مورد مجموعه ای از توصیه را به دست آورد، شورای ریاستی باید یک قاضی بی طرف را برای بررسی این موضوع و ارائه توصیه ها تعیین کند در صورتی که شورای ریاستی نتواند در مورد قاضی و حکم به توافق برسد، شورای ریاستی باید از دبیر کل سازمان ملل بخواهد شخصیت بین المللی معتبری را برای حکمیت مطلوب تعیین کند. ج) حل نهائی اراضی مورد اختلاف از جمله کرکوک به زمانی که تدابیر فوق الذکر تکمیل شده، سرشماری جمعیتی عادلانه و شفاف برگزار شده و قانون اساسی دایمی تصویب شود، موکول می شود ، باید حل این مساله به اصول عدالت هماهنگ باشد. فصل نهم = مرحله بعد از دوران انتقالی ماده ۵۹ الف) قانون اساسی دایم ضمانت هایی را در خود دارد مبنی بر اینکه نیروهای مسلح عراق بار دیگر برای رفتار تروریستی بر ضد ملت عراق و سرکوب آنها به کار گرفته نخواهند شد. ب) همگام و هماهنگ با جایگاه عراق به عنوان یک کشور دارای حاکمیت و تمایلش به همکاری با کشورهای دیگر در حفظ امنیت وصلح و مبارزه با تروریسم از طریق مرحله انتقالی، نیروهای مسلح مشارکت اساسی در نیروهای چندملیتی شاغل در عراق تحت فرماندهی واحد بر اساس قطعنامه ۱۵۱۱ شورای امنیت در سال ۲۰۰۳ و قطعنامه های بعدی مربوطه خواهند داشت این امر به هنگام تصویب قانون اساسی دایمی و انتخاب حکومت جدید بر اساس این قانون ممکن خواهد شد. ج) با انتقال قدرت و هماهنگ با جایگاه عراق به عنوان یک کشور دارای حاکمیت، حکومت انتقالی عراق صلاحیت و اختیار عقد توافقات بین المللی الزام آور در خصوص فعالیت های نیروهای چند ملیتی حاضر در

عراق را تحت فرماندهی واحد و براساس شرایط قطعنامه ۱۵۱۱ شورای امنیت خواهد داشت و قطعنامه های بعدی مربوطه شورای امنیت هیچ تاثیری در این قانون بر حقوق و الزامات مترتب بر این توافقات یا مترتب برقطعنامه شورای امنیت شماره ۱۵۱۱ سال ۲۰۰۳ نخواهد گذاشت. ماده ۶۰ مجمع ملی باید پیش نویس قانون اساسی دایمی عراق را تدوین کند و این مجمع این مسوولیت را از راه های مختلف از جمله تشویق مذاکرات و جلسات در مورد قانون اساسی با برگزاری گردهمایی های علنی و فعال و دوره ای در تمام مناطق عراق از طریق رسانه های گروهی و دریافت پیشنهادهای شهروندان عراقی در خلال روند تدوین قانون اساسی دایمی کسب خواهد کرد. ماده ۶۱ الف) مجمع ملی باید پیش نویس قانون اساسی دایمی را تا حداکثر ۱۵ آگوست ۲۰۰۵ به پایان برساند. ب) پیش نویس قانون اساسی دایمی در جریان همه پرسی برای تایید ملت عراق ارائه می شود. ج) در صورتی که دو سوم جمعیت سه استان در این همه پرسی قانون اساسی دایمی را قبول نکنند این قانون ملغی است یعنی همه پرسی موفقیت آمیز نبوده است هرچند اکثریت رای دهندگان با آن موافقت کنند. د) در صورتی که قانون اساسی دایمی در همه پرسی به تایید اکثریت برسد، انتخابات برای تشکیل حکومت دایمی تا حداکثر ۱۵ ژانویه ۲۰۰۵ برگزار می شود و حکومت جدید وظایف خود را نهایتا تا ۳۱ دسامبر آغاز می کند. ه) اگر در همه پرسی ، قانون اساسی دایمی تایید نشود، مجمع ملی منحل می شود و انتخابات برای تشکیل مجمع ملی جدید تا حداکثر ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵ برگزار می شود، مجمع ملی و حکومت انتقالی جدید عراق در آن هنگام وظایف خود را نهایتا تا ۳۱ دسامبر آغاز خواهند کردو بر اساس این قانون به وظایف خود ادامه می دهند، زمان های نهائی تدوین پیش نویس قانون جدید به خاطر تدوین قانون اساسی دایمی از یک سال فراتر نرود مجمع ملی جدید مامور تدوین پیش نویس قانون اساسی عراق خواهد بود. و) به هنگام ضرورت، رئیس مجمع ملی با موافقت اکثریت اعضا می تواند به شورای ریاستی تا حداکثر اول آگوست ۲۰۰۵ تاکید کند که نیاز به زمان بیشتری برای تکمیل تدوین پیش نویس قانون اساسی دایمی دارد و شورای ریاستی نیز در آن صورت مدت تدوین پیش نویس را تا شش ماه فقط تمدید می کند و تمدید این مدت برای بار دیگر جائز نیست. ز) اگر مجمع ملی، تدوین پیش نویس قانون اساسی دایمی را تا ۱۵ آگوست ۲۰۰۵ تکمیل نکند و تمدید مدت مذکور در ماده ۶۰(د) را درخواست نکند، در آن صورت نص ماده ۶۰(ج) اجرا می شود. ماده ۶۲: این قانون تا زمان تدوین قانون اساسی دایم و تشکیل حکومت جدید عراق معتبر خواهد بود. ماخذ سایت حقوقدانان

تاریخچه حقوق بشر و چگونگی تدوین آن را توضیح دهید؟

پرسش

تاریخچه حقوق بشر و چگونگی تدوین آن را توضیح دهید؟

پاسخ

هرچند تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، پدیده‌ای نوین است (۱۹۴۸): اما حقوق مذکور در آن قدمتی بس دراز دارد. و در این راستا نقش انبیاء الهی در اندیشه‌های حکمای یونان باستان، و خصوصاً تأثیر شگرف و بنیادین اسلام بر فلاسفه بزرگ قرون اخیر اروپا، نظیر «منتسکیو» و «ژاک ژاک روسو» – اندیشمندانی که اعلامیه حقوق بشر، مایه اولیه خود رااز اندیشه آنان گرفته است – را نمی‌توان انکار نمود (نقاط قوت اعلامیه حقوق بشر البته همچنان که می‌آید افراط وتفریطهای زیادی در این آموزه‌ها روی داده است)، اما این اعلامیه بیشتر از فلسفه غرب (اومانیسم و لیبرالیسم) سرچشمه گرفته است و مضامین موجود در آن را، با اختلاف کم و بیش می‌توان در اعلامیه حقوق انگلستان (۱۶۸۸)،اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶) و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹)

و منشور ملل متحد (۱۹۴۵)، مشاهده نمود. تا اینکه در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ میلادی به شکل کنونی به تصویب مجمع سازمان ملل متحد رسید. به طورخلاصه در چگونگی پیدایش و تدوین اعلامیه حقوق بشر گفتنی است که پیدایش و تدوین این اعلامیه، در سیر اروپایی آن همیشه جنبه انفعالی داشته و به موجب انقلابات و حرکتهای مردمی علیه نظامهای استبدادی و ستمگر پدید آمده است و در آخرین مرحله آن، پس از دو جنگ جهانی اول و دوم است که در قلمرو بین المللی مسئله حقوق بشر، مطرح می گردد. خصیصه انفعالی بودن این اعلامیه باعث شده که تدوین کنندگان آن نتوانند فارغ از هر گونه افراط و تفریط و با نظری معقولانه، جامع نگر و حقیقت یاب به انسان و حقوق او توجه کنند. و در نتیجه همین عامل، اعلامیه با کاستی‌ها و اشکالات بسیاری مواجه است. هر جند باید این نکته را نیز مورد توجه قرار داد که، تبیین و تدوین حقوق بشر در جوامع اروپایی که برای انسان، زن و آزادی و کرامت، چندان ارزش و حقّی- حتی به لحاظ تئوریک - قائل نبودند، گامی ارزشمند در جهت احیای انسان و انسانیت محسوب می‌شود. اما نسبت به جوامع اسلامی و حداقل نسبت به فقه و حقوق اسلام، که چهارده قرن قبل بیشترین ارزش را برای انسان، زن، خانواده، آزادی، کرامت، تساوی وبرابری، حق مبارزه با ظلم و...قائل بوده است، پیشرفتی محسوب نمی گردد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر از چه موادی تشکیل شده است؟

پرسش

اعلامیه جهانی حقوق بشر از چه موادی تشکیل شده است؟

پاسخ

این اعلامیه، شامل یک مقدمه و ۳۰ ماده است که می توان آنها رادر شش بخش اصلی زیر خلاصه و طبقه بندی کرد: بخش اول: شامل دیدگاه ها، اصول و مبانی پیرامون: ۱- وحدت خانواده بشری ۲- کرامت و ارزش ذاتی انسان ۳- حقوق بنیادین و غیر قابل انتقال مرد و زن ۴- آزادی، برابری و برادری. بخش دوم: شامل حقوق، آزادی هاو معنویت های شخصی نظیر، حق حیات، حق آزادی جسمانی و حقوقی، حق امنیت، اصل برائت و... بخش سوم: حقوق بنیادین فرد در رابطه با خانواده، سرزمین، اشیاء و جهان خارج مواردی نظیر تساوی حق ازدواج برای زن و مرد، حق مهاجرت، مالکیت، تابعیت و... بخش چهارم: حقوق و آزادیهای عمومی و سیاسی بنیادین نظیر حق آزادی اندیشه، عقیده، مذهب، بیان، مشارکت در اداره عمومی کشور، اشتغال و... بخش پنجم: حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظیر، حق کار، آزادی سندیکایی، حق برخورداری از تأمین اجتماعی، حق تفریح، تعلیم و تربیت و... بخش ششم: چگونگی ارتباط فرد و جامعه، تکالیف فرد در برابر جامعه، محدودیتهای حقوق و آزادی‌های فردی و روش تفسیر اعلامیه.

به اعلامیه جهانی حقوق بشر چه انتقاداتی از دیدگاه اسلامی وارد است؟

پرسش

به اعلامیه جهانی حقوق بشر چه انتقاداتی از دیدگاه اسلامی وارد است؟

پاسخ

مسلماً نقد و انتقاد از این اعلامیه، به معنای نادیده گرفتن نقاط مثبت آن نظیر مفاهیم عالی اخلاقی و انسانی مذکور در آن همچون

تساوی و برابری انسانها، کرامت ذاتی انسان، وحدت خانواده بشری، نمی‌تواند مورد انکار و نفی قرار گیرد، زیرا این اصول از قرنها قبل مورد تأکید و سفارش ادیان الهی بوده‌اند. (فلسفه حقوق، قدرت الله خسرو شاهی انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) چاپ سوم ۱۳۷۸، ص ۱۸۰). البته صرف اشتراک اعلامیه و ادیان الهی در اصول مذکور نیز موجب مصونیت اعلامیه از نقد و انتقاد نمی شود؛ زیرا اعلامیه در بسیاری از اصول خود از ره‌آوردهای دینی عقب مانده و یا از آن پیش گرفته و به همین جهت با کاستی یا اشکالات متعددی مبتلا شده است. از این رو به طور خلاصه برخی از جهات مثبت و منفی اعلامیه عبارتنداز: یک – جهات مثبت: اصلی‌ترین جهت مثبت اعلامیه این است که آرمانهای عالی انسانی و فطری که در طول تاریخ مورد نظر پیامبران و حکیمان و مصلحان جامعه بشری بوده و برای آن مبارزه، نموده‌اند را تدوین و بر اجرای آن تأکید ورزیده است و از سوی دیگر، حداقل بسیاری از مظالم، تبعیضها، ستمها، محدودیتها و نابرابریهایی که قرنها به شکلی قانونی در مغرب زمین وجود داشت، خط بطلان کشید و در مقابل، اصل را بر آزادی و برابری و برادری انسان نهاد. (همان) دو – جهات منفی: علاوه بر انتقادات محتوایی (که در بخش مقایسه با اسلام بررسی می‌شود)، از نظر شکلی چند انتقاد کلی به مجموعه اعلامیه حقوق بشر وارد است: ۱– عدم صلاحیت لازم و کامل قانونگذار: از دیدگاه مکتب حقوق اسلام، انسان مستقل از خداوند و وحی، فاقد صلاحیت کامل و لازم علمی (انسان‌شناختی)، اخلاقی و معنوی (دوری از خود خواهی و منفعت‌طلبی) و عینی و واقعی (دوری از خطا و نسیان) برای قانونگذاری است. و این موضوع نسبت به تدوین‌کنندگان اعلامیه حقوق بشر هم صادق است چون تدوین کنندگان و سیاستگذاران اصلی و تصویب کنندگان آن، علاوه بر اختلاف نظر انسان شناختی، نه تنها از صلاحیت کامل اخلاقی برخوردار نبوده، بلکه بعضاً متهم ردیف اول جنایات علیه بشریت نیزبوده‌اند. ۲– فقدان شالوده‌های نظری: اعلامیه بر یک جهان بینی و زیر ساختهای متقن و روشنی که قدرت اثبات آن را داشته باشد استوار نیست زیرا جهان بینی مادی که مبنای تفکر مؤسسین اعلامیه است، باعث شناختی ناقص از انسان و سایر ابعاد وجودی آن می‌شود. از این رو اعلامیه فاقد واقع نگری چند بعدی و جامع بودن، است. از سوی دیگر به دلیل عدم انسجام و هماهنگی بین قواعد و اجزاء با زیر ساختهای آن، یک سیستم کارآمد و مبتنی بر شالوده‌های نظری قوی نیست. در واقع زیر بنای اعلامیه التقامل از اندیشه‌های مختلفی است که نه تک تک و نه مجموعاً قدرت اثبات اصولی چون کرامت ذاتی انسان، آزادی و آزادگی او، برابری و برادری انسانها راندارند. تدوین کنندگان اعلامیه، اصول مذکور درآن را بسان میوه‌های شیرین و گوارایی از درخت اصلی آن، – درخت دین و وحی و مکتب انبیاء – جداکرده و به رعایت بردرخت مصنوعی خود نشانده‌اند که نه تنها هرگز چنین میوه‌ای از آن نروید، بلکه توان حفظ و تحمل چنین میوه‌ای رانیز ندارد. سه – عدم هماهنگی و انسجام برون سیستمی و درون سیستمی: اعلامیه از یک سو با نادیده انگاشتن اصیل‌ترین واقعیت هستی، یعنی خداوند متعال و در نتیجه عدم توجه به نقش اراده او در تدبیر تکوینی و تشریعی جهان و انسان، و نیز نادیده گرفتن جهان آخرت و ابعاد جاوید روح انسان، فقط به تنظیم ناقص – و ناسازگار با اعتقادات بسیاری از مردم جهان – بخشی از واقعیات مربوط به زندگی انسان پرداخته است. و از سوی دیگر برخی از مواد اعلامیه با یکدیگر تعارض و تناقض دارند به عنوان نمونه در ماده ۱۶ نقش مذهب در ازدواج را نفی می‌کند ولی بر اساس ماده ۱۸ همه مردم از حق داشتن دین و مذهب و رفتار مذهبی به طور مطلق برخوردارند. (نظریه حقوق اسلام، استاد محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی (ره) چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۲۷۶). چهار – عدم توجه به تکالیف: در اعلامیه فقط به بیان حقوق و آزادی‌های افراد بسنده شده و از تکالیف و وظایف آنان جز در یک ماده آن هم به صورت کلی و مبهم، یاد نشده است و حال آنکه هیچ گاه حق از تکلیف جدا نمی شوند زیرا حق حیات وقتی اثر دارد که دیگران ملزم به رعایت آن باشند و همچنین اثبات هر حقی برای فرد در امور اجتماعی، تکلیفی را نیز برای همان فرد می آورد یعنی شخص در مقابل انتفاعی که ازجامعه می برد باید وظیفه‌ای را هم بپذیرد. اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر: قبل از پرداختن به نقاط اشتراک و افتراق، لازم است تا تعریف دقیقی که هر کدام از این دو دیدگاه از «انسان» به عنوان موضوع و محور اصلی حقوق

بشر اسلامی و اعلامیه جهانی حقوق بشر دارند، ارائه نماییم. انسان موضوع اعلامیه، تنها یک حیوان متکامل است، که آغاز و انجامش به فاصله تولد تا مرگ خلاصه می‌شود و بنابراین حقوق و تکالیف او نیز درهمین قلمرو محدود معین می گردد. اما انسان موضوع حقوق بشر اسلامی، آفریده‌ای الهی است که از روح خداوندی در او دمیده شده است «ونفخت فیه من روحی» حجر، آیه ۲۹). و لذا نه تنها ازجاودانگی برخورداراست، بلکه گوهر وجود انسانیت انسانی او، نیز در گرو این انتساب است، و انسان خدا فراموش، انسان از خود بیگانه است «ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم»(حشر، آیه ۱۹) و در این راستا حقوق و تکالیف انسان نیز در رابطه با خود، خدا و جهان نیز قابل تحلیل و ارزیابی است. بنابراین به لحاظ کیفی و انسان شناختی، انسان موضوع اعلامیه باانسان موضوع حقوق بشر اسلامی، متفاوت است و از همین جا است که بین این دو اختلافات زیادی شکل می گیرد. بررسی نقاط اشتراک و افتراق: مبانی و اصولی همچون کرامت انسان، اصل آزادی و برابری انسانهاو بسیاری از حقوق و معنویتهای مذکور در اعلامیه حقوق بشر در کلّیت خود نه تنها با اسلام ناسازگاری ندارد، بلکه اسلام عزیز ۱۴ قرن قبل به نحو کاملتر از آنها سخن گفته است و از مسلمات تعالیم اسلام است اما علی‌رغم این نقطه اشتراک، به لحاظ دو دیدگاه متفاوت اعلامیه و اسلام به جهان و انسان و توجه کامل انسان به بعد روحانی، جاوید و آخرتی انسان علاوه بر جنبه مادی و دنیایی آن، و جهالت و غفلت و یا تغافل اعلامیه نویسان او این واقعیت چه بسا ممکن است این اصول، مبانی و حقوق و مصونیت های مشترک از دو نوع تعریف و تفسیر متفاوت برخوردارگردند. افزون براین، باید ویژگیهاو نقاط قوت حقوق بشر اسلامی رادر این ارزیابی مورد توجه قرارداد که عبارتنداز: ۱- صلاحیت علمی و اخلاقی و عینی قانونگذار، انسجام و عدم تناقض، بهره مندی از ضمانت اجرای درونی و... ۲- برخورداری از مبانی جهان بینی و انسان شناختی لازم. ۳- عنایت و توجه به تکلیف در کنار حق. اکنون با توجه به این ویژگیها دیدگاه حقوق بشر اسلامی را پیرامون برخی اصول کلی اعلامیه جهانی حقوق بشر به صورت تطبیقی به اختصار پی می گیریم: ۱- حق حیات: از دیدگاه اعلامیه، «هر کسی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد» [ماده ۳ اعلامیه حقوق بشر] در اینجا چند نکته وجود دارد: اول اینکه ؛ از آنجا که هر صاحب حقی می‌تواند از حقش صرف نظر کند و اعلامیه هم هیچ استثنایی از این قاعده کلی اعلام نکرده، چنین برداشت می‌شود که و انسانی می‌تواند از حق حیات خویش صرف نظر و مثلاً خودکشی به عمر خود پایان دهد. دوم این که؛ از آنجا که هیچ محدودیتی برای حق حیات در اعلامیه مطرح نشده، در هیچ صورتی نمی‌توان به حیات دیگران، هر چند به حیات میلیونها نفر تجاوز کرده باشند، آسیب رساند. اما دیدگاه اسلام در مورد حق حیات، بسی ارجمندتر و کاملتر مطرح شده است زیرا: اولاً: حیات را امانتی از رحمت خداوند «ونفعت فیه من روحی» و امانتی دردست انسان است نه اینکه انسان صاحب حق حیات خویش و مالک مطلق آن باشد از این رو حیات، فقط «حق» افراد نیست، بلکه حفظ آن «تکلیف» آنان نیز هست و گذشتن از آن، جز در چارچوب ضوابط الهی ممنوع است وخودکشی نیزاز مواردی است که منع شده است. ثانیاً: در اسلام نه تنها هر کسی تکلیف دارد که حق حیات دیگران را محترم شمارد و به آن تجاوز نکند، بلکه حتی وظیفه دارد در حفظ حیات دیگران نیز اقدام کند. (کاستی اعلامیه حقوق بشر) جهت اطلاع بیشتر ر.ک: مبانی حقوق بشر، سید صادق حقیقت و سید علی میرموسوی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۲۲۷. ثالثاً: اسلام برای انسان دو نوع حیات مادی و بیولوژیک و حیات معنوی و «طیبه» قائل است و حفظ یا اثبات حیات مادی را در پرتو حفظ و دستیابی به حیات طیبه توجیه می کنند و در هنگام تزاحم بین این دو حیات، مادی را به قربانگاه حیات معنوی می‌برد. به عنوان نمونه «فتنه» که مصداقی از تجاوز به حیات معنوی جامعه است از قتل بزرگ‌تر و شدیدتر معرفی شده «الفتنه اکبر من القتل» [بقره آیه ۲۱۷] خود باعث پایان حق حیات برای متجاوز و فتنه گر می‌شود. ۲. اصل کرامت انسانی: توجه به این اصل در مقدمه و ماده ۱ اعلامیه هر چند در مقابل دیدگاههای که انسان را دارای طبیعتی گرگ صفت می‌دانند و یا دیدگاه تبعیض‌آمیز نسبت به انسانها دارند، گامی بلند در جهت ارتقاء بشریت است اما نقدها بر آن وارد است از جمله اینکه: منظور اعلامیه از کرامت ذاتی انسان، اینست که این صفت هیچ گاه و در هیچ حالتی از انسان جدا شدنی نیست هر

چنـد مرتکب هزاران جنایت شده باشد اما ازدیدگاه اسـلام: منشأ کرامت انسان الهی است «و لقد کرمنا بنی آدم» (اسـراء، آیه ۷۰)و علاوه بر ایـن کرامت تکـوینی و اولیه که همه انسانهـا در آن مسـاوی انـد، دارای کرامت دیگری نیز که اکتسـابی است، می‌باشـدو انسانها در پرتو آن نسـبت به کرامتی که کسب کرده‌انـد از ارزش متفاوتی برخوردار می‌گردنـد: و این کرامت در سایه تقوا حاصـل می‌شود «ان اکرمکم عنـد اللّه اتقیکم» (حجرات، آیه ۱۳) و انسـان بـا ترک تقوا و ارتکاب جنایت کرامت تکوینی و اولیه خود را از دست داده و حتی ممکن است از حیوانـات هم پست‌تر بشود. از دیـدگاه اسـلام کرامت هم حق و هم تکلیف است و نه تنها دیگران حق ندارنـد به کرامت او آسـیب رساننـد، بلکه خودش نیز حق گذشـتن از کرامت خویش را ندارد و نمی‌تواند به ذلت و خواری تن در دهد. ۳. اصل آزادی: گسترده‌ترین اصل است که در اعلامیه حقوق بشـر در موارد متعددی به آن اشاره شده است. در این موارد هر چنـد بعضاً بر آزادی نوع انسان اشاره شـده اما بیشتر بر آزادی فردی تکیه شـده است. واین که هر فرد انسان، در داشـتن عقیـده و دیـن، بیـان عقیـده و دیـن، اجرای مراسم دینی، ازدواج و شـرکت در فعالیتهـای سیاسـی و... آزاد است. آن نـوع آزادی که بر بنیـان نگرش «اصالت فرد» استوار است. در هر صورت جهت دریافت حقیقت آزادی انسان و دیدگاه اسلام نسبت به این اصل و شاخه‌های آن باید توجه داشت که آزادی دارای مفاهیم مختلف فلسفی، روانشناختی، اخلاقی و حقوقی است که عدم توجه به آنها باعث خلط و گمراهی مباحث می‌شود. (درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ،انتشارات همت، ۱۳۷۶، صص ۲۴۹-۲۸۷). جهت آشـنایی کامل ر.ک: درآمـدی بر اندیشه سیاسـی اسـلام، سـید صادق حقیقت وجوه آزادی از دیدگاه اسـلام، مصباح یزدی، انتشارات الهدی ۱۳۷۸، ص ۳۷۳ در این میـان دو مفهوم آزادی تکوینی وآزادی تشـریعی حـائز اهمیت بیشتری است : ۳-۱- آزادی تکوینی (فلسـفی): یعنی انسـان در چـارچوب فعالیتهـای ارادی خویش طبیعتاً آزاد است. بـا این نوع آزادی، اعمـال ارادی انسـان به صفت اخلاقی خوب بایـد متصف شـده و با آن از سایر حیوانان متفاوت می‌شود و دین و دین داری انسان و ثواب و عقاب ناشـی از اعمال او معنا پیـدا می‌کنـد. «انا هـدینا السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» (انسان، آیه ۳). و به وسـیله آن انسـان به کرامت‌های اکتسابی و مـدارج عالی دست می‌یابـد. این نوع از آزادی مبنای کرامت انسان و جوهره انسانیت است. در تمامی مواردی که در اعلامیه حقوق بشر سخن از آزادی رفته است. تنها ماده ۱ آنهم به کمک توجیهاتی، می‌توان ناظر به این نوع آزادی دانست. ۳-۲- آزادی تشریعی، حقوقی و قانونی: یعنی انسان، علاوه بر آن که به لحاظ تکوینی و طبیعی در انجام یکی از چنـد کار و یا اختیار یکی از چند امر آزاد است، به لحاظ حقوقی، قانونی و یاشـرعی نیز در این گزینش و انتخاب آزاد است مفهوم این نوع از آزادی، مشروعیت و بعد از همه گزینه‌هـا واطراف اختیـار انسـان است. امـا در آزادی تکـوینی، آزادی در گزینش به معنـای مشـروعیت همه گزینه‌هـا نیست (فلسـفه حقوق، همان، ص ۱۹۱). از سوی دیگر آزادی تشـریعی و قـانونی، یک اصل مطلق و فاقـد هر گونه قیـدی نیست، بلکه در هر مورد قلمرو خاص خود را دارد و انتخاب گزینه‌ای فرا سوی آن قلمرو، مشروعیت ندارد، بحث اصلی پیرامون اصل آزادی، در واقع مربوط بـه همیـن قلمرو آزادی و محـدودیتهای آن است (وگرنه نفس آزادی فی الجمله مـورد قبـول تمـامی افراد و مکـاتب از جمله اسـلام است). در مقایسه دیدگاه اسـلام با اعلامیه نسبت به اصل آزادی، و محدودیتهای آن، باید دید که آیا اعلامیه حقوق بشر فقط عامل «عـدم تجاوز به حقوق و آزادی دیگران» را به عنوان تنها عامل تحدیـد و اسـتثنای وارد بر آزادی می‌دانـد که در این صورت بین دو دیـدگاه اعلامیه و اسـلام تفاوتی وسـیع و بنیادین وجود دارد چون که تجاوز به حق خود و خدا نیز از دیدگاه اسـلام ممنوع است. یا اینکه علاوه بر این، اعلامیه، «مقتضـیات صحیح اخلاقی و...» [ماده ۲۹ اعلامیه حقوق بشـر] را نیز از محدودیتهای آزادی می‌داند که در این صورت دو دیدگاه به هم نزدیک شده، هر چند ممکن است به لحاظ تشـخیص مصداق و این که کدام رفتار مخالف کرامت انسان و ناسازگار با مقتضـیات صـحیح اخلاقی است اختلافاتی وجود داشـته باشـد و به دلیل نسبیت ارزشـها و عـدم اتکاء اخلاقی به مبانی ثابت در نزد مؤسسـین اعلامیه در اصل نزدیکی بین دو دیدگاه مشـکلات زیادی به وجود می‌آید. از سوی دیگر در شاخه‌های آزادی نظیر آزادی تن و نفی بردگی، آزادی مـذهب، بیان، اجتماعات سیاسـی و... اختلافات بنیادین بین این دو دیدگاه وجود دارد

که به دلیل عدم فرصت، به این جمله بسنده می‌شود که همه حقوق و آزادیهای مطرح شده در اعلامیه از دیدگاه اسلام تا آن جا پذیرفته شده که تعارض با کرامت انسانی او نداشته باشد و راه تکامل معنوی او را سد نکند. (فلسفه حقوق همان، ص ۱۹۴-۱۹۹).
۴. اصل تساوی و برابری انسانها: این اصل یکی از شاخصه‌های مهم اعلامیه حقوق بشر است که در مواد متعددی به انواع آن اشاره شده است. بررسی هر کدام از این موارد به صورت تطبیق در اعلامیه و نظام ارزشی حقوقی اسلام، در این مختصر نمی گنجد اما به طور خلاصه باید گفت که کلیت این اصل از دیدگاه اسلام کاملاً پذیرفته است. اسلام در چهارده قرن پیش و در دورانی که انسان از انواع تبعیض‌ها و نابرابری‌ها رنج می‌برد، به گونه‌های مختلف و در ابعاد مختلف برابری و حتی برادری انسانها را اعلام نمود در مورد تساوی قانونی که در این میان حایز اهمیت بیشتری است باید گفت که در نظام حقوقی اسلام اصل تساوی حقوقی و قانوی افراد، صرف نظر از هر نوع تبعیض نژادی، زبانی، قومی، ملی، تاریخی و..، پذیرفته شده است و تنها دو استثناء بر آن مشاهده می‌شود که هر دو از توجه به واقعیت و اصل عدالت ناشی می گردد: اولین استثنایی که از واقع نگری اسلام ناشی می‌شود مربوط به حقوق ذاتی، اولیه و تغییرناپذیر انسانها یعنی برخی تفاوتهای حقوقی بین زن و مرد است. که خود ناشی از تفاوت ویژگیهای جسمی و روانی زن با مرد است. ودومین استثناء که از اصل عدالت خواهی اسلام سرچشمه می گیرد مربوط به حقوق اکتسابی، ثانویه و تحول پذیر انسانها است. مثلاً دستمزد مساوی در برابر کار مساوی است (مرکز نشر اسراء مبانی حقوق بشر، همان، ص ۲۷۰؛ فلسفه حقوق بشر، ایت اللّه جوادی آملی، فلسفه حقوق، همان، ص ۱۹۹). و یا اینکه تصدی مقامات علمی کشوری، خطوط سیاسی منوط به وضعیت متساوی افراد است و استفاده از این حق مخصوص واجدین شرایط است و مسلم است که هیچ کس محروم شدن اکثریت جامعه از مقام ریاست جمهوری را تبعیض و نابرابری حقوق نمی‌داند. در پایان درباره سخنرانی که از آیت اللّه مصباح نقل نمودید، در این زمینه چنین موضوعی را در اختیار نداریم جهت آشنایی با نظرات ایشان ر.ک: ۱. نظریه حقوقی اسلام استاد مصباح یزدی ۲. فلسفه حقوقی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) ۳. درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ۴. حقوق و سیاست در قرآن، استاد مصباح یزدی

حقوق عمومی و حقوق اساسی مردم، تا چه اندازه در حکومت دینی تضمین شده است؟ آیا قوانین اساسی و عمومی متعلّق به مردم، در حکومت دینی دارای احترام و اعتبار است؟

پرسش

حقوق عمومی و حقوق اساسی مردم، تا چه اندازه در حکومت دینی تضمین شده است؟ آیا قوانین اساسی و عمومی متعلّق به مردم، در حکومت دینی دارای احترام و اعتبار است؟

پاسخ

حقوق اساسی، یکی از اقسام حقوق عمومی داخلی است؛ یعنی، حقوق عمومی ابتدا به حقوق عمومی داخلی و حقوق عمومی خارجی تقسیم می‌شود. حقوق عمومی داخلی نیز به حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالی و حقوق جزا تقسیم می گردد. حقوق اساسی از موضوعات زیر سخن می گوید: ۱. دولت و شرایط تشکیل و اَشکال آن؛ ۲. سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و روابط آنها با یکدیگر، همراه با وظایف آنها؛ ۳. حقوق ملت و آزادی‌های فردی و عمومی و تبیین چگونگی شرکت مردم در ایجاد قوای عالیه و طرز اِعمال حق حاکمیت مردم و رفتار متقابل ملت و دولت. شعبانی، قاسم، حقوق اساسی وساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۳. حقوق در نظام اسلامی، حقوق اساسی مردم به بهترین شکلی، هماهنگ با تعالیم و ارزش‌های والای دینی، تأمین

شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حقوق اساسی مردم در بندها و فصول مختلف بیان گردیده است؛ از جمله: یک. اصل مساوات و برابری: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد،زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». اصل اوّل، فصل سوم. دو. برخورداری از حمایت قانون: «همه افراد ملت، اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی برخوردارند». اصل ۲۳، بند ۱۴ و اصل ۲۱. سه. حقوق سیاسی: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آنِ خدا است و هم او انسان را برسرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند، یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خدادادی را از طرقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند». اصل ۵۶، ۴۱ و ۲۵. در اصل ششم نیز آمده‌است: «در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود؛ از راه انتخابات، رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای‌اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها یا از راه همه پرسی». چهار. حقوق اجتماعی: ۱. حق داشتن شغل مناسب (اصل ۴۳، بند۲، اصول ۲۸ و ۲۹)؛ ۲. حق برخورداری از تأمین اجتماعی (اصل ۲۹)؛ ۳. حق داشتن مسکن مناسب (اصل ۳۱)؛ ۴. حقوق فرهنگی (اصل ۳۰)؛ ۵. حقوق اقتصادی (حق مالکیت) (فصل چهارم، اصول ۴۶، ۴۹ و ...)؛ ۶. حقوق قضایی (حق دادخواهی، حق انتخاب وکیل برای طرح دعاوی) (اصل ۳۴، ۳۵ و ۱۶۷). بخش دیگری از حقوق اساسی، «آزادی های اساسی مردم» است که جداگانه به آن خواهیم پرداخت. ر.ک: پاسخ پرسش ۴۰. مصونیت‌ها سخن دیگر در این زمینه «مصونیت‌ها» است، که عبارت است از: ۱. مصونیت شخصی یا امنیت فردی (اصول ۲۱ – ۲۳ و ۳۸)؛ ۲. مصونیت قاضی (اصل ۱۶۴)؛ ۳. امنیت قضایی (بند ۱۱۴ اصل سوم). ۴. اصول قضایی: الف. اصل لزوم رعایت موازین اسلامی (اصول ۱۵۹ و ۱۶۳)؛ ب. اصل برائت (اصل ۳۷)؛ پ. اصل قانونی بودن جرم و مجازات و حکم به اجرای مجازات از طریق مراجع قانونی (اصل ۱۶۹)؛ ت. اصل علنی بودن محاکمات (اصل ۱۶۵)؛ ث. اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین جزایی (اصل ۱۶۹)؛ ج. اصل لزوم رسیدگی به شکایات و تظلمات (اصول ۱۵۸ و ۱۶۷)؛ ح. اصل لزوم جبران خسارت مادی و معنوی ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی (اصل ۱۷۱ برای آگاهی بیشتر ر. ک: حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص۹۳-۱۲۴.). در مورد اینکه «آیا قوانین اساسی و عمومی متعلق به مردم، در حکومت دینی دارای احترام و اعتبار است»، باید گفت: اولاً، یک حکومت و نظام دینی، هرگز بدون خواست و اراده عمومی شکل نمی‌گیرد. ثانیاً، جامعه دینی – با توجه به التزام و پای‌بندی عمیقش به دین و ارزش‌های دینی – در جست و جوی قوانینی است که از متن دین اخذ شده باشد و یا لااقل مورد قبول و تأیید دین بوده و هیچ‌گونه تعارضی با آن نداشته باشد. چنین قوانینی در حکومت دینی، از اعتبار و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و کسی حق مخالفت با آن را ندارد. توجه به آنچه در سؤالات پیشین آمده است نیز در این زمینه آگاهی بخش و رهگشا است.

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده‌هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله‌ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره‌هایی به

تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می‌کنند، امّا سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می‌کند که کشورهایی شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره‌گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان‌هاست. « بخش پاسخ به سؤالات »

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پرسش

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید نشود در قوانینی که وضع می‌شود تنها معیار فقه شیعه نخواهد بود و این یکی از آثار مهم و قابل توجّه است ولی اگر دین رسمی کشور اسلام و مذهب جعفری باشد تنها فقه شیعه در کشور رسمی خواهد بود و قوانینی که وضع می‌شود بر این اساس باید سنجیده شود. البته این منافات ندارد که برای اهل سنّت فقه آنان نیز محترم باشد و در محیطی که آنان زیست می‌کنند بتوانند طبق مذهب خود عمل کنند. « بخش پاسخ به سؤالات »

طریقه اخذ مالیات در حکومت اسلامی چگونه است و آیا در صدر اسلام نیز روش اخذ مالیات به گونه امروزی بوده است؟

پرسش

طریقه اخذ مالیات در حکومت اسلامی چگونه است و آیا در صدر اسلام نیز روش اخذ مالیات به گونه امروزی بوده است؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش نخست لازم است که مالیات و دامنه فراگیری آن را تعریف کنیم و سپس با نگاهی گذرا به تاریخچه اخذ مالیات در تمدن بشری، نحوه اخذ آن را در حکومت اسلامی بررسی نماییم. برای مالیات تعریفهای گوناگونی ارایه گردیده است. برخی از دانشمندان علم اقتصاد مالیات را برداشتی دانسته‌اند که در نتیجه الزام قانونی از درآمدها و داراییهای مردم گرفته می‌شود. بی شک معمول‌ترین و مهم‌ترین روش تأمین مخارج دولتها مالیات است و پیشینه تاریخی آن را باید هم در تمدن بشری جستجو کرد. در ایران باستان و حکومت ساسانیان، مهم‌ترین منبع درآمد دولت خراج اراضی و مالیات سرانه‌ای بود که اقشار مختلف مردم می‌پرداختند. در آن دوران هر سال دولت مخارج خود را بر مالیات مناطق مختلف بخش می‌کرد و آنگاه مأموران مالیاتی موظف به وصول مالیات از مردم هر ناحیه می‌شدند که البته توسل به زور و خشونت و تحمیل مالیات بیش از تمکن افراد از مسایل رایجی بود که در اخذ مالیات رخ می‌نمود. سایر درآمدهای دولت وبویژه شاه را هدایای خاص مانند هدایای عید نوروز و مهرگان تشکیل می‌داد و البته باید غنایم جنگی را نیز بر این دو افزود. از شرایط صحیح خسرو اول و ژولتینین قیصر روم در سال ۵۶۱ م چنین استنباط می‌شود که اخذ عوارض گمرکی نیز در آن زمان معمول بوده است. در سرزمین روم نیز هر ساله مالیات هر فرد توسط امپراطور تعیین شده و به والی هر منطقه ابلاغ می‌گردید و سلسله مراتب طی می‌شد تا در نهایت مالیات از مردم به هر وسیله ممکن اخذ می‌شد. در عربستان پیش از اسلام نیز تنها شهرهایی که دارای رونق اقتصادی بودند مکه و مدینه بود و عایدات آنها نیز تنها به

درآمدی منحصر می‌شد که از دو کاروان تابستانی که از مکه به روم و شام، و زمستانی که از یمن به مکه کالا حمل می‌کرد به دست می‌آمد و فقدان حکومت مرکزی ایجاد ساز و کار اخذ مالیات را ناممکن ساخته بود. با مهاجرت پیامبر اکرم به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی بی شک یکی از مسایلی که حکومت نو پای اسلامی با آن رو به رو شده درآمد دولتی وبه عبارتی مالیات بود. در ابتدای تشکیل حکومت اسلامی درآمد مسلمانان بسیار ناچیز بود و تنها این درآمد را زکاتی تشکیل می‌داد که به عنوان حق مستمندان در اموال ثروتمندان توسط شارح مقدس معین گردیده بود و فقط ثروتمندان مسلمان که از انصار بودند آن را می‌پرداختند. پس از آغاز جنگهای مسلمانان، غنیمتهای جنگی دومین منبع اقتصادی گردید که برای مسلمانان ایجاد درآمد نمود. پس از صلح مسلمانان با طایفه بنی نضیر نیز درآمدی از آن راه به دست مسلمانان افتاد که به دستور پیامبر و به علت احتیاج شدید مهاجران فقط در بین آنان و دو تن از انصار که فقیر بودند تقسیم شد. بلاذری در کتاب فتوح البلدان روایت می‌کند که اهالی تیما بعد از شکست مردم وادی القری بیمناک شدند و به پیامبر پیشنهاد صلح کردند، پیامبر نیز پذیرفت و مقرر گردید که در مقابل جزیه‌ای که آنان می‌پردازند بتوانند از خانه و کاشانه خود و اراضی و املاکشان استفاده کنند و این نخستین جزیه‌ای بود که مسلمانان دریافت کردند. البته روایتهای دیگری نیز در خصوص اخذ اولین جزیه توسط مسلمانان وجود دارد اما به هر حال جزیه را نیز می‌توان به عنوان یکی دیگر از منابع در آمد مسلمانان در صدر اسلام به حساب آورد. بنابراین با توجه به آنچه گفته شد منابع اصلی درآمد حکومت پیامبر(ص) - توضیح این که هدف اخذ مالیات نیز ایجاد درآمد برای دولت است - را زکات، وجوهات شرعی، غنایم جنگی، جزیه و بعضی موارد دیگر تشکیل می‌داده است. پس از رحلت پیامبر و در زمان خلیفه دوم که مسلمانان دست به کشور گشایی زدند، اندک اندک بحث خراج و مالیات مطرح شد چنان که پس از فتح ایران سه نفر به نامهای عثمان بن حنیف، عماریاسر و عبداللّه بن مسعود برای محاسبه خراج اراضی به عراق فرستاده شدند. البته عوارض نیز در این زمان از اموال تجاری غیر مسلمانان اخذ می‌گردید که می‌توان آن را به حقوق گمرکی امروزه تشبیه کرد. خمسو فی نیز از دیگری اموالی بود که پرداخت آن بنا به تکالیف شرعی همانند زکات بر مسلمانان واجب شده بود و می‌توان آنها را دیگر منابع درآمد حکومت اسلامی نامید. شیخ مفید در کتاب الممقنعهٔ نقل می‌کند که امام علی(ع) بر اسبان تندرویی که دارای خصوصیت ماده بودن و چریدن در چراگاه بودند مالیات قرار داد. با توجه با آنچه گفت شد بحث ایجاد درآمد برای تأمین مخارج حکومت بحثی است که اختصاص به حکومت اسلامی نداشته و در تمامی حکومتها از ایام باستان تاکنون دیده می‌شود، البته نمونه‌های آن را می‌توان در اشکال مقتضی صدر اسلام در حکومت پیامبر و سایران نیز ملاحظه نمود. این اصل حکومتی اکنون تحت عنوان مالیات وجود داشته و مردم نیز موظف‌اند برای تداوم بقای حکومت و تأمین هزینه‌های آن، مالیات را تقبل و پرداخت نمایند. شارع مقدس نیز به حکومت حق قانونگذاری داده است و در این راستا در حکومت اسلامی نیز قوانینی وضع گردیده است. اصل پنجاه و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز تصویب قوانین آن را بر عهده مجلس شوارى اسلامی گذارده است{۱}. به طور اختصار می‌توان گفت که در حکومت اسلامی نیز مانند سایر حکومتها مالیات از سه منبع تأمین می‌گردد؛ درآمد، مصرف و ثروت. بخشی از درآمد مالیاتی دولت از درآمد آحاد مختلف جامعه اخذ می‌شود مانند مالیاتی که ماهیانه از حقوق کارمندان اخذ می‌شود و یا مالیاتی که سالانه از سود کسبه اخذ می‌گردد. بخش دوم مالیات، مالیات بر مصرف است که به صورت عوارضی به قیمت تمام شده کالاهای تولیدی اضافه می‌گردد مانند عوارضی که دولت از هر دستگاه خودروی تولیدی اخذ می‌کند و بخش سوم مالیات مربوط به مالیات بر ثروت است که از مصادیق آن می‌توان به مالیات بر ارث اشاره نمود.{۲} [۱]. مجموعه این قوانین در کتاب «قانون مالیاتی جمهوری اسلامی ایران» جمع آوری شده است که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به آن رجوع کنید. [۲]. منابع ۱ - بررسی وضع مالی ومالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، دکتر ابوالقاسم اجتهادی. ۲ - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۳. ۳ - خراج ونظامهای مالی دولتهای اسلامی، دکتر ضیا الدین امرئین، ترجمه دکتر فتحعلی اکبری. ۴ - اقتصاد اسلامی واقتصاد متعارف، معاونت امور اقتصادی وزارت

اقتصاد ودارایی.

چرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ ماده‌ای درباره اهل سنت وجود ندارد؟

پرسش

چرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ ماده‌ای درباره اهل سنت وجود ندارد؟

پاسخ

برخورد قانون اساسی تمامی کشورها با دین و مذهب از سه حالت خارج نیست؛ یعنی در یک قانون اساسی ممکن است قید دین و مذهب به یکی از شکلهای سه گانه زیر آورده شود. ۱ – قانون اساسی در نظامهای سیاسی غیر مذهبی، در این نوع نظامهای سیاسی دین و مذهب هیچگونه نقش تعیین کننده‌ای در رژیم سیاسی، سازمانها و قوای عالیه ندارد و نقش رسمی مذهب در هیچ یک از زمینه‌های زمامداری مشاهده نمی‌شود. در این نظامها در هیچ اصلی از اصول قوانین اساسی، هیچ گونه ذکری از مذهب و دین نمی‌شود بلکه تأکید می گردد که نظام سیاسی کشور غیر مذهبی است. به طور مثال در ماده دوم قانون اساسی کشور فرانسه آمده است که فرانسه جمهوری غیر مذهبی است. متأسفانه قانون اساسی ترکیه که کشوری اسلامی است نیز چنین است. ۲ – قوانین اساسی نظامهای مذهبی، در قوانین این گونه نظامهای سیاسی، قانون گذاری باید مقید به اصول و موازین مذهبی بوده و در آنها شعایر ادیان و یا مذاهبی خاص رعایت می‌شود. تمامی کشورهای اسلامی به جز ترکیه رسمیت مذهب و دین را پذیرفته‌اند؛ هر چند زمامداران بسیاری از کشورهای اسلامی چندان علاقمند و دوستدار مذهب نیستند و در آنها بین امور اجتماعی مردم و احکام دین عملاً فواصل بسیاری وجود دارد و لی به هر حال قید مذهب و دین در قوانین اساسی آنها ذکر شده است. در برخی کشورهای مسیحی نیز قید رسمیت مذهب وجود دارد چنان که در ماده دوم قانون اساسی نروژ و در ماده چهار قانون اساسی دانمارک آمده است که دین رسمی کشور مسیحیت است. ۳ – نظامهای سیاسی با رسمیت کامل دین و مذهب در تمام شؤون، در این نوع نظامها دین و مذهب اساس، پایه و علّت وجودی تشکیل حکومت می‌باشد به نوع نظامها حکومت الهی نیز گفته می‌شود در چنین حکومتهایی مشاغل کلیدی و حساس جامعه در اختیار مقامی مذهبی است و کلیه مقررات و قوانین خانوادگی، آموزشی، فرهنگی، سیاسی و غیره باید منطبق بر موازین مذهبی و شرعی باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین است و در اصل چهارم آن بیان شده که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی‌و... باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر انطباق همه اصول قوانین کشور با قوانین اسلامی دلالت دارد و تشخیص این انطباق بر عهده فقهای شورای نگهبان است. ملت ایران در همه‌پرسی قانون اساسی به این قانون با ۹۸٪ از آراء رأی مثبت داد. در این قانون با توجه به اینکه ۹۸٪ مردم کشور مسلمان‌اند دین اسلام رسمیت یافت و نیز با توجه به این که ۹۳٪ از جمعیت مسلمان کشور را شیعیان تشکیل می‌دهند، مذهب تشیع به رسمیت شناخته شد. به عبارت دیگر اگر قید اسلام در قانون اساسی به این دلیل که اکثریت مطلق مردم ایران مسلمان‌اند، صحیح، درست و منطقی است، قید مذهب جعفری اثنی عشری نیز به همین دلیل معقول و منطقی است و اگر اشکالی بر این مطلب وارد شود باید به قید دین اسلام در قانون اساسی نیز این اشکال وارد باشد در حالی که اصولاً چنین اشکالی منطقی نیست. مطلب دیگر این که بادر تاریخچه تدوین قانون اساسی در کشور ایران از زمان تدوین نخستین قانون اساسی در سال ۱۳۲۴ و متمم آن در سال ۱۳۲۵ در اصل اول آن آمده که مذهب ملی ایران اسلام و طریقه فقه جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد. این قانون تا زمان تشکیل حکومت اسلامی نیز رسمی بوده و به آن عمل شده است. دلیل

دیگر اینکه قید مذهب و دین در اصل دوازدهم قانون اساسی کشور یک اصل تأسیسی نیست بلکه یک واقعیت اعتقادی و اجتماعی است که در قوانین ذکر شده و منعکس گردیده است. در صورت مشروح مذاکرات مجلس برای بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ در جلسه ۱۸ در مورد دلیل آوردن قید اسلام و مذهب جعفری اثنی عشریه بحث شده و اذعان گردیده است که قید مذهب به یکسان سازی قوانین در کشور کمک می کند چرا که اگر تمامی قوانین و مقررات بر پایه یک فقه نوشته بشود چنان چه در شهرهی که پیروان مذاهب مختلف زندگی می کنند و ممکن است در معاملات و اعمال روزمره خود و مراجعات به ادارات دولتی و غیر دولتی دچار نزاع شوند بودن قانون رسمی کمک می کند که یک معیار برای حل اختلاف وجود داشته باشد و الا اگر هر شخصی به اعتقادات شخصی خود رجوع و حق را بر طبق آن بسنجد با توجه به وجود پیروان فرقهها و مذاهب کوچک که در همه جای کشور پراکنده هستند هیچ اختلافی حل و فصل نخواهد شد و یا برای تدوین قوانین باید به مقرراتی که در کشورهای اروپایی و امریکایی تدوین شده استناد نمود چرا که از منابع فقهی هیچ یک از مذاهب نباید استفاده کرد. علاوه بر آنچه گفته شد باید توجه نمود که در اکثر کشورهای اسلامی حرفی غیر اسلامی قید مذهب در قوانین وجود دارد و امری عقلا محسوب می‌شود. مثلاً در قوانین اساسی – چه در حکومتهای پادشاهی و جمهوری – کشور افغانستان قید شده که دین اسلام و مذهب حنفی مذهب رسمی کشور می‌باشد و یا در قانون اساسی کشور قطر آمده مذهب رسمی کشور مذهب وهابی است و در قوانین شریعت که ملی چند سال گذشته در کشورهای پاکستان به تصویب رسیده و در آن مقررات و قوانین اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بیان گردیده مذهب رسمی مذهب حنفی است. و یا در حکومت عثمانی که حدود ۵۰۰ سال بر کشور ترکیه حکومت داشت مقررات بر پایه فقه حنفی تدوین شده است و نیز در سایر کشورهای اسلامی قید مذهب خاص در قوانین اساسی وجود دارد. این در حالی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل دوازدهم که بیان کننده مذهب رسمی است آمده است مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزاداند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه – ازدواج، طلاق، ارث و وصیت – و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند و در هر منطقهای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات کشورها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق سایر مذاهب. و این نشان می‌دهد که نه تنها نمی‌توان گفت که در قانون اساسی مادهای در مورد اهل سنت وجود ندارد بلکه به آن و حقوق پیروان همه مذاهب تصریح شده است. در اصل دوازدهم حقوق پیروان مذاهب این گونه آمده است: ۱ – احترام به مذاهب؛ یعنی هر گونه بی احترامی نسبت به پیروان مذاهب اسلامی قانوناً ممنوع می‌باشد. ۲ – آزادی انجام مراسم مذهبی؛ ۳ – اصل آموزش و تعلیم و تربیت بر طبق فقه و اصول عقاید مذهب؛ ۴ – آزادی در انجام احوال شخصیه که در برگیرنده همه امورات فردی، خانوادگی و اجتماعی است؛ مانند ازدواج، طلاق، ارث و وصیت و دعاوی مربوط به آن. نکته دیگری که اصل دوازدهم قانون اساسی به آن اشاره گردیده رسمیت منطقهای مذاهب سات یعنی مقررات محلی که در حدود اختیارات شوراها می‌باشد در صورت اکثریت پیروان یکسان مذهب رسمیت می‌یابد البته با توجه به اصل رعایت حقوق پیروان سایر مذاهب. نکته دیگر این که قانون اساسی که در بحث ملت به تمامی اقوام و مذاهب اشاره شده است و منظور از ملت هم افرادی است که در یک حوزه جغرافیایی به نام کشور تحت یک حکومت و نظام زندگی می کنند و شامل همه اقوام و مذاهب و اقلیتهای مذهبی می گردد لذا ملت شامل همه افراد مذهبی و قومی است. مثلاً در اصل نوزدهم قانون اساسی آمده که مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و در اصل بیستم آمده که همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان و در حمایت قانون قرار دارند. یعنی هیچ فرد، قوم و قبیلهای بر دیگری برتری ندارند و داشتن مذهبی خاص و یا دینی خاص باعث نمی‌شود که گروهی حقوقی بیشتر از سایر افراد داشته باشند. طبق اصل ۲۶ قانون اساسی احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و صنفی، انجمنهای اسلامی و یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادانند مشروط بر اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی موازین

اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکنند و هیچکس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت و این از جمله حقوق بارزی است که سایر مذاهب در نظام جمهوری اسلامی از آن برخوردارند. در اصل ۶۴ قانون اساسی آمده که تمایزی بین مسلمانان نیست و شرط نمایندگی در مجلس شورای اسلامی مسلمان بودن است. نتیجه: با مطالعه قانون اساسی جمهوری اسلامی به راحتی می‌توان دریافت که نه تنها ذکر نشدن عنوان اهل سنت صحیح نیست بلکه در اصول و مواد متعددی از این قانون حقوق اهل سنت و پیروان مذاهب اسلامی بیان شده است.

آقای خاتمی در جمع دانشجویان دانشگاه شهید مدرّس به طور صریح بیان داشت که صلاحیت اجرای قانون اساسی را ندارد. چه کسی یا چه گروهی مانع کار ایشان شده است؟ آیا جناح محافظه کار در این مورد دخیل است؟

پرسش

آقای خاتمی در جمع دانشجویان دانشگاه شهید مدرّس به طور صریح بیان داشت که صلاحیت اجرای قانون اساسی را ندارد. چه کسی یا چه گروهی مانع کار ایشان شده است؟ آیا جناح محافظه کار در این مورد دخیل است؟

پاسخ

در نظام جمهوری اسلامی که قانون اساسی فصل الخطاب همه است، اگر هر کدام از قوای مجریه، قضائیه و مقننه به وظائف خود عمل کنند و در کار یکدیگر مانع تراشی نکنند، کار به خوبی پیش می رود و هر کدام از مسئولان کشور می توانند با همکاری و هماهنگی، این نظام راکه ثمره فداکاری وخون هزاران شهید و معلول و جانباز است، به پیش ببرند و بر رونق کشور پهناور ایران اسلامی بیافزایند، امگا اگر بنا شود که هر کدام از قوای سه گانه در کار یکدیگر دخالت کنند، مسلّماً هیچ کدام نخواهند توانست به اهداف عالی کشورداری برسند و در نتیجه امنیت و اقتصاد کشور دچار تزلزل و بر مشکلات مردم افزوده خواهد شد. در مورد این که چه کسی یا چه حزب و گروهی مانع کار ریاست محترم جمهوری شده است، اطلع دقیقی نداریم. شاید همان طور که جنابعالی فرموده‌اید جناح محافظه کار مانع تراشی کرده است و شاید هم ناتوانی نیروهای دست اندرکار باعث به تأخیرافتادن اهداف ایشان شده است. به نظر می رسد اگر ریاست محترم جمهوری بتواند همه مردم ایران را با هم متّحد کند و تفرقه‌ها و دشمنی هایی را که این گروه با آن گروه پیدا کرده، بر طرف کند و همه را به سوی یک هدف که پیشبرد اسلام و انقلاب اسلامی است، پیش ببرد و از اختلاف و تنش‌ها بکاهد، در کارش موفق‌تر خواهد بود. از سوی دیگر قانون اساسی، ریاست جمهوری را موظّف بر حُسن اجرای قانون اساسی کرده است.

دادگاه ویژه روحانیت چگونه است و آیا در قانون آمده است؟

پرسش

دادگاه ویژه روحانیت چگونه است و آیا در قانون آمده است؟

پاسخ

دادگاه ویژه روحانیت در آغاز انقلاب به دستور حضرت امام خمینی (ره) تأسیس شد، تا در عین رسیدگی، حیثیت روحانیت محفوظ بماند. در اولین تجمع حاکمان شرع در بیت امام راحل استدعا شد لغو شود. امام لغو فرمود و پس از دو سال به پیشنهاد

آیـةالله مشـکینی و اصـرار آقای ری شـهری مجـدداً تشـکیل شـد. البته هر دادگاهی بایـد قاضـی عادل و مجتهـد باشـد. امام راحل از اختیارات شخصـی اسـتفاده کرد و این دادگاه در قانون اساسـی نیامده است، ولی همان طور که دادگاه ویژه نیروهای مسلح، دادگاه خـانواده و دادگـاه قضـات داریم، اشـکالی نـدارد که دادگاه‌های مختلف در قلب دادگستری داشـته باشـیم. تا وقتی که در ماهیت و عملکرد، همه بر میزان شـرعی قضاوت کنند، آنچه از نظر شـرعی و قانون اسلامی در دادگاه و محکمه قضایی معتبر است، این است که قاضـی عادل و مجتهد باشد و براساس قوانین اسلامی قضاوت صورت گیرد، حال می‌خواهد این دادگاه، ویژه باشد یا نامی دیگر داشـته باشد. قانون اساسـی مخالفتی با این گونه دادگاه‌ها ندارد و تصریحی بر این ندارد که دادگاه نباید ویژه باشد. پس مخالفتی با قانون اساسی ندارد.

فلسفهٔ وجودی دادگاه ویژه روحانیت چیست؟

پرسش

فلسفهٔ وجودی دادگاه ویژه روحانیت چیست؟

پاسخ

پس از انقلاب ، امام خمینی(ره) دستور دادند برای رسیدگی به تخلّفات قشر روحانی، دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت تشکیل گردد. فلسفهٔ جدا سازی دادگاه ویژه ازدادگاه های عمومی، حفظ شئون روحانیت بود.

در اسلام همهٔ افراد در برابر قانون مساویند، پس چرا دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت داریم؟

پرسش

در اسلام همهٔ افراد در برابر قانون مساویند، پس چرا دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت داریم؟

پاسخ

تساوی افراد در برابر قانون معنایش این است که هر کس جرمی مرتکب شـد، بایـد مجازات آن را تحمل نماید. اما این که در کدام دادگاه محاکمه شود، ربطی به تساوی افراد ندارد. پس همان گونه که در تمام دنیا نظامیان به لحاظ مسایل امنیتی، در دادگاه نظامی محاکمه می شوند، حضـرت امام خمینی (ره) برای رعایت مصـلحت عمومی جامعه، دسـتور دادند برای رسیدگی به امور روحانیون، دادگاه ویژه ای تشکیل گردد.

با توجه به منع حجاب در کشور فرانسه که نظر مسلمانان در مورد آن نقض حقوق بشر می‌باشد، آیا حجاب اجباری نیز نقض حقوق بشر نمی‌باشد یا بسته به شرایط و دستورهای دیگر دینی است؟

پرسش

با توجه به منع حجاب در کشور فرانسه که نظر مسلمانان در مورد آن نقض حقوق بشر می‌باشد، آیا حجاب اجباری نیز نقض حقوق بشر نمی‌باشد یا بسته به شرایط و دستورهای دیگر دینی است؟

پاسخ

قانون منع حجاب در فرانسه اساساً ماهیت سیاسی دارد، نه قانونی و حقوقی و تحت فشار لابی صهیونیست‌ها(۱) جهت ضدیت با اسلام و مقابله با نهضت اسلام خواهی و الگوگیری از رفتارهای اسلامی در غرب آغاز شده است. نیز مخالفت صریح با قانون اساسی کشور فرانسه و روح اعلامیه حقوق بشر پذیرفته شده توسط فرانسه دارد. از سویی دیگر، فرانسه ادعا دارد کشوری لائیک و آزاد است و این آزادی شامل آزادی در اعتقاد دینی و عمل به احکام دینی می‌شود؛ بر این اساس نه فردی را می‌توان به رفتارهای دینی و داشتن افکار و عقاید یا شغل خاص، یا پوشیدن نوعی لباس یا خوردن و نوشیدن چیزی الزام نمود و نه می‌توان برای دیندارانی که بر پایه آموزه‌های دینی خود رفتار می‌کنند، مزاحمت ایجاد کرد. از این رو شعار می‌دهند فرانسه" مهد آزادی "است. ایراد و اشکالی که به فرانسه وارد می‌کنند، این است که قانون منع حجاب هم با منشور انقلاب کبیر فرانسته و اعلامیه حقوق بشر و قانون اساسی آن کشور مخالف است و هم با اصل آزادی دینی که قانون فرانسه است. از این رو مصوّبه منع حجاب فاقد هر گونه ارزش حقوقی و قانونی حتی از دیدگاه حقوق دانان فرانسه است و اساساً ماهیّت سیاسی دارد. ایران، کشوری دینی و اسلامی است. به دیگر بیان: جمهوریت آن با آرای ۹۸/۲٪ کلیه کسانی که حق رأی داشتند، بر پایه اسلام استوار گشته است، یعنی اکثریت قاطع و نزدیک به اجماع مردم ایران، دین اسلام را به عنوان الگوی عقیدتی و عملی ارکان حکومت و رفتارهای فردی و اجتماعی پذیرفته‌اند. در اصل چهارم از قانون اساسی آمده است": کلیه قوانین و مقرّرات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. "اصل دوم دولت را موظف نموده است که از همه ظرفیت‌ها و امکانات خود برای ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی و بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر تلاش کند. بنابراین: اوّلاً ایران ملتزم به اصول لائیک یا رعایت همه اصول اعلامیه حقوق بشر، به ویژه مواردی که مخالف صریح با اسلام باشد، نیست تا ایرادی که به فرانسه و سایر دولت‌های غربی وارد است، به ایران هم وارد باشد، بلکه صریحاً در اصول متعدّدی از قانون اساسی آمده که جمهوریّت بر پایه اسلامیت است و آزادی افراد تا آن جا محترم است که با اسلام و منافع عمومی در تضاد نباشد. اجبار در حد روسری سر کردن است. ثانیاً بر اساس قانون اساسی است که مورد پذیرش جمهور مردم است و احترام گذاشتن به قانون و خواس.....و عقاید بیش از ۹۸ درصد مردم است. آیا آزادی و دموکراسی این نیست که اقلّیت به آرا و افکار و خواسته‌های اکثریت احترام بگذارند؟ اگر در ایران عدّه‌ای این مسئله را نادیده گرفته و حجاب را رعایت نکنند، این عمل نه تنها مخالفت با احکام اسلامی، بلکه مخالفت با قوانین جمهوری اسلامی ایران است. پی نوشت‌ها: ۱. جهت آگاهی از شیوه عملکرد صهیونیست‌ها و سلطه آنان بر حکومت‌ها و مجالس قانون گذاری و رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها، به کتاب ارزشمند" دنیا بازیچه یهود "اثر مرحوم آیت اللّه سید محمد شیرازی مراجعه شود."

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است. گاهی نیز مخالف

مصالـح جـامعه نیست، بلکه موافق آن است، ولی بـا مصالـح یا مطامع رژیم خودکامـهٔ حاکم تضاد دارد (ماننـد زنـدانیان سیاسـی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند).

در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟

پرسش

در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟

پاسخ

برای تعمیم عـدالت اجتمـاعی و جلوگیری از ظلم و فسـاد و پایان دادن به کشمکشـها و منازعات و اجرای صـحیح قوانین و همچنین نظارت دقیق بر دسـتگاههای اجرائی و آشنا ساختن مسئولین رده‌های مختلف به وظایف خویش، یک نیروی مقتدر قضائی با پشتوانهٔ کافی برای اجرای احکام آن لازم و ضـروری است و به همین دلیل اسـلام که به مضـمون «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ» انفال/۲۴ دین حیات و زندگی واقعی انسانهاست اهمیّت فوق‌العاده‌ای برای این مسألهٔ قائل شده، و برای اصل و ریشه و همچنین شاخ و برگ آن، دستورات و مقررات فراوانی وضع کرده است.

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است. گاهی نیز مخالف مصالـح جـامعه نیست، بلکه موافق آن است، ولی بـا مصالـح یا مطامع رژیم خودکامـهٔ حاکم تضاد دارد (ماننـد زنـدانیان سیاسـی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند).

حقوق اساسی چیست و فرق آن با سایر مقررات اجتماعی کدام است؟

پرسش

حقوق اساسی چیست و فرق آن با سایر مقررات اجتماعی کدام است؟

پاسخ

حقوق اساسـی عبارت است از ((مجموعه مقرراتی که قبل از وضع و تـدوین مقررات اجتماعی بایـد معتبر باشد)). در نظامهای مردم سالاری برای اعتبار حقوق اساسـی، نخست مردم با رأی خود کسانی را به عنوان اعضای ((مجلس مؤسـسان)) بر می‌گزیننـد، سـپس آنها مجموعه حقوق اساسـی را وضع و تصویب می‌کننـد؛ این مجموعه– که ((قانون اساسـی)) نامیـده می‌شود– برای اعتبار بیشتر بر

مردم عرضه می گردد تا آنان نیز بدان رأی موافق بدهند. به جز حقوق اساسی، همه مقررات اجتماعی دیگر پس از پیدایش قوه قانونگذار وضع می گردد.

وظیفه مسلمان در برخورد با شخص متجاوز به حقوق دیگران چه می باشد؟

پرسش

وظیفه مسلمان در برخورد با شخص متجاوز به حقوق دیگران چه می باشد؟

پاسخ

ما در برخورد با شخص متجاوز، سه وظیفه عمده داریم: نخست، وظیفه ارشادی او است تا وی را از گناه باز داریم و به اصطلاح این بیماری نفسانی‌اش، همت بگماریم. این وظیفه، در ارتباط با متجاوز، تا آن جا که میسور است باید به گونه ای انجام گیرد که اسرار وی فاش نشود و حتی آبرویش نزد ارشاد کننده نیز نریزد. دوم، لازم است حق دیگرانی که مورد تجاوز قرار گرفته اند، به آن ها برگردانیم و از تجاوز مجدد پیشگیری کنیم؛ ولی باز هم تا حد ممکن، راز داری لازم است و تنها در صورتی که با راز داری، استیفای حق و جلوگیری از تجاوز ممکن نباشد، ناگریز از افشای راز خواهیم بود. سوم، در مورد کیفر و مجازات شخص متجاوز، بستگی به شرایط دیگر دارد. در بعضی شرایط، نیازی نیست و نباید در این زمینه تلاشی کنیم و اگر چنین کنیم، خودمان مستحق اجرای حدود الهی خواهیم شد؛ ولی در بعضی موارد، باید این کار را بکنیم و جلو مفاسد بزرگ اجتماعی را بگیریم و در هر حال، باید گوش به احکام الهی و دستورات آسمانی داشته باشیم و خود سرانه، کار نسنجیده ای نکنیم که خدای نخواسته، خشم و غضب الهی را برای خودمان به دنبال داشته باشد.

به نظر اسلام، یک مسلمان می تواند برای دفاع از حق مستقیماً اقدام نموده و یا باید به حکومت و مراجع صلاحیت دار مراجعه کند.

پرسش

به نظر اسلام، یک مسلمان می تواند برای دفاع از حق مستقیماً اقدام نموده و یا باید به حکومت و مراجع صلاحیت دار مراجعه کند.

پاسخ

از دیدگاه اسلام، گرفتن چنین حقوقی و اجرای چنین قوانینی بر عهده حکومت گذاشته شده است؛ چرا که اگر قرار باشد هر کسی مستقیماً، وارد میدان شود و حق خود را از متجاوز بگیرد، این کار ممکن است در بسیاری موارد، سبب سوء استفاده هایی شده، مفاسد دیگری در جامعه به بار آورد و منشأ زیاده روی و انتقام جویی های بی مورد و بیش از حق و در نهایت، سبب هرج و مرج شود و یا افراد به بهانه های واهی، دست به کارهای نادرست و بی مورد بزنند. مسلماً، این، منشأ اختلال در نظام اجتماعی خواهد شد و امنیت اعضای جامعه، تهدید می شود. بنا بر این، لازم است افراد و اعضای جامعه، از راه مراجع قانونی اقدام کنند و حق خود را توسط آن ها از متجاوزان باز ستانند و این، یکی از دلایل ضرورت وجود حکومت است. علاوه بر این، در بسیاری موارد، طرف مظلوم و مورد تجاوز، قدرت بر احقاق حق خویش و قصاص جنایتی که بر وی وارد شده است را ندارد. بنا بر این، برای امکان احقاق ممانعت از زیاده روی ها و انتقام جویی های بی مورد، باید مراجع قانونی و دولتی وجود داشته باشند و اجرای این گونه کارها، هم حق دولت است و دیگران نباید مستقیماً به آن اقدام کنند، و هم تکلیف دولت است، که باید خود به آن اقدام کند و یار

مظلوم و دشمن ظالم باشد.

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره هایی به تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند، امّا سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۵۳۴ـ آفرینش انسان از خود بیگانگی

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پرسش

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید نشود در قوانینی که وضع می شود تنها معیار فقه شیعه نخواهد بود و این یکی از آثار مهم و قابل توجّه است ولی اگر دین رسمی کشور اسلام و مذهب جعفری باشد تنها فقه شیعه در کشور رسمی خواهد بود و قوانینی که وضع می شود بر این اساس باید سنجیده شود. البته این منافات ندارد که برای اهل سنّت فقه آنان نیز محترم باشد و در محیطی که آنان زیست می کنند بتوانند طبق مذهب خود عمل کنند. (بخش پاسخ به سؤالات)

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره هایی به تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند، امّا سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۵ـ

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره هایی به تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند، امّا سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۵۳۴ـ آفرینش انسان از خود بیگانگی

نظارت استصوابی یعنی چه؟

پرسش

نظارت استصوابی یعنی چه؟

پاسخ

به طور کلی نظارت بر چگونگی حسن اجرای امور کشوری در هر جامعه‌ای به دو صورت انجام می‌شود: یکی به صورت استطلاعی و دیگری به صورت استصوابی. نظارت استطلاعی، به نظارتی گفته می‌شود که نظارت کننده، صرف نظر از این که چه مقامی و چه کسی است، تنها از چگونگی اجرای امور توسط مجریان آگاه می‌شود و بدون این که به انجام عملی در جهت تأیید یا رد کار مورد ناظر قادر باشد، از کنار آن می‌گذرد و یا در صورت لزوم به مقام دیگری جهت تصمیم‌گیری گزارش می‌کند و یا حداکثر کاری که در صورت مشاهده تخلف می‌تواند بکند، موعظه و نصیحت است و بس. از این رو، نظارت استطلاعی معمولاً یک عمل غیر کاربردی و خنثی می‌باشد و کارآیی چندانی در جهت اصلاح خلافکاری‌ها و متخلفان و بهبود اوضاع ندارد. اما نظارت استصوابی به نظارتی گفته می‌شود که در آن ناظر در تمام یا بیشتر تصمیم‌گیری‌ها حضور مؤثر و کاربردی دارد و می‌تواند اقدامات انجام شده را تأیید و یا رد کند. از این رو، در این گونه نظارت، ناظر کارآیی زیادی در اصلاح امور و بهبود اوضاع دارد و قادر است جلوی هرگونه خلاف کاری و سوء استفاده‌ای را از متخلفان و سوء استفاده کنندگان بگیرد. {P - برگرفته از پرسش‌ها و پاسخ‌ها (درباره ولایت فقیه)، مصباح یزدی، بخش سوم، ص ۷۵ - ۷۶. P}

چرا نیروی انتظامی کسانی که سال ۸۱ و قبل بازنشست شدند به حق و حقوقشان را نمی دهند، ولی کسانی که سال ۸۲ بازنشست شده‌اند نصف پاداش را با اولین حقوق گرفتند، در حکومت اسلامی چرا باید ناحقی شود؟

پرسش

چرا نیروی انتظامی کسانی که سال ۸۱ و قبل بازنشست شدند به حق و حقوقشان را نمی دهند، ولی کسانی که سال ۸۲ بازنشست شده‌اند نصف پاداش را با اولین حقوق گرفتند، در حکومت اسلامی چرا باید ناحقی شود؟

پاسخ

در خصوص سؤال شما ابتدا عرض می کنیم که در حکومت منتسب به اسلام، ما نیز همانند شما معتقدیم نباید ناحقی و بیعدالتی وجود داشته باشد، و برای رسیدن به این حدّ و مرز هم باید تلاش کنیم. از مسؤولان بخواهیم و مطالبه کنیم، زیرا حق گرفتنی است نه دادنی. باید مرتب اعتراض کرد و نوشت و در روزنامه ها و مجلات و صدا و سیما و ... بطور مرتب تذکر داد و یادآوری کرد. اما در مورد پاداش بازنشسته ها بطور کلی (نه فقط در نیروی انتظامی) باید عرض کنیم که قانون پرداخت پاداش تا قبل از سال ۸۱ اصلاً در کشور ما اجرا نمی شده است، و چنین قانونی وجود نداشته است. اخیراً دولت محترم تصویب کرده است هر یک از کارکنان دولت، اعم از نظامی و غیرنظامی پس از بازنشستگی به ازای هر سال خدمت ۱۵ روز پاداش دریافت کند. تصویب این قانون در سالهای اخیر صورت گرفت، و کسانی که قبل از ۷۹ بازنشسته شده بودند، را اصلاً شامل نمی شد، زیرا قانون جدیداً تصویب شد. ولی در سال گذشته، قانونی به تصویب دولت و مجلس رسید که به بازنشسته های سالهای قبل از ۷۹ هم پاداش بین ۶۰۰ هزارتومان تا ۱/۵۰۰/۰۰۰ تومان پرداخت نمایند. لذا پرداخت پاداش به خیل عظیمی از کارکنان در سالهای اخیر، بطور یکجا برای دولت میسر نبوده است، لذا پاداش را به مرور و در طول ماههای مختلف سال، پرداخت خواهد کرد، زیرا هزینه سنگین پاداش ها برای دولت بطور یکجا غیر قابل پرداخت است، ولی از سوی دیگر، حرکت دولت محترم جمهوری اسلامی، در تصویب این قانون که سالهاست

در کشورهای دیگر اجرا می‌شود، از اقدامات خوب دولت و موجب تقدیر و تشکر است، و اگر هم به بازنشسته های سال های قبل پرداخت نمی کردند، از نظر قانونی مشکلی وجود نداشت : زیرا هر قانونی از زمان تصویب آن قابل اجراست. ولی دولت و مجلس چون دیدند این که به بازنشسته های جدید پاداش پرداخت کنند و به بازنشسته های قدیمی که با حقوق کمتری بازنشسته شده اند پاداش پرداخت نشود، نوعی بی‌عدالتی است، لذا با تصویب قانون جدیدی در سال گذشته، اجرای قانون را به بازنشسته های قدیمی هم سرایت دادند، ولی به لحاظ بار سنگین مالی و کمرشکن آن دولت از پرداخت یکجای آن ناتوان است، ولی به مرور زمان پرداخت خواهد کرد و حقی از بازنشسته‌های سالهای قبل ضایع نخواهد شد، فقط مقداری دیرتر پرداخت خواهد شد.اصل این کار که تا بحال در کشور ما (قبل و بعد از انقلاب) اجرا نمی شده است، بسیار کار پسندیده و خوبی است، ولی تا زمانی که روال عادی به خودش بگیرد، به دلیل تراکم تعداد بازنشسته ها، زمان خواهد برد. دولت محترم قصد ناحقی ندارد، ولی توان بیش از این ندارد.

چرا حقوق زن و مرد مساوی نیست و مرد حق بیشتری دارد؟

پرسش

چرا حقوق زن و مرد مساوی نیست و مرد حق بیشتری دارد؟

پاسخ

احکام اسلام و از آن جمله حقوق زن و مرد بر پایه فطرت قرار داده شده است آنچه که فطرت انسانی دربارهٔ وظایف و حقوق اجتماعی افراد اقتضأ دارد، تساوی حقوق و وظایف انسانها می‌باشد و تبعیض را روا نمی‌داند ولی مقتضای مساوات این نیست که هر مقام اجتماعی به هر فردی از افراد جامعه واگذار گردد، بلکه معنای تساوی این است که هر حق داری به حق خویش برسد و کسی مزاحم حق او نشود و معنای آیه ۲۲۸ سورهٔ بقره نیز همین است «و لهُن مثل الّذی علیهنّ بالمعروف و للرجال علیهن درجهٔ ;برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنهاست حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان بر آنان (زنان برتری دارند». آیهٔ شریفه در عین حال که تصریح به تساوی میان مرد و زن می کند، اختلاف میان ایشان را نیز تأیید می کند. اشتراک مرد و زن در اصول مواهب وجودی مانند فکر و اراده و اختیار اقتضا می کند که زن نیز مانند مرد دارای این صفات باشد. و لازمهٔ این اشتراک برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق مورد نظر نیست در واقع زن و مرد در جهات زیادی متشابه یکدیگر نیستند. خلقت و طبیعت آنها یکنواخت نیست و همین جهت ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند و این هم با عدالت و حقوق فطری تطبیق می کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید. زندگی زن زندگی احساس و عاطفی و زندگی مرد، زندگی تعقّلی است به همین جهت اسلام در وظایف و تکالیف اجتماعی که قوامش به تعقل یا احساس و عاطفه است میان مرد و زن فرق گذاشته است خداوند متعال در آیهٔ ۳۲ سورهٔ نسأ می‌فرماید: «برتریهایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعض دیگر قرار داده آرزو نکنید. مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند، دارندو زنان نیزنصیبی و فضل خدارا طلب کنید». یعنی ملاک برتری هر یک از زن و مرد کارهایی است که ساختمان وجودی و موقعیت اجتماعی او اقتضا دارد که بعضی از این برتریها ویژه صنف خاصی است مانند برتری زن بر مرد در اینکه هزینهٔ زندگی او را باید مرد تأمین کند، و برتری مرد بر زن در سهم ارث و بعضی دیگر از این برتریها در هر دو صنف میسر است مانند ایمان و علم و عقل و تقوی و سایر فضایلی که در دین تأیید شده است و این‌ها از فضل خداست و باید از او خواسته شود. پس نتیجهٔ کلام اینکه زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی با مرد شریک است مگر در مواردی که با مقتضای طبیعتش مخالف باشد. مانند قبول حکومت قضاوت شرکت در جنگ

و خونریزی (مگر برای کمک به مردان مانند مداوای مجرمین و اینکه سهمیه‌اش در ارث نصف سهمیهٔ مردان است و باید حجاب داشته باشد و در اموری که مربوط به استمتاع شوهر است از او اطاعت کند. در مقابل مزایایی که از زن فوت شده با قرار دادن حقوق دیگری تدارک شده است از جمله هزینهٔ زندگی او بر مرد است و مرد باید حتی‌المقدور از او حمایت کند و خداوند برای تسهیل بر زن جان و عرض و آبرویش را لازم الحمایه قرار داده و ارفاق به او را در هر حال لازم شمرده است پس در مجموع نمی‌توان گفت حق کدامیک بیشتر است چون هرکس به تناسب موقعیت خود دارای حق است (۳۰) پاورقی: -۳۰ علامه سید محمدحسین طباطبایی تفسیر المیزان مترجم استاد مصباح یزدی مرکز نشر رجأ، ج ۲، صص ۳۸۷-۳۸۲ و شهید مطهری)، ; نظام حقوق زن در اسلام انتشارات صدرا، صص ۱۲۴-۱۱۴

گسترش حقوق انسانها، در اسلام چه اهمیتی دارد؟

پرسش

گسترش حقوق انسانها، در اسلام چه اهمیتی دارد؟

پاسخ

آنچه از حقوق که لازمه رسیدن انسان به کمال نهایی بوده است، از همان ابتدا در مکتب اسلام به صورت کامل و جامع مطرح و بیان گردیده است ;زیرا آنچه اسلام در این باره وضع کرده است به سعادت و خوشبختی جاودانه بشر منتهی میشود و با آنچه دیگر طرفداران و مدعیان حقوق بشر مطرح میکنند، قابل مقایسه نیست. بنابراین " گسترش حقوق انسانها "معنا و مفهومی نمیتواند داشته باشد. البته، سعی در جامعه بایستی جامهٔ عمل پوشاندن بر این حقوق عرضه شده از ناحیه اسلام باشد و جلو هر گونه کوتاهی گرفته شود.

چه کسانی در اسلام امنیت دارند؟

پرسش

چه کسانی در اسلام امنیت دارند؟

پاسخ

اگر منظورتان این است که آیا کسانی از لحاظ حقوقی و سیاسی درحاشیه امن قرار دارند؟ باید گفت خیر، در منطق اسلام همه در برابر قانون مساویند. و هیچ کس در حاشیه امن قرار ندارد و اگر منظورتان امنیت روحی و معنوی است قرآن مجید می‌فرماید: "الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُوٓاْ إِیمَـٰنَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَـٰٓئِکَ لَهُمُ الاَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ(; انعام ۸۲) آنها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند، امنیت برای آنها است " امنیت از آن کسانی است که اولاً: به خدای متعال ایمان بیاورند، و در مرحلهٔ دوم ایمانشان را با ظلم آلوده نکنند. منظور از ظلم در این آیه به یک احتمال شرک است یعنی مؤمنان واقعی از امنیت کامل اعم از امنیت از مجازات پروردگار، یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی برخوردارند. جنگ و تجاوز و فساد و ناامنی روحی و روانی آن جا است که در جامعه ایمان به خدا متزلزل گردد و احساس مسئولیت در برابر پروردگار، از میان برود. تأثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچ کس جای تردید نیست همان طور که ناراحتی وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی

پوشیده نمی‌باشد. در برخی از روایات آمده است که منظور آیهٔ بالا این است که آن‌هایی که به دستور پیامبر اسلام‌در زمینهٔ ولایت و رهبری ائمه ایمان بیاورند، و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند، امنیت از آنِ آن‌ها است (تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۵، ص ۳۲۰، دارالکتب الاسلامیهٔ) از این رو، امنیت فقط در پرتو ایمان به خدا و پذیرش ولایت الهی و ولایت ائمه معصومین برای انسان حاصل می‌شود و بس و شعارها و نسخه‌های دیگر، فریبنده و خالی از حقیقت است بر این اساس امنیت واقعی و تمام عیار، از آن مؤمنین است و هرچه لایه‌های ایمان کم‌تر شود، حصار امنیت هم نازک‌تر می‌شود. مسلمان که از مؤمن یک درجه پایین‌تر است به همان اندازه از امنیت کم‌تری برخوردار است تا آن جا که در جامعهٔ اسلامی همهٔ افراد، جز کافر حربی یعنی کسی که سر جنگ با حکومت اسلامی دارد و حاضر به پذیرش قوانین حکومت اسلامی نیست از امنیت شهروندی برخوردارند.

آیا اسلام حقوق زن و مرد را در همهٔ موارد مشابه قرار داده است آیا حقوق زن و مرد مساوی و مشابه باشد بهتر است یا نه فقط مساوی باشد و نه مشابه

پرسش

آیا اسلام حقوق زن و مرد را در همهٔ موارد مشابه قرار داده است آیا حقوق زن و مرد مساوی و مشابه باشد بهتر است یا نه فقط مساوی باشد و نه مشابه

پاسخ

از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسان هستند و از حقوق انسانی مساوی بهره‌مندند. آن چه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل این که یکی زن و دیگری مرد است در جهات فراوانی مشابه یکدیگر نیستند، خلقت و طبیعت آنان را یکسان نخواسته است همین جهت اقتضا می‌کند که در بسیاری از حقوق تکالیف و مجازات‌ها وضع مشابهی نداشته باشد. زن اگر بخواهد حقوق مساوی با حقوق مرد و سعادتی مساوی با سعادت مرد پیدا کند، راه منحصرش این است که مشابهت حقوق تکالیف و مجازات‌ها وجود نداشته باشد ;مرد حقوق و تکالیف متناسب با مرد و زن حقوق و تکالیف متناسب با زن داشته باشد. عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده هم با عدالت و حقوق نظری بهتر تطبیق می‌کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می‌برد. البته از نظر اسلام حقوق زن و مرد در پاره‌ای از موارد شبیه یکدیگر نیستند، نه در همهٔ موارد، و لازمهٔ عدالت و حقوق نظری و انسانی زن و مرد، عدم تشابه آنان در پاره‌ای از حقوق است (ر.ک نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری ص ۱۵۳ـ۱۵۶، انتشارات صدرا.) برای آگاهی از پاسخ به اشکالاتی که به موارد عدم تشابه حقوق زن و مرد در اسلام می‌توانید به کتاب" زن در آئینهٔ جلال و جمال تألیف آیت الله جوادی آملی فصل ۴ (حل شبهات و روایات متعارض ص ۳۳۲ـ۴۲۸"، نشر اسرأ "مراجعه نمایید.

قرآن کریم حقوق و سیاست را دارای چه روابطی می‌داند؟

پرسش

قرآن کریم حقوق و سیاست را دارای چه روابطی می‌داند؟

پاسخ

پرسشگر محترم با توجه به مفهوم عامی که" حقوق و سیاست دارد، قبل از هر چیز لازم است بیان شود که اولاً منظور شما از مفهوم سیاست چیست و در مرتبه بعد، روشن شود که منظور شما از مفهوم حقوق چیست اگر منظور شما این است که قرآن کریم دربارهٔ علم حقوق و سیاست و رابطهٔ آنها سخنی بیان فرموده است پاسخ این است که با توجه به هدف نزول قرآن کریم کتاب انسان سازی است و تمامی مطالب آن در راستای رشد و تعالی و تربیت و تکامل اوست قرآن یک دایرهٔ المعارف یا یک کتاب علمی نیست تا از آن انتظار داشته باشیم که دربارهٔ رابطهٔ علم حقوق و سیاست چه نظری دارد، بلکه برای این نازل شده است که انسانها را به سوی یک زندگی پاک آمیخته با سعادت و فضیلت رهبری نماید. اما در رابطه با دستورات مربوط به عبادات علاوه بر معارف و تعلیمات مربوط به مبدأ و معاد و مسائل اخلاقی و تاریخی یک رشته قوانین اجتماعی نیز در آن وجود دارد که در واقع ترسیمی از قانون اساسی اسلام و بخشی از قوانین مدنی حقوقی جزایی و سیاسی آن است از نظر علمای اسلام" حقوق یک مفهوم عام است که یک شاخهٔ آن حقوق سیاسی است از جهت اصطلاحی حقوق دارای چند مفهوم است که مهمترین آن عبارت است از نظام حاکم بر رفتار اجتماعی شهروندان یک جامعه و کلمه" تشریع و شرع در اصطلاح فقهای اسلام نیز تقریباً همین معنا را دارد. در تعریف دیگر، می گویند: چون" حقوق جمع" حق است" حق امری است اعتباری که برای کسی بر دیگری وضع می‌شود. "با توجه به این دو مفهوم اصطلاحی و دلالت مطابقی آنها، نسبت میان آن دو عموم و خصوص مطلق خواهد بود ;یعنی معنای دوم از معنای اوّل که به معنای نظام حاکم بر رفتار اجتماعی انسانهاست اخص است اما اگر همهٔ استلزامات یک قاعدهٔ حقوقی را نظر آوریم هر دو اصطلاح بر هم منطبق می‌شوند و بین آنهاعموم و خصوصی نیست زیرا همهٔ مقدرات اجتماعی با صرف نظر از شیوهٔ بیان تعیین حق است با توجه به معنایی که از" حقوق شد، معلوم می‌شود"، حقوق سیاسی ، بخشی از حقوق است که موضوع آن دولت و کارهای مربوط به آن است نظام حقوقی اسلام از نظامهای دیگر جدا است زیرا نظامهای حقوقی دیگر، برتر از تأمین سعادت انسان در زندگی اجتماعی هدفی نمی‌شناسد، خداوند متعال دربارهٔ آنها می‌فرماید": یَعلَمونَ ظَهِرًا مِنَ الحَیوَةِ الدُّنیا وهُم عَنِ الأَخِرَةِ هُم غَفِلون (روم ۷) آنها، فقط ظاهر و نمودی از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت]و پایان کار[غافلند، "امّا دین مقدس اسلام سعادت انسان در زندگی این جهان را هدف خلقت نمی‌داند ;هدف خلقت انسان بسی فراتر از این‌هاست و آن نزدیکی هر چه بیشتر انسان به خداست آنها تأمین سعادت انسان در زندگی اجتماعی را هدف اصلی و مطلوب ذاتی می‌دانند، امّا پیروان نظام حقوقی اسلام اگر چه می‌خواهند بدین وسیله سعادت خود را در زندگی اجتماعی تأمین کنند، لکن این سعادت را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به کمال حقیقی خویش تلقی می کنند. از نظر اسلام نه فرد اصالت دارد و نه جامعه بلکه رابطهٔ طرفینی و متقابل بین آن دو موجود است نه فرد حق دارد که به جامعه ضرری بزند و حقوق آن را پایمان کند و نه جامعه و دستگاه‌های حکومتی می‌تواند مصالح عمومی خود را به بهای نابودی فرد و مصالح او دنبال نماید، هم فرد باید به قوانین و ارزش‌های اخلاقی که در قالب قوانین وضع شده احترام بگذارد و هم دستگاه‌های حکومتی و جامعه باید به حدود و حقوق فردی احترام بگذارند.(ر.ک حقوق و سیاست در قرآن استاد محمدتقی مصباح یزدی ص ۲۴ ـ ۶۶، انتشارات مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی / فلسفهٔ سیاسی اسلام اسماعیل دارابکلایی انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی / پیام قرآن آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۸، ص ۲۴۵ ـ ۲۷۳، دارالکتب الاسلامیهٔ / آزادی در فلسفهٔ سیاسی اسلام منصور میراحمدی ص ۲۰۱، نشر مؤسسهٔ بوستان کتاب قم)

برای احقاق حق (مالی به ویژه جانی تضعیف شده چه سوره یا آیات و دعاهایی وجود دارد؟

پرسش

برای احقاق حق (مالی به ویژه جانی تضعیف شده چه سوره یا آیات و دعاهایی وجود دارد؟

پاسخ

یکی از قوانین کلی و عمومی اسلام این است که هر فردی موظف است مقابله به مثل کند و در مقابل ستمگر به پا خیزد و به همان اندازه که به او ظلم شده پاسخ گوید. این کار بر اساس قوانین آفرینش است حتی سلول‌های بدن در مقابل میکروب‌های مهاجم می‌ایستند. اسلام بر خلاف مسیحیت کنونی که می گوید": اگر یک سیلی به گونه راست زدند، طرف دیگر را، تسلیم کن و برای سیلی دیگری آماده ساز "دستور می‌دهد به اندازه‌ای که به تو تعدی شده مقابله به مثل کن" فَمَنِ اعتَدیٰ عَلَیکُم فاعتَدوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدیٰ عَلَیکُم (بقره ۱۹۴) هر کس به شما تجاوز کرد، به مانند او بر او تعدی کنید ";.البته این مسئله با عفو و گذشت که پس از توانایی بر ستاندن حق توصیه شده (فصلت ۳۴) تنافی ندارد.(ر. ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۲، ص ۲۰، دارالکتب الاسلامیهٔ) بنابر این وظیفه مظلوم در گام اول مبارزه ـ البته از راه قانونی ـ با ظالم است هم چنان که حضرت علی‌می‌فرماید": لا یدرک الحق الاّ بالجد ;حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید(".شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۱۱، کتاب خانه آیت الله مرعشی نجفی) چنانچه تلاش مظلوم به جایی نرسد، خداوند به حکمت خود در دنیا یا آخرت حق مظلوم را می‌ستاند و در آخرت نسبت به مظلومی که در حق او ظلم شده و قادر به دفاع از خود نبوده پاداش ویژه‌ای می‌دهد، به این طریق که اگر مظلوم از اهل بهشت باشد، پاداش مضاعفی به او عنایت می کند و اگر از جهنمیان باشد، از عذابش می کاهد. حاصل آن که وظیفه مظلوم تا حد ممکن ستاندن حق است و چنانچه در جایی نسبت به نفرین یا دعایی علیه ظالم مطلبی آمده باشد، ما خواندن آن را توصیه نمی کنیم

نهاد هبری

در مورد چگونگی انتخاب رهبر و وظایف آن توضیح دهید و کتابی را در این باره معرّفی نمایید؟

پرسش

در مورد چگونگی انتخاب رهبر و وظایف آن توضیح دهید و کتابی را در این باره معرّفی نمایید؟

پاسخ

ولی فقیه و رهبر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از طرف نمایندگان مجلس خبرگان که منتخب مردم می‌باشند انتخاب می‌شود همان طور که در حال حاضر حضرت آیت اللّه خامنه‌ای از سوی مجلس خبرگان به عنوان رهبر برگزیده شده‌اند. وظایف رهبری در اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است.

آیت الله منتظری چه عقایدی داشتند و چه اشتباهی کردند که امام با ایشان مخالفت کردند؟

پرسش

آیت الله منتظری چه عقایدی داشتند و چه اشتباهی کردند که امام با ایشان مخالفت کردند؟

پاسخ

از پاسخ دادن به سؤالات سیاسی معذوریم , چرا که گاهی مسائل به قدری پیچیده می شود که انسان اگر سکوت کند به تقوا نزدیک تر است . در هر حال امام فهمیدند که رهبری تحمل بیشتری را می طلبد و صلاح را در آن دیدند که ایشان با درس و بحث به حوزه گرمی بخشند و از نظریات فقهی ایشان مردم و نظام بهره مند شوند. پیشنهاد امام با استقبال آیت الله منتظری روبه رو شده وبدین وسیله غائله به شایستگی خاتمه یافت . ـ ۱۲ خواب هایی را توسط دوستان یا خودم دیده ام ,می خواستم برایم تعبیر کنید. برادر عزیز! ان شاءاللّه خواب هایی که دیده اید خیر است . این واحد تعبیرخواب نمی کند می توانید با شماره تلفن تماس بگیرید. در ضمن عشق و علاقهء شما به دین و آقا امیرالمؤمنین ۷مورد ستایش است .مسلماً آن حضرت یکی از مظلوم ترین مظلومان است . ما باید بر مظلومیت علی ۷یفزاییم . اگر ما از شیعیانِ بد آن حضرت باشیم , آن حضرت مظلوم تر خواهد بود. همواره استغفار نمایید و هر روز مقداری قرآن بخوانید و کتاب های مذهبی رامطالعه کنید و نمازهایتان را بهتر بخوانید. مواظب باشید حقّ دیگران را از بین نبرید..

مجازات رهبر چگونه و بر عهده چه کسی است؟

پرسش

مجازات رهبر چگونه و بر عهده چه کسی است؟

پاسخ

رهبر و امام گرچه رئیس قوه قضاییه را برای حل مشکلات کیفری و حقوقی و جزایی مردم تعیین می کند، ولی مانند سایر مردم در دادگاه عدل اسلامی محاکمه می شود. اگر رهبر تخلفی انجام داد یا کسی از او شکایتی داشت، می تواند به دادگاه مراجعه کند و از او شکایت کند، کما این که امیرالمؤمنین با یک یهودی در دادگاه حاضر شد و قاضی طبق موازین ظاهری علیه علی(ع) حکم کرد.(۱) همان طور که پیامبر اسلام حاضر شد به دست یکی از اصحابش به نام" سوادهٔ بن قیس "مجازات و قصاص بشود.(۲) بنابراین رهبر و امام و پیامبر در دادگاه عدل اسلامی با سایر مردم مساوی هستند و همه در برابر قانون مساوی اند. در قانون اساسی آمده است هر گاه رهبر از انجام وظائف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.(۳) هم چنین در قانون اساسی آمده است: رهبر در برابر قانون، با سایر مساوی است. پی نوشت‌ها: ۱. مرتضی مطهری، داستان راستان، ج ۱، ص ۳۴. ۲. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۸۶۵. ۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۱.

۱: طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر و ولی فقیه توسط خبرگان رهبری انتخاب می‌شود، و مجلس خبرگان می‌بایست از صافی شورای نگهبان عبور کند و شورای نگهبان را رهبر انتخاب می‌کند. این دور است. برای رهایی از آن چه پاسخی دارید؟

پرسش

۱: طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر و ولی فقیه توسط خبرگان رهبری انتخاب می‌شود، و مجلس خبرگان می‌بایست

از صافی شورای نگهبان عبور کند و شورای نگهبان را رهبر انتخاب می‌کند. این دور است. برای رهایی از آن چه پاسخی دارید؟

پاسخ

اگر این گونه وابستگی‌ها را دور و باطل بدانیم، می‌بایست تمامی نظام‌های دمکراتیک دنیا را باطل و نادرست معرفی کنیم، چرا که در همه این نظام‌ها شبیه چنین دوری وجود دارد، زیرا نظام‌های دمکراتیک می‌گویند: مشروعیت نظام به رأی مردم است. حال اگر نظامی دمکراتیک بخواهد وجود آید، در ابتدا می‌بایست براساس مقرراتی و با نظارت گروهی خاص با آرای مردمی، به تصویب برسد و باید عده‌ای متصدی انجام آن گردند، در حالی که هنوز هیچ نهاد و دولتی برای نظارت و تصویب قانون انتخابات با رأی مردم انتخاب نشده و نیز هیچ مقرراتی از طریق دمکراتیک و آرای مردمی اعتبار پیدا نکرده است. پس این نوع اشکال در تمامی نظام‌های دمکراتیک وجود دارد، لکن در نظام سیاسی ایران (جمهوری اسلامی ایران) این اشکال وجود ندارد، چون که مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران به ولایت فقیه است که در امتداد ولایت پیامبران و امامان قرار دارد؛ امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به سبب حق شرعی بلکه وظیفه شرعی، دولت موقت را منصوب نمود و به آن مسؤولیت داد تا انتخابات را برگذار کند. درنظام سیاسی اسلام، حجیت کلام رهبر به رأی مردم نیست. اعتبار و مشروعیت نظام و رهبر، برگرفته و ناشی از رای خبرگان نمی‌باشد، چون که خبرگان مقام ولایت را به رهبر اعطا نمی‌کنند؛ وظیفه آنان تنها تشخیص مصداق است. تشخیص این که چه کسی شرایط رهبری را که ائمه‌علیهماالسلام بیان کرده‌اند، دارد، مانند تشخیص مرجع تقلید که دو نفر خبره بر اعلمیتش شهادت می‌دهد. روشن است که شهود خبره به مرجع تقلید اعلمیت نمی‌بخشند، بلکه اعلمیت، واقعیتی است که حجیت آن از سوی خدا است و شهود تنها آن را تشخیص می‌دهند و معرفی می‌کنند. در تشخیص صلاحیت خبرگان نیز شورای نگهبان خبره بودن را به آنان اعطا نمی‌کند، هم چنان که خبرگان مقام ولایت را به ولی فقیه اعطا نمی‌کنند، بلکه آن‌ها شایستگی فرد را تشخیص می‌دهند. بنابراین اعتبار رهبری به سبب صلاحیت‌های او و نصب الهی است. اگر این گونه اشکالات در گردش کار نظام وارد باشد، در گردش کار بسیاری از دستگاه‌های کشور این نوع وابستگی وجود دارد و کسی در این باره خرده نگرفته و آن را دور قلمداد نکرده است. مانند این که طبق قانون اساسی شورای نگهبان از دوازده تن که شش حقوق دان و شش فقیه تشکیل شده است. شش حقوقدان با ضوابطی از طریق مجلس انتخاب می‌شوند و شورای نگهبان صلاحیت نمایندگان را بررسی می‌کند و این‌ها از صافی شورای نگهبان عبور می‌کنند. نیز در تأیید نمایندگان وزارت اطلاعات نظر می‌دهد، و وزیر اطلاعات از طریق رأی نمایندگان به وزارت می‌رسد. در این گونه امور که گردش کار به گونه‌ای به یک‌دیگر وابسته است، خردمندان جهان نه تنها به آن خرده نمی‌گیرند، بلکه آن را تحسین می‌کنند، چرا که با این کار بر بهره‌وری و شایسته سالاری افزده می‌شود.

آیا انتخاب رهبر توسط خبرگان و تایید صلاحیت خبرگان توسط شورای نگهبان مستلزم دور نیست ؟

پرسش

آیا انتخاب رهبر توسط خبرگان و تایید صلاحیت خبرگان توسط شورای نگهبان مستلزم دور نیست ؟

پاسخ

در مورد دوری که ذکر نمودید, باید گفت : در این رابطه پاسخ های متعددی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود. قبل از

این که به پاسخ این اشکال بپردازیم باید متذکر شویم که ریشه ی این اشکال در واقع مربوط به بحثی است که در فلسفه ی سیاست و در مورد نظام های دموکراسی و مبتنی بر انتخابات مطرح شده است . در آن جا این بحث و این اشکال مطرح شده که اعتبار قوانین و مقرراتی که در یک نظام دموکراتیک توسط مجالس نمایندگان یا دولت وضع می شود بر چه اساس است ؟ و پاسخ ابتدایی هم که داده می شود این است که اعتبار آن بر اساس رأی مردم است ; یعنی چون مردم به این نمایندگان یا به این حزب و دولت رأی داده اند, بنا بر این قوانین و مقررات موضوعه توسط آن ها اعتبار پیدا می کند: رأی مردم (اعتبار می بخشد به)---<قوانین و مقررات وضع شده توسط مجلس و دولت اما بلافاصله این سوال به ذهن می آید که به هنگام تأسیس یک نظام دموکراتیک و در اولین انتخاباتی که می خواهد برگزار شود و هنوز مجلس و دولتی وجود ندارد و تازه می خواهیم از طریق انتخابات آن ها را معین کنیم , خود این انتخابات نیاز به قوانین و مقررات دارد ;این که آیا زنان هم حق رائی داشته باشند یا نه ؟ حداقل سن رائی دهندگان چه مقدار باشد؟ حداقل آرای کسب شده برای انتخاب شدن چه مقدار باشد؟ آیا اکثریت مطلق ملاک باشد یا اکثریت نسبی یا نصف به علاوه ی یک یا یک سوم آرای مائخوذه ؟ نامزدها از نظر سن و میزان تحصیلات و سایر موارد باید واجد چه شرایطی باشند و ده ها مسئله ی دیگر که باید قوانین و مقرراتی برای آن ها در نظر بگیریم . و بسیار روشن است که هر یک از این قوانین و مقررات و تصمیمی که در مورد چگونگی آن گرفته می شود می تواند بر سرنوشت انتخابات و فرد یا حزبی که در انتخابات پیروز می شود و رائی می آورد تائثیر داشته باشد. در کشورهای غربی (یا لا اقل در بسیاری از آن ها) که پیش گامان تائسیس نظام های دموکراتیک در یکی , دو قرن اخیر شناخته می شوند, زنان در ابتدا حق رائی نداشتند و انتخابات بدون حضور زنان برگزار می شد و این احتمال قویا "وجود دارد که ا گر از ابتدا زنان حق رائی می داشتند ما امروز نام افراد و احزاب و شخصیت های دیگری را در تاریخ سیاسی بسیاری از کشورهای غربی مشاهده می کردیم . تا همین اواخر نیز در کشور سوییس که دارای بیش از بیست ((کانتون)) مستقل است در بسیاری از کانتون های آن , زنان حق رائی نداشتند. با تغییر حداقل سن لازم برای شرکت در انتخابات از ۱۶ به ۱۵ سال , در کشورهایی نظیر کشور ما که نزدیک به هفتاد درصد جمعیت را جوانان تشکیل می دهند, احتمال قوی می رود که وضعیت انتخابات و افراد و گروه هایی که حایز اکثریت آرا می شوند به کلی دگرگون شود. اکنون سؤال این است که در اولین انتخاباتی که در هر نظام دموکراسی برگزار می شود و هنوز نه دولتی و نه مجلسی در کار است برای سن و جنسیت افراد شرکت کننده و یا در مورد شرایط نامزدهای انتخابات و میزان آرایی که برای انتخاب شدن نیاز دارند و مسائل مشابه دیگری که مربوط به برگزاری انتخابات است , چه مرجعی و بر اساس چه پشتوانه ای باید تصمیم بگیرد؟ در این جا تأکید اکید می کنیم که توجه داشته باشید اگر برای اولین دولت و اولین مجلسی که بر سرکار می آید نتوانیم پاسخ درست و قانع کننده ای بدهیم تمامی دولت ها و مجالس قانون گذاری که پس از این اولین دولت و مجلس در یک کشور روی کار می آیند زیر سؤال خواهند رفت و اعتبار و مشروعیت آن ها مخدوش خواهد شد ;زیرا دولت و مجلس دوم بر اساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس اول تشکیل می شود ;دولت و مجلس سوم بر اساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس دوم تشکیل می شود ;دولت و مجلس چهارم بر اساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس سوم تشکیل می شود و به همین صورت ادامه پیدا می کند: دولت و مجلس اول و قوانین موضوعه ی آن ها (اعتبار می بخشد به<)---دولت و مجلس دوم و قوانین موضوعه ی آن ها (اعتبار می بخشد به<)---دولت و مجلس سوم و قوانین موضوعه ی آن ها... و بدیهی است که اگر اشکال مذکور در مورد دولت و مجلس اول حل نشود و اعتبار آن ها تثبت نگردد اعتبار تمامی دولت ها و مجالس قانون گذاری بعد تا آخر زیر سؤال خواهد رفت . برای حل این اشکال , برخی از نظریه پردازان و دانشمندان علوم سیاسی گفته اند ما بالاخره چاره ای نداریم که انتخابات اول را بر مبنای یک سری قوانین و مقررات برگزار کنیم . به عنوان مثال فرض کنید انتخاباتی را بر اساس این قوانین و مقررات برگزار می کنیم : الف – حداقل سن رأی دهندگان ۱۶ سال است ; ب – زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن ندارند ;ج – در مورد

نامزدهای انتخاباتی هیچ سطح خاصی از تحصیلات و مدرک علمی معتبر نیست ; د - حداقل آرای لازم برای انتخاب شدن , ۱۳ کل آرای مأخوذه می باشد ;ه - 'حداقل سن انتخاب شوندگان ۲۰ سال می باشد. پس از آن که انتخابات را بر اساس این قوانین و مقررات برگزار کردیم و اولین دولت و مجلس را تشکیل دادیم آن گاه این اولین دولت و مجلس تصویب می کند که این انتخابات برگزار شده با همین قوانین و مقررات معتبر است و بدین صورت این اولین انتخابات , وجهه و پشتوانه ی قانونی و معتبر پیدا می کند. البته برای انتخابات بعد باید این اولین دولت و مجلس تصمیم گیری کند ;که ممکن است همین قوانین و مقررات را ابقا کند و ممکن هم هست برخی یا همه ی آن ها را تغییر دهد. ولی بالاخره به طریقی که بیان شد مشکل اولین انتخابات و اعتبار قانونی آن حل می شود. بسیار روشن است که این پاسخ , پاسخ صحیحی نیست و مشکل را حل نمی کند ;زیرا سؤال ما در مورد همین اولین دولت و مجلسی است که می خواهد به دولت ها و مجالس بعدی و قوانین و مقررات مصوب آن ها اعتبار بدهد در حالی که خودش بر اساس انتخاباتی بر سر کار آمده که آن انتخابات بر اساس یک سری قوانین و مقرراتی برگزار شده که آن قوانین و مقررات , دیگر مصوب هیچ دولت و مجلس منتخب مردمی نیست . و این که همین دولت و مجلس بخواهد به انتخاباتی که بر اساس آن روی کار آمده اعتبار و مشروعیت ببخشد چیزی نیست جز همان رابطه ی دوری که در ابتدا اشاره کردیم . اولین انتخابات (اعتبار می بخشد به<)---اولین مجلس نمایندگان یا دولت به هر حال این اشکالی است که بر تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وارد می شود و هیچ پاسخ منطقی و قانع کننده ای هم ندارد و به همین دلیل هم تقریبا "تمامی نظریه پردازان فلسفه ی سیاست و اندیشمندان علوم سیاسی , به خصوص در دوران معاصر, این اشکال را پذیرفته اند ولی می گویند چاره ای و راهی غیر از این نیست و برای تأسیس یک نظام دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم , از این مسئله نیست و هیچ راه حلی عملی برای این مشکل وجود ندارد. بنابراین , در مورد اشکال دوری هم که درباره ی رابطه ی مجلس خبرگان با رهبری و ولی فقیه مطرح می شود یک پاسخ می تواند این باشد که همان گونه که این مشکل در تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وجود دارد ولی با وجود این موجب نشده دست از دموکراسی بردارند و به فکر نظام هایی از نوع دیگری باشند, وجود چنین مشکلی در نظام ولایت فقیه هم نباید موجب شود ما اصل این نظام را مخدوش بدانیم و گرنه باید تمامی حکومت ها و نظام های دموکراتیک قبلی و فعلی و آینده ی جهان را نیز مردود شمرده و نپذیریم . اما واقعیت این است که این اشکال دور فقط بر نظام های دموکراسی وارد است و نظام مبتنی بر ولایت فقیه اساسا "از چنین اشکالی مبراست و در این جا هیچ دوری وجود ندارد. دلیل آن هم این است که ولی فقیه اعتبار و مشروعیت خود را از جانب خدای متعال , و نه از ناحیه ی مردم , کسب می کند و قانون و فرمان خدای متعال نیز همان طور که قبلا "اشاره کرده ایم اعتبار ذاتی دارد و دیگر لازم نیست کسی یا مرجعی به فرمان و قانون خداوند اعتبار بدهد بلکه بر اساس مالکیت حقیقی خدای متعال نسبت به همه ی هستی , خداوند می تواند هر گونه تصرف تکوینی و تشریعی که بخواهد در مورد هستی و تمامی موجودات اعمال نماید. یعنی در نظام مبتنی بر ولایت فقیه آن چه در ابتدای تأسیس نظام اتفاق می افتد به این صورت است : خدای متعال (اعتبار می بخشد به)[ولی فقیه و دستورات او (اعتبار می بخشد به)[مجلس و دولت مغالطه ای که در وارد کردن اشکال دور به رابطه ی میان ولی فقیه و خبرگان وجود دارد در آن جاست که می گوید: ((ولی فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می کند)) در حالی که اعتبار خود خبرگان به امضای ولی فقیه و از طریق تأیید توسط شورای نگهبان است که خود این شورا اعتبارش را از رهبر گرفته است . و پاسخ آن هم همان طور که گفتیم این است که اعتبار ولی فقیه از ناحیه ی خبرگان نیست بلکه به نصب از جانب امام معصوم (ع) و خدای متعال است و خبرگان در حقیقت رهبر را نصب نمی کنند بلکه نقش آنان ((کشف)) رهبر منصوب به نصب عام از جانب امام زمان (ع) است . نظیر این که وقتی برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلم به سراغ افراد خبره و متخصصان می رویم و از آن ها سؤال می کنیم , نمی خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا اعلمیت نصب کنند بلکه آن فرد در خارج و در واقع یا مجتهد هست یا نیست , یا اعلم هست یا نیست , اگر واقعا "مجتهد یا اعلم است

تحقیق ما باعث نمی شود از اجتهاد یا اعلمیت بیفتد و اگر هم واقعا "مجتهد و اعلم نیست , تحقیق ما باعث نمی شود اجتهاد و اعلمیت در او به وجود بیاد. پس سؤال از متخصصان فقط برای این منظور است که از طریق شهادت آنان برای ما کشف و معلوم شود که آن مجتهد اعلم (که قبل از سؤال ما خودش در خارج وجود دارد) کیست . در این جا هم خبرگان رهبری , ولی فقیه را به رهبری نصب نمی کنند بلکه فقط شهادت می دهند آن مجتهدی که به حکم امام زمان (ع) حق ولایت دارد و فرمانش مطاع , است این شخص است . پاسخی دیگر براساس نظریه انتخاب : در این باره توجه به چند نکته لازم است : الف) به نظر می رسد در این باره , نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است . ((دور)) منطقی آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه , بر خودش متوقف باشد ; مثلا ((الف)) به وجود آورنده ی ((ب)) و ((ب)) به وجود آورنده ی ((الف)) باشد که در نتیجه ((الف)) به وجود آورنده ی ((الف)) خواهدبود.]الف < ---ب و ب < ---الف = الف < ---الف [در علم حقوق گرچه چیزی به نام دور با تعریف معین نداریم , لیکن مسامحتا "اگر تعین ((الف)) ناشی از ((ب)) باشد و ((ب)) هم توسط ((الف)) تعین یابد, می توان دور نامید. در این جا باید توجه داشت که چه در دور منطقی و چه در دور حقوقی , نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر, باید یکسان بوده باشد ; مثلا "اولی علت ایجادی دومی و دومی علت ایجادی اولی باشد, اما اگر به گونه های متفاوتی دو پدیده نسبت به یکدیگر وابستگی پیدا کنند, دور نیست بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی هم در نظام تکوین و علوم طبیعی پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام های حقوقی جهان به اشکال گوناگون وجود دارد. اکنون باید دید مطلب ادعا شده دقیقا "چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد, ادعای چنین دوری قابل قبول بود ;یعنی , به این شکل که تمام گزینه های زیر بدون استثنا درست باشد: ۱- رهبر تعیین و نصب شورای نگهبان نماید ;۲- شورای نگهبان تعیین و نصب مجلس خبرگان کند ;۳- خبرگان تعیین و نصب رهبر کند ; در حالی که واقعیت چنین نیست ; زیرا: اولا," نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه , متفاوت است . ثانیا, "عنصر چهارمی وجود دارد که نقش عمده را ایفا می کند و در دور ادعایی لحاظ نشده است و آن نقش مردم است ; یعنی , شورای نگهبان به هیچ وجه تعیین کننده ی اعضای خبرگان نیست ; بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی , نامزد می شوند و کار شورای نگهبان , صرفا "نقش کارشناختی از نظر تشخیص صلاحیت های مصرح در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ گونه حق نصب ندارد. سپس مردم هستند که در میان افراد ذی صلاح به نامزدهای مورد نظر خود رأی می دهند. ب) در بطلان دوری که فرض شده , کافی است به این موضوع توجه شود که مجلس خبرگان طبق مصوبه خود, امر تشخیص صلاحیت را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد هر زمانی می تواند آن را به گروه دیگری بسپارد و این امر مطابق قانون اساسی است ; زیرا در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی این حق به مجلس خبرگان داده شده است . بنابراین انتخاب رهبری با مجلس خبرگان است و تعیین صلاحیت خبرگان با گروهی است که خود انتخاب می کنند نه رهبری , هر چند فعلا "گروهی را که خبرگان انتخاب کرده همان افرادی هستند که رهبری برای نظارت بر مصوبات مجلس شورای اسلامی انتخاب کرده است . اگر انتخاب گروه تعیین کننده صلاحیت خبرگان با رهبری بود این دور می شد در حالی که چنین نیست .

آیا در قانون اساسی نامی از مشاورین رهبری برده شده است ؟ لطفا اعضای آن را معرفی کنید.

پرسش

آیا در قانون اساسی نامی از مشاورین رهبری برده شده است ؟ لطفا اعضای آن را معرفی کنید.

پاسخ

قانون اساسی تبیین کننده حقوق اساسی است و به مسائلی چون مشاورین رهبری و رئیس جمهور و ... نظر ندارد. ازطرف دیگر مقام معظم رهبری مشاورین خاصی به این معنا که مشاورت شغل و سمت رسمی آنان باشد ندارند. درعین حال نمایندگان ایشان در نهادها سازمان‌ها و مراکز مختلف و نیز منصوبین از ناحیه ایشان در پست‌های مختلف وبسیاری از عوامل دیگر در رابطه با حوزه مسوءولیت خود تا حدودی چنین نقشی را نیز ایفا می کنند.{J

نقش مردم در تعیین رهبر چگونه است آیا درست است که تعیین رهبری به عهده خبرگان است؟

پرسش

نقش مردم در تعیین رهبر چگونه است آیا درست است که تعیین رهبری به عهده خبرگان است؟

پاسخ

در ترسیمی که شما کرده‌اید، هیچ جایی برای مردم نیست؛ لیکن این تصویر فقط مخلوق اندیشه شماست و باواقعیت نظام جمهوری اسلامی فاصله بسیاری دارد. مکانیسم ترسیم شده در قانون اساسی، این است که: الف) خبرگان، رهبری را شناسایی و معرفی می کنند و بر کار او نظارت دارند. بنابراین عزل و نصب رهبری و نظارت بر عملکرد او، بر عهده آنان است. ب) نامزدهای خبرگان پس از تعیین صلاحیت، توسط مردم انتخاب می‌شوند. بنابراین رهبری با واسطه توسطمردم انتخاب می‌شود. ج) انتخاب مرجع تعیین صلاحیت نامزدهای خبرگان غیر از دور اول، بر عهده خود خبرگان نهاده شده و خبرگان دوم نیز این وظیفه را - که عملی کار شناختی است - بر دوش شورای نگهبان نهاده است. بنابراین اگر بخواهیم متناسب با قانون تصویری ارائه کنیم، چنین خواهد بود: نامزد شدن داوطلبان خبرگان--- < تعیین صلاحیت [نه تعیینی که مطلقا به معنای نصب و انتخاب است] توسطشورای نگهبان--< - مردم--- < انتخاب خبرگان---< انتخاب رهبری حضرت امام خمینی(ره) در این باره فرموده‌اند: «اگر مردم به خبرگان رأی دادند، تا مجتهدی عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند،وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده گیرد، قهرا او مورد قبول مردم است. در این صورت او، ولی منتخب مردم می‌شود وحکمش نافذ است».(صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۸۳){J

وظایف و اختیارات رهبری چیست ؟

پرسش

وظایف و اختیارات رهبری چیست ؟

پاسخ

الف) اگر سؤال از منظر قانون اساسی است. وظایف و اختیارات ولی فقیه در اصل یکصد و دهم‌چنین بیان شده‌است: ۱- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۲ـ نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام. ۳ـ فرمان همه پرسی. ۴ـ فرماندهی کل نیروهای مسلح. ۵ـ اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها. ۶ـ نصب و عزل و قبول استعفاء: الف) فقهای شورای نگهبان ب) عالی‌ترین مقام قوه قضائیه ج) رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری

اسلامی ایران د) رئیس ستاد مشترک ه) فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی ۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه. ۸ـ حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۹ـ امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. ۱۰ـ عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یارأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل ۸۹ . ۱۱ـ عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه و قضائیه. ب) اگر از نظر فقهی است، ولایت فقیه در حوزه نیازها و مصالح اجتماعی ولایت دارد و مقصود از ولایت مطلقه فقیه همین می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر ولایت فقیه از یک سو مطلق است. البته نه به معنای اطلاق مصطلح در علوم سیاسی، بلکه اطلاق در برابر امور حسبه یعنی دایره ولایتش اختصاص به حسبه و ضروریات ندارد و از سوی دیگرمشروط است، یعنی مشروط به رعایت احکام الهی و مصالح اجتماعی.

چرا مسئولینی که به حرف رهبر گوش نمی دهند عوض نمی شوند؟

پرسش

چرا مسئولینی که به حرف رهبر گوش نمی دهند عوض نمی شوند؟

پاسخ

عزل و نصب مسؤولین رده های مختلف مدیریتی کشور، سازو کارهای قانونی خاص خود را دارد که به طور معمول و عقلانی قبل از هر نوع عزل و نصب، مورد لحاظ قرار می گیرد، مواردی نظیر توانمندی ها، میزان تأثیر گذاری، کیفیت برنامه ریزی ها و نحوه اجرای آنها، سوابق مدیریتی و موارد دیگر، در هرحال آنچه که در یک کلام می توان اشاره کرد درآمدی که از عزل و نصب مدیریتها عاید کشور می شود باید نسبت به هزینه های آن صرف داشته باشد. در ارتباط با کیفیت رابطه مسؤولین رده های مختلف با رهبری نظام نیز چنین مسئله ای مصداق دارد گذشته از اینکه میزان اطاعت پذیری مسؤولین از رهبری نظام خوشبختانه در اکثر موارد در حد بالائی است. ممکن است در پاره ای موارد برخی از مسؤولین نسبت به اجرای بعضی از فرامین معظم له سستی از خود نشان دهند و یا توانایی انجام آن را نداشته باشند که برخورد با هر کدام از ایشان بسته به نوع و کیفیت موضوع متفاوت است و ممکن است به توبیخ و اخطار و تذکر بسنده شود و یا برخورد قانونی شدیدتری صورت گیرد در هر صورت عزل و برکناری در همه موارد بهترین راه نیست بلکه به عنوان آخرین راهکار می باشد البته به طور قطع مواردی که منافع عمومی متضرر شود و یا کلیت نظام و امنیت کشور تهدید شود جای هیچگونه تساهل و تسامحی نخواهد بود.

بودجه نهاد رهبری از کدام ارگان تامین می شود؟ آیا از ایران خودرو سهمی دریافت می کند؟ لطفا صریح جواب دهید.

پرسش

بودجه نهاد رهبری از کدام ارگان تامین می شود؟ آیا از ایران خودرو سهمی دریافت می کند؟ لطفا صریح جواب دهید.

پاسخ

بودجه نهاد رهبری از طریق اعتبارات دولتی، دستگاه های تحت پوشش دفتر مقام معظم رهبری که فعالیت های اقتصادی دارند، و وجوهات شرعی نظیر خمس و ... تأمین شده و علاوه بر دستگاه های نظارتی رسمی کشور از قبیل مجلس، سازمان بازرسی کشور و ...، توسط دستگاه های نظارتی تحت پوشش دفتر مقام معظم رهبری (معاونت نظارت و حسابرسی دفتر مقام معظم رهبری و مؤسسه حسابرسی مفید راهبر) (نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملک افضلی اردکانی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۵) به صورت دقیق نظارت می شود. اما در مورد ایران خودرو، متن تکذیبیه دفتر مقام معظم رهبری از روزنامه خراسان ۲۴/۴/۸۲ ارسال می گردد. دفتر مقام معظم رهبری با تکذیب شایعه اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده خودروها به این دفتر، با توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاریها، تاکید کرد: وزارت اطلاعات و دستگاههای ذیربط نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنان برخورد نمایند. متن اطلاعیه دفتر مقام معظم رهبری به این شرح است: بسم الله الرحمن الرحیم به دنبال انتشار شایعه کذب اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده برای خودروها به دفتر مقام معظم رهبری، بدین وسیله به اطلاع مردم شریف ایران می رساند این قبیل شایعات و دروغ پراکنی ها با هدف ایجاد تشویش و بدگمانی و اختلاف بین مردم و مسئولان نظام توسط دشمنان ساخته می شود و متأسفانه بعضی از رسانه های خبری نیز به آن دامن می زنند. لذا صریحا اعلام می شود این شایعه دروغ محض بوده و تا کنون هیچ وجهی از هیچ یک از کالا های تولیدی و وارداتی توسط این دفتر گرفته نشده است و مقام معظم رهبری همواره بر شفافیت قیمت گذاری اطلاع رسانی صحیح به مردم تاکید داشته و دارند. لذا ضمن توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاری ها از وزارت اطلاعات و دستگاههای ذیربط مؤکدا خواسته شده است نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنها برخورد نمایند. اطمینان داریم مردم عزیز ایران با هوشیاری خود چنگ روانی دشمنان را خنثی و با فتنه انگیزی آنان مقابله خواهند نمود. دفتر مقام معظم رهبری ۲۳/۴/۱۳۸۲

سلام. لطفا در مورد چرخه زیر توضیح دهید ! شورای نگهبان مسئولیت نظارت بر تمامی انتخاباتها از جمله انتخابات مجلس خبرگان را دارد.یعنی کاندیدای مجلس خبرگان بایستی از ابتدا فیلتر شورای نگهبان بگذرند . مجلس خبرگان نیز که قدرت عزل و نصب رهبر را دارد. حال نکته این

پرسش

سلام. لطفا در مورد چرخه زیر توضیح دهید ! شورای نگهبان مسئولیت نظارت بر تمامی انتخاباتها از جمله انتخابات مجلس خبرگان را دارد.یعنی کاندیدای مجلس خبرگان بایستی از ابتدا فیلتر شورای نگهبان بگذرند . مجلس خبرگان نیز که قدرت عزل و نصب رهبر را دارد. حال نکته اینجاست که ۶ نفر از ۱۲ نفر اعضای شورای نگهبان مستقیما توسط رهبر انتخاب می شوند و ۶ نفر باقیمانده نیز توسط رئیس قوه قضائیه به فیلتر مجلس فرستاده می شوند که در صورت گذر از این فیلتر اعضای شورای نگهبان را تکمیل می کنند. خود رئیس قوه نیز توسط رهبر انتخاب می شود ! در اینجا ظاهرا یک چرخه را داریم که در آن عزل و نصب رهبر به خود رهبر بر می گردد. لطفا من را راهنمایی کنید . متشکرم.

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته لازم است: الف (به نظر می‌رسد در این باره، نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است. «دور»

منطقی آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه، بر خودش متوقف باشد؛ مثلاً «الف» به وجود آورنده «ب» و «ب» به وجود آورنده «الف» باشد که در نتیجه «الف» به وجود آورنده «الف» خواهدبود. [الف > ---ب و ب > ---الف = الف > ---الف] در علم حقوق گرچه چیزی به نام دور با تعریف معین نداریم، لیکن مسامحتاً اگر تعیّن «الف» ناشی از «ب» باشد و «ب» هم توسط «الف» تعیّن یابد، می‌توان دور نامید. در این جا باید توجه داشت که چه در دور منطقی و چه در دور حقوقی، نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر، باید یکسان بوده باشد؛ مثلاً- اولی علّت ایجادی دومی و دوّمی علت ایجادی اوّلی باشد، اما اگر یکی علت ایجادی یا تعیین کننده دومی باشد، ولی دومی به شکل دیگری نوعی وابستگی به آن پیدا کند، دور نیست بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی هم در نظام تکوین و علوم طبیعی امری پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام‌های حقوقی جهان به اشکال گوناگون وجود دارد. توضیح آنکه در انتخابات دیگر کشورهای دنیا از جمله در هر سه مدل عمده لیبرال دموکراسی یعنی ریاست جمهوری در آمریکا، پارلمانی در انگلستان و نیمه ریاستی - نیمه پارلمانی در فرانسه، چنین موضوعی وجود دارد: ۱. آمریکا: بر اساس قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، پس از انجام مبارزه انتخاباتی و تعیین نامزدهای هر یک از احزاب برای «هیئت انتخاب کنندگان»، مردم «هیئت انتخاب کنندگان رئیس جمهوری» را بر می گزینند. نظارت قانونی بر این روند به وسیله وزارت کشور صورت می گیرد و وزیر کشور هم به وسیله، رئیس جمهور تعیین می شود: هیئت انتخاب کنندگان > -----وزیر کشور -- >---رئیس جمهور >-----وزیر کشور ۲. فرانسه: مطابق قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه پس از اصلاحات ۱۹۶۲، رئیس جمهور، با رأی مستقیم مردم برگزیده می شود و وی با یک واسطه (نخست وزیر)، وزیر کشور را تعیین می کند و از آنجایی که وزارت کشور، نظارت بر بررسی صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و هم چنین نامزدهای نمایندگی مجلس را بر عهده دارد، کسانی به انتخابات راه پیدا می کنند که وزارت کشور در نهایت صلاحیت آن ها را تأیید کند و از میان همین نامزدها است که نمایندگان مجلس و رئیس جمهور تعیین خواهند شد. ۳. انگلستان: نخست وزیر، وزیر کشور را تعیین می کند، وزارت کشور نیز، طبق قانون، مسؤولیت نظارت بر بررسی صلاحیت های نامزدهای نمایندگان مجلس را بر عهده دارد و بر تأیید و رد صلاحیت آن ها نظارت عالی دارد. از طرفی این نامزدها نیز پس از پیروزی در انتخابات، نخست وزیر را تعیین می کنند و همچنین پس از معرفی وزیر کشور از سوی نخست وزیر به مجلس نیز به وی رأی اعتماد می دهند. نمایندگان پارلمان > -----وزیر کشور< ----- نخست وزیر > -----نمایندگان پارلمان بنابراین می بینیم که این دور، در انتخابات رؤسای کشورهای دیگر نیز وجود دارد و مختص انتخابات خبرگان رهبری در ایران نیست. اکنون باید دید مطلب ادعا شده دقیقاً چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد، ادعای چنین دوری قابل قبول بود؛ یعنی، به این شکل که تمام گزینه‌های زیر بدون استثنا درست باشد: ۱- خبرگان تعیین و نصب رهبر کند؛ ۲- رهبر تعیین و نصب شورای نگهبان نماید؛ ۳- شورای نگهبان تعیین و نصب مجلس خبرگان کند؛ در حالی که واقعیت چنین نیست؛ زیرا اولاً- نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه، متفاوت است. زیرا شورای نگهبان هیچ کس را نصب نمی کند بلکه عنصر چهارمی وجود دارد که نقش عمده را ایفا می‌کند و در دور ادعایی لحاظ نشده است و آن انتخاب مردم است؛ یعنی، شورای نگهبان به هیچ وجه تعیین کننده اعضای خبرگان نیست؛ بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی، نامزد می‌شوند و کار شورای نگهبان، صرفاً نقش کارشناختی از نظر تشخیص صلاحیت‌های مصرّح در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ گونه حق نصب ندارد. سپس مردم هستند که در میان افراد ذی‌صلاح به نامزدهای مورد نظر خود رأی می‌دهند، و این انتخاب مردم و رأی دادن آنان به کاندیداهای خبرگان کاملا- آزادانه و با اختیار کامل می باشد و واقعا اگر آنها چنین افرادی را قبول نداشته باشند در انتخابات حضور پیدا نمی کنند. بنابراین ترتیب مسأله چنین خواهد بود: کاندیداهای خبرگان > ---تشخیص و اعلام صلاحیت توسط شورای نگهبان > ---انتخاب مردم > ---مجلس خبرگان > ---تعین رهبری بنابر آنچه که در انتخاب خبرگان حرف نهایی و

اساسی را می زند همان عنصر انتخاب آزادانه مردم است. و الا صرف تأیید صلاحیت و شرایط خبرگان توسط شورای نگهبان نمی تواند شبهه و نقطه ضعفی محسوب گردد، زیرا از یک سو خبرگان به دلیل مسؤولیت حساسشان_ که در ارتباط با رهبری نظام اسلامی می باشد _حتما باید واجد شرایطی از جمله صلاحیت های علمی و اجتهاد، صلاحیت اخلاقی، سیاسی و ... باشند، که تشخیص آن لازم است توسط مرجعی انجام پذیرد، و از این مسأله گریزی نیست. و از سوی دیگر اگر بخواهیم تأیید صلاحیت ها را توسط شورای نگهبان باعث ایجاد شبهه در رأی مردم و مردمی بودن انتخابات بدانیم، نظیر این مسأله در سایر انتخابات نظیر ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس و ... مطرح می شود. پاسخ دیگر: در بطلان دوری که فرض شده، کافی است به این موضوع توجه شود که مجلس خبرگان طبق مصوبه خود، امر تشخیص صلاحیت را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد هر زمانی می‌تواند آن را به گروه دیگری بسپارد و این امر مطابق قانون اساسی است؛ زیرا در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی این حق به مجلس خبرگان داده شده است. بنابراین انتخاب رهبری با مجلس خبرگان است و تعیین صلاحیت خبرگان با گروهی است که خود انتخاب می‌کنند نه رهبری، هر چند فعلاً گروهی را که خبرگان انتخاب کرده همان افرادی هستند که رهبری برای نظارت بر مصوبات مجلس شورای اسلامی انتخاب کرده است. اگر انتخاب گروه تعیین کننده صلاحیت با رهبری بود این شبیه دور می‌شد در حالی که چنین نیست. و نکته آخر در مورد سؤال اینکه، تأیید صلاحیت خبرگان منحصرا با فقهای شورای نگهبان است نه حقوق دانان آن، بر این اساس دیگر قوه قضائیه و ... که در سؤال آمد، به چرخه فوق راه نمی یابد. (ر.ک: تبصره ۱ ماده ۲ قانون انتخابات و آیین نامه داخلی خبرگان) برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱- نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، محمد مهدی نادری قمی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۴۱ ۲- نظارت استصوابی و شبهه دور، محمدرضا مرندی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۳۹ ۳- بررسی فقهی - حقوقی شورای نگهبان، فرج الله هدایت نیا، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰ ، ص ۲۱۹ ۴- حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرتضی مرندی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، ص ۱۱۰.

نظر به اینکه شورای نگهبان را رهبری تعیین می نمایند، وشورای محترم نگهبان، خبرگان رهبری را تأیید می نمایند و خبرگان، رهبری را تعیین می کنند، لطفاً حدالمقدور مفصل توضیح فرمائید دور باطل صورت گرفته یا خیر؟ به چه دلیل؟

پرسش

نظر به اینکه شورای نگهبان را رهبری تعیین می نمایند، وشورای محترم نگهبان، خبرگان رهبری را تأیید می نمایند و خبرگان، رهبری را تعیین می کنند، لطفاً حدالمقدور مفصل توضیح فرمائید دور باطل صورت گرفته یا خیر؟ به چه دلیل؟

پاسخ

کلاً در انتخاب رهبری مطابق با آنچه در قانون اساسی وجود دارد دور باطل صورت نمی گیرد زیرا درهنگام انتخاب رهبری مجلس خبرگانی اظهار نظر می کند و رأی می دهد که در دوران رهبر قبلی انتخاب شده اند وتوسط خبرگانی انتخاب می شود که اجتهاد آنها توسط شورای نگهبان منصوب از جانب رهبری قبلی بوده است نه رهبری که انتخاب می شود، به عنوان نمونه انتخاب مقام معظم رهبری در سال ۶۸ و پس از رحلت حضرت امام" ره "توسط مجلس خبرگان صورت گرفت که آن مجلس خبرگان نیز توسط شورای نگهبان مورد تأیید قرار گرفت که از جانب حضرت امام"ره "منصوب شده بودند و مقام معظم رهبری نقشی در انتصاب شورای نگهبان در زمان حضرت امام"ره "نداشتند، اما آنچه شبهه دور را ایجاد می کند بیشتر ناظر بر تداوم رهبر وانتخاب

مجدد رهبری توسط مجلس خبرگان بعدی است که در زمان رهبری تشکیل شده و اجتهاد آنها به تأیید شورای نگهبانی رسیده که منصوب از ناحیه رهبری هستند. برای دادن پاسخ روشنتر به این شبهه ابتدا اصل شبهه را باید درست تبیین کرد. اشکالی که در این شبهه مطرح می شود این است که اگر قرار باشد رهبر را خبرگان تعیین کنند و خود خبرگان توسط شورای نگهبان منتخب رهبری تأیید صلاحیت شوند، چه تضمینی وجود دارد که به یکدیگر رشوهٔ سیاسی ندهند؟ یعنی رهبری کسانی را برای شورای نگهبان برگزینند که آنها خبرگان حامی او را تأیید کنند و کاندیداهای مخالف او را تأیید نکنند و به همین صورت خبرگان کسی را به رهبری برگزینند که شورای نگهبان حامی آنها را برگزینند و به همین صورت شورای نگهبان کسانی را برای خبرگان تأیید کند که آنها رهبر حامی شورای نگهبان را تعیین کنند به عبارت دیگر نتیجه این دور این است که یک زد وبند سیاسی بین سه نهاد رهبری، شورای نگهبان و خبرگان بوجود می آید. پاسخ:یا رهبر را عادل می دانیم یا نمی دانیم (با دقت در اینکه یکی از شرایط رهبری که توسط مجلس خبرگان تشکیل شده در زمان رهبر قبل برای انتخاب رهبر بعدی مورد توجه می باشد شرط عدالت است) اگر رهبر را عادل بدانیم رهبر عادل شرط عدالت را در تعیین فقهای شورای نگهبان حتماً مد نظر قرار می دهد (چون یکی از شرایط فقهای شورای نگهبان هم شرط عدالت است) لذا فقهای شورای نگهبان که به شهادت رهبری عادل هستند حتماً شرط عدالت را در کاندیداهای مورد نظر خبرگان در نظر خواهند داشت در این صورت هیچ زدو بندی صورت نخواهد گرفت وبه عبارت دیگر عدالت رهبر و به تبع آن عدالت فقهای شورای نگهبان و عدالت خبرگان مانع هرگونه زد وبندی خواهد شد. اما اگر رهبری عادل نباشد تأیید صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان توسط مرجعی غیر از شورای نگهبان(مثلاً تأیید سه تن از اساتید خارج حوزه) مشکلی را حل نخواهد کرد چون اعضای خبرگان به تبع موقعیت علمی که دارند با امام جمعه هستند یا نمایندهٔ رهبری در استان و شهرستانها یا ارگانها و یا مثل رئیس جمهور و رئیس قوهٔ قضائیه و فقهای شورای نگهبان و...که همه آنها از جانب رهبری تأیید و حمایت شده اند و اگر بنا باشد عدالت مطرح نباشد همین تأیید و تعیین و حمایت برای آن زد و بند فرضی کافی است و لو اینکه صلاحیتشان توسط مرجعی غیر از شورای نگهبان تأیید شود. از این جهت اگر بنا باشد بدون فرض عدالت بحث کنیم با تغییر مرجع برای صلاحیت مشکل حل نخواهد شد زیرا برگزیدن بیش از ۸۰ مجتهد عادل دارای بینش سیاسی اجتماعی که هیچ ارتباطی با رهبری نداشته باشند غیر ممکن است و نکته آخر اینکه فرض عدم عدالت ۸۰ نفر خبرگان و شورای نگهبان قبلی که در انتخاب اولیه رهبر نقش داشته اند و فرض عدم عدالت در شورای نگهبان و خبرگان بعدی با در نظر گرفتن اینکه این افراد جدای از تأیید شورای نگهبان توسط مردم منطقه خود در انتخابات مورد تأیید قرار گرفتند فرض غیرمنطقی به نظر می رسد.

۱- چرا رهبر مستقیماً نظارت و پیگیری عملکرد مسؤلین کشور را پی گیری نمی کنند ورسیدگی به تخلفات را به دست دیگران می سپارند؟ منظور آن قاطعیت وهیبت امام خمینی(ره) را ندارند.

پرسش

۱- چرا رهبر مستقیماً نظارت و پیگیری عملکرد مسؤلین کشور را پی گیری نمی کنند ورسیدگی به تخلفات را به دست دیگران می سپارند؟ منظور آن قاطعیت وهیبت امام خمینی(ره) را ندارند. ۲- علت اینکه درتمامی سخنرانی های رهبر از پرده آبی رنگ برای زمینه پشت سرآقا استفاده می شود چیست؟این مورد درنماز جمعه های تهران هم دیده می شود چرا فقط نماز جمعه تهران؟

پاسخ

۱) - مشابه این سؤال مستقیماً از خود مقام معظم رهبری دردیدار ایشان با دانشجویان واساتید دانشگاه شهید بهشتی پرسیده شد که

خلاصهٔ پاسخ معظم له چنین بود که پیگیری وبرخورد با تخلفات از هرکس باشد بطور جدی ازناحیه ایشان انجام می شود ولی به مقدار جرم ومجازات مناسب با آن نفر باید توجه کرد .دفتر بازرسی نهاد رهبری از فعالترین سازمانهای بازرسی کشور است که بطور جدی تخلفات عمده را پیگیری می کند. - عظمت روحی وشخصیتی حضرت امام(ره) مطلب بسیار روشنی است که همه شیعیان انقلاب اسلامی دربرابر آن خاضع هستند . وهر انسانی فضائل و ویژگیهایی دارد که ممکن است در دیگران به همان مقدار وجود نداشته باشد والبته باید توجه داشت که این دلیل نمیشود که افراد جامعه درمقام اطاعت پذیری از رهبری به این خاطر دچار ضعف گردند. اگر بخواهیم مثال بالاتری برای این موضوع ذکر کنیم خوب است بگوئیم همانطور که فضائل معنوی پیامبراکرم(ص) درتمام انسانهای هستی منحصر به فرد بود ولی این مسأله موجب نمیشود که مردم درمقام اطاعت از وصی وجانشین او، ضعف داشته باشند . ۲)استفاده ازرنگ آبی برای زمینه پشت سرایشان با توجه به اثرات روحی روانی رنگ ملایم وآرام بخش آبی درمخاطبین است. البته دربرخی دیدارها در شهرستانهای دیگر رنگ سبز نیز استفاده شده، ودرهر حال مسلماً این نمایانگر علاقه ویژه ایشان به یک تیم خاص ورزشی نیست ومقام معظم رهبری همواره برتوجه به اصل ورزش تأکید دارند.(با صرف نظر از تبلیغ وگرایش به یک تیم خاص)

وظایف رهبری چیست و چرا در جامعه عدالت اجرا نمی شود؟

پرسش

وظایف رهبری چیست و چرا در جامعه عدالت اجرا نمی شود؟

پاسخ

بر اساس قانون اساسی وظیفه رهبری ارائه رهنمودهای کلی و تبیین استراتژی‌های اساسی نظام اسلامی است. دردیدار رهبر معظم با کارگزاران نظام نیز معظم له اشاره کردند که وظیفه رهبری ارائه خط مشی‌های کلی است و احیاناجلوگیری از انحرافاتی که ممکن است پیدا شود. به علاوه باید توجه داشت که چه رهبری و چه هر شخصیت و مقام دیگری به ناچار باید در ظرف واقعیت‌هایاجتماعی عمل کند و نمی‌تواند انتظار داشت که با وجود محدودیت‌های داخلی و خارجی و واقعیت‌های سیاسی ـ اجتماعی ـ اقتصادی رهبری کاری خارق عادت و خلاف مقتضای طبیعی انجام داده و به اصطلاح معجزه کند. در خصوص عدالت اجتماعی می‌دانیم که وضعیت کنونی ناشی از تبعات دوران جنگ تحمیلی و برنامه بازسازیاست. جنگ تحمیلی خواسته ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی نبوده و از سوی بیگانگان و دشمنان ملت و نظاماسلامی بر ما تحمیل شد و برنامه بازسازی نیز بر اساس نظرات کارشناسان و متخصصان اقتصادی به اجرا درآمد در عین حال در طول برنامه‌های پنج ساله اول و دوم رهبری بارها توجه به عدالت اجتماعی و محوریت آن را متذکرگردیدند و در نامه‌ای دوازده ماده‌ای استراتژی اقتصادی نظام جمهوری اسلامی را بیان نمودند. با این حال به هنگام اجرا و عمل همان محدودیت‌های یاد شده موجب شد که موفقیت تام و تمام در این جهت به دست نیاید و آرمان عدالت اجتماعی محقق نگردد.

آیا رهبر می تواند به رئیس جمهور حکم تنفیذ ندهد؟

پرسش

آیا رهبر می تواند به رئیس جمهور حکم تنفیذ ندهد؟

پاسخ

تنفیذ حکم رئیس جمهور توسط ولی‌فقیه از اختیارات ولی‌فقیه در قانون اساسی است و به هیچ وجه جنبه تشریفاتی و صوری ندارد. یعنی از لحاظ قانون، تا زمانی که ولی‌فقیه حکم او را تنفیذ نکند شخصِ منتخب، ولو حایز همه آرای مردم نیز باشد، هیچ‌گونه ریاستی به قوه مجریه ندارد. بله، از آنجا که طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی قبل از برگزاری انتخابات شورای نگهبان صلاحیت کاندیداهای ریاست جمهوری را تأیید می‌کند و نظارت مستمر بر حسن اجرای انتخابات نیز وجود دارد. معمولاً حکم ریاست جمهوری توسط ولی‌فقیه امضا می‌شود و در این زمینه اختلافی پیش نمی‌آید ولی این بدان معنا نیست که امضای ولی‌فقیه صرفا تشریفاتی و فاقد اثر قانونی است. به ویژه این که تعبیر «تنفیذ» و نیز آنچه رهبر فقید انقلاب درتنفیذ ریاست جمهوری فرمودند «این تنفیذ تا زمانی است که عمل بر طبق موازین اسلام باشد» نشان می‌دهید که امضای ولی‌فقیه به نتیجه انتخابات مشروعیت می‌بخشد.

آیا مقام معظم رهبری با ولایت مطلقه ای که دارد می تواند مجلس خبرگان را منحل کند؟

پرسش

آیا مقام معظم رهبری با ولایت مطلقه ای که دارد می تواند مجلس خبرگان را منحل کند؟

پاسخ

در مورد این سوئال می توان گفت : اگر روزی حقیقتا "برای ولی فقیه ثابت شود که اکثریت یا همه اعضای مجلس خبرگان موجود را تطمیع یا تهدید کرده اند و آنها نیز تحت تاثیر قرارگرفته اند یا به هر دلیل منطقی و موجه دیگر به این نتیجه برسد که وجود این مجلس خبرگان بر خلاف مصالح اسلام و جامعه اسلامی و به ضرر مردم است می تواند با استفاده از ولایتی که دارد مجلس خبرگان را منحل نماید گر چه در هیچ قانونی صراحتا "انحلال مجلس خبرگان را به عنوان یکی از اختیارات ولی فقیه ذکر نکرده اند, (محمد مهدی نادری قمی نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه برگرفته از مباحث استاد محمد تقی مصباح یزدی ص ۱۵۷). در این مسئله نظرات متفاوت دیگری نیز وجوددارد که ناشی از عوامل متعددی از قبیل عدم تصریح قانون اساسی به این مسئله و اختلاف مبانی و دیدگاه درباره منابع مشروعیت رهبری , نقش مردم و تاثیر آرای آنان می باشد.

فرماندهی کل قوا چه وظایفی دارند این سمت به عهده چه کسی باید باشد چرا بنی صدر مدتی فرماندهی کل قوا را بر عهده داشته اند. مگر قوانین تغییر یافته است.

پرسش

فرماندهی کل قوا چه وظایفی دارند این سمت به عهده چه کسی باید باشد چرا بنی صدر مدتی فرماندهی کل قوا را بر عهده داشته اند. مگر قوانین تغییر یافته است.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است: الف – اصطلاح فرماندهی کل قوا در ارتباط با نیروهای مسلح می باشد که براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به ولی فقیه واگذار شده است: بند چهارم اصل یکصد و دهم قانون اساسی چنین بیان می دارد: «فرماندهی کل نیروهای مسلح» با رهبر است اطلاق عبارت فوق نشان دهنده مدیریت تام و عام مقام رهبری به کل امور و شؤون نیروهای مسلح اعم از نظامی و انتظامی می باشد. اقتضای نیروهای مسلح بر وحدت فرماندهی است، زیرا بدون وحدت، امور نظامی و دفاعی کشور از انسجام لازم برخوردار نخواهد بود. قانون اساسی ضمن بیان این اطلاق، پاره ای از اقتدارات مهم مقام رهبری در نیروهای مسلح را تصدیحا بیان نموده است که عبارتند از: ۱. فرماندهی کل نیروهای مسلح و نصب و عزل و قبول استعفای رئیس ستاد مشترک؛ فرمانده کل سپاه و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی (بند چهارم و ششم اصل یکصد و دهم قانون اساسی). ۲. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها (بند پنجم اصل یکصد و دهم قانون اساسی). ۳. در شورای عالی امنیت ملی بدین ترتیب که: – این شورا، سیاست های دفاعی و امنیتی کشور را در «محدوده سیاست های کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری» تنظیم می نماید (اصل یکصد و هفتاد و ششم قانون اساسی). – «دو نماینده به انتخاب مقام رهبری» در شورای مذکور عضویت دارد (همان). – مصوبات این شورا پس از تأیید مقام رهبری قابل اجراست (ذیل اصل یکصد و هفتاد و ششم قانون اساسی). ب – براساس اصل یکصد و دهم قانون اساسی «رهبر می تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند». بدیهی است که تفویض اختیار مذکور به معنای سلب صلاحیت نیست؛ بلکه مقام یا مسؤولی که آن وظیفه یا اختیار از سوی رهبری به او تفویض شده است، صرفا به نمایندگی از طرف رهبری انجام وظیفه می نماید. این اختیار تفویض شده در هر زمان قابل لغو خواهد بود (ر.ک: سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۱). ج – با توجه به دو موضوع فوق در ارتباط با سؤال گفتنی است که: اولا، در زمان بنی صدر نیز قانون هیچ گونه تغییری نکرده بود و فرماندهی کل قوا از نظر قانونی همچنان با ولی فقیه بود. ثانیا، حضرت امام بنا به دلایل و مصالحی برای مدتی نمایندگی فرماندهی کل قوا را به بنی صدر تفویض کردند که این کاملا اختیاری قانونی است. ثالثا، پی بردن به دلایل تفویض برخی اختیارات رهبری از سوی حضرت امام به بنی صدر نیازمند بررسی شرایط و اوضاع آن زمان می باشد که به اختصار مطالبی را بیان می نمایم: مقدمه: هر چند در حکومت اسلامی، مشروعیت امری الهی است و مشروعیت تمامی بخشهای نظام از طریق حاکم اسلامی تأمین می‌شود، اما باید به موضوع مهم دیگری که در حکومت اسلامی نقش به سزا و عمده‌ای دارد توجه داشت و آن نقش مقبولیت مردمی و توجه به آراء آنان از یک سو در نظر گرفتن مصالح جامع و نظام اسلامی بر اساس شرایط و مقتضیات زمان و مکان می‌باشد. به عنوان نمونه، مراجعه به تاریخ صدر اسلام و سیره حکومتی پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) مبین نکات فوق است: وجود برخی شخصیتها و بزرگان قریش در جمع کارگزاران و فرماندهان نظام اسلامی نظیر، خالدبن ولید، عمرو عاص، شریح قاضی، اشعث بن قیس، ابوموسی اشعری و...، با اینکه در التزام و پای بندی آنان به اسلام تردید بود و بعضاً تخلفات مهمی نیز داشتند، (ر. ک: فروغ ابدیت، استاد جعفر سبحانی؛ و سیای کارگزارن علی بن ابی طالب(ع)، علی اکبر ذاکری، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی) همه حاکی از اهمیت و توجه به جایگاه مردمی افراد، استفاده از توانایی و کارآمدی آنان، و رعایت مقتضیات و مصالح جامع می‌باشد. اکنون با توجه به مقدمه فوق به بررسی عملکرد حضرت امام(ره) در قبال بنی صدر می‌پردازیم: ۱. بررسی شرایط بنی صدر به عنوان اولین رئیس جمهور نظام جمهوری اسلامی بود که از پشتوانه یازده میلیون رأی از میان چهارده میلیون شرکت کننده در انتخابات (قریب به هفتاد درصد آرای مأخذه) برخوردار بود. بنابراین علی رغم شناختی که حضرت امام(ره) از ابتدا به عدم لیاقت و کفایت نامبرده برای تصدی ریاست جمهوری ایشان داشتند، می‌بایست هر گونه اقدامی کاملاً سنجیده صورت می‌پذیرفت تا از یک سو

وجهه نظام نوپای اسلامی خدشه دار نشود و مخالفین نظام در داخل و خارج چنین القاء نکنند که نظام اسلامی، تحمل جمهوری بودن و آراء مردم را ندارد و به سرعت اولین رئیس جمهور مردمی خویش را برکنار نمود، و از سوی دیگر به آراء و انتخاب احترام گذاشته، تا با گذشت زمان به صورت طبیعی زمینه‌های تجدید نظر در آراء مردم با دیدن عملکردها و رفتارهای بنی صدر، فراهم آید. و مردم واقعاً به این نتیجه برسند که بنی صدر علی رغم شگردهای تبلیغاتی خود، فرد شایسته و لایقی برای مسئولیت مهم ریاست جمهوری نبوده و صلاحیت این کار را ندارد. و بعلاوه قانون اساسی جمهوری اسلامی هم راهکارهای عزل و برکناری رئیس جمهور را مشخص نموده بود و دلیلی برای استفاده حضرت امام از اختیارات حکومتی خود وجود نداشت. و آخرین نکته‌ای که باید در بررسی شرایط آن مقطع زمانی در نظر گرفت، اوضاع آشفته داخلی ناشی از وقوع انقلاب، درگیریهای جناحها و گروههای سیاسی، شروع جنگ تحمیلی و...، بود که شدیداً از هر گونه اقدامی سبب ایجاد تشنت و التهاب در کشور می‌شد، باید جلوگیری بوجود می‌آمد. ۲. در چنین شرایطی حضرت امام(ره) دو گونه می‌توانستند با این جریان برخورد کنند: یا حکم ریاست جمهوری بنی صدر را تنفیذ نکنند و در برابر رأی ملت بیاستند، یا با تنفیذ حکم ریاست جمهوری و مدارا و مماشات با وی، کشور را از بحران نجات دهند. حضرت امام(ره) با درایت و مدیریت حکیمانه‌ای که داشتند، راه دوم را برگزیدند و با فرصت دادن بیشتر به بنی صدر و بازگذاشتن دست وی برای خدمت، هر گونه بهانه را از او گرفتند تا در روند کارش نتواند امام نیروهای ارزشی را به انحصارطلبی و تمامیت خواهی متهم سازد و همه ناتوانی‌ها یش را به مانع تراشی‌های نیروهای ارزشی منتسب سازد. از این رو امام(ره) در همان اولین روزهای پیروزی بنی صدر، در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری وی که در بیمارستان قلب تهران برگزار شد، پس از نصایح دلسوزانه و پدرانه با ایشان، حکم ریاست جمهوری اش را تنفیذ کردند و فرمودند: «من یک کلمه به آقای بنی صدر تذکر می‌دهم، این کلمه تذکر برای همه است، «حب الدنیا رأس کل خطیئه» یعنی دنیادوستی در رأس همه خطاهاست. (صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۷). حضرت امام حکم تنفیذ خویش را به «عدم تخلف بنی‌صدر از احکام اسلام و تبعیت از قانون اساسی» مشروط کردند: «بر اساس آن که ملت شریف ایران با اکثریت قاطع، جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی صدر را به ریاست جمهوری کشور جمهوری اسلامی ایران برگزیده‌اند و بر حسب آن که مشروعیت آن باید به نصب ولی فقیه جامع الشرایط باشد، اینجانب به موجب این حکم، رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت منصوب نمودم، لکن تنفیذ و نصب اینجانب و رأی ملت مسلمان ایران، محدود است به عدم تخلف ایشان از احکام مقدسه اسلام و تبعیت از قانون اساسی ایران...» (همان، ص ۲۶۰ (۱۵ بهمن ۵۸) ایشان در راستای همان سیاست، پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری، وی را به قائم مقامی خود در فرماندهی کل قوا منصوب کردند، در این حکم آمده است: «جناب آقای بنی‌صدر، رئیس جمهوری ایران! در این مرحله حساس که احتیاج به تمرکز قوا بیشتر از هر مرحله است، جناب عالی به نمایندگی این جانب به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیبی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعیین کرده است، منصوب می‌شوید، امید است که با شایستگی که جناب عالی دارید، امور کشوری و لشکری و قوای مسلح به نحو شایسته با موازین اسلامی جریان پیدا کند» (همان، ص ۲۶۰). حضرت امام(ره) برای حفظ اصل نظام و جلوگیری از هر گونه تشتت و التهاب در کشور که مقتضای زمان جنگ بود و برای جذب بنی صدر، در حد امکان سیاست مدارا و مماشات را با وی به کار می‌بردند. و برای این که رشد سیاسی مردم بالا برود و حقایق کم کم روشن شود، دو پروژه دیگر نیز به اجرا گذاشته بودند: الف. افشای خط بنی‌صدر و جریان فکری او؛ ب. تقویت جناح ارزشی که در رأس آن، بزرگانی چون شهید بهشتی و شهید باهنر و مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی و.. قرار داشتند. در بخش اول، امام در طول این مدت افشای جریان ملی گرایی و لیبرالیسم را در دستور کار خود قرار داده بودند، و نسبت به خطرات آن، مردم را آگاه، می‌ساختند: «آقای رئیس جمهور نخست وزیری معرفی می‌کند شخصی باشد مکتبی، و در صدد باشد که احکام اسلام را پیاده کند، نه درصدد این باشد که ملیت را احیا بکند، آنهایی که می‌گویند ما ملیت را می‌خواهیم احیا بکنیم، آنها مقابل اسلام ایستاده‌اند. اسلام آمده است

که این حرف‌های نامربوط را از بین ببرد. افراد ملی به درد ما نمی‌خورند؛....» (صحیفه نور، ج ۱۲ ص ۲۷۳). و در جای دیگر می‌فرمایند: «ما از این ملی‌های هیچی ندیدیم جز خرابکاری؛ اگر یک نفرشان آدمی بود که اسلامی بود که صحیح بود، ما ندیدیم چیزی از اینها. همه ما اسلامی پیش برویم...» (همان، ص ۱۱۸). و در بخش دوم حضرت امام(ره) نسبت به نیروهای ارزشی مانند شهید بهشتی، مقام معظم رهبری و...، سنگ تمام گذاشتند و با این کار جامعه رابه سوی این شخصیت‌ها که مطابق با معیارها و الگوهای اسلامی بودند راهنمایی و هدایت می‌کردند. تا جامعه بتواند در انتخابهای بعدی دقیق‌تر عمل کند. حضرت امام(ره) در مورد شهید دکتر بهشتی فرمودند: «یک نفر آدمی را که من بیست و چند سال است از نزدیک می‌شناسم، او پیش من درس خوانده، با من معاشر بوده، من همه چیزش را می‌دانم، حالا افتادند به جان مثل آقای بهشتی، آقای دکتر بهشتی را از او می‌ترسند اینها برای این که یک فرد لایقی است و اینها نمی‌خواهند این طور افراد باشند.» (همان، ج ۹، ص ۲۸۸). در جای دیگر فرمودند: «من آقای خامنه‌ای را بزرگش کردم، من آقای هاشمی را بزرگ کردم، من آقای بهشتی را بزرگش کردم» (همان، ج ۱۵، ص ۱۳۹). نکته دیگر اینکه، حضرت امام(ره) می‌دانستند که بیشتر، این اطرافیان بنی صدر هستند که او را تحریک می‌کنند، اگر خودش بود و خودش، ممکن بود بتوان با او کنار آمد. لذا همواره بنی راه نصیحت می‌کردند که از اطرافیانش فاصله بگیرد. چنانکه حضرت امام پس از عزل بنی‌صدر فرمودند: «خدا می‌داند که من مکرر به این گفتم که آقا اینها تو را تباه می‌کنند این گرگ هایی که دور تو جمع شده‌اند وبه هیچ چیز عقیده ندارند، تو را از بین می‌برند، گوش نکرد، هی قسم خورد که اینها فداکار هستند....» (همان، ج ۱۵، ص ۶۹ و ۶۸). متأسفانه با همه مدارا و مماشاتی که حضرت امام نسبت به بنی صدر داشتند، ولی وی متنبه نشد و همچنان به دنبال اهداف خود و تحریکات اطرافیانش بود. جنگ را به نقطه شکست کشانده بود، نیروهای ارزشی مانند شهید صیاد شیرازی را از ارتش برکنار کرد، بود، دست سپاه را در جنگ بسته بود، نیروهای ضد انقلاب و گروهک‌ها را تقویت کرده بود و در پشت صحنه با آمریکا رابطه داشت، نسبت به شهید رجایی که نخست وزیرش بود همواره بی مهری می‌کرد و در هر فرصتی وی را تحمیلی، ناکارآمد و بی‌سواد معرفی می‌نمود و در نامه‌ای به حضرت امام به تغییرناپذیر بودن شهید رجایی و هیأت وزیران در برابر سیاست‌های خود اعتراض می‌کند و حضرت امام در پاسخ وی می‌فرماید: «این جانب دخالتی در امور نمی‌کنم، موازین همان بود که کراراً گفته‌ام و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنن...و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمایند» (همان، ج ۱۳، ص ۵۵). نتیجه درایت و تدبیر الهی و برخورد هوشمندانه حض...jامام(ره) با مسأله بنی‌صدر این بود تا زمینه‌های بیداری و آگاهی مردم نسبت به انتخاب خویش فراهم شده و آن پشتوانه عظیم مردمی که همواره بنی صدر به آن افتخار می‌کرد و آن را به رخ می‌کشید، از او گرفته شود و زمینه برای عزل بنی صدر بر اساس مکانیسم قانونی فراهم آید. و در روز ۳۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، مجلس به عدم کفایت سیاسی بنی صدر با ۱۷۷ رأی موافق و یک رأی مخالف، موافقت نمود. و این تصمیم با استقبال ف...Ş...jمردمی که مدتی قبل به بنی صدر رأی داده بوده و هم اکنون با هدایتهای حضرت امام(ره) آگاه شده بودند روبرو شد. جهت مطالعه بیشتر ر.ک: قاسم روانبخش، بازخوانی پرونده یک رئیس جمهور، قم، نشر همای غدیر، ۱۳۸۲.

در رابطه با رهبری انقلاب گفته می شود که انتخاب ایشان بر اساس قانون اساسی تغییر یافته بوده که هنوز به تأیید آرای عمومی نرسیده است یعنی قانون اساسی اول شرط مرجعیت را داشته باشد ولی در تغییر یافته آن شرط مرجعیت را حذف کرده بودند. ولی این تغییر به همه پرسی گذ

پرسش

در رابطه با رهبری انقلاب گفته می شود که انتخاب ایشان بر اساس قانون اساسی تغییر یافته بوده که هنوز به تأیید آرای عمومی نرسیده است یعنی قانون اساسی اول شرط مرجعیت را داشته باشد ولی در تغییر یافته آن شرط مرجعیت را حذف کرده بودند. ولی

این تغییر به همه پرسی گذاشته نشده بود این اشکال را چگونه باید پاسخ بدهیم.

پاسخ

قبل از ورود به موضوع اصلی سؤال ابتدا لازم است نکاتی را در مورد «شرط مرجعیت» و جایگاه آن در شرایط رهبری (صلاحیت علمی) بیان نماییم: اصطلاح «مرجعیت» که به مراتب کمال علمی، اخلاقی و اجتماعی فقیه اطلاق می‌شود، ظاهرا برای کسانی است که عنوان بزرگترین و مشهورترین مجتهد یک کشور (و حتی یک شهر) را دارا باشد؛ به عبارت بهتر؛ دانشمندترین همه علمای هر ناحیه عنوان مرجع تقلید را دارد و آن، عبارت از کسی است که محل مراجعه‌ی مقلّدان و دارای رساله مدون عملیه برای استفاده مریدان خویش می‌باشد. (عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۰، «نهادی به نام مرجعیّت»، صفحات ۸۱ به بعد) در مورد جایگاه مرجعیت و رابطه آن با ولایت فقیه نکات ذیل حائز اهمیت است: اول؛ آن که فقاهت به معنای توانایی استنباط احکام اولیّه شرعی از منابع و متون دینی، امر مشترکی است که هم در مرجعیت و هم در قضاوت و هم در زعامت و سرپرستی جامعه مورد نیاز است بدین معنا که تصدی این سه شأن مهم، تنها از سوی فقها مورد قبول است و دیگران با وجود فقهای صالح، حق تصدی این شؤون را ندارند. نکته مهم این است که فقاهت در همه این شئون متفاوت به یک معناست و این گونه نیست که ما برای مرجعیت، به گونه‌ای فقاهت نیازمند باشیم و در امر رهبری به گونه‌ای دیگر از فقاهت، در واقع ما یک فقیه داریم که اجازه پذیرش همه شئون ذکر شده را دارد. بدین معنی که اگر از فقیهی، فتوا طلب کنیم، مرجع تقلید خواهیم داشت و اگر امر قضاوت را به او بسپاریم، به قاضی تبدیل می‌شود و اگر از او زعامت و سرپرستی جامعه را بخواهیم، به ولی‌فقیه خواهیم رسید. بنابراین، اطاعت از ولی‌فقیه با همان ادله‌ای به اثبات می‌رسد که رجوع به مراجع تقلید. دوم؛ آن که فقاهت و عدالت، شرط مشترک و مقدماتی تصدی مرجعیت، قضاوت و زعامت است یعنی فقاهت شرط لازم است اما کافی نیست. افزون بر آن متصدی هر کدام از مسئولیت‌های فوق به داشتن ویژگی‌های دیگری نیز متناسب با خصوصیات آن مسؤولیت نیازمند است. در این میان، ولایت و سرپرستی جامعه مسؤولیت پیچیده‌تر و سنگین‌تری است، پس دارای ویژگی‌های مهم‌تر و بیشتری است به گونه‌ای که ممکن است در هر زمان تعداد انگشت‌شماری از فقهای عادل را بتوان یافت که واجد آن شرایط باشند. سوم؛ آن که مرجعیت یک شأن اجتماعی است نه یک شأن علمی و فقهی جدا و بالاتر از فقاهت در واقع بسیاری از فقها راضی به پذیرش این شأن اجتماعی نیستند و ضمن آنکه صلاحیت مرجعیت را دارا هستند ترجیح می‌دهند که این مسئولیت را بر دوش نگیرند اما برخی از فقها نیز این مسئولیت را می‌پذیرند و مرجع تقلید می‌شوند. بنابراین نباید تصور کرد که هر فقیهی که مرجع تقلید می‌شود لزوما از دیگر فقهایی که این شأن را نمی‌پذیرند، برتر و عالم‌تر است. البته مرجع تقلید باید فقیه اعلم باشد، اما اعلمیت منحصر در مراجع تقلید نیست، و فقهای همطراز با مراجع از نظر علمی و فقاهتی کم نیستند. چهارم؛ آن که بخش اصلی و اساسی تکالیف یک فرد مؤمن در جامعه دینی را ولی‌فقیه تعیین می‌کنند چرا که عمده مسائل اجتماعی، قضایی و حقوقی، اقتصادی و مالی، تعلیم و تربیت، سیاست داخلی و خارجی و... را باید در حوزه حکم حکومتی تعیین تکلیف کرد که به ولی‌فقیه مربوط است و مراجع تقلید درباقی قضایا که عمدتا شامل ابواب عبادی و فردی فقه می‌شود، می‌توانند برای مقلدان خود فتوا بدهند. در این میان اگر تعارض میان حکم فقیه حاکم و فتوای مرجع تقلید پدید آید به نظر عموم فقها، باید حکم فقیه حاکم را مقدم داشت. بنابر اساس مطالب فوق، مشخص می‌شود که مراجع تقلید، هر چند به خاطر برخی از برجستگی‌های فقهی، اخلاقی و اجتماعی نسبت به سایر فقهاء از اولویت برخوردار می‌باشند، اما «مرجعیّت» آنان را نباید شرط لازم برای امامت مسلمین محسوب کرد؛ چنان که در متون و منابع اسلامی چنین موضوعی به هیچ وجه از شرایط رهبری ذکر نشده است. (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۸۱). وانگهی، تجربه نشان داده است که برخی از مراجع تقلید که از مراتب علمی و تقوایی برتر نسبت به دیگران

برخوردارنـد، یـا نسـبت به مسایـل سیاسـی التفاتی از خود نشان نمی‌دهنـد و یا آنکه از این جهات، از توانایی‌های مورد انتظار جامعه برخوردار نمی‌باشـند، همچنانکه در بین علمای متأخّر به جز امام خمینی(ره) سایر مراجع بزرگِ تقلید چندان درگیر اشتغالات فکری فقهی نسـبت به مدیریّت سیاسی نبوده‌اند. اما اگر قرار بر این باشد (بر اساس ادله نقلی و عقلی متعدد) که فقها رهبری جامعه مسلمین را بر عهده داشـته باشـند، داشـتن شـرایط مدیریت و تدبیر سیاسـی برای اداره‌ی امور جامعه ضروری و اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌آید. البته چنین نیست که اعضاء خبرگان قانون اساسـی در زمان تصویب اصل یکصد و نهم مصوّب ۱۳۵۸ (که از جمله شرایط رهبری را «صـلاحیت علمی... لازم برای افتـاء و مرجعیت» مقرر داشـته بود) به این مهم توجه نداشـته باشـند، بلکه بر عکس منظور آنها از قید مرجعیت صـرف مرجعیت بالفعل و بـدون در نظر گرفتن سایر شـرایط بسـیار مهم و اساسـی رهبر، نبود لـذا مشاهـده می‌کنیم به دلیل برخی سوء برداشت‌هایی و ابهاماتی که این قیـد بوجود می‌آورد، در بازنگری قانون اساسـی، خبرگان شورای یاد شـده، به بررسـی و نقد احادیث و اخبار پرداخته و به این نتیجه رسـیدند که: «اصولاً مرجعیت تقلید یک مسأله... که ملاک شـرعی ندارد» (همان، ج ۲، ص ۶۴۷) و «در تعابیر سـندی و مدارک ما مسأله مرجع و مرجعیت نیست» (همان، ج ۱، ص ۱۸۱) بدین ترتیب بود که به دنبال نامه امام(ره) در مورخ ۹/۲/۱۳۶۸ خطاب به ریاست شورای بازنگری قانون اساسـی و بررسـی‌های خبرگان یادشـده، «مرجعیت» از حوزه شرایط رهبری خارج و اصول مربوطه اصـلاح گردید، در نامه حضـرت امام(ره) چنین آمده است: «در مورد رهبری ما که نمی‌توانیم نظام اسـلامی‌مان را بدون سـرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسـلامی‌مان درجهان سـیاست و نیرنگ دفاع کنـد. من از ابتدا معتقد بودم و اصـرار داشـتم که شـرط مرجعیّت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسـر کشور کفـایت می‌کنـد. اگر مردم به خبرگـان رأی دادنـد تـا مجتهـد عادلی را برای رهبری حکومتشان تعیین کنـد، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردنـد تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهرا او مورد قبول مردم است؛ در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است». (همان، ج ۱، ص ۵۸) اکنون با توجه به مطالب اساسـی فوق نکاتی را به اختصار در خصوص سؤال بیان می‌نماییم: اولاً: لازم است تا میان مرجعیت با اجتهاد تفاوت قائل شـد زیرا برخلاف مرجعیت و مطالبی که در زمینه عدم اشتراط آن در شـرایط رهبری در اسـلام گفته شد، اجتهاد (توانایی استنباط احکام از منابع و متون دینی) از اصول بسیار مهم و اساسی این شرایط بوده که هم در منابع و متون اسـلامی و هم در نزد قانونگـذار مورد تأکیـد و توجه خاص بوده و می‌باشد. بنابراین آنچه در بازنگری قانون اساسـی حذف شـد مرجعیت بود نه اجتهاد. ثانیا: انتخاب مقام معظم رهبری هر چنـد بر اساس قانون اساسـی قبل از بازنگری (که اصل یکصد و نهم آن متضـمن قید مرجعیت بود) صورت پذیرفت، ولی عملی کاملاً قانونی و بر اساس معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود. زیرا آنچه که اصول قـانون اساسـی (قبـل از بـازنگری) بر آن دلالت داشت صـلاحیت و شأن مرجعیت است نه مرجعیت بالفعل. توضـیح آنکه در اصل یکصد و هشت قانون اساسـی قبلی صلاحیت علمی و تقوایی برای مرجعیت شرط بود نه این که مرجع بالفعل باشـد. در اصل پنجم نیز تعبیر مرجعیت نیامـده بود: «در زمان غیبت ولی‌عصـر(عـج) در جمهوری اسـلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شـجاع، مدیر و مدبّر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند.» در این اصل تعبیر «مرجع» نیامده، بلکه تعبیر «فقیه عادل» آمده است. در اصل یکصد و نهم شـرایط و صـفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را ذکر می‌کند که در آن هم تعبیر «صـلاحیت علمی برای مرجعیت» را دارد. تنها جایی که شبهه مرجعیت بالفعل را به وجود می‌آورد اصـل یکصـد و هفتم قانون اساسـی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمـده بود. در زمان امام اعضای کمیسـیون یک‌صـد و هفت که یکی از وظایفش تفسـیر قانون اساسی در این گونه موارد است، این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «منظور از مرجع چیست» میزان و ملاک کدام اصل است، که در نتیجه آن اکثریت اعضاء معیار را «صـلاحیت مرجعیت» دانسـتند نه مرجع بالفعل. لذا بعد از ارتحال حضرت امام بنابر این مصوبه و همچنین با استناد به نامه حضرت امام(ره) (مبنی بر عدم لزوم مرجعیت) انتخاب رهبری صورت پـذیرفت. (ر.ک: گفتگو بـا آیت‌الله سـیدحسن طـاهری خرم‌آبـادی، مقررات و عملکرد مجلس خبرگـان، فصـلنامه حکومت

اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۷۷، صص ۱۳۳ ـ ۱۳۱) البته برای بر طرف نمودن هر گونه شبهه‌ای بعد از اصلاح و بازنگری قانون اساسی و حذف شرط مرجعیت، اعضای مجلس خبرگان رهبری، دوباره اقدام به رأی‌گیری برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای کردند؛ چنان که حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی - از اعضای مجلس خبرگان رهبری - در این زمینه می‌گوید: «... برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای دوباره رأی‌گیری کردیم، اول بر اساس حکم امام موقتاً آیت الله خامنه‌ای را انتخاب کردیم. بعداً که قانون اساسی اصلاح شد، بر اساس قانون اساسی جدید، دوباره رأی‌گیری کردیم ... [که بار دوم بیشتر از بار اول رأی آورد ... و بر اساس قانون اساسی جدید، به صورت دائمی انتخاب شدند». (گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، روزنامه کیهان (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲).) ثالثا: اجتهاد مقام معظم رهبری بر اساس دلایل متعددی ثابت می‌باشد که برخی از مهمترین آنها عبارتند از: ۱ـ اجتهاد ایشان توسط بسیاری از مراجع و بزرگان از جمله حضرت امام(ره) از مدتها قبل از تصدّی مقام رهبری، تصدیق شده بوده است. ۲ـ همه رساله‌های عملیه نوشته‌اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است و این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که مرکب از ده‌ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید می‌باشد ایشان را به مرجعیت پذیرفته‌اند. بنابراین اجتهاد ایشان امری کاملاً مسلّم می‌باشد. ۳ـ درس خارج مقام معظم رهبری که در آن بسیاری از فضلا شرکت می‌کردند و همگی به وزانت علمی آن شهادت می‌دهند، دلیل بر بُنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است و این توان علمی مسلما زمینه سابق بر رهبری و حتی سابق بر ریاست جمهوری ایشان دارد، نه این که ایشان پس از رهبری درس خوانده و به این مرتبه از دانش رسیده باشند. (ر.ک: زندگی‌نامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چاپ ششم، ۱۳۷۹).

مقام رهبری در یک کشور چه اختیاراتی دارد؟ چه کسی باید آشفتگی‌ها و نابسامانی های یک کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری اینجا چه کاره است که ما این قدر در جامعه خود مشکلات داریم؟

پرسش

مقام رهبری در یک کشور چه اختیاراتی دارد؟ چه کسی باید آشفتگی‌ها و نابسامانی های یک کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری اینجا چه کاره است که ما این قدر در جامعه خود مشکلات داریم؟

پاسخ

در مورد حدود اختیارات رهبری نسبت به کل نظام، قانون اساسی چهار وظیفه مهم را بر عهده رهبر گذاشته که عبارت است از: ۱. تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ ۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام؛ ۳. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه؛ ۴. حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.قانون اساسی‌جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰. بر این اساس، وظایف وا ختیارات مقام معظم رهبری در ارتباط با مسائل کلی کشور و سیاست گذاری‌های کلان آن است و ایشان دستورالعمل‌ها و رهنمودهای لازم را ارائه و بر حسن اجرای سیاست های کلی نظارت دقیق و مستمر دارند. درباره مشکلات و نارسایی های موجود در جامعه، به مسؤولان تذکرات و هشدارهای لازم را می دهند و از طریق آنان مسائل را پیگیری می‌کنند. بیانات مقام معظم رهبری به خوبی بیانگر این موضوع است: «عده‌ای سعی می‌کنند ولایت فقیه را به معنای حکومت مطلقه فردی معرفی کنند! این دروغ است. ولایت فقیه -طبق قانون اساسی ما نافی مسؤولیت‌های ارکان مسؤول کشور نیست. مسؤولیت دستگاه‌های مختلف و ارکان کشور، غیرقابل سلب است. ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است. این اساسی‌ترین و

محوری‌ترین مفهوم و معنای «ولایت فقیه» است. بنابراین ولایت فقیه نه یک امر نمادین و تشریفاتی محض و احیاناً نصیحت کننده است -آن طور که بعضی از اول انقلاب این را می‌خواستند و ترویج می‌کردند [و] نه نقش حاکمیت اجرایی در ارکان حکومت [را] دارد؛ چون کشور مسؤولیت اجرایی، قضایی و تقنینی دارد و همه باید بر اساس مسؤولیت خود کارهایشان را انجام دهند و پاسخگویی مسؤولیت‌های خود باشند.... در این مجموعه پیچیده و درهم تنیده تلاشهای گوناگون، نباید حرکت نظام انحراف از ارزش‌ها و هدف‌ها باشد! نباید به چپ و راست انحراف پیدا شود! پاسداری و دیده بانی حرکت کلی نظام به سمت هدف‌های آرمانی و عالی‌اش، مهمترین و اساسی‌ترین نقش ولایت فقیه است».سخنرانی در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام(ره) ۱۴/۳/۱۳۸۳. البته نباید انتظار داشت با صرف مدیریت قوی و نظارت دقیق ایشان، آشفتگی ها و نابسامانی های جامعه -که ناشی از عوامل مختلفی است به سادگی حل شود. به عنوان نمونه، مقام معظم رهبری در پاسخ سؤالی در مورد چرایی عدم تحقق «عدالت اجتماعی» در جامعه و بررسی دارایی‌های دولتمردان -به رغم تأکیدات و پیگیری‌های ایشان چنین می فرماید: «... به مجرد اینکه به سمت بعضی از مسؤولان دست دراز بشود، طبعاً اولِ گله و شکوه و فریاد آنها است؛ یک وقت می بینید که در اصلِ کار هم مانع تراشی می شود و انجام نمی گیرد! من یک عقیده جدی‌دارم که بحث «عدالت اجتماعی» باید تعقیب شود -شکی در این نیست و بارها هم این را گفته‌ام منتها آن کسی که باید تعقیب بکند، بنده نیستم. دستگاه های قضایی و دستگاه های دولتی هستند که بایستی دنبال بکنند. یک مقدار از این قضیه باید به برکت قوانین خوب حل بشود. یک مقدار باید به برکت اجرا حل بشود. یک مقدار هم باید به برکت بازرسی دستگاه های برتر و بالاتر حل بشود؛ یعنی، دستگاه های دولتی نسبت به بخش های زیر مجموعه خودشان»دیدار از دانشگاه صنعتی شریف، ۱، آذر ۱۳۷۸.. در ریشه یابی مشکلات جامعه، می‌توان از رهیافت های متعددی استفاده کرد؛ از قبیل رهیافت تک عاملی که ریشه همه مشکلات را ناشی از یک عامل -مثلا اقتصاد یا مدیریت کشور می داند و یا رهیافت چند عاملی که به صورت واقع بینانه و با ارائه آمار، شواهد و شاخص های مورد نیاز و به دور از هیاهوهای سیاسی و... به بررسی‌میزان دخالت و تأثیر عوامل مختلف در ایجاد یک پدیده پرداخته و نقش هر کدام را مشخص می‌کند. رهیافت تک عاملی نوعی مغالطه است که آن را مغالطه علت جعلی false cause.و انحصار گرایی علی Exclusionism.causal می‌خوانند. این رویکرد به ویژه - درباره جامعه کنونی ما نه علمی است و نه false cause.منطبق با واقعیات است. از این رو باید سراغ رهیافت دوم رفت و در بررسی علمی و محققانه این موضوع، زمینه ها و شرایط و ابعاد مختلف آن، موانع تاریخی، داخلی و بین‌المللی، امکانات و توانایی ها و... را به صورت واقع بینانه بررسی و ارزیابی کرد. جامعه‌ای مانند جامعه ما از مشکلات زیادی رنج می‌برد؛ مانند: ساختار اقتصادی تک محصولی آن، وضعیت وخیم صنعت، کشاورزی و... ساختار سیاسی، فرهنگی و اداری - که از قبل از انقلاب به ما منتقل شده و مشکلات طبیعی مربوط به انقلاب و ناشی از جنگ و خسارات عظیم آن (بالغ بر هزار میلیارد دلار، معادل هزینه هفتاد سال کشور)، محاصره بین المللی، تورم جهانی، مشکلات ناشی از دوران سازندگی و رشد سریع و.... معضلات ناشی از ساختار ناسالم اداری، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزش‌ها و رواج فرهنگ مصرف گرایی و تجمل پرستی و... از دیگر مشکلات کشور ما است. البته هر مدیریت قوی و کارآمد و عاری از سوء استفاده و فساد در بخش‌های مختلف آن، می‌تواند در کاهش مشکلات و تأمین نیازمندی های اساسی جامعه، نقش مؤثری داشته باشد؛ ولی با توجه به وجود متغیرهای دیگر، به هیچ وجه نباید انتظار معجزه داشت. بنابراین مشکل اساسی، نحوه مدیریت رهبری و یا استفاده نکردن از اختیارات‌شان نیست؛ بلکه فراتر از آن است.

در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟

پرسش

در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟

پاسخ

این مسأله از دو سو قابل بررسی است: یک. از نظر فقهی در فقه شیعه آنچه شرط ولایت است، همان اجتهاد و فقاهت است؛ نه مرجعیت. فقاهت صلاحیت علمی و شرط مرجعیت است؛ اما خود مرجعیت یک شأن اجتماعی است . برای مطالعه بیشتر ر.ک: شاکرین، حمید رضا، ولایت فقیه، بحث شرایط ولی فقیه. دو. از منظر قانون اساسی اصل یکصد و نهم قانون اساسی مصوّب ۱۳۵۸ یکی از شرایط رهبری را «صلاحیت علمی... لازم برای افتا و مرجعیت» مقرر داشته بود. منظور از صلاحیت علمی همان فقاهت است. بنابراین اولاً اصل مرجعیت بالفعل هیچ‌گاه در قانون اساسی به عنوان شرط رهبری ذکر نشده است؛ لیکن به دلیل برخی سوء برداشت‌ها و ابهاماتی که این قید به وجود می‌آورد، در بازنگری قانون اساسی، این قید حذف گردید بنابراین هر چند انتخاب مقام معظم رهبری بر اساس قانون اساسی قبل از بازنگری صورت پذیرفت؛ ولی عملی کاملاً قانونی و بر اساس معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود؛ زیرا آنچه که اصول قانون اساسی (قبل از بازنگری) بر آن دلالت داشت، صلاحیت و شأن مرجعیت است، نه مرجعیت بالفعل. در اصل پنجم نیز تعبیر «مرجعیت» نیامده بود: «در زمان غیبت ولی‌عصر(عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبّر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند». در این اصل تعبیر «مرجع» نیامده؛ بلکه تعبیر «فقیه عادل» آمده است. در اصل یکصد و نهم شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را ذکر می‌کند که در آن هم تعبیر «صلاحیت علمی برای مرجعیت» را دارد. تنها جایی که شبهه مرجعیت بالفعل را به وجود می‌آورد، اصل یکصد و هفتم قانون اساسی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمده بود. در زمان امام راحل(ره) اعضای کمیسیون یکصد و هفت -که یکی از وظایفش تفسیر قانون اساسی در این گونه موارد است این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «منظور از مرجع چیست» و میزان و ملاک کدام اصل است؟ در نتیجه اکثریت اعضا معیار را «صلاحیت مرجعیت» دانستند، نه مرجع بالفعل. از این رو بعد از ارتحال امام راحل، با توجّه به این مصوبه و نیز با استناد به نامه حضرت امام(ره) (مبنی بر عدم لزوم مرجعیت) انتخاب رهبری صورت پذیرفت. ر.ک: گفت و گو با آیت‌الله سیدحسن طاهری خرم‌آبادی، مقررات و عملکرد مجلس خبرگان، فصلنامه حکومت اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۷۷، صص ۱۳۳ - ۱۳۱. البته برای بر طرف نمودن هر گونه شبهه‌ای بعد از اصلاح و بازنگری قانون اساسی و حذف شرط مرجعیت، اعضای مجلس خبرگان رهبری، دوباره اقدام به رأی‌گیری برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای کردند؛ چنان که حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی - از اعضای مجلس خبرگان رهبری در این زمینه می‌گوید: «... برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای دوباره رأی‌گیری کردیم، اول بر اساس حکم امام موقتاً آیت الله خامنه‌ای را انتخاب کردیم. بعداً که قانون [که بار دوم اساسی اصلاح شد،و بز اساس قانن اساسی دوباره رای گیری کردیم بیشتر از بار اول رأی آورد، به صورت دائمی انتخاب شدند " گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، روزنامه کیهان (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲).

چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟

پرسش

چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟

پاسخ

قبل از پرداختن به موضوع اصلی سؤال، بایسته است مقدمه‌ای به اختصار مطرح گردد. از آنجا که ضرورت‌های اجتماعی، تحولاتی را در پی دارد و قانون اساسی باید با مصالح کل کشور هماهنگ باشد؛ از این رو راه بازنگری در قانون اساسی، به شیوه‌ای منطقی پیش‌بینی شده است. برای حفظ قانون اساسی و جلوگیری از به خطر افتادن ثبات سیاسی کشور و تحولات و تغییرات بی‌جهت، لازم است بازنگری، توأم با احتیاط و دقت و کمی دشواری صورت بگیرد. بر این اساس قانونگذار در بازنگری قانون اساسی، مراحل متعددی را به صورت خیلی دقیق و حساب شده در نظر گرفته است .ر.ک: صورت مشروح مذاکرات ، ص ۵۹۱. اما در مورد موضوع اصلی سؤال و اینکه چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولی فقیه است؛ باید گفت که تبیین و توضیح این مسأله، نیازمند بررسی دقیق مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی و دیدگاه‌های مختلف صاحب نظران مسائل حقوقی است. به اختصار می‌توان گفت: یکم. هر چند دستگاه‌ها و قوای مختلف کشور، هر یک اجرای قسمتی از قانون اساسی را بر عهده دارند و خود آنها به هنگام اجرا، علی‌الاصول قادر به کشف نقاط قوّت و ضعف آن هستند و نیز به لحاظ مباشرت در اجرای امور، قادر به تشخیص کاستی‌ها و نیازها بوده و در نتیجه مراجع صلاحیت‌داری برای پیشنهاد بازنگری در قانون اساسی می‌باشند؛ اما پیشنهاد رسمی و دارای اعتبار قانونی و عملی از سوی مراکز متعدد، با ثبات سیاسی و تعادل در تقسیم و توزیع قدرت و وظایف و حفظ قانون اساسی از تغییرات بی‌جهت، منافات دارد. از سوی دیگر، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقام رهبری بر کل نهادهای سیاسی، اداری و قضایی ولایت و اشراف دارد(.اصول ۵۷، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۷۶ و ۹۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) لذا از طریق همین اشراف و با وقوف کامل به مراتب کاستی و جمع‌آوری دلایل لازم، مبادرت به امر بازنگری می‌کند(هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۶۴.) و تنها مرجع تشخیص ضرورت بازنگری و پیشنهاد دهنده آن -پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام محسوب می‌گردد. بر این اساس در اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چنین آمده است: «مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا تتمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می‌نماید». بنابراین قانون‌گذار با تعیین مقام رهبری، به عنوان تنها پیشنهاد دهنده رسمی -ضمن اهمیت دادن به مسأله بازنگری از آفات احتمالی آن برای ثبات نظام و قانون اساسی، جلوگیری کرده است. دوّم: اگر نهاد و مرجع دیگری را برای این مسأله مشخص کنیم، باز هم همین پرسش نسبت به انتخاب آن نهاد به عنوان تنها مرجع پیشنهاد کننده، مطرح است؟! بنابراین منطقی‌ترین راه انتخاب، مرجعی است که بتواند به بهترین وجه اهدافی را که در فلسفه بازنگری قانون اساسی وجود دارد، تأمین کند. در نظام جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری با توجه به جایگاه، وظایف و اختیاراتی که بر عهده دارد، به عنوان مناسب‌ترین مرجع برای این امر در نظر گرفته شده است. سوّم: انتخاب مجمع تشخیص مصلحت -به عنوان مرجع مورد مشورت رهبری در زمینه بازنگری دارای نکات مثبت و مهمی است؛ زیرا مسأله بازنگری، با مصالح نظام در ارتباط است و به علاوه در مجمع تشخیص مصلحت نظام، سران سه قوه و بسیاری از نخبگان سیاسی، نظامی و... و نیز کارشناسان و متخصصان مربوط حضور و همکاری دارند. ر.ک: صورت مشروح مذاکرات...، ص ۵۹۷ به بعد..) چهارم : هر چند مسأله تعیین مرجع پیشنهاد دهنده بازنگری، حائز اهمیت است و این مسأله با شیوه‌ای کاملاً منطقی در قانون اساسی پیش‌بینی شده است؛ اما آنچه اهمیت زیادتری دارد، ترکیب شورای بازنگری است که اصل ۱۷۷ قانون اساسی، آن را در نه گروه به شرح ذیل بیان کرده است: ۱.اعضای شورای نگهبان؛ ۲. رؤسای قوای سه گانه؛ ۳. اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ ۴. پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ ۵. ده نفر به انتخاب مقام رهبری؛ ۶. سه نفر از هیأت وزیران؛ ۷. سه نفر از قوه قضائیه؛ ۸. ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ ۹. سه نفر از دانشگاهیان. به طوری که ملاحظه می‌شود، اعضای شورای بازنگری، مسؤولیت و نمایندگی اکثریت نهادهای

کلیدی کشور را بر عهده دارند و بدین ترتیب، ترکیب شورا، به لحاظ فنّی و تخصّصی مناسب به نظر می‌رسد.(حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۵.)

رهبر از طرف چه کسی انتخاب شده و چه کسانی می‌توانند او را عزل کنند؟

پرسش

رهبر از طرف چه کسی انتخاب شده و چه کسانی می‌توانند او را عزل کنند؟

پاسخ

در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری مهم‌ترین رکن نظام است، این منصب از لحاظ شرعی نیز به جهت نیابت امام معصوم(ع) جایگاه رفیعی دارد. از لحاظ حقوقی نیز می‌توان گفت محور مشروعیت نظام و اعمال قدرت حاکمیت در جامعه مقام رهبری است. مجلس خبرگان به عنوان کارشناسان منتخب ملت، وظیفه انتخاب، نظارت و در صورت لزوم عزل رهبر، از مقام خود به عهده دارند. اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، تعیین رهبر را به عنوان مهم‌ترین وظیفه مجلس خبرگان رهبری ذکر کرده است. متن این اصل چنین است: «پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی(ره) که از طرف اکثریت قاطع مردم به رهبری شناخته و پذیرفته شده‌اند تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است». خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط - شرایط این فقها در اصول پنجم و صد و نهم قانون اساسی ذکر شده است - مشورت می‌کنند و هرگاه یکی از فقها را در احکام و موضوعات فقهی اعلم دانسته و در مسایل سیاسی و اجتماعی، یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند. وظیفه دیگر مجلس خبرگان، مطابق اصل صد و یازدهم قانون اساسی، نظارت بر شرایط و عملکرد رهبری است. در این اصل چنین آمده است: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و صد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود بر کنار خواهد شد و تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل صد و هشتم می‌باشد». بنابر این اصل، نظارت برعملکرد و عزل رهبری از اختیارات خبرگان رهبری است.

آیا انتخاب رهبر در حکومت اسلامی ایران مستلزم دور نیست؟ زیرا رهبری، اعضای شورای نگهبان و آن‌ها کاندیداهای مجلس خبرگان را تأیید می‌کنند و آن گاه خبرگان رهبر را انتخاب می‌کنند واین دور است؟

پرسش

آیا انتخاب رهبر در حکومت اسلامی ایران مستلزم دور نیست؟ زیرا رهبری، اعضای شورای نگهبان و آن‌ها کاندیداهای مجلس خبرگان را تأیید می‌کنند و آن گاه خبرگان رهبر را انتخاب می‌کنند واین دور است؟

پاسخ

قبل از پاسخ به سؤال حضرتعالی - تعریف دور واقسام آن لازم بنظر می‌رسد. تعریف دور: هرگاه موجودی در تحقق خود مبتنی و متوقف بر موجود دیگری باشد وتحقق آن موجود دیگر هم مبتنی ومتوقف بر موجود نخست باشد آن را دور می‌گویند. دور دو

قسم است: ۱ - دور مصرح مثل توقف وجود B بر A و A بر ۲ . B - دور مضمر مثل توقف وجود A بر B وB بر CوC بر ۱}A{ همانظور که در تعریف آمد بحث تحقق وجود یک موجود است واین بحث در علتها ومعلولها پیش می‌آید که در وجود احتیاج به همدیگر دارند یعنی علت ومعلول نمی‌توانند متوقف بر هم باشند در تحقق خارجیشان و واقعیشان واین قانون دور متعلق به وجود وامور تکوینی وامور واقع و واقعیات است واما قانون ومقام مثل رهبری وخبرگان وغیر اینها از امور اعتباری وذهنی محض وتشریعی هستند که بحث دور در آن امور اعتباری اصلاً جاری نیست (علاوه بر فلسفه در باب علت ومعلول - در منطق هم بحث دور در دوجا ۱- در بحث تعریف ۲- در بحث لواحق قیاس مطرح می‌شود). در کتاب فقه سیاسی جلد (۱) - حقوق اساسی ومبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - نویسنده عباسعلی عمید زنجانی این اشکال مطرح وپاسخ نویسنده این چنین است که در نحوه انتخاب رهبر در حکومت اسلامی، هیچ گونه دوری وجود ندارد؛ زیرا گرچه تأیید صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان بر عهده شواری نگهبان است، اما منظور از نظارت فقهای شورای نگهبان بر تطبیق شرایط کاندیداهای مجلس خبرگان آن است که در تعیین واحراز شرایط خبرگان، موازین اسلامی کاملاً مراعات شود. به بیان دیگر، باید نظارت بر کاندیداها به گونه‌ای کامل صورت بگیرد تا از هر لحاظ خبره بودن وعدالت وتقوای نامزدها محرز شود. واین به معنای انتخاب وتعیین خبرگان نیست؛ زیرا در هر حال، انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان با خود مردم واز طریق انتخاب عمومی است. واز آنجا که مردم حق انتخاب دارند، پس ترکیب اعضای مجلس خبرگان، منوط به انتخاب مردم است وهر کس در نظر مردم اصلح باشد، برگزیده می‌شود وبه مجلس خبرگان راه می‌یابد. از سوی دیگر، پس از انتخاب شدن اعضای مجلس خبرگان، قانون اساسی اختیار وآزادی خبرگان را در عزل و یا ابقای رهبری، تأمین نموده است. و این اشکال در کتاب حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران جلد دوم نوشته دکتر سید محمد هاشمی کتاب شایسته سال ۱۳۷۹ نیز مطرح گردیده است، متاسفانه جوابی برای آن در این کتاب مطرح نگردیده ولی از آنجائی که نویسنده فوق استاد حقوق در رشته تخصصی قضاء حوزه علمیه قم بوده‌اند جواب شفاهی ایشان را نقل می‌نمائیم. در تمام کشورهای جهان که شکل حکومت آن تفکیک قوا بصورت نسبی می‌باشد که تقریباً تمام کشورهای جهان در حال حاضر با نظام جمهوری اینچنینی هستند یک نظارت نسبی قوا بر یکدیگر مطرح است این مقدار دور وجود دارد و مورد قبول عرف بین اللمل و قانوونگذاران و حقوقدانها قرار گرفته است. مثلاً- در حقوق فرانسه که یکی از مطرح‌ترین دمکراسی جهان امروز می‌باشد حق انحلال مجلس به ریاست جمهوری و حق بررسی فساد ریاست جمهوری به مجلس واگذار گردیده و با کشور روسیه که حق انحلال دوما به ریاست جمهوری و حق استیضاح و برکناری ریاست جمهوری به دوما واگذار گردیده است. البته در باب ولایت فقیه دو نظر مطرح است یکی اینکه ولی فقیه انتخابی است و توسط مردم انتخاب می‌شود که اشکال شما در صورت انتخابی بودن ولی فقیه مطرح می‌شود اما بنابر نظر انتصابی بودن که نظر جمعی از علماء می‌باشد کار نمایندگان مجلس خبرگان انتخاب نمی‌باشد فقط معرفی ولی فقیه دارای شرایط حکومت است وشایستگی فرد را تشخیص می‌دهند یعنی اینکه ولی فقیه منصوب از طرف خدا به صورت عام است نه یقیناً و فقط خبرگان معین می‌کند که این شخص خاص، آن شخص است که در ادله شرعیه تعیین شده وشرایطش عنوان شده و او آن شرایط را دارد در این صورت منصوب الهی است و انتخاباتی نیست و خبرگان مقام ولایت را به ولی فقیه اعطاء نمی‌کند. این اشکال در کتاب ۶۰ پرسش که توسط آیت اللّه مصباح یزدی پاسخ آنها داده شده مطرح و بنا بر نظریه انتخابی بودن ولی فقیه پاسخ داده شده است. (کتاب پرسشها وپاسخها - چاپ موسسه امام خمینی(ره)) در آخر به بیاناتی چند از امام خمینی(ره) اشاره می‌نمائیم که در تاریخ ۵۸/۶/۳۰ فرمودند اسلام هر فقیهی را که ولی نمی‌کند آنکه علم دارد و عمل دارد و مشی‌اش مشی اسلام است - سیاستش سیاست اسلام است و آدم معوجی نیست و صحیح است این نظارت داشته باشد به امرها که نگذارد که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد بکند و در تاریخ ۵۸/۶/۲۸ فرمودند: ولایت فقیه آنطور که اسلام مقرر فرموده است وائمه ما نصب فرموده‌اند به کسی صدمه وارد نمی‌کند - دیکتاتوری نمی‌آورد - کاری که خلاف مصالح مملکت است انجام نمی‌دهد. [۱]. ترجمه وشرح

کتاب نهایـهٔ الحکمهٔ – مترجم علی ربانی گلپایگانی – این پاسخ در پایانامه دوره کارشناسـی ارشد رشـته حقوق توسط دکتر ارسـطا مطرح گردیده است.

چرا در نظام جمهوری اسلامی با وجود جایگاه ریاست جمهوری ولایت فقیه نیز وجود دارد؟

پرسش

چرا در نظام جمهوری اسلامی با وجود جایگاه ریاست جمهوری ولایت فقیه نیز وجود دارد؟

پاسخ

برای پاسـخ به این پرسـش، نخست بایـد ولایـت فقیه و جایگـاه آن در نظام اسـلامی تبیین گروه و سـپس نسـبت آن با مقام ریاسـت جمهوری توضـیح داده شود. جایگـاه ولایت فقیه در نظام اسـلامی در نظام اسـلامی ولایت مطلق و سـرپرستی جامعه از آن خـداوند است و هیـچ کس بـدون اذن خداوند حق حکومت و ولایت بر مردم ندارد.{۱} قرآن کریم تنهـا اجازه حکومت را به پیامبران داده است.{۲} و پس از آنها ولایت به ائمه اطهار(علیهم السـلام) واگذار شده{۳} و در زمـان غیبت امام معصوم حکومت به اولوالامر و یا همان فقها سپرده شـده است.{۴} بنابراین در نظام اسـلامی و در زمان غیبت امام معصوم امامت و هـدایت و رهبری جامعه بر ولی فقیه واگـذار شده است و می‌توان گفت ولی فقیه قبولی و عهده‌دار اداره حکومت اسـلامی است و مشـروعیت نظام اسـلامی و اعتبار همه مقررات و قوانین به او بر می‌گردد و بـا تنفیـذ او مشـروعیت می‌یابـد. جایگاه ریاست جمهوری با توجه به آنچه بیان شـد وظیفه اداره حکومت اسـلامی بر عهـده ولی فقیه می‌باشـد امـا از آن جهت که دامنه اداره حکومت اسـلامی بسیار گسترده است و از توان یک فرد خارج می‌باشـد و در شـکل امروزی حکومت و با توجه به اصل تفکیک قوا اداره ابعاد مختلف حکومت تفکیک شده و به مجریان خاص سپرده شـده است بنابراین در نظام جمهوری اسـلامی سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه برای اداره جامعه پیش بینی شـده است که هر کدام عهده دار اداره بخشـی از ساز و کار حکومتی می‌باشـند و ریاست جمهوری به عنوان ریاست قوه مجریه عهده دار اجرای قـوانین و اداره امـور جـاری جـامعه است امـا این مسؤولیت از سوی ولی فقیه به او تفویض شـده و پس از انتخـاب او از سوی مردم بـا تنفیـذ ولی فقیه مقـام وی مشـروعیت می‌یابـد بنابراین می‌توان گفت که اگر چه ریاست جمهوری مسؤول قوه مجریه و اداره امور جاریه جمهوری اسـلامی است لیکن این مسؤولیت از سوی ولی فقیه به او اعطا شـده و نیز وظیفه نظارت بر حسن انجام وظایف ریاست جمهوری بر عهده ولی فقیه می‌باشد. [۱]. «فاللّه هو اولی». سوره شوری، آیه ۹. [۲]. سوره احزاب، آیه ۳۶. [۳]. سوره مائده، آیه ۵۵. [۴]. «اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» سوره نساء آیه ۵۹.

مجلس خبرگان

ملاک و معیار علمی برای نمایندگان مجلس خبرگان چیست و چقدر باید درس خوانده باشند؟

پرسش

ملاک و معیار علمی برای نمایندگان مجلس خبرگان چیست و چقدر باید درس خوانده باشند؟

پاسخ

اصل یکصد و هشتم قانون اساسی شرایط خبرگان رهبری، تعداد و کیفیت انتخاب آن‌ها را مشخص نموده است به متن زیر توجه کنید". قانون مربوطه به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آن‌ها، و آیین نامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقهاء اولین شورای نگهبان تهیه و با اکثریت آراء آنان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسد. از آن پس هر گونه تغییر و تجدید نظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است."

چـرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

پرسش

چرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

پاسخ

توضیح آنکه اخیرا سئوال و شبهه ای به صورت جدی مطرح می شود که در قانون اساسی برای ولی فقیه شرایطی برشمرده شده که در سه شرط خلاصه می شود : فقاهت , عدالت ومدبر و مدیر بودن ; یعنی تشخیص مصالح جامعه و توان اداره آن . باید توجه داشت فقهایی که به عنوان خبرگان و برای انتخاب رهبر در نظر گرفته شده اند , بسته به موقعیت علمی خود , توان تشخیص برخی از شرایط را دارند . آنهافقط می توانند تشخیص دهند چه کسی افقه و دارای بالاترین صلاحیت فقهی است . بنابراین , ضروری است کسان دیگری نیز در شمار خبرگان جای گیرند تا با تخصص وموقعیت علمی خود توان احراز دیگر شرایط مثل عدالت , مدیریت و مدبریت و آشنایی کافی با سیاست را داشته باشند . از این رو ضرورت دارد خبرگان از متخصصان رشته های گوناگون گزینش شوند و هر دسته , بخشی از ویژگیها و شرایط و شوون رهبری را تشخیص دهند . در پاسخ این شبهه باید گفت :گرچه سه شرط برای ولی فقیه ذکر شده , ولی اولا : این سه شرط در عرض هم اعتبارندارد , بلکه یکی از آنها مهمتر است . ثانیا : رهبر باید حد نصاب هر یک از این سه شرط را داشته باشد , اکنون ببینیم در میان کسانی که واجد این شرایط هستند ,چه کسی , هم از نظر فقاهت و هم تقوا و هم مدیریت جامعه , افضل است و برآیند این سه عامل در کدام بیشتر است ؟اگر حضور متخصصان رشته های گوناگون را در مجلس خبرگان لازم دانستیم , و آنها - بافرض عدم صلاحیت برای تشخیص شایستگی سیاسی ولی فقیه - فقیهی را تعیین کردند که ازنظر سیاست حد نصاب لازم را ندارد و گفتند چون آقای (الف) فقاهتش بیشتر است ,ما او را شایسته تر از دیگران می دانیم ; گروه سیاستمداران گفتند ما آقای (ب)را انتخاب می کنیم , چون سیاستش بیشتر از دیگران است; مقدسین هم گفتند ما آقای (ج) را انتخاب می کنیم , چون تقوایش بیشتر است , چه نتیجه ای به دست می آید ؟ یاسه رهبر داریم که یکی فقاهت دارد , دومی تقوا دارد و سومی مدیریت - که بی شک آن سه , کاری از پیش نمی برند - پس این فرض باطل است ; یا باید یکی از آن سه راترجیح بدهیم ; مثلا فقیهی بی سیاست و العیاذباللّه بی تقوا را ترجیح دهیم و یابر عکس ; که در این فرض نیز مصالح اسلام و امت اسلامی رعایت نمی شود . نتیجه می گیریم نمی توان برای خبرگان رهبری سه دسته خبره و متخصص را در نظر گرفت , که هر کدام متناسب با رشته خود , یکی را انتخاب کنند ; بلکه خبرگان رهبری بایدمرتبه ای از سه

شرط را دارا باشند ; یعنی حد نصابی از فقاهت , از آگاهی به مصالح اجتماعی و نیز از تقوا . زیرا آنها باید از میان خود کسی را برای رهبری انتخاب کنند . بندرت اتفاق می افتد خبرگان خارج از جمع خود کسی را انتخاب کنند . پس آن سه شرطی که حد اعلا و مرتبه کاملش در رهبر است , در مرتبه نازلتر درخبرگان نیز باید باشد . اعضای مجلس خبرگان باید فقیه , عادل و آشنای به سیاست واداره جامعه باشند . بنابراین کسانی که صرفا سیاستمدارند و فقیه نیستند , مثل کسانی هستند که فقط فقیه اند و از سیاست سر درنمی آورند , یا اصلا تقوا ندارند ,که نمی توانند در تعیین رهبر نقشی داشته باشند . خبرگان , واجد مرتبه ای از شرایط رهبری پس خبرگانی که رهبر را تعیین می کنند , باید خودشان مرتبه ای از شرایط رهبری راداشته باشند . البته باید حد نصابی را در نظر گرفت که عملا قابل اجرا باشد , نه یک فرض ایده آلی که تحقق پیدا نکند . حتی ممکن است در موقعیتی رهبر فقیه تر ازدیگران نباشد , اما مجموع برآیند امتیازاتش از فقاهت , عدالت و مدیریت بیش ازدیگران باشد . در زمان حضرت امام قدس سره کسانی بودند که مقلد مراجع دیگر بودندو امام را اعلم نمی دانستند , اما در همان حال ایشان را رهبر واجب الاطاعه می دانستند , یعنی لااقل شرایط فقاهت را در او احراز کرده بودند و مجموعه شرایطرهبری - فقاهت , عدالت و مدیریت و آگاه بودن به مصالح جامعه - را در امام بیشترمی دیدند . البته اگر رهبر افقه و اتقی باشد و در مدیریت نیز بهترین باشد , بردیگران ترجیح دارد ; اما اگر چنین فردی نداشتیم و شخصی در یکی از این شرایط درحد اعلا نبود , ولی مجموع مزایای سه گانه فقهی او از دیگران بیشتر بود , بایدرهبر باشد . کسانی هم که او را تعیین می کنند , باید حد نصاب فقاهت , عدالت ,مدیریت و آشنایی به مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکورحداقل اجتهاد را داشته باشند . اسلامی بودن , عالی ترین عنصر نظام نکته دیگری که در آغاز پاسخ , به آن اشاره رفت و اکنون به تفصیل آن می پردازیم ,این است که - از نظر ما - سه شرط مذکور در ارزش , یکسان نیستند . ما معتقدیم آنچه عنصر اصلی نظام را تشکیل می دهد , اسلام است . مدیریت در همه کشورها هست . چنان نیست که در دیگر کشورها - که نظامشان اسلامی نیست - شخص اول مملکت مدیرنباشد . پس از این جهت امتیازی بر دیگران نداریم . امتیاز و صبغه ویژه کشور ونظام ما اسلامی بودن است ; یعنی آنچه بیش از همه بر آن تاکید می کنیم اسلامی بودن نظام است . آنچه برای رهبر بیش از همه لازم است , فقاهت است ; از این رومی گوییم : ولی فقیه , و نمی گوییم : ولی عادل ; البته رهبر باید عادل نیز باشد . نمی گوییم ولی سیاس , گرچه باید به سیاست آشنا باشد . پس تاکید ما بر کلمه فقیه , از آن روست که عنصر اصلی در نظام ما اسلام است و فقیه ; یعنی اسلام شناس . البته اشکال می کنند که اسلام علوم گوناگونی دارد و شما از فقیه به عنوان (اسلام شناس) نام می برید , در حالی که معنای اصطلاحی فقاهت , آشنایی به احکام فرعی است . پس با توجه به اینکه اسلام در برگیرنده اعتقادات و کلام , فلسفه , تفسیر ,علم حدیث و رجال هست , لازم است در میان خبرگان عده ای فیلسوف , مفسر و متکلم نیزحضور یابند ; همینطور سایر متخصصان در دیگر شاخه های علوم اسلامی . در پاسخ باید گفت :آنچه در اجرای نظام اسلامی موثر است , فقاهت است . اسلام بخشهای گوناگونی دارد; بخشی از آن مربوط به مسائل درونی و قلبی است که عبارت است از اعتقادات ; بخشی از آن مربوط به مسائل خانوادگی است و بخشی مربوط به مسائل و عبادتهای فردی ,مثل نجاست و طهارت , یا این که نماز چگونه باید خوانده شود . ضرورت ندارد ولی فقیه در همه آن بخشها اعلم باشد . آنچه شرط است این است که در احکام اجتماعی وسیاسی اسلام , رهبر از همه اعلم باشد , چون آشنایی او به احکام اجتماعی و سیاسی اسلام , به راهبری مردم و اداره جامعه , جهت می دهد . البته سایر بخشهای اسلام نیزمهم اند و فقاهت به معنای عام شامل آنها نیز می شود , اما آنچه به مناسبت حکم وموضوع در اینجا دخالت دارد , احکام فقهی اسلام , بخصوص مسائل سیاسی و اجتماعی است .

در فقه شیعه , مبنای فقهی کار مجلس خبرگان چیست ؟

پرسش

در فقه شیعه , مبنای فقهی کار مجلس خبرگان چیست ؟

پاسخ

ابتدا باید ملاحظه کرد که اصولا مشروعیت رهبری به چیست ؟ آیا مشروعیت رهبری ازبالا است و نوعی انتصاب است ؟ یعنی همان گونه که خدای متعال پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم را نصب فرمود و ایشان نیز از سوی خدا ائمه اثنی عشر علیهم السلام را تعیین فرمود و حضرات ائمه علیهم السلام هم در زمانی که می توانستندحکامی را برای شهرها منصوب می کردند , در زمان غیبت نیز فقها به صورت عام نصب شده اند و یا اینکه مشروعیت از پایین است و نوعی انتخاب در کار است ؟نظریه انتخاب رهبر و نقد و بررسی آن نظریه دیگری که از جانب برخی فقهای معاصر مطرح شده نظریه (انتخاب) نام گرفته است . طبق این نظریه – در زمان غیبت – ولی فقیه از سوی مردم انتخاب می شود و باهمین رای و انتخاب , حکومت وی مشروعیت می یابد ; یعنی مشروعیت ولی فقیه , از سوی مردم است . آنها با انتخاب رهبر , حق تسلطی را که بر خود دارند , به او واگذارمی کنند . البته نظریه (انتخاب) برداشتهای مختلفی دارد , ولی همه برداشتها بر این اتفاق دارند که مردم ولی فقیه را انتخاب می کنند و به نحوی در مشروعیت حکومت اوموثرند , به گونه ای که اگر مردم نباشند , ولایت فقیه مشروعیت ندارد ; یعنی نه تنها مقبولیت ندارد , که مشروعیت هم ندارد . این دو نظریه (انتخاب و انتصاب) در مبنای کار خبرگان اثر می گذارد . اگر کسی معتقد باشد مردم باید با رای خود به رهبر , اعتبار و مشروعیت ببخشند , در این صورت مردم , خبرگان را برمی گزینند و خبرگان هم از سوی مردم , رهبر را انتخاب می کنند ; یعنی به او مشروعیت می بخشند . در این فرض , گویی مردم , امانتی را به خبرگان سپرده اند و آنها را به عنوان امین مردم , امانت را به رهبر می سپارند . پس نقش خبرگان , وساطت و رساندن مشروعیتی است که از سوی مردم به ولی فقیه داده می شود . باید توجه داشت که اولا- : این نظریه سابقه فقهی ندارد یعنی فقهای گذشته هیچکدام چنین نظریه ای را مطرح و قبول نکرده اند . ثانیا : بر اساس این نظریه , مشروعیت حکومت از ناحیه مردم به فقیه اعطا می شودحال آنکه مردم اصلا حق حاکمیتی از خودشان ندارند تا به کسی اعطا کنند . در جای خودش مفصل بحث شده که از دیدگاه اعتقادی اسلام مشروعیت حکومت باید از جانب خدابه هر کس اعطا شود . در مورد پیامبران و امامان معصوم این واگذاری به صورت نصب خاص بوده است و در مورد فقیه جامع شرایط بصورت نصب عام است . ثالثا : اگر بپذیریم که مشروعیت را مردم به حاکم شرعی می بخشند جای این سئوال هست که چون همه مردم با حاکم شرعی بیعت نمی کنند بلکه اکثریت به او رای می دهند ,آیا آن اقلیت چه وظیفه ای دارند . حکومت حاکم اسلامی بر آن اقلیت چه مشروعیتی دارد ؟بطور خلاصه اشکالاتی که بر نظام دموکراتیک مبتنی بر انتخابات وارد است بر این نظریه هم وارد است . نظریه انتصاب مشهور در میان فقهای شیعه همان نظریه انتصاب است . ما نیز همان نظریه انتصاب راتاییید می کنیم . بعضی سخنان امام قدس سره هم صراحت در (انتصاب) دارد; مثلاایشان می فرماید : (من به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم , ایشان رانخست وزیر قرار دادم . ایشان را که من قرار دادم , واجب الاتباع است) . (۱)ایشان در کتاب (ولایت فقیه) و در بحثها و کتابهای دیگری نیز به نظریه انتصاب اشاره می کنند . طبق نظریه (انتصاب) نقش خبرگان در واقع شهادت دادن و معرفی کردن رهبر است; یعنی فرض این است که در هر زمانی (فقیه اصلح) برای اداره جامعه اسلامی از سوی امام زمان علیه السلام منصوب شده است , ولی مردم او را نمی شناسند . برای شناسایی ولی فقیه , بناچار – بنابر ادله شرعی و نیز به اقتضای ذوق عقلایی – باید ازخبرگان بهره جست . روش عقلاء , مراجعه

به متخصصان (ذوق عقلایی) مبنای زندگی اجتماعی در تمام شوون مردم است , زیرا هیچ کس درتمام شوون زندگی خود صاحبنظر نیست , و بناچار در بخشی از شوون زندگی از دیگران تقلید می کند . مثلا همه به هنگام بیماری باید به پزشک مراجعه کنند و به نظر اواهمیت دهند ; حتی پزشکها نیز ممکن است در مواردی به پزشکان متخصص دیگری مراجعه کنند . پس اساس زندگی اجتماعی و عقلایی مردم بر این اصل استوار است و اگر این اصل نباشد , نظام اجتماعی مختل می شود . در مورد شناسایی رهبر نیز از طرف شارع مقدس , فقیه اصلح تعیین شده است , اما ازآن رو که مردم از فقاهت چیزی نمی دانند و شرایط ولی فقیه را نمی توانند احرازکنند , با ذوق عقلایی خود به خبره رجوع می کنند . در زمان تسلط رژیم طاغوت , گرچه مساله رهبری اسلامی مطرح نبود , ولی مردم برای تشخیص مرجع تقلید همین کار را می کردند ; یعنی وقتی مرجع تقلید از دنیا می رفت وکسی به تکلیف می رسید و می خواست به احکام دینی عمل کند , درصدد بود که از کسی بپرسد مرجع تقلید اعلم کیست . طبیعی است که او به عالم محل خود مراجعه می کرد واگر در روستا عالم سرشناسی نبود , به شهر یا مرکز استان مراجعه می نمود و آن قدرجستجو می کرد تا مطمئن شود اصلح را یافته است و نیازی نبود به مردم یاد بدهند ازخبره ها بپرسید , تا اصلح را بیابید ; بلکه آنها با ذوق عقلایی خود این کار راانجام می دادند . حکم ولی فقیه تنها راه حل اکنون نیز حکم ولی فقیه تنها راه حل مشکلات نظام است , با این تفاوت که در آن زمان اگر مردم به مرجع واحدی نمی رسیدند , در امور شرعی آنها مشکلی پیش نمی آمد . فرض کنید دو نفر همسفرند , یکی وظیفه اش را نماز قصر بداند و دیگری نماز تمام; این دو اگر برادر هم باشند , مشکلی پیش نمی آید . حتی در نجاست و طهارت یا سایرچیزها هم اگر اختلافی باشد , مشکلی پیش نمی آید . اما در مسائل اجتماعی , تعدد فتوا مشکل به وجود می آورد و نیاز به یک رای رسمی معتبری است که مورد قبول جامعه باشد , تا به آن عمل بشود . مثال ساده آن ازدواج است . اگر در شرایط خاصی فقیهی فتوا بدهد که این ازدواج صحیح بوده , امافقیه دیگری بر خلاف آن فتوا بدهد , در این صورت زن نمی تواند بگوید من طبق فتوای مجتهد خودم عمل می کنم و تو هم طبق فتوای مجتهد خودت عمل کن . در اینجا باید کسی باشد که هر دو نفر او را قبول داشته باشند و به فتوای او عمل کنند . مسائل سیاسی نیز همین طور است . اکثر مردم باید کسی را قبول داشته باشند که درمسائل کلی جامعه نظر بدهد . اگر مردم – در این حال – پراکنده شوند و هر کس به فتوای مرجع تقلید خود عمل بکند , نظام اجتماع مختل می شود . بنابراین ضروری است آن قدر تلاش کنیم تا به شخص واحدی برسیم , تا مصالح جامعه اسلامی تامین شود وگرنه پراکندگی ایجاد می شود . وظیفه اصلی حاکم اسلامی و ولی فقیه حفظ وحدت جامعه اسلامی و تامین مصالح امت اسلامی است . جایگاه عملی مجلس خبرگان بنابراین , ضرورت مراجعه به خبرگان به شکل نظام مند دانسته شد . نظام آن در کشورما به این صورت است که شورای نگهبان صلاحیت داوطلبان واجد شرایط را تایید می کندو مردم آنان را انتخاب می کنند . کسانی که از آراء بیشتری برخوردار بودند به عضویت مجلس خبرگان پذیرفته می شوند و آنان با بررسیهای مسئولانه کسی را که بااحراز شرایط لازم برای رهبری جامعه اسلامی از دیگران شایسته تر است شناسایی و به مردم معرفی می کنند . در جایی که اکثریت قاطع خبرگان به اصلح بودن فردی شهادت بدهند , بالاترین ظن اطمینان بخش برای افراد بدست می آید و شبهه ای باقی نمی ماند . عقلا چنین ظنی را معتبر می دانند و به آن احترام می گذارند . از آن رو که مثال قبلی بهترین نمونه ای است که انسان می تواند تاثیر شهادت خبرگان را بفهمد , بار دیگر از آن بهره می گیریم . فرض کنید کسی به مرض سختی مبتلا شده ودنبال پزشکی می گردد که از همه حاذقتر باشد ; اگر در میان همه پزشکانی که خودصاحب نظرند , هشتاد یا نود درصد بگویند که فلان پزشک از همه ما عالم تر و حاذق تراست , دیگر برای آن مریض شکی باقی نمی ماند که باید به او رجوع کند . در مورد رهبری هم این گونه است ; اگر خبرگان مجتهد شناس شهادت بدهند این فرد ازهمه اصلح و اعلم است , شهادت آنها یقین آور می شود . همان کاری که پس از رحلت حضرت امام قدس سره درباره مقام معظم رهبری پیش آمد . خلاصه آنکه , مبنای فقهی تعیین رهبر همان سیره عقلا است که معمولا مردم برای رجوع به متخصص اصلح و اعلم , از خبرگان

و کارشناسان سئوال می کنند . و برای این سیره مویدات فراوانی از ادله شرعی و سیره متشرعین وجود دارد .

آیا انتخاب خبرگان برای تعیین رهبر , نوعی (قرارداد اجتماعی) است ؟

پرسش

آیا انتخاب خبرگان برای تعیین رهبر , نوعی (قرارداد اجتماعی) است ؟

پاسخ

تعبیر عقد اجتماعی یا قرارداد اجتماعی تعبیری است که در جهان غرب شیوع دارد ومبانی خاص خود را دارد و آثاری بر آن مترتب می شود . اگر دو نفر بخواهندمعامله ای بکنند توافق آنان بر کارشناس , اعلام این است که ما این کارشناس ها راقبول داریم , حال اگر کسی نام این توافق را (قرارداد) یا (عقد) بگذارد ,اشکالی ندارد اما به این معنا نیست که مردم با این توافق خود به نظر خبرگان ,مشروعیت و اعتبار می بخشند بلکه بدین معناست که نظر کارشناس را می پذیرند .

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند ؟

پرسش

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند ؟

پاسخ

از آن رو که نظام ما , جمهوری اسلامی است و بر اساس ارزشهای اسلامی آن راپذیرفته ایم , گرچه شکل حکومت جمهوری است , اما محتوای آن باید اسلامی باشد ,برای رسیدن به این هدف در راس این نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد , و این همان مساله ولایت فقیه است که ضامن اسلامی بودن نظام است . بهترین راه شناسائی متخصص حال با توجه به اینکه کار اصلی مجلس خبرگان تشخیص فرد مناسب برای تصدی مقام ولایت است , به نظر می رسد عاقلانه ترین و منصفانه ترین راه این است که اعضای خبرگان کسانی باشند که خود در فقاهت دستی دارند ; مثلا اگر از من و شما بپرسند بهترین قاضی ایران کیست , قطعا برای دریافت بهترین پاسخ باید سراغ قضات برویم , یعنی جواب این سئوال از عهده هر کسی برنمی آید , فقط کسانی می توانند بهترین قاضی رامعرفی کنند که خود تبحری در این موضوع داشته باشند . همچنین اگر به ما بگویند :بهترین استاد دانشگاه در فلان رشته کیست , باید جواب را از استادان دانشگاه گرفت . کسانی توان تشخیص اصلح (شایسته ترین) برای تصدی مقام ولایت فقیه رادارند که خود بهره ای از شرایط آن مقام و منصب داشته باشند و از آن ویژگیها – هرچند در مرتبه پایین تر – بهره مند باشند . از آن رو که مهمترین ویژگی ولی فقیه فقاهت است – زیرا آنچه در قانون آمده ولایت (فقیه) است – بنابراین , اعضای خبرگان باید فقهائی باشند که صلاحیت این کار رادارند . اگر منصفانه قضاوت کنیم می

فهمیم این بهترین و معقولترین راه برای تشخیص ولی فقیه است . نمونه روشنی از کار درست خبرگان که برگرفته از آشنایی بافقاهت و شناخت فرد مناسب برای رهبری است , تعیین مقام معظم رهبری پس از رحلت حضرت امام بود ; اگر عموم مردم می خواستند در آن اوضاع شخصی مناسب برای رهبری راشناسائی کنند , نمی توانستند , اما خبرگان در طی چند ساعت به نتیجه قطعی رسیدند . افزون بر آن که , اعضای خبرگان دارای مقام فقاهتند , دارای مرتبه عالی تقوی نیز هستند و با شناخت قبلی از افراد تصمیم می گیرند ; از این رو احتمال اینکه تحت تاثیر تبلیغات و جوسازی ها قرار بگیرند , بسیار ناچیز است .

چرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

پرسش

چرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

پاسخ

توضیح آنکه اخیرا سئوال و شبهه ای به صورت جدی مطرح می شود که در قانون اساسی برای ولی فقیه شرایطی برشمرده شده که در سه شرط خلاصه می شود : فقاهت , عدالت ومدبر و مدیر بودن ; یعنی تشخیص مصالح جامعه و توان اداره آن . باید توجه داشت فقهایی که به عنوان خبرگان و برای انتخاب رهبر در نظر گرفته شده اند , بسته به موقعیت علمی خود , توان تشخیص برخی از شرایط را دارند . آنهافقط می توانند تشخیص دهند چه کسی افقه و دارای بالاترین صلاحیت فقهی است . بنابراین , ضروری است کسان دیگری نیز در شمار خبرگان جای گیرند تا با تخصص وموقعیت علمی خود توان احراز دیگر شرایط مثل عدالت , مدیریت و مدبریت و آشنایی کافی با سیاست را داشته باشند . از این رو ضرورت دارد خبرگان از متخصصان رشته های گوناگون گزینش شوند و هر دسته , بخشی از ویژگیها و شرایط و شوون رهبری را تشخیص دهند . در پاسخ این شبهه باید گفت :گرچه سه شرط برای ولی فقیه ذکر شده , ولی اولا : این سه شرط در عرض هم اعتبارندارد , بلکه یکی از آنها مهمتر است . ثانیا : رهبر باید حد نصاب هر یک از این سه شرط را داشته باشد , اکنون ببینیم در میان کسانی که واجد این شرایط هستند ,چه کسی , هم از نظر فقاهت و هم تقوا و هم مدیریت جامعه , افضل است و برآیند این سه عامل در کدام بیشتر است ؟اگر حضور متخصصان رشته های گوناگون را در مجلس خبرگان لازم دانستیم , و آنها - بافرض عدم صلاحیت برای تشخیص شایستگی سیاسی ولی فقیه - فقیهی را تعیین کردند که ازنظر سیاست حد نصاب لازم را ندارد و گفتند چون آقای (الف) فقاهتش بیشتر است ,ما او را شایسته تر از دیگران می دانیم ; گروه سیاستمداران گفتند ما آقای (ب)را انتخاب می کنیم , چون سیاستش بیشتر از دیگران است; مقدسین هم گفتند ما آقای (ج) را انتخاب می کنیم , چون تقوایش بیشتر است , چه نتیجه ای به دست می آید ؟ یاسه رهبر داریم که یکی فقاهت دارد , دومی تقوا دارد و سومی مدیریت - که بی شک آن سه , کاری از پیش نمی برند - پس این فرض باطل است ; یا باید یکی از آن سه راترجیح بدهیم ; مثلا فقیهی بی سیاست و العیاذباللّه بی تقوا را ترجیح دهیم و یابر عکس ; که در این فرض نیز مصالح اسلام و امت اسلامی رعایت نمی شود . نتیجه می گیریم نمی توان برای خبرگان رهبری سه دسته خبره و متخصص را در نظر گرفت , که هر کدام متناسب با رشته خود , یکی را انتخاب کنند ; بلکه خبرگان رهبری بایدمرتبه ای از سه شرط را دارا باشند ; یعنی حد نصابی از فقاهت , از آگاهی به مصالح اجتماعی و نیز از تقوا . زیرا آنها باید از میان خود کسی را

برای رهبری انتخاب کنند . بندرت اتفاق می افتد خبرگان خارج از جمع خود کسی را انتخاب کنند . پس آن سه شرطی که حد اعلا و مرتبه کاملش در رهبر است , در مرتبه نازلتر درخبرگان نیز باید باشد . اعضای مجلس خبرگان باید فقیه , عادل و آشنای به سیاست واداره جامعه باشند . بنابراین کسانی که صرفا سیاستمدارند و فقیه نیستند , مثل کسانی هستند که فقط فقیه اند و از سیاست سر درنمی آورند , یا اصلا تقوا ندارند ,که نمی توانند در تعیین رهبر نقشی داشته باشند . خبرگان , واجد مرتبه ای از شرایط رهبری پس خبرگانی که رهبر را تعیین می کنند , باید خودشان مرتبه ای از شرایط رهبری راداشته باشند . البته باید حد نصابی را در نظر گرفت که عملا قابل اجرا باشد , نه یک فرض ایده آلی که تحقق پیدا نکند . حتی ممکن است در موقعیتی رهبر فقیه تر ازدیگران نباشد , اما مجموع برآیند امتیازاتش از فقاهت , عدالت و مدیریت بیش ازدیگران باشد . در زمان حضرت امام قدس سره کسانی بودند که مقلد مراجع دیگر بودندو امام را اعلم نمی دانستند , اما در همان حال ایشان را رهبر واجب الاطاعه می دانستند , یعنی لااقل شرایط فقاهت را در او احراز کرده بودند و مجموعه شرایطرهبری - فقاهت , عدالت و مدیریت و آگاه بودن به مصالح جامعه - را در امام بیشترمی دیدند . البته اگر رهبر افقه و اتقی باشد و در مدیریت نیز بهترین باشد , بردیگران ترجیح دارد ; اما اگر چنین فردی نداشتیم و شخصی در یکی از این شرایط درحد اعلا نبود , ولی مجموع مزایای سه گانه فقهی او از دیگران بیشتر بود , بایدرهبر باشد . کسانی هم که او را تعیین می کنند , باید حد نصاب فقاهت , عدالت ,مدیریت و آشنایی به مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکورحداقل اجتهاد را داشته باشند . اسلامی بودن , عالی ترین عنصر نظام نکته دیگری که در آغاز پاسخ , به آن اشاره رفت و اکنون به تفصیل آن می پردازیم ,این است که - از نظر ما - سه شرط مذکور در ارزش , یکسان نیستند . ما معتقدیم آنچه عنصر اصلی نظام را تشکیل می دهد , اسلام است . مدیریت در همه کشورها هست . چنان نیست که در دیگر کشورها - که نظامشان اسلامی نیست - شخص اول مملکت مدیرنباشد . پس از این جهت امتیازی بر دیگران نداریم . امتیاز و صبغه ویژه کشور ونظام ما اسلامی بودن است ; یعنی آنچه بیش از همه بر آن تاکید می کنیم اسلامی بودن نظام است . آنچه برای رهبر بیش از همه لازم است , فقاهت است ; از این رومی گوییم : ولی فقیه , و نمی گوییم : ولی عادل ; البته رهبر باید عادل نیز باشد . نمی گوییم ولی سیاس , گرچه باید به سیاست آشنا باشد . پس تاکید ما بر کلمه فقیه , از آن روست که عنصر اصلی در نظام ما اسلام است و فقیه ; یعنی اسلام شناس . البته اشکال می کنند که اسلام علوم گوناگونی دارد و شما از فقیه به عنوان (اسلام شناس) نام می برید , در حالی که معنای اصطلاحی فقاهت , آشنایی به احکام فرعی است . پس با توجه به اینکه اسلام در برگیرنده اعتقادات و کلام , فلسفه , تفسیر ,علم حدیث و رجال هست , لازم است در میان خبرگان عده ای فیلسوف , مفسر و متکلم نیزحضور یابند ; همینطور سایر متخصصان در دیگر شاخه های علوم اسلامی . در پاسخ بایدگفت :آنچه در اجرای نظام اسلامی موثر است , فقاهت است . اسلام بخشهای گوناگونی دارد; بخشی از آن مربوط به مسائل درونی و قلبی است که عبارت است از اعتقادات ; بخشی از آن مربوط به مسائل خانوادگی است و بخشی مربوط به مسائل و عبادتهای فردی ,مثل نجاست و طهارت , یا این که نماز چگونه باید خوانده شود . ضرورت ندارد ولی فقیه در همه آن بخشها اعلم باشد . آنچه شرط است این است که در احکام اجتماعی وسیاسی اسلام , رهبر از همه اعلم باشد , چون آشنایی او به احکام اجتماعی و سیاسی اسلام , به راهبری مردم و اداره جامعه , جهت می دهد . البته سایر بخشهای اسلام نیزمهم اند و فقاهت به معنای عام شامل آنها نیز می شود , اما آنچه به مناسبت حکم وموضوع در اینجا دخالت دارد , احکام فقهی اسلام , بخصوص مسائل سیاسی و اجتماعی است .

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پرسش

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پاسخ

خبرگانی که رهبر را تعیین می کنند باید خودشان مرتبه ای از شرایط رهبری را داشته باشند. البته باید حدّ نصابی را در نظر گرفت که عملا قابل اجرا باشد. یعنی آن سه شرط اصلی که معیار انتخاب رهبری است یعنی «فقاهت»، «عدالت» و «مدیریت» خود اعضای خبرگان مرتبه از این شروط را دارا باشند. گرچه ممکن است در موقعیّتی رهبر از دیگران فقیه تر نباشد ولی با مجموع برآیند امتیازش از فقاهت و عدالت و مدیریت شایسته تر از دیگران باشد. پس اعضای خبرگان باید حدّ نصاب فقاهت، عدالت و مدیریت و آشنایی با مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکور حداقل اجتهاد را داشته باشند(۱). (بخش پاسخ به سؤالات)

_____ ۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی. ـ۲ـ

آیا در قانون اساسی اصلی مبنی بر نظارت مجلس خبرگان بر تمام کارهای رهبری وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است به چه علت و چرا و تا چه حد؟ آیا این با ولایت مطلقه فقیه سازگار است؟

پرسش

آیا در قانون اساسی اصلی مبنی بر نظارت مجلس خبرگان بر تمام کارهای رهبری وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است به چه علت و چرا و تا چه حد؟ آیا این با ولایت مطلقه فقیه سازگار است؟

پاسخ

بر اساس اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مجلس خبرگان رهبری وظیفه‌ی تشخیص و شناسایی شرایط و صفاتی را که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده است (فقاهت، عدالت و مدیر و مدبّر بودن) را بر عهده دارد و همچنین بعد از معرفی فقیه واجد الشرایط به عنوان ولی فقیه، در طول دوران رهبری نیز وظیفه‌ی نظارت بر اعمال و رفتار رهبری و بقاء آن شرایط را بر عهده دارد و به منظور آن، خبرگان از میان اعضای خود هیئت تحقیق را مرکب از هفت نفر برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می‌نمایند تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نمایند. هیئت موظف است هر گونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل یکصد و یازدهم در محدوده‌ی قوانین و موازین شرعی تحصیل نماید، همچنین نسبت به صحت و سقم گزارشهای واصله در این رابطه تحقیق و بررسی کند و در صورتی که لازم بداند با مقام رهبری ملاقات نماید. پس از ارائه گزارش هیئت تحقیق به مجلس خبرگان، مقام رهبری در خصوص گزارش ارائه شده حق دفاع از خود را خواهد داشت. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به اصل یکصد و یازدهم، آرای دو سوم نمایندگان منتخب می‌باشد. هرگاه رهبر به تشخیص خبرگان از انجام وظیفه رهبری ناتوان شود از مقام خود برکنار می‌شود. اما در پاسخ به چرایی این موضوع باید گفت که این مسأله دارای دلایل عقلی و شرعی متعدد است. به عنوان نمونه عقل حکم می کند که به دلیل حساسیت مسائل رهبری جامعه از یک سو و همچنین معصوم نبودن رهبری،

لازم است مکانیزم های دقیق برای کنترل و نظارت بر رهبری در نظر گرفته شود تا احتمال کوچکترین خطاها نیز به حداقل برسد. از سوی دیگر در مبانی دینی نیز توصیه های متعددی در مورد نظارت بر عملکرد رهبران و مسؤولین، امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت حاکمان و ... وجود دارد. و از سوی دیگر این مسأله کاملا با ولایت مطلقه فقیه سازگاری دارد زیرا ولایت مطلقه فقیه در چارچوب احکام و حدود شرعی و مصالح جامعه اسلامی است و ولی فقیه در این چارچوب حق اعمال ولایت دارد. بر این اساس لازم است نهادی بر رهبری نظارت داشته باشد تا هیچ گونه انحرافی از این چارچوب ها پیش نیاید.

چرا جلسات مجلس خبرگان حداقل مانند شورای اسلامی مستقیماً برای مردم پخش نمی شود؟ یا حداقل اینکه متن جلسه از طریق روزنامه، صدا وسیما و... به اطلاع عموم نمی رسد؟ (تذکر:در جامعه مسلمین، آحاد مردم باید از اعمال و احوال مسؤولین نظام مطلع باشند و هم اینکه سیرهٔ ائ

پرسش

چرا جلسات مجلس خبرگان حداقل مانند شورای اسلامی مستقیماً برای مردم پخش نمی شود؟ یا حداقل اینکه متن جلسه از طریق روزنامه، صدا وسیما و... به اطلاع عموم نمی رسد؟ (تذکر:در جامعه مسلمین، آحاد مردم باید از اعمال و احوال مسؤولین نظام مطلع باشند و هم اینکه سیرهٔ ائمه اطهار(خود حاکی از این است؛ تا جائی که حضرت رسول(خود در جمع برای قصاص آماده می شوند. حضرت امیر(در مسجد رو در رو مورد انتقاد قرار می گیرند).

پاسخ

جلسات مجلس شورای اسلامی همیشه بصورت مستقیم پخش نمی شود بلکه در مواقعی که مجلس جلسات عادی دارد پخش می شود و در سایر موارد در حد یک گزارش در مورد جلسات اخبار منتشر می شود. یکی از مسایلی که اسلام به آن توصیه کرده است کتمان سرّ است واینگونه نیست که در شرایط سیاسی و پیچیده امروز بتوان تمام مسایل کشور را بصورت علنی مطرح کرد ونقاط ضعف و قوت خود را در معرض دید جهانیان قرار داده تا آنها سوء استفاده کنند. لذا مجلس خبرگان با توجه به وظایفی که دارد در این جلسات که بصورت سالیانه برگزار می شود نتایج کمیسیونها را که در طول سال در راستای مأموریتهای مجلس خبرگان فعال بوده اند مورد بررسی قرار داده و در نهایت با صدور بیانیه ای بخشی از اطلاعات را که لازم است منتشر می کند و این مختص مجلس خبرگان نیست. جلسات قوهٔ قضائیه، جلسات دولت، جلسات شورای نگهبان وسایر وزارتخانه ها نیز هیچ گاه بصورت مستقیم پخش نمی‌شود بلکه در حد یک گزارش و خبر به اطلاع عموم می رسد.

وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری چیست ؟

پرسش

وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری چیست ؟

پاسخ

به موجب اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، تعیین رهبر به عهده خبرگان است و به موجب اصل یکصد و یازدهم هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان است. در مورد بررسی عملکرد رهبری، مجلس خبرگان فعالیت‌هایی انجام داده است؛ لیکن جزئیات آن را باید از دبیرخانه آن مجلس سؤال کنید.{J

آیا غیر از مجتهدان مجلس خبرگان , دیگر اصناف می توانند بر عملکرد رهبری نظارت نمایند؟

پرسش

آیا غیر از مجتهدان مجلس خبرگان , دیگر اصناف می توانند بر عملکرد رهبری نظارت نمایند؟

پاسخ

براساس قانون اساسی شرایطی که برای رهبر معین گردیده عبارتند از: فقاهت، عدالت و مدیر و مدبر بودن. و امانسبت به سایر تخصص‌ها نظیر مسائل نظامی و اقتصادی و غیر آنها باید گفت در هیچ کجای دنیا عادتا نه چنین چیزی معمول و متداول و نه اساسا ممکن است که یک نفر، هم متخصص امور نظامی باشد، هم کارشناس و متخصص کارکشته در مسائل سیاسی و دیپلماسی داخلی و خارجی و... و در همه امور صاحب نظر و خبره باشد، بلکه در رهبران سیاسی کشورها عمدتا مسأله مدیریت و کلان اجتماعی و آشنایی به مسائل سیاست داخلی و خارجی است که مهم قلمداد می‌شود و برای تصمیم‌گیری در سایر مسائل نظیر مسائل نظامی، اقتصادی، مسائل مربوط به توسعه و غیر آنهااز گروه‌های مشاوران امین و خبره و متخصص استفاده می‌شود. در نظام ما هم که یک نظام اسلامی است علاوه برویژگی‌های رهبران سیاسی معمول دنیا، باید یک ویژگی دیگری نیز داشته باشد و آن ویژگی فقاهت و اسلام‌شناسی است. اما نسبت به غیر از این موارد لازم نیست رهبر شخصا صاحب‌نظر بوده و آگاهی عمیق و تخصصی داشته باشد،بلکه می‌تواند با بهره‌گیری از گروه مشاوران امین، متخصص و قوی در زمینه‌های مختلف از عهده وظایف و اختیارات گوناگونی که برای وی در نظر گرفته شده است مانند فرماندهی کل قوا، تعیین خط و مشی‌ها و سیاست‌های کلی نظام اعم از اقتصادی، نظامی، سیاسی و... برآمده و تصمیم‌گیری نماید. اما در مورد نظارت و این که آیا باید به غیر از فقهاء وحقوق‌دانان متخصصان مختلف نیز در مجلس خبرگان حضور داشته و بر عملکرد ایشان نظارت نمایند؟ باید گفت: اولاً آنچه که عنصر اصلی نظام را تشکیل می‌دهد اسلام است که در دو شرط فقاهت و عدالت در ولی‌فقیه تبلوریافته است و باعث امتیاز نظام ما بر سایر نظام‌ها می‌شود و احراز این ویژگی در رهبر از عهده کسانی بر می‌آید که خودشان متخصص در این رشته یعنی فقاهت و اجتهاد باشند. ثانیا آشنایی نسبت به سیاست و مسائل اجتماعی روز هم در خبرگان و هم در شخص رهبر اهمیت دارد و بر این اساس یکی از شرایط اعضای خبرگان آگاهی و آشنایی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی می‌باشد. ثالثا از آنجا که بر طبق قانون اساسی فرماندهی کل قوا، تعیین خط و مشی‌ها و سیاست‌های کلی نظام اعم از اقتصادی،نظامی، سیاسی و غیر آنها به وسیله رهبر انجام می‌گیرد، خبرگان برای نظارت بر عملکرد صحیح رهبر و وظایف او، درکمیسیون‌های مجلس خبرگان خصوصا کمیسیون تحقیق که

مراقب بقاء اوصاف و شرایط رهبری است و درمشورت‌ها، از متخصصان و صاحب‌نظران سیاسی و اقتصادی، نظامی و.. دعوت نموده و از نظرات کارشناسی آنهامطلع می‌شوند. رابعا: یکی از وظایف همه مسلمانان امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت حاکمان وانتقاد صحیح، سالم وسازنده از آنان می‌باشد (نظارت عمومی) و مردم و سایر متخصصان می‌توانند نظرات خود را از طریق رسانه‌ها، احزاب و... به حکومت و دستگاه‌های مسؤول منتقل نمایند. بدین‌ترتیب ملاحظه می‌شود که منطقا وجود تخصص‌های مختلف نظامی، اقتصادی و غیر آنها در مجلس خبرگان رهبری واعضای آن ضرورتی ندارد و انتخاب افرادی که حد نصاب لازم و کافی را در اجتهاد و تقوا و آگاهی نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی روز جامعه و بین‌الملل داشته باشند، برای تعیین و تشخیص رهبر و ولی‌فقیه توسط مجلس خبرگان کافی است. افزون بر آن مسؤولیت‌هایی چون فرماندهی کل قوانیازمند آگاهی‌های نظامی نیست، زیرافرماندهی کل در واقع سیاست‌های کلان مانند جنگ و صلح را اعلام می‌کند نه فرماندهی یگان‌های نظامی در میدانرا. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱- ولایت فقیه، ص ۴۵۶ جوادی آملی ۲- نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۱۵۰ محمد مهدی نادری قمی

آیا مجلس خبرگان رهبری می تواند ولی فقیه را عزل نماید؟

پرسش

آیا مجلس خبرگان رهبری می تواند ولی فقیه را عزل نماید؟

پاسخ

این مسئله در اصل یکصدویازدهم قانون اساسی پیش بینی شده است بر اساس قانون , یکی از وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری نظارت بر کار رهبر و عزل و بر کناری وی هنگامی که تشخیص دهند برخی یا همه شرایط لازم را برای رهبری از دست داده است مثلا "خدای ناکرده مرتکب گناه کبیره گشته و از مسیر عدالت و تقوا منحرف شده یا بر اثر بیماری یا عامل دیگری در شعور و قوای فکری او خللی واقع شده یا قدرت اجتهادی را از دست داده است یا قادر به درک و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی نیست و فاقد مدیریت و کارایی لازم برای رهبری است در این صورت دیگر آن رهبر فاقد ولایت و اختیارات شمرده شده برای فقیه می باشد و خبرگان بعد از کشف فقدان شرایط او را رسما "برکنار کرده و به اطلاع مردم می رسانند, (همان , ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷).

اگر نماینده مجلس خبرگان رهبری شرایط نمایندگی را از دست داد آیا هم چنان عضو مجلس است؟

پرسش

اگر نماینده مجلس خبرگان رهبری شرایط نمایندگی را از دست داد آیا هم چنان عضو مجلس است؟

پاسخ

براساس آیین نامه داخلی مجلس خبرگان رهبری، در مورد فقدان شرایط لازم نمایندگی مجلس خبرگان از سوی نمایندگان این مجلس، با پیشنهاد ۲۰ نفر از نمایندگان مجلس خبرگان، قابل طرح در «کمیسیون تحقیق» بوده و پس از بررسی این پیشنهاد به صحن علنی مجلس می رود که در صورت حضور آن نماینده، ابتدا نظرات و دلایل آن شنیده و سپس به رأی گیری گذاشته می شود که در صورت تشخیص و رأی اکثریت بر فقدان صلاحیت، از سمت نمایندگی برکنار می شود. در هر صورت تصمیم گیری در این زمینه با رأی گیری سایر نمایندگان مجلس خبرگان خواهد بود (تماس تلفنی با دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۲۶/۷/۸۳).

ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟

پرسش

ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟

پاسخ

بر اساس اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان رهبری وظیفه تشخیص و شناسایی شرایط و صفاتی را که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده است (فقاهت، عدالت و مدیر و مدبّر بودن) بر عهده دارد. همچنین بعد از معرفی فقیه واجد شرایط به عنوان ولی فقیه، در طول دوران رهبری وظیفه نظارت بر اعمال و رفتار رهبری و بقای آن شرایط را عهده‌دار است. خبرگان بدین منظور از میان اعضای خود هیئت تحقیق را مرکب از هفت نفر، برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می‌کنند تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نمایند بر اساس ماده یکم، آیین نامه مجلس خبرگان رهبری. : هیئت موظف است هر گونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل یکصد و یازدهم در محدوده قوانین و موازین شرعی تحصیل کند. همچنین نسبت به صحت و سقم گزارش‌های واصله، در این رابطه تحقیق و بررسی کند و در صورتی که لازم بداند، با مقام رهبری ملاقات نماید. و بر اساس تبصره دوم ماده یکم آیین نامه مجلس خبرگان رهبری، پس از ارائه گزارش هیئت تحقیق به مجلس خبرگان، مقام رهبری در خصوص گزارش ارائه شده حق دفاع از خود را خواهد داشت. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به اصل یکصد و یازدهم، آرای دو سوم نمایندگان منتخب است. هرگاه رهبر به تشخیص خبرگان از انجام دادن رهبری ناتوان گردد، از مقام خود برکنار می‌شود.همان مواد، ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع‌تری ندارد؟

پرسش

از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع‌تری ندارد؟

پاسخ

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عالی‌ترین مقام در جمهوری اسلامی ایران، «ولی فقیه» است و از حیث عقل و شرع، رفیع‌ترین جایگاه به او اختصاص دارد؛ لکن به دلیل حوادث و پیشامدهای مختلف (از قبیل مرض و فوت) و یا کشف فقدان بعضی از شرایط، خبرگان مردم، وظیفه اعلام عزل رهبری را دارند. بنابراین خبرگان راه کشف عزل و نصب است؛ نه ایجادکننده آن. از این رو کار خبرگان، یک نوع تثبیت و حفظ جایگاه رهبری صالح در جامعه است؛ نه ایجاد و نفی آن تا تصور شود که دارای شأن برتری است. بدین ترتیب، نظارت مجلس خبرگان بر رهبری، نه تنها موجب تنزل اعتبار رهبر و یا محدود کننده قدرت وی نیست؛ بلکه باعث تقویت و استحکام جایگاه والای ولایت فقیه و مظهر جمهوریت نظام اسلامی است. از طرف دیگر این گونه مقامات، دارای وجوه و اعتبارات مختلفی است. بنابراین به یک اعتبار می‌توان گفت: مجلس خبرگان تقدم بر رهبری دارد و به اعتبار دیگری رهبری، مقدم بر خبرگان و دارای جایگاه رفیع‌تری است.

در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟

پرسش

در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟

پاسخ

هر چند این فرض نادر است؛ اما اگر زمانی چنین اتفاقی بیفتد، به نظر ما تصمیم مجلس خبرگان، فصل الخطاب خواهد بود؛ زیرا: در چارچوب نظام و قانون اساسی، این امر بر عهده مجلس خبرگان است؛ چنان که در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان قانوناً حق عزل و برکناری رهبری را دارد. از طرف دیگر چنین اختیاری قانوناً برای رهبری در نظر گرفته نشده است(.ولایت فقیه، ولایت، فقاهت و عدالت، ص ۴۵۸.) بنابراین قول و تصمیم مجلس خبرگان، قانوناً حجّت و ملاک عمل است. از بعد اندیشه‌ای و تئوری و نظری نیز در فرض وقوع چنین مسأله‌ای، قول خبرگان رهبری مقدم است؛ زیرا هر چند ولایت فقیه واجد شرایط، ثبوتاً و در عالم واقع منبعث از کشف و شناسایی خبرگان نیست؛ ولی از نظر اثباتی، ولایت چنین فقیهی و وجوب و لزوم اطاعت از او، بر کشف خبرگان -که واسطه در تشخیص مردم‌اند معتبر است. بنابراین به مجرّد اینکه خبرگان رهبری، رأی به فقدان صلاحیت رهبر داد، دیگر چنین فردی اثباتاً «ولایت» ندارد و فرمان او مبنی بر انحلال خبرگان، فاقد اعتبار است. البته در مقابل این نگرش، دیدگاه دیگری هست که حکم «ولی فقیه» را مقدم می‌دارد. همچنین شرایط مختلفی را می‌توان فرض کرد که در برخی از آن شرایط نظر ولی فقیه می‌تواند مقدم باشد.

آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟

پرسش

آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟

پاسخ

خبرگان علاوه بر کشف و تعیین رهبر، وظیفه نظارت و در صورت لزوم عزل رهبری -و به تعبیر دقیق‌تر اعلام عزل او را بر عهده دارند. اجلاس عمومی مجلس خبرگان سالی یک نوبت تشکیل می‌شود؛ اما در تمام سال کمیسیون‌های فعالی به وظیفه خود و نظارت بر عملکرد رهبری می‌پردازند تا اگر به هر دلیلی یکی از شرایط رهبر از بین رفت، این مطلب را اعلام کنند. بنابراین یکی از کمیسیون‌های فعال خبرگان -که از ابتدا به پیشنهاد مقام معظم رهبری تشکیل شد هیأت تحقیقی است که این مهم را پیگیری می‌کند.

فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی(ره) از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟

پرسش

فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی(ره) از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال چند مطلب قابل بررسی است: فلسفه وجودی مجلس خبرگان بنابر روایات و نصوص متعدد، فقهای واجد شرایط -به صورت عام‌از طرف امامان معصوم(ع) منصوب گردیده و همه دارای ولایت اند. از طرف دیگر تصوّر وجود رهبری‌های متعدد در یک حکومت، غیر قابل قبول است؛ زیرا ولایت‌های موازی در یک دولت، موجب هرج و مرج است و عقل سلیم به هیچ وجه نمی‌تواند آن را بپذیرد. البته نفس تعدد ولایت مشکل‌زا نیست؛ بلکه تداخل در مقام اجرا و اعمال ولایت است که به هرج و مرج می‌انجامد. به عبارت دیگر در صورت تزاحم یا احتمال آن بین فقیهان واجد شرایط، نمی‌توان قائل به جواز اعمال ولایت برای همه شد و تنها یکی از آنان، باید اعمال ولایت کند. ازاین‌رو پس از به قدرت رسیدن یکی از آنان، سایر فقها می‌توانند در محدوده‌ای که فقیه حاکم اعمال ولایت نکرده - به شرط عدم تزاحم به اعمال ولایت بپردازند. نکته دیگر اینکه باید یکی از آنان را که دارای ملاک ترجیح و برتری نسبت به دیگران است، به رهبری برگزینیم. عمده این مرجّحات عبارت است از: اعلم بودن، برجستگی در فضایل اخلاقی، مقبولیت بیشتر، صلابت و استواری، مدیریت قوی‌تر، تدبیر استوارتر و.... برای تشخیص فقیه جامع شرایط، چند راه‌کار منطقی و مورد قبول وجود دارد: یک. در بعضی از موارد رجحان، برتری و افضل بودن یک فقیه نسبت به سایر فقیهان هم عصر خویش، کاملاً واضح و روشن است؛ به گونه‌ای که هیچ رقیبی برای او وجود ندارد تا زمینه تحیّر و تردید پدید آید. در چنین مواردی، نیاز به اقامه بینه یا گزارش کارشناسانه خبرگان نیست و حق حاکمیت با اقدام فقیه و پذیرش مستقیم و بی واسطه مردم اعمال می‌شود؛ چنان که پذیرش نظام جمهوری اسلامی، در فروردین ۱۳۵۸، از طریق همه پرسی و به طور مستقیم صورت گرفت. همین طور است پذیرش رهبری بی بدیل امام خمینی(ره) از سوی آحاد مردم که از شروع انقلاب، ولایت ایشان به نحو تعیّن بر همگان روشن بود. در چنین مواردی بعد از اینکه فقیه واجد شرایط، اقدام به تشکیل حکومت کرد، تمامی افراد جامعه

–حتی فقهـای معاصـر اوموظّف به تبعیت از او می‌باشـند. دو. در مواردی که تشـخیص فقیه افضـل و اعلم برای رهبری، از میـان سایر فقیهان پیچیده و دشوار و نیازمند به کارشناسـی متخصـصان باشد و مردم خود توانایی تشخیص چنین او را نداشته باشند، به خبرگان مراجعه می‌کننـد و آنان را وکیل خود قرار می‌دهنـد تا ولی فقیه واجـد شـرایط را شـناسایی کنند. مراجعه به افراد خبره و کارشـناس، یک فراینـد عقلایی است و انسان‌ها در امور خود – بویژه در موارد پیچیـده و مهم بر اساس آن عمل می‌کننـد. این روش مورد تأیید شارع است. از آن جهت که معمولاً مردم اطلاعات کمتری درباره فقاهت و شـرایط ولی فقیه دارنـد، به افراد خبره رجوع می‌کننـد و خبرگان نیز رهبر با کفایت را کشف، شـناسایی و معرّفی می‌نماینـد. در قانون اساسـی مصوب ۱۳۵۸ هر دو راه کار برای شـناسایی و کشف رهبر وجود داشت؛ ولی از آنجا که وجود فردی ماننـد امام‌راحل(ره)، بسـیار نادر و در طول تاریخ کم نظیر بود، در بازنگری قـانون اساسـی تنهـا راه کـار دوم (تشـخیص و شـناسایی به وسـیله خبرگـان) رسـمیت یـافت. بنـابراین اگر نمونه نـادری همچون امام راحـل(ره) وجود داشـته باشـد، مردم به طور عادی تکلیف خود را می‌داننـد و عملاً در مرحله تعیین رهبر، نیازی به خبرگان ندارنـد؛ البته در این صـورت هم در مرحله بقـا و نظـارت، خبرگـان لازم است.الـف. جوادی آملی، آیت الله عبـدالله، وحی و رهـبری، مقـاله امامت؛ ولایت فقیه، ص ۴۴۸. ب. تازه‌های اندیشه، ش ۱، خبرگان رهبری، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پرسش

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پاسخ

خبرگانی که رهبر را تعیین می‌کنند باید خودشان مرتبه‌ای از شرایط رهبری را داشته باشند. البته باید حدّ نصابی را در نظر گرفت که عملاً ـ قابـل اجرا باشـد. یعنی آن سه شـرط اصـلی که معیار انتخاب رهبری است یعنی «فقاهت»، «عـدالت» و «مـدیریت» خود اعضای خبرگـان مرتبـه از ایـن شـروط را دارا باشـند. گرچـه ممکن است در موقعیّـتی رهـبر از دیگران فقیه‌تر نباشـد ولی بـا مجمـوع برآیند امتیازش از فقاهت و عدالت و مدیریت شایسته‌تر از دیگران باشد. پس اعضای خبرگان باید حدّ نصاب فقاهت، عدالت و مدیریت و آشنایی با مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکور حداقل اجتهاد را داشته باشند(۱). « بخش پاسخ به سؤالات » ۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پرسش

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پاسخ

از آن رد که نظام ما جمهوری اسلامی است و بر اساس ارزشهای اسلامی آن را پذیرفته‌ایم گرچه شکل حکومت جمهوری اسلامی است. امّا محتوای آن باید اسلامی باشد، برای رسیدن به این هدف در رأس نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد. و این همان مسأله ولایت فقیه است که ضامن اسلامی بودن نظام است. حال با توجّه به اینکه کار اصلی مجلس خبرگان تشخیص فرد مناسب برای تصدّی مقام ولایت است، به نظر می‌رسد عاقلانه‌ترین و منصفانه‌ترین راه این است که اعضای خبرگان کسانی باشند که خود در فقاهت دستی دارند. و توان تشخیص اصلح و شایسته‌ترین را برای تصدّی مقام ولایت فقیه را دارند. بنابراین اعضای خبرگان باید فقهایی باشند که صلاحیّت این کار را دارند(۲). « بخش پاسخ به سؤالات » ۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

جایگاه مجلس خبرگان چیست؟ و وظایف آن کدام است؟

پرسش

جایگاه مجلس خبرگان چیست؟ و وظایف آن کدام است؟

پاسخ

برای تعیین رهبر در نظام اسلامی چون مردم در شناخت و انتخاب اصلح با مشکل روبرو می‌شوند و معمولاً شناختن یک فرد جامع شرایط رهبری برای افراد عادی سال‌ها وقت لازم دارد وترجیح رهبر اصلح از میان کاندیداهای رهبری کاری دشوار است و دراکثر مواقع یقین آور نیست - البته ممکن است در بعضی مواقع مردم با اکثریت آرأ شخصی واجد شرایط را انتخاب کنند اما چون همیشه این مسئله مقدور نیست- برای همین در اصل ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران خبرگان رهبری پیش بینی شده است و در آن اصل آمده است: «تعیین رهبر بر عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهأ واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام وموضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند ودر غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت.»{۱} با توجه به مطالب فوق جایگاه مجلس خبرگان ووظایف آن در نظام اسلامی مشخص می‌شود و آن تعیین و شناساندن رهبری دارای واجد شرایط به مردم است و در واقع آنان بعنوان مجتهد شناسان شهادت می‌دهند که این فرد از همه اصلح و اعلم است و در این صورت شهادت آنها یقین‌آور می‌شود مبنای فقهی خبرگان تعیین رهبری همان سیره عقلا- است که معمولاً مردم برای رجوع به متخصص اصلح و اعلم از خبرگان و کارشناسان زبده سوال می کنند و برای این سیره مویّدات فراوانی از ادله شرعی و سیره متشرعین وجود دارد. قبل از ایجاد نظام جمهوری اسلامی گرچه مسأله رهبری اسلامی مطرح نبود، ولی مردم برای تشخیص مرجع تقلید با ذوق عقلایی خود همین کار را می کردند، یعنی وقتی مرجع تقلید از دنیا می‌رفت و کسی به تکلیف می‌رسید و می‌خواست به احکام دینی عمل کند، درصدد بود که از کسی بپرسد مرجع تقلید اعلم کیست؟ طبیعی است که او به عالم محل خود مراجعه می کرد و اگر در روستا عالم سرشناسی نبود، به شهر یا مرکز استان مراجعه می‌نمود و آن قدر جستجو می کرد تا مطمئن شود اصلح را یافته است و نیازی نبود به مردم یاد بدهند از خبره‌ها

بپرسید، تا اصلح را بیابید، بلکه با ذوق عقلایی خود این کار را انجام می‌دادند.{۲} می‌توان مجلس خبرگان رهبری در جمهوری اسلامی ایران را به نوعی به مجل «اهل حل و عقد» در میان اهل تسنن دانست با این تفاوت که آن جلسه فقط برای تعیین خلیفه و حاکم است اما انتخابات غیر مستقیم و چند مرحله‌ای برای انتخاب خبرگان رهبری نظریه‌های عام‌تر و فرا گیرتر از مسئله «اهل حل و عقد» است که برای هر منصبی –از رئیس جمهوری گرفته تا وزیر و قضات و حتی شهردارها و هرکس که بخواهد در منصبی قرار بگیرد قابل اجرا است، یعنی طبق این روش، متخصصان هر صنف، باید به اصلح رأی بدهند توضیح آنکه نحوه شناسایی و انتخاب بهترین فرد برای یک کار مشخص، این گونه می‌تواند باشد که ابتدا مردم معتمدان محل را انتخاب می‌کنند؛ چون مردم در طول سال‌هایی که با آنها زندگی کرده‌اند، خصوصیات آنها را می‌شناسند. بعداً معتمدان، متخصصان را معرفی می‌کنند، زیرا آنها مورد وثوق مردم هستند وبی دلیل سخن نمی‌گویند سپس خود متخصصان، افراد را از لحاظ تخصص، مهارت، تعهد و اهمیت کار درجه بندی می‌کنند و بهترین‌ها را معرفی می‌نمایند.{۳} ----------

-------[۱].قانون اساسی، نشر تالش، ص ۷۲/ [۲]. پرسشها و پاسخها، استاد مصباح یزدی، ج ۲، ص ۵۰/ [۳]. همان، ص ۶۲/

چرا اعضای خبرگان رهبری، باید فقیه باشند؟

پرسش

چرا اعضای خب_ـ_ـ_ـ_ـباید فقیه باشند؟

پاسخ

یکی از وظایف مجلس خبرگان و بلکه اصلی‌ترین آن‌ها، تعیین رهبر از میان فقهای واجد شرایط رهبری است. این مهم، بعد از مرجع عالی قدر و رهبر فقید انقلاب، حضرت امام خمینی – رحمه الله – بر عهده مجلس خبرگان گذاشته شد. علت این مهم آن است که رهبر نظام اسلامی علاوه برداشتن عدالت و تقوا می‌بایست دارای صلاحیت علمیِ لازم برای صدور فتوا در ابواب گوناگون فقه باشد ؛ یعنی باید مجتهدی جامع الشرایط باشد.{۱}طبیعی و منطقی است که شناسایی چنین شخصی و پی بردن به توانایی‌های علمی او خصوصاً فقه و اصول، نیاز به اطلاعات و سیعی در حد اجتهاد دارد؛ چرا که فقط مجتهد است که توانایی شناسایی مجتهد را داراست. همچنان که فقط پزشک تشخیص میدهد چه کسی در طبابت مهارت دارد، و مهندس ساختمان است که می‌تواند بفهمد چه کسی در این موضوع اطلاعات کافی دارد. از این روی اعضای مجلس خبرگان رهبری می‌بایست فقیه و مجتهد(گرچه در برخی از ابواب فقهی)باشند تا بتوانند ولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهند. یکی از اندیشمندان معاصر، درباره این موضوع که تشخیص فقیه جامع شرایط رهبری دشوار است و باید آن را بر عهده کارشناسان متعهد گذاشت، می‌گوید: «فقیه جامع شرایط علمی و عملی، عهده‌دار مناصب متعدد است که بارزترین آن‌ها مرجعیت فتوا، قضا در محاکم عدل، ولایت و رهبری امور مردم است...و چون محوری‌ترین شرط آن منصب‌ها، همانا فقاهت و اجتهاد است...، تشخیص چنین وصف و شرطی دشوار بوده و بر کارشناسان متعهد است. سیره مستمر متشرعان و نیز بنای فرزانگان نیز در این گونه از امور مهم این است که به متخصصان هر رشته مراجعه می‌کنند و گزارش کارشناسان متخصص موثق را می‌پذیرند....».{۲}همو در جای دیگری درباره ضرورت فقاهت و عدالت اعضای مجلس خبرگان می‌نویسد: «جمهوری اسلامی ایران، نظام ویژه‌ای است که گذشته از مجلس شورای اسلامی (قوه

مقننه)، قوه قضاییه و قوه مجریه، نهاد برتر و فایقی دارد به نام ولایت فقیه.... نظام اسلامی ایران طبق اصل دوم و چهارم و سایر اصول مهم قانون اساسی بر پایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الهی، امامت مستمر و کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت او در برابر خدا، استوار است. چنین نظام الهی‌ای، انسانی می‌طلبد که کارشناسان فقاهت و عدالت (یعنی همان مجلس خبرگان رهبری) در دو مرحله «حدوث» و «بقا» {۳} محققانه، سنت و سیرت رهبری نظام را مراقب باشند». {۴} پژوهش‌گر دیگری در پاسخ به این که چرا باید اعضای مجلس خبرگان مجتهد باشند، می‌گوید: «از آن رو که نظام ما جمهوری اسلامی است... برای رسیدن به این هدف، در رأس این نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد. و این همان مسأله ولایت فقیه است که ضامن اسلامی بودن نظام است... حال با توجه به این که کار اصلی مجلس خبرگان، تشخیص فرد مناسب برای تصدی مقام ولایت است، به نظر می‌رسد که عاقلانه‌ترین و منصفانه‌ترین راه این است که اعضای خبرگان، کسانی باشند که خود در فقاهت دستی دارند... اگر از ما بپرسند بهترین استاد دانشگاه در فلان رشته کیست، باید جواب را از استادان دانشگاه گرفت. از آن رو که مهم‌ترین ویژگی ولی فقیه، فقاهت است...، اعضای خبرگان باید فقهایی باشند که صلاحیت این کار (یعنی تشخیص فقاهت و میزان علمی شخص مورد نظر برای رهبری) را دارند...». {۵} ----------

---------- [۱].۱. قانون اساسی، صفات لازم برای رهبری را در اصل ۱۰۹ برشمرده است/ [۲].۲. مجله حکومت اسلامی، سال سوم، ش ۲،جایگاه فقهی - حقوقی مجلس خبرگان (گفت و گو با آیت الله جوادی آملی)، ص ۲۰/ [۳].۳. یعنی در بدو امر برای پذیرش منصب رهبری و بعد از آن در کلیه دوران زعامت. [۴].۴. مجله حکومت اسلامی، سال سوم، ش ۲، ص ۲۵ - ۲۴/ [۵].۱. پرسش‌ها و پاسخ‌ها (ولایت فقیه و خبرگان)، آیت الله مصباح یزدی (انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ص ۹۰ - ۸۹.

مجمع تشخیص مصلحت

مرز بین مصلحت وحقیقت دین در کجاست؟

پرسش

مرز بین مصلحت وحقیقت دین در کجاست؟

پاسخ

آنچه در اندیشه دینی مصلحت خوانده می شود هیچگونه انفکاک و مرز فاصلی با حقیقت ندارد، بلکه چهره و تجلی حقیقت در شرایط مختلف می باشد. آنچه بین حقیقت (Ttuth) و مصلحت، جدایی می افکند نگرش پراگماتیستی بر مصلحت و تفسیر مادی و سرد انگارانه (Utility) از آن است. اما در تفکر اسلامی مصلحت در مقابل مفسده و فساد است. در «مصباح المنیر» آمده است: صلاح ضد فساد است، مصلحت در چیزی یعنی وجود خیر در آن. (المقری الفیدمی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۴۵). بر اساس دیدگاه شیعه و معتزله همه احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد واقعی نهفته در متعلق آنها وضع شده اند. البته در مواردی مصالح و مفاسد با یکدیگر تزاحم می کنند. مثلا خوردن گوشت خوک به خاطر مفسده ای که دارد حرام است و حفظ جان نیز مصلحتی است که باید رعایت شود. اکنون اگر برای حفظ جان به خوردن گوشت خوک حاجت شد قواعدی در دین

وجود دارد که بر اساس اهمیت ملاک ها تکلیف را روشن می سازد. مثلا- چون از نظر شارع مصلحت حفظ جان اهم از رعایت مصلحت ترک خوردن گوشت خوک است، در چنین شرایطی اجازه خوردن آن را می دهد، زیرا عدم تجویز آن مفسده بزرگتری دارد و آن از بین رفتن نفس محترمه است. بنابراین مصلحت آنگونه که در شریعت تبیین شده عین حقیقت است و سرای رفع تزاحم بین مصالح و مفاسد واقعیه در شریعت اسلامی قواعدی قرار داده شده که نقش حاکم و کنترل کننده دیگر قوانین را دارند، از طرف دیگر در مواردی که تشخیص اهم و مهم و رفع تزاحم بین مصالح و مفاسد نیازمند دقت های کارشناختی است امام معصوم و در غیبت او ولی فقیه چنین رسالتی را بر عهده دارد بنابراین می توان گفت خود دین مرز مصلحت را مشخص کرده است گاهی به صورت قواعد کلی مانند قاعده «لاضرر و لا ضرار فی الاسلام» در اسلام ضرربینی و ضرر رسانی وجود ندارد. و یا قاعده «حرج» که هر آنچه موجب سختی خارج از طاقت انسان باشد در اسلام نیست. و یا مصلحتی باید باشد که توسط امام معصوم و یا فقیه جامع الشرایط تشخیص داده شود که رعایت آن به مصلحت مسلمانان و جامعه اسلامی است. بنابر آن چه گفته شد اگر مصلحت را عرف متدینین و عقل جمعی تشخیص دهند به طوری که شارع نیز آن را امضا کند. و یا «رهبر الهی» که دارای دو ویژگی علم و عدالت است. اگر مصلحت را تشخیص دهد اطمینان حاصل می شود از چهارچوب دین خارج نیست و ظلم در آن راه ندارد. این همان مصلحت اندیشی است که مورد پذیرش دین می باشد. رعایت فاکتورهای فوق همان مرز شناسی میان مصلحت و حقیقت دین است در غیر این صورت مصلحت اندیشی های دیگران اطمینان بخش نخواهد بود و مورد تأیید و امضای شارع نیست. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱. محمدصادق شریفی، بررسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام، بوستان کتاب قم؛ ۲. تشخیص مصلحت نظام، محمدجواد ارسطا، کانون اندیشه جوان؛ ۳. مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیدحسین هاشمی، مرکز مطالعات و تحقیقات پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم.

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و چرا باید در رأس همه ارگان ها از جمله مجلس قرار گیرد؟ در حالی که نماینده هایی که در مجلس هستند رأی آن ها چون منتخب مردم هستند ارجحیت دارد؟

پرسش

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و چرا باید در رأس همه ارگان ها از جمله مجلس قرار گیرد؟ در حالی که نماینده هایی که در مجلس هستند رأی آن ها چون منتخب مردم هستند ارجحیت دارد؟

پاسخ

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام وظایفی از قبیل؛ اداره جلسات مجمع و نظارت بر حسن اجرا و عملکرد بخش های مختلف مجمع از قبیل شورای مجمع، کمیسیون های تخصصی (دائمی و خاص)، دبیرخانه مجمع و همچنین ارجاع موضوعات مربوطه به کمیسیون های تخصصی و... را بر عهده دارد (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، چاپ پنجم، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، صص ۵۴۶ - ۵۴۳). در پاسخ این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می‌باشد: یکم. سابقه مجمع تشخیص مصلحت نظام به زمان امام و در پی اختلاف نظری که بین مجلس و شورای نگهبان بود بر می گردد. حضرت امام(ره) در پاسخ به نامه‌ی مسؤولان و مقامات حکومتی وقت (در تاریخ ۱۴/۱۱/۶۶) در مورد برخی از مشکلات و...، فرمانی را صادر نمودند که به موجب آن، «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تأسیس شد. در قسمتی از این فرمان آمده است: «... برای غایت احتیاط در صورتی که

بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان، (رؤسای قوای سه گانه)،... (نخست وزیر) و وزیر مربوطه برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگر هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم، رأی اکثریّت اعضای حاضر این مجمع، مورد عمل قرار گیرد... مصلحت نظام، امور مهمّه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می گردد...»، (مجموعه‌ی قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره‌ی کل قوانین و مقررات کشور، چاپ ۱۳۶۹، ص ۴-۳). سپس در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان و به عنوان گروه مشاوران وهیئت مشورتی رهبری در قانون اساسی قرار داده شد و تا سال ۱۳۷۵ گاه و بیگاه و متناسب مواردی که پیش می‌آمد تشکیل جلسه می‌داد و این همه هیچ ارتباطی به ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی ندارد. یعنی هم ضرورت آن و هم تشکیل آن قبل از ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی بوده است. در سال ۱۳۷۵ قرار شد مجمع تشخیص مصلحت نظام بر همان اساسی که قانون اساسی مقرر نموده بود فعال‌تر و جدی‌تر عمل کند و در آن زمان با این که آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت بودند، به ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز انتخاب شدند، متأسفانه در کشور ما از فرط زیاده‌روی در گرایش و علایق سیاسی حقایق عینی و تارخی نیز تحریف می گردد. در سال ۱۳۷۶ (یعنی هشت سال پس از تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام) ریاست جمهوری آقای خاتمی آغاز شد. دوم. مجمع تشخیص مصلحت نظام، با توجه به فرمان بازنگری امام راحل در ۴/۲/۱۳۶۸ (مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حلّ معضلات نظام و مشاوره با رهبری، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد) و نیز نظر تفسیر شورای نگهبان (... مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌تواند مستقلاً در موارد قانونی مصوبه خود، تجدید نظر کند)؛ نه تنها یک مرکز تصمیم گیری، هم عرض سایر قوا نبوده و باعث تداخل امور جاری و اجرایی نظام نیست؛ بلکه اساساً برای حلّ معضلات و باز کردن گره‌های کور نظام و کمک به نهادهای آن - به ویژه قوه‌ی مقننه و مجریه - تأسیس شده است. این مجمع موظف است به عنوان بازوی مشورتی رهبر، ایشان را در ترسیم و تدوین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، کمک کند. سوم. یکی از جلوه‌های بارز حاکمیت ملی در کشور ما، نهاد مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب ملت تشکیل می گردد. (اصل ۶۲). مجلس شوارای اسلامی نیز در عموم مسائل در حدود مقرّر در قانون اساسی، می‌تواند قانون وضع کند (اصل ۷۱). بنابراین صلاحیّت عام تدوین کلیه قوانین مورد نیاز جامعه، در انحصار مجلس قرار دارد. پس مجمع تشخیص مصلحت، خود نهاد مستقلی در امر قانون‌گذاری نیست و حق تقنین ندارد (اصل ۱۱۲). البته این موضوع را نباید با قانونی بودن مصوّبات آن مجمع، خلط نمود؛ زیرا: آن دسته از مصوباتی که در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان می‌باشند به موجب اصل ۱۱۲، مانند سایر قوانین عادی است و باید رعایت شود. دسته‌ای دیگر از مصوبات این مجمع، به این صورت است که «هر گاه حل معضلات نظام، از طریق عادی ممکن نباشد، رهبر می‌تواند از طریق مجمع آن را حل و فصل کند» (اصل ۱۱۰). پس در مواردی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، اقدام به تصویب و تدوین برخی از مقررات نموده است؛ به اعتبار این که رهبر انقلاب برای رفع مشکلات نظام، با آنها مشورت نموده و در واقع نظر کارشناسی آنها را خواسته است و سپس با تأیید نظرات آنان، آن مصوبه به صورت مقرّرات در آمده است. این امر نیز منافاتی با اختیارات مجلس ندارد، (ر.ک: قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات اطلاعات: تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۹، صص ۱۹۸ - ۱۹۶). نکته دیگر این که مصوبات مجمع - بر عکس مصوّبات مجلس - دائم و ثابت نیست و نفس دوام و ثبات در مصوبات مجلس و تأیید شورای نگهبان و موقت بودن امر در مجمع، بهترین دلیل بر این است که مصوبات مجمع بر اساس «ضرورت» است، (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اسایس، ج ۲، ص ۸۳۸). در هر صورت، مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز یکی از نهادهای کاملا-قانونی مانند مجلس شورای اسلامی و در راستای تأمین مصالح کشور و اداره هر چه کارآمدتر آن است و به هیچ وجه با موقعیت و جایگاه

مجلس و سایر نهادها تعارض و اصطکاکی ندارد. جهت مطالعه بیشتر ر.ک: ۱- تشخیص مصلحت نظام از دیدگاه فقهی - حقوقی ، محمد جواد ارسطا، نشر کانون اندیشه جوان ۲- مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و اگر مصوبه ای مخالف با شرع و قانون باشد, می تواند آن را تاءیید کند؟

پرسش

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و اگر مصوبه ای مخالف با شرع و قانون باشد, می تواند آن را تاءیید کند؟

پاسخ

می‌دانیم که احکام شرع چندگونه است. بعضی احکام اولیه است مانند حرمت شراب و بعضی احکام ثانویه است مانند حلیت شراب. در صورت اضطرار و خوف مرگ بعضی نیز احکام حکومتی است مانند پرداخت مالیات. اگر مصوبه مجلس مخالف با احکام اولیه بود شورای نگهبان آن را رد می‌کند در این صورت با تصویب دوباره مجلس، از حیث این که آیا از زمره احکام حکومتی هست یا نه در مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی می‌گردد. امام خمینی در نامه‌ای که در این باره نوشتند فرمودند: گرچه با تصویب دو سوم مجلس نظر کارشناسی به دست می‌آید و ازنظر شرعی حکم آن روشن است اما برای احتیاط بیشتر در مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی گردد. مجمع تشخیص مصلحت نظام بر اساس بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸ علاوه بر بررسی موارد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان وظیفه مشورت دادن به رهبری را نیز بر عهده دارد و ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام راقانون اساسی روشن کرده است، (نک: اصل‌های ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). از پاسخ روشن می‌شود که این قسمت از سؤال که آیا قانون و شرع مهمتر است یا مصلحت، جایی ندارد زیرامصلحتی که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد از دیدگاه و براساس شرع است و چیزی جدای از شرع و در مقابل آن نیست.{J

آیا وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام آن است که نزاع بین مجلس و شورای نگهبان را صرفا با یک رای گیری سیاسی حل کند؟ آیا مسائل و مشکلات فنی که به مجمع ارجاع داده می شود صرفا با رای گیری اعضا باعث مصلحت داری حکم برای نظام می شود. مگر همه اعضا از تشخیص کافی اسلامی ب

پرسش

آیا وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام آن است که نزاع بین مجلس و شورای نگهبان را صرفا با یک رای گیری سیاسی حل کند؟ آیا مسائل و مشکلات فنی که به مجمع ارجاع داده می شود صرفا با رای گیری اعضا باعث مصلحت داری حکم برای نظام می شود. مگر همه اعضا از تشخیص کافی اسلامی بهره مندند؟ اگر خیر پس چگونه رای مثبت و منفی میدهند. مگر همه مسائل مجمع سیاسی هستند که با جمع آرا مصلحت به دست می آید.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می باشد: یکم - مسلما مجمع تشخیص مصلحت نظام یکی از نهادهای مهم نظام اسلامی است که از پشتوانه های مستحکم حقوقی، منطقی و شرعی برخوردار بوده و کارکردهای بسیار با ارزشی در زمینه های مختلف و در مقاطع حساس داشته و دارد، از این رو مناسب است با دقت بیشتری به قضاوت پیرامون جایگاه و کارکردهای آن بنشینیم. دوم - همانگونه که می دانید رأی گیری پیرامون موضوعات مختلفی که در مجمع مطرح می شود، تنها یک مرحله از مراحلی است که موضوعات درمجمع جهت تصویب طی می کنند و قبل از آن، موضوعات در کمیسیون های تخصصی مجمع توسط کارشناسان زبده، بررسی می شوند. از این رو در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان - به عنوان یکی از وظایف مجمع - اولا تنها با یک رأی گیری نیست، ثانیا رأی گیری نیز علی القاعده سیاسی نمی باشد زیرا هم ترکیب مجلس که از جناح ها و سلایق مختلف سیاسی و بخش های مختلف حکومتی و قوای سه گانه تشکیل شده است و هم مراجعه به مصوبات مجمع که کاملا- بی طرفانه و در بسیاری مواقع به نفع مجلس یا دولت می باشد با این نگرش همخوانی ندارد. بلکه باید کاری کارشناسانه براساس مصالح نظام و جامعه اسلامی باشد. سوم -مجمع تشخیص مصلحت نظام، متشکل از با تجربه ترین و متعهدترین افراد کشور می باشد که معمولا هر یک در برخی از زمینه ها از تخصص و توانایی مدیریتی مناسبی برخوردار می باشند از این رو ترکیب این مجمع نسبت به سایر نهادهای حکومتی و دولتی از جایگاه ویژه و ممتازی برخوردار می باشد. از سوی دیگر علاوه بر این که در میان اعضای مجمع از جمله ریاست محترم مجمع افراد مجتهد و اسلام شناسی وجود دارد، مصوبات مجمع حتما باید به تأیید ولی فقیه جامع الشرایط برسد تا مشروعیت پیدا کند. چهارم - هم اصل مصلحت و هم جایگاه مجمع تشخیص مصلحت فلسفه وجودی و وظایف و اختیارات آن و چگونگی عملکرد آن و...، نیازمند ارائه توضیحات مبسوطی است که از حوصله نامه خارج می باشد، از این رو توصیه می شود در صورت تمایل به منابع ذیل که کاملا به صورت منطقی این قبیل موضوعات را برای علاقه مندان تبیین نموده اند مراجعه فرمایید: ۱. مجمع تشخیص مصلحت نظام، محمد صادق شریعتی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ۲. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرتضی مرندی، قم، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲ (به پیوست ارسال می گردد).

چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟

پرسش

چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال توجه به نکات زیر حایز اهمیت است: یکم. سابقه مجمع تشخیص مصلحت نظام به زمان امام و در پی اختلاف نظر بین مجلس و شورای نگهبان برمی گردد. حضرت امام(ره) در پاسخ به نامه مسؤولان و مقامات حکومتی وقت‌در تاریخ ۱۴/۱۱/۶۶. در مورد برخی از مشکلات، فرمانی را صادر کردند که به موجب آن «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تأسیس شد. در قسمتی از این فرمان آمده است: «... برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً

توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان، رؤسای قوای سه گانه،... نخست وزیر و وزیر مربوطه برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگر هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم، رأی اکثریّت اعضای حاضر این مجمع، مورد عمل قرار گیرد... مصلحت نظام، امور مهمّه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می گردد...». (مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره کل قوانین و مقررات کشور، ص ۳ و ۴.) در بازنگری قانون اساسی نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان و به عنوان «گروه مشاوران وهیئت مشورتی رهبری» در قانون اساسی قرار داده شد. این مجمع سال تا ۱۳۷۵ گاه و بی گاه و متناسب با مواردی که پیش می‌آمد، تشکیل جلسه می‌داد. سپس در سال ۱۳۷۵ قرار شد مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر همان اساسی که قانون اساسی مقرر نموده بود، فعال‌تر و جدی‌تر عمل کند. دوم. مجمع تشخیص مصلحت نظام، با توجه به فرمان بازنگری امام راحل(ره)۴/۲/۱۳۶۸. در (مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حلّ معضلات نظام و مشاوره با رهبری، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد) و نیز نظر تفسیری شورای نگهبان (... مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌تواند مستقلاً در موارد قانونی مصوبه خود، تجدید نظر کند)؛ اساساً برای حلّ معضلات و باز کردن گره‌های کور نظام و کمک به نهادهای آن -به ویژه قوه مقننه و مجریه تأسیس شده است. این مجمع همچنین موظف است به عنوان بازوی مشورتی رهبر، ایشان را در ترسیم و تدوین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، کمک کند. سوم. یکی از جلوه‌های بارز حاکمیت ملی در کشور ما، نهاد مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب ملت تشکیل می گردد.اصل ۶۲. مجلس در عموم مسائل در حدود مقرّر در قانون اساسی، می‌تواند قانون وضع کند.اصل ۷۱. بنابراین صلاحیّت عام تدوین کلیه قوانین مورد نیاز جامعه، در انحصار مجلس قرار دارد. پس مجمع تشخیص مصلحت، خود نهاد مستقلی در امر قانون‌گذاری نیست و استقلالاً حق تقنین ندارد.اصل ۱۱۲. البته این موضوع را نباید با قانونی بودن مصوّبات آن مجمع، خلط نمود؛ زیرا آن دسته از مصوباتی که در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان می‌باشد، به موجب اصل ۱۱۲، مانند سایر قوانین عادی است و باید رعایت شود. دسته‌ای دیگر از مصوبات این مجمع، به این صورت است که: «هر گاه حل معضلات نظام، از طریق عادی ممکن نباشد، رهبر می‌تواند از طریق مجمع آن را حل و فصل کند»اصل ۱۱۰.. پس در مواردی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، اقدام به تصویب و تدوین بعضی از مقررات نموده است؛ به اعتبار اینکه رهبر انقلاب برای رفع مشکلات نظام، با آنها مشورت نموده و در واقع نظر کارشناسی آنان را خواسته است. پس از آن با تأیید نظرات آنان، آن مصوبه به صورت مقرّرات در آمده است. این امر نیز منافاتی با اختیارات مجلس ندارد (ر.ک: شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، صص۱۹۸۱۹۶). نکته پایانی اینکه مصوبات مجمع -بر عکس مصوّبات مجلس دائم و ثابت نیست و نفس دوام و ثبات در مصوّبات مجلس و تأیید شورای نگهبان و موقّت بودن امر در مجمع، بهترین دلیل بر این است که مصوّبات مجمع بر اساس «ضرورت» است(.ر.ک:.صورت مشروح مذاکرات، ج ۲، ص ۸۳۸.) برای آگاهی بیشتر : الف. ارسطا، محمد جواد، تشخیص مصلحت نظام، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر ب. هدایت‌نیا، فرج الله و کاویانی، محمد هادی، بررسی فقهی حقوقی شورای نگهبان.

قوای سه گانه

مجریه

آیا در قانون اساسی آمده است که اگر یکی از وزرای کابینه ۹ماه مانده به اتمام دوره ریاست جمهوری استعفا دهد یا برکنار شود، رئیس جمهور نمی تواند وزیر جدیدی به مجلس معرفی کند و فقطمی تواند سرپرست برای وزارتخانه انتخاب کند؟

پرسش

آیا در قانون اساسی آمده است که اگر یکی از وزرای کابینه ۹ماه مانده به اتمام دوره ریاست جمهوری استعفا دهد یا برکنار شود, رئیس جمهور نمی تواند وزیر جدیدی به مجلس معرفی کند و فقطمی تواند سرپرست برای وزارتخانه انتخاب کند؟

پاسخ

چنین قانونی در قانون اساسی نداریم و اصل یکصدو سی و پنجم کاملاً این موضوع راتوضیح می دهد: . بنابراین اگر به هر دلیلی وزیری قادر به انجام وظایف محوله خود نباشد, رئیس جمهور فقط تا سه ماه می تواند سرپرستی برای وزارتخانه انتخاب کند و بعد از آن باید وزیری را به مجلس معرفی نماید, مگر این که فقط ۳ماه به اتمام دوره ریاست جمهوری مانده باشد.

لطفا توضیح دهید که چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور . وظایف هر یک چه بوده است و چگونه انتخاب می شدند.

پرسش

لطفا توضیح دهید که چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور . وظایف هر یک چه بوده است و چگونه انتخاب می شدند.

پاسخ

الف – بررسی فلسفه نخست وزیری در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸: اینکه چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور، نیازمند مراجعه به مذاکرات خبرگان قانون اساسی و دیدگاه ها و نظرات مختلفی است که در این زمینه وجود داشت و بر اساس آن مدیریت غیر متمرکز در قوه مجریه انتخاب گردید. اما به صورت خلاصه می توان چنین گفت تدوین کنندگان قانون اساسی به دلیل سابقه نداشتن حکومتی مشابه نظام جمهوری اسلامی ایران در دنیای معاصر، به دنبال استفاده از تجارب سایر نظام های سیاسی در بعد مدیریت اجرایی و تقنینی کشور بودند. و از سوی دیگر به دلیل اهتمام زیاد نظام مقدس جمهوری اسلامی و رهبران آن به اعمال حق حاکمیت مردم در تمامی زمینه ها از میان دو نوع برداشت متفاوتی که از تفکیک قوا در دنیا مرسوم است – برخی کشورها رژیم ریاستی و برخی رژیم پارلمانی را برگزیده اند – گرایش به سمت رژیم پارلمانی در چگونگی شکل دادن به قوه مجریه غالب شد که براساس این نظریه، حاکمیت ملی از سوی مردم و از رهگذر انتخابات به نمایندگان پارلمان سپرده می شود واز طریق پارلمان به دستگاهی و اشخاص کارگزار و سایر قوا منتقل می گردد (بایسته های حقوق اساسی، دکتر ابوالفضل قاضی، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ص ۱۹۳). به عبارت دیگر در رژیم های پارلمانی تکیه بر پارلمان است و قوه مجریه در چنین نظام های سیاسی – مانند انگلستان، فرانسه و بسیاری از ممالک اروپایی – معمولا دو رکنی است؛ ریاست کشور (پادشاه یا رئیس جمهور یا شورای مجریه) که قاعدتا رکن غیر مسؤول است و ریاست هیأت دولت (نخست وزیر) و کابینه که کلیه مسؤولیت های سیاسی را بر عهده دارند و همگی پاسخگوی اعمال خود در برابر نمایندگان مردم می باشند (همان، ص ۱۹۴). بر این اساس در قانون اساسی

مصوب ۱۳۵۸ قوه مجریه غیر متمرکز و دو رکنی - یعنی هم رئیس جمهور و هم نخست وزیر - در نظر گرفته شد و تا زمان بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ این سیستم حاکم بود. ب - وظایف و مسؤولیت های نخست وزیر در قانون اساسی مصوب ۵۸: یکم - ریاست هیأت وزیران که موجب مسؤولیت های ذیل است: (براساس اصل یکصد و سی و چهارم) ۱. نظارت بر کار وزیران. ۲. اتخاذ تدابیر لازم برای هماهنگ ساختن تصمیم های دولت. ۳. همکاری با وزیران. ۴. برنامه ریزی و تعیین خط و مشی دولت برای اجرای صحیح قوانین کشور. دوم - پیشنهاد وزراء به رئیس جمهور برای تصویب و اخذ رأی اعتماد از مجلس (براساس اصل یکصد و سی و سوم) سوم - مسؤولیت اقدامات هیأت وزیران در برابر مجلس (براساس اصل یکصد و سی و چهارم). چهارم - ادامه عمل به وظایف، پس از استعفا تا تعیین دولت جدید (براساس اصل یکصد و سی و پنجم). پنجم - هرگاه پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت نیمی از اعضای هیأت وزیران تغییر کند، دولت باید مجددا از مجلس تقاضای رأی اعتماد نماید (براساس اصل یکصد و سی و ششم). ششم - عزل و نصب مجدد وزیران توسط نخست وزیر باید با تصویب رئیس جمهور و اخذ رأی اعتماد از مجلس باشد (براساس اصل یکصد و سی و ششم). هفتم - نخست وزیر نمی تواند بیش از یک شغل دولتی داشته باشد و در موارد ضرورت می تواند به طور موقت تصدی برخی از وزرات خانه هارا که وزیر مسؤول ندارد بپذیرد. (براساس اصل یکصد و چهل و یکم). هشتم - وضع تصویبنامه و آیین نامه منطبق با متن و روح قوانین در هیأت وزیران (براساس اصل یکصد و سی و هشتم) (فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عباسعلی عمید زنجانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۳۴۵). طبیعی است در چنین سیستمی با توجه به دامنه وسیع اختیارات نخست وزیر و حوزه وظایف او، برای رئیس جمهور نقش نظارتی و تشریفاتی باقی می ماند و عملا همه کارهای در دست نخست وزیر بود. جهت آشنایی با وظایف رئیس جمهور در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ ر.ک: فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عباسعلی عمید زنجانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۳۳۲ - ۳۳۱. ج - نحوه انتخاب رئیس جمهور و نخست وزیر براساس قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸: در قانون اساسی مصوب ۵۸ انتخاب رئیس جمهور همانند زمان کنونی است که با اکثریت مطلق آراء مردم انتخاب می شد (براساس اصل یکصد و هفتم قانون اساسی) و براساس اصل یکصد و بیست و چهارم «رئیس جمهور فردی را برای نخست وزیری نامزد می کند و پس از کسب رأی تمایل از مجلس شورای ملی حکم نخست وزیری برای او صادر می نماید». د - حذف نخست وزیر در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸: در نظر گرفتن قوه مجریه دو رکنی در قانون اساسی ۱۳۵۸، ابهامات و مشکلات بسیار عدیده ای هم در حوزه حقوقی و هم در حوزه عمل به وجود آورد به عنوان نمونه؛ یکی از مشکلات قانون اساسی مصوب ۵۸ در زمینه رابطه رئیس جمهور با هیأت دولت، عدم توافق نظر احتمالی رئیس جمهور با مجلس شورای اسلامی این بود که هرگاه افرادی که به عنوان نخست وزیر از طرف رئیس جمهور به مجلس معرفی می شدند، نمی توانستند رأی اعتماد مجلس را کسب نمایند و رئیس جمهور نیز نمی توانست افراد مورد اعتماد مجلس را معرفی کند، در تعیین نخست وزیر بن بست غیر قابل حلی به وجود می آمد و یا بن بست احتمالی در انتخاب وزراء که از عدم توافق احتمالی رئیس جمهور و نخست وزیر از یکسو و بین رئیس جمهور و مجلس از سوی دیگر ناشی می شد و... و یا این که در حوزه عملی نیز اختلافات مهم و متعددی بین رئیس جمهور و نخست وزیر (که از همان آغاز ریاست جمهوری ابوالحسن بنی صدر و نخست وزیری شهید رجایی پدید آمده بود و تا سال های پس از آن هم تداوم یافته بود) بر سر تسهیم قدرت اجرایی (که از ابهام و کاستی های قانون اساسی ناشی می شد و موجبات برداشت های گوناگون از قانون اساسی را فراهم می آورد). و یا سایر بن بست های اجرایی و کم کاری های اداری همگی بازنگری قانون اساسی را در این مورد می طلبید (ر.ک: مقایسه بازنگری در دو قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی، محسن خلیلی، فصلنامه متین، ش ۵). چنانکه حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در این زمینه می گوید: «در مورد ریاست جمهوری هم، درد بزرگ ما تا آن تاریخ اختلاف نخست وزیر و رئیس جمهور بود. واقعا توجیهی نداشت که رئیس جمهور این همه رأی بیاورد و بعد هم اختیاری نداشته

باشـد. همه کارها در دست دولت بود. این فلـج کننده بود. بحث اینکه من باشم یا نباشم، اصـلا مطرح نبود. البته درمقابل این، بحث دیگری بود و آن اینکه ما اصـلا ریاست جمهوری انتخابی نداشـته باشـیم و نظام پارلمانی باشـد. نماینـدگان مجلس انتخاب شونـد و نخست وزیر را هم مجلس انتخاب کنـد و اگر رئیس جمهوری هم بخواهـد باشد که درقانون اساسـی هست، مثل جاهای دیگرباشد. این بحث بسـیار جـدی بود. پنج نفر هم که از مجلس آمده بودند، نوعا طرفدار این نظریه بودند و بحث هایشان هم قوی بود. در آن بحث آقای عبـدالله نوری به ما کمک کرد. با اینکه از مجلس آمـده بود، ولی نظر ما را قبول کرد و رأی ایشان هم موثر شـد که این پذیرفته شود. یعنی همه قبول داشتیم که سبک موجود -که ریاست جمهوری انتخاب شود و نخست وزیر را معرفی کند و اختیارات در دست دولت باشـد- درست نیست. اختیـارات در دست رئیس جمهـور باشـد، در غیر این صـورت دولت شـکل غیرمعقولی دارد» (رک :کیهـان، گفتکو با هاشـمی رفسـنجانی، بهمن ۸۲) بر این اسـاس در بـازنگری قانون اساسـی ۱۳۶۸ یکی از محورهای اساسـی بـازنگری، حـذف نخست وزیری بود که بـا سـپردن اختیـارات و وظـایف نخست وزیر به رئیس جمهور و وسـعت بخشـیدن به حوزه اختیارات رئیس جمهوری، مشکلات حقوقی و عملی پیشین مرتفع گردید.

مقننه

وجود عدالت و تقوی درنمایندگان چه لزومی دارد؟

پرسش

وجود عدالت و تقوی درنمایندگان چه لزومی دارد؟

پاسخ

عـدالت و تقوا، از ارکـان اساسـی مسؤولیت در نظـام اسـلامی است و کنـار زده شـدن آن، در واقع همه بنیان‌هـای الهی نظـام را فرو می‌ریزد و آن را به نظامی طاغوتی، ضـد الهی و ضـد انسانی مبـدل می‌کند. جوامعی نیز که مثال زدید،حکومت‌هایشان وابسـتگان و دست نشانـدگان سـرمایه‌دارانند و مهم‌ترین برنامه‌هایشان، تأمین منافع آنها است. جالب است بدانید که براساس آمارهای ارائه شده، از جامعه یهودی‌یان امریکا تنها یک سوم از آنها صـهیونیست می‌باشـند؛ ولی تمام رؤسای جمهور آمریکا از صـهیونیست‌ها هستند و برنامه‌هایشان عموما در جهت منافع کمپانی‌ها،تراست‌ها و امپراتوری‌های بزرگ اقتصادی - مانند روچیلوها - و... می‌باشد و بسیاری از خواست‌های مردم،تحت‌الشـعاع منافع اربابان دلار می‌باشـد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جهان زیر سـلطه صـهیونیسم. افزون بر آنچه گذشت در حکومت اسـلامی شخصی حاکم علاوه بر مدیریت کلان اجتماعی نقش یک الگو و راهبر به سوی نظام تربیتی معنوی و دینی جامعه را نیز بر عهده دارد، لذا از هر جهت باید فردی شایسته و اسوه باشد.

نمایندگان مجلس شورای اسـلامی که خود آنها عامل اغتشاشات اخیر هسـتند به جای اینکه درشهرستانها به سخنرانی بپردازند و به فکررفع مشکلات مردم باشند، چه کسی باید با آنها برخورد کند؟

پرسش

نمایندگان مجلس شورای اسلامی که خود آنها عامل اغتشاشات اخیر هستند به جای اینکه درشهرستانها به سخنرانی بپردازند و به فکررفع مشکلات مردم باشند، چه کسی باید با آنها برخورد کند؟

پاسخ

آنچه مسلم است برابر اصل ۸۶ قانون اساسی" نمایندگان مجلس درمقام ایفای وظایف نمایندگی دراظهار نظر ورأی خود آزادند، نه اینکه درارتکاب هرگونه جرائم آزاد وغیر قابل پیگرد باشند. بنابراین همانطور که توسط مسؤلین محترم قضائی اعلام شد درصورت اثبات دخالت نماینده ای دراغتشاشات با او هم برخورد خواهد شد.

در مورد فراکسیون های مجلس (حزب مشارکت–وفاق– اکثریت– اقلیت– دوم خرداد– همبستگی کارگزاران – فراکسیون های حقوقی و قضایی و ...) و کمیسیون های آن مانند اصل ۹۰ توضیح دهید بر چه اساسی شکل می گیرد قوانین حاکم بر آنها چگونه است و چه وظایف مستقلی دارند.

پرسش

در مورد فراکسیون های مجلس (حزب مشارکت–وفاق– اکثریت– اقلیت– دوم خرداد– همبستگی کارگزاران – فراکسیون های حقوقی و قضایی و ...) و کمیسیون های آن مانند اصل ۹۰ توضیح دهید بر چه اساسی شکل می گیرد قوانین حاکم بر آنها چگونه است و چه وظایف مستقلی دارند.

پاسخ

الف – فراکسیون های مجلس : در اصطلاح سیاسی واژه فرانسوی فراکسیون(fraction) به معنای جناح یا گروهی که در داخل یک حزب، مجلس یا سازمان سیاسی پدید می آید و اعضای آن در زمینه چگونگی اجرای برنامه ها و سیاست های کلی آن حزب، مجلس با سازمان، نظریات و عقایدی متفاوت از دیگر اعضا ابراز می کنند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴). اساس شکل گیری فراکسیون ها مواضع سیاسی و اشتراکات فکری نمایندگان یا اشتراکات حرفه ای آنان می باشد که معمولا در مجالس مقننه فراکسیون های پارلمانی، به گروه های نمایندگان احزاب اطلاق می شود. اگر بخواهیم تاریخچه شکل گیری فراکسیون در جمهوری اسلامی ایران را بررسی نماییم؛ ابتدا در مجلس ششم ظهور گسترده پیدا کرد و سپس در مجلس هفتم نیز از زمان شروع به کار آن تاکنون شاهد شکل گیری فراکسیون های متعدد می باشیم با این تفاوت که در مجلس ششم محور شکل گیری فراکسیون ها براساس مواضع سیاسی بود ولی در مجلس هفتم بیشتر براساس اشتراکات حرفه ای و شغلی نمایندگان است مانند فراکسیون های فرهنگیان؛ کشاورزی؛ فراکسیون مطبوعات و روزنامه نگاران، ایثارگران و... هر چند فراکسیون وفاق و کارآمدی که در مقابل اکثریت سیاسی مجلس (ائتلاف آبادگران) شکل گرفته، بر محور مواضع سیاسی اعضای آن می باشد. شکل گیری فراکسیون ها براساس درخواست و هماهنگی تعدادی از نمایندگان مجلس که دارای اشتراکات سیاسی یا حرفه ای می باشند با رئیس مجلس و موافقت ایشان می باشد. رئیس مجلس پس از بررسی اسامی و سوابق شغلی یا سیاسی (بستگی به نوع فراکسیون) داوطلبین آن و اهمیت و ضرورتی که اساس آن فراکسیون می تواند داشته باشد، نظر نهایی خود را اعلام می نماید. و بالاخره باید

به این نکته نیز توجه داشت که وجود فراکسیون های متعدد در مجلس در صورتی موجب پویایی و بالندگی مجلس است که تمامی فعالیت های فراکسیون ها بر محور اصول و ارزش های نظام اسلامی بوده و هدف تنها پیشرفت همه جانبه کشور و خدمت به مردم باشد، اما اگر خدای نکرده از این اصول و محور اساسی خارج شوند و بر سر قدرت و منصب با یکدیگر رقابت نمایند، موجب ناکارآمدی مجلس بوده که باید به شدت از آن پرهیز شود. ب - کمیسیون های مجلس: ۱. تعریف و ضرورت: کمیسیون یا هیأت (commission) مجموعه ای از افراد که انجام عملی معینی مثل بررسی طرح ها و لوایح یا بررسی موضوعی خاص یا ارائه راه حل هایی را بر عهده می گیرند (همان، ص ۵۷). کمیسیون های مجلس متشکل از تعدادی نماینده است که کارها و مطالعات مقدماتی را در موارد مختلف انجام داده و آن را برای بحث و بررسی و اتخاذ تصمیم نهایی به جلسه عمومی مجلس می سپارد. نقشی که کمیسیون ها در این خصوص ایفا می کنند بسیار با اهمیت است؛ زیرا شالوده و بنیان امور و بسیاری از قوانین در همین کمیسیون ها گذارده می شود و به تصمیم گیری های مجلس به طور قطع و یقین جهت می دهد. هر کمیسیون با بررسی طرح ها و لوایح رسیده آنها را مورد ارزیابی قرار می دهد و در صورت لزوم به تکمیل کاستی ها و حذف زواید می پردازد. اصولا از آنجا که کار پارلمانی و قانون گذاری نیاز به تخصص های گوناگون دارد و نمایندگان قادر به تشخیص و بررسی تمامی موارد نیستند، تأسیس کمیسیون های متعدد براساس تخصص و توزیع و جذب نمایندگان، با توجه به نوع آگاهی و تجربه، به کمیسیون ها این امکان را می دهد که بررسی های مقدماتی براساس هر موضوع به طور آگاهانه و کارشناسانه صورت گیرد. در این صورت، مجلس عمومی نمایندگان قادر خواهد بود پس از کسب اطمینان خاطر از جهت فنی و تخصصی نسبت به موضوعات پیشنهادی اتخاذ تصمیم سیاسی بنماید (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۸). ۲. مقررات تشکیل کمیسیون ها: برای فراهم کردن مقدمات لازم برای تشکیل کمیسیون ها براساس تخصص و تجربه، آیین نامه داخلی مقرراتی را به ترتیب ذیل پیش بینی نموه است: - شناخت و بررسی تخصص نمایندگان: قبل از تشکیل کمیسیون ها، اسامی نمایندگان به همراه تحصیلات و تجربه و سابقه عضویت در کمیسیون ها (در صورتی که سابقه نمایندگی داشته باشند) تکثیر شده و در اختیار نمایندگان گذارده می شود. تشخیص صلاحیت اعضاء هر شعبه برای عضویت در کمیسیون های مجلس براساس پیشنهاد نماینده و رأی اکثریت نسبی اعضاء شعبه خواهد بود. هر نماینده ملزم است برای عضویت در یک کمیسیون، حداقل دو کمیسیون را به ترتیب اول و دوم پیشنهاد دهد (ماده ۴۶ آیین نامه داخلی مجلس). - تخصیص نمایندگان به کمیسیون ها: براساس مسائلی نظیر توافق هیأت رئیسه، و اولیت هایی نظیر تخصص، تجربه و سابقه عضویت در آن کمیسیون و با رأی گیری مخفی اعضای آن می باشد (ر.ک: مواد ۴۷ و ۵۷ آیین نامه داخلی مجلس). - اداره و طرز کار کمیسیون ها: «پس از انتخاب اعضای کمیسیون ها، هر کمیسیون به ریاست مسن ترین عضو با حضور حداقل دو سوم اعضاء خود منعقد و فورا یک رئیس، دو نائب رئیس یک مخبر و دو منشی با رأی مخفی با ورقه با اکثریت نسبی برای مدت یک سال انتخاب می نماید» (ماده ۴۹، آیین نامه داخلی مجلس). «مناط اعتبار برای رسمیت جلسه کمیسیون ها حضور حداقل دو سوم اعضاء می باشد. مصوبات کمیسیون با اکثریت مطلق آراء عده حاضر خواهد بود» «هیأت رئیسه مجلس حداقل یک نفر از کارشناسان با تجربه و مناسب مجلس را به عنوان دبیر در اختیار هر کمیسیون قرار می دهد تا نسبت به امور کارشناسی و اداری مربوطه اقدام نمایند» (ماده ۵۲، همان). ۳. انواع کمیسیون ها: از آنجا که قانون اساسی دو وظیفه اصلی قانونگذاری و نظارت را برای قوه مقننه مقرر نموده، آیین نامه داخلی مجلس با در نظر گرفتن وظایف کلی مجلس پیش بینی نموده است: «مجلس دارای کمیسیون های خاص ... و کمیسیون های تخصصی (و کمیسیون های موقت) با محدوده وظایف مشخص... خواهد بود» (ماده ۲۹، همان). - کمیسیون های خاص؛ شامل کمیسیون تحقیق، تدوین آیین نامه داخلی مجلس، اصل نودم می باشد. - کمیسیون های تخصصی؛ مسؤولیت اصلی این کمیسیون ها در امور مستمر مجلس است و تشکیل نوعا متناسب با کارهای اجرایی کشور می باشد وظایف بررسی، اصلاح و تکمیل طرح ها و لوایح قانونی، رسیدگی

به طرح های تحقیق و تفحص و لوایح بودجه، بررسی و اظهار نظر در مورد لوایح و برنامه های توسعه و چگونگی اجرای قوانین و تبصره های آن، کسب اطلاع از کم و کیف اداره کشور و بررسی و تصویب آزمایشی طرح ها و لوایح و همچنین تصویب دائمی اساسنامه سازمان های دولتی و وابسته به دولت را که طبق اصل ۸۵ قانون اساسی به آنها واگذار شده است بر عهده دارند. کمیسیون های تخصصی عبارتند از: ۱. کمیسیون آموزش و تحقیقات، ۲. کمیسیون اجتماعی، ۳. کمیسیون اقتصادی، ۴. کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی، ۵. کمیسیون انرژی، ۶. کمیسیون برنامه و بودجه و محاسبات، ۷. کمیسیون بهداشت و درمان، ۸. کمیسیون صنایع و معادن، ۹. کمیسیون عمران، ۱۰. کمیسیون فرهنگی، ۱۱. کمیسیون قضائی و حقوقی، ۱۲. کمیسیون کشاورزی، آب و منابع طبیعی . جهت توضیحات درباره هر کدام از این کمیسیون ها و اعضای آن، اهداف و وظایف و تاریخچه و... ر.ک: سایت مجلس : www.mellat electronic newspapaer.htm - کمیسیون های موقت: در زمانی تشکیل می شوند که مسائل خاصی و استثنایی در مجلس قابل طرح باشد [ر.ک: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، همان، ص ۱۱۱.] ۴. کمیسیون اصل نودم قانون اساسی: از آنجا که در سؤال از این کمیسیون نام بردید به صورت اختصار درباره آن می توان چنین گفت: کمیسیون اصل نودم قانون اساسی، یکی از مراجع اساسی تضمین کننده نظارت مردم بر روند اجرای امور در کشور و نظارت آنان بر عملکرد مسؤولان کشور در قوای سه گانه است. این کمیسیون به خاطر ارتباط آن با اصل نودم قانون اساسی «کمیسیون اصل نود» نامیده می شود؛ به موجب این اصل: «هر کس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد، می تواند شکایت خود را کتبا به مجلس شورای اسلامی عرضه کند، مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ کافی دهد و در مواردی که شکایت به قوه مجریه و یا قضائیه مربوط است، رسیدگی و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت مناسب نتیجه را اعلام نماید و در موردی که مربوط به عموم باشد به اطلاع عامه برساند. این اصل زمینه ساز فراهم آمدن اطلاعات گوناگون از آحاد ملت از سراسر کشور در موضوعات متنوع برای نمایندگان ملت می شود. در واقع این اصل تسهیل کننده مقدمات لازم برای نظارت نمایندگان و اطلاع آنان از امور جاری کشور خواهد شد. جهت توضیحات بیشتر در مورد کمیسیون اصل نود، ر.ک: - نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملک افضل اردکانی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۵ - ۱۰۰ - حقوق اساسی، همان، صص ۱۶۹ - ۱۶۵

جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم -با توجه به اینکه رأی ولی فقیه در تمام شئون جامعه جاری است چگونه است؟

پرسش

جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم -با توجه به اینکه رأی ولی فقیه در تمام شئون جامعه جاری است چگونه است؟

پاسخ

با توجه به ماهیت نظام؛ یعنی، اسلامی بودن آن و اینکه مردم مسلمان وکالتشان به نمایندگان، به معنای توکیل در وضع قوانین بر اساس اسلام و قانون اساسی است؛ آنچه را که وضع می‌کنند آن گاه مشروعیت می‌یابد و قابل اجرا است که اسلامیت و هماهنگی آن با قانون اساسی و نیز با مصالح عالی جامعه اسلامی، سازگار باشد. تشخیص این امور سازوکارها و نهادهای خاص خود را

می‌طلبد. بررسی عنصر اول و دوم را کارشناسان حقوقی و فقهی شورای نگهبان و عنصر سوم را ولی فقیه بر عهده دارند. پس از احراز این سه عنصر، همگان –حتی ولی فقیه ملزم به تبعیت و اجرای آن قوانین هستند. از طرف دیگر در همه نظام‌های جمهوری و مبتنی بر تفکیک قوا، یک شخص یا نهادی، قدرت فرا قوه‌ای دارد و به عنوان رئیس حکومت در شئون مختلف جامعه، حق نظردهی و اعمال نظر دارد تا آنجا که چه بسا به انحلال مجلس و... می‌انجامد. مراجعه به حدود اختیارات رؤسای حکومت در دیگر نظام‌های سیاسی دمکراتیک، جمهوری و نمایندگی، نشان می‌دهد اختیارات ولی فقیه در این زمینه کمتر از آنها است.

شورای نگهبان

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پرسش

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پاسخ

در ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران هر کدام از نهادها و مراکز تصمیم گیری وظایف تعریف شده دارند که باید بر اساس آن رسالت خویش را انجام دهند. یکی از وظایف شورای نگهبان نظارت بر قوانین مصوب توسط مجلس شورای اسلامی است. فلسفهٔ وجودی شورای نگهبان آن استکه قوانین مصوب مجلس را با معیارها و موازین قوانین الهی تطبیق دهد. در صورت همسویی آن را تصویب و در غیر آن، رد کند. علت این که شورای نگهبان، این قانون را تأیید نکرده آن بود که قانون منع شکنجه زندانیان مبهم بوده، مجلس محترم تعریف جامع و شفاف از آن ارائه نداده بود. عدم شفافیت و نبود تعریف جامع، تصویب آن را مشکل کرد، چنان که تصویب آن پیامدهای منفی در پی داشت، زیرا مجلس قانون منع شکنجه در زندان را به گونه ای تعریف کرده بود که حتی اجرای احکام الهی از مصادیق آن محسوب می شد. اگر قانون پیشنهادی مجلس تصویب می شد، لازمهٔ آن، اجرا نشدن حدود الهی مانند قصاص و حدّ بود. طبیعی است قانونی که تعطیلی احکام الهی را در پی داشته باشد، قابلیت تصویب ندارد و تشخیص آن بر عهدهٔ شورای نگهبان است. بر همین اساس بود که شورای نگهبان به مجلس پیشنهاد کرد تعریف شفاف از قانون منع شکنجه زندانیان ارائه دهد و برخی از اشکالات و ابهامات آن را رفع نماید. بنابراین، عدم تصویب قانون منع شکنجه زندانیان بدان جهت نبود که اعضای محترم شورای نگهبان، با شکنجه زندانیان موافق بودند، زیرا در آموزه های دینی، انسان ها از حرمت و قداست خاصی برخوردار هستند. برای شیوه رفتار با زندانیان قوانین خاصی تعریف شده است و همه موظف هستند بر اساس آن قوانین با زندانیان رفتار کنند. اگر جرم کسی ثابت شد، باید احکام الهی دربارهٔ او اجرا شود و در برابر اجرای قانون همهٔ مردم یکسان هستند. در صورتی که شورای نگهبان در تشخیص خود دچار اشتباه شد و یا بین آن و مجلس اختلاف به و جود آمد، قوانین مورد اختلاف این دو نهاد، به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داده می شود. ارجاع برخی از لوایح به مجمع تشخیص مصلحت نظام بیانگر آن است که ممکن است شورای نگهبان در تطبیق قوانین مصوّب با معیارهای اسلامی دچار اشتباه شود. پی نوشت ها: ۱. دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۲. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴ ـ ۵۲۵. ۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵۶. ۴. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۵. دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۶. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۷. ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۳۳. ۸. همان، ص ۴۰۶. ۹. سیرهٔ پیشوایان، ص ۴۷۶.

در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پرسش

در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پاسخ

اسلام و فقها و علمای اسلام با ارتباطات و فن آوری اطلاعات و دانش مخالف نیستند، بلکه با فساد و گناه مخالف هستند. از ماهواره تبلیغات ضد اسلام و ضد اخلاق و فیلم‌های مستهجن پخش می شود. اگر استفاده از ماهواره آزاد شود، برخی از همین برنامه‌ها استفاده می کنند و مرتکب حرام می گردند و جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود، یا موجب تغییر و تزلزل در هنجارهای فرهنگی جامعه می شود. امروزه بسیاری از نابهنجاری‌ها و ناهمگونی‌ها بین رفتارها ناشی از همین وسایل ارتباطی و عدم استفاده صحیح از آن‌ها می باشد. از طرفی نهی از منکر واجب است و یکی از راه‌های نهی از منکر، قرار ندادن وسیله ارتکاب حرام در اختیار افراد است.(۱) از این رو مجلس و شورای نگهبان استفاده از ماهواره را تصویب نمی کنند و از این راه جلوی فحشا و منکر را می گیرند و به یکی از واجبات که نهی از منکر است عمل می کنند. اگر روزی برنامه‌های خلاف شرع اسلام از ماهواره پخش نشود یا معلوم شود که اکثر مردم در سطحی از تدیّن و آگاهی و ثبات فرهنگی هستند که به برنامه‌های خلاف شرع نگاه نمی کنند و مرتکب حرام نمی شوند، مسلّماً استفاده از ماهواره اشکال نخواهد داشت. نگاهی به برنامه‌های ماهواره‌ای با توجه به این که غالباً به زبان اصلی پخش می شوند یا در صورت پخش به زبان فارسی، الگوهای فرهنگ غربی را ترویج می کنند، همچنین با نگاه به نوع استفاده‌ای که متأسفانه از آن می‌شود و غالباً برنامه‌های غیر اخلاقی و فیلم هایی که با فرهنگ اسلامی تطبیق ندارد، مورد توجه قرار می گیرد، هم در رفتارهای جوانان و الگوهای رفتاری آن‌ها تأثیر می نهد، هم در نوع فکر و لباس آن‌ها و فرهنگ مصرفی و بسیاری از اموری که نسبت به فرهنگ جامعه ما نابهنجار است. پی نوشت‌ها: ۱. امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۸۰، مسئله ۲ و ۳.

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پرسش

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پاسخ

در ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران هر کدام از نهادها و مراکز تصمیم گیری وظایف تعریف شده دارند که باید بر اساس آن رسالت خویش را انجام دهند. یکی از وظایف شورای نگهبان نظارت بر قوانین مصوب توسط مجلس شورای اسلامی است. فلسفهٔ وجودی شورای نگهبان آن استکه قوانین مصوب مجلس را با معیارها و موازین قوانین الهی تطبیق دهد. در صورت همسویی

آن را تصویب و در غیر آن، رد کنـد. علت این که شورای نگهبان، این قانون را تأییـد نکرده آن بود که قانون منع شـکنجه زندانیان مبهم بوده، مجلس محترم تعریف جـامع و شـفاف از آن ارائه نـداده بود. عـدم شـفافیت و نبود تعریف جامع، تصویب آن را مشـکل کرد، چنان که تصویب آن پیامـدهای منفی در پی داشت، زیرا مجلس قانون منع شـکنجه در زنـدان را به گونه ای تعریف کرده بود که حتی اجرای احکام الهی از مصادیق آن محسوب می شـد. اگر قانون پیشـنهادی مجلس تصویب می شـد، لازمـهٔ آن، اجرا نشـدن حـدود الهی ماننـد قصـاص و حـدّ بود. طبیعی است قـانونی که تعطیلی احکـام الهی را در پی داشـته باشـد، قابلیت تصویب نـدارد و تشـخیص آن بر عهـدهٔ شورای نگهبـان است. بر همین اساس بود که شورای نگهبان به مجلس پیشـنهاد کرد تعریف شـفاف از قانون منع شـکنجه زنـدانیان ارائه دهد و برخی از اشـکالات و ابهامات آن را رفع نماید. بنابراین، عدم تصویب قانون منع شـکنجه زندانیان بـدان جهت نبود که اعضای محترم شورای نگهبان، با شـکنجه زندانیان موافق بودند، زیرا در آموزه های دینی، انسان ها از حرمت و قـداست خاصـی برخوردار هسـتند. برای شـیوه رفتار با زندانیان قوانین خاصـی تعریف شده است و همه موظف هسـتند بر اساس آن قوانین بـا زنـدانیان رفتـار کننـد. اگر جرم کسـی ثـابت شـد، بایـد احکام الهی دربارهٔ او اجرا شود و در برابر اجرای قانون همـهٔ مردم یکسان هستند. در صورتی که شورای نگهبان در تشخیص خود دچار اشتباه شد و یا بین آن و مجلس اختلاف به و جود آمد، قوانین مورد اختلاف این دو نهاد، به مجمع تشـخیص مصلحت نظام ارجاع داده می شود. ارجاع برخی از لوایح به مجمع تشخیص مصلحت نظام بیانگر آن است که ممکن است شورای نگهبان در تطبیق قوانین مصوّب با معیارهای اسلامی دچار اشتباه شود. پی نوشت ها: ۱. دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۲. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴ ـ ۵۲۵. ۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵۶. ۴. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۵. دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۶. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۷. ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۳۳. ۸. همان، ص ۴۰۶. ۹. سیرهٔ پیشوایان، ص ۴۷۶.

سؤال ۱۲: در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پرسش

سؤال ۱۲: در عصـر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب اسـتفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سـرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پاسخ

از احادیث موجود در کتب روایی شـیعه و سـنّی اسـتفاده می‌شود که پوشـیدن عمامه و عبا بخشی از سنّت معصومان ع) است؛ از آن جمله: ۱- جـابر نقـل کرده است: پیـامبر اکرم(ص) در هنگـام فتـح مکه، در آغـاز ورود به مکّه عمـامه‌ای مشـکی بر سـر داشت.(۱) علی(ع) فرمـود": رسول خـدا(ص) در روز عیـد غـدیر، عمـامه‌ای بر سـرم گـذاشت و گوشه آن را پشت سـرم آویزان کرد؛ آن گـاه فرمود": خدای متعال در جنگ بدر و حنین مرا با فرشـتگانی کمک کرد که با چنین عمامه هایی معمّم بودند.("۲) ۲- اصبغ بن نباته کـه از نزدیکـان امیرالمـؤمنین(ع) بـه شـمار می‌رود، روایت کرده است: در آغـاز خلافـت و پس از بیعت مردم، حضـرت علی(ع) به مسـجد آمد، در حالی که عمامه رسول خدا را بر سـر داشت.(۳) ۳- عباس بن عبـدالمطلب و ربیعهٔ بن الحارث فرزندان خود فضل و ربیعه را به حضور علی(ع) فرسـتاده تـا از حضـرت تقاضا کننـد که آنان را برای جمع آوری زکات به کار بگمارد؛ حضـرت امیر(ع) فرمود: به خدا قسم هیچ کدام از شـماها را به کار نخواهم گرفت. ربیعه (پس از شـنیدن نظر امام به محضـر علی(ع) شرفیاب شد و با

لحنی اعتراض‌آمیز) عرض کرد: به مقام و منزلت دامادی پیامبر(ص) رسیدی، ما به خاطر آن بر تو حسادت نکردیم؛ امیرالمؤمنین(ع) (با بی اعتنایی نسبت به سخنان ربیعه) عبای خود را روی زمین انداخت و بر آن خوابید.(۴) بنابراین از مجموع روایات می‌توان نتیجه گرفت: پوشیدن عمامه و عبا بخشی از سنّت پیامبر و امامان(ع) را تشکیل می‌دهد. تا این قسمت، پاسخ پرسش اصلی شما یعنی فلسفه وجودی لباس روحانیت، روشن شد، هم چنین پاسخ اولین پرسش فرعی، نیز معلوم گردید. وقتی عبا و عمامه سنّت پیامبر(ص) و امامان(ع) باشد، چه لزومی دارد که سفارش جداگانه برای آن در روایات شود، بلکه در هر زمان و مکانی ممکن است که روحانی پاسخگوی شبهات و پرسش‌های افراد باشد و این میسور نیست مگر آن که روحانی با پوششی خاص میان جامعه اسلامی حضور داشته باشد؛ به خلاف مراجعه به صاحبان مشاغلی همچون پزشکان و نیروهای نظامی وانتظامی که مراجعه به آنان در موارد و ساعاتی خاص انجام می‌شود، بنابراین، حتی اگر از نگاه شغلی نگاه کنیم، شغل روحانی اقتضا می کند که هر وقت در جمعی حاضر شده، چه در خیابان و چه در مهمانی و... باید این لباس را به تن داشته باشد. پاسخ سومین سؤال فرعی: در سؤال مطرح کرده‌اید: در احادیث سفارش شده که به لباس عصر خویش ملتزم باشیم، بله در این زمینه روایاتی رسیده است که به لحاظ رعایت اختصار فقط به بیان و تشریح یک روایت می‌پردازیم: حمّاد بن عثمان در محضر امام صادق(ع) بود که شخصی به امام عرض کرد: به ما گفته‌اند که علی(ع) لباس خشن و پیراهن ارزان قیمت می‌پوشیده و شما را می‌بینیم که لباسی نیکو پوشیده‌اید. امام صادق(ع) در پاسخ این اعتراض فرمود": علی بن أبی طالب علیه السّلام لباس با آن ویژگی‌ها را در زمانی می‌پوشید که پوشش آن عیب به حساب نمی‌آمد، امّا امروز هر کس به آن روش لباس بپوشد، لباس شهرت می‌شود و بهترین لباس در هر زمان، لباس اهل همان زمان است.("۵) این روایت بهترین لباس را، لباس مردم هر زمان دانسته است، و لباس نوع دیگر را که به صورت لباس شهرت (انگشت نما) در آید، نفی کرده است. امّا آیا لباس روحانیت از این نوع است؟ با توجه به این که نمایانگر طبقه خاص با وظایف خاص بوده و به لباس معصومین(ع) شباهت داشته و به لباس‌های سنّتی ایرانیان نیر شباهت بیشتری دارد. پی نوشت‌ها: ۱. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۷۶۵، ح ۱۸۰۹۶. ۲. احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری (سنن بیهقی)، ج ۱۰، ص ۱۴. ۳. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، التوحید، ص ۳۰۴، ح ۱؛ طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰۹. ۴. محمود بن عمر بن محمد الزمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۲۲. ۵. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۴، ح ۱۵. سؤال ۱۱: علّت و زمان ظهور شیعه چه و کی بود؟ چرا نماز و اذان و بعضی چیزهای آن با سنّی‌ها فرق دارد؟ به علاوه چرا زنـد و مرد در برخی از مسای لنماز با هم فرق دارنـد، مثل بلند کردن دست‌ها هنگام برخاستن و چسباندن دست‌ها به بدن در حال سجده. آیا پیامبر اکرم(ص) در اذان و اقامه" اشهد انّ علیّاً ولیّ اللّه "می گفت و از مهر استفاده می کرد؟ پاسخ: وقتی که در مرحله نخستین حیات امت اسلامی، در عصر پیامبر گرامی اسلام(ص) بررسی کنیم، متوجّه می‌شویم از همان سال‌های آغازین ظهور اسلام، دو گروه با هدف متفاوت، در امت اسلامی، در کنار هم می‌زیستند: ۱- عقیده‌ای که تعبّد به دین را ملاک قرار داده و پیروی محض و تسلیم مطلق از نص (آیات قرآن و فرامین رسول خدا) را در همه شئون زندگی معتبر دانسته و شعار خود می‌دانستند. ۲- عقیده‌ای که تعبّد به دین را تنها در محدوده پاره‌ای از عبادات و برخی از مسایل غیبی معتبر می‌دانستند و در غیر این صورت، اجتهاد و مصلحت را بر نص مقدّم می‌دانستند. از جمله اینان "عُمَر "است. به همین دلیل در صلح حدیبیه بر پیامبر(ص) اعتراض می کند و" حیّ علی خیر العمل "را در اذان و اقامه حذف می کند. بعد از رحلت پیامبر، این دو گروه، مقابل هم ایستادند و دو جناح را به وجود آوردند. چون در رأس گروه اوگل حضرت مولای متقیان علی(ع) قرار داشت و عده‌ای با او هم عقیده بودند، پیروانش را شیعه نامیدند. شیعه یعنی پیروی در فکر و عمل و اخلاق و مواضع سیاسی و عقاید دینی، از حضرت علی(ع) و اوصیای به حق آن بزرگوار.(۱) بر این اساس زمان پیدایش شیعه و سنّی به طور رسمی بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) است، هر چند به طور غیر رسمی شیعه در زمان نبی گرامی اسلام(ص) بود.(۲) گفتنی است: وقتی دو گروه از نظر رأی و عقیده با هم تفاوت داشته باشند، در مقام عمل هم متفاوت خواهند بود. لذا طبیعی است

که اذان و اقامه و کیفیت نماز و ایستادن در حال نماز و سایر چیزها بین شیعه و سنّی متفاوت باشد، چون قرار نیست سنّی‌ها طبق فرامین پیامبر اکرم(ص) و جانشینیان او عمل کنند، بلکه قرار است طبق صلاح دید خود عمل نمایند. در این که چرا اسلام فرمود: مردها هنگام بلند شدن، اول زانوها را از زمین بردارند، بعد دست‌ها را، اما زن‌ها بر عکس کنند، یا مردها در سجده آرنج‌ها و شکم خود را به زمین نچسبانند و بازوهای خویش را از پهلو جدا نگه دارند، اما زن‌ها بر خلاف عمل کنند و امثال آن، گفته می‌شود: اولاً تمام اوامر و نواهی شارع مقدس اسلام مبتنی بر مصالح و مفاسد است. حتماً در این خصوص مصالح و مفاسدی بوده که نمی‌دانیم و نمی‌توانیم اظهار نظر کنیم و باید تعبّداً آن را بپذیریم. ثانیاً: زن‌ها کانون جذب و کشش جنس مخالف هستند و تمام بدن آن‌ها به ویژه برجستگی‌ها مهیّج و محرم است. شاید به همین دلیل دستور داده شده - البته به صورت مستحبی - زنان هنگام برخاستن دست‌های خود را از زمین بردارند، نه زانوها را. یا فرمود: آرنج و شکم خود را به زمین بچسبانند، تا برجستگی جلو بدن پیدا نشود. یا چون صدای زن نازک و دل فریب است، فرموده: با وجود مرد غریبه و اجنبی حق ندارد حمد و سوره نمازهای صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند. پاسخ قسمت آخر

چرا شورای نگهبان دلیل رد صلاحیت کاندیداها را اعلام نمی کند؟

پرسش

چرا شورای نگهبان دلیل رد صلاحیت کاندیداها را اعلام نمی کند؟

پاسخ

اعلام مسائلی که موجب رد صلاحیت می‌شوند از نظر شرعی سه‌گونه‌اند: الف) برخی از آنها اعلامشان جایز و بلامانع است، این گونه موارد را معمولاً- شورای نگهبان اعلام می‌کند، هر چندبدون ذکر نام. مانند عدم تحصیلات کافی. ب) برخی از مسائل با رضایت شخص قابل اعلام می‌باشد و شورای نگهبان در صورت تمایل شخصی آن را به اطلاع عمومی می‌رساند. ج) برخی از مسائل از نظر شرعی به هیچ وجه، حتی با رضایت شخص، قابل اعلام نیستند. به عبارت دیگر اعلام آنها نوعی اشاعه فحشاء محسوب می‌شود و حرام است، کما این که اگر کسی به دیگران اجازه دهد که غیبت او رابکنند از نظر شرعی مجوز غیبت نیست و خداوند آن را منع فرموده است. در چنین مواردی چه بسا برای شورای نگهبان بسیار آسان‌تر باشد که مسائل موجود در پرونده افراد را بر ملا کنند و خود را از آماج حملات سنگین برهاند،لیکن تقوی و عدالت برخلاف آن حکم می‌کند. البته مقصود این نیست که لزوما تمام مواردی که شورای نگهبان اعلام علت نکرده مصداق واقعی و قطعی این قسم باشد، منظور ما از نظر کلی است نه مصداقی.

بخشی از مطالب حجت الاسلام کروبی درباره تاریخچه نظارت استصوابی- سایت جبهه مشارکت- جمعه ۲۲/۶/۸۱ - بنقل از کتاب «نظارت استصوابی» منتشره به اهتمام روابط‌عمومی دفتر تحکیم وحدت: «هدف از این نوشتار این است که در ابتدا به تاریخچه نظارت استصوابی اشاره کنیم و از آن

پرسش

بخشی از مطالب حجت الاسلام کروبی درباره تاریخچه نظارت استصوابی- سایت جبهه مشارکت- جمعه ۲۲/۶/۸۱ – بنقل از کتاب «نظارت استصوابی» منتشره به اهتمام روابط‌عمومی دفتر تحکیم وحدت: «هدف از این نوشتار این است که در ابتدا به تاریخچه نظارت استصوابی اشاره کنیم و از آن اول بگوییم و بیاییم تا برسیم به حالا و بنده ثابت کنم که این نظارت استصوابی درست نیست و یک چیزی بوده که بعد از امام (ره) بدین صورت درست شده و واقعش برای حذف یک جریانی بوده است یعنی در واقع نظارت یک اهرم فشار شده در اختیار شورای نگهبان که یک گرایش خاص دارد تا به وسیله آن بتواند رقبا را از میدان بیرون کند من خیلی دوستانه می گویم که اگر یک دادگاهی هم تشکیل شود من آنقدر سند غیر از اسنادی که اینجا می گویم برای ثابت کردن این مسئله دارم که هیچ شخصی نمی تواند اینقدر ادله به نفع دیدگاهش بیاورد و یک لایحه تنظیم کند نمایندگان باید در نخستین جلسه مجلس به ترتیب زیر سوگند یاد کنند: که من در برابر قرآن مجید, بعد می گوید نمایندگان اقلیت های دیگر سوگند را با ذکر کتاب اسمانی خود خواهند خواند. اما اصل ۶۴ از مفهوم شورای نگهبان استفاده می کند برای رد اینها و اصل ۶۷ مفهومش این است که اقلیت های مذهبی (کلیمی یا یک نماینده زرتشتی یک نماینده مسیحی ها دو نماینده آشوری و کلدانی ها دو تا) می توانند به مجلس نماینده بفرستند و می گوید بر اساس این دو اصل قانون اساسی آقای کیانوری حق شرکت ندارد یکی صراحت سوگند (اصل ۶۷) و یکی مفهومی که اصل ۶۴ دارد که می گوید نماینده های مجلس یا مسلمان باشند یا اقلیت های مذهبی یک دوتا سه تا یا چهارتا چون اینها به هیچ یک از این اصل ها معتقد نیستند بر اساس قانون اساسی حق ورود ندارند در واقع بنده می گویم نظارت شورای نگهبان اصلا در اصل ماده ۹۹ مورد استفاده نبوده است حتی کمونیست های سرشناس ریشه دار مهم وابسته به شوروی هم وقتی می خواهند اصرار کنند هیئت نظارت می گوید بر اساس قانون اساسی اینها نمی توانند شرکت کنند.

پاسخ

در مورد اصل اثبات نظارت استصوابی شورای نگهبان، فلسفه وجودی و لزوم آن وجود چنین نظارتی در قوانین سایر کشورها و... مطالب و دلایل زیادی وجود دارد. (جهت آشنایی با آن به منابع معرفی شده مراجعه نمایید) اما در خصوص این سوءال اگر بخواهیم به تاریخچه نظارت استصوابی مراجعه نماییم موارد متعددی یافت می شود که هم در قوانین انتخاباتی و هم در عمل، شورای نگهبان چنین مسوولیتی را بر عهده گرفته و آن را اعمال نموده است: الف – در اولین قانون انتخابات، مصوب سال ۱۳۶۲ موادی مشاهده می شود که نظارت عام و استصوابی شورای نگهبان را تایید می کند و با نظارت استطلاعی محض سازگاری ندارد. مثلا در ماده ۳ این قانون آمده است: «نظارت بر انتخابات به عهده شورای نگهبان است. این نظارت عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است». همچنین به موجب تبصره یک ماده ۳ اشخاصی که هیأت اجرایی، صلاحیت آنان را رد کرد، حق دارند به هیأت نظارت استانی شورای نگهبان شکایت کنند و این مرجع در مهلت مقرر باید به شکایت رسیدگی کند و نتیجه را اعلام کند. براساس تبصره ماده ۶۹ افرادی که از نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند، می توانند ظرف هفت روز از نتایج اخذ رأی ، شکایت خود را به دبیرخانه شورای نگهبان تسلیم کنند. براساس ماده ۶۹ اعلام ابطال انتخابات حوزه انتخابی از رسانه های گروهی در اختیار شورای نگهبان است. بر طبق ماده ۷۰ تأیید انتخابات از طرف شورای نگهبان ضرورت دارد و صدور اعتبارنامه برای انتخاب شدگان منوط به تأیید شورای نگهبان است. در قانون انتخابات مصوب سال ۶۵ نیز مواردی مشاهده می شود که مؤید نظارت استصوابی شورای نگهبان است. حال سؤال این است که اگر نظارت شورا صرفا در حد استطلاعی بود، چگونه می تواند در تمام مراحل انتخابات اظهار نظر کند و رأی او هم متبع باشد؟ چگونه می تواند نظر وزارت کشور را در رد برخی از افراد تخطئه کند؟ چگونه می تواند حکم به ابطال انتخابات بدهد؟و... ب – آیا رد صلاحیت تعدادی از کاندیداها در مجلس اول و دوم و سوم (که همه اینها در زمان حیات حضرت امام بوده است) آن هم رد صلاحیت کسانی که چه بسا مورد تأیید وزارت کشور بوده

انـد (مانند رد صـلاحیت آقای اکبرزاده حتی بعد از انتخاب شدن و یا آقای رضوی تبریزی و...) جز با نظارت اسـتصوابی قابل توجیه است؟! آیا حضـرت امام در هیچ یک از این موارد تذکری به شورای نگهبان، دال بر عدم صلاحیت آنها برای این کار داده اند؟ آیا تفسیر اصل ۹۹ و حـدود اختیارات شورای نگهبان به عهده شورای نگهبان است یا وزارت کشور؟! ج - می دانیم شورای نگهبان در زمـان حضـرت امـام انتخابات در برخی از حوزه های انتخابیه را باطل اعلام کرد و نه تنها این عمل مورد اعتراض حضـرت امام واقع نشـد بلکه شدیـدا "مورد تأییـد ایشان هم قرار گرفت: زمانی که حضـرت امام در حمایت از شورای نگهبان در مقابل جوسازی های شدیـدی که علیه این نهاد و عملکرد آن در ابطال چنـد حوزه انتخابیه به وجود آمده بود، فرمودند: «چنانچه مشاهده می شود پس از انتخابات مرحله اول از دوره دوم مجلس شورای اسلامی، افرادی که نظریه شورای نگهبان در ابطال یا تأیید بعضی از حوزه ها موافق میلشان نبوده است، دست به شایعه افکنی زده و اعضای محترم شورای نگهبان ایدهم الله تعالی را که حافظ مصالح اسـلام و مسلمین هسـتند، تضـعیف و یا خـدای نکرده توهین می نماینـد و به پخش اعلامیه و خطابه در مطبوعات و محافل دست زده اند... من به این آقایان هشدار می دهم که تضـعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امری خطرناک برای کشور و اسلام است. همیشه انحرافات به تدریـج در یک رژیم وارد می شود و در آخر رژیمی را ساقط می نمایـد. لازم است همه به طور اکیـد به مصالـح اسـلام و مسـلمین توجه کنیم و به قوانین هر چند مخالف نظر و سـلیقه شخصی مان باشد احترام بگذاریم...» (صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۹، ۲۵/۲/۶۳).

د - برخی از منتقـدین گفته انـد در اولین انتخابات مجلس شورای اسـلامی در سال ۶۰ درباره نظارت اسـتصوابی سخنی مطرح نبوده است و بر ادعای خود چنین شاهـدی آورده اند: «شورای نگهبان در مورد رد صـلاحیت برخی از کاندیداها مانند کیانوری و احسان طبری و محمـد علی عمویی و... به اصول ۶۴ و ۶۷ استناد می کند نه به اصل ۹۹ و حق نظارت اسـتصوابی خود. اگر استنباط شورای نگهبان از اصل ۹۹ نظارت اسـتصوابی بود چرا در رد صلاحیت به همین اصل استناد نکرده است؟» پاسخ این سخن روشن است زیرا هر چند اصل ۹۹ بر نظارت استصوابی دلالت دارد و شورای نگهبان بر اساس همین اصل حق بررسی و رد صلاحیت ها را برای خود قائـل است، امـا همین اصل به تنهایی نشان نمی هـد که چه کسانی دارای صـلاحیتند و چه کسانی دارای صـلاحیت نیسـتند. شورای نگهبان براساس قانون انتخابات که اوصاف و شـرایط نامزدی را مشـخص می کنـد به تأییـد و یا رد صـلاحیت ها اقـدام می کند. در اولین دوره انتخابات مجلس، هنوز قانون انتخابات تدوین نشده بود، لذا شورای نگهبان چاره ای نداشت جز این که رد صـلاحیت ها را به برخی از اصول قانون اساسی مستند سازد. جالب این است که منتقد محترم نیز در جایی به این نکته اعتراف کرده و گفته است: «تصویب و تدوین قانون انتخابات در سال ۶۲ انجام گرفته است» (به نقل از نظارت اسـتصوابی، عباس نیکزاد، روابط عمومی شورای نگهبان، نشـر دفتر نظارت و بازرسی انتخابات استان قم، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰ ، صص ۷۷ - ۸۷). جهت مطالعه بیتشر و آشنایی با پاسخ شـبهاتی که در مورد نظارت اسـتصوابی وجود دارد علاوه بر منبع فوق ر.ک: بررسـی فقهی - حقوقی شورای نگهبان، فرج الله هدایت نیا، محمد هادی کاویانی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰

نظارت اسـتصوابی به چه معنی است؟ ضـرورت آن چیست؟ دلیل مخالفت برخی از افراد یا جریانات سیاسی با آن چیست؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین سیستم نظارتی وجود دارد؟

پرسش

نظـارت اسـتصوابی به چه معنی است؟ ضـرورت آن چیست؟ دلیـل مخالفت برخی از افراد یا جریانات سیاسـی با آن چیست؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین سیستم نظارتی وجود دارد؟

پاسخ

به طور کلی نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی - سیاسی، در هر کشور به دو گونه قابل تصور است: یکی به صورت استطلاعی و دیگری به صورت استصوابی. نظارت استطلاعی: به نظارتی گفته می‌شود که ناظر موظف است تنها از وضعیتی که مجریان انجام می‌دهند اطلاع یابد سپس بدون آن که خود اقدام عملی کند و نحوه اجراء را تأیید یا رد کند آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش کند این گونه نظارت که صرفا جنبهآگاهی یابی دارد به واقع حق همه شهروندان جامعه نیز هست، و گرنه از این حیث ناظران نمی‌توانند هیچ گونه تصمیم‌گیری در مورد تخلفات احتمالی داشته باشند تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد این گونه نظارت را نظارت غیرفعال یا «Passive» نیز می‌گویند. نظارت استصوابی: استصواب که واژه عربی است با واژه صواب هم ماده است صواب به معنای درست در مقابل خطاو استصواب به معنای صائب دانستن و درست شمردن است مثل این که گفته شود این کار صحیح و بی اشکال است. در اصطلاح نظارت استصوابی به نظارتی گفته می‌شود که در آن ناظر در موارد تصمیم‌گیری حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هر گونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت وتصمیم‌گیری می‌باشد. این گونه نظارت را نظارت فعال یا «Active» نیز می‌گویند. نظارت استصوابی به چند صورت تصور می‌شود: صورت اول: نظارت استصوابی تطبیقی: در این فرض ناظر موظف است اقدامات و اعمال عامل را با ضوابط و مقررات تعیین شده تطبیق داده و در صورت عدم انطباق عمل عامل اعتبار نخواهد داشت و عمل او منوط به تأیید ناظر می‌باشد. صورت دوم: نظارت عدم مغایر و تعارض است که در این گونه نظارت ناظر موظف است از خروج و انحراف عامل از محدوده مقرر شده جلوگیری و منع نماید. این گونه نظارت نسبت به مورد بالا- دایره محدودتری دارد و از آن به نظارت استصوابی حداقلی یادمی‌شود صورت سوم: نظارت مطلق نامیده می‌شود که در این شیوه از نظارت هر عملی که عامل انجام دهد منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور ناظر کلیه اقدامات عامل غیر قانونی و بی اعتبار می‌باشد. حال سؤالی که مطرح می‌شود اینکه: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ و در صورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی توسط شورای نگهبان اعمال می‌شود؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که نظارت استصوابی توسط شورای نگهبان‌دارای پشتوانه‌های عقلایی و قانونی بسیار محکمی می‌باشد. توضیح آنکه: در تمام کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم برای تصدی مسؤلیت‌های مهم یک سری شرایط ویژه در نظر گرفته می‌شود تا هم وظایف محوله به فرد مورد نظر به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان در اثر بی کفایتی و نالایق بودن مسؤول برگزیده شدهپایمال نگردد. ازاین‌رو امروزه در دموکراتیک‌ترین نظامهای دنیا نیز شرایط ویژه‌ای برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان (در فرایندهای انتخاباتی) در نظر گرفته می‌شود و قانون مرجعی رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می‌کند این مرجع رسمی عهدهدار بررسی وضعیت و روند انجام انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان که در نتیجه به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می‌انجامد می‌باشد. بنابراین نظارت استصوابی امری شایع، عقلایی و قانونی در تمامی کشورها و نظامهای موجود دنیا می‌باشد مثلاً یکی از شرایط معتبر در کلیه نظامهای حقوقی جهان این است که کاندیدای مورد نظر سابقه کیفری نداشته باشد و افراد دارای سوء سابقه کیفری از پاره‌ای از حقوقاجتماعی از جمله انتخاب شدن برای مجالس تصمیم‌گیری، هیأت‌های منصفه، شوراها و غیره محرومند. در کشور مانیز به مانند سایر کشورهای جهان قانون مرجعی را معرفی کرده است که برای انتخابات و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند که مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار داده شده است که چنین بیان می‌دارد: «شورای نگهبانظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد» نکته قابل توجه این که در قانون اساسی به نوع نظارت تصریح نشده ولی قانون اساسی در اصل نود و هشتم خود تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده

است بنابراین از نظر حقوق و اعتبار قانونی تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی بلا اشکال بوده و عدمتصریح به آن در قانون اساسی اشکالی ایجاد نمی‌کند. به علاوه مطابق همان اصل عقلایی که احراز صحت انتخابات و تأیید و یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می‌داند و نیز ضرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (= وزارت کشور) برایبرطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده‌های احتمالی نهاد اجرایی و همچنین پاسخگویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی، قانون اساسی نهاد ناظری به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی تعیین کردهاست این نهادِ ناظر شورای نگهبان است و در قانون نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد معرفی نشده است پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است و چون نظارت عقلایی بر رأی‌گیری و تشخیص صلاحیت داوطلباناقتضای تأیید یا رد و ابطلال عمل و مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است. بنابراین نظارت شورای نگهبان نیز نظارت استصوابی می‌باشد و نوع این نظارت استصوابی صورت دوم یعنی نظارت عدم مغایرت و تعارض می‌باشد که محدودترین صورت از شکل نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کند یعنی اگر درموردی از نظر صوری یا محتوایی بر خلاف قانون عمل شود جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌نماید. نکته دیگری که باید افزود این است که اساسا فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان‌پذیر است و صرفا استطلاع کافی نیست بنابراین به اصطلاح فقهی تناسب حکم و موضوع نشان می‌دهد که نظارتمصوب همان نظارت استصوابی است(ر.ک قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۷۷) (استاد محمدتقی مصباح یزدی، پرسشهاو پاسخها، ج ۳، ص ۷۵) اما در مورد انگیزه مخالفین و مقرضین به نظارت استصوابی شورای نگهبان می‌توان به دو طیف از مخالفان اشاره نمود: الف) مخالفتهای جناحی: واقعیت آن است که هیچ جناح و گروه سیاسی درکشور نیست که قائل به نظارت نباشد سابقه عملکرد برخی مخالفان امروزین نظارت استصوابی نشان می‌دهد که خود به هنگام تصدی امور چنین نظارتی را اعمال و شدیدا از آن دفاع می‌کردند اما هماکنون به انگیزه سیاسی ونه به خاطر انگیزه دینی و ملی و تأمین منافع گروهی خود از در مخالفت بانظارت استصوابی در می‌آیند تا بتوانند افرادی که واجد صلاحیت نیستند را وارد مراکز تصمیم‌گیری و حساس نظام کرده و از این طریق اهداف حزبی و اغراض سیاسی خود را برآوردهسازند. ب) مخالفت‌هایی که توسط دشمنان نظام اسلامی ابراز می‌شود کسانی که با حاکمیت اسلام و احکام حیات بخش آن بر این کشور سر ستیز دارند و در پی آنند که تحت لوای حمایت از جمهوریت نظام به سست کردن و منزوی ساختن رد صلاحیت آن بپردازند و باحذف شرایطیکه در اثر داشتن ویژگی اسلامی نظام برای داوطلبان انتخاباتی در نظر گرفته شده است انگیزه‌های ضد دینی و ضد مردمی خود را عملی گردانند. {J

با توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان، شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری چگونه قابل حل است؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین شبهه ای در انتخاب عالی ترین مقام حکومتی وجود دارد یا از اختصاصات جمهوری اسلامی است؟

پرسش

با توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان، شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری چگونه قابل حل است؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین شبهه ای در انتخاب عالی ترین مقام حکومتی وجود دارد یا از اختصاصات جمهوری اسلامی است؟

پاسخ

به طور کلی نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی - سیاسی، در هر کشور به دو گونه قابل تصور است: یکی به صورت استطلاعی و دیگری به صورت استصوابی. یک. نظارت استطلاعی، به نظارتی گفته می‌شود که ناظر موظف است تنها از وضعیتی که مجریان انجام می‌دهند اطلاع یابد. سپس بدون آنکه خود اقدام عملی کند و نحوه اجرا را تأیید یا رد کند، آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش کند، این گونه نظارت که صرفاً جنبه آگاهیابی دارد، به واقع حق همه شهروندان جامعه نیز هست؛ و گرنه از این حیث ناظران نمی‌توانند هیچ گونه تصمیم‌گیری در مورد تخلفات احتمالی داشته باشند، تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد. این گونه نظارت را نظارت غیرفعال یا Passiveنیز می‌گویند. دو. نظارت استصوابی؛ استصواب که واژه عربی است با واژه صواب هم ماده است. صواب به معنای درست در مقابل خطاو استصواب به معنای صائب دانستن و درست شمردن است؛ مثل اینکه گفته شود این کار صحیح و بی اشکال است. در اصطلاح «نظارت استصوابی» به نظارتی گفته می‌شود که در آن ناظر در موارد تصمیم‌گیری حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هر گونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی، نظارت همراه با حق دخالت و تصمیم‌گیری می‌باشد. این گونه نظارت را نظارت فعال یا Activeنیز می‌گویند. نظارت استصوابی به چند صورت تصور می‌شود: ۱. نظارت استصوابی تطبیقی: در این فرض ناظر موظف است اقدامات و اعمال عامل را با ضوابط و مقررات تعیین شده تطبیق داده و در صورت عدم انطباق، عمل عامل اعتبار نخواهد داشت و عمل او منوط به تأیید ناظر می‌باشد. ۲. نظارت عدم مغایر و تعارض است که در این گونه نظارت، ناظر موظف است از خروج و انحراف عامل از محدوده مقرر شده جلوگیری و منع کند. این گونه نظارت نسبت به مورد بالا دایره محدودتری دارد و از آن به نظارت استصوابی حداقلی یاد می‌شود. ۳. نظارت مطلق نامیده می‌شود که در این شیوه از نظارت هر عملی که عامل انجام دهد، منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور ناظر، کلیه اقدامات عامل غیر قانونی و بی اعتبار می‌باشد. نظارت شورای نگهبان حال این سؤال مطرح می‌شود که: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ در صورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی از سوی شورای نگهبان اعمال می‌شود؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: نظارت استصوابی به وسیله شورای نگهبان، دارای پشتوانه‌های عقلایی و قانونی بسیار محکمی است. در تمام کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم برای تصدی مسؤولیت‌های مهم، یک سری شرایط ویژه در نظر گرفته می‌شود تا هم وظایف محوله به فرد مورد نظر، به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان در اثر بی کفایتی و نالایق بودن مسؤول برگزیده شده، پایمال نگردد. ازاین‌رو امروزه در دموکراتیک‌ترین نظام‌های دنیا نیز شرایط ویژه‌ای برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان (در فرایندهای انتخاباتی) در نظر گرفته می‌شود و قانون مرجعی رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می‌کند. این مرجع رسمی به بررسی وضعیت و روند انجام انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان می‌پردازد که در نتیجه به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می‌انجامد. بنابراین نظارت استصوابی امری شایع، عقلایی و قانونی در تمامی کشورها و نظام‌های موجود دنیا است؛ مثلاً- یکی از شرایط معتبر در کلیه نظام‌های حقوقی جهان، این است که نامزد مورد نظر، سابقه کیفری نداشته باشد و افراد دارای سوء سابقه کیفری، از پاره‌ای از حقوق اجتماعی - از جمله انتخاب شدن برای مجالس تصمیم‌گیری، هیأت‌های منصفه، شوراها و... - محروم‌اند. در کشور مانیز همانند سایر کشورهای جهان، قانون مرجعی را معرفی کرده است که برای انتخابات و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند که مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی، این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار داده شده است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد». نکته قابل توجه اینکه در قانون اساسی، به نوع نظارت تصریح نشده است؛ ولی قانون اساسی در اصل نود و هشتم خود، تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده است. بنابراین از نظر حقوق و اعتبار قانونی،

تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی بلا اشکال بوده و عدم تصریح به آن در قانون اساسی، اشکالی ایجاد نمی‌کند. به علاوه مطابق همان اصل عقلایی که احراز صحت انتخابات و تأیید و یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می‌داند و نیز ضرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (وزارت کشور) برای برطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده‌های احتمالی نهاد اجرایی و همچنین پاسخ‌گویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی، قانون اساسی نهاد ناظری - به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی - تعیین کرده است. این نهادِ ناظر «شورای نگهبان» است و در قانون نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد، معرفی نشده است. پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است و چون نظارت عقلایی بر رأی‌گیری و تشخیص صلاحیت داوطلبان اقتضای تأیید یا رد و ابطلال عمل و مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است. بنابراین نظارت شورای نگهبان نیز نظارت استصوابی است و نوع این نظارت استصوابی صورت دوم (نظارت عدم مغایرت و تعارض) می‌باشد که محدودترین صورت از شکل نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کند، یعنی، اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی بر خلاف قانون عمل شود، جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌نماید. فلسفه نظارت: نکته دیگری که باید افزود این است که اساساً فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان‌پذیر است و صرفاً استطلاع کافی نیست. بنابراین به اصطلاح فقهی تناسب حکم و موضوع نشان می‌دهد که نظارت مصوب همان نظارت استصوابی است ر.ک: شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران.. مصباح یزدی، محمدتقی، پرسشها و پاسخها، ج ۳، ص ۱۷۷. اما در مورد انگیزه مخالفان نظارت استصوابی شورای نگهبان، می‌توان به دو طیف از مخالفان اشاره نمود: یک. مخالفت‌های جناحی: واقعیت آن است که هیچ جناح و گروه سیاسی درکشور نیست که قائل به نظارت نباشد. سابقه عملکرد برخی مخالفان امروزین نظارت استصوابی، نشان می‌دهد که خود به هنگام تصدی امور، چنین نظارتی را اعمال و شدیداً از آن دفاع می‌کردند. اما هم اکنون به انگیزه سیاسی - و نه به جهت انگیزه دینی و ملی - از در مخالفت بانظارت استصوابی در می‌آیند تا بتوانند افرادی را که واجد صلاحیت نیستند، وارد مراکز تصمیم‌گیری و حساس نظام کرده و از این طریق اهداف حزبی و اغراض سیاسی خود را برآورده سازند. دو. مخالفت‌هایی که از سوی دشمنان نظام اسلامی ابراز می‌شود؛ کسانی با حاکمیت اسلام و احکام حیات بخش آن بر این کشور سر ستیز دارند و در پی آنند که تحت لوای حمایت از جمهوریت نظام به سست کردن و منزوی ساختن رد صلاحیت آن بپردازند و باحذف شرایطیکه در اثر داشتن ویژگی اسلامی نظام برای داوطلبان انتخاباتی در نظر گرفته شده است، انگیزه‌های ضد دینی و ضد مردمی خود را عملی گردانند.

نقش کلی شورای نگهبان در رابطه با مسایل اجرایی شرعی ـ اجتماعی ـ سیاسی چگونه است؟

پرسش

نقش کلی شورای نگهبان در رابطه با مسایل اجرایی شرعی ـ اجتماعی ـ سیاسی چگونه است؟

پاسخ

شورای نگهبان مطابق با اصول مربوطهٔ مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران(۱) سه وظیفه مهم بر عهده دارد : ۱. نظارت شرعی و قانونی بر قوانین و مقرّرات ۲. تفسیر قانون اساسی ۳. نظارت بر انتخابات و همه پرسی ها توضیح اینکه : الف : وظیفهٔ اصلی شورای نگهبان، پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی است؛ که از طریق نظارت بر قوانین و مقررات انجام می شود. طبق اصل

۷۴ قانون اساسی"، مجلس شورای اسلامی نمی تواند قوانینی وضع کند، که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل ۹۶ قانون اساسی آمده است، با شورای نگهبان است ".لذا طبق اصل ۹۶ قانون اساسی"، مغایر نبودن مصوّبات مجلس با احکام اسلام، با رأی اکثریت فقهای شورای نگهبان، و عدم تعارض مصوّبات مجلس با قانون اساسی، با رأی اکثریت تمام اعضای شورای نگهبان، یعنی مجموع فقها و حقوقدانان معین می شود ".ب : برابر اصل ۹۸ قانون اساسی"، تفسیر قانون اساسی بر عهدهٔ شورای نگهبان است، که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود ".طبیعی است که با گذشت زمان و در حین اجراء، مسایل و مشکلاتی پیش می آید، و یا برداشتهای مختلفی از قانون اساسی روی می‌دهد، که به یک مفسّر رسمی نیازمند است، تا منظور را روشن سازد. این مفسّر رسمی طبق قانون اساسی" شورای نگهبان "است. ج : از آنجا که اجراء انتخابات و همه پرسی ها در جمهوری اسلامی ایران بر عهدهٔ قوه مجریه، و زیر نظر مستقیم وزارت کشور است، این بیم همواره وجود دارد که مجری انتخابات از قدرت و نفوذ خود سود جوید، و در نتایج و روند انتخابات اعمالِ نفوذ کند؛ لذا قانونگذار، مسؤول نظارت بر این امر مهم را مستقل از قوه مجریه قرار داده، و نظارت بر انتخابات و همه پرسی ها (به جز انتخابات شورای شهر، که زیر نظر مجلس شورای اسلامی است) را بر عهدهٔ شورای نگهبان قرار داده است. در واقع این نظارت، تضمین کننده سلامت انتخابات و اطمینان به نتایج آن است. تا مشارکت مردم در امور سیاسی به درستی اعمال شود، و مردم به این مشارکت عملاً تشویق شوند. ---------- منابع و مآخذ : ۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصول ۹۱ تا ۹۹ ، ۷۲ و ۷۴

تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرایی است، آیا تکفّل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟

پرسش

تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرایی است، آیا تکفّل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟

پاسخ

یکم. ملاک کار اجرایی آن نیست که تمام امور اداری و اجرایی جامعه به دست قوه مجریه باشد؛ بلکه اصول و امهات مسائل به اذن و اجازه این قوه انجام می‌پذیرد. دوّم. اگر هر اقدامی از سوی نهاد یا قوه‌ای در ارتباط با نهاد دیگر، دخالت در آن محسوب شود؛ بنابراین اقدامات وزارت کشور در روند انتخابات مجلس شورای اسلامی را نیز باید دخالت قوه مجریه در مقننه تلقی کرد؛ در حالی که چنین نیست. در تمام نظام‌های حکومتی -به خصوص کشورهای در حال توسعه‌تفکیک قوا به طور مطلق و همه جانبه و تطبیق آن در جامعه، کار بسیار دشواری است؛ به گونه‌ای که عملاً موجب عقب ماندگی و کند شدن حرکت‌های رو به توسعه و ساماندهی می‌شود. از این‌رو حقوق‌دانان، تفکیک بین قوای مجریه، قضائیه و مقننه را بر اساس وظایف اصلی آنها تقسیم کرده‌اند.(حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۳۵۰.) به همین دلیل دستگاه‌های اجرایی گاهی به تصویب آیین‌نامه و بخشنامه‌های مختلف -که از نقطه نظر حقوقی، امری تقنینی است‌اقدام می‌کنند؛ حال آنکه هیچ گونه دخالت قوه مجریه در دستگاه قانونگذار محسوب نمی‌شود. همچنین با حل و فصل دعاوی کارگر و کارفرما در اداره‌های کار، در حقیقت عمل محاکم قضایی را انجام می‌دهند؛ حال آنکه دخالت در قوه قضائیه به حساب نمی‌آید. سوّم. تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی مجلس از سوی شورای نگهبان، سرانجام به قوه مقننه بر می گردد؛ نه قوه مجریه. چهارم. اصولاً شناسایی مصداق، گاهی بدون کشف و استنباط صورت می گیرد؛ به عنوان مثال برای شناسایی فردی، از وی طلب شناسنامه و برگه هویت می‌شود. اما گاهی این شناسایی

ویژگی‌هایی دارد که بدون استنباط و تبیین در خارج حاصل نمی‌شود. به عبارت دیگر، اگر قانونگذار جهت قضیه و ماده قانونی را مشخص کند و تطبیق آن در واقع محتاج استنباط نباشد، می‌توان به وسیله بخشنامه از سوی قوه اجرایی (مانند وزارت کشور)، شکل اجرایی پیدا کند؛ لکن حداقل در تشخیص اجتهاد و دیانت نامزد خبرگان، نیازمند تخصص و استنباط علمی و عملی می‌باشیم که قطعاً از شکل ساختار اجرایی خارج است.

چگونه اعضای شورای نگهبان –که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس ‘O__ÞŞHbمی‌باشند صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟

پرسش

چگونه اعضای شورای نگهبان –که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس خبرگان می‌باشند صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟

پاسخ(قسمت اول)

فقهای محترم شورای نگهبان، بر اساس قانون باید همه دارای اجتهاد و عدالت جهت عضویت در شورای نگهبان باشند. بنابراین قبل از عضویت در شورای نگهبان، عدالت و فقاهت آنان –که شرط نمایندگی خبرگان است احز.....گردیده است. از این رو حائز صلاحیت‌های لازم برای عضویت در مجلس خبرگان نیز می‌باشند؛ نه اینکه خودشان برای خود تعیین صلاحیت کنند. منابع کتاب ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران کتاب‌ها ۱. قرآن کریم. ۲. نهج‌البلاغه. ۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. ۴. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید، ۱۳۷۹. ۵. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محمد علی انصاری، قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر(عج)، ۱۳۸۱. ۶. آیین نامه مجلس خبرگان رهبری. ۷. ابراهیم‌زاده آملی، نبی الله، حاکمیت دینی، اداره آموزش‌های عقیدتی – سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ۱۳۷۹. ۸. ابراهیمی، عبدالجواد، منشأ مشروعیت حکومت اسلامی، مجموعه آثار(۲)، امام خمینی(ره) و حکومت اسلامی، کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره). ۹. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج‌البلاغه، تهران: کتاب آوند دانش، ۱۳۸۰. ۱۰. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه العبر، ترجمه پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹. ۱۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، تحقیق محمد عبدالاسلام هارون، قم: مرکز نشر اعلام اسلامی، ۱۴۰۴ ق. ۱۲. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق. ۱۳. ابن هشام، محمد بن اسحاق، السیره النبویّه، مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۸۳ ق. ۱۴. احمد بن محمد بن عبد ربه، العقد الفرید، تحقیق محمد قمیحه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ ق. ۱۵. ارسطا، محمد جواد، تشخیص مصلحت نظام، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۱۶. استادی، رضا، شورا در قران و حدیث، انتشارات هجرت، ۱۳۶۰. ۱۷. اسداللهی، مسعود، و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دموکراسی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳. ۱۸. انصاری، علیرضا، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی، کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷. ۱۹. انصاری، مرتضی، المکاسب، قم: مؤسسه باقری، ۱۴۲۰ ق. ۲۰. بازرگان، مهدی، پادشاهی خدا، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷. ۲۱. – ، خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء، تهران: رسا، ۱۳۷۷. ۲۲. بحرالعلوم، سیدمحمد، بلغه الفقیه، ج ۳، تهران: مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ ق. ۲۳. برقی، احمدبن محمد بن خالد، المحاسن، قم: مرکز جهانی اهل بیت(ع)، ۱۳۷۴. ۲۴. بروجردی، محمدحسین، (م. ۱۳۸۲ه): البدر الزاهر (تقریرات درس خارج)، [بی‌نا]، [بی‌تا]. ۲۵. بشریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶. ۲۶. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، تهران: نشر عروج، ۱۳۷۶. ۲۷. بنوا، آلن دو، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸. ۲۸. بهشتی سرشت، محسن، نقش علما در سیاست (از مشروطه تا انقراض قاجار)، تهران: پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی،۱۳۸۱. ۲۹. تبریزی، شیخ

جواد، ایصال الطالب الی التعلیق علی المکاسب، قم: دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۱ ق. ۳۰. تبریزی، میرزا جواد، صراط النجاه، انتشارات سلمان فارسی، ۱۴۱۸ ق. ۳۱. تونی، دیویس، اومانیسم، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸. ۳۲. ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۷. ۳۳. جرداق، جرج، امام علی صدای عدالت انسانی، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، تهران: سوره، ۱۳۷۹. ۳۴. جوادی آملی، عبدالله، پیرامون وحی و رهبری، تهران: نشر فاطمه الزهرا(س)، ۱۳۷۶. ۳۵. – ، ولایت فقیه و رهبری در اسلام، تهران: رجاء، ۱۳۷۶. ۳۶. – ، ولایت‌فقیه ولایت، فقاهت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸. ۳۷. جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹. ۳۸. جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه، تهران: اندیشه جوان، ۱۳۷۷. ۳۹. – ، درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۴۰. حائری، سید کاظم، اساس الحکومه الاسلامیه، ترجمه طارمی راد، حسن، تهران: کنگره، ۱۳۷۸. ۴۱. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱. ۴۲. حائری، مرتضی، صلوه الجمعه، تهران: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۸. ۴۳. حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، لندن: ۱۹۹۵ م. ۴۴. حرانی، ابومحمد بن علی، تحف العقول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق. ۴۵. حسنی، عبدالمحمد، ولایت فقیه، حوزه نمایندگی ولی فقیه در جهاد سازندگی، ۱۳۷۶. ۴۶. حسینی المراغی، سیدمیر عبدالفتاح، العناوین الفقهیه، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق. ۴۷. حسینی حائری، سید کاظم، ولایه الامر فی عصر الغیبه، قم: [بی‌نا]، ۱۴۱۴ ق. ۴۸. حسینی، سیدابراهیم، اصل منع توسل به زور، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲. ۴۹. حسینی عاملی، محمدجواد، مفتاح الکرامه، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت: ۱۳۶۷. ۵۰. حکیم، سیدمحمد سعید، منهاج الصالحین، بیروت: دارالصفوه، ۱۴۱۵ ق. ۵۱. حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، تحقیق رضا استادی، مکتبه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ق. ۵۲. حلّی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، ج ۹، قم: مؤسسه آل البیت(ع)، ۱۳۷۳. ۵۳. حلی، محمد ابن ادریس، السرائر، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ ق. ۵۴. خسروپناه، عبدالحسین، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، قم: وثوق، ۱۳۷۹. ۵۵. – ، کلام جدید، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۱. ۵۶. – ، مشروعیت حکومت ولایی، کتاب نقد، ش ۷. ۵۷. خوئی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، نجف: ۱۳۷۵. ۵۸. دانش‌پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸. ۵۹. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، تهران: سمت، ۱۳۷۶. ۶۰. دیلمی، احمد، مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی – کلامی نظام سیاسی در اسلام، قم: معارف، ۱۳۸۱. ۶۱. دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، قاهره: انتشارات مؤسسه الحلبی، ۱۴۱۳ ق. ۶۲. ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹. ۶۳. راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۶ ق. ۶۴. ربانی گلپایگانی، علی، ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۴. ۶۵. رجبی، محمود، انسان‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۹. ۶۶. رشاد، علی‌اکبر، دانشنامه امام علی(ع)، ج ۶، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۶۷. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۹. ۶۸. زرشناس، شهریار، اشاراتی درباره‌ی لیبرالیسم، تهران: کیهان، ۱۳۷۸. ۶۹. ژان ژاک شوالیه، آثار بزرگ سیاسی، ترجمه لیلا سازگار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴. ۷۰. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، قم: نشر دانش اسلامی، ۱۳۷۰. ۷۱. – ، فروغ ولایت، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۳۷۶. ۷۲. سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸. ۷۳. – ، مقاومت و مشروعیت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱. ۷۴. – ، نصیحت ائمه مسلمین، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱. ۷۵. سیوطی، جلال‌الدین، الدرالمنثور، ج ۲، دارالمعرفه، ۱۳۶۵. ۷۶. شاپیرو، جان سالوین، لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰. ۷۷. شاکرین، حمیدرضا، سکولاریسم، کانون اندیشه جوان. ۷۸. – ، مشروعیت چیست، مجله پرسمان، سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲. ۷۹. شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران،

تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴. ۸۰. شلتوت، علامه محمود، سیری در تعالیم اسلام، ترجمه دکتر سیدخلیل خلیلیان. ۸۱. صدر، سید محمد باقر، حاشیه بر منهاج الصالحین، ج ۱، بیروت: ۱۳۹۶ ق. ۸۲. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضر الفقیه، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق. ۸۳. صفی‌زاده، فاروق، ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت، تهران: نشر نذیر، ۱۳۷۸ . ۸۴. صورت مشروح مذاکرات، شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اداره تبلیغات و انتشارات مجلس شورای اسلامی،۱۳۶۸ . ۸۵. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳. ۸۶. – ، بررسی‌های اسلامی، مقاله ولایت و زعامت، قم: انتشارات دارالتبلیغ، ۱۳۹۶ ق. ۸۷. طبرسی، امین‌الاسلام، الاحتجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق. ۸۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۴. ۸۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، تهران: نشر زمان، ۱۳۸۰.

پاسخ(قسمت دوم)

۹۰. طریحی، فخرالدین، مجمع‌البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۳۶۲. ۹۱. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران: نشر علم، ۱۳۷۷. ۹۲. طوسی، خواجه نصیر، اخلاق ناصری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹. ۹۳. عادل ظاهر، الاسس الفلسفیه للعلمانیه، بیروت: دارالساقی، ۱۹۹۳ م. ۹۴. عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶. ۹۵. عاملی، زیدالدین بن علی، مسالک الافهام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق. ۹۶. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، بیروت: مؤسسه العربیه للدراسه و النشر، ۱۹۹۲. ۹۷. عبد علی بن جمعه، الحویزی، تفسیر نورالثقلین، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۴. ۹۸. عقیقی بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی. ۹۹. علی بن ابراهیم، القمی، تفسیر، تحقیق طیب الموسوی الجزائری، ج ۱، نجف، ۱۳۸۶ ق، ۱۹۶۶ م. ۱۰۰. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹. ۱۰۱. فاروقی، فؤاد، ۲۵ سال سکومت علی(ع)، تهران: نشر عطائی، ۱۳۷۹ . ۱۰۲. فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۴. ۱۰۳. فیرحی، داود، ش: ۲۱ قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸. ۱۰۴. قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸. ۱۰۵. قاضی ابو یوسف، کتاب الخراج، [بی‌نا]، [بی‌تا]. ۱۰۶. قاضی‌زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی – سیاسی امام خمینی(ره)، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری. ۱۰۷. قدردان قراملکی، محمدحسن، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم، مجله معرفت، ش۲۹. ۱۰۸. – ، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹. ۱۰۹. قرائتی، محسن، امر به معروف و نهی از منکر، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۸. ۱۱۰. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء، ج ۲، اصفهان: نشر مهدوی [بی‌تا]. ۱۱۱. کدیور، محسن، مجله راه نو، ش ۱۴ . ۱۱۲. کرکی، علی بن حسین، رسائل، رساله صلاه الجمعه، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ ق. ۱۱۳. کرکی، محقق، جامع المقاصد، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۸ ق. ۱۱۴. کعبی، عباس، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی ظفر، ۱۳۸۰. ۱۱۵. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، الطبعه الرابعه، دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق. ۱۱۶. – ، فروع کافی، ج ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ . ۱۱۷. لاری، سید عبدالحسین، تعلیقات المکاسب، ج۲، [بی نا]، [بی‌تا]. ۱۱۸. ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانیه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ ق. ۱۱۹. مبلغی، احمد، دانشنامه امام علی(ع)، ج ۶، (مقاله هدف و وسیله)، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱ . ۱۲۰. مجلس شورای اسلامی، آشنایی با مجلس شورای اسلامی، اداره تبلیغات و انتشارات علمی، ۱۳۷۴. ۱۲۱. مجلسی، علامه محمدباقر، بحارالانوار، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ۱۹۸۳م. ۱۲۲. مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره کل قوانین و مقررات کشور. ۱۲۳. محمد حمیداللّه، اولین قانون اساسی مکتوب در جهان. ۱۲۴. محمدیان، محمد، روایت دریا، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰ . ۱۲۵. – ، شرحه شرحه، قم: نشر معروف، ۱۳۸۰ . ۱۲۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: مؤسسه

فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۷ . ۱۲۷. مرندی، محمدرضا، نظارت استصوابی و شبهه دور، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۱۲۸. مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: پارسایان، ۱۳۸۲. ۱۲۹. مشایخی فریدونی، نظارت سیاسی در نهج‌البلاغه، ترجمه هادی خسروشاهی، قم: خرم، ۱۳۷۵. ۱۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی، اختیارات ولی‌فقیه در خارج از مرزها، فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول. ۱۳۱. - ، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). ۱۳۲. - ، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸. ۱۳۳. - ، حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۷. ۱۳۴. - ، حکومت و مشروعیت، کتاب نقد، شماره ۷، تابستان۷۷. ۱۳۵. - ، نظریه حقوقی اسلام، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۰. ۱۳۶. - ، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). ۱۳۷. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ج ۳، تهران: صدرا، ۱۳۷۶. ۱۳۸. مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: صدرا، ۱۳۷۸. ۱۳۹. - ، پیرامون جمهوری اسلامی، صدرا، ۱۳۷۴. ۱۴۰. - ، جاذبه و دافعه امام علی(ع)، تهران: صدرا، ۱۳۷۱. ۱۴۱. معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه، قم: مؤسسه التمهید، ۱۳۷۷. ۱۴۲. مفید، محمدبن محمد نعمان، الجمل، تهران: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ . ۱۴۳. - ، المقنعه، قم: جامعه المدرسین، ۱۴۱۰ ق. ۱۴۴. مقدس اردبیلی، احمد، مجمع‌الفوائد والبرهان، ج ۴، قم: منشورات جامعه مدرسین، ۱۴۰۲ ق. ۱۴۵. مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام. ۱۴۶. مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، قم، نسل جوان، ۱۳۸۱. ۱۴۷. - ، پیام قرآن (تفسیر موضوعی)، قم: امیرالمؤمنین(ع)، ۱۳۷۰. ۱۴۸. مواضع ما، حزب جمهوری اسلامی. ۱۴۹. موثق، محمدرضا، جایگاه مجلس شورای اسلامی در ساختار قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ایران، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲. ۱۵۰. موسوعه کلمات امام حسین(ع)، قم: نشر معروف، ۱۳۷۴. ۱۵۱. موسوعه الفقیهه، ج۶، کویت: [بی‌تا]. ۱۵۲. موسوی بهبهانی، علی، حکیم استرآباد، میرداماد، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰. ۱۵۳. موسوی خمینی(ره)، سیدروح‌الله، تحریرالوسیله، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق. ۱۵۴. - ، حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)، ۱۳۷۴. ۱۵۵. - ، صحیفه امام، ج ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره). ۱۵۶. - ، صحیفه نور، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱. ۱۵۷. - ، کتاب‌البیع، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۸. ۱۵۸. میراحمدی‌زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق. ۱۵۹. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، فلسفه سیاست، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸ . ۱۶۰. نائینی، محمدحسین، تنزیه الامه و تنبیه المله، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸. ۱۶۱. نادری قمی، محمد مهدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت‌فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۹. ۱۶۲. نجفی، زین‌العابدین، امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه آثار)، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی(ره). ۱۶۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴. ۱۶۴. نراقی، احمد، عوائد الایام، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ ق. ۱۶۵. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹. ۱۶۶. نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۹. ۱۶۷. نوری، میرزا حسین، مستدرک وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البیت(ع)، ۱۴۰۹ق. ۱۶۸. نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، خبرگان رهبری، مجله تازه‌های اندیشه، شماره ۱ . ۱۶۹. نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، قم: دفتر نظارت و بازرسی انتخابات، ۱۳۸۰. ۱۷۰. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷. ۱۷۱. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، (گفت و گو) روزنامه کیهان، (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲). ۱۷۲. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر دادگستر، ۱۳۸۰. ۱۷۳. هدایت‌نیا، فرج الله و کاویانی، محمد هادی، بررسی فقهی - حقوقی شورای نگهبان، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۱۷۴. همپتن، جین، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار درهمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰. ۱۷۵. همدانی، رضا، مصباح الفقیه، قم: مهدی موعود(عج)، ۱۳۷۶. ۱۷۶. یزدی، سید محمد کاظم، العروه الوثقی، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۰. ۱۷۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی،

تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۱. مجلات ۱. اندیشه حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰. ۲. پرسمان، سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲. ۳. تازه‌های اندیشه، شماره ۱، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها. ۴. حوزه، شماره ۸۶ و ۸۵. ۵. دانشگاه انقلاب، شماره ۱۱۰، تابستان و پاییز ۷۷. ۶. راه نو، شماره ۱۱ و ۱۴. ۷. روزنامه کیهان، گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲). ۸. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱، ۲ و ۳. ۹. کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷. ۱۰. کیان، شماره ۴۱ و ۲۸. ۱۱. معرفت، شماره ۲۹.

برخی می‌گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریانات رقیب درست شده است، نظر شما در این باره چیست؟

پرسش

برخی می گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریانات رقیب درست شده است، نظر شما در این باره چیست؟

پاسخ

اگر به تاریخچه نظارت استصوابی مراجعه گردد، موارد متعددی یافت می‌شود که هم در قوانین انتخاباتی و هم در عمل، شورای نگهبان چنین مسؤولیتی را بر عهده گرفته و آن را اعمال نموده است: یک. در اولین قانون انتخابات، مصوب سال ۱۳۶۲ موادی مشاهده می‌شود که نظارت عام و استصوابی شورای نگهبان را تأیید می کند و با نظارت استطلاعی محض سازگاری ندارد؛ مثلا در ماده ۳ این قانون آمده است: «نظارت بر انتخابات به عهده شورای نگهبان است. این نظارت عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است». همچنین به موجب تبصره یک ماده ۳: «اشخاصی که هیأت اجرایی، صلاحیت آنان را رد کند، حق دارند به هیأت نظارت استانی شورای نگهبان شکایت کنند و این مرجع در مهلت مقرر، باید به شکایت رسیدگی کند و نتیجه را اعلام کند». براساس تبصره ماده ۶۹: «افرادی که از نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند، می توانند ظرف هفت روز از نتایج اخذ رأی ، شکایت خود را به دبیرخانه شورای نگهبان تسلیم کنند». براساس ماده ۶۹: «اعلام ابطال انتخابات حوزه انتخابی از رسانه های گروهی در اختیار شورای نگهبان است». بر طبق ماده ۷۰: «تأیید انتخابات از طرف شورای نگهبان ضرورت دارد و صدور اعتبارنامه برای انتخاب شدگان منوط به تأیید شورای نگهبان است». در قانون انتخابات مصوب سال ۱۳۶۵ نیز مواردی مشاهده می شود که مؤید نظارت استصوابی شورای نگهبان است. حال سؤال این است که اگر نظارت شورا صرفاً استطلاعی بوده، چگونه می تواند در تمام مراحل انتخابات اظهار نظر کند و رأی آن هم نافذ باشد؟ چگونه می تواند نظر وزارت کشور را در رد برخی از افراد تخطئه کند؟ چگونه می‌تواند حکم به ابطال انتخابات بدهد؟ دو. آیا رد صلاحیت تعدادی از کاندیداها در مجلس اول، دوم و سوم –که همه اینها در زمان حیات امام راحل(ره) بوده است آن هم رد صلاحیت کسانی که چه بسا مورد تأیید وزارت کشور بوده اند (مانند رد صلاحیت آقایان اکبرزاده، رضوی و...) جز با نظارت استصوابی قابل توجیه است؟! آیا امام راحل(ره) در هیچ یک از این موارد تذکری به شورای نگهبان، دال بر عدم صلاحیت آنان برای این کار داده است؟ آیا تفسیر اصل ۹۹ و حدود اختیارات شورای نگهبان به عهده آن شورا است یا وزارت کشور؟! سه. شورای نگهبان در زمان امام راحل(ره)، انتخابات در بعضی از حوزه‌های انتخابیه را باطل اعلام کرد و نه تنها این عمل مورد اعتراض او واقع نشد؛ بلکه مورد تأیید ایشان نیز قرار گرفت. حضرت امام(ره) در حمایت از شورای نگهبان در مقابل جوسازی‌های شدید علیه این نهاد و عملکرد آن در ابطال چند حوزه

انتخابیه فرمود: «چنانچه مشاهده می شود پس از انتخابات مرحله اول از دوره دوم مجلس شورای اسلامی، افرادی که نظریه شورای نگهبان در ابطال یا تأیید بعضی از حوزه ها موافق میلشان نبوده است، دست به شایعه افکنی زده و اعضای محترم شورای نگهبان (ایدهم الله تعالی) را -که حافظ مصالح اسلام و مسلمین هستند تضعیف و یا خدای نکرده توهین می نمایند و به پخش اعلامیه و خطابه در مطبوعات و محافل دست زده‌اند... من به این آقایان هشدار می دهم که تضعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امری خطرناک برای کشور و اسلام است. همیشه انحرافات به تدریج در یک رژیم وارد می شود و در آخر رژیمی را ساقط می‌نماید. لازم است همه به طور اکید به مصالح اسلام و مسلمین توجه کنیم و به قوانین -هر چند مخالف نظر و سلیقه شخصی‌مان باشد احترام بگذاریم... در خاتمه باید بگویم که حضرات آقایان فقهای شورای نگهبان را با آشنایی و شناخت تعیین کردم و احترام به آنان و حفظ مقامشان را لازم می‌دانم و امید آن دارم که این نحو امور تکرار نشود. و به شورای نگهبان تذکر می‌دهم که در کار خود استوار باشید و با قاطعیت و دقت عمل فرمایید و به خدای متعال اتکار کنید».صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۹. چهار. برخی از منتقدان گفته‌اند: در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۰ درباره نظارت استصوابی، سخنی مطرح نبوده است و بر ادعای خود چنین شاهد آورده‌اند: «شورای نگهبان در مورد رد صلاحیت برخی از کاندیداها (مانند کیانوری، احسان طبری، محمد علی عمویی و...) به اصول ۶۴ و ۶۷ استناد می کند؛ نه به اصل ۹۹ و حق نظارت استصوابی خود. اگر استنباط شورای نگهبان از اصل ۹۹ نظارت استصوابی بود، چرا در رد صلاحیت به همین اصل استناد نکرده است؟» پاسخ این سخن روشن است؛ زیرا هر چند اصل ۹۹ بر نظارت استصوابی دلالت دارد و شورای نگهبان بر اساس همین اصل حق بررسی و رد صلاحیت‌ها را برای خود قائل است؛ اما همین اصل به تنهایی نشان نمی‌دهد که چه کسانی‌دارای صلاحیت‌اند و چه کسانی دارای صلاحیت نیستند. شورای نگهبان براساس قانون انتخابات -که اوصاف و شرایط نامزدی را مشخص می کند به تأیید و یا رد صلاحیت ها اقدام می کند. در اولین دوره انتخابات مجلس، هنوز قانون انتخابات تدوین نشده بود؛ لذا شورای نگهبان چاره ای نداشت جز اینکه رد صلاحیت‌ها را به بعضی از اصول قانون اساسی، مستند سازد. جالب این است که منتقد محترم نیز در جایی به این نکته اعتراف کرده است: «تصویب و تدوین قانون انتخابات در سال ۶۲ انجام گرفته است»به نقل از: نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، صص ۸۷-۷۷.».

اگر حقوقدانان شورای نگهبان به وسیله قوه قضائیه تعیین شود چه اشکالی دارد ؟راه حل قضیه چیست؟

پرسش

اگر حقوقدانان شورای نگهبان به وسیله قوه قضائیه تعیین شود چه اشکالی دارد ؟راه حل قضیه چیست؟

پاسخ

طبق اصل نود و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود: ۱- شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز - انتخاب این عده بر عهده رهبر است؛ ۲- شش نفر حقوقدان در رشته‌های مختلف حقوقی از میان حقوقدان‌های مسلمان که به وسیله رئیس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی و با رأی مجلس انتخاب می گردند. طبق این اصل از قانون اساسی جمهوری اسلامی، حقوقدانان از سوی رئیس قوه قضائیه معرفی وانتخاب می‌شوند. معمولاً- رئیس قوه قضائیه دو برابر اعضایی که لازم است را به مجلس شورای اسلامی معرفی می کند تا انتخاب گردند. همان‌طور که قانون اساسی کشورهای جهان امروز یک نظام کنترلی در نظر گرفته شده تا از تعارض قوانین عادی با قانون اساسی ممانعت به عمل آید، در

قانون اساسی کشور ما نیز این نظام کنترلی به وسیله انتخاب شش حقوقدان در رشته‌های مختلف که کار آنها تطبیق و عدم مغایرت داشتن قوانین عادی مصوب مجلس با قانون اساسی است می‌باشد. در کشور امریکا تشخیص مغایرت داشتن قوانین عادی مصوب مجلس (کنگره) بر عهده دیوان عالی فدرال امریکا (قوه قضائیه) می‌باشد، و این در صورتی است که شکایتی دال بر معارض بودن قوانین عادی با قانون اساسی شود. اما در صورت عدم شکایت تمام قوانین مصوب کنگره به تصویب دیوان عالی فدرال امریکا نمی‌رسد. اما از آن‌جا که تعیین وقت برای دادگاه‌ها جهت بررسی مغایرت قانون، زمان می‌برد، در قانون اساسی جمهوری اسلامی نهادی نظارتی به نام شورای نگهبان پیش‌بینی شده تا تمام قوانین از جهت عدم مغایرت با احکام شرع و یا قانون اساسی از ابتدا مشخص باشد و چون باید تمام قوانین مصوب به شورای نگهبان ارسال می گردد در نتیجه تمام قوانین عادی بررسی می‌شود و نظر اعضای شورای نگهبان در مورد آنها صادر می گردد.

قضائیه

سازمان بازرسی کل کشور چه وظایف و اختیاراتی دارد؟

پرسش

سازمان بازرسی کل کشور چه وظایف و اختیاراتی دارد؟

پاسخ

اصل یکصد و هفتاد و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می گوید: براساس حق نظارت قوه قضائیه نسبت به حسن اجرای امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری سازمانی به نام «سازمان بازرسی کل کشور» زیر نظررئیس قوه قضائیه تشکیل می گردد. حدود اختیارات و وظائف این سازمان را قانون تعیین می کند، بنابراین سازمان بازرسی کل کشور یک سازمان قانونی است و برای نظارت در حسن اجرای امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری بنیاد نهاده شده استو تحقیق و تفحص در این زمینه‌ها در محدوده و وظایف آن می‌باشد. اما این که وظایف آن به طور جزیی و دقیقاچیست ما نسبت به آن آگاهی نداریم. در عین حال این که در هر کاری دخالت می کند نوعی قضاوت است و معلوم نیست درست باشد.

حقوق مدنی

۱ـ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برا ی خانواده می آورد پس باید درمورد زنهای خودسرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد د

پرسش

۱ـ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برا ی خانواده می آورد پس باید درمورد زنهای خودسرپرست این موضوع

لحاظ شود و نسبی باشد در حالی که این مسئله کلی است لطفا توضیح فرمائید؟

پاسخ

احکام کلی است و یک حکم به طور کلی برای همه جوامع وملل داده می شود و موارد بسیار محدود و اندک از این قاعده بیرون نیست. بطور مثال بررسی های لازم در جوامع مختلف، بزرگان تعلیم و تربیت را به این نتیجه رسانده است که سنی که کودک باید به مدرسه برود برای آموختن ۶ سالگی است، حال اگر در موارد بسیار نادری کودک در ۴ سالگی به این رشد رسید نمی توان قانون کلی را بخاطر مورد نادر نقض کرد. و نکته دیگر اینکه این حکم به صورت کلی بیان شده که زنان که شوهرانشان فوت می کنند و یا طلاق می گیرند، دوباره ادواج کنند، نه اینکه خود سرپرست شوند، و چه بسا که در این گونه موارد فسادهایی هم رخ دهد لذا به آنها هم ارث کمتر می رسد تا برای تأمین مخارج خودشان ازدواج کنند. چه بسا مردانی که نیز زنانشان طلاق گرفته یا فوت شده اند که نیاز به ازدواج مجدد، دارند و اگر اینگونه زنان بخاطر دارا بودن ثروت و مال الارث از ازدواج امتناع کنند. دیگر امکان ازدواج برای این گونه مردان بسیار کم خواهد شد و فساد از هر دو طرف زیاد خواهد بود.

با توجه به اینکه حکم شرعی درباره گنج پرداخت خمس و تملیک مابقی است , پس چرا دولت آن را مصادره می کند؟

پرسش

با توجه به اینکه حکم شرعی درباره گنج پرداخت خمس و تملیک مابقی است , پس چرا دولت آن را مصادره می کند؟

پاسخ

با توجه به این که دفینه‌هایی که امروزه یافت می‌شود، از آثار ملی و فرهنگی است و حق جامعه به آن تعلق دارد، بنابراین دولت می‌تواند آن را ضبط و براساس مقررات قیمت‌المثل و یا پاداش یافتن آن را به یابنده بدهد، البته در دادن حق یابنده نباید به او ستمی روا شود.

چرا در اسلام حضانت دختر تا هفت سالگی و حضانت پسر تا دو سالگی بر عهده مادر است ؟

پرسش

چرا در اسلام حضانت دختر تا هفت سالگی و حضانت پسر تا دو سالگی بر عهده مادر است ؟

پاسخ

برای پاسخ به این سؤال توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌کنیم: ۱- باید توجه داشته باشید که در قانون‌گذاری باید به نوع انسان‌ها توجه نمود و به گونه‌ای قانون‌گذاری کرد که مصالح و منافع جامعه تأمین گردد نه خواسته طبقه خاصی یا فرد و گروه ویژه و یا حتی بر اساس شرایط فردی، زمانی وطبقاتی تصمیم گرفت. اما در خصوص حضانت که تنها قانونی جزیی از مجموعه قوانین است باید توجه داشته باشیم که حضانت یک مسؤولیت است نه یک امتیاز که اگر مرد خواست از آن بهره می‌گیرد و الا نه. از جانب دیگر در مقررات حقوقی حضانت فرزندان بصورت مطلق به مرد واگذار نشده است بلکه باید صلاحیت‌های اخلاقی، فکری، اجتماعیو ... وی احراز و تأیید گردد تا بتوان این مسؤولیت را به وی سپرد. لذا این گونه نیست که اسلام به زمینه‌های رشد کودک

بی‌توجهی روا داشته باشد بلکه بعد از احراز صلاحیت‌های لازم فرزندان را به پدر می‌سپاریم والاّ تحت قیومیت مادرقرار می گیرند. ۲- نکته دیگری که باید مورد عنایت قرار بگیرد آن است که مهر و عاطفه زمینه‌ساز رشد و ترقی هستند، ولی هدف آن نیست که آدمی به جلب عواطف روی آورد بلکه هدف تعالی و ترقی است. شما در نامه خود بر عنصر عاطفه ومهرورزی تأکید نموده‌اید در حالی که مهر مادری و پدری هر دو برای رشد فرزند ضروری است و حتی در صورت ناکامی فرزندان از این مهر پدری و مادری باید به میزان حداقل از آن بهرمند شوند چه همان گونه که خود فرمودید عنصر مهم زندگی است. لذا با توجه به تأثیر آن در مراحل متفاوت رشد تدبیری اندیشیده شده تا فرزندان از حداقل آن برخوردار گردند. از همین روی در سنین نخستین زندگی که عاطفه نقش مهم‌تری را در رشد و ترقی ایفا می کند بایدفرزندان نزد مادر باشند و این حق به عهده مادر و به مادر سپرده شده تا حداقل نیازهای عاطفی آنها تأمین گردد و بعداز آن حتی مهرورزی عاطفی باید بر اساس الگوی جنسی خاص تأمین گردد مثلاً از نظر رشد فکری و اجتماعی بایدزمینه الگوگیری رفتاری و ظاهری و ... برای پسرها و دخترها فراهم شود لذا پسر که بعد از دو سالگی آماده الگوپذیری است و باید از مرد الگوگیری کند، به پدر می‌سپارند ولی دختر چون باید از زن الگوگیری نماید همچنان تا ۷ سالگی نزدمادر باقی می گذاردند تا مراحل الگوگیری را بطور کامل طی کند. ۳- خواهر محترم و دوراندیش، افزون بر نکته‌ها قبلی این سخن نیز باید مورد غفلت قرار نگیرد که آیا اگر به عنوان قانون، حق حضانت به مادر سپرده می‌شد، زمینه بوالهوسی مردان فراهم نمی‌شد؟ چه به اندک بهانه‌ای سرناسازگاری آغاز کرده و بچه‌ها را رها کرده و بدنبال هوی و هوس خود می‌رفتند و از جانب دیگر آیا گمان می کنید؛ اگر حق حضانت به عنوان قانون بر عهده زنان قرار می گرفت زمینه ازدواج مجدد برای زنانی که تجربه شکست در ازدواج اول راداشته‌اند فراهم می‌شد؟ چه مردان کمتر حاضر هستند مخارج فرزندان مرد دیگری را پرداخت کنند در حالی که عادتابرای تمام مراحل زندگی و تمام سنین عمر زمینه اشتغال و درآمد برای خانم‌ها فراهم نیست!؟ ۴- خواهر گرامی در کنار پاسخ‌های متعدد ارائه شد یک جواب کلی به تمام سؤالات از این قبیل که در زمینه فلسفه حقوق مطرح می‌شود، وجود دارد که شما می‌توانید با مراجعه به کتب فلسفه حقوق و نظام حقوقی اسلام و فلسفه سیاست از انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره) مراجعه کنید. بهر حال در اینجا به اختصار به یکی ازآن ادلّه اشاره می کنیم. مطابق اعتقاد ما مسلمانان خداوند یکی است یعنی معتقدیم به توحید و این توحید تنها وحدانیت در خالق بودن نیست. به عبارت واضح‌تر نه تنها خالق هستی یکی است، مدبّر عالم نیز یکی است و تدبیر آن نیز بر اساس حکمت وقوانین برخواسته از حکمت و اندیشه است. و قانون گذار اصلی که بر اساس آن به تمام هستی حاکمیّت دارد اوست چون او بر تمام مصالح و منافع آگاهی کامل دارد و لذا حتی اگر ائمه هدی(ع) قانونی را بیان می کنند و یا حکمی رامی‌فرمایند در واقع حکم و قانونی الهی و خداوند است نه قانونی که خود آن را وضع کرده‌اند. بنابراین کسی جزخداوند صلاحیت قانون‌گذاری را ندارد چون تنها او به تمام عالم و مصالح و منافع انسان‌ها آگاهی کامل و جامع دارد.حالی با تکیه بر این اصول اعتقادی که آنها را با استدلال و برهان پذیرفته‌ایم باید به آنچه او می گوید پایبند باشیم البته نه چون مجبور هستیم بلکه چون بهترین قانون است و بر اساس کامل‌ترین مصلحت‌اندیشی جعل شده است و لذا درقانونی که قانون‌گذار آن خداوند است باید مورد پذیرش و عمل ما مسلمانان قرار گیرد.

زنی که شوهرش کارمند بوده فوت کرده می تواند در حقوق فرزند صغیر تصرف بکند و خرج آنها بکند یا باید حقوق آنها را کنار بگذارد؟

پرسش

زنی که شوهرش کارمند بوده فوت کرده می تواند در حقوق فرزند صغیر تصرف بکند و خرج آنها بکند یا باید حقوق آنها را کنار بگذارد؟

پاسخ

اگر فرزند صغیر است و جد پدری او حیات دارد باید تصرف در آن مقدار حقوق که به عنوان فرزند داده می‌شود با اجازه جد باشد و اگر جد پدری ندارد در صورتی که مادر به وسیله حاکم شرع یا دادگاه اسلامی به عنوان قیم بچه‌ها تعیین شده باشد تصرف مادر در حق بچه‌ها بارعایت مصلحت آنها اشکال ندارد (اما بدون اجازه از حاکم یا دادگاه اسلامی جایز نیست و با اجازه ولی شرعی می‌تواند خرج صغیر را از آن حقوق بپردازد).{J

آیا دختری که از تحصیل محروم بوده , می تواند در تقسیم ارث چیز بیشتری مطالبه بکند؟

پرسش

آیا دختری که از تحصیل محروم بوده , می تواند در تقسیم ارث چیز بیشتری مطالبه بکند؟

پاسخ

ملاک در تقسیم ارث همان است که در شرع مشخص شده و در رساله آمده (یعنی پسران دو برابر دختران ارث ببرند) اما اگر برادران راضی باشند که چیزی اضافه به خواهر داده شود اشکال ندارد و پدر هم می‌تواند وصیت کند که تمام یا مقداری از ثلث مالش را به دختربدهند.{J

خانه پدری پدرم داشته که مادر پدرم آن را می فروشد که سهم هر یک را می دهد و سهم پدرم و عمویم و عمه ام می ماند که خانه ای در هاشمیه ۲۲ می خرد که چند سال ایشان و خود ما هم آنجا زندگی می کردیم و پس از آن که مادر بزرگم بمیرد عمه ام ادعا می کند که این خانه را به

پرسش

خانه پدری پدرم داشته که مادر پدرم آن را می فروشد که سهم هر یک را می دهد و سهم پدرم و عمویم و عمه ام می ماند که خانه ای در هاشمیه ۲۲ می خرد که چند سال ایشان و خود ما هم آنجا زندگی می کردیم و پس از آن که مادر بزرگم بمیرد عمه ام ادعا می کند که این خانه را به نام من زده و مادربزرگم در زمان حیاتشان خانه را به نام او زده و عموی ناتنی ام که از این مادربزرگم نیست جای پدرم خودش را قرار می دهد و وصیت نامه ای نیز تنظیم می کنند که بعد از فوت مادر بزرگم خانه فروخته شود و هر یک از وارث که عموی ناداماد و پدر من و عمه ام باشد تقسیم گردد ولی عمه ام حال ادعا می کند که خانه مال شوهرم است و ما که در آنجا زندگی می کردیم بیرونمان کردند خانه که در آن زمان ۹ میلیون ارزش داشت سهم پدرم دو میلیون و چهارصد هزار تومان شد که یک فقره چک می دهند که ما زمین می خریم و با نپرداختن پول زمین بعد از ۵ ماه برگشت می خورد به صاحبش در حالی که بعد از این ماجرا عمه ام نوشت که خانه ایکه به نام من است همه یکسان سهم می بریم و حال بعد از این ماجراها که گذشته خانه ۱۰۰میلیون می ارزد و عمه من ۲ دانگ از خانه را بدون اینکه کسی بفهمد فروخته است و حال در آن سکنی دارد و بچه های او هم ما را تهدید کرده اند در حالی که خود عمه من با دست خودشان نوشته اند که همه به طور یکسان سهم می برند حال عمه ام وعده و وعید می دهد و می گوید هر زمان که خانه را بفروشد سه میلیون تومان از صد میلیون تومان می دهم که دروغ است و بچه های او هم پدرم را تهدید کرده اند آیا می شود ما به دادگاه شکایت کنیم.

پاسخ

با اوضاع و احوالی که نوشتید (و ما از واقع آن اطلاعی نداریم و شما نیز دلیلی برای اظهار خلاف واقع ندارید) شکایت حق شماست لکن مشکل در ناحیه ادله اثبات است یعنی چه گونه و با چه مدرکی بتوانید گفتار و ادعای خودتان را محکمه پسند نموده و آن را برای قاضی دادگاه ثابت کنید. بهترین راه ممکن آن است که شما با یک وکیل حقوقی مجرب تماس بگیرید و با بیان مسأله و مشکل خود، طبق راهنمایی ایشان اسناد و گواهی های معتبر حداقل در حد امارات و قرائن فراهم کنید. این یک مسأله تخصصی است که با توضیحات ما شما نمی توانید اقدام عملی مثمر ثمری داشته باشید مثلا ادعای جعلی بودن وصیت نامه مذکور که به عنوان یک سند عادی است و توجه به تاریخ ، دست خط و ....) البته ریشه اشتباه آن بود که مادر بزرگ شما که سهم پدر و عموی و عمه شما را گرفت و با آن خانه ای خرید مسأله را پی گیری نکردید که همانجا قرار دادی تنظیم کنید و یا ببینید که مادربزرگتان سند آن منزل در هاشمیه ۲۲ را به نام کی خرید و ... امیدواریم با گرفتن یک وکیل حقوقی مجرب در کارتان موفق باشید. سرعت پاسخ‌دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت‌بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید. بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش‌های شما خواهیم بود

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت‌های روحی مادر نیاز ندارند؟

پرسش

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت‌های روحی مادر نیاز ندارند؟

پاسخ(قسمت اول)

احکام اسلام در مورد خانواده و روابط درونی آن را باید در مجموعه احکام ملاحظه نمود نه در یک زاویه و یک بعد آن. مثلا در اسلام حق ولایت و سرپرستی بر دوش مرد گذاشته شده؛ چون حق نفقه و تا مین هزینه نیز بر دوش او نهاده شده است. ثانیاً گرچه از جنبه برخی حقوق مرد دارای امتیازاتی است ولی از نظر روحی و روانی فرزند وابستگی شدیدی به مادر دارد به گونه‌ای که نوعا فرزندان در کنار مادر می‌مانند و روابط خود را با او حفظ می کنند. ثالثا سفارش‌هایی که در مورد مادر و حفظ حرمت و رعایت او شده است قابل مقایسه با آنچه در مورد پدر آمده است نیست. رابعاً مساله نزاع بر سر سرپرستی فرزند بالاخره باید به نوعی حل شود یا باید فرزند را در اختیار مادر گذاشت و یا در اختیار پدر؛ چون بر فرض جدایی راهی جز این نیست که در اختیار یک نفر باشد. در این بین اسلام در مقاطع خاصی فرزند را تحت حضانت مادر و در دیگر موارد او را تحت سرپرستی پدر دانسته است. گرچه در مواردی این موضوع ممکن است موجب رنجش مادر گردد ولی از سوی دیگر او را آزاد نموده تا بتواند راه زندگی خود را انتخاب کند و مرد نیز نتواند از مسو ولیت خود شانه خالی نماید. در حکم «نگه‌داری بچه توسط پدر»، هیچ مشکل عقلی وجود ندارد؛ بلکه مصلحت‌های مهمی نیز در نظر گرفته شده است. اسلام حق نگه‌داری دختر را تا هفت سالگی و پسر را تا دو سالگی به مادر داده است؛ یعنی، اگر مادر مایل باشد می‌تواند پسر یا دختر خود را تا این سن‌ها (با پرداخت هزینه آن توسط مرد) نگه‌داری کند و بعد از آن متوقف بر توافق طرفین است. در این حکم هم مراعات مسائل تربیتی و عاطفی شده است؛ چرا که اوج نیاز عاطفی به محبت مادر در این سن‌ها است و هم مراعات مصحلت زن؛ چرا که اگر نگه‌داری بچه‌ها همیشه بر عهده زن می‌بود، در تشکیل زندگی و

ازدواج مجدد وی مشکلات فراوانی ایجاد می گشت و مسلماً صلاح یک زن نیست که با اولین شکست در زندگی خود، برای همیشه از داشتن یک زندگی گرم و پُرمحبت محروم بماند و متحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان گردد. انتساب فرزند به پدر و مادر از نظر شرعی یکسان است چنانکه قرآن مجید فرزندان حضرت زهرا(س) را به پیامبر منسوب می‌نماید. با آنکه این انتساب از طرف مادر است (آیه مباهله و ابنانا و ابناکم). همچنین عیسی(ع) را فرزند ابراهیم(ع) می‌داند حال آنکه انتساب او از طریق مادر است. بنابراین انتساب به هر دو یکسان است گرچه رسم امروزه جامعه و اعتبارات فعلی آن است که فامیل را از پدر می گیرند. قصاص قاتل زن پرسش ۶۲. یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟ قانون مجازات اسلامی در دو ماده، حق مشروط «قصاص» برای زن را بیان نموده است: در فصل مربوط به قتل عمد ماده ۲۰۹ چنین آمده است: «هر گاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد». و نیز در فصل کیفیت استیفاء قصاص – ماده ۲۵۶ آمده: «هرگاه مردی زنی را به قتل رساند ولی دم، حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد و در صورت رضایت قاتل می‌تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن مصالحه نماید». برخی از نویسندگان حقوقی، این دو مورد را از مصادیق نابرابری حقوقی در قانون مجازات اسلامی دانسته اند. با صرف نظر از مبانی حقوقی، در نگاه سطحی و ابتدایی تساوی حق قصاص زن و مرد، به مذاق ما نیز ممکن است ناخوشایند آید، ولی از جهت مبانی، غیرقابل پذیرش است و این هرگز به معنای کم انگاشتن شخصیت زن نیست. بیش از ده روایت در وسایل الشیعه نقل شده که به روشنی بر این حکم دلالت می کند. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۹، ابواب القصاص فی النفس، باب ۳۳، ح: ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۴ و .... همچنین. فقیهان امامیه نیز به این حکم تصریح کرده‌اند، از جمله امام خمینی(ره) در تحریر فرموده است: «مرد آزاد در مقابل مرد آزاد قصاص می‌شود و؛ بلکه در برابر زن آزاد نیز کشته می‌شود ولی مشروط به رد فاضل دیه می‌باشد که عبارت است از نصف دیه مرد آزاد» تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹.. حال آیا می‌توان به طور قاطع پاسخ گفت که چرا شریعت، دارای چنین حکمی است؟ آیا تفاوت بدین معناست که ارزش زن، کمتر از مرد تلقی شده و یا جهت دیگری دارد؟ از آنجا که قطعاً زن و مرد در انسانیت و منزلت و شخصیت انسانی و معیارهای فضیلت، مساوی اند و این باور را می‌توان از آیات و روایات فراوان مستفاد نمود، تردیدی باقی نمی‌ماند که این تفاوت ها ناشی از کم ارزش دانستن زن نیست، بلکه جهت و حکمت دیگری دارد. با اندیشه در این احکام می‌توان حکمت و فلسفه آنها را تا حدودی دریافت. اما در مورد حکمت تفاوت دیه زن و مرد می‌توان گفت: به دلیل وظیفه مهمی که به طور معمول مردان در اقتصاد خانواده و اداره آن برعهده دارند، خسارتی که با فقدان یک مرد متوجه خانواده‌شود، غالباً بیشتر از خسارتی است که با فقدان یک زن پیش می‌آید. بنابراین در مواردی که مردی در برابر زنی قصاص می‌شود با پرداخت نیمی از دیه قاتل به خانواده او خسارتی که از ناحیه عدم حضور مرد متوجه آنها می‌شود جبران می گردد. حکم پرداخت دیه به بازماندگان قاتلی که به جرم کشتن زنی اعدام شده است از حقوق اولیای قاتل به حساب می‌آید. در اینجا تنها جایگاه اقتصادی و تولیدی قاتل و مقتول در نظر گرفته شده است و ارزش انسانی آنها به هیچ وجه مورد معامله قرار نگرفته است. اگر مردی که مسؤولیت اقتصادی جمعی را به عهده دارد، زنی را به قتل رسانده که مسؤولیتی نداشته و دو جایگاه اقتصادی مخالف داشته اند، نمی‌توان بدون در نظر گرفتن حقوق و زندگی اعضای خانواده اش او را اعدام کرد. با قصاص قاتل و پرداخت نصف دیه به اولیای آن، حق اولیای مقتول و بازماندگان قاتل، هر دو تأمین می‌شود. پرداخت دیه به بازماندگان قاتل به مفهوم تفاوت انسانی و ارزشی قاتل و مقتول نیست. زیرا که در این حکم، اولیای مقتول و حق آنها در یک سوی قضیه قرار دارد و بازماندگان و افراد تحت تکفل قاتل در سوی دیگر قضیه هستند و آن افراد گناهی نکرده‌اند و نباید از نظر مالی مجازات شوند. با مراجعه به روایات و فتاوای فقها می‌توان همین نکته را فهمید که دریافت نصف دیه قاتل از سوی اولیای زن مقتول، از حقوق بازماندگان قاتل – اعم از زن و مرد – است نه از حقوق قاتل

تـا دلیل برتری ارزش و شخصـیت او باشـد. قریب به اتفاق فقها پرداخت دیه به قاتل را قبول ندارنـد، بلکه فقهای بزرگی چون شـیخ مفید و شـیخ طوسی و بسیاری از فقهای دیگر تصریح کرده‌اند که نصف دیه را به ورثه قاتل بدهند نه به خود قاتل. بنابراین در اینجا تقابل بین مرد و زن به تنهایی نیست تا بگوییم نسبت به حقوق و شخصـیت زنان سـتم شده است. و نیز دیه، علامت ارزش انسانی یا درجه قرب به خداونـد نمی‌باشـد. مسـلماً این تحلیـل که بر مبنـای اقتصـادی تحلیـل شـده، برداشتی عقلی است و تنهـا می‌توان آن را حکمت حکم دانست و نه علت آن. بنابراین نمی‌تواند مبنای توسعه، تضییق و یا تغییر احکام قصاص و دیات گردد. تا با تغییر شرایط اجتماعی و خانوادگی زنان، احکام تغییر یابند. زن و دیه متفاوت دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقتول نیست.؛ بلکه یک دسـتور خاصـی است که ناظر به مرتبه جسم و بدن انسان می‌باشد. دلیل این ادعا با توجه به آیات و روایات به خوبی قابل فهم است. اسلام در بسیاری از موارد بین افرادی که دارای اختلاف درجه علمی یا عملی اند اعم از زن و مرد، تساوی را نفی می کند و در عین حال دیه آنها را مساوی می‌دانـد. مثلا درباره تفاوت عالم و جاهل زمر (۳۹)، آیه ۹. مجاهد قائم و غیرمجاهد قائم نساء (۴)، آیه ۹۵. مؤمنین قبل از فتـح مکه با کسانی که بعـد از فتح مکه اسـلام آوردند حدید (۵۷)، آیه ۱۰. آیات قرآن صـریحاً به آن اشاره می کند. قرآن کریم بـا تصـریح به عـدم تسـاوی ارزش هـای الهی افراد یادشـده و با اصـرار بر تفاوت معنوی آنان تصـریح به تساوی آنان در قصـاص و دیه دارد و در این بـاره راجع به تسـاوی همگـان چنین می‌فرمایـد: «وکتبنـا علیهم فیهـا ان النفس بـالنفس و العین بالعین و الأنـف بالأنـف و الأذن بالأذن و السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصـدق به فهو کفاره له» مائـده (۵)، آیه ۴۵. «و مقرر کردیم بر ایشان که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دنـدان در برابر دنـدان می‌باشـد و زخم ها به همان ترتیب قصاص دارنـد و هر که آن را ببخشـد پس کفاره (گناهان) او خواهـد بود». یعنی هر انسانی اعم از زن و مرد در قبـال انسـان دیگر خـواه زن و مرد قصـاص می‌شـود چه اینکه قصـاص اجزا و جراحت هـا نیز مسـاوی است، لیکن همین عمـوم یا اطلاق در آیه دیگر تقیید و تخصیص می پذیرد زیرا خداوند در آیه دیگر چنین فرمود: «یا ایها الذین آمنو کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الأنثی بالأنثی» بقره (۲)، آیه ۱۷۸. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، بر شما قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن». آیت الله جوادی آملی در توضـیح دو آیه شریفه مزبور مطلبی دارد: «بـا این آیه عموم یـا اطلاـق آیه قبلی تخصـیص یـا تقییـد می‌پـذیرد، یعنی زن در قبال زن قصاص می‌شود نه مرد و حکم دیه هم در اسلام با تفاوت بین زن و مرد تدوین شد. اما از جهت ارزش های معنوی ممکن است زنی بیش از مرد مقرب نزد خدا باشد، بنابراین تسـاوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالم می کاهـد و نه بر مقام جاهل می‌افزایـد و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می افزایـد و نه از مقـام زن می کاهـد، زیرا برخی از تفـاوت هـای مادی و مالی هیچگونه ارتباطی به مقام های معنوی نـدارد، و هیچ تلازم عقلی یا نقلی بین دیه و کمال معنوی وجود نـدارد تا هر اندازه دیه بیشتر شود، قداست روح مقتول و تقرب وی نزد خدا افزون تر باشـد چون حکم کلامی قتل ناظر به ارزش معنوی انسان مقتول است لـذا قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از جهت بحث های کلامی یکسان است یعنی اگر قتل عمـدی مؤمن عـذاب ابد یا دراز مدت را به دنبال دارد هرگز فرقی بین آنکه مؤمن مقتول عمدی زن باید یـا مرد وجود نـدارد، چه اینکه از جهت لزوم کفـاره هیـچ فرقی بین قتـل زن و مرد نیست یعنی در قتـل عمـدی کفاره جمع بین آزاد کردن برده و روزه شـصت روز و اطعـام شـصت مسـکین واجب است و در قتـل غیرعمـد کفاره به نحو ترتیب نه به نحو جمع و نه به طور تخییر، واجب می‌شود و از این لحـاظ فقهی نیز فرقی بین قتـل زن و مرد نیست» ر.ک: آیت الله جوادی آملی، زن در آینه جمال و جلال، ص ۳۵۶..

پاسخ(قسمت دوم)

زن و قصـاص اعضـا و جراحات در زمینه قصاص اعضا و جراحات قول مشـهور فقهای امامیه این است که تا زمانی که دیه عضو و یا

جراحات به یک سوم دیه کامل مرد نرسیده است، زن و مرد به طور مساوی در برابر یکدیگر قصاص می شوند، اما زمانی که دیه به یک سوم و یا بالاتر از آن رسید، مرد به شرطی در برابر صدماتی که به یک زن وارد ساخته قصاص‌شود که زن نصف دیه صدمه وارد شده به خود را به او پرداخت کند. اکثر فقهای شیعه از جمله شیخ مفید ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۷۰. و نیز شیخ طوسی در کتاب النهایه، ابن ادریس در کتاب سرائر، علامه حلی در کتاب مختلف الشیعه و محقق حلی همان، ج ۲۵، ص ۴۳۴. به آن تصریح نموده‌اند. شیخ مفید در کتاب المقنعه در باب دیه قتل می گوید: «هنگامی که مردی از روی عمد زنی را به قتل می‌رساند اگر بستگان زن دریافت دیه را انتخاب کنند و قاتل نیز بدان رضایت دهد بر او لازم است که پنجاه شتر به آنها بپردازد ... زیرا دیه زن نصف مرد است». ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۳۸. ایشان در ادامه کتاب مزبور در زمینه دیه اعضا و جوارح می گوید: «در دیه اعضا و جوارح تا زمانی که دیه به یک سوم برسد، زن با مرد برابر است و زمانی که دیه به این حد رسید، دیه زن نصف دیه مرد می‌شود. ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۵۶. حکمت تفاوت دیه زن و مرد با بررسی دلایل و شواهدی که در این مسئله وجود دارد، جای هیچ شک و تردیدی نسبت به اینکه تفاوت دیه زن و مرد از احکام قطعی و مسلم اسلام و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است باقی نمی ماند. اما این پرسش همچنان برای بسیاری مطرح است که: چرا شارع مقدس دیه زن را نصف دیه مرد قرار داده است؟ باید دید آیا می‌توان پاسخی برای آن یافت در ابتدا باید گفت که پرسش از چرایی تفاوت دیه زن و مرد، پرسش جدیدی نیست و در عصر امامان معصوم(ع) نیز این پرسش مطرح بوده است. در روایت هایی که از امامان معصوم(ع) در این زمینه سؤال شده، محور اصلی پاسخ ها را تعبد نسبت به احکام الهی و پای بندی به سنت رسول خدا(ص) تشکیل می‌دهد. که این همان روح شریعت و اساس دین داری است و بدون آن اسلام و مسلمانی جز ظاهری توخالی چیزی نخواهد بود. اما تعبد و تسلیم در برابر احکام شرع، منافاتی با پی جویی از حکمت و فلسفه آنها ندارد. زیرا ما معتقدیم اوامر و نواهی الهی بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی بوده و در همه احکام شرع، منافع بندگان و دفع ضرر از آنها لحاظ شده است. از بررسی مجموع توجیهاتی که در این باب از سوی اندیشمندان مختلف بیان شده است می‌توان به نحو اختصار به موارد ذیل اشاره نمود: ۱. مگر ارزش انسانی به بهای بدنی اوست تا امتیاز را در دیه‌ها ارزیابی کنیم. آیا برای ارزیابی انسان در اسلام باید به سراغ دیه رفت تا ما به التفاوت زن و مرد را در دیه جستجو کنیم؟ یا اینکه در آنجا که سخن از ارتباط با ملک و وحی و امثال آنهاست، ارزش واقعی انسان را شناخت تا در نهایت دید که در آنجا زن نیز سهمی دارد یا نه؟ مسأله دیه صرفاً یک امر اقتصادی است و ملاک ارزیابی انسان نیست، همچنان که در شریعت برای سگ (اگر جزء کلاب هراش نباشد) دیه تعیین شده است، برای تن انسان نیز دیه ای قائل شده است. دیه، یک حساب فقهی است و ارتباطی با اصول مذهب ندارد. مهم ترین شخصیت های اسلامی با ساده ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است. به دلیل اینکه دیه عامل تعیین ارزش نیست و تنها یک ابزار است زن در آیینه جمال و جلال، ص ۴۱۸. به بیان دیگر دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می‌شود. ر.ک: ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸. مقدار آن به ارزش شخص آسیب دیده ارتباط ندارد. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید چون دیه زن نصف دیه مرد است، زن نصف مرد ارزش دارد. عظمت و ارزش انسان به صفات و کسب مراتب علمی و عملی وابسته است و در این جهت مرد و زن یکسانند. قرآن مجید می‌فرماید: «پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباه نمی کنم.» «فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنّی لا اُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أو اُنثی بَعضُکُم مِن بَعضٍ». (آل عمران(۳)، آیه ۱۹۵). «هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی]بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.» «مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أو اُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجزِیَنَّهُم أَجرَهُم بِأَحسَنِ ما کانُوا یَعمَلُونَ». (النحل (۱۶)، آیه ۹۷). «و کسانی که کارهای شایسته کنند مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به

قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی گیرند.» «وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً». (النساء (۴)، آیه ۱۲۴). «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب روزی می‌یابند.» «مَن عَمِلَ سَیِّئَةً فَلا یُجزی إلّا مِثلَها وَ مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ یُرزَقُونَ فِیها بِغَیرِ حِسابٍ». (غافر (۴۰)، آیه ۴۰). بنابراین، ارزش انسان به انسانیت او و نائل شدن وی به مراتب والای قرب الهی است. در این جهت جنسیت نقشی ندارد؛ زن و مرد یکسانند و چه بسا زنان از استعداد بهتری برخوردار باشند. دیه به معنای قیمت نهادن شخص و شخصیت نیست. بدین سبب، اگر یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی یا سیاسی کشور در جریان یک قتل غیر عمد کشته شود، دیه‌اش با دیه کارگر ساده‌ای که این گونه جان باخته، برابر است. کسی نمی‌تواند بگوید چون فقدان آن شخصیت خلأ بزرگی در جامعه ایجاد می کند، دیه‌اش بیش‌تر است! چنان که قتل عمد گناهی بسیار بزرگ است و در این زمینه زن و مرد تفاوت ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس کسی را - جز به قصاص قتل یا [به کیفر]فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.» «مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَن أحیاها فَکَأَنَّما أحیَا النّاسَ جَمِیعاً». (مائده (۵)، آیه ۳۲). ۲. از آنجا که در مسائل اخلاقی هیچ امتیازی بین زن و مرد نیست و در مسأله دیه نیز جنبه خیر بودن مطرح نیست، و؛ بلکه مربوط به جنبه بدنی است، و چون مردها در مسائل اقتصادی معمولاً بیشتر از زن ها بازدهی اقتصادی دارند، دیه آنها نیز بیشتر است و این بدان معنا نیست که از دید اسلام مرد ارزشمندتر از زن است؛ بلکه تنها بعد جسمانی آن دو صنف لحاظ می‌شود. یکی از مراجع معاصر در درس خارج فقه خود موضوع تفاوت دیه زن و مرد را مورد توجه قرار داد که به طور مختصر به آن اشاره‌کنیم. ایشان در ضمن جواب اجمالی به این مسأله متذکر می‌شوند که: دیه بر عکس آنچه در فارسی گفته می‌شود، «خون بها» نیست. خون انسان بالاتر از این است که قیمتش اینها باشد؛ بلکه به تصریح قرآن، خون یک انسان برابر با خون همه انسان ها است مائده (۵)، آیه ۳۲. دیه جنبه مجازات دارد که طرف حواسش را جمع کند و دیگر از این اشتباهات نکند و هم جبران خسارت اقتصادی است. یعنی مردی یا زنی در این خانواده از میان رفته است، جای او خالی است و این خلاء، خسارت اقتصادی به آن خانواده وارد می کند. برای پر کردن این خسارت اقتصادی دیه داده می‌شود. مکارم شیرازی، ناصر، دروس خارج فقه بحث دیات، روزنامه آموزشی پژوهشی فیضیه، شماره ۱۸. ۳. در یک جامعه مطلوب دینی که اسلام در پی تحقق آن است، عمده فعالیت های اقتصادی بر دوش مرد گذاشته شده و مهم ترین وظیفه زن، اداره کانون بنیادی ترین هسته تشکیل جامعه، یعنی خانواده است. بدین ترتیب آثاری که از نظر اقتصادی بر وجود یک مرد مترتب می‌شود غالباً بیش از یک زن است و از این رو است که تحصیل نفقه نیز بر عهده مرد گذاشته شده و بر او واجب است. بر این اساس فقدان یک مرد از صحنه خانواده و اجتماع، از نظر اقتصادی آثار زیان بارتری بر جای می گذارد تا فقدان یک زن. بنابراین عدالت اقتضاء می کند که به هنگام ضرر اقتصادی فقدان یک مرد از محیط خانواده و اجتماع به عامل مولد بودن او از حیث اقتصادی توجه شود و بین دیه او و دیه یک زن فرق گذاشته شود. ر.ک: شفیعی سربستانی، ابراهیم، قانون دیات و مقتضیات زمان، دفتر اول. بیان دیگر در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف‌ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد. البتّه اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسأله‌ای دیگر است؛ ولی این وظیفه شرعاً به عهده مرد نهاده شده است. ۴. علاوه بر آنچه گذشت باید توجه داشت؛ اینکه دیه زن نصف دیه مرد است، زن‌ها بیشتر انتفاع می‌برند، زیرا به طور معمول دیه زن به شوهر و بچه‌ها پرداخت می‌شود و دیه مرد به زن و بچه‌هایش می‌رسد و چون با از بین رفتن مرد، زن بیشتر صدمه می‌بیند، لذا دیه مرد را بیشتر

کرده‌اند تا مقداری از فشاری که در نتیجه از دست رفتن مرد، متوجه زن می‌شود جبران گردد زیبایی نژاد، محمدرضا، سلسله کلاس های آموزشی، دفتر تحقیقات و مطالعات زنان.

سرانجام پس از یک سال که از فروش منزل ما گذشت با صاحبخانه توافق کردیم که تا زمانی که مشکلمان حل شود در منزل بمانیم و در پشت ورقه قول نامه ذکر شده که طبق توافق طرفین خانه تحویل داده خواهد شد. آیا صاحب خانه می تواند هر زمان که خواست ما را بیرون کند؟

پرسش

سرانجام پس از یک سال که از فروش منزل ما گذشت با صاحبخانه توافق کردیم که تا زمانی که مشکلمان حل شود در منزل بمانیم و در پشت ورقه قول نامه ذکر شده که طبق توافق طرفین خانه تحویل داده خواهد شد. آیا صاحب خانه می تواند هر زمان که خواست ما را بیرون کند؟ آیا می توانیم شرط بلند شدن از منزل را دادن خسارت ضرر و زیان از صاحب خانه بابت تاخیر در پرداخت پول منزل مان که باعث متضرر شدن ما شد بگیریم. آیا با توجه به اینکه بنگاه در مساله اجاره دادن پس از یک سال به ما دخالت نداشته است می تواند دخالتی داشته باشد. از نظر حقوقی ما چه مراحلی را باید طی کنیم تا به حق از دست رفته مان برسیم؟ زیرا صاحب خانه هر طور که دلش خواست به ما پول داد و ما را خیلی اذیت کرد و ما هم به دلیل گرفتار شدن پدرمان در زندان نتوانستیم از حقمان دفاع کنیم و آیا حق شکایت از بنگاه را مادرم دارد. من به عنوان فرزند اول خانواده می خواهم که از حق مادرم و دیگر بچه ها دفاع کنم و آیا می توانم این کار را انجام دهم و چگونه؟ و آیا می شود این قرارداد را فسخ کرد و ضرر و زیان صاحب خانه را هم داد.

پاسخ

با اهداء سلام و آرزوی صبر و توکل بر خداوند رزاق و برطرف شدن مشکلات نامه های قبلی حضرت عالی که در تاریخ ۲۰/۹/۸۰ و ۱/۶/۸۲و نامه اخیر را با دقت خواندیم و بسیار متأسف شدیم، لکن قبل از پاسخ به سؤالات حقوقی جهت آرامش روحی و روانی توجه شما را به چند نکته جلب می کنیم: الف) باید پذیرفت مشکلات به وجود آمده ناشی از عدم آگاهی و اطلاع لازم از قانون بیع و اجاره و عدم مراجعه به کارشناس و مشاوره بوده که در صورت اقدام منطقی و یا مراجعه به قانون با این نتیجه مواجه نمی شدید، پس باید پذیرفت و بر خداوند متعال توکل کرد و با همت و تلاش خسارات گذشته را جبران نمود و از این تجربه تلخ کمال استفاده نمود. ب) هرگز از رحمت خداوند و مساعدت باری تعالی ناامید نشوید که با حفظ کانون گرم خانواده و ایجاد آرامش روحی و تفکر و اندیشه و توکل بر خداوند می توان خیزش جدیدی برداشت و زندگی را دوباره رونق بخشید. ج) خودتان را یک امتحان الهی قرار دهید که رمز موفقیت صبر و تلاش و ایمان به خداوند متعال است و گذشته را کاملا فراموش نمایید و سخن از مشکلات گذشته و پیش آمده به میان نیاورید زیرا در سایه سلامتی پدر و مادر می توان زندگی بهتر را آغاز نمود. زیرا قرآن فرمود چه بسا چیزی برای شما ناخوشایند باشد ولی نتیجه آن برای شما خیر باشد «عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم» و خیر و سعادت را در همین حادثه و مشکلات خواهید یافت. اما پاسخ های حقوقی سؤالات شما: ۱. با توجه به محتویات نامه های جنابعالی معامله انجام گرفته صحیح می باشد و مالک واقعی خریدار بود و هیچ گونه اعتراضی از طرف فروشنده و یا فرزندان، مادرت و پدرت مسموع نخواهد بود لکن در سؤال اول مرقوم نفرمودید که تحت عنوان چه قراردادی در منزل سکونت می کنید اگر در ضمن قرارداد اجاره قولنامه تنظیم نموده اید و شرایطی را در آن ذکر نموده اید تابع همان شرایط می باشید لکن بر اساس ماده ۲۳۴ قانون مدنی توافق شما توجیه حقوقی ندارد زیرا شرط ضمن عقد چه بیع و چه اجاره باید واضح و روشن و ماهیت حقوقی داشته باشد

یعنی یا باید شرط صفت باشد یا شرط نتیجه یا شرط فعل. اما صرف توافق جهت تخلیه منزل توجیح حقوقی ندارد و مالک می تواند هر موقع بخواهد تقاضای تخلیه منزل بنماید. مگر این که در ضمن عقد اجاره توافق بر زمان معین یا پرداخت مبلغ معین باشد و یا در ضمن عقد خارج لازمی باشد لذا کلمه توافق ابهام دارد. بنابراین توصیه می شود که اقامت شما در منزل باید طبق قانون اجاره باشد و مدت و مبلغ آن مشخص باشد و در ضمن آن شروطی را طبق توافق طرفین قید نمایید تا برای صاحبخانه لازم الاجرا باشد. ۲. این شرط ابتدایی است و باطل و توجیه حقوقی ندارد مگر این که ابتداءا ثابت نمایید که بابت تأخیر در پرداخت ثمن منزل برای شما حقی است که لازمه آن این است که به محاکم قضایی مراجعه نمایید و طبق قولنامه فروش و شروط ضمن آن خواهان خسارت تأخیر در تأدیه ثمن باشید که پس از اثبات آن و ذی حقی شما می توانید حتی بدون عقد اجاره منزل را تخلیه نکنید ولی اگر معامله قطعی شد و اختلافی در مورد اصل معامله و وجه پرداختی آن ندارید چنین شرطی را نمی توانید بکنید. ۳. دخالت بنگاه بستگی به توافق طرفین دارد و اگر تاکنون دخالتی نداشته حق مداخله و اظهار نظر در مورد اختلاف مالی و یا قرارداد شما را ندارد. ۴. و دیگر این که مادرت حق شکایت از بنگاه را ندارد زیرا دخالتی در معامله نداشته و یا اگر داشته اثر حقوقی که او را مقصر بدانند برای شما ندارد لذا بهتر است که قضیه تمام شده لحاظ نمایید و خودتان را بیشتر از این دچار مشکلات روحی نکنید و چون خانه به نام مادرت بوده و فروشنده او بوده و معامله قطعی شده و از نظر حقوقی مالک خریدار می باشد کاری از دست شما نیز ساخته نمی باشد بلکه بهتر است از راه توافق و نزاکت با حضور معتمدین محلی اختلاف را حل نمایید و الا از طریق محاکم قضایی راهی برای اثبات حق شما نمی باشد و به جز اتلاف وقت و نگرانی روحی چیزی نتیجه نخواهد داد. ۵. حال که مدت زیادی از معامله شما گذشته است و تاکنون نتوانسته اید اثبات کنید که خریدار شما را اغفال نموده در معامله مغبون شده اید نمی توانید از خیار غبن استفاده کنید زیرا براساس ماده ۴۱۶ تا ماده ۴۲۱ قانون مدنی در صورتی می توانید معامله را فسخ کنید که غبن فاحش باشد و بعد از علم به غبن فورا اعمال خیار بکنید. ثانیا در مورد خیار تأخیر ثمن همان موقع طبق ماده ۴۰۲ می توانستید اعمال خیار کنید و معامله را فسخ نمایید و یا طبق ماده ۳۹۴ قانون مدنی استفاده کنید و یا معامله را فسخ نمایید ولی جبران خسارت تأخیر ثمن در قانون معامله نیامده مگر در باب چک.

در یک اردوی دانشجویی بر اثر یک سانحه که اشتباه محض بود اینجانب دچار سوختگی شدید از ناحیه دو پا گردیدم که متعاقب آن یک ماه از درس و دانشگاه به دور ماندم و دچار افت تحصیلی گردیدم علاوه بر آسیب جسمی دچار افسردگی و نگرانی در مورد پاهایم شده ام مسؤلین دانشکده

پرسش

در یک اردوی دانشجویی بر اثر یک سانحه که اشتباه محض بود اینجانب دچار سوختگی شدید از ناحیه دو پا گردیدم که متعاقب آن یک ماه از درس و دانشگاه به دور ماندم و دچار افت تحصیلی گردیدم علاوه بر آسیب جسمی دچار افسردگی و نگرانی در مورد پاهایم شده ام مسؤلین دانشکده هیچ گونه همکاری در مورد تداخلات درسی که به دنبال آن به وجود آمد نداشتند و حتی یک واحد درسی من را نیز حذف کردند و حاضر به پرداخت هزینه درمان نیستند و به نظر می رسد که اصلا هیچ حادثه ای رخ نداده است. از شما خواهشمند هستم که بنده را برای رسیدن به حق قانونی خود راهنمایی فرمایید و به من بگویید که چگونه آن حادثه دلخراش را که موجب ناراحتی های فراوان برای من و دوستم که او نیز آسیب دید فراموش کنم و یا حداقل کمتر به آن فکر کنیم.

پاسخ

خواهر گرامی ، در ابتدا به خاطر این حادثه ناراحت کننده که برای شما و دوستتان اتفاق افتاد متأسفیم و شفای شما را از خدای مهربان خواستاریم. از سخنان امام علی(ع) درباره حوادث تلخ دنیا آمده است: «دار بالبلاء محفوفه» دنیا خانه ای است که بلاها و اتفاقات ناگوار ، آن را احاطه کرده است. رسول خدا(ص) نیز در این باره می فرمایند: خداوند راحتی و خوشی و لذت را در بهشت قرار داده ولی مردم در دنیا به دنبال آن می گردند. اگر کمی تأمل کنیم متوجه می شویم این روایات می خواهد به ما بگوید از بلاها و ناملایمات دنیا ناراحت نشوید، زیرا این خاصیت دنیا است که هر کسی را به طریقی گرفتار می کند. مهم آن است که انسان ناامید نشود و از زندگی خود راضی باشد حال برای اینکه اینگونه مشکلات کمتر فکر و ذهن را به خود مشغول کند لازم است به توصیه های زیر توجه کنیم: ۱. همیشه در گرفتاریها به کسانی که وضعیت بدتری نسبت به ما دارند فکر کنیم هر روز صدها اتفاق ناگوار برای افراد می افتد که باعث مرگ، قطع نخاع، نقض عضو و مانند آن می شود که یک سوختگی در مقابل آنها چیز مهمی به حساب نمی آید. کسی در گرفتاریها این دید را داشته باشد، به جای ناراحتی، خوشحال هم می شود و خدا را شکر گزاری می کند که وضعش بدتر نشده است. به قول معروف در مسایل مادی و جسمانی نباید قسمت خالی لیوان ما را از دیدن قسمت پر آن باز دارد. ۲. هر بلا و گرفتاری که برای انسان پیش می آید اگر در آن صبور باشد از خدا راضی باشد، باعث آمرزش گناهان او می شود؛ به همین جهت امام صادق(ع) به هر بیماری که از مرض بهبود پیدا می کرد، می فرمود: تو الان مانند کودکی که تازه متولد شده و هیچ گناهی ندارد هستی ؛ از این جهت به تو تبریک می گویم. چه بسا این سوختگی باعث آمرزش گناهانی در شما شد که اگر آن گناهان در نامه اعمالتان باقی می ماند به آتشی که هزاران برابر سوزنده تر از آتش دنیاست گرفتار می شدید. ۳. ارزش انسان به معنویات و زیباییهایی که به روح او مربوط می شود. نه جسم و ظاهرش. بنابراین ما باید غصه و ناراحتی مان هم مربوط به کمبودهای معنوی مان باشد این جسم چند سال مهمان ماست و هنگام مرگ باید مانند یک لباس کهنه و مندرس آن را از خود دور کنیم. به قول شاعر : جان تو را باید و پاید غم تن چند خوری اگرت هست سر آینه جان دیدن ۴. سعی کنید از تنهایی و فرو رفتن در فکرهای ناراحت کننده اجتناب کنید، و بیشتر با افراد با نشاط ، پرانرژی و مثبت نگر نشست و برخواست کنید. ۵. به دامن طبیعت و صحرا بروید و از تفریح و سرگرمی های سالم غفلت نکنید. ۶. با دعا و توسل و شرکت در جلسات مذهبی، ایمان و توکل خود را زیادتر کنید. ۷. اگر سوختگی باعث تغییر شکل ظاهری پاهایتان شده ، از حضور در جمع دوستان و بطور کلی جامعه، پرهیز نکنید ، بلکه با پذیرفتن این واقعیت سعی کنید به زندگی خود ادامه دهید. ۸. امام صادق(ع) فرمود در مشکلات مادی هرگز به فکر گذشته و ناراحتی های قبلی خود نباشید ، زیرا گذشته ها تمام شد، و دیگر بر نمی گردد ، و نیز هرگز به فکر آینده نباشید، زیرا آینده هنوز نیامده ، بلکه زمان حال را در نظر بگیرید (و سعی کنید آن را از دست ندهید). معنی این سخن آن است که به خود اجازه ندهید که اتفاقات گذشته و حوادث آینده، زمان کنونی شما را خراب کند. اما برای رسیدن به حقوق قانونی خود (تأمین هزینه درمان از دانشگاه و یک واحد حذف شده) (با مشاور حقوقی صحبت شود) اما از جهت جبران خسارت : ۱. همه دانشجویان بیمه هستند شما می توانید با مراجعه به معاونت دانشجویی دانشگاه اقدام کنید و حداقل بخشی از هزینه درمان را دریافت کنید. ۲. و چون این حادثه دراردو بوده است مسئولیت دانشگاه مضاعف می شود. البته چنانچه به نحو عمدی بوده و شما در پیدایش آن مقصر بوده باشد بعید است بیمه یا مسئولین خدماتی را به شما ارائه کنند. مناسب به نظر می رسد به مسئول محترم نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه خود مراجعه و از او بخواهید که در صورت امکان شما را یاری نماید.

حقوق مدنی طفل و آنچه در فقه درباره طفل هست مساوی است؟

پرسش

حقوق مدنی طفل و آنچه در فقه درباره طفل هست مساوی است؟

پاسخ

خیر، هر کس اعم از طفل یا بالغ، زن یا مرد مشمول حقوق و تکالیفی می شود که بخشی از آن در حقوق اساسی و بخشی دیگر در حقوق مدنی و بخشی در حقوق جزاء و ... مطرح می شود. مضافا به این که همه آنچه که در فقه درباره طفل یا غیر طفل مطرح است در مجموعه حقوق تدوین نشده است به عبارت دیگر گرچه حقوق کشور ما بر اساس فقه امامیه بنا شده است اما اولا، حقوق خواه برای طفل یا غیر آن منحصر در حقوق مدنی نیست چه این که اگر چه طفل نمی تواند مرتکب جرم شود (به لحاظ این که به سن بلوغ نرسیده است) اما بسیاری از تخلفات که تعزیر دارد برای وی مطرح است علاوه بر آن که می تواند به عنوان موضوع جرم یعنی کسی که جرم نسبت به او صورت می گیرد مخاطب و مشمول حقوق جزا باشد. ثانیا، همه آنچه که در فقه مطرح شده است به شکل قانون و مقررات در نیامده است.

یک طبقه آپارتمان که ۷۴متر است , خریداری کرده ام که بر روی آن سه طبقهء دیگر هست که هر طبقه را خریداری کرده اند و تعداد افراد خانوار آنان بیش تر از ما است . طبق قانون تملک آپارتمان هزینه های مشترک براساس متراژ خانه یا تعداد نفرات باید محاسبه شود, ولی آنان ق

پرسش

یک طبقه آپارتمان که ۷۴متر است , خریداری کرده ام که بر روی آن سه طبقهء دیگر هست که هر طبقه را خریداری کرده اند و تعداد افراد خانوار آنان بیش تر از ما است . طبق قانون تملک آپارتمان هزینه های مشترک براساس متراژ خانه یا تعداد نفرات باید محاسبه شود, ولی آنان قبول ندارند. در ضمن انباری از زیر زمین وجود داردکه همهء طبقات در آن شریک هستند و در آن جا موتور خانه و پمپ آب گذارده اند که باعث مزاحمت است . نیزماشین هایشان را جلوی منزل ما پارک می کنند که باعث مزاحمت است . لطفاً حکم اسلام در موارد فوق را بیان بفرمایید.

پاسخ

هزینه های مشترک مانند تلفن , آب و برق بر اساس قراردادی است که هنگام خرید توافق کرده ایند,یا بر اساس قوانین دولت است . اگر راجع به آن ها مشکل دارید, می توانید در خواست انشعاب جدید بکنید. البته مقداری از قیمت آن را با توافق صاحبان طبقات بالا از آنان دریافت کنید. در هر صورت اگر قانون تملک آپارتمان ها بر اساس متراژ یا بر اساس تعداد نفرات باشد, شما که تعداد نفرات ومتراژ خانه تان کمتر است , باید هزینه ها را کم تر پرداخت نمایید و اگر آنان قبول نمی کنند, به شما ظلم می کنند و حق شکایت دارید. در مورد انبار مشترک اگر شما که ذوالحق و شریک هستید, راضی نباشید موتور و پمپ آب در آن جاباشد, آنان بدون رضایت شما حق ندارند این کار را انجام دهند, چون در ملک مشاع تمامی شرکا باید راضی به تصرفات یکدیگر باشند. در مورد پارک اتومبیل جلوی منزلتان و کثیف کردن آن جا, نظر اسلام این است که آنان حق ندارند به شما اذیّت و آزار برسانند. به آنان تذکر بدهید و اگر گوش و توجهی نکردند, به دادگاه شکایت کنید ;گرچه بهتر است کدخدامنشانه و با جلسه و صحبت , مشکلات را حل نمایید.

کارمند بیمارستان و در عین حال دانشجوی رشتهء رایانه هستم . چند ماهی است ازدواج کرده ام , ولی هنوز عروسی رسمی صورت

نگرفته است . والدین خانمم حتّی اجازهء بیرون رفتن با همسـرم را به ما نمی دهند. آیابرای برطرف کردن این مشـکل می توانم به مراجع قانونی مراجعه کنم ؟

پرسش

کارمند بیمارستان و در عین حال دانشجوی رشتهء رایانه هستم . چند ماهی است ازدواج کرده ام , ولی هنوز عروسی رسمی صورت نگرفته است . والـدین خـانمم حتّی اجازهء بیرون رفتن با همسـرم را به ما نمی دهنـد. آیابرای برطرف کردن این مشـکل می توانم به مراجع قانونی مراجعه کنم ؟ اگر جواب مثبت است , کجا باید مراجعه کنم ؟

پاسخ

برادر عزیز وگرامی ! از این که ما را محرم راز خود دانسـته و با ما مکاتبه کرده اید, متشـکریم . از دیدگاه اسلام وقتی صیغهء شرعی بین زن و مردی خوانـده شد, به یکدیگر محرم می شوند و می توانند تمام التذاذزن و مردی را که عروسـی رسـمی کرده اند, از هم ببرند, منتهی بعضـی شـهرها و به خصوص برخی از خانواده ها روی این موضوع حساسـیت دارند که تا ازدواج رسـمی انجام نگیرد, دختر را در اختیـار شوهر قرار ندهنـد و حتّی اجـازه نمی دهنـد به اتفـاق هم بیرون برونـد. این ها یقیناً اشـتباه می کننـد و در پیشـگاه خداوند مسئول اند. اگر آن ها به دلیل کم سوادی یا جهل به مسایل شرعی , در اشتباهند, از شما برادر عزیز که جوان تحصیل کرده هستید, بسـیار بعید است یک امر داخلی قابل حل بین خود را به دادگاه بُرده و همه را از امر خصوصـی آگاه سازید. هنوز هم زمانی از ازدواج شـما نگذشـته است . عجله نکنید, که عجله کار شـیطان است . اگر به راهکارهای زیر توجه شود, امید است مشـکل شـما حل گردد: ۱ با همسرتان صحبت کنید که ساعاتی از روز را به بهانهء خرید یا دیدار با یکی از بستگان در محلّی به انتظارشما باشد, تا با هم قـدم بزنید و حرف بزنید. ۲ به یکی از بسـتگان خانوادهء همسـر که والدین او از ایشان شـنوایی دارند, بگویید که آنان را از سوء عـاقبت این کار متنبّه سازد. ۳ در صورت امکان زمان عروسـی را جلو بیندازیـد. ۴ مـدت ها صبر کرده ایـد, چند ماه دیگر هم دندان به جگر بگذارید و به هیچ وجه به فکر دادگاه نباشید.

دو نفر زن و مرد که سی سال پیش ازدواج کرده اند و اکنون زن درخواست مهریه خود را می کند, درحالی که مهریه او مبلغ ناچیزی بوده است , آیا مهریهء او به روز پرداخت می شود؟

پرسش

دو نفر زن و مرد کـه سـی سـال پیش ازدواج کرده انـد و اکنـون زن درخـواست مهریه خـود را می کنـد, درحـالی که مهریه او مبلغ ناچیزی بوده است , آیا مهریهء او به روز پرداخت می شود؟

پاسخ

اخیراً قـانونی در مجلس شورای اسـلامی تصویب شـده است که نرخ مهریه های سال های گذشـته براساس جـدول خاصـی به قیمت بالاتر ارزیابی می شود. جـدول این نرخ ها در کتاب های حقوقی آمـده است و دفترخانه های ازدواج و طلاق از آن اطلاع دارند. از این دو طریق می توانید آگاهی بیش تری کسب کنید.

میزان حقوق مرد و زن نسبت به یک دیگر را بیان کنید.

پرسش

میزان حقوق مرد و زن نسبت به یک دیگر را بیان کنید.

پاسخ

در این مورد جزوه ای برای شما ارسال می شود. حقوقی بر عهدهء زن و شوهر است که باید آن را مراعات کنند, اما حقوقی که به گردن مرد است : ۱ بر مرد لازم است بعد از تشکیل زندگی , مسکن , پوشاک و خوراک زنش را مطابق شأن او فراهم کند و ازاشتباهات او درگذرد و آبرویش را نریزد و بداخلاقی نسبت به زنش نکند.(۱) ۲ هم خوابی بر مرد فی الجمله واجب است ; البته بعد از مراسم زفاف و نزدیکی .(۲) اما حقوقی که بر عهدهء زن است : ۱ زن باید خود را برای تمتع و تلذّذ شوهرش آماده کند, مثلاً از تنظیف و تزیین و آرایش و تمکین نفس (خود را در اختیار شوهر قرار دادن) مضایقه نکند.(۳) ۲ بدون اجازهء او از خانه بیرون نرود و در خرج هایی که می کند, اگر از پول شوهرش هست بدون اجازهء اونباشد. تذکر این نکته لازم و ضروری است که اساس خانواده , بر عشق و محبت به یک دیگر و عفو و گذشت ودوری از یک دندگی ها و لج بازی ها استوار است . بسیای از زندگی ها به خاطر یک رنگی و لج بازی تلخ و ناگوارمی شود با این که از نعمت سلامتی و رفاه نسبی برخوردارند, با این حال , مشاهده می شود بین زن و شوهر به خاطر مسائل جزئی و خودخواهی های بی مورد, اختلاف و نزاع روی می دهد. قرآن می فرماید: آن ها آرامش یابید و دوستی و مهربانی در بین شما قرار داده , همانا در این قرار نشانه هایی برای متفکران است. > اگر دو همسر به این واقعیت پی ببرند که رفتار و دوستی شان , تنها سازندهء زندگی دراز مدّت و پر مسئولیت ایشان و فرزندانشان است , هرگز فراموش نمی کنند که عصبانیت ها و خشم های فصلی و زودگذر و گله مندی هانباید ویران کنندهء زندگانی ایشان باشد. از حکیمی پرسیدند: .(۴) (پاورقی ۱.امام خمینی , تحریر الوسیله , ج ۲ ص ۳۱۵ مسئله ۸و ص ۳۰۳ (پاورقی ۲.همان , ص ۳۰۳ مسئله ۱ (پاورقی ۳.همان , ص ۳۰۳و ۳۰۵ (پاورقی ۴.سید علی کمالی , قرآن و مقام زن , ص ۱۰۲

مدت سه سال است ازدواج کرده ام و یک پسر دارم . شوهرم مرادر روستا همراه با مادر و خواهر و برادرانش مسکن داده است , در حالی که در حین عقد به او گفتم در روستا زندگی نمی کنم . اکنون دو ماه است به خانهء پدرم آمده ام و اواز من شکایت کرده است . خواسته های من بی ج

پرسش

مدت سه سال است ازدواج کرده ام و یک پسر دارم . شوهرم مرادر روستا همراه با مادر و خواهر و برادرانش مسکن داده است , در حالی که در حین عقد به او گفتم در روستا زندگی نمی کنم . اکنون دو ماه است به خانهء پدرم آمده ام و اواز من شکایت کرده است . خواسته های من بی جا نیست . من نمی توانم در روستاکنار مادر و خواهر و برادرانش که بعضی از آن ها معتاد هستند, زندگی کنم . لطفاً به من بگویید در دادگاه چگونه از خود دفاع کنم ؟ او حتی در خرجی دادن به من کوتاهی کرده و مرا در مضیقه قرار داده است .

پاسخ

خواهر گرامی ! با تشکر از شما که ما را محرم اسرار خویش دانستید. در این مورد باید گفت بر مرد لازم است مسکن و خوراک و پوشاک مناسب رابرای همسر و فرزندانش تهیه نماید و آنان را از این جهات در مضیقه قرار ندهد. شمامی توانید ادعا کنید: ۱ در

این سه سال , حق مسکن که هنگام عقد شرط کرده بودم در روستا زندگی نکنم , از من سلب شده است و تا کنون به اجبار در کنار مادر و خواهر و برادرانش باسختی زندگی کرده ام , با این که ایشان می توانست مسکن مناسب تهیه کند ;۲ رفتار و اخلاق او با من نامناسب بود و من از حیث غذا و پوشاک در مضیقه بودم . گاه لباس من توسط مادر شوهرم و گاه توسط پدرم تهیه می شد; ۳ من خواهان طلاق نیستم و می خواهم با شوهرم زندگی کنم . مشروط بر این که حقوق اسلامی را درباره من روا دارد و به شرایطی که ضمن عقد قول داده عمل نماید.

آیا بعد از طلاق شوهر می تواند مخارجی را که در دوران نامزدی به همسرش داده است مطالبه کند

پرسش

آیا بعد از طلاق شوهر می تواند مخارجی را که در دوران نامزدی به همسرش داده است مطالبه کند

پاسخ

قاعدتا در این موارد، زوج ادعای خسارت کرده و مخارج را مطالبه می‌نماید و چنانچه طلاق (اگر عقدی صورت گرفته باشد) به تقاضای زوجه باشد، باید جوابگوی خسارات نیز باشد.

شرکت سهامی بودن قطار خلاف قانون اساسی نیست ؟

پرسش

شرکت سهامی بودن قطار خلاف قانون اساسی نیست ؟

پاسخ

«سهامی خاص» لزوما به معنای بخش خصوصی نیست؛ بلکه اصطلاحا به شرکت‌هایی اطلاق می‌شود که تمامسرمایه آنها در موقع تأسیس توسط مؤسسین تأمین گردیده است. چه مؤسس دولت باشد یا بخش خصوصی وحداقل سرمایه آن ۰۰۰/۰۰۰/۱ ریال است. در مقابل آن سهامی عام است که بخشی از سهام آن توسط غیر مؤسسینخریداری می‌شود و حداقل سرمایه آن ۰۰۰/۰۰۰/۵ ریال است.}J

در چه صورت وکیل می تواند از موکل اجرت دریافت کند؟

پرسش

در چه صورت وکیل می تواند از موکل اجرت دریافت کند؟

پاسخ

اگر در قرارداد و عقد وکالت به ثمر رسیدن و نتیجه کار شرط شده باشد -مثلا وکیل بگوید من این مبلغ را می گیرم وفلان زندانی را آزاد می کنم یا فلان حق را برای شما اثبات می کنم -در صورت عدم موفقیت وکیل حق گرفتن اجرت راندارد و اگر قبلا وجهی

را دریافت کرده باید به موکل برگرداند؛ ولی اگر قرارداد وکالت فقط انجام کار باشد - مثلا بررسیو دنبال کردن پرونده یا دفاع از حقوق موکل در دادگاه‌ها- بعد از پایان یافتن کار حق دریافت اجرت را دارد. البته اینگونه شرایط گاهی در ضمن عقد وکالت از طرف وکیل با موکل به صورت صریح بیان می‌شود و گاهی نیز از قرائن وعرف جاری وکالت فهمیده می‌شود.{J

آیا ازدواج موقت نیازی به مراجعه به محضر دارد؟

پرسش

آیا ازدواج موقت نیازی به مراجعه به محضر دارد؟

پاسخ

ازدواج موقت نیز نوعی تشکیل خانواده است و بر اساس قوانین و مقررات انضباطی مربوط به خانواده باید ایجاد وانحلال آن در دفاتر رسمی ازدواج و طلاق ثبت شود.

اگر در مدت ازدواج موقت زن حامله شود آیا فرزندی که بعدا به دنیا می آید متعلق به پدر است و مسئولیتی بر عهده اوست

پرسش

اگر در مدت ازدواج موقت زن حامله شود آیا فرزندی که بعدا به دنیا می آید متعلق به پدر است و مسئولیتی بر عهده اوست

پاسخ

فرزندانی که از طریق ازدواج موقت به دنیا می‌آیند متعلق به پدر و مادر هستند و مخارج آنان بر عهده پدر است و ازتمام حقوقی که فرزند بر پدر و مادر دارد برخوردار می‌باشند. {J

فرق وضع ید و خلع ید چیست ؟

پرسش

فرق وضع ید و خلع ید چیست ؟

پاسخ

وضع ید و خلع ید دو اصطلاح فقهی و حقوقی هستند. منظور از «وضع ید» در اختیار داشتن و تصرف کردن دراشیای منقول یا غیر منقول است و این تصرف در فقه اسلامی و قانون مدنی، اگر همراه با ادعای مالکیت از جانبمتصرف کنونی باشد، او مالک شناخته می‌شود، مگر اینکه دلیل و بیّنه‌ای بر خلاف آن اقامه شود. از وضع ید، به امارهتصرف و یا اماره ید تعبیر می‌شود و در قانون مدنی ایران ماده ۳۵ آمده است: تصرف بی‌عنوان مالکین دلیل بر مالیکتاست مگر اینکه خلاف آن ثابت بشود. خلع ید خلع ید در قبال وضع ید است؛ یعنی، به هر کیفیتی که بر مالی وضع ید شد، رفع ید از آن مال نیز، تخلیه یا خلع یدمحسوب می‌شود، که در ذیل به مواردی از اسباب خلع ید اشاره می‌شود: ۱ - وجود دلیل معتبر بر خلاف اماره تصرف، موجب حکم به تخلیه و خلع ید می‌شود. ۲ -

به موجب قانون ثبت املاک ماده ۲۲، پس از ثبت ملک در دفتر املاک، دولت فقط کسی را مالک می‌شناسد کهملک به نام او در دفتر به ثبت رسیده است، و اماره تصرّف نسبت به آن ملک پذیرفته نیست. ۳ - در جایی که حکم به تخلیه و خلع ید توسط قانون داده می‌شود؛ مانند: الف) تخلیه برای اجرای عملیات نوسازی. ب) خلع ید از زارع مستنکف. ج) خلع ید از غاصب متصرف. ۴ - خلع ید به وسیله یکی از معاملات قانونی که به موجب آن متصرف عین را با اختیار خود در اختیار طرفمعامله قرار می‌دهد.{J

قانون مدنی چیست ؟

پرسش

قانون مدنی چیست ؟

پاسخ

قانون مدنی (Civil low) غیر از جامعه مدنی (Civil Society) است. «قانون مدنی» بخشی از روابط حقوقی است کهبا تفاوت‌هایی در همه جهان و در همه اعصار وجود داشته و خواهد داشت؛ ولی «جامعه مدنی» ایده خاصی نسبت بهساختار جامعه و حکومت است. این اصطلاح اصالتاً غربی است و جامعه مدنی معاصر غرب ـ که پس از رنسانس(Renaissance) و در دوران مدرنیته (Modernite) شکل گرفت ـ مبتنی بر نگرش فلسفی خاصی نسبت به انسان وحقوق و ارزش‌های اوست. مبانی این نظریه عبارت است از: ۱- فردگرایی (۲ (Individualism- سکولاریسم (۳ (Secularism- خردبسندگی (Ratinolism) و واپس زدن سنت‌های دینی، عرفانی و وحیانی و... . البته آنچه توسط برخی درجامعه ما تبلیغ می‌شود، جامعه مدنی اسلامی، است. لیکن تا کنون تعریف و تصویر جامعی از آن به دست داده نشده‌است. برای آگاهی بیشتر ر . ک: فصلنامه نقد و نظر، سال سوم، شماره چهارم، پائیز ۷۶، شماره مسلسل ۱۲، مقاله:پارادوکس جامعه مدنی دینی، احمد واعظی.

اگر زن یا مرد از وظایف خویش در زندگی شانه خالی کرد از نظر جزایی و حقوقی چه کیفری دارد؟

پرسش

اگر زن یا مرد از وظایف خویش در زندگی شانه خالی کرد از نظر جزایی و حقوقی چه کیفری دارد؟

پاسخ

این مسأله، بستگی به شرایط، میزان و چگونگی تخلف دارد. در درجه اول دادگاه، طرفین را به انجام وظایف خودالزام می‌کند و در صورت عدم رعایت خاطی، برحسب درخواست شاکی و اهمیت موضوع، تصمیمات دیگری اتخاذمی‌کند.{J

اگر مرد مدتی از دادن نفقه به زن خودداری نماید و زن به دادگاه شکایت نماید چه حکمی صادر خواهد کرد؟

پرسش

اگر مرد مدتی از دادن نفقه به زن خودداری نماید و زن به دادگاه شکایت نماید چه حکمی صادر خواهد کرد؟

پاسخ

طبق ماده ۱۱۱۲ و ۱۱۲۹ قانون مدنی در صورت «الف» و «ب» اگر با صدور اجراییه دادگاه علیه شوهر، حکم اجرانشود، زن حق طلاق خواهد داشت. از نظر حقوقی نفقه زن مانند نفقه اقارب نیست که تابع نیاز باشد؛ بلکه از لوازم حقوقی عقد نکاح است. ازاین‌رو تا زمانی که زن به وظایف زناشویی عمل کند حق نفقه دارد، هر چند از خود دارایی کافی داشته باشد. افزون بر آن از نظر اسلام زن دارای استقلال مالی است و دارایی او ربطی به شوهر و وظایف اوندارد.

در صورتی که زن ناشزه باشد و مرد به دادگاه رجوع کند دادگاه چه حکمی صادر می کند؟

پرسش

در صورتی که زن ناشزه باشد و مرد به دادگاه رجوع کند دادگاه چه حکمی صادر می کند؟

پاسخ

در صورت «الف» و «ب»، دادگاه گواهی عدم امکان سازش صادر می‌کند و به استناد آن، مرد می‌تواند همسر خود راطلاق دهد. در این جا نیز مانند مسأله بالا- باید توجه کرد که انجام وظایف زناشویی لزوما تابع نیاز طرف مقابل نیست؛بلکه از لوازم حقوقی عقد نکاح است.

اگر مرد و زن هر دو از وظایف زناشوئی امتناع کنند دادگاه چه حکمی صادر می کند

پرسش

اگر مرد و زن هر دو از وظایف زناشوئی امتناع کنند دادگاه چه حکمی صادر می کند

پاسخ

نشوز زن موجب اسقاط حق نفقه او است؛ مگر آن که عذر موجهی در عدم تمکین داشته باشد، مثل این که خطری از ناحیه شوهر متوجه او باشد و بدین جهت ناچار به ترک خانه شود و یا به علت ابتلای شوهر به امراض مقاربتی، از نزدیکی با او امتناع کند. (۲) نشوز مرد حق درخواست طلاق برای زن را پدید می‌آورد، ضمن آن که در زمانی که مرد از دادن نفقه خودداری می‌کند، زن می‌تواند برای تهیه معاش از خانه خارج شود و در زمان تهیه معاش، اطاعت از شوهر نسبت به ماندن درخانه واجب نیست. از مطالب بالا روشن می‌شود که مسأله نسبت به نوع تخلفات متفاوت است؛ مثلاً اگر اول زن تمکین نکند حق نفقه ندارد. بنابراین ندادن نفقه در زمان عدم تمکین زن، به معنای نشوز مرد نیست. همچنین اگر مرد نفقه ندهد، خروج زناز خانه در امر تحصیل معاش، نشوز نیست. همچنین است اگر عدم تمکین زن ناشی از تهدیدات جانی یا بیماری‌های مقاربتی مرد باشد. لیکن اگر نوع رفتارها به گونه‌ای باشد که عنوان نشوز بر رفتار هر یک از دو طرف صادق باشد، صرف این که زن آغازگر بوده یا مرد؟ تأثیری از نظر حقوقی ندارد و هر یک از طرفین حق اقامه دعوی دارند. بنابراین اگر زن شاکی باشد، طبق «ج۱» و اگر مرد شاکی باشد طبق «ج۲» عمل خواهدشد و اگر هر دو شکایت کنند، نتیجه واحد خواهد بود.

آیا ازدواج موقت از نظر قانونی آزاد است ؟

پرسش

آیا ازدواج موقت از نظر قانونی آزاد است ؟

پاسخ

ازدواج موقت همان طور که از نظر شرعی جایز و رواست، از نظر قانونی نیز منعی ندارد، لیکن این به معنای آن نیست که جای خاصی داشته باشد و یا کسی متکفل اجرای آن باشد. ازدواج موقت همچون ازدواج دائم، نوعی تشکیل خانواده است که با شرایط ویژه دینی و تشریفات قانونی خاص خود مانند ثبت در دفتر ازدواج و طلاق انجام‌پذیر است. بنابراین هر کسی می‌تواند از فرد مورد نظر خود بر اساس متعارف، خواستگاری و با مراجعه به مراجع رسمی، عقد نکاح موقت را جاری و ثبت نماید.

همسرم که چند سال است او را نامزدکرده ام در دانشگاه یکی از شهرستان های دور قبول شده و اصراردارد که به تحصیل ادامه دهد آیا از نظر شرع و قانون چنین حقی دارد

پرسش

همسرم که چند سال است او را نامزدکرده ام در دانشگاه یکی از شهرستان های دور قبول شده و اصراردارد که به تحصیل ادامه دهد آیا از نظر شرع و قانون چنین حقی دارد

پاسخ

در صورتی که همسرتان قبل از عقد با شما شرط نکرده باشد که در هر شرایطی باید درس بخواند، از نظر شرعی وقانونی نمی‌تواند بر آنچه اشاره کرده‌اید اصرار ورزد. حتی نمی‌تواند تقاضای طلاق با اخذ مهریه بنماید. در عین حال توصیه می‌شود حتی‌الامکان موضوع را به خوبی و با وساطت بزرگان فامیل حل کنید. در این رابطه چند نکته را به شماتوصیه می‌کنیم: ۱ـ باید همسرتان را متوجه این نکته بکنید که صرف درس خواندن و دانشگاه رفتن، نباید به صورت یک بت درآید و باعث بر هم زدن زندگی شود. ۲ـ در صورت امکان نسبت به این که ایشان در اصفهان دانشجوی مهمان شوند، اقدام نمایید. ۳ـ راه حل دیگر Oاست که ایشان بار دیگر در کنکور شرکت کند و در رشته‌هایی که در اصفهان پذیرش دارد، درس بخواند و یا این که بایک دانشجوی دیگری، جای خود را عوض کند. به این که چند سال دیگر نیز دور از یکدیگر بمانید، توصیه نمی‌کنیم؛ ولی اگر خودتان به این مسأله راضی شدید، مانعی ندارد. از طرف دیگر طلاق نیز پس از پنج سال عقد، صحیح به نظر نمی‌رسد از این‌رو لازم است که تلاش کنید که این مشکل را با کمک بزرگ‌ترها و به صورت مسالمت‌آمیز برطرف نمایید.

آیا از نظر قانون مرد می تواند بدون رضایت همسرش همسر دوم اختیار کند؟

پرسش

آیا از نظر قانون مرد می تواند بدون رضایت همسرش همسر دوم اختیار کند؟

پاسخ

قانون به طور مطلق، اختیار همسر دوم را منوط به اجازه همسر اول نمی‌داند؛ بلکه این مسأله را به صورت شرط ضمن‌العقد درآورده است و اگر مرد آن را بپذیرد، از نظر این که آیا بدون اذن همسر اول می‌تواند ازدواج موقت کند یانه، بستگی به اطلاق و تقیید مورد تعهد دارد؛ یعنی، اگر متعهد شده است که بدون اذن همسر اول ازدواج دیگری نکند، این مطلب اطلاق دارد و شامل ازدواج موقت نیز می‌شود؛ ولی اگر فقط متعهد شده است که همسر دائم اختیارنکند، در این صورت می‌تواند بدون اذن همسر اول، ازدواج موقت کند؛ هر چند از نظر زمان بسیار طولانی باشد؛ چون این از نظر قانونی ازدواج دائم نیست. از طرف دیگر ازدواج موقت نیز ازدواجی رسمی است، هر چند کوتاه مدت باشد و بایستی تشریفات قانونی را از نظر ثبت در دفاتر رسمی ازدواج طی کند.

اگر در جایی قسمتی از اموال یک شخص به ناحق مصادره شد او می تواند تقاص نماید؟

پرسش

اگر در جایی قسمتی از اموال یک شخص به ناحق مصادره شد او می تواند تقاص نماید؟

پاسخ

اگر واقعاً اموال کسی به دست حکومت بدون دلیل قانونی و شرعی مصادره شده باشد و شخص نتواند از طریق قانونی حق خویش را استیفا نماید در این صورت می‌تواند با اذن مجتهد جامع‌الشرایط تقاص نماید.

بعد از واگذاری یک قطعه زمین از سوی هیئت هفت نفره , مالک آن مدعی زمین است , وظیفه ما چیست ؟

پرسش

بعد از واگذاری یک قطعه زمین از سوی هیئت هفت نفره , مالک آن مدعی زمین است , وظیفه ما چیست ؟

پاسخ

اگر زمین موات بوده و شما آن را آباد کرده‌اید، شرعا شما مالک هستید و ادعای آن مالک مسموع نیست، ولی در عین حال مساله مربوط به هیات هفت نفره و امور اراضی است. هر حکمی که طبق ضوابط بکنند، مورد تایید است، چون در هیات، یک نفر به عنوان نماینده ولی فقیه نظارت دارد.

مال صغیر را چگونه می توان در شرکتی سرمایه گذاری کرد؟

پرسش

مال صغیر را چگونه می توان در شرکتی سرمایه گذاری کرد؟

پاسخ

تصرف در اموال صغیر بدون اجازه از قیم شرعی (مانند پدر یا جد پدری اگر حیات داشته باشند) ویا کسی که از طرف حاکم شرع قیم قرار داده شده آن هم با رعایت مصلحت صغیر جایز نیست. بنابراین اگر قیم خودش و یا کسی که از طرف او مجاز است با

اموال صغیر تجارتکند و سهم صغیر را بدهد و این کار هم به مصلحت صغیر باشد اشکال ندارد.{]

از نظر حقوقی در اطاعت از پدر و مادر کدام یک مقدمند؟

پرسش

از نظر حقوقی در اطاعت از پدر و مادر کدام یک مقدمند؟

پاسخ

رعـایت حقوق و احترام پـدر و مـادر بر فرزنـد لازم است و فرقی بین حقوق پـدر و مادر نیست، گرچه در بعضـی روایات نسـبت به احترام مادر بیشتر تأکید شده است.{]

وضعیت حقوقی (ارث , حضانت) فرزندان متولد شده از عمل تلقیح چگونه است ؟

پرسش

وضعیت حقوقی (ارث , حضانت) فرزندان متولد شده از عمل تلقیح چگونه است ؟

پاسخ

اگر کسـی بـا نطفه اجنبی تلقیـح کرد فرزنـد ملحق به شوهر این زن نمی‌شود بلکه ملحق به صاحب نطفه است؛ و شوهر زن نسـبت به این بچه بیگـانه محسوب می گردد ولی زنی که نطفه در رحمش قرار گرفته مـادر بچه محسوب می‌شود و در بـاب ارث بایـد احتیاط شود،(تحریرالوسیله ج ۴ ص ۴۷۱).{]

فلسـفه برده داری و مشـروعیت آن در اسـلام چیست؟ چرا اسلام که دین آزادی و رهائی بخش است برده داری را به طور کلی لغو نکرده است؟

پرسش

فلسـفه برده داری و مشـروعیت آن در اسـلام چیست؟ چرا اسـلام که دین آزادی و رهائی بخش است برده داری را به طور کلی لغو نکرده است؟

پاسخ

نظـام های اجتماعی در هر دوران تابعی از مجموعه شـرایط اقتصادی , سیاسـی , فرهنگی و ... می باشـد. همان گونه که امروزه نظام کـارگری و کارفرمایی و ... در جهان حاکم است و شـرایط اقتصادی , اجتماعی , فرهنگی خاص آن را ایجاب نموده است . تا چند قرن پیش در تمـامی جهـان نظـام برده داری روش منـاسب برای اداره امـور آن دوران بـوده است ; به گـونه ای که هیـچ نظـامی در شرایط آن روز امکان جایگزینی آن را نداشـته است . از این رو مناسب ترین شـیوه در شـرایط آن روز, شیوه برده داری بوده است . بررسـی زمینه های این موضوع بسـیار وسـیع و گسترده و از مجال این پاسخ خارج است . اسـلام نیز با توجه به اینکه تغییر اساسی در

سیستم اجتماعی آن روز نه ضروری بوده و نه ممکن , به اصل این مسائله صحه گذاشت , ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرده است : ۱- تأمین حقوق افراد با وضع قوانین در مورد کیفیت استرقاق (بنـده گرفتن) و تحریم آن جز در موارد خاص. ۲- وضع قوانین در جهت حمـایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صـحیح بین مالك و برده . ۳- ترغیب مردم به آزادسازی بردگان و وضع قوانینی برای حصول این مقصود (مانند کفارات و شرایط عتق). در مجموع اسلام شرایطی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامـات و درجات مهم علمی و سیاسـی در جامعه اسـلامی دست یافتنـد و حتی مـدت ها حکومت ((ممالیك)) بر بسـیاری از نقاط کشورهـای اسـلامی پدیـدار شـد. در حقیقت اسـلام بـا فراهم آوردن شـرایط انسـانی و عاطفی برای زنـدگی بردگان , بردگان را از سراسـر دنیـا مشـتاق به پیوسـتن به جـامعه اسـلامی نمود و آنـان در بـازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج اسـلام می شدنـد. اسـلام راه برده شـدن افراد آزاد را مسـدود کرد و از سـوی دیگر راه آزادی بردگـان را گشـود و مسـلما "یکی از عـوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان , نقش اسـلام در این زمینه بوده است . کنیزها نیز در این بین مشمول همین قاعده و قانون بوده اند. آنـان از کشورهـای دیگر که در جنـگ بـا مسـلمانان اسیر می شدنـد, و یـا به صورت تجـاری وارد ممالك اسـلامی می گشـتند, با فرهنگ اسـلامی و مزایای نجات بخش آن آشـنا شـده و بسـیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسـلامی زندگی می کردند و مـالکیت کنیز در حکم عقـد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالـك آن می گردیـد. بجاست بـدانیم که مادر برخی از ائمه ما کنیز بوده اند, حتی مادر امام زمان (عج) نیز کنیزی رومی بوده است . سـخن در این مقوله بسـیار گسترده می باشد. اما توجه به این نکته مهم است که تنها عاملی که در اسـلام مجوز استرقاق (گرفتن بنده و کنیز) است موردی است که کسانی در جنگ با اسلام به عنوان دین حق اسیر شده باشند و پرواضح است کسی که به خداوند رحمان کفر ورزیده است و باز به این حد هم بسنده نکرده است بلکه با دین حق مبارزه می نماید. آیا حق حیات برای این گروه قائل شدن , جز از روی تفضل الهی است ؟! معذ لك , اسـلام حق حیات اینان را تضمین کرده، کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و در معرکه جنگ روا ندانسته است , لکن باید این افرادی که از آزادی عمـل خود سوء اسـتفاده نموده علیه دین خـدا قیـام نموده در نبرد علیه دین خـدا و مؤمنین به آن شـرکت جسـته است , دایره فعالیت هایشان و آزادی آنها محدود گردد. با وجود این آموزه های بسیاری در اسلام برای رهایی آنان ارائه نموده است و برای تحقق این آموزه ها نیز پاداش بسـیار زیادی قرار داده است . برای مطالعه بیشتر ر . ك : ۱- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۶ (عربی) ج ۱۲ (فارسی) ، ذیل آیت ۱۱۶ تا ۱۲۰ (سخنی درباره بردگی و بردگی گرفتن) ۲- اسـلام و مسأله آزادی , بردگی , موسوی زنجانی ۳- از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم , حجتی کرمانی ۴- فرآورده های دینی , ناصـر مکارم ۵- برده داری در روم باسـتان , بیدار فکر ۶- حقوق بشر, اسدالله مبشری ۷- نگاهی به بردگی , محمد علی گرامی ۸- بردگی در اسلام , صادق ایرجی

چرا حضانت و سـرپرستی اطفال به پـدر واگـذار می شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت های روحی مادر نیاز ندارند؟

پرسش

چرا حضـانت و سـرپرستی اطفال به پـدر واگـذار می شود، مگر مادر عاطفه نـدارد و یا اطفال به مادر و محبت های روحی مادر نیاز ندارند؟

پاسخ

احکام اسـلام در مورد خانواده و روابط درونی آن را باید در مجموعه احکام ملاحظه نمود نه در یك زاویه و یك بعد آن. مثلا در

اسلام حق ولایت و سرپرستی بر دوش مرد گذاشته شده؛ چون حق نفقه و تا مین هزینه نیز بر دوش او نهاده شده است. ثانیا گرچه از جنبه برخی حقوق مرد دارای امتیازاتی است ولی از نظر روحی و روانی فرزند وابستگی شدیدی به مادر دارد به گونه‌ای که نوعا فرزندان در کنار مادر می‌مانند و روابط خود را با او حفظ می کنند. ثالثا سفارش‌هایی که در مورد مادر و حفظ حرمت و رعایت او شده است قابل مقایسه با آنچه در مورد پدر آمده است نیست. رابعا مسا له نزاع بر سر سرپرستی فرزند بالاخره باید به نوعی حل شود یا باید فرزند را در اختیار مادر گذاشت و یا در اختیار پدر؛ چون بر فرض جدایی راهی جز این نیست که در اختیار یک نفر باشد. در این بین اسلام در مقاطع خاصی فرزند را تحت حضانت مادر و در دیگر موارد او را تحت سرپرستی پدر دانسته است. گرچه در مواردی این موضوع ممکن است موجب رنجش مادر گردد ولی از سوی دیگر او را آزاد نموده تا بتواند راه زندگی خود را انتخاب کند و مرد نیز نتواند از مسو ولیت خود شانه خالی نماید. در حکم «نگه‌داری بچه توسط پدر »، هیچ مشکل عقلی وجود ندارد؛ بلکه مصلحت‌های مهمی نیز در نظر گرفته شده است. اسلام حق نگه‌داری دختر را تا هفت سالگی و پسر را تا دو سالگی به مادر داده است؛ یعنی، اگر مادر مایل باشد می‌تواند پسر یا دختر خود را تا این سن‌ها (با پرداخت هزینه آن توسط مرد) نگه‌داری کند و بعد از آن متوقف بر توافق طرفین است. در این حکم هم مراعات مسائل تربیتی و عاطفی شده است؛ چرا که اوج نیاز عاطفی به محبت مادر در این سن‌ها است و هم مراعات مصحلت زن؛ چرا که اگر نگه‌داری بچه‌ها همیشه بر عهده زن می‌بود، در تشکیل زندگی و ازدواج مجدد وی مشکلات فراوانی ایجاد می گشت و مسلما صلاح یک زن نیست که با اولین شکست در زندگی خود، برای همیشه از داشتن یک زندگی گرم و پُرمحبت محروم بماند و متحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان گردد. ۳ – انتساب فرزند به پدر و مادر از نظر شرعی یکسان است چنانکه قرآن مجید فرزندان حضرت زهرا (س) را به پیامبر منسوب می‌نماید. با آنکه این انتساب از طرف مادر است (آیه مباهله و ابنانا و ابناکم). همچنین عیسی(ع) را فرزند ابراهیم(ع) می داند حال آنکه انتساب او از طریق مادر است. بنابراین انتساب به هر دو یکسان است گرچه رسم امروزه جامعه و اعتبارات فعلی آن است که فامیل را از پدر می گیرند.

با توجه به اینکه مادرم فروشنده منزل بوده و در شرایط نابسامان روحی اقدام به این کار کرده آیا او می تواند حق ضایع شده خود را به خاطر تاخیر خریدار در پرداخت پول منزل بگیرد ؟زیرا آنها طبق قرارداد قولنامه اولیه عمل نکردند و از نبود پدرم سوء استفاده نمودند زیرا

پرسش

با توجه به اینکه مادرم فروشنده منزل بوده و در شرایط نابسامان روحی اقدام به این کار کرده آیا او می تواند حق ضایع شده خود را به خاطر تاخیر خریدار در پرداخت پول منزل بگیرد ؟زیرا آنها طبق قرارداد قولنامه اولیه عمل نکردند و از نبود پدرم سوء استفاده نمودند زیرا پدرم در زندان به سر می برد.

پاسخ

نه،عمل نکردن آنان به مفاد قولنامه حسب آنچه که شما نوشتید، در صورت اثبات صرفا یک تخلفی است که مجازات (برخورد قضایی) مخصوص به خود دارد و تأثیری در صحت این معامله ندارد. مسأله سوء استفاده از غیبت پدر شما، گرچه تأسف آور است ولی یک مسأله اخلاقی است و فاقد ضمانت اجرای حقوقی.

آیا من که جزء شاهدین این معامله بودم و بنگاه هم به اجبار قرارداد اجاره منزل را بنام من تنظیم نموده می توانم برای مادرم

شهادت دهم ؟و حتی از بنگاه و خریدار شکایت کنم که سر مادرم را کلاه گذاشتند؟

پرسش

آیا من که جزء شاهدین این معامله بودم و بنگاه هم به اجبار قرارداد اجاره منزل را بنام من تنظیم نموده می توانم برای مادرم شهادت دهم ؟و حتی از بنگاه و خریدار شکایت کنم که سر مادرم را کلاه گذاشتند؟

پاسخ

نه شهادت بستگان ذی نفع مسموع نیست. اگر بتوانید با استناد به شهود دیگر اجبار و اغفال و فریب بنگاه یا خریداران را اثبات کنید، می تواند برای شما مفید باشد.

دیگر بچه های مادرم که صغیر می باشند می توانند ادعایی داشته باشند مبنی بر اینکه مادرشان مورد اجحاف و ضرر و زیان قرار گرفته و حق فرزندان او ضایع شده و به دلایل نبود پدر و بودن پدر در زندان و نداشتن روحیه مناسب بدون اطلاع فرزندان اقدام به فروش منزل کرده است

پرسش

دیگر بچه های مادرم که صغیر می باشند می توانند ادعایی داشته باشند مبنی بر اینکه مادرشان مورد اجحاف و ضرر و زیان قرار گرفته و حق فرزندان او ضایع شده و به دلایل نبود پدر و بودن پدر در زندان و نداشتن روحیه مناسب بدون اطلاع فرزندان اقدام به فروش منزل کرده است و فرزندان از این موضوع خبر نداشته اند و حالا- که فهمیده اند خواستار رسیدن به حق خود و مادرشان هستند.

پاسخ

نه، اختیار ملك متعلق به مادرتان، حق مادرتان است (ولو آن که مالکیت مادر شما صوری بوده است) و در حضور ایشان بچه های صغیر و کبیر هیچ ادعایی نمی توانند داشته باشند و لذا اطلاع آنان از معامله شرط نیست و اصلا اطلاع یا عدم اطلاع آنها اعتباری ندارد.

با توجه به اینکه بنگاه دارای پروانه کسب نمی باشد آیا این معامله صحیح بوده است و آیا ما می توانیم آن را در دادخواست بنویسیم ؟در ضمن شاهدین معامله بنده و مادرم و خریدار و بنگاه دار بوده است و آیا بنگاه می تواند از ما دفاع کند و طرف ما را بگیرد لازم به ذکر ا

پرسش

با توجه به اینکه بنگاه دارای پروانه کسب نمی باشد آیا این معامله صحیح بوده است و آیا ما می توانیم آن را در دادخواست بنویسیم ؟در ضمن شاهدین معامله بنده و مادرم و خریدار و بنگاه دار بوده است و آیا بنگاه می تواند از ما دفاع کند و طرف ما را بگیرد لازم به ذکر است که ما فقط خواستار جبران ضرر و زیان منزل هستیم و چون خریدار در موقع مقرر پول را پرداخت نکرده است ما دچار ضرر شدیم و خواستار رسیدن به آن ضرر که حدود ۲ تا ۳ میلیون تومان است هستیم.

پاسخ

معامله صحیح است چون با امضای شما و رضایت شما (به صرف همان امضاء که اعتراف به صحت آن دارید گرچه در این که با رضایت واقعی شما بوده یا نه و یا این که مشروط بوده به انجام تعهدات خریدار یا نه؟ شما به آن اعتراض دارید) راهی برای بطلان آن معامله نیست. بله، بنگاهی تخلف کرده و به واسطه آن با شکایت شما جریمه می شود. واقعیت کار این است که این شکایت با این وصفی که شما ذکر کردید، به نظر ما بسیار مستبعد است که به سرانجامی که مورد نظر شما است برسد.

مسائل حقوقی نفقه در اسلام را بیان کنید؟

پرسش

مسائل حقوقی نفقه در اسلام را بیان کنید؟

پاسخ

نفقه: در لغت به معنی هزینه. خرج: خرجی، آنچه هزینه عیال و اولاد می کند، روزی و مایحتاج معاش است. در اصطلاح حقوقی و فقهی به معنای هزینه زندگی و آنچه که برای گذران زندگی لازم و مورد نیاز است. مسایل حقوقی نفقه در دو بعد مد نظر قرار می گیرد: ۱. وظیفه پرداخت نفقه و کسانی که مکلف به پرداخت آن هستند و کسانی که حق دریافت و مطالبه نفقه دارند و شرایط و حدود هر یک از آنها، این مسائل درحقوق مدنی بررسی می شود. ۲. ضمانت اجرای تخلف از وظیفه فوق یعنی کسانی که علی رغم مکلف بودن به پرداخت نفقه از آن سر باز زنند، در این صورت چه پیامدهایی دارد و افراد ذی حق چه اقداماتی می توانند انجام دهند، این مسائل در قانون مجازات اسلامی (حقوق جزا) بحث می شود. در بحث حقوق مدنی نفقه باید توجه داشت که نفقه به دو دسته تعلق می گیرد: ۱. نفقه همسر، ۲. نفقه اقارب (بستگان و خویشاوندان). ما در این مجال به مواد قانونی مدنی که برگرفته از فقه امامیه و مشهور فقها است اشاره می کنیم اما برای فهم بیشتر جزئیات و تفصیل این مباحث می توانید به کتاب های حقوق خانواده مراجعه نمایید از جمله: «مختصر حقوق خانواده»، دکتر سید حسین صفایی و دکتر اسدالله امامی، صص ۱۳۶ – ۱۴۷ و ۳۹۳ – ۴۱۱.

سوالی که دارم اینه که حق طلاق چه اختیارات و امتیازاتی به زنان میده و ایا امکان این هست که مشروط حق طلاق داده بشه به فرض اینکه اگر زن طلا ق خواست از مهریه چشم پوشی کنه؟

پرسش

سوالی که دارم اینه که حق طلاق چه اختیارات و امتیازاتی به زنان میده و ایا امکان این هست که مشروط حق طلاق داده بشه به فرض اینکه اگر زن طلا ق خواست از مهریه چشم پوشی کنه؟

پاسخ

طلاق از نظر شرعی و از نظر حقوقی طبق ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی بدست مرد می باشد و مرد می تواند زن خود را طلاق بدهد. پس در ابتدا این حق و این امتیاز مختص مرد است البته زن می تواند در ضمن عقد شروطی که متعارف و معقول است مطرح کند

(بعضی از شروط در سند رسمی ازدواج هم مندرج است که طرفین امضاء می کنند و خود را ملزم به رعایت آن شروط می کنند) حال اگر مرد آن شروط را اعمال نکند زن می تواند از طرف زوج خود وکیل در اعمال طلاق باشد و این قضیه ربطی به بذل مهر یا اخذ مهر هم ندارد. اما اگر در ضمن عقد،زن از طرف زوج وکیل دراعمال طلاق نبود, طلاق از طرف مرد است ولو اینکه زن مهریه خود را ببخشد و یا چیزی بیشتر از مهر به زوج خود بدهد نمی تواند طلاق بگیرد مگر با رضایت همسر خود. البته بر اساس قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران؛ هرگاه شوهر بعد از عقد مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید و یا عیوبی مثل خصاء و عنن و مقطوع بودن آلت تناسلی برای مرد حاصل شود می تواند اعمال فسخ عقد نماید. و نیز طبق ماده ۱۱۲۹ «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجراء حکم محکمه و الزام او بدان نفقه، زن می تواند برای طلاق بحاکم رجوع کند و حاکم شوهر را اجبار به طلاق می نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه. و نیز بر اساس ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود. و زن نمی تواند در ضمن عقد شرط کند که اگر مهر خود را ببخشد حق طلاق با او باشد زیرا چنین شرطی باطل است زیرا چه در طلاق خلعی و چه در طلاق مبارات باز هم حق طلاق با مرد است و چشم پوشی زن از مهریه خود موجب احقاق طلاق او نمی شود. مگر در صورت اعمال مواد قانونی مذکور. زن می تواند در ضمن عقد نکاح (و یا در ضمن عقد لازم دیگری) شرط نماید که : وکیل بلاعزل از طرف شوهر خود, در طلاق دادن خود – اعم از طلاق رجعی , بائن و خلع – باشد و نیز حق خروج متعارف از منزل (برای صله رحم , دید و بازدید غیر مفسده انگیز, خرید, تحصیل , کار و...) را داشته باشد.

با احترام ، بسیار ساسگزارم از اینکه اینجانب را راهنمایی فرمایید . اینجانب مدرس دانشگاه می باشم . دو سالی است که ازدواج کرده و تا کنون هم فرزندی ندارم . متاسفانه از روز اول زندگی تاکنون یک مشکل اساسی داشته و اینکه متاسفانه خانم اینجانب که شاغل هم می باشد ص

پرسش

با احترام ، بسیار ساسگزارم از اینکه اینجانب را راهنمایی فرمایید . اینجانب مدرس دانشگاه می باشم . دو سالی است که ازدواج کرده و تا کنون هم فرزندی ندارم . متاسفانه از روز اول زندگی تاکنون یک مشکل اساسی داشته و اینکه متاسفانه خانم اینجانب که شاغل هم می باشد صیانت کلام را رعایت نمی کند و هر روز به اینجانب و خانواده ام فحش می دهد و به هیچ شیوه ای تاکنون نتوانسته ام ایشان را مجاب کنم . واژه از شما متنفرم را هر روز ده ها بار تکرار می کند . به این نتیجه رسیدهام که بهتر است به موضوع طلاق فکر کنم . مهریه ایشان ۲۵۰ سکه است که اینجانب فعلا از عهده بر نمی آیم . حقوق اینجانب ۳۵۰۰۰۰۰ریال در ماه بوده و حتی حاضرم تمامی این مبلغ برای خلاصی بپردازم .از کم وکیف این موضوع هیچ گونه اطلاعی ندارم و تاکنون مجالی نبوده تا باب طلاق را مبسوطا مطالعه کنم . از شما خواهش می کنم که در ارتباط با حل مسالمت آمیز موضوع و طرح موضوعات اخلاقی خودداری فرمایید که به هیچ وجه راه دومی وجود ندارد. در این مدت تمامی وقار و شخصیت خود را از دست رفته می بینم و درست خلاف آن در دانشگاه . شایان ذکر است تاکنون به خود اجازه بی حرمتی به ایشان را نداده ام چرا که در شان خود این رفتارها را سخی می دانم . به هرحال با توجه به عدم تمکن اینجانب در پرداخت مهریه و با عنایت به این مشکل اساسی چه راهکاری برای اینجانب وجود دارد . ضمنا اینجانب در فکر تضییع حقوق این خانم نیستم . آیا می توانم مهریه را ماهانه پرداخت کنم ؟ آیا می توانم خانه ای را برای ایشان اجاره با پرداخت حقوق ماهانه و از زندگی در کنار ایشان خلاصی یابم؟ آیا می توانم

در دادگاه از ایشان شکایت کنم؟ آیا در قوانین حقوقی ایران علیرغم عندالمطالبه بودن مهریه راهی وجود دارد . آیا با تنظیم دادخواست طلاق و عدم تمکن زندان رفتن هم موضوعیت می یابد ؟ لطفا اینجانب را راهنمایی فرمایید تا چگونه از این خانم جدا شوم .

پاسخ

ضمن اظهار خرسندی از ارتباط با شما و ابراز تاسف از مشکل خانوادگی که با آن مواجه هستید، علیرغم نظر شما، ما نخست به تفاهم اخلاقی و امکان سازش ولو از طریق افرادی که به دلایل مختلف (علمی، اخلاقی، مذهبی و یا فامیلی) در همسرش می توانند نفوذ کلام داشته باشند، چون گرچه طلاق جایز است ولی راه خروج اضطراری است که هیچ چاره ای جز آن نباشد زیرا پیامدهای بسیاری بویژه در روحیات طرفین دارد، از این رو طلاق حلال است و جایز ولی حلالی بسیار مغبوض و دوست نداشتنی. در هر حال اگر ناچار به این کار شدید، با پناه بردن به خدا از اینکه در این مسیر دچار انتقام گیری و بداخلاقی و ستمگری به همسرتان شوید، پاسخ یکایک سئوالات شما به شرح زیر است: ۱. اگرحقیقتا دارایی و اموالی که بتوانید این دین و قرض (مهریه) همسرتان را یکجا بپردازید و بتوانید این مساله را در دادگاه اثبات کنید، دادگاه بر اساس میزان حقوق دریافتی شما مهریه را اقساطی خواهد نمود. شما می توانید به دادگاه محل (ذی صلاح) درخواست اعسار (ناتوانی از پرداخت مهریه) بدهید و با ارائه ادله و شواهد و مدارک آن برای دادگاه اثبات کنید، در صورت اثبات مشکل شما به که شما بیان کردید حل می شود. البته تا زمان اثبات، در صورت درخواست همسرتان و ادعای اینکه شما اموالی دارید ولی نمی خواهید مهریه را بپردازید، دادگاه می تواند حکم زندانی نمودن شما را بطور موقت و تا زمانی که شما با ارائه مدارک و شواهد، اعسار خود را اثبات کنید، صادر کند. ۲. پرداخت مهریه از سوی شما یا درخواست پرداخت مهریه از سوی همسرتان و یا الزام به پرداخت از سوی دادگاه به معنای طلاق یا ملازم با آن نیست. لذا می توانید با هم زندگی کنید و اگر چنانچه بداخلاقی می کند، می توانید خانه ای برای ایشان تهیه کنید و البته ایشان را به حال خود وانگذارید ولیکن انسان بداخلاق اگر موعظه پذیر نباشد، طبیعتا باید انتظار پیشامد برخی مشکلات را داشته باشد یعنی همسرتان با این اخلاق که شما فرموده اید یک سری محدودیت ها را ناخواسته بر خود تحمیل می کند. ۳. در صورتی که بتوانید بداخلاقی و دشنام دادن ایشان را اثبات کنید، راه برای برخی محدودیتها و یا مجازات هایی مانند عدم وجوب نفقه (بدلیل نشوز و نافرمانی) و خودداری از حسن معاشرت و یا تسهیل در پذیرش درخواست صدور حکم طلاق می گشاید.

با سلام ، درصورتی که مرد نتواند به منظور طلاق مهریه زن را نقدا بپردازد تکلیف چیست ؟ آیا پرداخت به اقساط موضوعیت دارد؟ چگونه دادگاه حکم می کند؟

پرسش

با سلام ، درصورتی که مرد نتواند به منظور طلاق مهریه زن را نقدا بپردازد تکلیف چیست ؟ آیا پرداخت به اقساط موضوعیت دارد؟ چگونه دادگاه حکم می کند؟

پاسخ

آری, مهریه یک دین و بدهی به نفع همسر و علیه شوهر است البته اسم بدهی و در مقابل برخی تمتعات جنسی و اثبات صداقت برای تشکیل کانون گرم خانواده است. بایستی توجه داشت که مهریه ربطی به طلاق ندارد, بلکه به مجرد عقد ازدواج ولو انکه هیچ

رابط جنسی نیز برقرار نشده باشد, به عهده مرد می اید, البته قبل از همسر شدن نصف مهریه به صورت قطعی به نفع زن ثابت می شود و پس از ان تمام مهریه . حال, اگر شوهری نتوانست مهریه را به صورت نقد بپردازد, همسرش می تواند تقاضای توقیف اموال او را بنماید و تا زمانی پرداخت همه مهریه تقاضای جنس او را بنماید. با وجود این شوهر می تواند از دادگاه تقاضای صدور حکم به اعسار (ناداری و تنگدستی) نماید که در صورت اثبات, از حبیس و مجازات, معاف می شود و لیکن به میزانی که دادگاه مقرر می کند باید طی اقساط, مهریه را بپردازد.

۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پرسش

۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پاسخ

انسانها از حیث انسانیت با هم مشترکند لذا خداوند در آیات زیادی به این مسئله تأکید کرده است. «من عمل صالحا من ذکر اوانثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم باحسن ماکانوا یعلمون» کسی که کار صالح انجام بدهد فرقی ندارد که زن باشد یا مرد بلکه ملاک آن است که ایمان داشته باشند ما آنها را زنده می کنیم به حیاتی پاکیزه و به آنها اجر می دهیم به بهتر از آن کاری که انجام داده اند. و یا آیات دیگر «لقد خلقنا الانسان من احسن تقویم» ... . و این آیات بدان معنا نیست که انسانها با هم برابرند. ملاک و مراد خداوند تساوی انسانها نبوده بلکه عدم تمایز ملاک است. اصلا خداوند در آیه ای می فرمایند ما قرار دادیم مردم را به صورت گروه های مختلف و اشکال مختلف تا یکدیگر را بشناسند پس این غلط است که شما گمان کنید انسانها با هم فرقی ندارند. فرق ها فراوان است ولی این تفاوت ها مانع از اصل عدالت نیست. آن چیزی که ما مرادمان است تبعیض است، بله بین زن و مرد در شرایط کاملا مساوی تبعیض وجود ندارد، ولی مثالی که شما زدید(حق طلاق با آقایان). از قبیل موارد تفاوت است، بطور مثال زنان چون جنبه احساسی و محبتی آنها کثیر است بخاطر خاصیت وجودی شان لذا وظیفه مادری ، بارداری، شیردهی و مسائلی از این قبیل به آنها واگذار شده است. و آقایان چون جنبه احساسی آنها کثیر نیست و از حیث جسمی هم دارای توان بسیار بیشتری نسبت به زنان هستند. لذا وظایفی مثل کار کردن، به عهده داشتن نفقه و پرداخت مهریه و ... به عهده آنان است. حق طلاق هم یکی از آن حقوقی است که به آقایان داده شده است به خاطر خاصیت وجودی شان. اولا بدانید طلاق تنها حقوقی است که در نزد خدا منفور است، لذا این حق طلاق به معنی جواز برای مردان نیست. بلکه در شرایط محدود و استثنایی خدا این راه را قرار داده است که مطلوب و زیبنده بود که با رعایت حداکثر موارد عقلی انجام گیرد. و چون زن از این جنبه در نقص است (البته غالب زنان) این امور به عهده آقایان گذاشته شده است. و چنانچه بیان شد پرداخت نفقه و مخارج زن همه مخارج آن و نیز تهیه مسکن و پرداخت مهریه و ... بر عهده مرد است لذا حق طلاق هم به او واگذار شده است و این عین عدالت است و اگر حق طلاق با زنان بود بی عدالتی بود چون که مرد زحمت تهیه مسکن، پوشاک، غذا و دیگر مایحتاج زن بر عهده او باشد و زن حق طلاق داشته باشد که هرگاه دلش خواست از مرد جدا شود، لذا خداوند متعال در مقابل آن وظایف که بر عهده مرد گذاشته است به او حقوقی اختصاص داده، مثل حق طلاق، بیشتر بودن ارث و دیه ... . و همان طور که می دانید قرآن کریم همه انسانها را برابر می داند و

معیاری برای برتری قائل نیست، مگر تقوی«ان اکرمکم عندالله اتقیکم» که نزد خداوند هرکه بیشتر پروا و پرهیز از گناه کند عزیز تر است، ولی برتری های دیگر قومی، ملی، نژادی و ... را دلیل ارزش بیشتر افراد نزد خداوند نمی داند ولی این مطلب بدین معنا نیست که همه انسانها دارای ویژگی های مساوی و یکسان به لحاظ شکل، قد، تیپ، سن و ... باشند. و نیز نظام طبیعی عالم تکثر افراد مختلف را می طلبد. اگر گل رز و مریم از هر جهت (شکل، رنگ، رایحه، . حتی زمان و مکان رویش)یکی بودند که دیگر دوئی نبود و تکثر نمی شد. پس باید متفاوت باشند. انسانها نیز دارای شرایط مختلف و لزوما حقوق متفاوت اند. اما این تفاوت باعث برتری انسان نزد خدا نیست که گفتیم برتری او به یک چیز است آن هم تقوی. لیکن عدالت این است که هر کدام حقوق خود را دریافت کنند و این برابری است. پس اگر کودک است حقوق خاصی دارد و اگر جوان و یا زن یا مرد است حقوق خاص خود را دارد که اگر با کودک چنان کنند که با مرد چهل ساله و بالعکس نابرابری است. بی تردید تفاوت زن و مرد هم انکار ناپذیر است علی رغم نظریات تند و رادیکال نهضت های زنانه(فمینیم) در غرب که زن و مرد را از هر جهت مساوی می دانند و بدین سبب حقوق زیادی را از زنان چون حق نفقه و یا مهریه و ... را می گیرند ما معتقدیم که اشرف مخلوقات عالم به صورت دو جنس زن و مرد آفریده شده است که هیچکدام برتری نزد خداوند ندارند جز تقوی اما ویژگی هایی متفاوت از نظر روحی و جسمی دارند که مقتضی حقوق متفاوت است. مثلا اگر مرد را قوی جثه و مظهر قدرت آفریده زن را مظهر جمال و زیبایی و لطافت آفریده است و همین روحیه لیطف است که اقتضا می کند با او همچون گل(با ملاطفت) رفتا شود که «المرئه ریحانه لیست بقهرمانه». و نیز زن را دنیای ناز و مرد را در اوج نیاز، زن را عاطفی، حساس و نکته سنج و مرد را در مقابل جسور با جرأت و کلی نگر پدید آورد که هر دو در کنار هم مکمل خانواده خواهند بود. لذا در عقد و پیوند ازدواج زن است که حرف آخر را می زند و در طلاق این مرد است که حرف آخر را می گوید چرا که در طول زندگی اگر نخواستن از جانب زن باشد زندگی نیمه جان است و با تمنای مرد ممکن است به حالت عادی بازگردد ولی با نخواستن مرد زندگی کاملا مرده است و باید جدایی صورت گیرد. از طرفی مرد کلی نگر کمتر تصمیم به طلاق و جدائی می گیرد در حالی که خانم حساس و عاطفی که ظرایف زندگی را هم می بیند ممکن است به کوچکترین چیزی روح و روان لطیفش دچار خدشه شده بار ها مرد را طلاق دهد.

۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پرسش

۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پاسخ

ج۲- حقوقی مثل ارث، دیه، حق طلاق و مسائلی از این قبیل بسته به جنسیت افراد است از حیث نوع کار و تفاوتهای فردی موجود میان زن و مرد. البته بدانید که در همه جا ارث مرد دو برابر ارث زن نیست. مثلا ارث پدر و مادریک ششم است. و در این مطلب جنسیت ملاک نیست، و اگر دیدید ارث دختر و پسر(اگر فرزند خانواده ای باشند) تفاوت دارد و ارث پسر دو برابر است به این دلیل است که پسرها متحمل خرج و نفقه خانواده هستند و ملزم اند که این ارث را در خانواده خرج کنند. ولی خانم مختار است که این ارث را به خانه همسر منتقل کند یا نه او در خرج این ارث کامل مختار است و هیچ اذنی از همسر لازم نیست. پس به تبع اگر خانواده ای را در نظر بگیرید وقتی پدر یا مادر مرد می میرند به این مرد دو برابر می رسد و مرد ملزم است به خرج این ارث در خانواده خود. درنتیجه نیمی از این ارث به خانم در خانواده جدید منتقل می شود. و از آن طرف دیگر اگر پدر یا مادر این زن فوت

شونـد ارثی که به زن می رسـد یک برابر است ولی این زن مختار است که این ارث را به خانواده جدیـد منتقل نکند، درعمل دیده می شود که زن دارای منفعت مادی بیشتری شده است. نکته دیگری که در این زمینه است و می توان گفت که حکمتی خاص دارد این است که بقـاء کـانون خـانواده هـا نیز در همین امر است. یعنی اگر زن خـانواده ای ارث کاملی بگیرد، دارای ثروت می گردد و چون در خرج کردن آن آزاد است حتی بـدون اذن شوهر. شایـد که احسـاس اسـتقلال نمایـد و دیگر نخواهـد که واجب الفقه فرد دیگری باشـد و به اصـطلاح خودش زیر دست کس دیگری باشـد. لذا دنبال طلاق گرفتن است و با این عمل بنیاد خانواده را از بین برده است. در حالی که عکس این عمل که مرد دو برابر زن ارث می برد دیگر متحمل این چنین خطرات و احتمالاتی نیست.

۱ـ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسـلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خـانه و برا ی خانواده می آورد پس بایـد درمورد زنهای خودسـرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد د

پرسش

۱ـ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برا ی خانواده می آورد پس باید درمورد زنهای خودسرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد در حالی که این مسئله کلی است لطفا توضیح فرمائید؟

پاسخ

احکام کلی است و یک حکم به طور کلی برای همه جوامع وملل داده می شود و موارد بسیار محـدود و انـدک از این قاعده بیرون نیست. بطور مثال بررسـی های لازم در جوامع مختلف، بزرگان تعلیم و تربیت را به این نتیجه رسانده است که سنی که کودک باید به مـدرسه برود برای آموختن ۶ سـالگی است، حـال اگر در موارد بسیار نادری کودک در ۴ سالگی به این رشـد رسـید نمی توان قـانون کلی را بخاطر مورد نادر نقض کرد. و نکته دیگر اینکه این حکم به صورت کلی بیان شـده که زنان که شوهرانشان فوت می کننـد و یا طلاق می گیرنـد، دوباره ادواج کننـد، نه اینکه خود سـرپرست شونـد، و چه بسا که در این گونه موارد فسادهایی هم رخ دهـد لـذا به آنها هم ارث کمتر می رسـد تا برای تأمین مخارج خودشان ازدواج کنند. چه بسا مردانی که نیز زنانشان طلاق گرفته یا فوت شـده انـد که نیاز به ازدواج مجدد، دارند و اگر اینگونه زنان بخاطر دارا بودن ثروت و مال الارث از ازدواج امتناع کنند. دیگر امکان ازدواج برای این گونه مردان بسیار کم خواهد شد و فساد از هر دو طرف زیاد خواهد بود.

۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پرسش

۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسـلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پاسخ

انسانها از حیث انسانیت با هم مشترکند لذا خداوند در آیات زیادی به این مسئله تأکید کرده است. «من عمل صالحا من ذکر اوانثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم باحسن ماکانوا یعلمون» کسی که کار صالح انجام بدهد فرقی ندارد که زن باشد یا مرد بلکه ملاک آن است که ایمان داشته باشند ما آنها را زنده می کنیم به حیاتی پاکیزه و به آنها اجر می دهیم به بهتر از آن کاری که انجام داده اند. و یا آیات دیگر «لقد خلقنا الانسان من احسن تقویم» ... . و این آیات بدان معنا نیست که انسانها با هم برابرند. ملاک و مراد خداوند تساوی انسانها نبوده بلکه عدم تمایز ملاک است. اصلا خداوند در آیه ای می فرمایند ما قرار دادیم مردم را به صورت گروه های مختلف و اشکال مختلف تا یکدیگر را بشناسند پس این غلط است که شما گمان کنید انسانها با هم فرقی ندارند. فرق ها فراوان است ولی این تفاوت ها مانع از اصل عدالت نیست. آن چیزی که ما مرادمان است تبعیض است، بله بین زن و مرد در شرایط کاملا مساوی تبعیض وجود ندارد، ولی مثالی که شما زدید(حق طلاق با آقایان). از قبیل موارد تفاوت است، بطور مثال زنان چون جنبه احساسی و محبتی آنها کثیر است بخاطر خاصیت وجودی شان لذا وظیفه مادری ، بارداری، شیردهی و مسائلی از این قبیل به آنها واگذار شده است. و آقایان چون جنبه احساسی آنها کثیر نیست و از حیث جسمی هم دارای توان بسیار بیشتری نسبت به زنان هستند. لذا وظایفی مثل کار کردن، به عهده داشتن نفقه و پرداخت مهریه و ... به عهده آنان است. حق طلاق هم یکی از آن حقوقی است که به آقایان داده شده است به خاطر خاصیت وجودی شان. اولا بدانید طلاق تنها حقوقی است که در نزد خدا منفور است، لذا این حق طلاق به معنی جواز برای مردان نیست. بلکه در شرایط محدود و استثنایی خدا این راه را قرار داده است که مطلوب و زیبنده بود که با رعایت حداکثر موارد عقلی انجام گیرد. و چون زن از این جنبه در نقص است (البته غالب زنان) این امور به عهده آقایان گذاشته شده است. و چنانچه بیان شد پرداخت نفقه و مخارج زن همه مخارج آن و نیز تهیه مسکن و پرداخت مهریه و ... بر عهده مرد است لذا حق طلاق هم به او واگذار شده است و این عین عدالت است و اگر حق طلاق با زنان بود بی عدالتی بود چون که مرد زحمت تهیه مسکن، پوشاک، غذا و دیگر مایحتاج زن بر عهده او باشد و زن حق طلاق داشته باشد که هرگاه دلش خواست از مرد جدا شود، لذا خداوند متعال در مقابل آن وظایف که بر عهده مرد گذاشته است به او حقوقی اختصاص داده، مثل حق طلاق، بیشتر بودن ارث و دیه ... . و همان طور که می دانید قرآن کریم همه انسانها را برابر می داند و معیاری برای برتری قائل نیست، مگر تقوی«ان اکرمکم عندالله اتقیکم» که نزد خداوند هرکه بیشتر پروا و پرهیز از گناه کند عزیز تر است، ولی برتری های دیگر قومی، ملی، نژادی و ... را دلیل ارزش بیشتر افراد نزد خداوند نمی داند ولی این مطلب بدین معنا نیست که همه انسانها دارای ویژگی های مساوی و یکسان به لحاظ شکل، قد، تیپ، سن و ... باشند. و نیز نظام طبیعی عالم تکثر افراد مختلف را می طلبد. اگر گل رز و مریم از هر جهت (شکل، رنگ، رایحه، . حتی زمان و مکان رویش)یکی بودند که دیگر دوئی نبود و تکثر نمی شد. پس باید متفاوت باشند. انسانها نیز دارای شرایط مختلف و لزوما حقوق متفاوت اند. اما این تفاوت باعث برتری انسان نزد خدا نیست که گفتیم برتری او به یک چیز است آن هم تقوی. لیکن عدالت این است که هر کدام حقوق خود را دریافت کنند و این برابری است. پس اگر کودک است حقوق خاصی دارد و اگر جوان و یا زن یا مرد است حقوق خاص خود را دارد که اگر با کودک چنان کنند که با مرد چهل ساله و بالعکس نابرابری است. بی تردید تفاوت زن و مرد هم انکار ناپذیر است علی رغم نظریات تند و رادیکال نهضت های زنانه(فمینیم) در غرب که زن و مرد را از هر جهت مساوی می دانند و بدین سبب حقوق زیادی را از زنان چون حق نفقه و یا مهریه و ... را می گیرند ما معتقدیم که اشرف مخلوقات عالم به صورت دو جنس زن و مرد آفریده شده است که هیچکدام برتری نزد خداوند ندارند جز تقوی اما ویژگی هایی متفاوت از نظر روحی و جسمی دارند که مقتضی حقوق متفاوت است. مثلا اگر مرد را قوی جثه و مظهر قدرت آفریده زن را مظهر جمال و زیبایی و لطافت آفریده است و همین روحیه لیطف است که اقتضا می کند با او همچون گل(با ملاطفت) رفتا شود که «المرئه ریحانه لیست بقهرمانه». و نیز زن را دنیای ناز و مرد را در اوج نیاز، زن را عاطفی، حساس و نکته سنج و مرد را در مقابل جسور با جرأت و کلی نگر پدید آورد که هر

دو در کنار هم مکمل خانواده خواهند بود. لذا در عقد و پیوند ازدواج زن است که حرف آخر را می زند و در طلاق این مرد است که حرف آخر را می گوید چرا که در طول زندگی اگر نخواستن از جانب زن باشد زندگی نیمه جان است و با تمنای مرد ممکن است به حالت عادی بازگردد ولی با نخواستن مرد زندگی کاملا مرده است و باید جدایی صورت گیرد. از طرفی مرد کلی نگر کمتر تصمیم به طلاق و جدائی می گیرد در حالی که خانم حساس و عاطفی که ظرایف زندگی را هم می بیند ممکن است به کوچکترین چیزی روح و روان لطیفش دچار خدشه شده بار ها مرد را طلاق دهد.

۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پرسش

۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پاسخ

ج۲- حقوقی مثل ارث، دیه، حق طلاق و مسائلی از این قبیل بسته به جنسیت افراد است از حیث نوع کار و تفاوتهای فردی موجود میان زن و مرد. البته بدانید که در همه جا ارث مرد دو برابر ارث زن نیست. مثلا ارث پدر و مادریک ششم است. و در این مطلب جنسیت ملاک نیست، و اگر دیدید ارث دختر و پسر(اگر فرزند خانواده ای باشند) تفاوت دارد و ارث پسر دو برابر است به این دلیل است که پسرها متحمل خرج و نفقه خانواده هستند و ملزم اند که این ارث را در خانواده خرج کنند. ولی خانم مختار است که این ارث را به خانه همسر منتقل کند یا نه او در خرج این ارث کامل مختار است و هیچ اذنی از همسر لازم نیست. پس به تبع اگر خانواده ای را در نظر بگیرید وقتی پدر یا مادر مرد می میرند به این مرد دو برابر می رسد و مرد ملزم است به خرج این ارث در خانواده خود. درنتیجه نیمی از این ارث به خانم در خانواده جدید منتقل می شود. و از آن طرف دیگر اگر پدر یا مادر این زن فوت شوند ارثی که به زن می رسد یک برابر است ولی این زن مختار است که این ارث را به خانواده جدید منتقل نکند، درعمل دیده می شود که زن دارای منفعت مادی بیشتری شده است. نکته دیگری که در این زمینه است و می توان گفت که حکمتی خاص دارد این است که بقاء کانون خانواده ها نیز در همین امر است. یعنی اگر زن خانواده ای ارث کاملی بگیرد، دارای ثروت می گردد و چون در خرج کردن آن آزاد است حتی بدون اذن شوهر. شاید که احساس استقلال نماید و دیگر نخواهد که واجب الفقه فرد دیگری باشد و به اصطلاح خودش زیر دست کس دیگری باشد. لذا دنبال طلاق گرفتن است و با این عمل بنیاد خانواده را از بین برده است. در حالی که عکس این عمل که مرد دو برابر زن ارث می برد دیگر متحمل این چنین خطرات و احتمالاتی نیست.

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می‌گوید: «او را می‌بخشم و از خونش می‌گذرم و خونبها می‌خواهم.» برادر دوم می‌گوید: «خونبهای پدرم را می‌خواهم.» برادر سوم می‌گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می‌توان حلّ کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می‌بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می‌خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می‌خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می‌توان حلّ کرد؟

پاسخ

برادری که می‌خواهد قصاص کند، می‌تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حقّ برادر اوّل نیز ساقط است؛ زیرا هم حقّ قصاص و هم دیه را بخشیده است. « بخش پاسخ به سؤالات »

آیا تقسیم ارث دختران و پسران با عدالت منافات ندارد؟

پرسش

آیا تقسیم ارث دختران و پسران با عدالت منافات ندارد؟

پاسخ

تفاوت بین زن و مرد دو گونه است: الف: تفاوت در ارزش، مقام و منزلت معنوی زن و مرد: همانطور که از آیات قرآن به دست می‌آید نه تنها دین اسلام در این زمینه بین زنان و مردان تفاوتی قائل نیست، بلکه زن و مرد را در ارزش‌ها، و مقام و منزلت معنوی و انسانی مساوی می‌داند.۱ که به ذکر نمونه‌هایی از آن آیات می‌پردازیم: ۱. تساوی ارزش و مقام زن و مرد، از نظر خلقت: قرآن کریم در آیات متعددی،۲ زن و مرد را از یک طینت دانسته و اعلام می‌دارد که زن و مرد از «نفس واحدهٔ» خلق شده‌اند و مکمل یکدیگرند.۳ ۲. تساوی ارزش و مقام زن و مرد، در داشتن صفات برجسته و ارزش‌های والای انسانی و مقام معنوی.۴ ۳. تساوی زن و مرد از نظر ثواب۵ و عقاب۶ اعمال: قرآن در کیفرها و ثواب اعمال، زن و مرد را یکسان مورد خطاب قرار می‌دهد و قبح گناه و اعمال حرام و کیفر آن، و همچنین ثواب اعمال را، در مورد زن و مرد مساوی می‌داند. ۴. تساوی زن و مرد در تحمل تکلیف و مسئولیت: قرآن کریم با مطرح کردن زندگی آدم و حوا و رانده شدن آنها از بهشت، هیچ کدام را مسئول اصلی معرفی نمی‌کند و در بیشتر مواقع هر دو را مسئول می‌داند۷ و حتی گاهی به صراحت می‌گوید: شیطان آدم را وسوسه کرد؛ و قرآن با این بیان بر روی اعتقاداتی مانند اینکه «زن را عنصر گناه و شیطان کوچک مطرح می‌کنند» خط بطلان می‌کشد.۸ ۵. تساوی زن و مرد از نظرتعلیم و تعلم: از آیات قرآن کریم به دست می‌آید که همه‌ی مسلمانان اعم از زن و مرد باید در کسب علم و دانش اهتمام ورزند.۹ در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) نقل شده: «فراگیری دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.»۱۰ ۶. برابری زن و مرد در پیشگاه خدا: خداوند در قرآن می‌فرماید: «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا، خود نگهدارترین (پارساترین) شماست!»۱۱ در واقع قرآن ملاک برتری نزد خداوند را تقوا می‌داند (چه زن و چه مرد) ب. تفاوت‌های طبیعی بین زن و مرد: با وجود مطالبی که در مورد تساوی زن و مرد گذشت، تفاوت‌های موجود میان زن و مرد را نمی‌توان منکر شد. تفاوت‌هایی که زن و مرد را از یکدیگر متمایز می‌سازد و همین تفاوت‌هاست که باعث تفاوت در حقوق و وظایف زن و مرد می‌شود. در اینجا به برخی تفاوت‌های طبیعی زن و مرد اشاره می‌کنیم: ۱. تفاوت‌های زیستی (جسمی): الف. تفاوت‌های اساسی تعیین کننده جنسیت. ب. تفاوت‌های ثانوی در اندام. ۱. تفاوت‌های جسمی: برای مثال به طور متوسط مردان درشت اندام‌تر، بلند قدتر، خشن‌تر، دارای صدای متفاوت با زنان می‌باشند. رشد عضلانی مرد و نیروی بدنی او، از زن بیشتر است، مقاومت زن در مقابل بسیاری از بیماری‌ها، از مقاومت مرد بیشتر است و ...۱۲ از آنجایی که بین نفس]روح و روان[و جسم، تناسب و ارتباط متقابل برقرار است. تفاوت جسمانی بدون تفاوت روانی]و روحی[ممکن نیست و این برای بقاء و کمال جامعه و نسل بشری ضروری است.۱۳ ۲. تفاوت‌های روانی: احساسات]و عواطف[زن، از مرد جوشان‌تر است، زن از مرد زودتر به هیجان می‌آید. و سریع‌تر تحت تاثیر احساسات و عواطف خویش قرار می‌گیرد. زن طبعاً به زینت و زیور و جمال و آرایش علاقه دارد. احساسات زن بی‌ثبات تر از مرد است، زن از مرد محتاط‌تر و مذهبی‌تر است.]و

مردها معمولاً جسورتر و شجاع‌تر می‌باشند[احساسات زن، مادرانه است و علاقه‌ی زن به خانواده بیشتر است و ...۱۴ ۳. تفاوت‌های اجتماعی که محصول جامعه‌ی انسانی و رفتارها و مناسبات میان آدمیان است: با توجه به تفاوت‌هایی که در توانایی‌ها و نقش اجتماعی زن و مرد وجود دارد عقل سلیم اقتضا می‌کند که برای انجام نقش‌ها بین زن و مرد تفاوت قائل شویم به این ترتیب که: ۱. نقش‌ها و کارهایی که زن و مرد هر دو امکان اجرا دارند. ۲. نقش‌هایی که با ساخت جسمی و روحی زن متناسب است. ۳. نقش‌هایی که با ساخت روحی و جسمی مرد متناسب است.۱۵ ۴. تفاوت در برخی از احکام دینی که از وحی نشأت گرفته است: همانطور که گفته شد تفاوت‌های طبیعی و فطری (جسمی و روحی) وظایف و تکالیف خاصی را برعهده‌ی انسان‌ها (زن و مرد) می‌گذارد و به علت همین تفاوت‌هاست که برای زنان و مردان احکام و تکالیف دینی خاصی معین شده است.۱۶ بعد از بیان تفاوت‌های بین زن و مرد و اقسام آن توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌کنیم: ۱. با دقت در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی نساء در می‌یابیم که قرآن کریم برای اهتمام به حق زن هنگام تعیین سهم ارث، ارث زن را اصل و مبنا قرارداده و آن را مسلم دانسته و معیار ارث معرفی می‌نماید آنگاه می‌فرماید: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ» یعنی در موقع بیان سهم برادر، چنین نمی‌فرماید که خواهر نصف سهم برادر می‌برد که معیار اصلی، سهم برادر باشد بلکه معیار و اصل مفروض و مسلم را ارث خواهر که دختر میّت است قرار می‌دهد و سهم برادر شما را دو برابر سهم خواهر می‌داند، تا اصل ارث زن قطعی و مفروغ عنه باشد.۱۷ و شاید محور بودن دختر، در آیه‌ی مذکور برای جبران بی‌توجهی به دختر باشد.۱۸ ۳. در مورد بعضی از احکام فلسفه‌هایی ذکر شده است که بعضی از این فلسفه‌ها را عقل سلیم درک می‌کند و بعضی از آنها در کتاب‌های دینی به نام فلسفه‌ی احکام و اسرار عبادات آمده است که البته به صورت کامل نمی‌باشد و این مورد حکمت حکم است نه علت آن و بعضی دیگر از احکام نه فلسفه‌ی آنها در کتاب‌های دینی آمده است و نه عقل ما آن را درک می‌کند و ناچاریم از روی تعبد آنها را بپذیریم و به آنها عمل کنیم چون براساس علم و حکمت الهی بوده است. نکته‌ی جالب اینکه از آنجا که خداوند تمام قوانین حقوقی را براساس حقوق فطری و ویژگی‌های انسان تنظیم و تدوین فرموده است در پایان آیه‌ی ارث (نساء / ۱۱) دو اسم از اسمای حسنای الهی را یادآور می‌شود... و آن «علم» و «حکمت» خداوند است «... ان الله کان علیماً حکیما» یعنی شما از علم و حکمت کافی برخوردار نیستید تا راز تفاوت را که در هسته‌ی مرکزی عدل نهفته است، در آن جستجو کنید؛ لیکن خداوند آگاه و حکیم است؛ همه‌ی علل تساوی و عوامل تفاوت را جمع بندی نموده و بر مدار حکمت، آنها را به صورت دستورات معتدل حقوقی صادر می‌فرماید تا مسائل در سنت و مانند آن، از «تفریط» جاهلیت کهن، و از «افراط» جاهلیت جدید و مُدرن مصون بماند.۱۹ ۵. عدالت آن نیست که در تقسیم چیزی به همه‌ی افراد به طور مساوی بدهند؛ به عنوان مثال: در یکی از اتاق‌های بیمارستان که یک متخصص حاذق مسئول طبابت بیماران آن اتاق است برای هر کدام دستور غذایی خاص نسبت به وضعیت آنها می‌دهد در دستور غذایی یکی چلومرغ و به دیگری سوپ و به بیمار دیگر اجازه‌ی غذا خوردن نمی‌دهد و آن را از غذا ممنوع می‌کند که ممکن است برای برخی جای تعجب باشد و بگویند: چرا به همه یک نوع غذا نمی‌دهد؟ عدالت آن است که هر چیزی را به موقع، و در جای خودش قرار دهیم و خداوند که حکیم و علیم است و خود خالق انسان‌ها می‌باشد می‌داند که مصالح و مفاسد بندگان خود در چیست، و از این رو احکام را براساس مصالح و مفاسد وضع می‌کند هر چند در ظاهر برای برخی افراد ناخوشایند باشد. پس آنچه ناپسند است تبعیض است نه تفاوت. تذکر مهم: احکام اسلامی به صورت اجزای یک سیستم و شبکه، به همدیگر مرتبط هستند و گاهی با توجه به همدیگر حکم جدید وضع می‌شود، لذا در موقع قضاوت و داوری، و اشکال گرفتن به یک حکم، باید به احکام دیگر هم بی‌توجه نبود و از همه‌ی جوانب به آن نگاه کرد. به عنوان مثال: در قضاوت در مورد تقسیم ارث زنان، که از قوانین اقتصادی اسلام است، باید به قوانین اقتصادی دیگر اسلام نیز توجه کرد: چنانچه بیان شد اسلام مسئولیت اقتصادی خانواده را به مرد واگذار کرده و بار این مشکل را به عهده‌ی مرد نهاده است و بر او واجب کرده است؛ در حالی که در این باره به عهده‌ی زن هیچ مسئولیتی گذاشته نشده است و از طرفی به هنگام ازدواج «مهریه‌ی زن» بر

عهـده‌ی مرد اسـت که پرداخت آن عنـد المطـالبه بر مرد واجب است. از این روست که لازم است احکـام و قـوانین اقتصـادی را به صورت یک شـبکه و سیسـتم به هم پیوسـته نگریست نه از هم گسیخته و جدا جدا. ۶. در قانون ارث همیشه اینطور نیست که سـهم پسـر دو برابر دختر باشـد و مواردی هست که از این قانون تبعیت نمی‌کد که عبارتند از:۲۰ الف. مواردی که سـهم زن بیشتر از سهم مرد اسـت: * مـوردی کـه میت غیر از پـدر و دختـر، وارث دیگری نداشـته باشـد که در اینجـا پـدرمی‌برد و دخـترش بیش از آن. * موردی که میّت دارای نوه باشد، و فرزندان او در زمان حیات وی مرده باشند که در اینجا نوه‌ی پسری، سهم پسر را می‌برد (هر چند دختر باشد) و نوه‌ی دختری، سـهم دختر را می‌برد (هر چند پسـر باشد) ب. مواردی که زن همتای مرد ارث می‌برد و نه کمتر از مرد: * پدر و مادر میت: در صورتی که میت فرزند داشـته باشد هر کدام از پدرو مادر از سـهم ارث را می‌برند؛ و سهم پدر از مال فرزند (در این مورد) بیشتر از مـادر نیست. * کلاله‌ی مادری یعنی برادر و خواهر مادری میت، که به انـدازه‌ی مساوی ارث می‌برنـد.۲۱ در احکام و قوانین قانون به صورت کلی وضع می‌شود و ناظر به موارد جزئی و اسـتثنایی نیست و بر محور افراد دور نمی‌زند. برای مثال اسـلام مسئولیت اقتصادی خانواده را بر عهده‌ی مرد قرار داده و بار این مشکل را بر دوش مرد نهاده است، و بر او واجب کرده است؛ لـذا در قوانین، اسـلام مرد را به عنوان محور و رکن اقتصـادی و نـان‌آور خـانواده می‌شـناسد. حـال اگر دختری مجرد بوده و ازدواج نکرده است یـک مورد اسـتثنایی است ولی قانون، کلی و برای همه‌ی زنان است پاورقی: ۱ . ر.ک: قرآن در آیینه انـدیشه‌ها، جمعی از نویسـندگان سازمان تبلیغات اسـلامی، آذر ۱۳۶۳، تهران، ص ۳۷۸. و سـیری در مسائـل خانواده، حبیب الله طاهری، نشـر سازمان تبلیغات، چاپ اول، بهمن ۷۰، صص ۳۲ـ ۲۸. ۲ . نساء / ۱، اعراف / ۱۸۹. ۳ . ر.ک: تفسیر نور و تفسیر المیزان ذیل آیه‌ی ۱ سوره‌ی نساء. ۴ . ر.ک: تفسیر نمونه، ذیل آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی احزاب. ۵ . نساء / ۱۲۴، نحل / ۹۷ و غافر / ۴۰. ۶ . مائده / ۳۸، توبه / ۶۸. ۷ . طه / ۱۱۷، اعراف / ۲۰، ۲۲. ۸ ر.ک: شخصیت زن از دیدگاه قرآن، هادی دوست محمدی، قم نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۰، ص ۴۲. ۹ . ر.ک: قرآن در آیینـه انـدیشه‌ها، همـان، ص ۳۸۰. ۱۰ . میزان الحکمه، محمـد محمدی ری‌شـهری، مکتب الاعلام الاسـلامی، چاپ چهارم، زمستان ۱۳۷۲، بی‌جا، ج ۶، ص ۴۶۳. ۱۱ . حجرات / ۱۳. ۱۲ . نظام حقوق زن در اسـلام، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ سیزدهم، زمسـتان ۱۳۶۸، قم، صـص ۲۰۶ و ۲۰۵. ۱۳ . منزلت زن در انـدیشه اسـلامی، محمد فنایی اشـکوری، موسـسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ اول، بهار ۱۳۷۷، قم، ص ۱۵. ۱۴ . نظام حقوق زن در اسـلام، همان، ص ۲۰۷ و ۲۰۶. ۱۵ . منزلت زن در اندیشهٔ اسلامی، همان، ص ۱۸. ۱۶ . منزلت زن در اندیشهٔ اسلامی، پیشین، ص ۲۰. ۱۷ . زن در آیینهٔ جلال و جمال، آیت الله عبدالله جوادی آملی، ص ۳۴۷. ۱۸ . ر.ک: تفسیر نور، ذیل آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی نساء. ۱۹ . ر.ک: زن در آیینه جلال و جمال، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۳۴۷. ۲۰ . زن در آیینهٔ جلال و جمال، آیت الله جوادی آملی، ص ۳۴۶ و ۳۴۵. ۲۱ . نساء / ۱۲ و ۱۱.

دین اسـلام برای زن و مرد حقوق مساوی در نظر گرفته است امّا در مبحث ارث، چرا زن نصف مرد سـهم می برد و یا در بحث شهادت شهود چرا شهادت دو زن عادل به اندازهٔ شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پرسش

دیـن اسـلام برای زن و مرد حقـوق مسـاوی در نظر گرفتـه است امّـا در مبحث ارث، چرا زن نصـف مرد سـهم می برد و یـا در بحث شهادت شهود چرا شهادت دو زن عادل به اندازهٔ شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پاسخ

در بسیاری از حقوق و جزائیات مرد و زن با هم تفاوت دارنـد مثلاً اگر مردی مرتد شود با شـرایطی حکم او قتل است ولی اگر زنی مرتـد شود حکم او قتـل نیست. وظـایفی که بر دوش مرد قرار داده شـده بر زن نیست. مکانیسم خلقی زن و مرد با هم متفاوت است. روحیات و اخلاق زن و مرد با هم یکجور نیست. توقعی که خداونـد از زن دارد با توقعی که از مرد دارد یکی نیست. خداوند زن را برای امری خلق کرده و مرد را برای هدف دیگری آفریده است. این دو گرچه از یک جنسند. امّا هر چند که از یک جنس باشند، با هم مساوی نیسـتند. در بحث ارث نیز تفاوت ها منشأ اثر شده و باعث شده که ارث پسر دو برابر ارث دختر باشد همان طوری که در سؤال قبل به آن اشاره شد. پسـر خانواده باید عهده دار وظایف سنگینی بشود که یکی از آن ها رفتن به خواستگاری دختری و دادن مهریه و تهیـهٔ مسـکن و خورد و خوراک و ادارهٔ آن دختر و فرزندانش است، ولی خواهر او نیازی به این همه خرج و مخارج ندارد، بلکه بایـد پسـری ماننـد برادر او به خواسـتگاری اش بیآیـد و مهریه بدهـد و خانه و زنـدگی برای او تهیه کند و خرج و مخارج او را بپردازد. حال ممکن است اشـکال کنیـد چرا دختر بنشـیند تا پسـری به دنبال او بیآیـد و به او مهریه بدهـد، نه این که خود دختر قبول کند که تمامی هزینه ها یا مقداری از آن ها را بپردازد؟ پاسخ: این مسـئله نیز مربوط به خلقت و فطرت مرد و زن است. مرد به جهت بنیهٔ جسـمانی و شـکل بدنی برای انجام وظایفی آفریده شده که با شـکل و بنیهٔ بدنی زن متفاوت است. این تفاوت آفرینش در سایر حیوانات نیز به چشم می خورد. همیشه نرها به دنبال ماده می رونـد و ماده با ناز و کرشـمه خود را عقب می کشد. نرها به دنبال خار و خاشاک و تهیـهٔ مکان مناسبی برای تخم گـذاری می رونـد و در مقام دفاع از ماده گاهی خود را به کشـتن می دهند. هنگامی که شیر ماده در بستر زایمان افتاده اگر شـیر نر نبود که صـیدی به دست آورد و برای شـیر ماده و بچه هایش بیآورد، در بستر می مردند. بنـابراین تفـاوت ارث بـه جهت پـاره ای از وظـایف است که به حسب خلقت مرد و زن قرار داده شـده است. بحث شـهادت، اطلاع رسانی به قاضـی است و ربطی به ماهیت مرد و زن و خلقت آن دو نـدارد. در بعضـی موارد که شـهادت مربوط به زنان باشـد اصـلاً شهادت مردان مورد قبول نیست چون مرد در آن موارد نمی توانـد شاهد باشد. در وقایع و رخدادهای کوچه و بازار، مردان بیشتر از زنـان دست انـدر کـار هسـتند. مردان به خـاطر کـار و تلاـش و به دست آوردن زاد و توشه و گـذران زنـدگی بـا رخـدادها و وقایع اجتمـاعی بیشتر مـأنوس انـد و اگر واقعه ای رخ داد، بیشتر و بهتر در معرض اطلاع انـد. فرض کنیم در خیابان دو نفر با هم دعوا می کنند و با چوب و چاقو و سـنگ به جان یکدیگر افتاده اند. پس از چند دقیقه مردان اطراف آنان را گرفته و آنان را از یکدیگر جدا می کننـد. این جا اگر قتلی یا جراحتی واقع شـد مردان چون شاهـد و ناظر بوده اند بهتر می توان از آنان شـهادت را پذیرفت. در این جور وقایع یا اصـلاً زنان حضور ندارند یا اگر حضور داشـته باشـند خود را کنار می کشند یا مردان آنان را به عقب می رانند. از این رو پذیرفتن شهادت مردان و نپذیرفتن شهادت یک زن مسئله طبیعی است و ربطی به نقص یکی و کمال دیگری ندارد.

آیا اجرا نشدن بعضی از احکام اسلامی مانند حکم مفسد فی الارض به خاطر ترس از حقوق بشر سازمان ملل می‌باشد؟

پرسش

آیا اجرا نشدن بعضی از احکام اسلامی مانند حکم مفسد فی الارض به خاطر ترس از حقوق بشر سازمان ملل می‌باشد؟

پاسخ

در خصوص تأثیر گـذار بودن قـدرت ها و قوانین خارجی بر اجرا نشـدن احکام و حـدود اسـلامی در ایران بایـد گفت: تا آن جا که مسـئولان نظام توان دارنـد، احکام و حدود اسـلامی را اجرا می کنند و تقریباً تأثیر پذیری از قدرت ها و قوانین خارجی منتفی است. هر چنـد فشارهـای زیـادی به بهـانه های مختلف و به نام سازمان ملل و حقوق بشـر بر ایران وارد می‌شود که طبعاً مشـکلاتی را برای

کشور فراهم می آورد. نظام جمهوی اسلامی ایران دارای قانون اساسی و قوهٔ قضائیه مستقل می‌باشد که حکومت اسلامی طبق آن اداره می‌شود. یکی از شاهدان این مدّعا حکم قتل سلمان رشدی مرتد می‌باشد که توسط امام (ره) صادر شد و با وجود فشارهای زیادی که از خارج وارد می شود، هنوز پابرجا است. اگر برای قاضی مفسد فی الارض بودن شخصی ثابت بشود، حکمش را صادر می‌کند و اگر گاهی اتفاق می افتد که به آن عمل نمی شود، می‌تواند دلائل متعددی داشته باشد، از جمله ثابت نشدن جرم که دلائل کافی برای قاضی وجود نداشته است تا حکم صادر کند. یکی دیگر از دلائل وجود مصلحت نظام و مسئله اهم و مهم بودن می‌باشد که حکومت باید مصلحت عموم را در نظر داشته باشد. در فقه شیعه به این مسئله توجه شده است، مانند بعضی از پرونده های سیاسی. در زمان پیامبر(ص) این موارد وجود داشته است و به فرمودهٔ امام (ره) شرایط زمان و مکان در صدور احکام تأثیر گذار هستند، از این رو ممکن است حکمی در یک مقطع زمانی اجرا شده و در مقطع دیگر اجرا نشده و یا به تأخیر افتد. در برخی موارد، دور بودن شهرها از مرکز، کم بودن نیروی لازم، همجوار بودن با بعضی از کشورهای همسایه می‌تواند سبب کوتاهی در اجرا نشدن احکام و حدود اسلامی بشود. هم چنین وجود عواملی دیگر مانند اشخاصی غیر مؤمن، منافق و نفوذی و قدرتمند که در بعضی از دستگاه های حکومتی نفوذ کرده اند. دلایل دیگر نیز می‌تواند در عدم اجرای احکام تأثیر گذار باشند. البته نمی توان مسئلهٔ فشار بر ایران را در مسایل حقوق بشر، حقوق زنان، مسئلهٔ اعدام ها و اجرای احکام و قوانین جزایی اسلام و ... نادیده گرفت. دشمنان اسلام در دنیای اطلاعات و ارتباطات دارای قدرت تبلیغات می‌باشند که همه چیز را وارونه به دنیا جلوه می دهند و به دنبال بهانه تراشی می‌باشند تا با قدرت نظامی و قلدر مآبانه بر جهان اسلام تسلط پیدا کنند. نظام اسلامی باید با زیرکی و عنایت خداوند و توجه امام زمان(ع) خود را از گزند دشمنان حفظ کرده و هر گونه بهانه را از دست آن‌ها بگیرد و آن چه به مصلحت نظام است عمل نماید. طبعاً در چنین مواردی، گاهی این هجوم بسیار سنگین است و موجب می‌شود که در بعضی مسایل به نوعی به خواسته های سازمان ملل که در دست قدرتمندان قرار دارد، برای حفظ نظام تن در دهد. بازی هایی که دشمنان بر سر افغانستان و عراق و سایر کشورها در آورده و می آورند، شاهد مدّعای ما است. به هر حال سعی و تلاش مسئولان نظام با وجود مشکلات و موانعی که بر سر راه است، در جهت اجرای احکام اسلامی می‌باشد که امید است موفق بشوند.

حق پدر و مادر بر فرزندان و بالعکس بر چه اساسی است؟ آیا چنین حقوقی را می‌توان حق‌الناس حساب کرد؟

پرسش

حق پدر و مادر بر فرزندان و بالعکس بر چه اساسی است؟ آیا چنین حقوقی را می‌توان حق‌الناس حساب کرد؟

پاسخ

به طور حتم پدر و مادر و فرزندان نسبت به یکدیگر حقوق متقابلی دارند. بر این حق قرآن و عقل و سیره عقلا دلالت دارد اما قرآن مجید احترام و تشکر از پدر و مادر را در رتبه و مرحله بعد از شکر خدا قرار می‌دهد": و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم... که شکر برای من و برای پدر و مادرت به جا آور که بازگشت همه شما به سوی من است.("۱) تأکیدی که در قرآن نسبت به حق پدر و مادر بر فرزند شده، برای فرزند از طرف پدر و مادر نشده است. یقیناً حق پدر و مادر برتر و بالاتر از حق فرزند نسبت به ایشان است و اصولاً این دو حق با یکدیگر قابل قیاس نیستند. البته در روایات معصومین به حقوق پرداخته شده است. جدا از دستور اسلام و شرع مقدس، احترام فرزند به پدر و مادر و برعکس به عنوان یک سنت پایدار و مورد قبول همه ادیان و جوامع انسانی می‌باشد. و عقل نیز پاسداشت حرمت کسی را که حق حیات بر انسان دارد، لازم می‌شمارد. طبیعی است هر انسانی به حکم

فطرت و غریزه و عقل، زنـدگی خود را مـدیون زحمات و تلاش پدر و مادر می‌داند. اما آیات الهی و روایات معصومین به این نکته توجه می‌دهنـد که حقوق پـدر و مادر بر فرزنـد و حقوق فرزنـد بر والـدین از جمله حقوق خـدا است زیرا خداوند به آن فرمان داده است و ماننـد نماز و روزه و حج و جهاد باید اطاعت شود و سـرپیچی از آن گناه و معصـیت پروردگار است، البته اگر علاوه بر عدم احسان، به پدر و مادر یا فرزند ظلمی صورت گیرد، ظلم به دیگران حق الناس است و جلب رضایت آن‌ها لازم است. پی‌نوشت‌ها: ۱ – سوره لقمان، آیه ۱۴.

آیا قانون منع حجاب در فرانسه با قانون اساسی آن هماهنگ است؟

پرسش

آیا قانون منع حجاب در فرانسه با قانون اساسی آن هماهنگ است؟

پاسخ

این مسئله زوایای گوناگونی از جهت حقوقی دارد، لکن تا آن جا که به این بحث مربوط می شود، مطالبی را در ذیل بیان می کنیم: اوّلا در قانون اساسـی فرانسه بر آزادی تصـریح شـده و آزادی‌های مـذهبی یکی از شاخه‌های آن است؛ بـدین معنا که افراد در انجام اعمـال مـذهبی خویش و گرایش به مـذهبی خـاص آزاد می باشـند. امـا از طرف دیگر در قـانون آن کشور به اصـل جـدایی دین از سیاست و لائیک بودن تصـریح شده است؛ بدین معنا که دین جنبه فردی داشته و حق دخالت در امور اجتماعی، سیاسی و... را برای آن قائل نیسـتند. قانون گـذاران کشور فرانسه با اسـتفاده از اصل این قانون، نمادهای مذهبی آشـکار (مانند حجاب) را در مکان‌های رسـمی ماننـد مـدارس غیر قانونی اعلام کرده‌اند. اما آنچه در این میان مورد سـخت‌گیری واقع شده، حجاب زنان مسـلمان است. در این طرح میـان حجـاب اسـلامی و صـلیب بزرگ مسـیحی و کیپا (کلاه کوچک یهودیان) فرق گذاشـته شـد، به صورتی که حجاب اسـلامی، نشانه‌ای دینی – مـذهبی تلقی شده و آن را به برخی جریان‌های بنیادگرایی دنیای اسـلام منسوب کرده‌اند. بنابراین اگر چه این طرح بر اساس قانون لائیتسه (جدایی دین از سیاست) ظاهراً مطابق با قانون اساسی کشور فرانسه است، اما از طرف دیگر ایرادات فراوانی دارد که ذیلاً به آن‌ها اشاره می کنیم: ۱– این طرح هدفی جز محدود کردن آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی فرانسه را نـدارد و تنها برای مسـلمانان محـدودیت می آفرینـد. ۲– حجـاب قبـل از این که نشـانه‌ای ذهبی تلقّی گردد، یـک قـانون و وظیفه مـذهبی است که با توجه به آزادی‌های مـذهبی، چنین نتیجه می گیریم که هر زن مسـلمانی آزاد است که آن چه را وظیفه او است، انجام دهد. ۳– این قانون ناقض اصل هجـده اعلامیه حقوق بشـر سازمان ملل مبنی بر آزادی اظهار مـذهب و عقیـده در تعلیم، عمل، عبـادت و اجرای مراسم است که کشور فرانسه آن را پـذیرفته است. ۴– بعید نیست که در پشت پرده این قانون مشـکوک، لابی‌های صهیونیستی و مخالفان اسـلام وجود داشـته باشـند، چرا که این سـخت‌گیری‌ها تنها بر ضـد مسـلمانان اجرا شـده است اما روز به روز یهودی‌ها از آزادی بیشتری برخوردار می شوند! دین اسـلام اولین اقلیّت مذهبی در کشور فرانسه با جمعیت تقریبی شـش میلیون نفر است که روز به روز بر این جمعیت افزوده می شود. همواره تعـداد مسـلمانان، در نتیجه رعـایت حجـاب اسـلامی توسط بانوان رو به گسترش است. این مسئله برای مدعیان حقوق بشر و آزادی، گران و تلخ است، از این رو سعی در کاهش رشد اسلام‌گرایی دارند.

روایت شـــده که زنی نزد رسول اکرم(ص) آمـــد و اظهار داشت: از همســـرم جدا شده ام و او قصد دارد فرزندم را از من جدا کند، پیامبر(ص) با اشاره به این که مادر زحمت حمل فرزنـــد و زایمان و شـــیردادن را متحمّل می شود، فرمود: حضانت فرزند از آن مادر است تا زمانی که ازدواج مجدد

پرسش

روایت شده که زنی نزد رسول اکرم(ص) آمد و اظهار داشت: از همسرم جدا شده ام و او قصد دارد فرزندم را از من جدا کند، پیامبر(ص) با اشاره به این که مادر زحمت حمل فرزند و زایمان و شیردادن را متحمّل می شود، فرمود: حضانت فرزند از آن مادر است تا زمانی که ازدواج مجدد نکند. بر اساس این روایت چرا در دادگاه های کشور حضانت فرزند پس از سن معیّن به پدر واگذار می شود و مادر از این حق محروم است؟ چرا پیامبر(ص) فرمود: زن در صورتی که ازدواج مجدد کند، باید حضانت فرزند از او گرفته شود؟

پاسخ

حق حضانت و سرپرستی فرزندان کوچک که به مادر یا پدر واگذار شده، برای رعایت مصالح فرزندان است. از این رو حق حضانت دوران شیرخوارگی و پس از آن متفاوت است. به طور کلی حق حضانت طفل (پسر باشد یا دختر) در مدت شیرخوارگی یعنی تا دو سالگی با مادر است و در این مدت پدر حق گرفتن او را ندارد. پس از دو سال به لحاظ تفاوت جنسیّت پسر و دختر و با توجه به نیازهای روحی و جسمی این دو، اگر بچه پسر باشد، پدر برای حضانت اولویت دارد، و اگر دختر باشد، مادر تا هفت سالگی اولویت دارد. حق حضانت مادر در صورتی است که شوهر نکرده باشد، ولی اگر شوهر کرد، حق حضانتش ساقط می گردد و این حق به پدر بچه منتقل می شود، یعنی پدر می تواند فرزندش را از مادرش جدا کند و خودش سرپرستی و نگهداری او را به عهده گیرد. این کار به خاطر رعایت مصلحت فرزند است، زیرا اگر زن بچه را به خانهٔ شوهر دومش ببرد، ممکن است مشکلاتی از نظر تربیتی و عاطفی و فشار روحی و جسمی بچه را تهدید کند. طبق نقلی رسول خدا(ص) در پاسخ زنی فرمود": انت احق به مالم تنکحی؛ تو اولویت حضانت داری، تا وقتی که ازدواج نکرده ای.("۲) دادگاه ها نیز طبق قانون شرع و مصالح فرزندان عمل می کنند. در ایام سرپرستی و حفظ و حضانت فرزندان توسط هر کدام از پدر و مادر، اگر دیگری بخواهد فرزندش را ببیند یا این که چیزی به او بدهد یا مشکل یا نیاز او را بر طرف کند یا بخواهد ساعاتی با هم و در کنار هم باشند، دیگری نباید مانع شود؛ بلی چنانچه بودن آن ها با هم موجب فساد و انحراف اخلاقی بچه شود، جلوگیری مانعی ندارد. پی نوشت ها: ۱. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، آیت الله فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ج ۲، ص ۴۳۸، سؤال ۱۲۹۶. ۲. سنن بیهقی، ج ۸، ص ۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۸۹ و ج ۳، ص ۳۷۰.

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پرسش

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پاسخ

بر اساس تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است. بر اساس ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، نکاح پیشتر از بلوغ ممنوع است، از این رو سن قانونی ازدواج بر اساس موازین شرعی مشخص شده است که برای دختر نه سال تمام قمری و برای پسر پانزده سال تمام قمری می‌باشد. ظاهراً در محاضر رسمی اگر دختر در ۱۳ سالگی باشد، در دفتر ثبت می‌کنند. اگر دختر کمتر از ۱۳ سال داشته باشد، در دفتر ازدواج ثبت نمی‌کنند.

آیا سنّی که برای ازدواج دختران گذاشته اند کافی است؟

پرسش

آیا سنّی که برای ازدواج دختران گذاشته اند کافی است؟

پاسخ

ازدواج بستگی به بلوغ و رشد جسمانی دختر و پسر است، بلوغ و رشد جسمانی در دختران معمولاً با پیدایش اولین قاعدگی بین ۱۲تا ۱۴سالگی آغاز می شود. این دوره بستگی به وضع آب و هوا و نژاد و شرایط جغرافیایی دارد, مثلاًدر نقاط گرمسیر زودتر (در حدود ۸تا ۱۰سالگی) و در نقاط سردسیر در حدود ۱۶تا ۱۸سالگی و در نقاط معتدل ۱۲تا ۱۳سالگی بلوغ ظاهر می شود. این بلوغ نوعی آمادگی برای زن شدن وبارداری است , که غالباً همراه با بروز آثار جسمی است , از قبیل پهن شدن لگن (کفل) و برآمدگی پستانها و بزرگ شدن مهبل و روییدن مو در نقاط معین بدن که غالباً همراه با تغییرات روحی وروانی از قبیل میل به خود آرایی , عشوه گری , زودرنجی و عصبانیت است . دورهء بلوغ دورهء بحرانی است و بسیاری از انحرافات و رسوایی های خانوادگی در این مرحله آغاز می شود.(۱) در وصیت پیامبر اکرم (ص) به علی (ع)است که" : لا یُتْم بَعدَ احتلام(; ۲) بعد از این که پسر یا دختر محتلم شد, دیگر بچه نیست و یتیم و بی سرپرست محسوب نمی‌شود و احتیاج به قیّم ندارد . "در روایت دیگر است ": و علی الصبی اذااحتلم الصیام و علی المرئه اذا حاضت الصیام(; ۳) بر پسر وقتی که محتلم شد، روزه گرفتن واجب می شود و بر دختر وقتی که حیض بیند، روزه واجب می شود. "امیرالمؤمنین (ع) به عمر هنگامی که می خواست به دختری که بالغ نشده بود، حد جاری کند، فرمود": أما علمت أن القلم یرفع عن ثلاثه , عن الصبّی حتّی یحتلم و عن المجنون حتّی یفیق و عن النائم حتّی یستیقظ ;آیا نمی دانی که قلم تکلیف از سه طائفه برداشته شده : ۱ بچه تا وقتی که محتلم شود ;۲ مجنون تا وقتی که عاقل شود ;۳ انسان به خواب رفته تا وقتی که بیدار شود.("۴) در بسیاری از روایات علائم بلوغ را بر رشد جسمانی وابسته دانسته و علائم رشد جسمانی را، احتلام (جنب شدن در خواب)، حیض شدن در دختران، ظاهر شدن موی درشت در زیر شکم و بالای عورت دانسته است. این ها علائم تکوینی هستند. این که بعضی روایات سنّ و سال رامطرح کرده، به جهت این بوده است که غالباً پسران و دختران در آن سنین دارای این علائم تکوینی می شوند.پس ملاک اصلی در بلوغ، احتلام و حیض و روییدن موی درشت در زیر شکم و بالای عورت است . روایات، از جهت سن و سال مختلف هستند. در برخی ۱۵سالگی برای پسران و در برخی ۱۳سالگی و برای دختران ۹ و ۱۰ و ۱۳سالگی را مطرح کرده اند. بنابراین وقتی که ملاک اصلی در بلوغ , احتلام و حیض و روییدن موی درشت باشد، دیگر در تشخیص وظیفه بین افرادی که در مناطق مختلف زندگی می کنند, شک و تردیدی حاصل نمی شود. دخترانی که در مناطق گرمسیر هستند, اگر این علائم زودتر و در سنین کمتر بر آنان ظاهر شود، زودتربالغ می شوند و در مناطق سردسیر چون دیرتر آن علائم ظاهر می گردد, دیرتر بالغ می شوند. بلوغ در پسران به معنای مرد شدن و در دختران به معنای زن شدن است. ازدواج دختران پس از رسیدن به حدّ بلوغ و رشد جسمانی که حدوداً در نه سالگی به بعد ظهور و بروز می‌کند، اشکال ندارد، گر چه خلاف عرف و باور اجتماعی است. پی نوشت: ۱ – دکتر صفدر صانعی , بهداشت ازدواج از نظر اسلام , ص ۲۱ ۲ – وسائل الشیعه , ج ۱، ص ۳۲. ۳ – همان . ۴ – همان , ص ۳۲.

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر مشکلی ندارد، ولی قانون جمهوری اسلامی آن را منع کرده است، چرا؟

پرسش

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر مشکلی ندارد، ولی قانون جمهوری اسلامی آن را منع کرده است، چرا؟

پاسخ

در اسلام برای ازدواج دختران باکره شرایط و محدودیت های وجود دارد، یکی از آنها اجازه ولیّ دختر است، یعنی باید پدر و یا جد پدری دختر اجازه دهند تا ازدواج به گونهٔ شرعی صورت گیرد، از این رو اکثر فقهای شیعی صحت ازدواج دختر باکره را مبتنی بر اجازه ولیّ نموده اند. در توضح المسائل مراجع آمده است... ": دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، باید از پدر و یا جد پدری خود اجازه بگیرد.("۱) البته این شرایط و محدودیت ها به خاطر مصالح است، مانند این که دختر جوان که هنوز تجربه کافی در امر ازدواج ندارد، زود تحت تأثیر قرار گرفته و تن به ازدواج هایی می دهد که به صلاح نیست و چه بسا حقوقی و منزلتی که دارد، پایمال شود. اسلام با طرح اجازه ولیّ در ازدواج دختران باکره، عملا آنها را در امر ازدواج و تشکیل نظام خانوادگی مطلوب کمک کرده است. در قانون اساسی از منع ازدواج دختران باکره سخن به میان نیامده است و ما به موردی که ممنوع شده باشد، برخورد نکردیم . چنانچه از منبع قانونی و... در مورد ممنوعیت ازدواج موقت اطلاع دارید، خوشحال خواهیم شد که ما را آگاه کنید. پی نوشت ها : ۱ - توضیح المسائل مراجع، ج۲، ص ۳۸۷.

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر باکره مشکلی ندارد، چرا جمهوری اسلامی آن را منع کرده است؟

پرسش

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر باکره مشکلی ندارد، چرا جمهوری اسلامی آن را منع کرده است؟

پاسخ

مکتب جاودانی و انسان ساز اسلام برای حفظ حیات بشر و جهت دادن به تمایلات او، در کنار عقد دایم، عقد موقت را مطرح کرده تا نیازهای انسان به صورتی مشروع و براساس قانون و موازین برآورده شود. ازدواج موقت با دختر باکره را فقها در صورتی که با اذن پدر باشد، صحیح می دانند، یعنی برای تحقق ازدواج موقت همانند ازدواج دایم، اذن پدر را شرط می دانند.(۱) جمهوری اسلامی اصل ازدواج موقت و ازدواج موقت با دختر باکره را منع نکرده است، بلکه قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران در بحث مربوط باب نکاح، مواد ۱۰۷۵، ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ اختصاص به ازدواج موقت دارد، پس در قانون مدنی این مسئله ذکر شده است. در ماده ۱۰۷۵ قانون مدنی آمده است": نکاح وقتی منقطع می شود که برای مدت معیّنی واقع شده باشد. "مشاهده می شود که نه تنها نکاح موقت منع ن شده، بلکه به صورت قانون مدوّن ذکر شده است. اجازه پدر به خاطر مصلحت عمومی جامعه و نیز دختر می باشد که اسلام خواسته است از او حمایت به عمل آورد مورد سوء استفاده واقع نشود و حریم عفت و شخصیت زن محفوظ و مصون بماند. پی نوشت ها : ۱ - توضیح المسائل مراجع، ج۲، ص ۳۸۷ ، مسأله ۲۳۷۶.

چرا با توجه به اینکه شرع ازدواج دختر را به طور موقت بلامانع دانسته قانون جمهوری اسلامی ایران آن را ممنوع اعلام کرده است؟ (پ)

پرسش

چرا با توجه به اینکه شرع ازدواج دختر را به طور موقت بلامانع دانسته قانون جمهوری اسلامی ایران آن را ممنوع اعلام کرده است؟ (پ)

پاسخ

مکتب جاودانی و انسان ساز اسلام برای حفظ حیات بشر و جهت دادن به تمایلات او، در کنار عقد دایم، عقد موقت را مطرح کرده تا نیازهای انسان به صورتی مشروع و براساس قانون و موازین برآورده شود. ازدواج موقت با دختر باکره را فقها در صورتی که با اذن پدر باشد، صحیح می دانند، یعنی برای تحقق ازدواج موقت همانند ازدواج دایم، اذن پدر را شرط می دانند.(۱) جمهوری اسلامی اصل ازدواج موقت و ازدواج موقت با دختر باکره را منع نکرده است، بلکه قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران در بحث مربوط باب نکاح، مواد ۱۰۷۵، ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ اختصاص به ازدواج موقت دارد، پس در قانون مدنی این مسئله ذکر شده است. در ماده ۱۳۷۵ قانون مدنی آمده است": نکاح وقتی منقطع می شود که برای مدت معیّنی واقع شده باشد. "مشاهده می شود که نه تنها نکاح موقت منع شده، بلکه به صورت قانون مدوّن ذکر شده است. اجازه پدر به خاطر مصلحت عمومی جامعه و نیز دختر می باشد که اسلام خواسته است از او حمایت به عمل آورد مورد سوء استفاده واقع نشود و حریم عفت و شخصیت زن محفوظ و مصون بماند. پی نوشت ها : ۱ - توضیح المسائل مراجع، ج۲، ص ۳۸۷ ، مسأله ۲۳۷۶

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پرسش

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پاسخ

بر اساس تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است. بر اساس ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، نکاح پیشتر از بلوغ ممنوع است، از این رو سن قانونی ازدواج بر اساس موازین شرعی مشخص شده است که برای دختر نه سال تمام قمری و برای پسر پانزده سال تمام قمری می‌باشد. ظاهراً در محاضر رسمی اگر دختر در ۱۳ سالگی باشد، در دفتر ثبت می‌کنند. اگر دختر کمتر از ۱۳ سال داشته باشد، در دفتر ازدواج ثبت نمی‌کنند.

مشکل مهریه با کاهش ارزش پول چگونه برطرف می‌شود؟

پرسش

مشکل مهریه با کاهش ارزش پول چگونه برطرف می‌شود؟

پاسخ

اگر در ضمن عقد ارزش آن اسکناس معین شود و بگویند، این چند ریالی که فعلاً ارزش آن، با فلان مقدار از کالا- یا طلا مساویست مهر زوجه قرار داده شد، مسلماً باید به هنگام پرداخت، این جهت رعایت شود. ولی اگر این شرط، انجام نگیرد، چنانکه

تـا کنـون رسم نبـوده یـا کمـتر رسم بوده است، به خـاطر اینکه نوسـان در ریـال چنـدان چشـمگیر نبوده، در این صورت، اگر بـا هم مصـالحه کردنـد چه بهتر و در غیر این صورت، بایـد ارزش آن را در نظر بگیرنـد، زیرا مهریه در حکم قرض نیست. که در آن «مثلاً بمثـل» در نظر گرفته شـود و قرض دهنـده ارزش نسـبی و مشـخص پـول را در نظر نگیرد و خود پول را بخواهـد، بلکه اسـکناس که ارزش اعتباری دارد، از آن نظر مهریه قرار می گیرد که دارای قدرت خرید معینی بوده و با فلان کالا یا نقدینه معادل می‌باشد، گواه، اینکه موقع مهر بُری، طرفین چـانه می‌زننـد تـا بر حـدی توافق پیـدا کننـد. لـذا پس از سـی سال اگر همان ریال سابق را بپردازد، زن، شوهر را مجحف و ظالم و متعـدی تلقی کرده و خود را مظلوم و مورد تجاوز می‌شـمارد. این نوع داوریهای فطری نبایـد از نظر فقیه، دور بمانـد، اسـلامی که دعوت به عدالت کرده، و ظلم و تعدی را محکوم می کند، و از نظر عرف، چنین کاری مصداق ظلم و تعدی است طبعاً بایـد زوجین از در تصالح درآمده و ارزش آن روز ریال را در نظر بگیرند، و همگان به آیه «لا تَظلمون ولا تُظلمون» عمل کنند.

چرا دیه مرد دو برابر دیه زن است؟

پرسش

چرا دیه مرد دو برابر دیه زن است؟

پاسخ

از نظر انسـانیت میـان زن و مرد فرقی نیست و هر دو انسـان کامـل هسـتند بـا روحیـات و مسـئولیتهای گونـاگون که بر اثر تلفیق یک زندگی گرم و شیرین پدید می‌آید، بنابراین اگر زنی کشته شد بسان این است که مردی کشته شده است. از نظر انسانیت یکسانند و فقـدان هر یـک فقـدان یـک انسان است ولی دیه، جنبـهٔ اقتصادی دارد از آنجا که مرد هزینـهٔ زنـدگی خانواده را بر عهـده دارد و به اصـطلاح، مرد«نان آور خانواده» است طبعاً با فقـدان مرد زیان اقتصادی بیشتری متوجه خانواده می‌شود تا با کشـته شدن یک زن، از این جهت دیهٔ مرد دو برابر دیهٔ زن محسوب می‌شود.

فرق دو مفهوم ((حق)) و ((ملک)) چیست؟

پرسش

فرق دو مفهوم ((حق)) و ((ملک)) چیست؟

پاسخ

مهمترین تفـاوت این دو مفهوم این است که در حق بین له الحق و من علیه الحق اضـافه ای بر قرار است, ولی در ملـک نسـبتی میـان مالـک و من علیه الملـک نیست؛ چنین نیست که مالکیت مالک نسـبت به چیزی, بر دیگری باشـد. آری یکی از احکام مالکیت این است که مالک می‌تواند دیگران را از هر گونه تصـرّف و بهره برداری نسـبت به مملوک خود باز دارد اما این مانع شدن, خود حقی است که مالـک دارد. به دیگر سـخن در مفهـوم ملـک ((بر =علی)) نمی گنجـد اگر چه یکی از لـوازم مـالکیت, حق منعی است که مالک نسبت به دیگران دارد. فرق دوم میان این دو مفهوم آن است که اصطلاح ملک در جایی استعمال می‌شود که انسان بتواند هر گـونه اسـتفاده ای از مملـوک خود بـبرد, چه اسـتفاده حقیقی و تکوینی– ماننـد خوردن و آشامیـدن– و چه اسـتفاده اعتبـاری مـانند

فروختن, واگذار کردن و بخشیدن. هرگز چنان نیست که مالك فقط حق یك یا دو یا چند نوع تصرّف و استفاده نسبت به مملوك خود داشته باشد و مثلاً بتواند آن را بخورد ولی نتواند آن را ببخشد و یا بتواند در آن سکنی گزیند ولی نتواند آن را بفروشد. اگر چه ممکن است به موجب قانون, مالکی از بعضی تصرفات ممنوع شود یا حتی برای مدتی محجور گردد و نتواند در مملوك خود هیچ گونه تصرفی داشته باشد, ولی این موارد با اقتضای ذاتی ملك—که مجوّز هر گونه تصرفی است- منافات ندارد. اما بر خلاف ملك ((حق)) همواره در مورد خاصی است؛ حتی سکنی, حق شفعه و ... مثلاً کسی که—در معامله ای- حق خیار دارد هیچ گونه تصرف دیگری نمی‌تواند در معامله انجام دهد. حتی هنگامی‌که کسی نسبت به چیزی چند حق گوناگون دارد هر یك از آن حقوق حق جداگانه ای است و از دیگر حقوق به کلی انفکاك دارد و هیچ حقی نیست که خود به خود سایر حقوق را به دنبال بیاورد.

اگر کسی با وجود وارث دیگر، در زمینی زراعتی ارثی کار کند، مالک آن می شود؟

پرسش

اگر کسی با وجود وارث دیگر، در زمینی زراعتی ارثی کار کند، مالك آن می شود؟

پاسخ

اگر یك نفر از وارثان در زمین ارثی یی که هنوز تقسیم نشده با رضایت بقیّه وارثان تصرّف کند، محصول به دست آمده را به طور کلّی مالك است. اگر بدون رضایت بقیّه در زمین تصرّف کند، مالك محصول است، امّا باید برای پرداخت سهم دیگران اجرت المثل آن را بپردازد. (بخش پاسخ به سؤالات)

آیا می توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ما واقعاً اسلامی است؟ مثلادرمورد انواع قراردادها ، قرارداد مضاربه می باشد که همانطور که می دانید دوطرف باید درسود وزیان شریک باشند درحالی که بانك دراین نوع عقود فقط سود خودرا (که آنهم تعیین شده وخالی ازاشکال

پرسش

آیا می توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ما واقعاً اسلامی است؟ مثلادرمورد انواع قراردادها ، قرارداد مضاربه می باشد که همانطور که می دانید دوطرف باید درسود وزیان شریك باشند درحالی که بانك دراین نوع عقود فقط سود خودرا (که آنهم تعیین شده وخالی ازاشکال است) دریافت می دارد خواه طرف دیگر سود کند خواه زیان ؟

پاسخ

اصل قانون بانکداری مصوب مجلس شورای اسلامی ومورد تأیید شورای محترم نگهبان وانجام عملیات بانکی براساس آن صحیح وسود حاصله ازآن حلال می باشد ولی توجه به دونکته ضروری به نظر می رسد : ۱ ـ درخصوص معین شدن سود ونداشتن ضرر برای سپرده گذاردرقانون بانکداری تدابیری اندیشیده شده ازجمله اینکه سود مورد نظر بعنوان علی الحساب پرداخت گردد ودرمورد ضرر شخص ثالث دولت و یا منابع اعتباری دیگر عهده دار زیان آن باشد واَشکال دیگری که درمجلس تصویب گشته وبه تأیید شورای نگهبان رسیده است که می توانید به مصوبات وبحث های مربوط به آن مراجعه نمایید . ۲ ـ سلامت قانون، عملکرد ناروا وخلاف مسؤولان بانکها ومشتریان مختلف را تصحیح خواهد نمود. ۳ ـ انجام آن مصوبات درخارج ازمجموعه بانکهای

جمهوری اسلامی نیز جایز وشرعی می باشد به شرط شناخت دقیق مقررات ومصوبات وتنظیم عملکرد برآن اساس . حضرت آیت الله العظمی خامنه ای مدظله العالی در ضمن پاسخ به سؤالی دراین باره فرموده‌اند ": س ۸۳۶ : آیا معاملات بانکهای جمهوری اسلامی ایران محکوم به صحت هستند ؟ خرید مسکن وغیره با پولی که ازبانکها گرفته می شود چه حکمی دارد؟ غسل کردن ونماز خواندن درخانه ای که بااین قبیل پولها خریداری شده چه حکمی دارد ؟ وآیا گرفتن سود دربرابر سپرده هایی که مردم دربانک می گذارند ، حلال است؟ بطور کلی معاملات بانکی که بانکها براساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی ومورد تأیید شورای محترم نگهبان انجام می دهند ، اشکال ندارد ومحکوم به صحت است وسود حاصل ازبکارگیری سرمایه براساس یکی ازعقود صحیح اسلامی ، شرعا حلال است ، لذا درصورتی که گرفتن پول ازبانک برای خرید مسکن ومانند آن تحت عنوان یکی ازعقود باشد، بدون اشکال است ولی اگر به صورت قرض ربوی باشد ، هرچند گرفتن آن ازنظر حکم تکلیفی حرام است ، ولی اصل قرض ازنظر حکم وضعی صحیح است وآن مالک ، ملک قرض گیرنده می شود وجایز است درآن ودرهرچیزی که با آن می خرد تصرف نماید(".۱) ۱)اجوبهٔ الا ستفتائات ،مقام معظم رهبری ، جلد دوم ،ص ۳۳۰ و۳۳۱ .

همسری بسیار بد برخورد از نظر رفتار و کردار اسلامی نسبت به من و فرزندان خودش و خودم دارم در حدی که دو فرزند قبلی من چندین بار بدون اطلاع من اقدام به خودکشی کردند ولی خداوندمنان صلاح در زنده نگهداشتن‌شان داشت. از نظر شرعی به عنوان تشویقات مالی، زیارتی و مجا

پرسش

همسری بسیار بد برخورد از نظر رفتار و کردار اسلامی نسبت به من و فرزندان خودش و خودم دارم در حدی که دو فرزند قبلی من چندین بار بدون اطلاع من اقدام به خودکشی کردند ولی خداوندمنان صلاح در زنده نگهداشتن‌شان داشت. از نظر شرعی به عنوان تشویقات مالی، زیارتی و مجالس وعظ و توضیحات و ارشادات اسلامی او را هدایت نموده ولی نه تنها بی‌اثر بوده بلکه از سال ۵۸ تا کنون مجبور شدم چندین بار از طریق دادگاه اقدام به طلاق کنم شاید لااقل این کار ارشادی داشته باشد!؟ که متاسفانه نه تنها ارشاد نشد بلکه باحق (نحله) که برایش تعیین نموده‌اند یاغی‌تر و فحاش‌تر درحد خلاف شرع شده که من از نظر شرعی مجبور به تبری و دوری از او شدم و شرعاً او را توسط یکی از قضات بازنشسته که قبلاً ـ حکم طلاق ایشانرا صادر کرده بود و باز من برای هدایت او و فرزندانم طلاق ندادم، طلاق شرعی داده‌ام. البته مهریه نامبرده طبق توافق فقط کلام الله مجید بوده که در قباله قید شده. با توجه به اینکه من شرعاً و عرفاً از این زن راضی نیستم و حدود هفت سال است که بدون ا. زندگی می کنیم و مخارج او و فرزندانم را تاکنون با مدرک بانکی پرداخته‌ام آیا حق النحله‌ای که بدون رضایت من باشد پس از فوتم واجب الپرداخت به چنین زنی است؟ چون در نظر دارم و وصیتنامه‌ای تنظیم نمایم و حق و حقوق فرزنودانم را تفکیک نمایم ولی راضی نستم کوچکترین حقی به او برسد. آیا می‌توانم حقوق بازنشستگی خود را وقف ایتام و یا غیره کنم یا به دولت ببخشم پس از فوتم طبق وصیتنامه یا خیر؟

پاسخ

اگر واقعاً امکان زندگی با همسرتان برای شما مقدور نیست قرآن کریم آخرین راه را طلاق پیشنهاد کرده در صورت طلاق و متارکه دیگر پس از آن حق وحقوقی نسبت به او نخواهید داشت ولی اگر آن زن در زوجیت شما بماند طبق شرع و قانون حقوقی دار دکه ملزم به پرداخت آن هستید و محروم کردن از ارث نیز حتی اگر وصیت بکنید لازم الاجرا نیست ولی اگر در زندگی و در حال حیات اموال خودتان را به فرزندان خودتان یا فرزندان یتیم دیگری بپردازید آزاد هستید ولی حق النحله زمانی که او مسیر

دیگری اختیار نکند حق اوست و شما نمی توانید او را از آن حق محروم نمایید تنها راه طلاق است. اگر واقعاً مصر هستید ا ز او جدا بشوید بطور جدی پی گیری کنید و البته در این تصمیم مصلحت خود و فرزندانتان را بطور کامل در نظر بگیرید. هم حساب و کتابها را بکنید و آثار آنرا کاملاً بررسی و ارزیابی کنید. اگر صلاح و مصلحت خودتان و فرزندانتان در جدایی و طلاق است درنگ نکنید و جدا بشوید اگر مصرانه به دنبال آن باشید موفق خواهید شد. راههای دیگر شرعی و قانونی نیست.

هبه به چه معناست و چند نوع است؟

پرسش

هبه به چه معناست و چند نوع است؟

پاسخ

هبه یعنی بخشیدن چیزی به دیگری بدون عوض و مجاناً و صیغه خاصی لازم ندارد بلکه اگر هبه کننده چیزی را به قصد بخشش به دیگری بدهد و او هم به همین انگیزه بگیرد هبه انجام گرفته و هبه دارای دونوع است. ۱ـ هبه معوضه یعنی بخشیدن بشرط دریافت چیزی و کاری مشروع بعوض آن بخشش ۲ـ هبه غیر معوضه یعنی بخشش مطلق و بدون شرط برای آگاهی بیشتر از دیدگاه مرجع تقلیدتان نسبت به هبه به توضیح المسائل و استفتائات آن بزرگوار مراجعه فرمایید.

چه فرقی بین اشخاص حقیقی و حقوقی وجود دارد؟

پرسش

چه فرقی بین اشخاص حقیقی و حقوقی وجود دارد؟

پاسخ

الف) شخص حقیقی: همه افراد بشر اشخاصی حقیقی هستند که با متولد شدن دارای حقوق و سپس قادر به اجرایآن می گردند. ب) شخص حقوقی: از اجتماع افراد یا تمرکز اموال برای انجام دادن مقاصد انتفاعی یا غیر انتفاعی بنابر تعریفقانونی به وجود می‌آید؛ مانند: موءسسات دولتی انجمن‌ها کانون‌ها و شرکت‌های تجاری. (مأخذ: مقدمه‌ای بربانکداری داخلی کاربردی ص ۱۴ ۴) }J

آیا والدین می توانند تنها به یکی از فرزندان خود ارث بدهند وآیا این کار گناهی ندارد؟

پرسش

آیا والدین می توانند تنها به یکی از فرزندان خود ارث بدهند وآیا این کار گناهی ندارد؟

پاسخ

اگر وصیت نماید تا مقدار ثلث نافذ است و بیش از ثلث منوط به اجازه ورثه می‌باشد ولی اگر در زمان حیات خود بهیکی از فرزندان تمام مال را بدهد (به صورت صلح یا هبه) اشکال ندارد، ولی از انصاف دوراست و حق دیگران راضایع نموده است. اما

وصیت به ارث نبردن یکی از ورثه باطل است.{J

منظور از نفقه واجب زن بر همسر چیست ؟

پرسش

منظور از نفقه واجب زن بر همسر چیست ؟

پاسخ

هزینه های لازم و ضروری زندگی مانند خوراک , پوشاک و مسکن است و مخارج تحصĠ...را شاřĠنمی شود.

آیا ازدواج موقت به قشر خاصی اختصاص دارد؟ اگر مراکزی در این زمینه وجود دارد, معرفی کنید.

پرسش

آیا ازدواج موقت به قشر خاصی اختصاص دارد؟ اگر مراکزی در این زمینه وجود دارد, معرفی کنید.

پاسخ

از نظر شرعی ازدواج موقت اختصاص به مردان مجرد یا متاهل ندارد لیکن از نظر قانونی هرگونه ازدواجی بایدتشریفات قانونی خود را طی نماید و در دفاتر رسمی ازدواج ثبت گردد. در ضمن در این رابطه مراکز خاصی وجودندارد. و طالبان آن تقریبا مانند ازدواج دائم باید شخص مورد نظر خود را یافته و خواستگاری نمایند.{J

علی رغم این که ازدواج موقت بسیار آسان می باشد,چرا اگر پسر و دختری صیغه را جاری کردند مسئولین قضایی آن را نمی پذیرند؟

پرسش

علی رغم این که ازدواج موقت بسیار آسان می باشد,چرا اگر پسر و دختری صیغه را جاری کردند مسئولین قضایی آن را نمی پذیرند؟

پاسخ

آن مقدار بساطت و سادگی که در مورد ازدواج موقت ذکر کردهاید از نظر فقهی در ازدواج دائم نیز هست. ولی درعین حال دستگاه قضایی هیچ خانوادهای را بدون ثبت در دفاتر رسمی ازدواج به رسمیت نمیشناسد. آنچه مهممیباشد این است که ازدواج موقت ودائم هر دو ازدواج میباشند و از نظر بسیاری از شرایط فقهی و قانونی مساویاندلیکن یکی دائمی است و دیگری غیر دائم. متأسفانه غیر دائمی بودن متعه موجب برداشت نادرستی در جامعهگردیده و باعث شده آن را به دید التذاذ آنی بنگرند. در حالی که ماهیت مسأله این نیست. اما اینکه دستگاه قضاییمقررات ویژهای برای هر دو ازدواج مقرر ساخته مربوط به احکام حکومتی میشود. زیرا اجرای احکام اولیه همین کهاز قالب فردی خارج شد و به نحوی در دایره روابط اجتماعی قرار گرفت نیازمند نظام و مقرراتی

است که مطابق باشرایط زمانی آن را سامان بخشد و جلوی بسیاری از مفاسد هرج و مرج‌ها و ضایع نمودن حقوق را بگیرد. بنابراینتناقص بین احکام اولی فقهی و احکام حکومتی نیست. بلکه تناقض آن جاست که یکی دیگری را نفی کند. مثلا قانونبگوید خواندن صیغه شرع لازم نیست و فقه آن را لازم بداند. ولی این که مقررات دیگری برای استحکام پیوندها درکنارش قرار دهد و آن را مضبوط و سامان‌مند نماید با آن تلائم دارد.{J

آیا در اسلام مرد می تواند زن را بلاتکلیف رها نموده و در برابر طلاق از او وجهی مطالبه نماید؟

پرسش

آیا در اسلام مرد می تواند زن را بلاتکلیف رها نموده و در برابر طلاق از او وجهی مطالبه نماید؟

پاسخ

عقد ازدواج قرار دادی طرفینی است که دو طرف می‌توانند در هنگام عقد هر نوع شرط مشروعی را برای خودکسب نماید. مثلا اینکه حق طلاق با زن باشد و یا با شخص ثالث دیگر. البته اگر هیچ شرطی در ضمن ازدواج صورتنگیرد مقتضای طبیعی عقد ازدواج آن است که طلاق در اختیار مرد باشد زیرا اسلام درپی آن است که تا حد امکاننهاد خانواده دچار تزلزل نگردد از همین روست که حق طلاق را تنها به مرد داده آن نیز با شرایطی که در محل خودمذکور است روشن است که اگر ابتدا اختیار طلاق به زن نیز داده می‌شد احتمال تزلزل و درهم شکستن خانواده‌ها به دوبرابر افزایش می‌یافت. علاوه بر آنکه احتمال سو استفاده‌های دیگر (همانگونه که برخی مردها عمل می‌کنند) نیزبسیار زیادتر می‌شد. در مورد مشکل شما قرآن مجید به صراحت چنین کاری را مذمت نموده اینکه زن را مورد آزار واذیت قرار دهند تا مالی از او بگیرند و یا اینکه او را معلق گذارده و در بلاتکلیفی رها نمایند. برای نمونه آیه ۱۹ . سورهنسا ای اهل ایمان ... و بر زنان سخت‌گیری و بهانه جویی مکنید که قسمتی از آنچه به مهر آنان کرده‌اید به ظلم بگیرید.مگر آنکه از آنان عمل زشتی آشکار گردد و با آنان در زندگانی با انصاف و خوش‌رفتار باشید ... و در آیه ۱۲۹ . النسا نیزمی‌فرماید : و ... آنها را معلق نگذارید (نه مانند شوهردار و نه مثل بی‌شوهر) باشند ... در هر صورت ظلم در هیچشکلی پسندیده نیست و دادگاهها باید در رفع ظلم اقدام نموده و فرد را از بلاتکلیفی نجات دهند. البته اگر در موردعملکرد دادگاهها و مراجع قضای سخنی دارید می‌توانید آن را با دفتر بازرسی و همچنین دیوان عدالت اداری مطرحنموده و حقوق خود را مطالبه نمائید.{J

در مورد حبس زن زناکار در منزل در آیه ۱۴ سوره نساء توضیح دهید

پرسش

در مورد حبس زن زناکار در منزل در آیه ۱۴ سوره نساء توضیح دهید

پاسخ

قبل از آن که حکم حد زناکار نازل شود و شرایط برای ابلاغ و اجرای آن فراهم گردد، حکم زن زناکار حبس وی درخانه بوده است. البته با نزول آیات سوره نور و حکم صد ضربه شلاق برای زناکار، حکم قبلی منسوخ گردید.{J

حقوق جزا

چرا می گویند: جنایتکار به صحنهء جنایت بر می گردد؟

پرسش

چرا می گویند: جنایتکار به صحنهء جنایت بر می گردد؟

پاسخ

شایـد مراد این باشد که بالاخره جانی به سـزای جنایت خود می رسدیا اعتراف و اقرار می کند و خود را لو می دهد یا دیگران افشـا می کننـد. در بسـیاری ازجنایت ها و قتل ها, از یک راهی به قاتل دست می یابنـد و او محاکمه می کننـد.گفته انـد: الخائن خائف; کسـی که خیانت کرده است , خوف و دلهره دارد. دلهره وترس بروز می یابد و وجدان انسان نمی تواند و راضـی نمی شود جنایت خود را کتمان کند. در نتیجه خود را لو می دهد.

سال گذشــته پدرم مرتکب قتل خطایی شد و به شش میلیون تومان دیه محکوم گردید و روانهء زندان شد و سپس با ضمانت آزاد شد. مــدتی بعد در اثر نشت گاز فوت کرد. بعد از مراسم چهلم , خانوادهء مقتول ما را زیرفشار قرار دادند که باید دخترتان را به ما بدهید تا سند پدرتان را آ

پرسش

سال گذشـته پدرم مرتکب قتل خطایی شد و به شـش میلیون تومان دیه محکوم گردید و روانهء زندان شد و سـپس با ضـمانت آزاد شـد. مـدتی بعـد در اثر نشت گاز فوت کرد. بعد از مراسم چهلم , خانوادهء مقتول ما را زیرفشار قرار دادند که باید دخترتان را به ما بدهید تا سـند پدرتان را آزاد کنیم . من با کسـی که آن ها می خواستند, ازدواج کردم و بعد از مدتی فهمیدم معتاد و بیکار است و فردی لاابالی و لات می باشـد. بعـد از چنـد ماه مقداری پول به او دادم که مرا طلاق دهد. دادگاه به ما سه ماه فرصت داده است . از شما خواهش می کنم توضـیح دهیـد: آیا بعد از مرگ پدرم دیه به ما تعلق می گیرد, با وجودی که خانه ای که در آن می نشـینیم , سند مالکیت ندارد؟

پاسخ

چون پـدر شـما اقرار به قتل کرده است , بایـد دیه را پرداخت نمود. اکنون که او مرحوم شـده است , باید از اموالش دیه را پرداخت بنمایید. می توانید در دادگاه ادعای بکنید و بگویید درست است ما مدیون هستیم , اما پدرما مالی برای ما نگذاشته است , تا دادگاه به شـما مهلت بدهـد, یا از بیت المال پرداخت شود. اما اگر پدر شـما اقرار به قتل نکرده بود, دیه بر (خویشان مقتول) بود و بر شـما چیزی واجب نبود. طلاـق ربطی به دیه نـدارد وشوهرتان حق ممانعت از این بابت نـدارد. می توانیـد به جهت این که شوهرتان معتاد است , درخواست طلاق بنمایید. اگر می توانستید شوهرتان را به ترک اعتیاد وا دارید, بهتر بود, گرچه مشکل است .

مجازات چشم چرانی و استمناء چیست؟

پرسش

مجازات چشم چرانی و استمناء چیست؟

پاسخ

هر کدام از انحرافات جنسی (چشم چرانی، استمناء، لواط، زنا و...) در پیشگاه الهی گناه محسوب می‌شود و مرتکبین آن‌ها باید مجازات شوند. پیش‌گیری ازاین گونه گناهان زشت بر همه اشخاص مخصوصاً جوانان و نوجوانان لازم است. راه پیش‌گیری در مطالعه، شرکت در مجالس عمومی و درس‌های اخلاق، تهذیب نفس و ترس از خدا و قیامت، ورزش کردن، دوری کردن از فیلم‌های مستهجن و عکس‌های محرّک و مناظر شهوت‌انگیز و هم چنین تشکیل خانواده و ازدواج است. عارضه عدم تمرکز حواس و ناتوانی از تصمیم جدی و مردانه و هجوم افکار، بی میلی به زندگی سستی در کارها، ناامید بودن نسبت به آینده همه و همه ناشی از همان ناراحتی‌های عصبی و خودگرایی شما است و بعضی آن‌ها از آثار استمناء می‌باشد، لذا با ترک کردن استمناء و تقویت بدن و ازدواج و دیگر راه کارهایی که عرض شد.،همه این عوارض انشاءالله از بین می‌رود.

در کتاب تاریخ طبری آمده که :. چراراویان اسلام و مسلمان کلمهء مرتّد را به هر دو دسته اطلاق کرده اند؟ آیا از نظر فقهی امروزه هم این دو دسته مرتّدهستند؟

پرسش

در کتاب تاریخ طبری آمده که :. چراراویان اسلام و مسلمان کلمهء مرتّد را به هر دو دسته اطلاق کرده اند؟ آیا از نظر فقهی امروزه هم این دو دسته مرتّدهستند؟

پاسخ

از روایات استفاده می شود کسی که است , مجازات سختی دارد. پردات زکات اهمیت ویژه ای دارد که اگر کسی آن را پرداخت نکند, نمازش قبول نیست و تا حدّ کفر و ارتداد پیش می رود. چند نمونه ازروایات را ذکر می کنیم : امام صادق ۷از پدرانش نقل می کند که رسول الله ۶به علی ۷وصیت کرد و فرمود: مالش را نپردازد, نه مؤمن است و نه مسلمان . باز امام صادق ۷فرمود: کم ترین آن را ـ پرداخت نکند (به او می گویند) می خواهی یهودی بمیر یا نصرانی (یعنی مسلمان نمی میری > .در روایات دیگر فرمود: . از مجموعه روایات استفاده می شود که نپرداختن زکات یا انکار آن باعث ارتداد و کفر می شود و از این جهت کسانی که نماز می خواندند, ولی زکات را منکر می شدند یا پرداخت می کردند, دستور حمله و جنگ با آنان صادرمی شد و آنان را مسلمان نمی دانستند. لذا آنان را می نامیدند و جنگ با آنان را واجب می شمردند. بعد از فوت رسول الله ۷بعضی از طوائف مرتد شدند و بعضی مسلمان بودند و نماز می خواندند, اما چون ابوبکررا به عنوان حاکم اسلامی قبول نداشتند, زکات به او پرداخت نمی کردند. لذا ابوبکر لشکرهایی به سوی آن ها فرستادتا آن ها را مطیع خود کند.(۱) چه بسا افراد بی گناهی نیز در این جنگ ها کشته شدند. امروزه هم اگر کسی از اسلام برگردد یا عقیده داشته باشد زکات از برنامه های اسلام نیست , کافر می شود, چون زکات از ضروریات دین است واگر کسی منکر آن شود و انکار او به انکار خدا و رسول منجر شود, از جرگهء اسلام خارج می شود. (پاورقی ۱.تاریخ ابن ابن خلدون , ج ۲ ص ۴۹به بعد.

آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در قرآن مجید تنها به مذمّت شدید آنان و وعدهٔ عذاب عظیم الهی نسبت به آنها اشاره شده، بی‌آنکه سخن از چگونگی کیفر دنیوی آنها به میان آمده باشد، در آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ نحل می‌خوانیم «مَنْ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ اِیمانِهِ اِلّا مَنْ اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالاِیمانِ، وَلکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرا فَعَلَیْهِمْ غَضَب مِنَ اللهِ وَ لَهُمْ عذاب عَظیم» [کسانی که بعد از ایمان، کافر شدند ـ بجز کسانی که تحت فشار واقع شده‌اند (ظاهراً اظهار جدایی از اسلام کرده) در حالی که قلبشان آرام با ایمان است ـ آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان می‌باشد!] در جای دیگر می‌فرماید «کَیْفَ یَهْدِی اللهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ اِیْمانِهِمْ وَ شَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجاءَهُمُ الْبَیِّناتُ وَ اللهُ لایَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمین ـ اُولئِکَ جَزائُهُمْ اَنَّ عَلَیْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النّاسِ اَجْمَعینَ»آل عمران/۸۶ و ۸۷ [چگونه خداوند هدایت می‌کند جمعیّتی را که بعد از ایمان و گواهی به حقّانیّت رسول خدا و آمدن نشانه‌های روشن برای آنان کافر شدند و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد ـ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم ، همگی بر آنهاست.]

مرتد فطری و ملی یعنی چه؟ و حکم هر کدام چیست؟

پرسش

مرتد فطری و ملی یعنی چه؟ و حکم هر کدام چیست؟

پاسخ

مشهور در میان فقها این است که مرتد اگر فطری باشد (یعنی نطفهٔ او در حال مسلمان بودن پدر و مادر یا لااقل یکی از آن دو منعقد شده باشد) حدّ او قتل است و توبه‌اش پذیرفته نیست (البته در صورتی که مرد باشد) و اگر مرتد ملّی باشد، یعنی از پدر و مادر غیر مسلمان متولّد شده است، نخست به او پیشنهاد توبه می‌شود اگر پذیرفت چیزی بر او نیست و اگر توبه نکرد حدّ او قتل است.

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پرسش

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پاسخ

اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته‌اند سختگیری نمی‌کند و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پی گیر منطقی به اسلام فرا می‌خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرایط ذمّه، همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان داشته باشند، نه تنها به آنها امان می‌دهد، بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می‌گیرد. ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق‌العاده سختگیر است، چرا که این عمل موجب تزلزل جامعهٔ اسلامی می‌گردد و یکنوع قیام بر ضدّ رژیم و حکومت اسلامی محسوب می‌شود و غالباً دلیل بر سوء نیّت است. لذا همان گونه که اشاره شد چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد

نطفهٔ او مسلمان بوده و به تعبیر ساده‌تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام برگردد و آشکارا از این بازگشت سخن گوید و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد، اسلام خونش را مباح می‌شمرد، اموال او باید در میان وارثان مسلمانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا می‌شود و توبهٔ او در ظاهر نیز پذیرفته نیست، یعنی این احکام سه‌گانه دربارهٔ چنین کسی به هر حال اجرا می‌شود، ولی اگر واقعاً پشیمان گردد توبهٔ او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد (البته اگر مجرم زن باشد توبه‌اش مطلقاً پذیرفته و حکم اعدام ندارد)، و اگر پشیمان نشود و توبه نکند، ولی در ظاهر سخنی که دلیل ارتداد باشد نگوید کسی به او کاری ندارد. و اگر شخصی که از اسلام برگشته، مسلمان زاده نباشد به او تکلیف توبه می‌کنند، اگر توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همهٔ مجازاتها از میان خواهد رفت، و اگر توبه نکرد مجازات می‌شود (در تمام این موارد توبهٔ ظاهری او کافی است و ما مأمور به باطن او نیستیم). حکم سیاسی مرتد فطری برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یکنوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقّی گردد. ولی اگر به این واقعیّت توجّه کنیم که این احکام، مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده، بلکه تنها کسی را شامل می‌شود که به اظهار یا تبلیغ بپردازد و در حقیقت قیام بر ضدّ رژیم موجود جامعهٔ اسلامی کند روشن می‌شود که این خشونت، بی‌دلیل نیست و با مسألهٔ آزادی اندیشه نیز منافات ندارد و شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب، با تفاوتهایی وجود دارد که خون افرادی که قیام بر ضدّ رژیم آنها کنند مباح می‌شمرند. کوتاه سخن اینکه اولاً حکم توبهٔ مرتد فطری مخصوص کسانی است که مرد و مسلمان زاده باشند و در آغاز اسلام را بپذیرند و سپس از آن باز گردند، کسی که اسلام را از آغاز بلوغ نپذیرد، مشمول احکام مرتد نیست! ثانیاً کسانی که در حال تحقیق باشند، مشمول این حکم نیستند حتی اگر نتیجهٔ تحقیق آنها بازگشت از اسلام و گرایش به آیین دیگری باشد، مشروط بر اینکه سخنی برخلاف اسلام نگویند، کسی با آنها کاری ندارد و از این مجازاتها معافند. ثالثاً هر گاه در برابر مرتد سکوت شود، بیم آن می‌رود که هر روز گروهی (مانند یهودیان در آغاز اسلام) به توطئه‌ای بر ضدّ مسلمین برخیزند و برای درهم ریختن اعتقادات مردم و قیام بر ضد حکومت اسلامی از طریق اظهار ارتداد وارد شوند و اینجاست که هرج و مرج عظیمی در داخل جوامع اسلامی روی می‌دهد. به خصوص اینکه کارهای تخریبی، معمولاً آثار سریع دارد. اسلام در برابر این کار ایستاده و عکس العمل شدیدی نشان داده است.

آیا حد شراب خوار در قرآن آمده است؟ حد شراب خوار چقدر است؟

پرسش

آیا حد شراب خوار در قرآن آمده است؟ حد شراب خوار چقدر است؟

پاسخ

در قرآن مجید در آیات متعددی دربارهٔ گناه شرابخواری و زشتی فوق العادهٔ آن بحث شده، ولی سخنی از حد شرب خمر به میان نیامده است، ولی در احادیث آمده است که حد شرب خمر هشتاد تازیانه است، در حدیثی از برید بن معاویه از امام صادق(ع) می‌خوانیم فرمود «اِنَّ فی کِتابِ عَلِیٍّ یُضْرَبُ شارِبُ الْخَمْرِ ثَمانِینَ وَ شارِبُ النَّبیذِ ثَمانینَ» (مرآت العقول ۲۳/۳۳۰) [در کتاب علی(ع) (کتابی که به خط امیر مؤمنان و املاء رسول خدا(ص) بود) آمده است، به کسی که شرب خمر کند هشتاد تازیانه، و همچنین کسی که شرب نبیذ کند هشتاد تازیانه زده می‌شود.» (خمر شراب انگور، نبیذ شراب خرماست و گاه به معنی وسیعتری نیز اطلاق می‌شود). در بعضی از روایات آمده است که تعیین مجازات هشتاد تازیانه برای شرابخوار به خاطر آن است که هنگامی که کسی شراب می‌نوشد، مست می‌شود و در آن حال غالباً سخنهای ناروا می‌گوید و از جمله نسبتهای زشت ناموسی به اشخاص می‌دهد، و از این

رو شبیه حدّ قذف بر او جاری می‌شود.

آیا حد لواط در قرآن آمده است؟ حد لواط چیست؟

پرسش

آیا حد لواط در قرآن آمده است؟ حد لواط چیست؟

پاسخ

در قرآن مجید زشتی این عمل و عظمت این گناه در آیات مربوط به داستان قوم لوط(ع) بیان شده است ونیز به عقیدهٔ بعضی از مفسّران اشارهٔ اجمالی در مورد حدّ آن در آیهٔ ۱۶ نساء دیده می‌شود، آنجا که می‌فرماید «وَ الَّذانِ یَاتِیانِها مِنْکُمْ فَآذُوهُما فَاِنْ تابا وَ اصْلَحا فَاَعْرِضُوا عَنْهُما اِنَّ اللهِ کانَ تَوّاباً رحیماً» [و کسانی که به سراغ آن کار زشت (لواط) می‌روند آنها را آزار دهید و اگر توبه کنند و خود را اصلاح نمایند از آنها در گذارید، زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است.] البته این در صورتی است که «الَّذانِ» اشاره به دو مرد، و ضمیر «یَاتیانِها» اشاره به لواط باشد، در حالی که این ضمیر به کلمهٔ «فاحشه» بر می گردد که درآیهٔ قبل آمده و اشاره به «زنا» است. به هر حال حدّ لواط و همجنس گرایی طبق روایات اسلامی، اعدام است در صورتی که دخول واقع شده باشد و اگر واقع نشده تازیانه است و روایات متعددی از پیشوایان معصوم ـ علیهم السلام ـ در این زمینه نقل شده است.

آیا حد مساحقه در قرآن آمده است؟ حد مساحقه چیست؟

پرسش

آیا حد مساحقه در قرآن آمده است؟ حد مساحقه چیست؟

پاسخ

مساحقه ـ یعنی همجنس گرایی زنان ـ در اسلام نیز حدّ شدیدی دارد و حدّ آن مطابق مشهور، حدّ زنا صد تازیانه است، و فرقی میان محصنه و غیر محصنه نیست. این مطلب در روایات متعددی که از پیشوایان نقل شده است آمده. در قرآن مجید صریحاً مطلبی در این باره دیده نمی‌شود، ولی بعضی از مفسّران آیهٔ ۱۵ سورهٔ نساء را اشاره به آن می‌دانند، آنجا می‌فرماید «وَاللّاتی یَاتینَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلُ اللهُ لَهُنَّ سَبیلاً» [و کسانی که از زنان شما مرتکب عمل منافی عفت شوند، چهار نفر از خودتان را به شهادت دربارهٔ آنها بطلبید، اگر گواهی دادند، آنان را در خانه‌های خود نگاهدارید (محبوس کنید) تا مرگشان فرا رسد یا این که خداوند راهی برای آنها قرار دهد.] ولی غالب مفسران، این آیه را اشاره به مساله زنا میدانند، پیش از آنکه حکم تازیانه در سوره نور نازل شود و قرائن موجود در این آیه و آیه بعد نیز همین معنی را تأیید میکند.

آیا حد قیادت در قرآن آمده است؟ حد قیادت چقدر است؟ پرسش

پاسخ

قیادت یا واسطگی در میان زنان و مردانی که مرتکب اعمال منافی عفت می‌شوند، نیز از کارهایی است که حدّ ثابت و معینی در اسلام دارد (هر چند در قرآن نیامده است) و بنابر مشهور حدّ آن، ۷۵ تازیانه یعنی سه چهارم حدّ زناست.

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند؟

پرسش

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند؟

پاسخ

بلی، مانعی ندارد که قضات آگاه و کارشناسان جرایم در جلساتی با هم بنشیند و حدودی برای تعزیرات در نظر بگیرند، البته نه به صورت معین، بلکه حدّ اکثر و حدّ اقلّی از زندان و جریمهٔ مالی و مجازاتهای اسلامی و امثال آن را در نظر بگیرند تا وحدت رویهٔ حاصل شود. این امر با موازین اسلامی کاملاً سازگار است و لااقل از عناوین ثانویه در عصر و زمان ما برای مشروعیّت آن می‌توان استفاده کرد.

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟

پرسش

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟

پاسخ

تعزیر معانی وسیع و گسترده‌ای دارد که هر گونه منع و تأدیب را شامل می‌شود و هیچ دلیلی در دست نیست که در شرع مقدس اسلام یا اصطلاح فقها این مفهوم تغییر کرده باشد (و به اصطلاح دارای حقیقت شرعیّه یا متشرّعه نیست) و نیز نقل به معنی جدید در اصطلاح فقها نشده است. هر چند بسیاری از فقها به پیروی از روایات، غالباً روی مصداق خاصی (ضرب و تازیانه) تکیه کرده‌اند، ولی بیان این مصداق معروف هرگز دلیل بر انحصار مفهوم تعزیر به آن نمی‌شود، هر چند این توهّم برای جمعی پیدا شده است که تعزیر در نظر آنها مساوی است با ضرب و تازیانه، اما بررسیهای بیشتر روی گفتار فقها و روایات، بطلان این تصور را ثابت می‌کند. مرحوم علامهٔ حلی ـ قدس سره الشّریف ـ در کتاب «تحریر» می‌گوید «تعزیر برای هر جنایت و گناهی است که حدّی دربارهٔ آن وارد نشده است ـ تا آنجا که می‌فرماید ـ «وَ هُوَ یَکُونُ بِالضَّرْبِ وَ الْحَبْسِ وَ التَّوْبیخِ مِنْ غَیْرِ قَطْعٍ وَ لا ـ جَرْحٍ وَ لا اَخْذِ مالٍ» (تحریر ۲/۲۳۹) [تعزیر گاهی به وسیلهٔ ضرب یاحبس یا توبیخ، بدون قطع کردن عضو و مجروح ساختن و نه به گرفتن مالی است.] در کتاب «اَلْفِقْهُ عَلَی الْمَذاهِبِ الاَرْبَعَهٔ» بعدازنقل کلام «ابن قَیّم» و اینکه ظاهر عبارت اوچنین نتیجه می‌دهدکه حاکم می‌تواند به هر طریقی که صلاح ببیند ـ اعم از زندان یا ضرب ـ مجرمان راتعزیر کند، می‌گوید «وَ بِالْجُمْلَهٔ فَاِنَّ التَّعزیرَ باب واسِع یُمْکِنُ لِلْحاکِمِ اَنْ یَقْضی بِهِ عَلَی کُلِّ الْجرائم الَّتی لَمْ یَضَعِ الشّارِعُ لَها حَدّاً اَوْ کَفّارَهً، عَلَی اَنْ یَضَعَ الْعُقوبَهَ الْمُناسِبَهَ لِکُلِّ بَیْئَهٍ وَ لِکُلِّ جَرِیْمَهٍ مِنْ سَجْنٍ اَوْ ضَرْبٍ اَوْ نَفیِ اَوْ تَوْبیخٍ اَوْ غیْرِ ذلِک» (الفقه علی المذاهب الاربعه ۵/۴۰۰) [خلاصه اینکه تعزیر، باب وسیعی دارد که به حاکم و قاضی اجازه

می‌دهد دربارهٔ تمام جرایمی که شارع، حدّ و کفاره‌ای برای آن قرار نداده، مجازات مناسبی قرار دهد که با وضع هر جامعه و هر گناه تناسب داشته باشد، خواه زندان باشد یا ضرب، یا تبعید یا توبیخ یا غیر آن.]

معنای تخییر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش

پاسخ

منظور این است که دست قاضی باز باشد تا بتواند تناسب را بین«جرم» و «جریمه» از تمام جهات در نظر بگیرد در حقیقت قاضی ظاهراً مخیّر است، ولی در واقع مخیّر نیست، زیرا برای هر جرمی مقدار خاصی از مجازات را تعیین می‌کند؛ به این معنی که اگر تناسب جرم و جریمه اقتضا کند یک ماه زندان، یا بیست ضربه شلاق در نظر بگیرد، نمی‌تواند او را یک ضربه بیشتر یا کمتر شلاق بزند، یا یک روز بیشتر یا کمتر زندانی کند و یا یک ریال بیشتر و یا کمتر غرامت نماید.

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پرسش

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پاسخ

گرچه بعضی از مورخان اسرار دارند که در عصر سه خلیفهٔ اول، زندان به معنی محل خاصی برای نگهداری مجرمان وجود نداشت و تنها در عصر امیر مؤمنان علی(ع) بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می‌گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد. شاهد این سخن مطلبی است که «ابن همان» در کتاب «شرح فتح الغدیر» که در فقه حنفی نوشته شده آورده است، او نقل می‌کند «در عصر پیامبر(ص) و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در مسجد یا دالان خانه زندانی می‌شدند تا اینکه «عمر» خانه‌ای را در مکه به چهارهزار درهم خرید و زندان قرار داد.» (شرح فتح الغدیر ۵/۴۷۱) مسألهٔ خریدن خانه‌ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب «النظم الاسلامیه» و کتاب «الجنایات المتحده بین القانون و الشریعه» نیز آمده است. آنها تصریح کرده‌اند که «عمر» آن خانه را از «صفوان بن امیّه»، یکی از سران مکه، خریداری کرد. ابو اسحاق شیرازی نیز در کتاب «مهذّب» که در فقه شافعی نوشته شده، خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است. تنها سخنی که می‌توان در زمینهٔ جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را درعصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن پا فشاری دارند بیان کرد، این است که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد، تنها همان خانهٔ «صفوان بن امیّه» را به چهار هزار درهم خریداری کرد و از آن برای این منظور استفاده می‌نمود، ولی در عصر امیر مؤمنان علی(ع) حضرت شخصاً اقدام ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی، نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند.) جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت، نخست زندانی از بوریا ساخت که هم نور فراوان داشت وهم هوا و نام آن را «نافع» گذاشت (شاید به این منظور که این زندان از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و بزودی اصلاح شوند) ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزدها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُخَیّس» نامید.

فلسفهٔ وجود زندان چیست؟

پرسش

فلسفهٔ وجود زندان چیست؟

پاسخ

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشرفت سرچشمه می‌گیرد، چراکه هیچ موجودی در اسارت نمی‌تواند به سیر تکامل خود ادامه دهد، حتی حیوانات، از قفس رنج می‌برند، هر چند تمام وسایل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می‌دهند، هر چند در بیرون قفس، انواع خطرات آنها را تهدید کند. به همین دلیل، جاندارانی که در قفس اسیرند، نه شوری در سر و نه نوایی در گلو و نه هیجانی در تن دارند، مگر اینکه متولد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده باشند. اگر در حیوانات، این مسأله به صورت یک غریزه نهفته است، در انسان این درک عاطفی با درک عقلی هماهنگ می‌گردد، و با دلیل و برهان، آزادی خود را می‌طلبد و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازات‌های سخت برای بشر، سلب آزادی و زندان است. بی‌شک بیشتر زندان‌ها در طول تاریخ، ظالمانه و به صورت ابزاری در دست افرادی خود کامه، کینه‌توز و انتقام‌جو برای رسیدن به مقاصد نا مشروع بوده است، ولی این مانع از فلسفهٔ واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح افراد متخلف و مبارزهٔ با فساد اجتماعی نیست. این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا اهداف مورد نظر تحقق یابد.

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می‌کنند تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند. این معمولترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است.

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان در مورد کسانی است که به عادت بدی گرفتارند (مانند معتادان مواد مخدر) و اندرزها و آموزش‌ها در آنها تأثیر نمی‌گذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند و اصلاح شوند، و اعتیاد خود را ترک گویند.

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

حادثهٔ مهمی مانند قتل نفس در جایی رخ می‌دهد که قاتل به درستی شناخته نیست، ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هستند، بدون شک باید دربارهٔ قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کند و بعد از ثبوت مدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسی به او نباشد. در اینجا متهم یا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کنند، پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشند با عذر خواهی آزاد می‌شوند و اگر گناهکار باشند به جزای عمل خود می‌رسند. این نوع زندان تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات دربارهٔ او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

منظور از استحقاق در این جا، گرفتن حق است، مثلاً گاه کسی طلبی از دیگری دارد که او در عین توانایی بر پرداخت از اداء دین خودداری می‌کند، در اینجا گاهی بدهکار را زندانی می‌کنند تا تحت فشار قرار بگیرد و حاضر به ادای حق طلبکار گردد، البته در اینجا باید به محض اینکه آمادگی برای ادای دین پیدا کرد از زندان آزاد شود، چون هدف و فلسفه زندان او پایان یافته است.

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که حافظ منافع مردم است برای فرو نشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً در انقلابها و طوفان‌های اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می‌کند.

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پرسش

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پاسخ

آنچه مسلّم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می‌شود و با تعبیر «امساک» ذکر شده است می‌فرماید «وَ اللَّاتی یَأْتینَ الفاحِشَةَ مِن نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمُوتُ اَوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبیلاً» نساء/۱۵ [و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید، اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد.] معروف در میان مفسّران این است که این آیه ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب زنا می‌شدند پیش از آن که حدّ نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت «زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد(تازیانه) یا رجم(سنگسار کردن) گردید. جملهٔ «اَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ» [آنها را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد.] گرچه سخنی از زندان در آن به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه‌ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است. این تنها موردی است که در قرآن دربارهٔ حکم زندان دیده می‌شود.

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پرسش

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پاسخ

در روایات اسلامی، موارد متعدّدی برای زندان‌ابد و غیر آن آمده است، از جمله ۱ـ در مورد معاونت در قتل ـ هر گاه کسی، دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به قتل برساند، حکم قاتل از نظر فقه اسلامی، اعدام است و حکم معاون او زندان ابد، این حکم در میان فقهای ما مورد اتّفاق و اجماع است و احادیث متعدّدی که در منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می‌دهد. در حدیثی از علی(ع) می‌خوانیم که در باره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او را به قتل رسانده چنین قضاوت فرمود «یُقْتَلُ الْقاتِلُ و یَحْبَسُ الاخِرُ حَتّی یَمُوتَ غَمّاً کَما حَبَسَهُ حَتّی ماتَ غَمّاً» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۵) [قاتل را می‌کشند و نفر دیگر را حبس می‌کنند تا با اندوه بمیرد، همان گونه که او مقتول را نگهداشت تا با اندوه کشته شود.] ۲ـ دستور قتل دادن ـ از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی‌گناهی کند، حتّی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلّف نماید، او حق ندارد که بی‌گناه را به قتل رساند، زیرا تقیّه در مورد خون، مشروع نیست، وَ الْمَأْمُورُ مَعْذُور در این مورد، سخن بی اساس است. حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکرد، و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی‌گناهی کرد، قانون اسلام می‌گوید حکم قاتل، قصاص است، و حکم آمر زندان ابد! امام باقر (ع) دربارهٔ چنین کسی فرمود «یُحْبَسُ الامِرُ بِقَتْلِهِ حَتّی یَمُوتَ» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۲) [امر کننده را زندان می‌کنند تا بمیرد.] ۳ـ در مورد تکرار سرقت نیز دستور داده شده که در مرتبهٔ سوّم، او را به زندان ابد

مجازات کنند، این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق(ع) از آن حضرات نقل کرده‌اند. ۴ـ در مورد زنان مرتد فطری، اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است. در حدیثی از امام باقر و امام صادق(ع) می‌خوانیم «وَ االْمَرْئَهُ اذا اِرْتَدَّتْ عَنِ الاِسْلام اُسْتُتیبَتْ، فَاِنْ تابَتْ وَ اِلّا خُلِّدَتْ فِی السِّجْنَ» (وسائل الشیعه ۱۸/۵۴۹) [به زن مرتد پیشنهاد توبه می کنند، اگر پذیرفت و بازگشت آزاد می‌شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد.]

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی دربارهٔ حقوق زندانیان و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه و ملاقات بستگان و دوستان، مطالب قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود «عَلَی الْاِمام اَنْ یُخْرِجَ الْمُحْبَسینَ فِی الدَّیْنِ، یَوْمَ الْجُمْعَهِ اِلَی الْجُمْعَهِ، وَ یَوْمَ الْعیْدِ اِلَی الْعیْدِ، فَیُرْسِلُ مَعَهُمْ فَاِذا قَضَوُا الصَّلاهَ وَ الْعیْدَ رَدَّهُمْ اِلَی السِّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۲۲۱) [بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده‌اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روزعید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را به جا آوردند آنها را به زندان باز گردانند.] باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد. در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می‌فرماید «اِنَّ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلام کانَ یُخْرِجُ اَهْلَ السُّجُونِ ـ مَنْ حُبِسَ فی دَیْنٍ اَوْ تُهْمَهٍ ـ اِلَی الْجُمْعَهِ فَیَشْهَدُونَها وَ یُضَمِّنُهُمُ الاوْلِیاءِ حَتّی یُرَدّوُهُمْ» (مستدرک ۱۷/۴۰۳) [علی(ع)، زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتّهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می‌آورد تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می گرفت که آنها را به زندان باز گردانند.] (درست شبیه بعضی از مرخصی‌هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است). از حدیث دیگری استفاده می‌شود که علی (ع) هر جمعه سری به زندان می‌زد، آنهایی که در انتظار اقامهٔ حدّ بودند، اجرای حدّ بر آنها می کرد (و آزاد می کرد) و کسی را که حدّی بر او نبود آزاد می‌ساخت.

ابو یوسف در حمایت از زندانیان، چه طرحی به هارون الرشید ارائه کرد؟ پرسش

پاسخ

هارون الرشید، خلیفهٔ عباسی، برای بستن دهان مردم به ابو یوسف پیشنهاد کرد طرحی دربارهٔ چگونگی رفتار با زندانیان از نظر اسلام و فقه اسلامی بنویسد و مخصوصاً درسؤال هارون این موضوع قید شده بود که در مورد افراد خلافکار و شرور و سارقین، هنگامی که دستگیر و زندانی می‌شوند، آیا لازم است برای آنها غذا تهیّه شود؟ و اگر لازم است آیا باید از محل زکات باشد یا محل دیگر؟ و به طور کلّی چگونه باید با آنها رفتار کرد؟ بدیهی است هارون دلش برای زندانیان نسوخته بود فشار افکار عمومی او را مجبور ساخت. ابو یوسف طرح مشروح و گسترده‌ای در این باره تنظیم کرد و برای خلیفه فرستاد وبا صراحت آمیخته با شجاعت، قسمتهای زیادی از دستورهای اسلام را که توأم با انتقادهایی از وضع موجود بود برای او نوشت، بی‌آنکه دایرهٔ سؤال و جواب را محدود به زندانیان دزد و شرور کند، چه این که او به خوبی می‌دانست، بیشتر زندانیان عبّاسیان، زندانیان سیاسی هستند! این نامهٔ

تـاریخی را در دوازده قسـمت خلاـصه کرده، ذیلاً ـ می‌آوریم. ۱ـ هر گـاه زنـدانیان، از خود چیزی برای تغـذیه ندارنـد بایـد از محل «زکات» (حقّ فقراء) یا بیت المال (حقوق عمومی) تغـذیه شونـد و تو مختار هستی هر یک از این دو امر را برگزینی. ۲ـ واجب است برای هر زنـدانی به مقـدار نیـازش آذوقه تهیّه شود و هیـچ گونه کوتـاهی در این امر جایز نیست! ۳ـ مراقب باش حتّی اگر اسـیری از مشـرکان گرفته شود، مادام که حکمی دربارهٔ او از دادگاه اسـلامی صادر نشده باید نسـبت به او خوشرفتاری شود و وسایل تغذیه او فراهم گردد، تا چه رسـد به مسـلمانی که به زندان افتاده است، آیا سـزاوار است بگذارند از گرسـنگی بمیرد؟! ۴ـ ای خلیفه! خلفای پیشـین، پیوسـته دربارهٔ زنـدانیان سـفارش می‌کردنـد و وسایل تغذیه و لباس تابسـتانی و زمسـتانی آنان را تهیه می‌نمودند، و نخستین کسی که پیشگام در این راه بود امیرمؤمنان علی(ع) بود و خلفای بعد نیز به این مسأله اهمیّت می‌دادند. بعضی از روات حدیث برای من نقل کرده‌اند که عمر بن عبدالعزیز دستور اکید داد که در زندانها هیچ کس را طوری در زنجیز نکنند که قدرت بر نماز ایستادن نداشـته باشـد، اصـلاً نباید کسـی شب تا صـبح در غل و زنجیر باشد، مگر آنها که خون بیگناهی را ریخته‌اند! ۵ـ سفارش کن مقدار خوراک زنـدانیان را به صورت پول نقد در آغاز هر ماه در اختیارشان بگذارند، زیرا از این میترسم که اگر غذا به صورت جنس در اختیارشـان گـذارده شود مأموران زنـدان از آن بدزدنـد! و چیز قابل توجّهی به دست آنها نرسـد (ابو یوسف در اینجا فساد حاکم بر زندانهای بنی عباس را به روشنترین وجهی بازگو کرده است). ۶ـ یـک نفر از افراد مورد اطمینان و اهل خیر را مأمور کن تا نام تمام زنـدانیانی که از بیت المال تغذیه می‌شوند، در دفتر ثبت کند و نزد خود نگاه دارد و در آغاز هر ماه، شـخصاً به زندان برود و مطابق آن دفتر، زنـدانیان را یک یک به نام صـدا زنـد و مخارج او را به دست خودش بدهد و من گمان می‌کنم ده دینار برای هر یک نفر در ماه کافی باشـد (اگر دینار را به عنوان یک مثقال هیجده نخودی طلا در نظر بگیریم به پول امروز مبلغ هنگفتی می‌شود و حتّی با پول آن زمـان نیز مبلغ قابل توجّهی بود، انتخاب این رقم از سوی ابو یوسف شایـد برای این است که اگر از این هم کمتر بدهنـد باز مجبور باشـند به مقدار نیاز آنها بپردازند). ۷ـ شـنیده‌ام گاهی بعضـی از زندانیان را درحالی که به زنجیر بسته شده‌اند در معرض دید عموم قرار می‌دهنـد تا مردم بر آنها ترحّم کننـد و صدقه‌ای به آنها بپردازند و از این طریق پولی برای زندانیان جمع شود! از این کار ناشـایست جلوگیری کن، چرا که خـدا به این کـار راضـی نیست، من فکر نمی‌کنم مشـرکان در مورد اسـیران مسـلمان چنین رفتاری کننـد، پس چگونه ممکن است با مسـلمین این چنین رفتار شود؟ تازه معلوم نیست پولی را که از طریق صدقات جمع آوری می‌کنند در اختیار خود زنـدانیان قرار دهنـد (و این مصـیبت بزرگ دیگری است). ۸ـ هر گاه کسـی در زندان بمیرد و خویشاوندانی نداشـته باشـد، بایـد وسایل غسل و کفن و دفن او از طریق بیت المال به طور مناسبی فراهم گردد و نیز باید بر او به عنوان یک مسـلمان نماز بخواننـد، آنگاه به خاک سپرده شود. افراد مورد وثوق به من خبر داده‌انـد که گاه، غریبی در زندان از دنیا می‌رود و جنازهٔ او یک یا دو روز بر زمین می‌مانـد تا زنـدانیان، دربارهٔ او از مقامات مسئول کسب تکلیف کننـد، در این میان زندانیان برای پایان دادن به این صحنه غم‌انگیز درمیان خود پول جمع‌آوری می‌کنند تا به کسی دهند که او را فقط تا گورستان ببرد، و بی آنکه مراسم غسل و کفن و نماز انجام گیرد او را به خاک بسپارد، این کار دردناکی است که برای مسلمان قابل تحمّل نیست! ۹ـ من فکر می‌کنم اگر دستور دهی حـدود و تعزیرات اسـلامی به صورت صـحیح عمل شود تعـداد زنـدانیان به حـداقل می‌رسد، زیرا افراد خلافکار، مجازات را با چشم خود می‌بیننـد و در روح آنها اثر می‌گذارد! یکی دیگر از علل فزونی تعداد زندانیان این است که بسـیاری از افراد بعد از آنکه به زنـدان افتادنـد فراموش می‌شونـد و کار آنها تعقیب نمی‌شود، به عده‌ای مأموریّت ده که همه روز پروندهٔ زندانیان را مورد مطالعه قرار دهنـد و زودتر به کار آنها رسـیدگی کننـد، اگر مـدرکی بر ضـدّ آنها وجود دارد مجازات شونـد و آزاد گردند و اگر ندارد به زنـدان آنها پایان دهند. ۱۰ـ مخصوصاً دسـتور مؤکـد صادر کن که در مجازات خطاکاران راه افراط نپوینـد و از حـد مجاز اسـلامی تجـاوز نکننـد، به من خبر دادنـد گاه مأموران تو به صـرف اتهام، زنـدانیان را می‌زننـد، حتّی در مورد بعضـی از گناهان ۲۰۰ یا ۳۰۰ تازیـانه یا بیشتر و کمتر زده‌انـد! این چیزی است که در اسـلام مجاز نیست، تن مسـلمان احترام دارد و بـدون جهت نمی‌توانـد آن را

آزرده ساخت. ۱۱ـ هرگاه یکی از زندانیان جنایتی مرتکب شده که باید قصاص شود و یا عملی انجام داده که در خور حد و تعزیر است باید این احکام اسلامی به زودی در حق او اجرا گردد و بی جهت در زندان نماند و یا اینکه در مورد قصاص، صاحبان خون عفو کنند و از مجرم بگذرند و در اینصورت نیز باید فوراً آزاد شود. ۱۲ـ در موردی که قصاص ممکن نیست باید شخص جانی دیه کامل را بپردازد، بعد مقداری در زندان بماند تا آثار توبه در او ظاهر گردد و در این هنگام باید بلافاصله آزاد شود و راه خود را پیش گیرد. این نامهٔ تاریخی که حاکی از طرز فکر و برداشت یک فقیه معاصر عباسیان از احکام اسلام، دربارهٔ زندانیان است، می‌تواند به عنوان مشت نمونهٔ خروار، سند زنده‌ای برای تعلیمات اسلام در این زمینه باشد.

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟ پرسش

پاسخ

گرچه بعضی از مورخان اسرار دارند که در عصر سه خلیفهٔ اول، زندان به معنی محل خاصی برای نگهداری مجرمان وجود نداشت و تنها در عصر امیر مؤمنان علی(ع) بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد. شاهد این سخن مطلبی است که «ابن همان» در کتاب «شرح فتح الغدیر» که در فقه حنفی نوشته شده آورده است، او نقل می کند «در عصر پیامبر(ص) و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در مسجد یا دالان خانه زندانی می‌شدند تا اینکه «عمر» خانه‌ای را در مکه به چهارهزار درهم خرید و زندان قرار داد.» (شرح فتح الغدیر ۵/۴۷۱) مسألهٔ خریدن خانه‌ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب «النظم الاسلامیه» و کتاب «الجنایات المتحده بین القانون و الشریعه» نیز آمده است. آنها تصریح کرده‌اند که «عمر» آن خانه را از «صفوان بن امیّه»، یکی از سران مکه، خریداری کرد. ابو اسحاق شیرازی نیز در کتاب «مهذّب» که در فقه شافعی نوشته شده، خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است. تنها سخنی که می‌توان در زمینهٔ جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را درعصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن پا فشاری دارند بیان کرد، این است که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد، تنها همان خانهٔ «صفوان بن امیّه» را به چهار هزار درهم خریداری کرد و از آن برای این منظور استفاده می‌نمود، ولی در عصر امیر مؤمنان علی(ع) حضرت شخصاً اقدام ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی، نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند.) جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت، نخست زندانی از بوریا ساخت که هم نور فراوان داشت وهم هوا و نام آن را «نافع» گذاشت (شاید به این منظور که این زندان از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و بزودی اصلاح شوند) ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزدها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُخَیّس» نامید.

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می کنند تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند. این معمولترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است.

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زندان در مورد کسانی است که به عادت بدی گرفتارند (مانند معتادان مواد مخدر) و اندرزها و آموزش‌ها در آنها تأثیر نمی‌گذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند و اصلاح شوند، و اعتیاد خود را ترک گویند.

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

حادثهٔ مهمی مانند قتل نفس در جایی رخ می‌دهد که قاتل به درستی شناخته نیست، ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هستند، بدون شک باید دربارهٔ قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کند و بعد از ثبوت مدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسی به او نباشد. در اینجا متهم یا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کنند، پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشند با عذر خواهی آزاد می‌شوند و اگر گناهکار باشند به جزای عمل خود می‌رسند. این نوع زندان تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات دربارهٔ او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

زندان تأدیبی چه زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زندان، بیشتر در مورد کودکان است که مشمول قوانین نیستند، ولی اگر آزادی مطلق نیز به آنها داده شود سوء استفاده کرده راه انحراف را پیش می‌گیرند، لذا در مقابل پاره‌ای از گناهان، آنها را به زندان می‌افکنند تا تأدیب و تربیت شوند.

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است. گاهی نیز مخالف مصالح جامعه نیست، بلکه موافق آن است، ولی با مصالح یا مطامع رژیم خودکامهٔ حاکم تضاد دارد (مانند زندانیان سیاسی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند).

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که حافظ منافع مردم است برای فرو نشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً در انقلابها و

طوفان‌های اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می کند.

فلسفهٔ حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش

پاسخ

شک نیست که تشریع احکام الهی به خاطر دعوت مردم، به قسط و عدل و هدایت جامعه به طرق امن و امان است، تا انسانها بتوانند به کسب فضایل و نفی رذائل و سیر الی الله و مقام قرب الهی که مقصد اعلای آفرینش است بپردازند. و از آنجا که احکام الهی به تنهایی در همهٔ نفوس مؤثر نمی‌شود، لازم است در کنار آن بشارت و انذار قرار گیرد تا انگیزهٔ حرکت مردم و انجام آنها شود. و از آنجا که بشارات و انذارهای اخروی برای بازداشتن گروهی از مردم از اعمال خلاف و وادار ساختن به انجام وظایف فردی و اجتماعی کافی نیست، لازم است مجازاتهای دنیوی برای کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند و حق و عدالت را زیر پا بگذارند تعیین گردد، تا ضامن اجرای این احکام در میان کسانی شود که تربیت کافی دینی و تقوای الهی ندارند. شک نیست که نظام اسلامی با نظامهای مادّی در این قسمت تفاوت دارد، چون در نظامهای مادّی هیچ ضامن اجرائی جز همان مجازاتهای دنیوی و مادّی وجود ندارد، به همین دلیل هر حکمی که فاقد عقوبت متخلف باشد، از نظر آنها حکم و قانون شمرده نمی‌شود، بلکه آن را یک توصیهٔ اخلاقی می‌دانند. در حالی که در نظامهای دینی، اعتقادات قلبی و تعهدات معنوی و ایمان به دادگاه بزرگ الهی در قیامت، و توجه به مراقبت پروردگار در دنیا، یکی از انگیزه‌های مهم و ضامن اجرائی قوی است، ولی چون این انگیزه‌های الهی در همهٔ نفوس به تنهایی مؤثر نیست باید در کنار آن ضامن اجراهای مادّی و عقوبتهای دنیوی نیز قرار گیرد.

معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش

پاسخ

«حدود» جمع «حدّ» در لغت به معنی «منع» است و انتخاب این اسم برای بخشی از مجازاتهای شرعی به این جهت است که سبب منع مردم از کارهای خلاف می‌شود و امّا در اصطلاح شرع، در عبارات فقها به معنی مجازات مخصوصی است که به خاطر ارتکاب بعضی از گناهان در مورد مکلّفین اجرا می‌شود. امّا «تعزیر» در لغت به معنی «تأدیب» و گاه به معنی «بزرگداشت» و «یاری کردن» و «منع نمودن» آمده است، و در اصطلاح شرع و فقها به معنی مجازات یا اهانتی است که اندازه معیّنی در شرع برای آن ذکر نشده و بسته به رای قاضی است که با در نظر گرفتن «میزان جرم» و «مقدار تحمّل مجرم» دربارهٔ او اجرا می‌شود. بنابراین فرق«حدّ» و «تعزیر» در یک جمله است و آن اینکه حدّ، مجازات معین و ثابتی است، ولی تعزیر غالباً نامعیّن است، و اینکه می گوییم «غالباً» به خاطر آن است که در موارد معدودی، تعزیرات معیّنی در روایات اسلامی وارد شده که شرح آن در کتاب حدود گفته شده است، هر چند در اینکه آیا تعیین مقدار در این موارد قطعی است یا از قبیل ذکر مثال و مصداق است نیز گفتگو است. البته در میان حد و تعزیر اختلافات دیگری نیز هست، تا آنجا که مرحوم شهید در کتاب قواعد، ده وجه برای اختلاف آن دو شمرده است که اینجا جای شرح آن نیست.

کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در اسلام عمدتاً ده حدّ دربارهٔ ده گناه کبیره آمده است که تعداد چهار مورد از آن در قرآن مجید با صراحت ذکر شده و بقیّه از سنّت استفاده می‌شود. ۱ـ حدّ زنا در آیهٔ ۲ سورهٔ نور می‌خوانیم «اَلزّانِیَةُ وَالزّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِاةَ جَلْدَةً وَ لا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأفَةٌ فی دِیْنِ اللهِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ» [هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و نباید رأفت (و محبّت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن دو را مشاهده کنند!] در این آیه اشاره به حدّ زن و مرد زناکار شده، هرچند «استثنائات» و «جزئیات» آن مانند احکام زنای محصنه، و زنای با محارم و امور دیگر از این قبیل در آن نیامده، بلکه در سنّت و روایات اسلامی شرح داده شده است. ۲ـ حدّ سرقت در آیهٔ ۳۸ سورهٔ مائده می‌خوانیم «وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَزیز حَکیم» [دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان مجازات الهی قطع کنید خداوند توانا و حکیم است.] در این مورد نیز، شرایط و خصوصیّاتی دربارهٔ قطع دست سارق و همچنین استثناهایی وجود دارد که همگی در سنّت و روایات اسلامی آمده است و می‌دانیم معمول قرآن این است که اصول مسائل را بازگو می‌کند و شرح آن را به سنّت واگذار می‌نماید. ۳ـ حدّ قذف در مورد مجازات کسانی که عمل منافی عفّت را به افراد پاکدامن نسبت می‌دهند درآیهٔ ۴ سوره نور چنین می‌خوانیم «وَالَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً اَبَداً وَ اُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُون» [کسانی که زنان پاکدامن را متّهم می‌کنند، سپس چهار شاهد بر مدّعیای خود نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آنها همان فاسقانند!] این شدّت عمل و مجازاتهای سه‌گانه که برای قذف کنندگان (آنها که نسبت عمل منافی عفّت به افراد پاکدامن می دهند) ذکر شده به منظور پاکسازی محیط اجتماع و حفظ احترام و کرامت انسانها و جلوگیری از اشاعهٔ فحشاء و گسترش فساد می‌باشد و شرایط، ویژگیها و استثنائات آن نیز در روایات اسلامی آمده است. ۴ـ حدّ محارب در قرآن مجید در مورد اخلالگران نسبت به امنیّت اجتماعی و آنها که حملهٔ مسلّحانه به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند، مجازات بسیار شدیدی ذکر شده است که می‌تواند افراد شرور را بر سر جای خود بنشاند. در آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده چنین می‌خوانیم «اِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فی الاَرْضِ فَساداً اَنْ یُقَتَّلُوا اَوْ یُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدیهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ اَوْ یُنْفَوا مِنَ الاَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْی فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الاخِرَةِ عَذاب عَظیم» [کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید به اسلحه) به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند این است که اعدام گردند یا به دار آویخته شوند یا (چهار انگشت از) دست (راست) را و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند!] منظور از محارب همان گونه که در بالا اشاره شد، کسی است که با تهدید به اسلحه، به جان یا مال و ناموس مردم حمله می‌کند؛ اعم ازاین که به صورت دزدان جاده‌ها و گردنه‌ها باشد، یا درداخل شهرها و حتّی افراد چاقوکش که با تهدید به اسلحه سرد، به جان و مال و نوامیس مردم هجوم می‌آورند نیز مشمول این مجازات هستند، و قابل توجّه اینکه این مهاجمان بر مردم، به عنوان محاربان با خدا و پیامبر(ص) معرّفی شده‌اند و این دلیل بر تأکید فوق‌العاده‌ای است که اسلام دربارهٔ رعایت آزادی و امنیّت اجتماعی و حقوق انسانها دارد.

آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در قرآن مجید تنها به مذمّت شدید آنان و وعدهٔ عذاب عظیم الهی نسبت به آنها اشاره شده، بی‌آنکه سخن از چگونگی کیفر دنیوی آنها به میان آمده باشد، در آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ نحل می‌خوانیم «مَنْ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ اِیمانِهِ اِلّا مَنْ اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِن بِالاِیمانِ،

وَلكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرا فَعَلَيْهِمْ غَضَب مِنَ اللهِ وَ لَهُمْ عذاب عَظيم» [کسانی که بعد از ایمان، کافر شدند ـ بجز کسانی که تحت فشار واقع شده‌اند (ظاهراً اظهار جدایی از اسلام کرده) در حالی که قلبشان آرام با ایمان است ـ آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان می‌باشد!] در جای دیگر می‌فرماید «كَيْفَ يَهْدِى اللهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ اِيمانِهِمْ وَ شَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجائَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ اللهُ لايَهْدِى الْقَوْمَ الظّالِمين ـ اُولئِكَ جَزائُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النّاسِ اَجْمَعينَ»آل عمران/۸۶ و ۸۷ [چگونه خداوند هدایت می‌کند جمعیّتی را که بعد از ایمان و گواهی به حقّانیّت رسول خدا و آمدن نشانه‌های روشن برای آنان کافر شدند و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد ـ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم ، همگی بر آنهاست.]

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند؟ پرسش

پاسخ

بلی، مانعی ندارد که قضات آگاه و کارشناسان جرایم در جلساتی با هم بنشینند و حدودی برای تعزیرات در نظر بگیرند، البته نه به صورت معین، بلکه حدّ اکثر و حدّ اقلّی از زندان و جریمهٔ مالی و مجازاتهای اسلامی و امثال آن را در نظر بگیرند تا وحدت رویهٔ حاصل شود. این امر با موازین اسلامی کاملاً سازگار است و لااقل از عناوین ثانویه در عصر و زمان ما برای مشروعیّت آن می‌توان استفاده کرد.

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟ پرسش

پاسخ

تعزیر معانی وسیع و گسترده‌ای دارد که هر گونه منع و تأدیب را شامل می‌شود و هیچ دلیلی در دست نیست که در شرع مقدس اسلام یا اصطلاح فقها این مفهوم تغییر کرده باشد (و به اصطلاح دارای حقیقت شرعیّه یا متشرّعه نیست) و نیز نقل به معنی جدید در اصطلاح فقها نشده است. هر چند بسیاری از فقها به پیروی از روایات، غالباً روی مصداق خاصی (ضرب و تازیانه) تکیه کرده‌اند، ولی بیان این مصداق معروف هرگز دلیل بر انحصار مفهوم تعزیر به آن نمی‌شود، هر چند این توهّم برای جمعی پیدا شده است که تعزیر در نظر آنها مساوی است با ضرب و تازیانه، اما بررسیهای بیشتر روی گفتار فقها و روایات، بطلان این تصور را ثابت می‌کند. مرحوم علامهٔ حلی ـ قدس سره الشّریف ـ در کتاب «تحریر» می‌گوید «تعزیر برای هر جنایت و گناهی است که حدّی دربارهٔ آن وارد نشده است ـ تا آنجا که می‌فرماید ـ «وَ هُوَ يَكُونُ بِالضَّرْبِ وَ الْحَبْسِ وَ التَّوْبيخِ مِنْ غَيْرِ قَطْعٍ وَ لا ـ جَرْحٍ وَ لا اَخْذِ مالٍ» (تحریر ۲/۲۳۹) [تعزیر گاهی به وسیلهٔ ضرب یاحبس یا توبیخ، بدون قطع کردن عضو و مجروح ساختن و نه به گرفتن مالی است.] در کتاب «اَلْفِقْهُ عَلَى الْمَذاهِبِ الاَرْبَعَةِ» بعدازنقل کلام «ابن قَیّم» و اینکه ظاهر عبارت اوچنین نتیجه می‌دهدکه حاکم می‌تواند به هر طریقی که صلاح ببیند ـ اعم از زندان یا ضرب ـ مجرمان راتعزیر کند، می‌گوید «وَ بِالْجُمْلَةِ فَاِنَّ التَّعزيرَ باب واسِع يُمْكِنُ لِلْحاكِمِ اَنْ يَقْضى بِهِ عَلَى كُلِّ الْجرائم الَّتى لَمْ يَضَعِ الشّارِعُ لَها حَدّاً اَوْ كَفّارَةً، عَلَى اَنْ يَضَعَ الْعُقُوبَةَ الْمُناسِبَةَ لِكُلِّ بَيْئَةٍ وَ لِكُلِّ جَرِيْمَةٍ مِنْ سَجْنٍ اَوْ ضَرْبٍ اَوْ نَفي اَوْ تَوْبيخٍ اَوْ غيْرِ ذلِك» (الفقه علی المذاهب الاربعه ۵/۴۰۰) [خلاصه اینکه تعزیر، باب وسیعی دارد که به حاکم و قاضی اجازه می‌دهد دربارهٔ تمام جرایمی که شارع، حدّ و کفاره‌ای برای آن قرار نداده، مجازات مناسبی قرار دهد که با وضع هر جامعه و هر گناه تناسب داشته باشد، خواه زندان باشد یا ضرب، یا تبعید یا توبیخ یا غیر آن.]

معنای تخییر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش

پاسخ

منظور این است که دست قاضی باز باشد تا بتواند تناسب را بین«جرم» و «جریمه» از تمام جهات در نظر بگیرد در حقیقت قاضی ظاهراً مخیّر است، ولی در واقع مخیّر نیست، زیرا برای هر جرمی مقدار خاصی از مجازات را تعیین می‌کند؛ به این معنی که اگر تناسب جرم و جریمه اقتضا کند یک ماه زندان، یا بیست ضربه شلاق در نظر بگیرد، نمی‌تواند او را یک ضربه بیشتر یا کمتر شلاق بزند، یا یک روز بیشتر یا کمتر زندانی کند و یا یک ریال بیشتر و یا کمتر غرامت نماید.

فلسفهٔ وجود زندان چیست؟

پرسش

فلسفهٔ وجود زندان چیست؟

پاسخ

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشرفت سرچشمه می‌گیرد، چراکه هیچ موجودی در اسارت نمی‌تواند به سیر تکامل خود ادامه دهد، حتی حیوانات، از قفس رنج می‌برند، هر چند تمام وسایل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می‌دهند، هر چند در بیرون قفس، انواع خطرات آنها را تهدید کند. به همین دلیل، جاندارانی که در قفس اسیرند، نه شوری در سر و نه نوایی در گلو و نه هیجانی در تن دارند، مگر اینکه متولد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده باشند. اگر در حیوانات، این مسأله به صورت یک غریزه نهفته است، در انسان این درک عاطفی با درک عقلی هماهنگ می‌گردد، و با دلیل و برهان، آزادی خود را می‌طلبد و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازات‌های سخت برای بشر، سلب آزادی و زندان است. بی‌شک بیشتر زندان‌ها در طول تاریخ، ظالمانه و به صورت ابزاری در دست افرادی خود کامه، کینه‌توز و انتقام‌جو برای رسیدن به مقاصد نا مشروع بوده است، ولی این مانع از فلسفهٔ واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح افراد متخلف و مبارزهٔ با فساد اجتماعی نیست. این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا اهداف مورد نظر تحقق یابد.

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می‌کنند تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند. این معمولترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است.

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زنـدان در مورد کسانی است که به عادت بـدی گرفتارنـد (ماننـد معتادان مواد مخـدر) و اندرزها و آموزش‌ها در آنها تأثیر نمی‌گـذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند و اصـلاح شوند، و اعتیاد خود را ترک گویند.

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

حادثـهٔ مهمی ماننـد قتل نفس در جایی رخ می‌دهـد که قاتل به درستی شـناخته نیست، ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هسـتند، بدون شک بایـد دربارهٔ قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کنـد و بعـد از ثبوت مـدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسـی به او نباشـد. در اینجـا متهم یـا متهمین را موقتـاً بازداشت می‌کننـد، پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشـند با عـذر خواهی آزاد می‌شونـد و اگر گناهکار باشـند به جزای عمل خود می‌رسـند. این نوع زندان تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شـخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات دربارهٔ او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

منظور از اسـتحقاق در این جـا، گرفتن حق است، مثلاً گاه کسـی طلبی از دیگری دارد که او در عین توانایی بر پرداخت از اداء دین خودداری می‌کنـد، در اینجا گاهی بـدهکار را زندانی می‌کنند تا تحت فشار قرار بگیرد و حاضـر به ادای حق طلبکار گردد، البته در اینجا باید به محض اینکه آمادگی برای ادای دین پیدا کرد از زندان آزاد شود، چون هدف و فلسفه زندان او پایان یافته است.

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که حافظ منافع مردم است برای فرو نشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً ـ در انقلابها و طوفان‌های اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می‌کند.

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پرسش

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پاسخ

آنچه مسلّم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می‌شود و با تعبیر «امساک» ذکر شده است می‌فرماید «وَ اللَّاتی یَأْتینَ الفاحِشَةَ مِن نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمُوتُ اَوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبیلاً» نساء/۱۵ [و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید، اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد.] معروف در میان مفسّران این است که این آیه ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب زنا می‌شدند پیش از آن که حدّ نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت «زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد(تازیانه) یا رجم(سنگسار کردن) گردید. جملهٔ «اَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ» [آنها را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد.] گرچه سخنی از زندان در آن به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه‌ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است. این تنها موردی است که در قرآن دربارهٔ حکم زندان دیده می‌شود.

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پرسش

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پاسخ

در روایات اسلامی، موارد متعدّدی برای زندان‌ابد و غیر آن آمده است، از جمله ۱ـ در مورد معاونت در قتل ـ هر گاه کسی، دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به قتل برساند، حکم قاتل از نظر فقه اسلامی، اعدام است و حکم معاون او زندان ابد، این حکم در

میان فقهای ما مورد اتّفاق و اجماع است و احادیث متعدّدی که در منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می‌دهد. در حدیثی از علی(ع) می‌خوانیم که در باره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او را به قتل رسانده چنین قضاوت فرمود «یُقْتَلُ الْقاتِلُ و یَحْبَسُ الاخِرُ حَتّی یَمُوتَ غَمّاً کَما حَبَسَهُ حَتّی ماتَ غَمّاً» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۵) [قاتل را می‌کشند و نفر دیگر را حبس می‌کنند تا با اندوه بمیرد، همان گونه که او مقتول را نگهداشت تا با اندوه کشته شود.] ۲ـ دستور قتل دادن ـ از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی‌گناهی کند، حتّی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلّف نماید، او حق ندارد که بی‌گناه را به قتل رساند، زیرا تقیّه در مورد خون، مشروع نیست، وَ الْمَأْمُورُ مَعْذُور در این مورد، سخن بی اساس است. حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکرد، و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی‌گناهی کرد، قانون اسلام می‌گوید حکم قاتل، قصاص است، و حکم آمر زندان ابد! امام باقر (ع) دربارهٔ چنین کسی فرمود «یُحْبَسُ الامِرُ بِقَتْلِهِ حَتّی یَمُوتَ» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۲) [امر کننده را زندان می‌کنند تا بمیرد.] ۳ـ در مورد تکرار سرقت نیز دستور داده شده که در مرتبهٔ سوّم، او را به زندان ابد مجازات کنند، این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق(ع) از آن حضرات نقل کرده‌اند. ۴ـ در مورد زنان مرتد فطری، اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است. در حدیثی از امام باقر و امام صادق(ع) می‌خوانیم «وَ االْمَرْئَهُ اذا اِرْتَدَّتْ عَنِ الاِسْلام اُسْتُتیبَتْ، فَاِنْ تابَتْ وَ اِلّا خُلِّدَتْ فِی السِّجْنَ» (وسائل الشیعه ۱۸/۵۴۹) [به زن مرتد پیشنهاد توبه می‌کنند، اگر پذیرفت و بازگشت آزاد می‌شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد.]

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی دربارهٔ حقوق زندانیان و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه و ملاقات بستگان و دوستان، مطالب قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود «عَلَی الْامام اَنْ یُخْرِجَ الْمُحْبَسینَ فِی الدَّیْنِ، یَوْمَ الْجُمْعَهِ اِلَی الْجُمْعَهِ، وَ یَوْمَ الْعیدِ اِلَی الْعیدِ، فَیُرْسِلُ مَعَهُمْ فَاِذا قَضَوُا الصَّلاهَ وَ الْعیدَ رَدَّهُمْ اِلَی السِّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۲۲۱) [بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده‌اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روزعید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را به جا آوردند آنها را به زندان باز گردانند.] باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد. در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می‌فرماید «اِنَّ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلام کانَ یُخْرِجُ اَهْلَ السُّجُونِ ـ مَنْ حُبِسَ فی دَیْنٍ اَوْ تُهْمَهٍ ـ اِلَی الْجُمْعَهِ فَیَشْهَدُونَها وَ یُضَمِّنُهُمُ الاوْلِیاءِ حَتّی یُرَدّوُهُمْ» (مستدرک ۱۷/۴۰۳) [علی(ع)، زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتّهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می‌آورد تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می‌گرفت که آنها را به زندان باز گردانند.] (درست شبیه بعضی از مرخصی‌هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است). از حدیث دیگری استفاده می‌شود که علی (ع) هر جمعه سری به زندان می‌زد، آنهایی که در انتظار اقامهٔ حدّ بودند، اجرای حدّ بر آنها می‌کرد (و آزاد می‌کرد) و کسی را که حدّی بر او نبود آزاد می‌ساخت.

آیا دیه بر عاقله، معلول ساختار زندگی قبیله ای عصر پیامبر نبوده است؟ و اکنون که کیفیت زندگی دگرگون شده، آیا این حکم به قوت

خود باقی است؟

پرسش

آیا دیه بر عاقله، معلول ساختار زندگی قبیله ای عصر پیامبر نبوده است؟ و اکنون که کیفیت زندگی دگرگون شده، آیا این حکم به قوت خود باقی است؟

پاسخ

دیه بر عاقله، ربطی به ساختار زندگی ندارد ۱. درست است که در عصر جاهلی عشیره به دفاع از جانی بر می‌خاست، ولی دفاع آنان، فاقد هر نوع قید و شرط بود، و اسلام دربارهٔ آن، یک رشته قیودی اخذ کرد و حکم را به صورت عقل پسند و خرد پذیر در آورد. شروطی که بر آن قائل شد، حکم را در دایره بسیار محدودی قرار داد و این شروط عبارتند از: الف: جنایت عمدی نباشد. ب: جنایت، خطای محض باشد.

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پاسخ

برادری که می خواهد قصاص کند، می تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حقّ برادر اوّل نیز ساقط است ;زیرا هم حقّ قصاص و هم دیه را بخشیده است. (بخش پاسخ به سؤالات)

حکم کسی که چند نفر را کشته و بعد از اینکه توبه نموده شهید شود چیست؟

پرسش

حکم کسی که چند نفر را کشته و بعد از اینکه توبه نموده شهید شود چیست؟

پاسخ

اگر کسی چند نفر را کشت ;آن گاه توبه کرد و شهید شد، حقّ اولیای مقتول درباره او محفوظ است و از بین نمی رود مگر اینکه اولیای مقتول از این حق صرف نظر و آن را اسقاط کنند، ولی در مورد حقّ خدا چنین نیست ;یعنی توبه باعث بخشیده شدن گناه او می شود و این خلاف عدالت نیست ;چون براساس وعده خداوند توبه موجب آمرزش می شود. این حقّ خداوند است که از حقّ

خود بگذرد و دیگران نمی توانند بگویند چرا خدا از حقّ خویش گذشته است. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش: حکم قتل عمدی در چه شرایطی اقصاص است؟ پاسخ: کسی که قتل عمدی انجام داده است، از نظر شرعی باید قصاص شود ;یعنی اولیای مقتول حق دارند وی را اعدام نموده قصاص نمایند، و اینکه قاتل سی سال داشته باشد یا هفده سال، از جهت شرعی و عرفی و عقلی تفاوتی نمی کند ;زیرا جوان هفده ساله هم با آگاهی از اینکه اگر کسی را کشت او را می کشند، اقدام به این کار می کند و اینکه شخص سی ساله تجربه بیشتری دارد، موجب تفاوت در مجازات نمی شود. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش: حق قصاص با کیست؟ پاسخ: قصاص حقّی است که برای ولیّ دم(صاحب خون) قرار داده شده است که براساس این حق می تواند از کسی که قاتل است، انتقام بگیرد و وی را به قتل برساند ;مثلاً کسی که پدر شخصی را عملا کشته است، فرزند مقتول که ولی دم است، حق دارد از قاتل پدر قصاص نماید. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش: اگر دو نفر یک نفر را بکشند، چه حکمی دارند؟

دیه کامل چیست؟

پرسش

دیه کامل چیست؟

پاسخ

منظور از دیه کامل مرد مسلمان این است که اگر وی را از روی عمد به قتل برسانند، دیه او صد شتر و یا دویست گاو یا هزار گوسفند یا دویست حلّه یا هزاردینار(هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال ۱۸ نخود می باشد) یا ده هزاردرهم(ده هزار مثقال شرعی نقره) است. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۵ـ پرسش : آیا اجرای حدّ، مستلزم پیاده شدن دستورات اسلامی است؟ پاسخ : در اجرای حدود، آنچه لازم است مراعات شرایط است و با وجود شرایط، فرقی میان اینکه دستورات اسلام پیاده شده یا نشده باشد، نیست ;مثلاً در حد سرقت و دزدی یکی از شرایطی که برای قطع دست دزد هست این است که مضطر نباشد(۱). (بخش پاسخ به سؤالات) ـــــــــــــــ ۱ – ر.ک: امام خمینی((رحمه الله))، تحریرالوسیله، کتاب حدود. ـ۶ـ پرسش : آیا اجرای حدّ دختر باکره بدون اذن ولی او جایز است؟ پاسخ : اذن ولی، در اجرای حدود الهی لازم نیست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۷ـ پرسش : دیه شکستن دندان چقدر است؟ پاسخ : دیه شکستن تمام دندان ها، دیه کامل یک انسان است که ده هزار درهم است و تقریباً ۵۲۵۰ مثقال نقره می شود و چون مجموع دندان ها ۲۸ عدد است، طبعاً دیه، یک دندان، یک قسمت از ۲۸ قسمت خواهد بود که تقریباً معادل ۵/۱۸۷ مثقال نقره می شود. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۸ـ پرسش : آیا اجرای حدّ لازم است؟ پاسخ : اجرای حد الهی نسبت به مرد و زن لازم است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: «الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائه جلده(۱ ;)زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید». بنابراین حدود الهی را باید همراه با معیارهای شرعی، اجرا کرد. (بخش پاسخ به سؤالات) ـــــــــــــــ ۱ – سوره نور، آیه ۲. ـ۹ـ پرسش : آیا اجرای حد شرایط دارد؟ پاسخ : حدود الهی باید اجرا شود، ولی اجرای حدود هم دارای ضوابطی است که باید بدان پایبند بود ;مثلاً ـ زنای یک فرد باید براساس معیارهای اسلامی ثابت شود و صرف اینکه گفته شود فلانی این عمل را انجام داده است، کافی نیست. حتّی اگر کسی بدون دلیل و مدرک، کافی، به زنی نسبت زنا دهد، حد قذف(تهمت) در مورد او اجرا می شود. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۱۰ـ پرسش : آیا اجرای حکم شلاق و تازیانه غیر عاطفی نیست؟ پاسخ : مسأله شلاق و تازیانه زدن در موارد متعددی از قوانین کیفری اسلام وجود دارد و در آیات قرآن هم درباره برخی از گناهان، تازیانه قرار داده شده است. در احادیث هم برای گناهان کیفرهای مختلفی مانند تازیانه زدن و کشتن به انحای مختلف

وارد شده است. باید توجّه داشت که در احکام کیفری اسلام، نباید انسان دستخوش عاطفه قرار گرفته و بی جا نسبت به گناهکار و متخلّف مهرورزی نمود. چنانکه قرآن مجید می فرماید: «ولاتاخذکم بهارأفة فی دین الله(۱ ;)و شما نسبت به آن دو(زانی و زانیه) درباره اجرای قوانین الهی دستخوش رأفت و مهر قرار نگیرد». (بخش پاسخ به سؤالات) ـــــــــــــــــ ۱ - سوره نور، آیه ۲. ـ۱۱ـ پرسش : حکم اعدام دختر باکره چگونه است؟ پاسخ : درباره اینکه اعدام دختر باکره(در صورتی که سزاوار اعدام باشد) به خاطر باکره بودن ممنوع باشد، چیزی به نظر ما نرسیده است. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۱۲ـ پرسش : اگر بر کسی حد جاری شود، در آخرت هم برای گناه کیفر می شود، یا نه؟ پاسخ : در روایتی از امام باقر((علیه السلام)) سئوال شد کسی که حد بر وی اقامه شده در آخرت هم عقاب می شود یا نه؟ حضرت در پاسخ فرمودند: خدا گرامی تر از این است]که شخصی را که حد بر وی جاری شده است در آخرت هم برای آن گناه کیفر دهد.[البته اینکه گناه کفر و ارتداد در جهان دیگر عذاب خواهد داشت، از این قانون مستثنا است ;یعنی کسی که مرتد شود و بدون توبه از دنیا برود، در جهان دیگر معذب خواهد بود ;گرچه حد هم بر او جاری شده باشد. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۱۳ـ پرسش : فرق بین نهی از منکر و اجرای حد چیست؟ پاسخ : نهی از منکر یک وظیفه عمومی و همگانی برای همه مسلمین است که با شرایطی که دارد بر همه واجب می شود و تخلف از اجرای آن گناه بزرگ است ;ولی اجرای حد، وظیفه حاکم شرع می باشد. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۱۴ـ

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پاسخ

برادری که می خواهد قصاص کند، می تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حقّ برادر اوّل نیز ساقط است ;زیرا هم حقّ قصاص و هم دیه را بخشیده است. (بخش پاسخ به سؤالات)

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پاسخ

برادری که می خواهد قصاص کند، می تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حقّ برادر اوّل نیز ساقط است ;زیرا هم حقّ قصاص و هم دیه را بخشیده است. (بخش پاسخ به سؤالات) احکام سیاسات قضا

اگر دزدی برای دزدی وارد خانه ای شود و صاحب خانه برای دفاع از مال و ناموس خود او را عمد یا غیر عمد بکشد. حکم اسلام در مورد قاتل چیست؟ آیا او را به قصاص محکوم می کنند؟ و چرا در جامعه امروزی فرد توسط قوهٔ قضائیه به قصاص یا دیه محکوم می شود؟

پرسش

اگر دزدی برای دزدی وارد خانه ای شود و صاحب خانه برای دفاع از مال و ناموس خود او را عمد یا غیر عمد بکشد. حکم اسلام در مورد قاتل چیست؟ آیا او را به قصاص محکوم می کنند؟ و چرا در جامعه امروزی فرد توسط قوهٔ قضائیه به قصاص یا دیه محکوم می شود؟

پاسخ

به استحضار می رساند انسان حق دارد از مال و ناموس خود دفاع نماید هر چند منجر به کشتن گردد با رعایت مراتب دفاع یعنی سعی نماید تا دفاع با راهکار سبکتر ممکن است با خشونت و قتل انجام ندهد. ولی باید بتواند در دادگاه ثابت کند تهاجم مهاجم را و دفاع خویشتن را و گر نه حاکم شرع حکم به قصاص خواهد نمود. برای آگاهی بیشتر به احکام دفاع و استفتائات پیرامون آن در توضیح المسائل و استفتائات مرجع تقلیدتان مراجعه کنید.

آیا در صورتی که مسلمانی به هر دلیلی دین دیگری غیر از اسلام انتخاب بکند، در این صورت حکم کافر را دارد و به طور کلی آیا همه غیر مسلمانان کافر هستند؟

پرسش

آیا در صورتی که مسلمانی به هر دلیلی دین دیگری غیر از اسلام انتخاب بکند، در این صورت حکم کافر را دارد و به طور کلی آیا همه غیر مسلمانان کافر هستند؟

پاسخ

ارتداد در لغت، به معنای بازگشتن است و در اصطلاح، به معنای خروج فرد مسلمان از دین اسلام(قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۳، ص ۷۹، دار الکتب الاسلامیه.) و برگشتن از ایمان به کفر است. این اصطلاح، در آیاتی از قرآن به کار رفته است ;از جمله، آیهٔ ۵۴ سوره مائده که میفرماید": یَـأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ مَنْ یَرْتَـدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ ;...ای کسانی که ایمان آوردهاید، هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمیرساند) خداوند جمعیتی را میآورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. "...و نیز در آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ بقره میفرماید": وَمَن یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَن دِینِهِ فَیَمُتْ وَهُوَ کَافِرٌ فَأُوْلَـئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَـلُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالاْ ءَاخِرَةِ وَأُولَـئِکَ أَصْحَـبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَـلِدُونَ ;یعنی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او در دنیا و آخرت، بر باد میرود، و آنان اهل دوزخ.....Iو همیشه در آن خواهند بود. "اسلام

در مورد کسانی که ایمان آوردند و سپس عدول میکنند و به سوی کفر روی میآورند، بسیار سختگیر است ;چرا که این عمل، موجب تزلزل جامعهٔ اسلامی میگردد و نوعی قیام بر ض.....حکومت اسلامی محسوب میشود و غالباً دلیل بر سوء نیّت است. حکم سیاسی مرتد برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند، ممکن است یک نوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد ;ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در تمام اظهار آن بر نیامده، بلکه تنها کسی را شامل میشود که به اظهار یا تبلیغ بپردازد و ارتداد او ناشی از شبهات نباشد، روشن میشود که این خشونت بی دلیل نیست و با مسئلهٔ آزادی اندیشه نیز منافات ندارد(;المیزان، علامه طباطبایی، ;ترجمه موسوی همدانی، ج ۶، ص ۶۲۳ .) البته ناگفته نماند که هر فرد، قبل از پذیرفتن دین اسلام آزاد است، فکر کند و بر اساس آن اقدام نماید و اگر کسی نخواهد به دین اسلام بگراید، به هیچ وجه مورد ستم و جبر قرار نمیگیرد ;ولی اگر به آیین اسلام گروید، آن گاه حکم مذکور گریبان گیر او خواهد بود. این شیوه برخورد در جامعه نیز ملموس است ;مثلاً تا شخصی عضو سازمانی نشده، کسی متعرض او نیست، ولی وقتی در سازمانی عضویت پیدا کرد، در برابر قوانین آن مقید شده است و همان طور که از امکانات آن استفاده میکند، باید تاوان اعراض را نیز بپردازد ;بنابراین قانون اسلام دربارهٔ مرتد، کاملاً عقلایی و متین است و بشر نیز در امور اجتماعی خود به گونههای مختلف از این نوع برخوردها دارد.

حکم اسلام را دربارهٔ مرتدان و کسانی که پیامبر۶ و معصومین را دشنام دهند بیان کنید؟

پرسش

حکم اسلام را دربارهٔ مرتدان و کسانی که پیامبر۶ و معصومین را دشنام دهند بیان کنید؟

پاسخ

ارتداد در لغت به معنای بازگشتن است و در اصطلاح به معنای خروج فرد مسلمان از دین اسلام قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی ج ۳، ص ۷۹، دارالکتب‌الاسلامیهٔ) و برگشتن از ایمان به کفر است این اصطلاح در آیاتی از قرآن به کار رفته است از جمله آیهٔ ۵۴ سوره مائده که می‌فرماید": يَـٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِى اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ;...ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند "...و نیز در آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ بقره می‌فرماید": وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَـٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ فِى الدُّنْيَا وَالاٌخِرَةِ وَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ;یعنی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود ".پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد ;کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیین‌های دیگر برود، معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، بنابراین عدول و بازگشت او به تخطئه و خیانت شبیه‌تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید": إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدْبَـٰرِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَـٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُم (محمّد، ۲۵) کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است . و در آیه ۱۰۷ سوره نحل می‌فرماید": این به خاطر آن است که زندگی دنیا (و پست را بر آخرت ترجیح دادند. "...تعبیراتی که قرآن درباره مرتد به کار برده" وَشَهِدُوٓاْ أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَآءَهُمُ الْبَيِّنَـٰتُ (آل‌عمران ۸۶") مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى (محمّد،۲۵)، نشان دهندهٔ این است که این گونه افراد از روی عناد، لجاجت هتک مقدسات و مقابله با اسلام دست

از دین برداشته‌اند و مؤید آن حوادث صدراسلام (اهل ردّه است که وقتی عدد مرتدین زیاد شد، آنان به قصد نابودی اسلام به مدینه حمله کرده و با مسلمانان وارد جنگ شدند.(ر.ک تاریخ اسلام دکتر حسن ابراهیم حسن ج ۱، ص ۳۴۴ ـ ۳۵۳، داراحیأالتراث العربی) علاوه بر آن اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل باشند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نباشند انکار نمایند، به زودی جبهه داخلی کشور اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آن‌ها باز خواهد گردید و هرج و مرج در جامعه اسلامی پدید خواهد آمد ;چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید": جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آن‌چه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید ;شاید آن‌ها (از آیین خود) باز گردند". (آل‌عمران ۷۲). آیین مقدس اسلام جهت پیش‌گیری و ریشه‌کن ساختن چنین فتنه‌ها و فسادها دستور داده است که مرتد کشته شود تا نظام دین و حکومت اسلام و آیین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند. بنابراین اسلام به خاطر جرمی که مرتد مرتکب شده و برای حفظ حقوق دیگران که در سایهٔ بقای دین و حکومت اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه حاصل می‌شود، چنین کیفری (اعدام یا حبس و...) را برای مرتد در نظر گرفته است و این حکم (مجازات مرتد) هیچ منافاتی با آیه" لا إکراه فی الدین و آزادی عقیده ندارد. در پایان لازم است یادآوری کنیم که اسلام میان مرتد فطری (کسی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و پس از قبول اسلام از اسلام برگشته است و مرتد ملّی (کسی که پدر و مادر او به هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان نبوده‌اند و او بعداً اسلام را پذیرفته سپس از آن برگشته و همچنین بین مرد مرتد و زن مرتد فرق گذاشته است مرد اگر مرتد فطری باشد، بدون قید و شرط اعدام می‌شود ;ولی اگر مرتد ملّی باشد، در صورت عدم بازگشت به اسلام توبه کشته می‌شود. این تفاوت شاید به خاطر این باشد که ضرر ارتداد فردی که اصالتاً مسلمان بوده است (مرتد فطری به مراتب بالاتر از فرد بیگانه است که غیر مسلمان بوده سپس مسلمان شده است فرد اول به خاطر داشتن ارتباطات قوی و نیرومند، روی فکر و ذهن خانواده‌های اسلامی و ضعیف الایمان بیشتر می‌تواند اثر منفی بگذارد و بهتر می‌تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند ;در حالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است امّا زن مرتد (چه فطری و چه ملّی در اسلام کشته نمی‌شود و آن هم شاید به این جهت باشد که زن هر چند یک انسان کامل است امّا بر اثر داشتن عواطف سرشار، زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می‌شود، زودتر هم به سوی حق باز می‌گردد. همچنین برخی از محققان از فقها نیز فرموده‌اند: فردی که بر اثر تماس و ارتباط با گروه باطل شبهاتی در دل او پیدا شده کم‌کم صورت انکار به خود گرفته و باعث شده تا برخی از احکام ضروری دین را انکار کند، ولی به گونه‌ای است که اگر شبههٔ او زایل شود، فوراً به آغوش حق باز می‌گردد، این طور فردی نیز کشته نمی‌شود.(ر.ک پرسشها و پاسخها، استاد جعفر سبحانی ص ۲۵۵ ـ ۲۶۰، انتشارات مؤسسهٔ سیدالشهدأ / مستمسک العروهٔ آیت‌الله سیدمحسن طباطبایی حکیم ج ۱، ص ۳۷۸ ـ ۳۸۴، الطبعهٔ الرابعه نجف اشرف / تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی ج ۲، ص ۲۷۸ ـ ۲۸۱ و ج ۱۱، ص ۴۱۸ ـ ۴۲۱ و ص ۴۲۶ ـ ۴۲۷، دارالکتب الاسلامیهٔ / المیزان علامه طباطبایی ج ۲، ص ۳۴۲ ـ ۳۴۷، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان / قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۰۷ ـ ۱۰۸، دارالکتب الاسلامیهٔ") دشنام دهندگان به معصومین یا نواصب همانند کفار و غالیان (کسانی که یکی از ائمه را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است و خوارج نجس می‌باشند.(توضیح المسائل مراجع فتاوای دوازده نفر از مراجع معظم تقلید ;ج ۱، ص ۸۴ـ۸۵، جامعهٔ مدرسین) دشنام دهنده به پیامبر۶ و ائمه اطهار: محکوم به قتل است کشتن شخص دشنام دهنده بر شنونده در صورتی که بر جان و آبروی خود و مؤمن دیگری نترسد واجب است و در صورت ترس کشتن او جایز نیست همین گونه اگر بر از بین رفتن مال چشمیگرخود و مؤمن دیگری ترس داشته باشد باز هم قتل آن شخص بر شنونده واجب نمی‌باشد. و در صورت فراهم بودن زمینهٔ قتل اجازهٔ از امام معصوم و یا نائب امام‌لازم نمی‌باشد. و قول قوی در خصوص دشنام دهنده به فاطمهٔ زهرا۳ نیز همانند دیگر معصومین قتل می‌باشد خصوصاً زمانی که اهانت به ایشان به اهانت به پیامبر۶ برگردد.(ر.ک تحریرالوسیله امام خمینی ، ج ۲، ص ۴۷۶ـ۴۷۷، کتاب الحدود،

حدقذف القول فی القاذف والمقذوف ـ احکام ـ فرع اول)

نظر اسلام و قرآن کریم در مورد اعدام چیست اعدام در اسلام چگونه معرفی شده است

پرسش

نظر اسلام و قرآن کریم در مورد اعدام چیست اعدام در اسلام چگونه معرفی شده است

پاسخ

با توجه به این که اسلام در هر مورد مسائل را با واقع‌بینی و بررسی همه جانبه دنبال می‌کند، در مسأله خون بی‌گناهان و" اعدام ، نیز حق مطلب را دور از هرگونه تندروی و کندروی بیان داشته است نه هم چون آیین تحریف شده" یهود، "فقط تکیه بر قصاص و اعدام می‌کند و نه مانند" مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می‌نماید، زیرا دومی مایه جرئت است و اولی نیز عامل خشونت و انتقامجویی است لذا حکم اصلی را در مورد خون به ناحق ریخته قصاص قرار داده و برای تعدیل آن حکم عفو را در کنار این حکم ذکر کرده است به عبارت روشنتر اولیأ مقتول حق دارند در برابر قاتل یکی از سه حکم را اجرا کنند: ۱. قصاص کردن ۲. عفو کردن بدون گرفتن خونبها ۳. عفو کردن با گرفتن خونبها. قرآن کریم در یک جمله کوتاه و بسیار پر معنا پاسخ بسیاری از سؤالات را در زمینهٔ مسألهٔ قصاص بازگو می‌فرماید": وَ لَکُم‌ْفِی الْقِصَاصِ حَیَوٰةٌ یَـٰأُوْلِی الأَلْبَـٰبِ لَعَلَّکُم‌ْتَتَّقُون (بقره ۱۷۹) و برای شما، در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوا پیشه کنید، "آیهٔ فوق دلالت دارد بر این که حکم اعدام و قصاص اسلامی در مورد قتل به هیچ وجه جنبهٔ انتقامجویی ندارد، بلکه دریچه‌ای به سوی حیات و زندگی انسان‌ها است از یک سو ضامن حیات جامعه است زیرا اگر حکم قصاص و اعدام به هیچ وجه وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می‌کردند، جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد، همان‌گونه که در کشورهایی که اعدام به کلی لغو شده آمار قتل و جنایت به سرعت بالا رفته است از سوی دیگر مایهٔ حیات انسان است زیرا دیگران را از فکر آدم‌کشی تا حد زیادی باز می‌دارد و کنترل می‌کند. و از سوی سوم به خاطر لزوم تساوی و برابری جلو قتل‌های پی در پی را می‌گیرد و سنت‌های جاهلی که گاه یک قتل مایه چند قتل و آن نیز به نوبهٔ خود مایه قتل‌های بیشتری می‌شد، پایان می‌دهد. دقت در این آیه روشن می‌نماید، که از بین بردن افراد مزاحم و خطرناک گاه بهترین وسیله برای رشد و تکامل اجتماع است از بین بردن افراد خونریز و فاسد در اجتماع همانند قطع کردن و از بین بردن عضو شاخهٔ مزاحم و مضر است که به حکم عقل باید آن را قطع کرد. اسلام حکم اعدام و قصاص را برای عموم دنیا و ملل تشریع کرده و اختصاص به افراد و ملت معینی ندارد ;به این ترتیب هر ملتی که از نظر اخلاقی و تربیت اجتماعی به ترقیات کافی نائل شده باشند، طبعاً به حکم" عفو "عمل می‌کند که آیهٔ": فَمَن‌ْعُفِیَ لَهُو مِن‌ْأَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَآءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسَـٰن (بقره ۱۷۸) پس اگر کسی از ناحیه برادر]دینی خود مورد عفو قرار گیرد]و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها گردد[باید از راه پسندیده پیروی کند]و در طرز پرداخت دیه حال پرداخت کننده را در نظر بگیرد[و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی مقتول بپردازد، ".نیز ناظر به این مطلب است ولی ملت‌هایی که دارای انحطاط اخلاق هستند و نعمت‌های الهی را کفران می‌نمایند، باید" به حکم قصاص در آن‌ها عمل کرد ولی در عین حال عفو هم در حق آن‌ها جائز است از نظر اسلام استفاده از رأفت و محبت همیشه فضیلت محسوب نمی‌شود ;بلکه بکار بردن حس رحمت در مورد آدم جانی و سنگدل و سرکش که از هرگونه تعدی و اجحاف بر جان و عرض دیگران فروگذاری نمی‌کند، ظلم دربارهٔ افراد صالح است از طرف دیگر بکار بردن این حس در تمام موارد، موجب اختلال وضع زندگی اجتماعی و هلاک انسانیت و از بین رفتن فضیلت خواهد بود. همچنین هدف از قصاص حفظ حیات عمومی اجتماع و

پیشگیری از تکرار قتل و جنایات است مسلماً زندان نمی‌تواند اثر قابل توجهی داشته باشد. ـ آن هم زندان‌های کنونی که غالباً طرز زندگی افراد جنایتکار و مجرم خیلی بهتر از زندگی پست و مشقت بار آن‌ها در خارج از زندان است ـ، به همین دلیل در کشورهایی که حکم اعدام لغو شده در مدت کوتاهی آمار قتل و جنایت فزونی گرفته به خصوص اگر حکم زندانی افراد، در معرض بخشودگی باشد که در این صورت جنایتکاران با فکری آسوده‌تر و خیالی راحت‌تر دست به جنایت می‌زنند.(ر.ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۰۶ـ۶۱۰، دارالکتب الاسلامیهٔ / تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی ج ۱، ص ۶۲۱ـ۶۲۷، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی .)

خداوند در مورد اعدام چه نظری دارد؟

پرسش

خداوند در مورد اعدام چه نظری دارد؟

پاسخ

اعدام مصدر باب افعال از ریشه (ع د،م و به معنای نیست گردانیدن نابود ساختن از بین بردن کشتن و تهی‌دست کردن آمده است (لغت نامه دهخدا، واژه" اعدام .) و در اصطلاح اعدام به معنای مجازات مرگ برای ارتکاب جرم‌های خاص می‌باشد. اعدام از واژه‌های غیر مصرح قرآنی است که می‌توان به مباحث آن ذیل این واژه‌ها دست یافت" قتل = کشتن و" صلب = دارزدن (مائده ۳۳ ;اعراف ۱۲۴ و...) ذبح = سربریدن گردن زدن (بقره ۴۹، ابراهیم ۱۴) رجم = سنگسار کردن (هود، ۹۱، کهف ۲۰ و...) به کار گرفتن اعدام به عنوان مجازات ارتکاب برخی جرائم سابقهٔ تاریخی بسیار طولانی دارد. مجازات اعدام اختصاص به آیین خاصی نداشته و در ادیان مختلف معمول بوده است و در همه کشورهای دنیا با تفاوت‌هایی اجرا می‌شود. دین اسلام نیز این مجازات را در مورد جرائمی پذیرفته است چرا که اعدام به رغم ظاهر آن که موجب نیستی و مرگ کسی می‌شود، دارای منافع و برکات اجتماعی فراوانی از جمله ضامن حیات اجتماعی و سلامت آن است" وَ لَکُم‌ْفِی الْقِصَاصِ حَیَوٰةٌ یَـٰأُوْلِی الاَلْـ? لْبَـبِ لَعَلَّکُم‌ْتَتَّقُون(" بقره ۱۷۹)(ر.ک المیزان علامه طباطبایی ج ۱، ص ۴۳۴، جامعهٔ مدرسین / تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۱ـ۶۶، دارالکتب الاسلامیهٔ) خطاب به" اولی الالباب نشانهٔ آن است که حیات بخشی اعدام تنها برای انسان‌های دارای اندیشه قابل فهم و درک است پایان آیه" لعلکم تتقون نیز اجرای این حکم را زمینه‌ای برای پرواپیشگی جامعهٔ انسانی دانسته است اعدام ظالمانه و نا به حق و اعدام عادلانه و به حق در بررسی آیات پیرامون اعدام به دو نوع برخورد می کنیم ۱. اعدام" نا به حق ; مانند: اعدام انبیأ (بقره ۶۱)، قتل دعوت کنندگان به حق و عدالت (آل‌عمران ۲۱)، کشتن ایمان آورندگان به خدا و رسولان الهی بروج ۴ـ۸) ۲. اعدام به حق مانند: اعدام و قتل قاتل به عنوان قصاص نفس در مقابل جنایت وی (بقره ۱۷۸ و ۱۷۹) انواع جرم‌های مستحق اعدام در یک دسته‌بندی جرم‌های مستوجب اعدام را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: ۱. جرم‌های منجر به فتنه‌های اعتقادی مانند: ارتداد و شرک ۲. نفاق قرآن منافقان را گمراهانی هدایت‌ناپذیر می‌داند که در صددند تا مؤمنان را به کفر بکشانند و مانند خویش سازند، از این رو مؤمنان را از دوستی با آنان بر حذر داشته و دستور داده است تا در صورتی که از فتنه‌ها دست نکشند آنان را به قتل برسانند.(نسأ، ۸۸ و ۸۹) ۳. جرم‌های منجر به فتنه‌های اجتماعی مانند قتل نفس (بقره ۱۷۸) محاربه (ایجاد رعب و وحشت برای مردم و فساد در زمین (مائده ۳۳ و ۳۴) جرم‌های جنسی و ناموسی گرچه در قرآن کریم به مجازات اعدام برای جرائم جنسی تصریح نشده است اما مفسران و فقها با بهره‌گیری از روایات وارده در این زمینه و از باب رد فروع بر اصول مرتکبین جرم‌هایی چون زنای محصنه

تجاوز به عنف و لواط را مستحق اعدام دانسته‌اند.

با توجه به آیات سورهٔ بقره که قصاص انسان آزاد را در مقابل آزاد و برده را در مقابل برده بیان فرمود، آیا این نوعی بی‌عدالتی و بی‌ارزش شمردن جوهره انسانی نیست

پرسش

با توجه به آیات سورهٔ بقره که قصاص انسان آزاد را در مقابل آزاد و برده را در مقابل برده بیان فرمود، آیا این نوعی بی‌عدالتی و بی‌ارزش شمردن جوهره انسانی نیست

پاسخ

اسلام برای احیای حقوق بردگان اقدامات وسیعی انجام داده است تا شخصیت انسانی آنان را احیأ نماید، تا آن جا که از نظر شخصیت انسانی هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد قرار نداده است و تنها معیار ارزش انسانی را" تقوا "می‌داند": اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ اَتقیٰکُم (حجرات ۱۳) ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست " لذا به بردگان اجازه می‌دهد، همه گونه پست‌های مهم اجتماعی را عهده دار شوند، تا آن جا که به بردگان اجازه می‌دهد، مقام مهم قضاوت را عهده دار شوند. در عصر پیامبر۹ نیز از مقامات مهم فرماندهی لشگر گرفته تا پست‌های حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده واگذار می‌شد. در اسلام دستورات زیادی دربارهٔ رفق و مدارا با بردگان وارد شده است تا آن جا که حتی آن‌هارا در زندگی صاحبان خود شریک و سهیم کرده است اگر انسان آزاد در برابر قتل انسان برده قصاص نمی‌شود، علت آن این نیست که به مقام برده توهین شده و از مرتبهٔ انسانیت دورتر شده و یا خون او کمرنگ‌تر از خون آزاد است زیرا مسائل اقتصادی و مالی یک سری احکام اجتماعی است غالباً انسان‌های آزاد در تأمین مسایل خود و بردگان و خانواده خود از مسئولیت بیشتر و تأثیر مالی بیشتر برخوردار هستند، چرا که تأمین هزینه و مخارج بردگان دیگر و خانوادهٔ او به عهدهٔ فرد آزاد است اگر این فرد قصاص شود، خسارت زیادی به بردگان و زن فرزندان او وارد می‌شود، لذا اسلام با قانون عدم قصاص خود، در مورد مرد آزاد، رعایت حقوق همه افراد را کرده است و از این خلاء اقتصادی و ضربهٔ نابخشودنی که به یک خانواده و بردگان دیگر وارد می‌شود، جلوگیری کرده است و هرگز اجازه نمی‌دهد به بهانهٔ لفظ" تساوی ، حقوق افراد دیگر، به خاطر شخصی که مورد قصاص قرار گرفته پایمال شود. در حالی که" عبد "اگر از دنیا رود، کسی تحت مخارج او نیست تا حقوق افراد دیگر پایمال شود.(ر.ک تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ترجمه آیت اللّه مکارم شیرازی ج ۱، ص ۶۲۱ ـ ۶۲۷، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی / تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۰۸ ـ ۶۱۰، ج ۲۱، ص ۴۲۰، دارالکتب الاسلامیهٔ)

آیا پرداخت دیه در قتل" خطایی محض از سوی" عاقله جانی با توجه به این که گاهی عاقله جانی را هیچ ندیده‌اند و خود جانی توان پرداخت دیه را دارد، با عدالت و قوانین عقلا سازگار است

پرسش

آیا پرداخت دیه در قتل" خطایی محض از سوی" عاقله جانی با توجه به این که گاهی عاقله جانی را هیچ ندیده‌اند و خود جانی توان پرداخت دیه را دارد، با عدالت و قوانین عقلا سازگار است

پاسخ

از جمله مسایلی که در باب دیات عجیب ولی حساب شده به نظر می‌رسد، مسایل مربوط به عاقله است که در ذیل به ابعادی از آن پرداخته می‌شود: مورد دیه عاقله جایی است که جانی نه تصمیم بر قتل داشته و نه بر انجام مقدماتی که احیاناً به قتل منتهی می‌شود اقدام کرده است مانند این که هنگام رانندگی سنگی از زیر چرخ ماشین پرتاب شود و منجر به کشتن کسی شود. دیدگاه علما همه فقهای شیعه و اهل‌سنت در این مسأله اتفاق نظر دارند به جز اصم که فقیهی ناشناخته است و خوارج در منابع روایی وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج ص ۱۶۱ـ۴۰۳، مؤسسه آل‌البیت) نیز به حدی در این‌باره روایت رسیده است که جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند ;منتها برخی در حال حاضر با اذعان به حکم دیه عاقله پنداشته‌اند که چون موضوع حکم دیه عاقله (نظام قبیله‌ای صدر اسلام تغییر یافته این حکم در حال حاضر جاری نخواهد شد. این ادعا به دلیل‌های زیر قابل مناقشه است ۱. مسأله دیه عاقله که در اسلام وضع شده با تعهد پرداخت خون‌بها در جاهلیت تفاوت‌های عمده‌ای دارد. از جمله این که در دیه عاقله پرداخت دیه به بستگان مرد از پدر واگذار شده است امّا در زمان جاهلیت همه افراد قبیله موظف به پرداخت آن بودند. حاصل آن که گرچه پرداخت دیه در زمان جاهلیت نیز وجود داشت امّا اسلام در آن تغییرات عمده‌ای داد. ۲. در زمانی که پیامبر اکرمو پس از آن ائمه حکم دیه را از سوی عاقله تشریع کردند، در مناطقی مانند ایران و روم آن زمان نظام طایفه‌ای و قبیله‌ای که در حجاز مرسوم بود وجود نداشت چنانچه این حکم تنها بر اساس نظام قبیله‌ای امضأ شده بود، باید به آن اشاره می‌شد. ۳. در هنگامی که اعراب از آن نظام قبیله‌ای بیرون رفتند و در کشورهای مختلف فتح شده مستقر شدند، این حکم اجرا می‌شد. و در آن زمان که ائمه نیز حضور داشتند بحثی از تغییر موضوع نبود. عاقله کیست در این که عاقله کیست اختلاف است معروف آن است که عاقله مردانی هستند که از طریق پدر با انسان ارتباط دارند، مانند برادران عموها و برادرزاده‌ها. در پرداخت دیه از سوی عاقله بلوغ تمکن مالی و تقسیم دیه در صورت تعدد شرط است حکمت‌های تشریع این حکم از نظر قواعد فقهی و آیات قرآن کریم" وَ لاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى(;فاطر، ۱۸) اصل اولیه این است که هر کسی مسئول عواقب کارهای خویش است منتها گاهی به عللی در امور دنیوی این قاعده تخصیص می‌خورد. برخی حکمت‌هایی برای پرداخت دیه از سوی عاقله عبارت است از: ۱. تعاون و همکاری اسلام به تعاون و همکاری در امور دنیوی و روابط اجتماعی اهمیت زیادی داده است نظیر این همکاری را در حقوقی که برای محرومان در اموال ثروتمندان قرار داده شده می‌توان دید" ;وَ فِيَ أَمْوَ لِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّآغِلِ وَ الْمَحْرُومِ(; ذاریات ۱۹) این دستور در قتل خطایی محض نیز داده شده تا چنانچه یکی از افراد خانواده از راه خطا دچار ارتکاب جنایتی شد که هرگز در پدید آوردن آن کوچک‌ترین قصد و اراده‌ای نداشته افراد فامیل گره‌ای از کار جانی بگشایند تا او از هستی ساقط نشود. ۲. تضامن متقابل دیه عاقله شبیه" بیمه است که در دنیای امروز سراسر زندگی مردم را پوشش داده است و می‌دانیم فلسفه بیمه مشارکت عموم مردم یا گروه خاصی در برابر خسارت‌های ناشی از حوادث مختلف است زیرا هنگامی که حادثه‌ای در یک موضع معین رخ دهد، ممکن است به قدری سنگین و غیر قابل تحمل باشد که طرف را به کلی از هستی ساقط کرده و بر خاک سیاه بنشاند. حاصل آن که فلسفه بیمه تضامن متقابل و تقسیم فشار مشکلات و حوادث بر گروه بسیاری است دیه عاقله نیز، یک بیمه فامیلی به حساب می‌آید که در ضمن همبستگی اعضای فامیل را بیشتر می‌کند. ۳. ارث و دیهٔ عاقله عده‌ای برآنند که نوعی ارتباط میان ارث و دیه عاقله وجود دارد. به مصداق مثال معروف" من له الغنم فعلیه الغرم کسی که فایده‌ای می‌برد باید خسارت را نیز بپردازد "هم چنان که ورثه بدون هیچ زحمتی از ارث بهره می‌برند، باید در پرداخت دیه نیز سهیم باشند ;چنان که در برخی روایت‌ها ارث‌بران را ضامن پرداخت دیه می‌داند.(ر.ک وسایل الشیعه همان ص ۳۹۷.) ۴. اثر بازدارنده دیه هر چند حکم جبران کنندگی را دارد امّا بازدارندگی در پرداخت آن نیز لحاظ شده است بدیهی است هنگامی که بستگان فهمیدند در جبران دیه جانی شریکند همدیگر را به احتیاط سفارش می‌کند. (باتوجه به این که مقدمات هر کاری بالاخره از اختیار آدمی بیرون نیست) ۵. حفظ احترام خون مسلمان چنانچه پرداخت دیه قتل‌های خطایی به عهده

عاقله نباشد ممکن است مرتکبان توانایی پرداخت آن را نداشته باشند و خون‌ها هدر رود این حکمت در قتل‌های عمدی با توجه به این که اثر سویی دارد و باعث افزایش جنایت است جاری نیست (ر.ک مکتب اسلام سال ۲۶، ش ۷ / دیه دکتر عوض احمد ادریس ترجمه دکتر علی رضا فیض ص ۲۳۳، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)

حکم مرتد چیست وظیفه ما در برابر کسی که به صراحت به قرآن پیامبر و ائمه اطهار دشنام می‌دهند چیست آیا کشتن وی با این که در عرف ارتدادش ثابت نیست بر ما واجب است

پرسش

حکم مرتد چیست وظیفه ما در برابر کسی که به صراحت به قرآن پیامبر و ائمه اطهار دشنام می‌دهند چیست آیا کشتن وی با این که در عرف ارتدادش ثابت نیست بر ما واجب است

پاسخ

ارتداد در لغت به معنای بازگشتن است و در اصطلاح به معنای خروج فرد مسلمان از دین اسلام قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی ج ۳، ص ۷۹، دارالکتب‌الاسلامیهٔ) و برگشتن از ایمان به کفر است این اصطلاح در آیاتی از قرآن به کار رفته است از جمله آیهٔ ۵۴ سوره مائده که می‌فرماید": يَـٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِى اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ;...ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند "...و نیز در آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ بقره می‌فرماید": وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَـٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ فِى الدُّنْيَا وَالاٌّخِرَةِ وَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ;یعنی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود ".از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که مجازات مرتد به خاطر ماهیت مجرمانه عمل مرتد و جلوگیری از پیامد ارتداد است نه به جهت تغییر عقیده بدون اظهار و ابراز آن پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد ;کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیین‌های دیگر برود، معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، بنابراین عدول و بازگشت او به تخطئه و خیانت شبیه‌تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید": إنّ الّذين ارتدّوا علىَ أدبَرهم مِّن بعد ما تبيّن لهم الهدى الشّيطَن سوّل لهم و أملىَ لهم (محمّد، ۲۵) کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است . و در آیه ۱۰۷ سوره نحل می‌فرماید": این به خاطر آن است که زندگی دنیا (و پست را بر آخرت ترجیح دادند. "...تعبیراتی که قرآن درباره مرتد به کار برده" شهدوًا أنّ الرّسول حقّ و جآءهم البيّنَت (آل‌عمران ۸۶") مِّن بعد ما تبيّن لهم الهدى (محمّد، ۲۵)، نشان دهندهٔ این است که این گونه افراد از روی عناد، لجاجت هتک مقدسات و مقابله با اسلام دست از دین برداشته‌اند و مؤید آن حوادث صدراسلام (اهل ردّه است که وقتی عدد مرتدین زیاد شد، آنان به قصد نابودی اسلام به مدینه حمله کرده و با مسلمانان وارد جنگ شدند.(ر.ک تاریخ اسلام دکتر حسن ابراهیم حسن ج ۱، ص ۳۴۴ ـ ۳۵۳، داراحیأالتراث العربی) علاوه بر آن اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل باشند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نباشند انکار نمایند، به زودی جبهه داخلی کشور اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آن‌ها باز خواهد گردید و هرج و مرج در جامعه اسلامی پدید خواهد آمد ;چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید": جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آن‌چه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید ;شاید

آن‌ها (از آیین خود) باز گردند (".آل‌عمران ۷۲). البته ممکن است گاهی ارتداد فردی از حدود زبان تجاوز نکند و نه از روی قصد خیانت به مسلمانان بلکه بر اثر گرفتار شدن در دام شبهات از اسلام خارج شود ;امّا بحث ما جنبهٔ کلی دارد و احکام تابع یک فرد و دو فرد نمی‌شود، بلکه مجموع افراد را به طور کلی باید در نظر گرفت از این جهت می‌توان گفت بازگشت یک فرد مؤمن به انکار و اعتراض (ارتداد) غالباً خالی از واکنش و تحریکات بر ضد نظام اسلام نخواهد بود ;آن هم نه تحریک بر ضد مسائل سطحی و فرعی بلکه تحریک علیه نظامی که به قیمت خون میلیون‌ها انسان فداکار و جانباز تمام شده است در این هنگام ارتداد یک فرد، به صورت هستهٔ فتنه در آمده و تحریکات و واکنش‌های او مایهٔ جذب دشمنان و مغرضان و ماجراجویان و افراد ضعیف‌الایمان گردیده و به ایجاد شورش منجر می‌شود. آیین مقدس اسلام جهت پیش‌گیری و ریشه‌کن ساختن چنین فتنه‌ها و فسادها دستور داده است که مرتد کشته شود تا نظام دین و حکومت اسلام و آیین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند. بنابراین اسلام به خاطر جرمی که مرتد مرتکب شده و برای حفظ حقوق دیگران که در سایهٔ بقای دین و حکومت اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه حاصل می‌شود، چنین کیفری (اعدام یا حبس و...) را برای مرتد در نظر گرفته است و این حکم (مجازات مرتد) هیچ منافاتی با آیه" لا إکراه فی الدین و آزادی عقیده ندارد. در پایان لازم است یادآوری کنیم که اسلام میان مرتد فطری (کسی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و پس از قبول اسلام از اسلام برگشته است و مرتد ملّی (کسی که پدر و مادر او به هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان نبوده‌اند و او بعداً اسلام را پذیرفته سپس از آن برگشته و همچنین بین مرد مرتد و زن مرتد فرق گذاشته است مرد اگر مرتد فطری باشد، بدون قید و شرط اعدام می‌شود ;ولی اگر مرتد ملّی باشد، در صورت عدم بازگشت به اسلام توبه کشته می‌شود. این تفاوت شاید به خاطر این باشد که ضرر ارتداد فردی که اصالتاً مسلمان بوده است (مرتد فطری به مراتب بالاتر از فرد بیگانه است که غیر مسلمان بوده سپس مسلمان شده است فرد اول به خاطر داشتن ارتباطات قوی و نیرومند، روی فکر و ذهن خانواده‌های اسلامی و ضعیف الایمان بیشتر می‌تواند اثر منفی بگذارد و بهتر می‌تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند ;در حالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است امّا زن مرتد (چه فطری و چه ملّی در اسلام کشته نمی‌شود و آن هم شاید به این جهت باشد که زن هر چند یک انسان کامل است امّا بر اثر داشتن عواطف سرشار، زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می‌شود، زودتر هم به سوی حق باز می‌گردد. همچنین برخی از محققان از فقها نیز فرموده‌اند: فردی که بر اثر تماس و ارتباط با گروه باطل شبهاتی در دل او پیدا شده کم‌کم صورت انکار به خود گرفته و باعث شده تا برخی از احکام ضروری دین را انکار کند، ولی به گونه‌ای است که اگر شبههٔ او زایل شود، فوراً به آغوش حق باز می‌گردد، این طور فردی نیز کشته نمی‌شود.(ر.ک پرسشها و پاسخها، استاد جعفر سبحانی ص ۲۵۵ ـ ۲۶۰، انتشارات مؤسسهٔ سیدالشهدأ / مستمسک العروة آیت‌الله سیدمحسن طباطبایی حکیم ج ۱، ص ۳۷۸ ـ ۳۸۴، الطبعة الرابعه نجف اشرف / تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی ج ۲، ص ۲۷۸ ـ ۲۸۱ و ج ۱۱، ص ۴۱۸ ـ ۴۲۱ و ص ۴۲۶و۴۲۷، دارالکتب الاسلامیة / المیزان علامه طباطبایی ج ۲، ص ۳۴۲ ـ ۳۴۷، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان / قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۰۷و۱۰۸، دارالکتب الاسلامیة) در پایان شایان ذکر است حکم به ارتداد کسی به همین سادگی نیست بلکه باید ارتدادش در دادگاه اسلامی به ثبوت برسد و هنگامی که حکومت اسلامی نیست ارتداد وی پیش مجتهد جامع الشرایط ثابت می‌شود و او حکم به ارتداد می‌دهد. اجرای حکم قتل نیز در حکومت اسلامی به عهده حاکم شرع است و در غیر این صورت چنانچه مرجع تقلید اجازه عمومی به کشتن فردی داد ـ مانند سلمان رشدی ـ بر هر مسلمانی واجب کفایی است به آن اقدام کند.

چه آیاتی در قرآن کریم دربارهٔ حقوق جزایی وجود دارد؟ و منابعی را در این مورد معرفی نمایید؟

پرسش

چه آیاتی در قرآن کریم دربارهٔ حقوق جزایی وجود دارد؟ و منابعی را در این مورد معرفی نمایید؟

پاسخ

حقوق جزایی در اسلام در تحت سه عنوان کلی حدود، دیات و قصاص مطرح شده است و آیه‌های بسیاری در مورد این سه موضوع در قرآن وجود دارد. ذکر همهٔ این آیه‌ها و توضیح آن از گنجایش یک پاسخ خارج است از این رو، آدرس آیه‌ها و کتاب‌هایی که در این مورد تألیف شده ذکر می‌شود: آیات حدود و دیات نسأ، ۱۵، ۱۶، ۹۲، ۹۳ ;مائده ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۵ ;انعام ۱۵۱ ;اسرأ، ۳۲، ۳۳ ;نور ;۲ تا ۱۰، ۲۳ ;ص ۴۴ ;آیه‌های قصاص بقره ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۴ ;شوری ۴۰. کتاب‌هایی که در موضوع فقه القرآن و آیات الاحکام نوشته شده است از منابع آیه‌های حقوق جزایی به حساب می‌آید که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱. فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام مؤلف قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ ق) ۲. کنز العرفان فی فقه القرآن مؤلف مقداد بن عبداللّه سیوری (فاضل مقداد) (م ۸۲۶ ق) ۳. التفسیر الشاهی مؤلف سید امیر مخدوم حسینی عربشاهی (م ۹۷۶ ق) ۴. زبدهٔ البیان فی تفسیر آیات احکام القرآن مؤلف احمد اردبیلی (مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ق) ۵. مسالک الافهام الی آیات الاحکام مؤلف جواد کاظمی ۶. احکام القرآن دکتر محمد خزائلی ۷. فقه القرآن مؤلف محمد یزدی ۸. آیات الاحکام مؤلف کاظم مدیرشانه‌چی ۹. تفسیر جامع آیات الاحکام مؤلف زین العابدین قربانی لاهیجی

اگر فقیر و یا ثروتمندی مثل هم دزدی کنند آیا برای هر دو یک مجازات در نظر گرفته می شود؟

پرسش

اگر فقیر و یا ثروتمندی مثل هم دزدی کنند آیا برای هر دو یک مجازات در نظر گرفته می شود؟

پاسخ

گناه ربطی به فقر و غنا ندارد و قانون در هر جامعه‌ای باید یکسان عمل شود. البته یکی از شرایط قطع دست سارق در فقه اسلامی این است که به خاطر فقر دزدی نکرده باشد. بنابر این در این موارد تخفیف مجازات هست..

چرا در جمهوری اسلامی حکم قطع دست دزد اجرا نمی شود؟

پرسش

چرا در جمهوری اسلامی حکم قطع دست دزد اجرا نمی شود؟

پاسخ

قطع دست سارق قیود و شرایط متعددی دارد و کمتر موردی است که جامع شرایط آن باشد و درمواردی که قیودحکم از نظر قضایی ثابت گردد قطع انجام می گیرد. اصل اولیه در فرهنگ اسلامی آن است که خداوند دوست‌دارهدایت و سعادت بندگان است و تاآدمی در این دنیاست خداوند همه درهای رحمت و بازگشت و بخشش را به سویاو گشوده است. بنابراین خداوند می‌خواهد که حتی بدکاران هم تافرصت از دست نرفته بازگردند و دست از تبه‌کاریخویش بشویند و راهی به سوی سعادت جاودان یابند. بنابراین این لطف خداوند است که باب رحمت را می‌گشاید وتنها کسی از این سعادت محروم است که به آن پشت کند و

تادم مرگ هم چنان به فساد وتباهی خویش ادامه دهد.{J

خانواده ای که کودکشان را تنبیه بـدنی کرده انـد و موجب سـرخی و کبودی بدنش شده آیا باید دیه بدهند و آیا خداوند آنها را خواهد بخشید؟

پرسش

خانواده ای که کودکشان را تنبیه بـدنی کرده انـد و موجب سرخی و کبودی بـدنش شـده آیا بایـد دیه بدهند و آیا خداوند آنها را خواهد بخشید؟

پاسخ

اگر یقین دارند که با زدن وی دیه تحقق یافته – مثلا بدنش کبود شده و ... – باید دیه بدهند و میزان آن متناسب باآسیب‌های بدنی وارد شـده مـذکور در رساله‌هـای عملیه است. بلی اگر پس از بلوغ رضـایت بدهـد بـا اسـتغفار انشـاءاللهمورد بخشـش قرار خواهند گرفت.{J

نوجوانی اظهار می کند با فریب و تهدید به قتل , به عمل لواط تن داده است از نظر اسلام چه کسی گناه کار است ؟ آیا اجازه دارد به ناموسش تجاوز یا او را بکشد؟

پرسش

نوجوانی اظهار می کند با فریب و تهدید به قتل , به عمل لواط تن داده است از نظر اسلام چه کسی گناه کار است ؟ آیا اجازه دارد به ناموسش تجاوز یا او را بکشد؟

پاسخ

در صورتی که نوجوان مورد نظر مورد تهدیـد جانی قرار گرفته و جـدا بر جان خود ترسـیده است گنهکار نمی‌باشد.البته هر چند در این مساءله ساده لوحی ورزیده لیکن از این جهت نیز گناهی ندارد ولی شایسته است که در آیندههمواره تیزبینی هوشمندی و ایمان استوار خود را حفـظ نمایـد و از فرو افتـادن در چنین دامهـای خطرناکی مواظبت کنـد.در برخورد با عاملان قضـیه به هیـچ وجه حق تجاوز ناموسـی یا قتل نـدارد و خود اینها گناهان بزرگی است که موجبکیفر است. او تنها می‌توانـد به مراجع قضایی شـکایت کند و در صورتی که جرم مجرمان در دادگاه ثابت شود (یعنیمرتکبین چهار مرتبه نزد قاضـی اعتراف نماینـد یا چهار نفر عادل شاهد عینی قضـیه بوده و بر آن شـهادت دهنـد) به حکمـدادگاه به کیفر اعمـال خود خواهنـد رسـید. به هرحال اگر فرد مزبور باز هم دنبال سوء استفاده است بـا همـاهنگی مراجعقضـایی بایـد وی را به عقوبت عملش رسانـد در غیر این صورت بهـتر است موضوع کاملاـ پنهـان بماند.{J

آیا در اسلام بعضی رفتارها با کنیزان و غلامان با تساوی حقوق انسانی سازگار است ؟

پرسش

آیا در اسلام بعضی رفتارها با کنیزان و غلامان با تساوی حقوق انسانی سازگار است ؟

پاسخ

اولا: زنـدگی اجتماعی بشـر تا چندین قرن پیش اقتضای آن را داشـته که نظام بردگی بر قرار باشد اسـلام نیز بنا برمقتضـیات زمان و عـدم امکـان لغو یکبـاره آن را امضـا نموده ولی حقوقی را از نظر اخلاقی و قانونی برای آنان برقرار وزمینه‌های فراوانی را برای آزاد سـازی تـدریجی آنان فراهم آورد. (ماننـد کفارات احکام ام ولـد مکاتبه تـدبیر و...) اساساآزاد سازی برده یکی از اعمال شایسـته و بسیار بافضـیلت دانسـته شـده و اسـلام همواره مردم را به آن ترغیب نمودهاست. و ما ادریک ماالعقبه فک رقبه (سوره بلـد). از نظر حقوقی و اخلاقی نیز اسلام نظامی کامل را برای حمایت از آنهافراهم نموده و همواه در جهت حفظ حقوق آنان توصیه نموده است. از جمله برای روابط جنسی کنیزان با اربابان خودو یا دیگران قوانینی وضع نموده مثل اینکه مالک کنیز می‌تواند آن را برای مدتی به دیگری ببخشـد ولی این کار شـرایطیدارد از قبیل اینکه بایـد عـده نگه دارد ثانیا در این مـدت اگر دارای فرزند شد آزاد می گردد و ...می بینیم که در مجموعبرای قانونمنـد کردن روابـط جنسـی و جلوگیری از فسـاد و فحشا و برآورده کردن نیازهای جنسـی قانون و ضوابـط خاصـیآورده است. نکته مهم در این جا آن است که نوعا کسانی که به اینگونه احکام اشـکال می کننـد طرفـدار روابط آزاد جنسی(همانند غرب) هستند که هیچ حد و مرزی را برای غریزه جنسی محترم نمی‌شمارند ولی نسبت به استمتاع جنسیقانونمند نقص و اشکال وارد می کنند. از طرف دیگر تساوی حقوق انسانی به معنای تشابه همه روبناها و مناسباتبشری نیست وگرنه همگان باید در تمـام مسایل فردی و اجتماعی حتی میزان دریافتی ماهیانه و ... برابر باشـند درحالیکه چنین چیزی حتی در جوامع کمونیستی نیز قابل اجرا نیست. ثالثا: احکام مربوط به روابط برده‌داری جنبهمقابله به مثل دارد یعنی کفار در نبرد با مسـلمین اسـرای مسـلمانان را کنیز و برده می‌ساختنـد و شـنیع‌ترین اعمـال ضـدانسانی را در برابر آن اعمـال می کردنـد اسـلام نیز ناچـار بود در این رابطه به مقابله به مثل دست بزنـد ولی از نظر کیفیترابطه بـا بردگـان که اسـرای کفار بودنـد شـیوه‌های ظالمانه آنان را برانـداخت و برخی از اصول آن که منافی عـدالت نیسترا پـذیرفت. جواز بخشـش برده مبتنی بر این اصل حقوقی است که رقبه بردگان تحت ملکیت برده‌دار در آمـده و لازمهآن جواز پیشکش کردن با شرایط خاصی است.{J

چرا بعضی از حدود مثل حد سرقت در محاکم قضایی اجرا نمی شود

پرسش

چرا بعضی از حدود مثل حد سرقت در محاکم قضایی اجرا نمی شود

پاسخ

حدود در اسـلام مشخص و معین است ولی اجرای آن شرایطی دارد؛ مثلا در مورد سرقت زمانی دست دزد بریدهمی‌شود که سرقت او همراه با شانزده شـرط باشد و یا ثبوت حد زنا در صورتی است که چهار شاهد عادل در مجلسواحد نزد قاضـی شـهادت دهند آن هم بر وجهی خاص. بنابراین اثبات حد شرایطی دارد که اغلب سرقت‌ها فاقد آناست. از همین رو دزدها به صورت‌های دیگری تنبیه می‌شونـد. ثانیا اجرای برخی از حـدود ممکن است در شرایطخاصـی از نظر بازتاب در افکار عمومی چنـدان مطلوب نباشد. به همین جهت در برخی موارد ممکن است حکم به نحودیگری اجرا گردد و یا موقتا اجرا نگردد.{J

آیا می توان افرادی که مهدور الدم هستند بدون مراجعه به دادگاه آنها را به به قتل رساند؟

پرسش

آیا می توان افرادی که مهدور الدم هستند بدون مراجعه به دادگاه آنها را به به قتل رساند؟

پاسخ

کسی که مهدورالدم است تنها توسط دادگاه صالح می‌تواند محاکمه و به سزای عمل خود برسد و هیچ فردی حق ندارد خودسرانه به این امور اقدام نماید. شما می‌توانید در معرفی او به مراجع ذی‌صلاح اقدام کنید و یا به نحوی ازورودش به منزل جلوگیری کنید.

اکراه در قتل مجوز آن نیست و رافع مسوولیت از مباشر نیست , علت چیست ؟

پرسش

اکراه در قتل مجوز آن نیست و رافع مسوولیت از مباشر نیست , علت چیست ؟

پاسخ

پیش از پاسخ، نخست باید تأمل بیشتری در مفهوم «اکراه» و تفاوت آن با «اجبار» داشت. اکراه آن است که شخص دیگری را وادار کنید که فلان عمل خاص را انجام دهد، یا ترک کند، وگرنه خود و یا وابستگان و متعلقین به او تهدید به قتل یا ضرب و جرح یا ایراد خسارت(مادی یا معنوی) می‌شوند و فرد مُکرَه (مورد اکراه) با اختیار خود و به منظور رهایی از آسیب‌های ناشی از تهدیدات مُکرِه (اکراه کننده)، آن کار را انجام دهد و یا کاری را که باید براساس وظیفه یا تعهدش انجام می‌داد، ترک کند و به جا نیاورد. در حالی که «اجبار» در آن جای صدق می‌کند که طرف مقابل دیگر اراده‌ای نداشته باشد و شخص دیگری تصمیم‌گیری و در واقع اجرا می‌کند. نهایت این که فرد مجبور، مانند یک ابزار و وسیله، واسطه اقدام می‌شود. در این جا مسؤولیت با فرد مجبورکننده است و در حقیقتمباشر او است؛ چه این که فرد مجبور نقشی نداشته و در حد وسیله‌ای بوده است که در دست دیگری و به اراده دیگری مورد استفاده قرار گرفته است، (شیخ النجفی، محمد بن حسن، جواهرالکلام، ج ۴۱، تهران،المکتبةالاسلامیه، الط ۶، ص ۴۵). در مورد اکراه و یا تقیه، به لحاظ جلوگیری از خسارت مهم‌تر و حفظ جان و ناموس دیگران، لطف الهی شامل بندگان شد واقدام ناشی از اکراه را مسؤولیت‌زا ندانسته‌اند و به مقتضای «حدیث رفع» [قال رسول الله(ص) «رفعت عن امتیاربع خصال: ما اضطروا الیه و ما نسوا و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ذلک فی کتاب الله قوله «ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا...» و قول الله: «الا من کره و قلبهمطمئن بالایمان »، (ر.ک: شیخ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، تهران، المکتبةالاسلامیه، الط ۵ ،ص ۴۷۰ (باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی ازمنکر). [اکراه رافع مسؤولیت است. اما روشن است فلسفه این کار، حفظ جان و جلوگیری از خونریزی است. پس در موردی که این اکراه خودش به خونریزی و کشتار انسان بی‌گناه دیگر نینجامد، دلیلی برای سلب مسؤلیت از مباشر وجود ندارد [از امامباقر(ع) روایت شده که فرمودند: « انما جعل التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلیس تقیه »، (همان، ص ۴۸۳)]؛ یعنی، فردی که تحت اکراه قرار گرفته،براساس چه مصلحتی اقدام به کشتار دیگری می‌کند؟ اگر این کار را نکند، چه مصلحتی مهم‌تر از حفظ جان این فرد مقتول، از بین خواهد رفت؟ پس تنها حفظ جان خویش یا بستگان نمی‌تواند مجوز کشتن افراد بی‌گناه دیگر باشد. در روایتی امام باقر(ع) فرمودند: عن زرارة عن ابی جعفر(ع) فی رجل امر رجلاً بقتل رجل [فقتله] فقال: یقتل به الذی قتله و یحبس الامر بقتله فیالحبس حتی یموت ؛ اگر کسی به دیگری دستور داد فردی را بکشد و آن شخص اقدام کرد، همان فرد قاتل را قصاص

می‌کند؛ ولی دستوردهنده را به حبس ابد محکوم کنند تا در همان حبس بمیرد{M، (وسائل‌الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۲، باب ۱۳ از ابواب قصاص النفس، ح ۱). به همین جهت محقق حلی (صاحب شرایع السلام می‌فرمایند: اصلاً مسأله اکراه در مسأله قتل واقع نمی‌شود و همان‌طور که صاحب جواهر در تفسیر و شرح آن نوشته‌اند، مقصود این است که گرچه موضوعا اکراه واقع می‌شود، اما شرعا این اکراه معتبر نبود آثار رافعیتمسؤولیت، بر آن مترتب نیست. اذا اکرهه علی القتل فالقصاص علی المباشر دون الآمر ولا یتحقق الاکراه (شرعا) فی القتل و یتحقق فیماعداه... ، (جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۴۴). خلاصه این که قصاص مربوط به قاتل است و به مسبب قاتل نمی‌گویند؛ مگر با عنایت و توجه خاص به این که او تأثیر در انگیزش به این امر داشته است وگرنه قاتل اصلی و حقیقی همان مباشر است.}J

آیا همه گناهان کبیره دارای حد شرعی است ؟

پرسش

آیا همه گناهان کبیره دارای حد شرعی است ؟

پاسخ

البته همه گناهان کبیره، دارای حد شرعی نیست؛ گرچه بعضی از آنها دارای تعزیر است. آن گناهانی هم که دارای حدّ هستند، تا شرایطی که در فقه اسلام برای وجوب حد بیان شده، تحقق نیابد حد جاری نمی‌شود. گفتنی است که یکی از آن شرایط، ثبوت گناه نزد حاکم شرع است. بنابراین اگر خدای ناکرده کسی مرتکب عملی مثل زنا شد، ولی در نزد حاکم شرع و دادگاه اسلامی زناکار بودنش ثابت نگردید، حدّ جاری نمی‌شود. تحقق زنا به دخول مرد با زن است و اگر صرف تماس بدنی و مقدمات آن باشد و در اثر آن منی خارج شود، اصطلاحا به آن زنا نمی‌گویند؛ لکن همین مقدار هم اگر در نزد حاکم شرع و دادگاه اسلامی ثابت شود، موجب تعزیر می‌شود.

قطع دست سارق چه شرایطی دارد که برخی جاها می شود برخی جاها نمی شود?

پرسش

قطع دست سارق چه شرایطی دارد که برخی جاها می شود برخی جاها نمی شود?

پاسخ

اول: دزد بالغ باشد. دوم: عاقل باشد. سوم: در اختیار خود دزدی کند. چهارم: مال دزدی حداقل یک چهارم دینار یعنی چهار نخود و نیم طلای سکه دار، یا چیز دیگری که به این ارزش باشد. پنجم: بداند مالی را که بر می دارد مال مردم است. پس اگر اشتباه کرد و خیال کرد مال خود اوست، حد جاری نمی شود، هر چند ضامن است. ششم: خود او در مالی که بر می دارد شریک نباشد. پس اگر مثلاً از مال مشترک به مقدار سهم خود بردارد حد ندارد. هفتم: مال در جایی محفوظ و در بسته باشد و او حفاظت آنجا را از بین ببرد. مثل اینکه قفل را باز کند، یا بشکند، یا دیوار را خراب یا سوراخ کند یا از دیوار بالا رود و مال را ببرد. پس اگر دیگری در را باز کند و او مال را ببرد، و یا در حمام و مسجد و اماکن عمومی مالی را ببرد حد جاری نمی شود هر چند او را تعزیر می کنند. هشتم: مخفیانه مال غیر را ببرد. پس اگر ظالمی به زور علناً در را باز کند و مال را ببرد، یا به زور مال را از صاحبش بگیرد، یا

از دست او برباید، یا مال امانت را تصرف کند و پس ندهد دست او را می برند هر چند ضامن است و تعزیر می شود. نهم: اضطرار و ناچاری، او را به دزدی وادار نکرده باشد. پس اگر کسی مثلاً در زمان کمبود و قحطی، مواد غذایی مورد نیاز را بدزدد، دست او را نمی برند. دهم: سارق، پدر صاحب مال نباشد. پس دست پدر را برای سرقت مال فرزند نمی برند، ولی دست فرزند را برای سرقت مال پدر می برند. ضمناً اگر کسی از جیب یا آستین کسی چیزی را ببرد، پس اگر از جیب یا آستین لباس زیر ببرد دست او را می برند، ولی اگر از جیب یا آستین لباس رو ببرد دستش را نمی برند بلکه تعزیر می شود. همچنین گر کسی مثلاً قفل را شکست و داخل شد ولی پیش از اینکه چیزی را ببرد بازداشت شد، حد جاری نمی شود بلکه او را تعزیر می کنند.

آیا در زمان پیامبر دیه مسلمان با غیرمسلمان (مثلا مسیحی یا یهودی) یکی بود؟

پرسش

آیا در زمان پیامبر دیه مسلمان با غیرمسلمان (مثلا مسیحی یا یهودی) یکی بود؟

پاسخ

مسأله‌ی دیه‌ی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان از دیدگاه علمای شیعه امامیه و اهل سنت، مورد اختلاف است. از دیدگاه اهل سنت، دیه‌ی مسیحی و یهودی با دیه زرتشتی فرق دارد و در دیه‌ی مسیحی و یهودی هم اختلاف نظر دارند. برخی از آنان دیه‌ی این دو امر را یک سوم دیه‌ی مسلمان می‌دانند، برخی یک دوم دیه‌ی مسلمان گفته‌اند، برخی دیه‌ی آن دو را دیه‌ی کامل می‌دانند و برخی هم می گویند: اگر کسی مسیحی یا یهودی را به عمد بکشد باید دیه‌ی کامل بدهد و اگر به خطا بکشد باید نصف دیه‌ی مسلمان، دیه بدهد و در مورد زرتشتیان، مالکی‌ها و شافعی‌ها گفته‌اند که دیه‌ی آنان هشتصد درهم است(مفتاح الکرامة، ج ۲۱، ص ۱۷۶، چاپ اول، دارالتراث، لبنان، بیروت، ۱۴۱۸ ق). از دیده اکثریت علمای شیعه‌ی امامیه، دیه‌ی اهل کتاب (مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان) هشتصد درهم است(جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۸؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۵۹، مسأله ۳۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۰، باب ۱۳ از ابواب دیات النفس). و بر اساس برخی از روایات، در زمان پیامبر هم دیه اهل کتاب هشتصد درهم بوده و با دیه مسلمان یکسان نبوده است. دیه‌ی مسلمان بر اساس درهم، ده هزار درهم است (۱۰۰۰/۱۰) تحریر، ج ۲، ص ۵۵، م ۱). سماعة بن مهران از امام صادق(ع) چنین نقل کرده است: پیامبر اسلام(ص)، خالد بن ولید را به بحرین فرستاد، خالد خون عده‌ای از اهل کتاب را ریخت و به پیامبر(ص) نامه نوشت. در آن نامه به اطلاع پیامبر رسانید که گروهی از یهود و نصارا را کشتم و برای اولیایشان هشتصد درهم دیه دادم. گروهی از زرتشتیان را هم کشتم. ولی به آنان چیزی ندادم. چون درباره‌ی آنان چیزی به من نگفته‌اید. پیامبر اسلام در جواب نامه‌ی خالد نوشت: دیه‌ی رزتشتیان مانند دیه مسیحیان و یهودیان است و آنان اهل کتاب هستند (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۱، باب ۱۳، ح ۷، ابواب دیات النفس). این روایت، به روشنی می‌فهمانند که در زمان خود پیامبر اسلام هم دیه‌ی اهل کتاب با مسلمان فرق داشت. در برخی از روایات آمده است که دیه اهل کتاب، با دیه مسلمان فرق ندارد. ابان بن تغلب از حضرت امام صادق(ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: دیه‌ی یهودی، نصرانی و مجوسی، مانند دیه‌ی مسلمان است (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۳، باب ۱۴، ح ۲). از نظر شیخ طوسی، این روایت مربوط به کسانی است که عادت به کشتن اهل کتاب دارند. اگر کسی عادت به کشتن اهل کتاب داشته باشد باید دیه‌ی کامل بدهد تا دست به این عمل نزند (جواهر، ج ۴۳، ص ۳۹). در روایتی آمده است که از حضرت امام صادق(ع) از قتل اهل کتاب سؤال شد. آن حضرت فرمود: قتل اهل ذِمّه (اهل کتاب) کار سختی است و مردم آن را تحمّل نمی‌کنند. پس باید به اولیای مقتول، عینِ دیه‌ی مسلمان را بدهد تا این قاتل دست از کشتن

مردم عراق و اهل کتاب بردارد. اگر بنا باشد مسلمان بر اهل کتاب خشم بگیرد، او را بکشد، زمین‌های او را تصاحب کند و هشتصد درهم به اولیایش بدهد. در این صورت، کشتار در میان اهل کتاب بیشتر می گردد (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۳، باب ۱۴، ح ۱). در میان بزرگان شیعه، شیخ صدوق، در مورد روایات دیه، نظر خاصّی دارد. برای اطلاع می‌توانید به کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۱، چاپ آخوندی، چاپ پنجم، ۱۳۹۰ ه ق مراجعه کنید.

در کتاب «قضاوتهای حضرت علی بن ابیطالب» تألیف سید اسماعیل رسول زاده، انتشارات دهقان، قسمت پنجم، بند ۱۲۶ (قاتل و مقتولی) بعد از بیان داستان به توضیح این نکته می پردازد که چون قاتل اصلی جان قاتل ظاهری را نجات داده، قصاص نمی شود و دیه مقتول نیز از بیت المال پ

پرسش

در کتاب «قضاوتهای حضرت علی بن ابیطالب» تألیف سید اسماعیل رسول زاده، انتشارات دهقان، قسمت پنجم، بند ۱۲۶ (قاتل و مقتولی) بعد از بیان داستان به توضیح این نکته می پردازد که چون قاتل اصلی جان قاتل ظاهری را نجات داده، قصاص نمی شود و دیه مقتول نیز از بیت المال پرداخت می شود، بنابراین فرض، ممکن است فردی کسی را بکشد و سپس با فرد دیگری دست به یکی کند و عین این ماجرا را بوجود آورد تا قصاص نشده و دیه نیز نپردازد، در این باره حکم چیست؟

پاسخ

آن روایتی که در کتاب مذکور مطالعه کرده اید ما نیز در جای دیگر خوانده ایم لکن به طور کلی باید توجه داشته باشید که بیان حکم شرعی در تمام موارد مخصوصا در امر مهم قضا کار فقیه جامع الشرایط است و این گونه روایات بر فرض صحت سند قضیه و حکمی است در مورد خودش که شاید براساس مصالحی از امام معصوم(ع) صادر گردیده و نمی توان سایر موارد را با آن مقایسه کرد مگر این که فقیه جامع الشرایط بعد از بررسی سایر ادله حکمی مطابق با این روایت صادر نماید و اما این که فرمودید ممکن است بعضی از این حکم سوء استفاده نمایند اگر قاضی هشیار بوده و به رموز قضاوت آگاه باشد خود می داند که در صورت علم به حیله افراد چگونه قضاوت نماید.

چرا حدود قضایی اسلام توسط قوه قضائیه ما اجرا نمی شود.

پرسش

چرا حدود قضایی اسلام توسط قوه قضائیه ما اجرا نمی شود.

پاسخ

قبل از پرداختن به پاسخ سؤال ذکر این نکته لازم است که این چنین نیست که اصلا حدود الهی در جامعه ما اجرا نمی‌شود بلکه بر عکس در موارد متعددی حدود الهی بعد از ثابت شدن آن به مرحله اجرا در آمده و در رسانه‌ها و مطبوعات نیز منعکس شده است و یکی از دلایلی که مجامع بین‌الملل جمهوری اسلامی ایران را از لحاظ حقوق بشر مورد فشار قرار داده و تحریم‌های متعدد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... را بر ایران تحمیل نموده‌اند اجرای حدود الهی توسط حکومت اسلامی ایران مباشد. پایبندی جمهوری اسلامی ایران بر اجرای حدود الهی در مواردی تا قطع رابطه با کشورهای پیش‌رفته که هزینه‌های زیادی نیز برای ایران به

همراه داشته است. متأسفانه برخی جریانات سیاسی به نام اصلاحات در اجرای حدود و احکام الهی نظام را با چالش های جدی مواجه می سازند و موانعی را برای تحقق حدود ایجاد می کنند. این کار ریشه در امور مختلفی دارد، برخی از آنان به نام قرائت های مختلف منکر حدود و دیات در زمان معاصر شده آن را ظالمانه و خشونت غیر انسانی می خوانند و این مطلبی نیست که از دیده ها پنهان بماند، چنان که در روزنامه ها و مجلات جمهوری اسلامی ایران با اجازه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این نظام اجازه نشر پیدا می کنند و برخی دیگر به نام مصلحت و منافع ملی و این که حقوق بشر بر حقوق داخلی و ملی (که در کشور ما حقوق اسلامی است) مقدم است و برخی نیز به بهانه گسترش روابط بین المللی مخصوصا از جهت سیاسی - اقتصادی با کشورهای اروپایی از انجام این کارها امتناع نموده برای قوه قضائیه و مجریان این قانون مزاحمت و ممانعت ایجاد می کنند. اما این که چرا مفاسد اجتماعی در جامعه وجود دارد و حدود الهی به صورت کامل اجرا نمی‌شود باید گفت که: اولاً: برای اجرای حدود الهی تا تمام شرایط محقق نشود حدود اجرا نخواهد شد و از آن‌جا که شرایط بسیار متعددی را برای اجرای حدود معین فرموده‌اند مثلاً برای قطع دست دزد باید هشت شرط وجود داشته باشد ، (ر.ک: ترجمه تحریرالوسیله امام خمینی، ج۴، ص ۲۲۰) بر این اساس در اکثر موارد چون مجموعه شرایط محقق نیست حد ثابت نمیشود. ثانیا: هر چند اجرای حدود الهی نقش بسیار مؤثری را در اصلاح جامعه اسلامی دارد ولی اسلام هرگز تنها بر اجرای حدود در جامعه تأکید نفرموده بلکه وظیفه حکومتها را حل اساسی و ریشه‌ای مجموعه عواملی که منجر به این مفاسد میشوند قرار داده بر این اساس تا زمانیکه فقر، بیکاری، مشکلات اجتماعی، اقتصادی وغیره گریبانگیر مردم باشد اجرای حدود به تنهایی برای اصلاح جامعه از مفاسد کافی نمی‌باشد.

در احکام حقوقی اگر پدری فرزند خود را بکشد ،حق قصاص برای او نیست ،در حالیکه اگر فرزند پدر خود را بکشد قصاص می شود .آیا این امر تبعیض و یک جانبه گرایی نیست ؟

پرسش

در احکام حقوقی اگر پدری فرزند خود را بکشد ،حق قصاص برای او نیست ،در حالیکه اگر فرزند پدر خود را بکشد قصاص می شود .آیا این امر تبعیض و یک جانبه گرایی نیست ؟

پاسخ

اولا مقررات مذکور تبعیض نیست بلکه تفاوت است. ثانیا انگیزه برای تبعیض وجود ندارد. ثالثا منشأ این تفاوت به لحاظ حقوق برتر و پیشین پدر بر عهده فرزندان است. توضیح آنکه: ۱- هر گونه اختلافی را تبعیض نامیدن اشتباه است چه اینکه تبعیض یعنی بی عدالتی و نادیده گرفتن حق دیگران و کسی بر خدای متعال حقی ندارد تا تبعیض یا بی عدالتی پیش آید. آنچه که هست این است که خدای متعال از لطف و تفضل خود، حقوقی را برای ما قرار داد و نه آن که ما طلب کار باشیم و خدا حق ما را نداده باشد، هدیه و لطفی است که صاحب کرامت و بزرگواری به ما ارزانی داشته است. ۲- شاید سؤال شود که چرا خدای متعال در اعطای حقوق بین ما تفاوت قائل شد، مگر ما همه بندگان خدا نیستیم؟ پاسخ: اگر این تفاوت بدون ملاک و از روی هوی و هوس باشد، نارواست. اما اگر به ملاک موجه و معقول باشد نه تنها ناروا نیست بلکه حکیمانه و عین عدالت است و خلاف آن ظلم و بی عدالتی است. اما حکمت این تفاوت، بااذعان به اینکه ما به همه اسرار و علل احکام آگاهی نداریم، با توجه به روایات و نیز منطق عقلائی این است که پدر منشأ پیدایش این فرزند و نیز مسئول و متفکل رشد و پرورش و تربیت آن است که با زحمات طاقت فرسا و تحمل سختی های فراوان این نهال وجودی خود که ثمر عمر اوست آبیاری می کند و اقدام به قتل فرزند گرچه بسیار نادر است، ولی

مراعات این حق سابق بر این خطای بزرگ، باعث تخفیف در مجازات می شود چیزی از زشتی کار او نمی کاهد. اما به لحاظ رعایت و حقوق سابق بر این فرزند و سبک و سنگین کردن آن حقوق با این جرم قدری از کفه مجازات کاسته می شود، اما فرزند چنین حقی بر پدر ندارد. ۳- خدای متعال بی نیاز مطلق است و حکیم و علیم و قادر، پس چه انگیزه ای برای تبعیض می تواند در خداوند ریشه داشته باشد. آیا جهل یا نیازمندی یا خلاف مصلحت و حکمت رفتار کردن یا ناتوانی، معاذ الله. بنابراین تمام قوانین الهی حکیمانه و عادلانه است.

یکی از موضوعاتی که امروزه در جامعه مطرح می باشد بحث افزایش دیه به میزان یک سوم دیه معمولی در ماههای حرام می باشد با توجه به اینکه این قانون ،قانون صدر اسلام بوده و به منظور برقراری امنیت در ماههای حرام به خاطر ادای فریضه حج و نیز حفظ حرمت این ماهها بوده ک

پرسش

یکی از موضوعاتی که امروزه در جامعه مطرح می باشد بحث افزایش دیه به میزان یک سوم دیه معمولی در ماههای حرام می باشد با توجه به اینکه این قانون ،قانون صدر اسلام بوده و به منظور برقراری امنیت در ماههای حرام به خاطر ادای فریضه حج و نیز حفظ حرمت این ماهها بوده که در این ماهها جنگی صورت نگیرد ولی امروزه با توجه به کثرت وسایل نقلیه و استاندارد نبودن راهها که منجر به بروز برخی تصادفات می گردد همچنان این قانون اجرا می گردد که با همگامی اسلام با زمان منافات دارد و افرادی که مرتکب به قتل غیر عمد می شوند بدون هیچ دلیل منطقی و صرفا به خاطر حرام بودن ماههای هجری قمری مجبور به پرداخت دیه ای سنگین تر می شوند که این امر موجب نارضایتی مردم و بدبینی به قانونگذار می شود.

پاسخ

با تشکر از کنکاش گری شما پرسش گر گرامی، پاسخ را در دو مرحله پی می گیریم: ۱. حکمت «تغلیظ دیه» در ماه های حرام: شکی نیست که هر جرمی از هر مجرمی با عمد و اختیار، استحقاق جریمه و مجازات را دارد. از سوی دیگر، همه مجرمان یکسان نیستند و بدون شک شرایط زمانی، مکانی، روانی و ویژگیهای دیگر آن ها تفاوت دارد. به همین دلیل امروزه، در تمام قوانین جهان، اموری را با عنوان عوامل تشدید و تخفیف در کنار قوانین کیفری و جزایی قرار می دهند، مثلا- بیماری روانی را عامل تخفیف و تکرار در جرم را معمولا- عامل تشدید می دانند. اسلام نیز، از چهارده قرن پیش عوامل تشدید و تخفیف را به صورت جامع و جالبی، هم در مجازات های دنیوی و هم در مجازات های اخروی پیش بینی کرده است. در یک بررسی ساده معلوم می شود «عوامل تخفیف» در اسلام نسبت به «عوامل تشدید» بیشتر است و این به خاطر همان طبیعت ذاتی اسلام است که بر اساس رحم، عاطفه و شعار «یا من سبقت رحمته غضبه» است. از جمله عوامل تشدید مجازات در اسلام، مکان و زمان جرم است. چنانچه جرمی در مکان های عادی یا مکه مکرمه رخ دهد، مجازات به علت قداست مکان مکه مکرمه متفاوت است. هم چنین مجازات در ماه های حرام به علت قداست آن ها شدیدتر شده و دیه قتل در ماه های حرام یک سوم اضافه می شود. این نوع مجازات به خوبی نشان می دهد که اهمیت جرم تنها بسته به جنبه ذاتی آن نیست، بلکه خصوصیات زمانی و مکانی کاملا در آن موثر است. از سوی دیگر بدیهی است که چنانچه کسی حرمت اماکن و زمان های مقدس را نگه نداشت مشخص می شود که روح طغیانگری او بیشتر و جسورتر است و چنین فردی ضرر و خطرش برای جامعه بیشتر است. کما این که افراد غیر مذهبی و آلوده، برخی ایام و اماکن مثلا روز تاسوعا و عاشورا و ... مرتکب گناه نمی شوند. ۲. چرایی سرایت این حکم به قتل خطایی: مشهور فقها معتقدند که «تغلیظ دیه» شامل قتل خطایی نیز می باشد و در این باره به روایت هایی استناد کرده اند که نقل آنها فرصت دیگری می طلبد. اما در مورد

پرسشی که مطرح کردید گفتنی است: از نکات یاد شده معلوم می شود که «تشدید دیه» در ماه های حرام افزون بر حفظ حرمت این ماه ها، عاملی برای کاستن جنایات در این ماه ها است. این دو عامل - اگر علت واقعی حکم باشند و چه بسا علت های دیگری دخیل باشد که ما از آن بی اطلاعیم - در حال حاضر نیز موجود است دست کم مردم در این ماه ها مواظبند که مرتکب قتلی - عمدی یا خطایی - نشوند؛ چرا که هر چند قتل خطایی، بدون اراده افراد صورت می گیرد، اما معمولا مقدمات آن در دست افراد است می توان با احتیاط از بسیاری حوادث ناخواسته کاست. اما استنباطی که شما در پرسش مطرح کردید از چند جهت قابل بررسی و نقد است: ۱. ماه های حرام چهارتاست: رجب، ذی قعده، ذی حجه و محرم. ماه رجب از ماه های دیگر جداست و ارتباطی به امنیت راه ها برای حج ندارد، بنابراین نمی توان امنیت راه ها را علت اصلی حکم دانست. ۲. زیادی اشتباه به عر علتی، دلیل عاقلانه ای برای برداشتن حکم نیست. مثلا- لغو جریمه های راهنمایی و رانندگی به دلیل این که بیشتر راننده ها مرتکب تخلفات راهنمایی و رانندگی می شوند عاقلانه نیست. می توان با استاندارد کردن جاده ها مانند کشورهای غربی و حتی برخی از کشورهای اسلامی از بروز حوادث منجر به فوت کاست. نه این که حکم را به خاطر خوشایند عده ای رفع کرد. ۳. به نظر می رسد در این که تشدید دیه در قتل عمد و شبه عمد عاملی برای کاستن جرم چه در گذشته و چه در حال حاضر است، تفاوتی نیست، علاوه بر این که قطعا حرمت نگه داشتن این ماه ها که ظرف زمانی برای بهترین عبادات است، تفاوتی در زمان حال و قدیم نیست بنابراین دغدغه شما قتل های خطایی است. قتل خطایی در زمان پیامبر اکرم(ص) و در حال حاضر هر دو ممکن بوده و هست. چنین نیست که قتل خطایی در صدر اسلام نبوده و در حال حاضر پیدا شده باشد. البته شاید در آمار تلفات تفاوتی باشد که کم یا زیاد بودن آمار کشته ها - که غالبا از ناحیه بی احتیاطی است - در وضع احکام تأثیری ندارد. ۴. بله، چنانچه بحثی در این زمینه باشد، در شمول احادیث برای قتل خطایی است که عده ای از فقیهان [ماهنامه دادرسی، سال ۱۳۷۶، ش ۵ و ۶، ص ۴] بر این باورند که احادیث «تغلیظ دیه» شامل قتل های خطایی نمی شود، بنابراین اگر محقق یا فقیهی از این راه وارد شود و با بررسی سند روایات و دلالت آنها در کنار دلایل عقلی به نتیجه ای برسد شاید بتواند حکمی را برخلاف مشهور استنباط کند.

مجازات مرتد به عهده کیست؟

پرسش

مجازات مرتد به عهده کیست؟

پاسخ

به عهده دادگاه عدل اسلامی است که زیر نظر حاکم شرع واجد شرایط باشد.

در رابطه با ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی که عفو جانی قبل از مرگ توسط مجنی علیه را عامل سقوط قصاص می داند و در این حالت اولیای دم مقتول، دیگر نمی توانند مطالبه قصاص کنند.این سؤال مطرح است که آیا دیه هم ساقط می شود یا اینکه اولیای دم حق مطالبه دیه را دارند؟

پرسش

در رابطه با ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی که عفو جانی قبل از مرگ توسط مجنی علیه را عامل سقوط قصاص می داند و در این حالت اولیای دم مقتول، دیگر نمی توانند مطالبه قصاص کنند.این سؤال مطرح است که آیا دیه هم ساقط می شود یا اینکه اولیای دم

حق مطالبه دیه را دارند؟با توجه به اینکه این ماده جنبه کاملاـفقهی دارد و از فتوای فقها گرفته شده است خواهشمند است نظر تعدادی از فقها را در این رابطه بیان کنید و علت وضع این حکم را توضیح دهید.

پاسخ

آری مجنی علیه می تواند قبل از مرگ جانی را عفو نماید و غیر واحدی از فقها هم فتوا داده اند و مقتضای عموم ادله عفو و سلطه انسان بر حقوق خود هم می باشد و فرقی بین جنایت بر نفس و عضو نمی باشد، لکن نسبت به عفو از دیه چون دیه بعد از فوت ثابت می گردد و عفو مقتول نسبت به مازاد از ثلث دیه، نافذ نبودنش خالی از وجه نیست بلکه خالی از قوت نیست و در این حکم فرقی بین جنایت عمدی و غیر عمدی نیست (مجمع المسائل آیت الله صانعی، ج ۱، س ۱۹۰۴). توضیح این که مجنی علیه می تواند علاوه بر عفو از قصاص (یک سوم) از دیه که حق خودش می باشد را عفو نماید اما نسبت به (دو سوم) دیگر چون حق ورثه است نیاز به رضایت ورثه دارد.

آیا قاضی در جرائمی مانند زنا که در فقه ادله اثبات آن احصا شده (اقرار و شهادت) می تواند با استناد به علوم و معاینات پزشکی حکم صادر کند یا خیر و فقط باید به ادله احصا شده اکتفا کند.

پرسش

آیا قاضی در جرائمی مانند زنا که در فقه ادله اثبات آن احصا شده (اقرار و شهادت) می تواند با استناد به علوم و معاینات پزشکی حکم صادر کند یا خیر و فقط باید به ادله احصا شده اکتفا کند.

پاسخ

علم قاضی – اگر مستند به امارات و قرائن باشد که معمولا موجب علم است و می توان آن قرائن را ارائه داد تا مورد از مظان تهمت نباشد و قاضی متهم نگردد – حجت است و به عمل معصومین(ع) معتضد و مؤید می باشد. علم قاضی در جایی حجت است که از روی حس و مبادی قریب به حس باشد یعنی از راه قرائن و امارات قابل اثبات و استناد حاصل شود و فرقی بین حق الله و حق الناس نیست، لکن در حق الناس شکایت خصوصی لازم است (مجمع المسائل آیت الله صانعی، ج ۱، ص ۶۲۲).

چرا زنی که همسرش به قتل رسیده حق قصاص ندارد.

پرسش

چرا زنی که همسرش به قتل رسیده حق قصاص ندارد.

پاسخ

آنچه که در رساله های عملیه و فقه وارد شده این است که زوج و زوجه حق قصاص ندارند یعنی حق قصاص نداشتن تنها مختص زنان که شوهرشان به قتل رسیده نیست بلکه زوج و زوجه هر دو چنین حقی را نخواهند داشت. امام خمینی (ره) در تحریر مسأله چهارم در کتاب قصاص، کیفیت استیفا می فرمایند : «کسی که مال را ارث می برد ، قصاص را نیز ارث می برد، غیر از زوج و زوجه ؛ که محققا اینها مستحق قصاص نمی باشند...» بنابراین با توجه به فتوای امام زن و شوهر هیچ کدام حق قصاص ندارند. و از

نظرات فقها فهمیده می شود که حق قصاص در محارم نسبی است نه در سببی. و نکته دیگر این است که به نظر می رسد اسلام همواره خواسته است تا دایره چنین اموری را محدودتر نماید از این رو اگر چه هر یک از زن و شوهر از فقدان دیگری رنج می برند و متحمل خساراتی می شوند اما اسلام با توجه به نکته مذکور حق قصاص را به فرزندان و دیگر اولیا و وارثان داده است و زوج و زوجه و نیز دیگر بستگان سببی را از این حق محروم نموده است. حتی در مورد بستگان نسبی هم قرآن سعی کرده است بجای قصاص کردن که ناشی از عقده درونی است ، به عفو قاتل و دریافت دیه بجای قصاص ترغیب نماید. این کار علاوه بر اینکه قاتل را متنبه ساخته و در برابر عفو و گذشت اولیای دم خاضع و خاشع خواهد نمود، روحیه گذشت، ایثار، فداکاری و ... را که از ملکات نفسانی و اخلاق کریمه است در شخص گذشت کننده بوجود خواهد آورد. از اینرور خداوند متعال در آیه ۱۷۸ بقره می فرماید: «یا ایها الذین امنور کتب علیکم القصاص فی القتلی... فمن عفی له من أخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان...» ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است... پس اگر کسی از ناحیه برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد باید از راه پسندیده پیروی کند... . در آیه بعد هم می فرماید: «و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب لعلکم تتقون » و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید. آنچه از این دو آیه شریفه فهمیده می شود این است که اگر چه قصاص امری لازم و حق اولیای مقتول است اما اگر اولیای مقتول عفو و گذشت نمایند و یا بجای قصاص به دریافت دیه رضایت بدهند بهتر خواهد بود. بنابراین مسأله قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز یک حکم الزامی نیست بلکه اگر مایل باشند می توانند از این حقشان صرفنظر کنند و قاتل را ببخشند و خونبها نگیرند یا ببخشند و خونبها هم بگیرند. اسلام که در هر مورد مسائل را با واقع بینی و بررسی همه جانبه دنبال می کند، در مساله خون بی گناهان نیز حق مطلب را دور از هر گونه تندروی و کندروی بیان داشته است. نه همچون آئین تحریف شده یهود فقط تکیه بر قصاص می کند (بلکه عفو و گذشت را مطرح نموده است فمن عفی له من اخیه شیء...) و نه مانند مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می کند (بلکه قصاص را مایه حیات می شمارد _ و لکم فی القصاص حیوه...) نکته جالبی که در آیه شریفه وجود دارد و در خور تأمل بسیار است لفظ «من اخیه» می باشد. از دقت در این لفظ و جایگاه آن در بحث قصاص فهمیده می شود که قرآن رشته برادری را میان مسلمانان به قدری مستحکم می داند که حتی بعد از ریختن خون ناحق ، باز برقرار است . لذا برای تحریک عواطف اولیای مقتول آنها را برادران قاتل معرفی می کند و آنان را با این تعبیر به عفو و مدارا تشویق می نماید و این نکته لطیف و جالبی است. البته بدیهی است که این مطلب در مورد کسانی است که بر اثر هیجانات احساسات و خشم و ... دست به چنین گناهی زده اند و از کار خویش نیز پشیمانند اما جنایتکارانی که به جنایت خود افتخار می کنند و از آن ندامت پشیمانی ندارند نه شایسته نام برادرند و نه مستحق عفو و گذشت! خلاصه کلام اینکه ظاهرا اسلام خواسته است تا دامنه قصاص محدودتر شود از اینرو زوج و زوجه را از این حق محروم ساخته و آن را به بقیه اولیا واگذار نموده است. و این کار با توجه به مطالبی که بیان شد از نظر عقلی و منطقی نیز امر پسندیده ای است .

چند ماه پیش در یکی از نقاط شهرمان زنی در اثر ضربات چاقوی همسرش به قتل می‌رسید. بعد از این‌که مرد مقصر شناخته شد، حکم اعدام و قصاص او بدان مشروط گردید که خانواده مقتول نصف دیه را بپردازند. این امر بدان معنا است که طبق احکام قرآن و اسلام دیه زن نصف دیه مرد

پرسش

چند ماه پیش در یکی از نقاط شهرمان زنی در اثر ضربات چاقوی همسرش به قتل می‌رسید. بعد از این‌که مرد مقصر شناخته شد، حکم اعدام و قصاص او بدان مشروط گردید که خانواده مقتول نصف دیه را بپردازند. این امر بدان معنا است که طبق احکام قرآن

و اسلام دیه زن نصف دیه مرد است. با توجّه به این‌که خیلی علاقه‌مند بودم در باره دلیل این حکم اسلامی به جوابی قانع کننده دست یابم، به تفسیر نمونه روی آوردم و نهایتاً به این جواب رسیدم: چون مردان در خانواده غالباً عضو مؤثر اقتصادی‌اند و مخارج خانواده را متحمل می‌شوند و بافعالیت‌های اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می‌آورند، اگر این تفاوت مراعات نشود، خسارتی بی‌دلیل به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بی‌گناهش وارد می‌شود. بنابراین، اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ در مورد قصاص مرد حقوق همه افراد را رعایت کرده و از خلأ اقتصادی و ضربه نابخشودنی به یک خانواده جلوگیری کرده است. حال سؤال بنده این‌جا است، با توجّه به این‌که امروزه به دلایل مختلف زنان در خیلی مواقع همپای مردان به اقتصاد خانواده کمک می‌کنند و چرخ‌های اقتصادی خانواده را می‌چرخانند، نحوه اجرای این قانون چگونه است؟

پاسخ

برای روشن شدن برخی از ابعاد مسأله توجه به نکات زیر سودمند می‌نماید: ۱. اسلام نظامی جامع و به هم پیوسته دارد که نظام حقوقی بخشی از آن است. فقه اسلامی زوایای گوناگون زندگی انسان را از پیش از ولادت تا پس از مرگ مورد توجّه قرار داده است. بنابراین، باید تمام زوایا و مسائل ریز را در نگاه کلان و در راستای آن برنامه کلی لحاظ کرد. پس تکیه به برخی نکات ریز و نگاه استقلالی به آن، بدون توجه به پیکره کلی و برنامه کلان، نتیجه مطلوب نمی‌دهد؛ برای مثال، امروزه کشورهای پیشرفته بر اساس نظام مالیاتی خاص اداره می‌شوند. کشور آلمان نظام اقتصادی خود را بر ۱۶درصد مالیات در تمام معاملات استوار ساخته است. اگر کسی به پرداخت مالیات ۱۶درصدی در مقابل خرید یک کبریت اعتراض داشته باشد، این اعتراض بدون در نظر گرفتن برنامه کلان آن کشور که نظام اقتصادی خود را بر اساس آن استوار داشته، صورت گرفته است. پس از آن‌جا که قانون به طور کلی وضع می‌شود، قانون گذار مصلحت عمومی را رعایت می‌کند و موارد استثنایی و تبصره‌ای سبب نقض حکم کلی نمی‌شود. ۲. در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف‌ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد. البتّه اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسأله‌ای دیگر است؛ ولی این وظیفه شرعاً به عهده مرد نهاده شده است. ۳. دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می‌شود.۱ مقدار آن به ارزش شخص آسیب دیده ارتباط ندارد. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید چون دیه زن نصف دیه مرد است، زن نصف مرد ارزش دارد. عظمت و ارزش انسان به صفات و کسب مراتب علمی و عملی وابسته است و در این جهت مرد و زن یکسانند. قرآن مجید می‌فرماید: «پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباه نمی‌کنم.»۲ «هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.»۳ «و کسانی که کارهای شایسته کنند مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.»۴ «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آن‌جا بی‌حساب روزی می‌یابند.»۵ بنابراین، ارزش انسان به انسانیت او و نائل شدن وی به مراتب والای قرب الاهی است. در این جهت جنسیت نقشی ندارد؛ زن و مرد یکسانند و چه بسا زنان از استعداد بهتری برخوردار باشند. دیه به معنای قیمت نهادن شخص و شخصیت نیست. بدین سبب، اگر یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی یا سیاسی کشور در جریان یک قتل غیر عمد کشته شود، دیه‌اش با دیه کارگر ساده‌ای که این گونه جان باخته، برابر

است. کسی نمی‌تواند بگوید چون فقدان آن شخصیت خلأ بزرگی در جامعه ایجاد می‌کند، دیه‌اش بیش‌تر است! چنان که قتل عمد گناهی بسیار بزرگ است و در این زمینه زن و مرد تفاوت ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس کسی را -جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین- بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.» {M۶ ۴}. این‌که گفته می‌شود سهم زن در دیه نصف سهم مرد است، در همه جا نیست. دیه زن در کم‌تر از ثلث با مرد یکسان است؛ یعنی دیه زن تا به ثلث دیه کامل نرسیده باشد، با دیه مرد برابر است؛۷ چنان‌که این مسأله در ارث نیز مطرح است. در آن‌جا هم در مواردی سهم زن با مرد تفاوت ندارد. ۵. اسلام مسؤولیت اداره اقتصادی خانواده را به عهده مرد قرار داده است و زن از این مسؤولیت معاف است. با توجّه به این‌که دیه برای غرامت و جبران بخشی از خلأ ایجاد شده در خانواده آسیب دیده است، و از نظر اقتصادی نقش اصلی و کلیدی به عهده مرد نهاده شده، این دیه در مرد به طور کامل گرفته می‌شود. ممکن است گفته شود، در مواردی که زن نقش اول اقتصادی را ایفا می‌کند، حکم مسأله چه خواهد بود؟ پاسخ آن است که قانون به نحو عام وضع و اجرا می‌شود، و موارد استثنایی که زن نقش عمده اقتصادی را به عهده گرفته است، سبب نمی‌شود اصل قانون ملغا گردد یا استثنا پذیرد. البتّه حتّی در این فرض نیز مسؤولیت اقتصادی خانواده به عهده مرد است و مرد نمی‌تواند از این مسؤولیت شانه خالی کند. ۶. حکم به نقص دیه زن به معنای کم‌تر بودن حق زندگی و سلامتی زن نیست. این قانون با توجّه به دیدگاه اقتصادی اسلام و مسؤولیت‌های مرد و زن که مرد را عامل اول اقتصادی می‌داند، وضع شده است. حق زندگی در زن و مرد یکسان است. بدین سبب، اگر مردی زنی را بکشد، می‌توان قاتل را با پرداخت نیم دیه قصاص کرد و شارع ولیّ دم را به پذیرش نصف دیه و صرف نظر از قصاص نفس مجبور نمی‌سازد. این بدان معنا است که در دیه مسأله به حق زندگی و سلامت باز نمی‌گردد و پیامدهای اقتصادی لحاظ شده است. مرد، با توجّه به خصوصیات طبیعی‌اش قوی‌تر و در بُعد اقتصادی ظاهرتر است؛ و در صورت عدم، خلأ وجودش بیش‌تر احساس می‌شود؛ وگرنه زن و مرد هر دو انسانند و از حق زندگی و سلامتی یکسان برخوردارند.۸ ۷. با اجرای قوانین اسلام در همه ابعاد، تعادلی کامل میان زن و مرد ایجاد می‌شود؛ زیرا از یک طرف مرد دو برابر سهم زن ارث می‌برد؛ ولی وظیفه اداره اقتصادی و پرداخت هزینه‌های جاری خانه (خوراک، پوشاک و مسکن) بر دوش او است؛ زن سهم خویش را برای خود نگاه می‌دارد و در موارد دلخواهش مصرف می‌کند، بی‌آن که مسؤولیتی خاص بر دوش داشته باشد. در نتیجه‌گاه سهم مصرف اختصاصی زن از سهم مصرف اختصاصی مرد بیش‌تر می‌گردد. با توجّه به این دید جامع، تعادلی کامل در نظام خانواده ایجاد می‌شود. زن با دید عاطفی خود، بر اساس ملاحظه مسائل اخلاقی، گاه در جهت حلّ مشکلات اقتصادی خانواده گام بر می‌دارد؛ ولی شرعاً در این مورد وظیفه‌ای ندارد. ۸. مسأله تنصیف دیه زن از دیرباز در کتب فقهی مطرح شده است. شیخ طوسی پس از ذکر مسأله، آن را نظر تمام فقیهان۹ شیعه و سنی جز دو تن از علمای اهل سنّت معرفی می‌کند و دلیل خود را اجماع و برخی روایات می‌داند.۹ ۱۰ - دلیل عمده در مسأله روایاتی است که در این زمینه وارد شده است. عبداللّه بن مسکان از امام صادق(ع) چنین نقل می‌کند: دیة المرأة نصف دیة الرجل؛ ۱۱ دیه زن نصف دیه مرد است. اهل سنّت نیز از رسول خدا(ص) چنین نقل کرده‌اند: دیة المراة علی النصف من دیة الرجل ؛۱۲ دیه زن نیمی از دیه مرد است. معاذ هم مثل این روایت را نقل کرده است.۱۳ این مطلب از حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)، عمر، ابن عباس، زید بن ثابت نیز نقل شده است.۱۴ سخن را با روایتی که در بردارنده اصل و حکمت حکم و پرورش دهنده روح تعبد است، به پایان بریم. ابان بن تغلب می‌گوید: به امام جعفر صادق(ع) عرضه داشتم، درباره مردی که یک انگشت زنی را قطع کرده، چه می‌فرمایید؟ دیه آن چقدر است؟ فرمود: ده شتر. گفتم: اگر دو انگشت را قطع کرد؟ فرمود: بیست شتر. گفتم: اگر سه انگشت را قطع کند، چه؟ فرمود: سی شتر. گفتم: اگر چهار انگشت او را قطع کند؟ فرمود: بیست شتر. گفتم: سبحان اللّه، سه انگشت را قطع می‌کند، دیه‌اش سی شتر است و چهار انگشت را قطع می‌کند، دیه‌اش بیست شتر؟! ما این سخن را در عراق می‌شنیدیم، از گوینده‌اش بیزاری می‌جستیم و آن را به شیطان نسبت می‌دادیم. حضرت فرمود: آرام؛ ای ابان، این حکم رسول خدا-صلی اللّه علیه واله- است که دیه زن و مرد تا ثلث یکی است و اگر

به حد ثلث رسید، نصف می گردد. ای ابان، تو خواستی با قیاس با من سخن گویی. چنانچه سنّت قیاس شود، دین از بین می‌رود.۱۵

پی‌نوشت: ۱. ر.ک: ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸. ۲. «فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أو أُنثی بَعضُکُم مِن بَعضٍ». آل عمران(۳): ۱۹۵. ۳. «مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجزِیَنَّهُم أَجرَهُم بِأَحسَنِ ما کانُوا یَعمَلُونَ». النحل(۱۶): ۹۷. ۴. «وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً». النساء(۴): ۱۲۴. ۵. «مَن عَمِلَ سَیِّئَةً فَلا یُجزی إلاّ مِثلَها وَ مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ یُرزَقُونَ فِیها بِغَیرِ حِسابٍ». غافر(۴۰): ۴۰. ۶. «مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً». مائده (۵): ۳۲. ۷. النهایهٔ، شیخ طوسی؛ قواعد الاحکام، علامه حلی، ج ۳، ص ۵۹۴؛ ایضاح الفوائد، فخرالحققین، ج ۴، ص ۵۷۱؛ مجمع الفائدهٔ و البرهان، محقق اردبیلی، ج۱۳، ص ۴۵۲؛ موطأ مالک، ج ۲، ص ۸۵۴. ۸. القضاء فی الفقه الاسلامی، ص ۷۳. ۹. ر.ک: احکام القرآن، احمد بن علی الجصاص، ج ۲، ص ۲۳۸؛ المبسوط، شمس الدین السرخسی، ج ۲۶، ص ۷۹؛ الهدایهٔ، ابوالخطاب الکلوذانی، ج۸، ص۳۰۶. ۱۰. الخلاف ج ۵، ص ۲۵۴. مؤلف جامع الخلاف و الوفاق نیز چنان ادّعا کرده است که این مسأله مورد اتّفاق است و جز آن دو تن (ابن علیه و اصم) مخالفی ندارد. شافعی، نووی، ابن منذر و ابن عبدالبر نیز ادعای اجماع کرده‌اند و نووی سخن شیخ طوسی را باز گفته است. ابن قدامه، پس از نقل ادعای اجماع در این مسأله به مخالفت آن دو تن اشاره کرده، می گوید این قول نادر است و با اجماع صحابه و سنّت پیامبر(ص) مخالفت دارد. (جامع الخلاف و الوفاق، علی بن محمد قمی، ص ۵۶۴؛ کتاب الام، ج ۶، ص ۱۱۴؛ المجموع، محیی الدین النووی، ج ۱۹، ص ۵۴؛ المغنی، ج ۹، ص ۵۲۹ و ۵۳۱). ۱۱. وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۹، ص ۲۰۵. ۱۲. ر.ک: البحر الزخار، ج ۶، ص ۲۸۶. ۱۳. ر.ک: السنن الکبری، ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی، ج ۸، ص ۹؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۲۵. ۱۴. ر.ک: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۵ نصب الرایهٔ، ابومحمد الزیلعی، ج ۴، ص ۳۶۲. ۱۵. الکافی، شیخ کلینی، ج ۷، ص ۳۰۰.

با توجه به آیه لا اکراه فی الدین چرا مرتد را اعدام می کنند؟

پرسش

با توجه به آیه لا اکراه فی الدین چرا مرتد را اعدام می کنند؟

پاسخ

شناخت معنای دقیق لا اکراه فی الدین ، منوط به نگرشی جامع به آیات قرآن و مجموعه معارف آن است. مسلم است که در اسلام، احکام اجباری فراوانی وجود دارد؛ مانند «حدود» و قوانین اجتماعی. این محدوده نیز، مشتمل بر احکام اکراهی فراوانی است. مسلما کسانی که حد بر آنان جاری می‌شود، راضی به آن نیستند و... . ازاین‌رو باید در فهم ابتدایی از جمله لا اکراه فی الدین تجدید نظر کرد. معنای ظاهری این آیه آن است که اصل پذیرش دین، قابل اکراه و اجبار نیست؛ یعنی، نمی‌توان کسی را به زور به پذیرش آیینی وادار نمود و یا عقیده‌ای را از او سلب کرد. بنابراین «عقیده» قابل تحمیل نیست؛ ولی این محدوده غیر از محدوده احکام است. توضیح این که: کلیه نظام‌های فکری، برای خود نظامی اجتماعی را نیز طراحی می کنند. در نظام‌های اجتماعی، اکراه و اجبار از ابزارهای پیش‌بینی شده در کلیه نظام‌ها است؛ یعنی، در هر نظامی درمقوله‌های اجتماعی و حقوقی آن، جبر قانونی وجود دارد و بدون آن، جامعه قابل اداره و کنترل نیست. نظام‌های قضایی و نیروهای انتظامی در همه نظام‌ها، امری مقبول و معقول هستند. بنابراین بایستی محدوده عقیده را از محدوده عمل و حقوق جدا کرد. در حیطه «عقیده» اجبار راهی ندارد؛ ولی در حیطه عمل، جبر

و اکراه هم لازم است و هم قابل قبول. اسلام نیز در محدوده تبلیغ خود، هیچ جبری را برای پذیرش عقیده‌ای قرار نداده است. دعوت اسلام بر اساس بینش و بصیرت است؛ چنان که قرآن فرموده است: ای رسول ما! به مردم بگو راه من این است که خلق را با بینایی و بصیرت به خدا بخوانم{M، (یوسف، آیه ۱۰۸)؛ آن گاه که فرد پذیرای اسلام شد، در این صورت یک‌سری از احکام اجتماعی آن، از جمله حکم مرتد را نیز باید پذیرا شود. در اینجا اشاره به سابقهتاریخی این موضوع نیز بی‌فایده نیست. در صدر اسلام خصوصا پس از پیروزی‌های درخشان آن، مردم گروه گروه اسلام می‌آوردند. طبیعی است که همه این افراد، از روی تحقیق کامل به اسلام نمی‌گرویدند؛ بلکه بسیاری از آنها به خاطر عظمت اسلام و پیشرفت آن و حتی به خاطر حفظ منافع خود، اظهار اسلام می‌کردند. در این بین عده‌ای نیز به خاطر ضربه زدن به اسلام و عقاید مردم، تظاهر به مسلمانی می‌کردند. آنان می‌گفتند: «... به دین و کتابی که برای مسلمانان نازل شده - اول روز - ایمان آورید و آخر روز کافر شوید، شاید بدین حیله آنها نیز از اسلام بازگردند»، (آل عمران، آیه ۷۲). اسلام به جهت آن که فرصت طلبان و نیرنگ بازان، نتوانند خود را به رنگ اسلام درآورند و پس از مدتی با خروج از اسلام، جنگ روانی علیه آن به راه بیندازند، حکم اعدام مرتد را وضع نمود تا اگر کسی می‌خواهد به دین وارد شود، با تحقیق وارد شود و نیز کسی نتواند با برنامه‌ریزی علیه مسلمانان، جنگ تبلیغاتی و تخریب عقیده به راه بیندازد. مسأله دیگری که باید مورد توجه باشد آن که: بسیاری از مردم به جهت فطرت پاک توحیدی خود، دین را می‌پذیرند. اینان نیز دارای حق و حقوقی در حراست از عقیده خویش هستند. همه مردم که نمی‌توانند ابن‌سینا و ملا صدرا باشند. بسیاری از آنان با ادله‌ای ساده و فطری، به دین رو کرده و آمال خود را در آن می‌بینند. حال اگر بنا باشد این دین ساده و فطری، مورد حمله مجادله‌گران قرار گیرد و هر روز به صورتی القای شک و تردید شود، این طیف قادر نخواهند بود از عقیده حق خویش دفاع کنند. پس بایستی برای حراست از آرمان این گروه - که علی‌رغم پیمودن راه حق، در دفاع از آن چندان کارآمد نیستند - برنامه‌ای اندیشیده شود از جمله برنامه‌های اسلام در این زمینه، جلوگیری از سوء استفاده مرتدان است. هم‌چنین باید دانست که اگر شخص تنها در نزد خود مرتد شود و آن را اعلام نکند، کسی نمی‌تواند متعرض او شود؛ بلکه مرتدی مستحق مرگ است که ارتداد خویش را اعلام می‌کند و ارتداد او به همین دلیل نزد قاضی اثبات می‌گردد. و نکته آخر آن که حکم اعدام مرتد، تنها برای مردان است و اگر او نیز قبل از ثبوت ارتداد در نزد قاضی توبه کند، اعدام نمی‌شود.

وظیفه انسان هنگام دیدن زن و مردی در حال زنا چیست ؟

پرسش

وظیفه انسان هنگام دیدن زن و مردی در حال زنا چیست ؟

پاسخ

وظیفه شما در این مورد نهی از منکر است؛ ولی وظیفه ندارید به دادگاه اطلاع دهید؛ زیرا در صورت عدم تکمیل شهود حد قذف بر شما جاری خواهد شد.

یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟

پرسش

یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟

پاسخ(قسمت اول)

احکام اسلام در مورد خانواده و روابط درونی آن را باید در مجموعه احکام ملاحظه نمود نه در یک زاویه و یک بعد آن. مثلا در اسلام حق ولایت و سرپرستی بر دوش مرد گذاشته شده؛ چون حق نفقه و تا مین هزینه نیز بر دوش او نهاده شده است. ثانیاً گرچه از جنبه برخی حقوق مرد دارای امتیازاتی است ولی از نظر روحی و روانی فرزند وابستگی شدیدی به مادر دارد به گونه‌ای که نوعا فرزندان در کنار مادر می‌مانند و روابط خود را با او حفظ می‌کنند. ثالثا سفارش‌هایی که در مورد مادر و حفظ حرمت و رعایت او شده است قابل مقایسه با آنچه در مورد پدر آمده است نیست. رابعاً مساله نزاع بر سر سرپرستی فرزند بالاخره باید به نوعی حل شود یا باید فرزند را در اختیار مادر گذاشت و یا در اختیار پدر؛ چون بر فرض جدایی راهی جز این نیست که در اختیار یک نفر باشد. در این بین اسلام در مقاطع خاصی فرزند را تحت حضانت مادر و در دیگر موارد او را تحت سرپرستی پدر دانسته است. گرچه در مواردی این موضوع ممکن است موجب رنجش مادر گردد ولی از سوی دیگر او را آزاد نموده تا بتواند راه زندگی خود را انتخاب کند و م...ٔنیز نتواند از مسو ولیت خود شانه خالی نماید. در حکم «نگه‌داری بچه توسط پدر»، هیچ مشکل عقلی وجود ندارد؛ بلکه مصلحت‌های مهمی نیز در نظر گرفته شده است. اسلام حق نگه‌داری دختر را تا هفت سالگی و پسر را تا دو سالگی به مادر داده است؛ یعنی، اگر مادر مایل باشد می‌تواند پسر یا دختر خود را تا این سن‌ها (با پرداخت هزینه آن توسط مرد) نگه‌داری کند و بعد از آن متوقف بر توافق طرفین است. در این حکم هم مراعات مسائل تربیتی و عاطفی شده است؛ چرا که اوج نیاز عاطفی به محبت مادر در این سن‌ها است و هم مراعات مصحلت زن؛ چرا که اگر نگه‌داری بچه‌ها همیشه بر عهده زن می‌بود، در تشکیل زندگی و ازدواج مجدد وی مشکلات فراوانی ایجاد می‌گشت و مسلماً صلاح یک زن نیست که با اولین شکست در زندگی خود، برای همیشه از داشتن یک زندگی گرم و پُرمحبت محروم بماند و متحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان گردد. انتساب فرزند به پدر و مادر از نظر شرعی یکسان است چنانکه قرآن مجید فرزندان حضرت زهرا(س) را به پیامبر منسوب می‌نماید. با آنکه این انتساب از طرف مادر است (آیه مباهله و ابنانا و ابناکم). همچنین عیسی(ع) را فرزند ابراهیم(ع) می‌داند حال آنکه انتساب او از طریق مادر است. بنابراین انتساب به هر دو یکسان است گرچه رسم امروزه جامعه و اعتبارات فعلی آن است که فامیل را از پدر می‌گیرند. قصاص قاتل زن پرسش ۶۲. یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟ قانون مجازات اسلامی در دو ماده، حق مشروط «قصاص» برای زن را بیان نموده است: در فصل مربوط به قتل عمد ماده ۲۰۹ چنین آمده است: «هر گاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد». و نیز در فصل کیفیت استیفاء قصاص - ماده ۲۵۶ آمده: «هرگاه مردی زنی را به قتل رساند ولی دم، حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد و در صورت رضایت قاتل می‌تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن مصالحه نماید». برخی از نویسندگان حقوقی، این دو مورد را از مصادیق نابرابری حقوقی در قانون مجازات اسلامی دانسته اند. با صرف نظر از مبانی حقوقی، در نگاه سطحی و ابتدایی تساوی حق قصاص زن و مرد، به مذاق ما نیز ممکن است ناخوشایند آید، ولی از جهت مبانی، غیرقابل پذیرش است و این هرگز به معنای کم انگاشتن شخصیت زن نیست. بیش از ده روایت در وسایل الشیعه نقل شده که به روشنی بر این حکم دلالت می‌کند. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۹، ابواب القصاص فی النفس، باب ۳۳، ح: ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۴ و .... همچنین. فقیهان امامیه نیز به این حکم تصریح کرده‌اند، از جمله امام خمینی(ره) در تحریر فرموده است: «مرد آزاد در مقابل مرد

آزاد قصاص می‌شود و؛ بلکه در برابر زن آزاد نیز کشته می‌شود ولی مشروط به رد فاضل دیه می‌باشد که عبارت است از نصف دیه مرد آزاد» تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹.. حال آیا می‌توان به طور قاطع پاسخ گفت که چرا شریعت، دارای چنین حکمی است؟ آیا تفاوت بدین معناست که ارزش زن، کمتر از مرد تلقی شده و یا جهت دیگری دارد؟ از آنجا که قطعاً زن و مرد در انسانیت و منزلت و شخصیت انسانی و معیارهای فضیلت، مساوی اند و این باور را می‌توان از آیات و روایات فراوان مستفاد نمود، تردیدی باقی نمی‌ماند که این تفاوت ها ناشی از کم ارزش دانستن زن نیست، بلکه جهت و حکمت دیگری دارد. با اندیشه در این احکام می‌توان حکمت و فلسفه آنها را تا حدودی دریافت. اما در مورد حکمت تفاوت دیه زن و مرد می‌توان گفت: به دلیل وظیفه مهمی که به طور معمول مردان در اقتصاد خانواده و اداره آن برعهده دارند، خسارتی که با فقدان یک مرد متوجه خانواده‌شود، غالباً بیشتر از خسارتی است که با فقدان یک زن پیش می‌آید. بنابراین در مواردی که مردی در برابر زنی قصاص می‌شود با پرداخت نیمی از دیه قاتل به خانواده او خسارتی که از ناحیه عدم حضور مرد متوجه آنها می‌شود جبران می‌گردد. حکم پرداخت دیه به بازماندگان قاتلی که به جرم کشتن زنی اعدام شده است از حقوق اولیای قاتل به حساب می‌آید. در اینجا تنها جایگاه اقتصادی و تولیدی قاتل و مقتول در نظر گرفته شده است و ارزش انسانی آنها به هیچ وجه مورد معامله قرار نگرفته است. اگر مردی که مسؤولیت اقتصادی جمعی را به عهده دارد، زنی را به قتل رسانده که مسؤولیتی نداشته و دو جایگاه اقتصادی مخالف داشته اند، نمی‌توان بدون در نظر گرفتن حقوق و زندگی اعضای خانواده اش او را اعدام کرد. با قصاص قاتل و پرداخت نصف دیه به اولیای آن، حق اولیای مقتول و بازماندگان قاتل، هر دو تأمین می‌شود. پرداخت دیه به بازماندگان قاتل به مفهوم تفاوت انسانی و ارزشی قاتل و مقتول نیست. زیرا که در این حکم، اولیای مقتول و حق آنها در یک سوی قضیه قرار دارد و بازماندگان و افراد تحت تکفل قاتل در سوی دیگر قضیه هستند و آن افراد گناهی نکرده‌اند و نباید از نظر مالی مجازات شوند. با مراجعه به روایات و فتاوای فقها می‌توان همین نکته را فهمید که دریافت نصف دیه قاتل از سوی اولیای زن مقتول، از حقوق بازماندگان قاتل – اعم از زن و مرد – است نه از حقوق قاتل تا دلیل برتری ارزش و شخصیت او باشد. قریب به اتفاق فقها پرداخت دیه به قاتل را قبول ندارند، بلکه فقهای بزرگی چون شیخ مفید و شیخ طوسی و بسیاری از فقهای دیگر تصریح کرده‌اند که نصف دیه را به ورثه قاتل بدهند نه به خود قاتل. بنابراین در اینجا تقابل بین مرد و زن به تنهایی نیست تا بگوییم نسبت به حقوق و شخصیت زنان ستم شده است. و نیز دیه، علامت ارزش انسانی یا درجه قرب به خداوند نمی‌باشد. مسلماً این تحلیل که بر مبنای اقتصادی تحلیل شده، برداشتی عقلی است و تنها می‌توان آن را حکمت حکم دانست و نه علت آن. بنابراین نمی‌تواند مبنای توسعه، تضییق و یا تغییر احکام قصاص و دیات گردد. تا با تغییر شرایط اجتماعی و خانوادگی زنان، احکام تغییر یابند. زن و دیه متفاوت دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقتول نیست.؛ بلکه یک دستور خاصی است که ناظر به مرتبه جسم و بدن انسان می‌باشد. دلیل این ادعا با توجه به آیات و روایات به خوبی قابل فهم است. اسلام در بسیاری از موارد بین افرادی که دارای اختلاف درجه علمی یا عملی اند اعم از زن و مرد، تساوی را نفی می‌کند و در عین حال دیه آنها را مساوی می‌داند. مثلا درباره تفاوت عالم و جاهل زمر (۳۹)، آیه ۹. مجاهد قائم و غیرمجاهد قائم نساء (۴)، آیه ۹۵. مؤمنین قبل از فتح مکه با کسانی که بعد از فتح مکه اسلام آوردند حدید (۵۷)، آیه ۱۰. آیات قرآن صریحاً به آن اشاره می‌کند. قرآن کریم با تصریح به عدم تساوی ارزش های الهی افراد یادشده و با اصرار بر تفاوت معنوی آنان تصریح به تساوی آنان در قصاص و دیه دارد و در این باره راجع به تساوی همگان چنین می‌فرماید: «وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعین و الأنف بالأنف و الأذن بالأذن و السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصدق به فهو کفاره له» مائده (۵)، آیه ۴۵. «و مقرر کردیم بر ایشان که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندO...در برابر دندان می‌باشد و زخم ها به همان ترتیب قصاص دارند و هر که آن را ببخشد پس کفاره (گناهان) او خواهد بود». یعنی هر انسانی اعم از زن و مرد در قبال انسان دیگر خواه زن و مرد قصاص می‌شود چه اینکه قصاص اجزا و جراحت ها نیز مساوی است، لیکن همین عموم یا

اطلاق در آیه دیگر تقیید و تخصیص می پذیرد زیرا خداوند در آیه دیگر چنین فرمود: «یا ایها الذین آمنو کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الأنثی بالأنثی» بقره (۲)، آیه ۱۷۸. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، بر شما قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن». آیت الله جوادی آملی در توضیح دو آیه شریفه مزبور مطلبی دارد: «با این آیه عموم یا اطلاق آیه قبلی تخصیص یا تقیید می‌پذیرد، یعنی زن در قبال زن قصاص می‌شود نه مرد و حکم دیه هم در اسلام با تفاوت بین زن و مرد تدوین شد. اما از جهت ارزش های معنوی ممکن است زنی بیش از مرد مقرب نزد خدا باشد، بنابراین تساوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالم می‌کاهد و نه بر مقام جاهل می‌افزاید و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می افزاید و نه از مقام زن می‌کاهد، زیرا برخی از تفاوت های مادی و مالی هیچگونه ارتباطی به مقام های معنوی ندارد، و هیچ تلازم عقلی یا نقلی بین دیه و کمال معنوی وجود ندارد تا هر اندازه دیه بیشتر شود، قداست روح مقتول و تقرب وی نزد خدا افزون تر باشد چون حکم کلامی قتل ناظر به ارزش معنوی انسان مقتول است لذا قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از جهت بحث های کلامی یکسان است یعنی اگر قتل عمدی مؤمن عذاب ابد یا دراز مدت را به دنبال دارد هرگز فرقی بین آنکه مؤمن مقتول عمدی زن باید یا مرد وجود ندارد، چه اینکه از جهت لزوم کفاره هیچ فرقی بین قتل زن و مرد نیست یعنی در قتل عمدی کفاره جمع بین آزاد کردن برده و روزه شصت روز و اطعام شصت مسکین واجب است و در قتل غیرعمد کفاره به نحو ترتیب نه به نحو جمع و نه به طور تخییر، واجب می‌شود و از این لحاظ فقهی نیز فرقی بین قتل زن و مرد نیست» ر.ک: آیت الله جوادی آملی، زن در آینه جمال و جلال، ص ۳۵۶..

پاسخ(قسمت دوم)

زن و قصاص اعضا و جراحات در زمینه قصاص اعضا و جراحات قول مشهور فقهای امامیه این است که تا زمانی که دیه عضو و یا جراحات به یک سوم دیه کامل مرد نرسیده است، زن و مرد به طور مساوی در برابر یکدیگر قصاص می شوند، اما زمانی که دیه به یک سوم و یا بالاتر از آن رسید، مرد به شرطی در برابر صدماتی که به یک زن وارد ساخته قصاص‌شود که زن نصف دیه صدمه وارد شده به خود را به او پرداخت کند. اکثر فقهای شیعه از جمله شیخ مفید ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۷۰. و نیز شیخ طوسی در کتاب النهایه، ابن ادریس در کتاب سرائر، علامه حلی در کتاب مختلف الشیعه و محقق حلی همان، ج ۲۵، ص ۴۳۴. به آن تصریح نموده‌اند. شیخ مفید در کتاب المقنعه در باب دیه قتل می گوید: «هنگامی که مردی از روی عمد زنی را به قتل می‌رساند اگر بستگان زن دریافت دیه را انتخاب کنند و قاتل نیز بدان رضایت دهد بر او لازم است که پنجاه شتر به آنها بپردازد ... زیرا دیه زن نصف مرد است». ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۳۸. ایشان در ادامه کتاب مزبور در زمینه دیه اعضا و جوارح می گوید: «در دیه اعضا و جوارح تا زمانی که دیه به یک سوم برسد، زن با مرد برابر است و زمانی که دیه به این حد رسید، دیه زن نصف دیه مرد می‌شود. ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۵۶. حکمت تفاوت دیه زن و مرد با بررسی دلایل و شواهدی که در این مسئله وجود دارد، جای هیچ شک و تردیدی نسبت به اینکه تفاوت دیه زن و مرد از احکام قطعی و مسلم اسلام و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است باقی نمی ماند. اما این پرسش همچنان برای بسیاری مطرح است که: چرا شارع مقدس دیه زن را نصف دیه مرد قرار داده است؟ باید دید آیا می‌توان پاسخی برای آن یافت در ابتدا باید گفت که پرسش از چرایی تفاوت دیه زن و مرد، پرسش جدیدی نیست و در عصر امامان معصوم(ع) نیز این پرسش مطرح بوده است. در روایت هایی که از امامان معصوم(ع) در این زمینه سؤال شده، محور اصلی پاسخ ها را تعبد نسبت به احکام الهی و پای بندی به سنت رسول خدا(ص) تشکیل می‌دهد. که این همان روح شریعت و اساس دین داری است و بدون آن اسلام و مسلمانی جز ظاهری توخالی چیزی نخواهد بود. اما تعبد و تسلیم در برابر احکام شرع، منافاتی با پی جویی از حکمت و فلسفه آنها ندارد. زیرا ما معتقدیم اوامر و نواهی الهی بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی

بوده و در همه احکام شرع، منافع بندگان و دفع ضرر از آنها لحاظ شده است. از بررسی مجموع توجیهاتی که در این باب از سوی اندیشمندان مختلف بیان شده است می‌توان به نحو اختصار به موارد ذیل اشاره نمود: ۱. مگر ارزش انسانی به بهای بدنی اوست تا امتیاز را در دیه‌ها ارزیابی کنیم. آیا برای ارزیابی انسان در اسلام باید به سراغ دیه رفت تا ما به التفاوت زن و مرد را در دیه جستجو کنیم؟ یا اینکه در آنجا که سخن از ارتباط با ملک و وحی و امثال آنهاست، ارزش واقعی انسان را شناخت تا در نهایت دید که در آنجا زن نیز سهمی دارد یا نه؟ مسأله دیه صرفاً یک امر اقتصادی است و ملاک ارزیابی انسان نیست، همچنان که در شریعت برای سگ (اگر جزء کلاب هراش نباشد) دیه تعیین شده است، برای تن انسان نیز دیه ای قائل شده است. دیه، یک حساب فقهی است و ارتباطی با اصول مذهب ندارد. مهم ترین شخصیت های اسلامی با ساده ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است. به دلیل اینکه دیه عامل تعیین ارزش نیست و تنها یک ابزار است زن در آیینه جمال و جلال، ص ۴۱۸. به بیان دیگر دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می‌شود. ر.ک: ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸. مقدار آن به ارزش شخص آسیب دیده ارتباط ندارد. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید چون دیه زن نصف دیه مرد است، زن نصف مرد ارزش دارد. عظمت و ارزش انسان به صفات و کسب مراتب علمی و عملی وابسته است و در این جهت مرد و زن یکسانند. قرآن مجید می‌فرماید: «پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباه نمی‌کنم.» «فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی بَعضُکُم مِن بَعضٍ». (آل عمران(۳)، آیه ۱۹۵). «هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی]بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.» «مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجزِیَنَّهُم أَجرَهُم بِأَحسَنِ ما کانُوا یَعمَلُونَ». (النحل (۱۶)، آیه ۹۷). «و کسانی که کارهای شایسته کنند مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» «وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً». (النساء (۴)، آیه ۱۲۴). «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب روزی می‌یابند.» «مَن عَمِلَ سَیِّئَةً فَلا یُجزی إِلاّ مِثلَها وَ مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ یُرزَقُونَ فِیها بِغَیرِ حِسابٍ». (غافر (۴۰)، آیه ۴۰). بنابراین، ارزش انسان به انسانیت او و نائل شدن وی به مراتب والای قرب الهی است. در این جهت جنسیت نقشی ندارد؛ زن و مرد یکسانند و چه بسا زنان از استعداد بهتری برخوردار باشند. دیه به معنای قیمت نهادن شخص و شخصیت نیست. بدین سبب، اگر یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی یا سیاسی کشور در جریان یک قتل غیر عمد کشته شود، دیه‌اش با دیه کارگر ساده‌ای که این گونه جان باخته، برابر است. کسی نمی‌تواند بگوید چون فقدان آن شخصیت خلأ بزرگی در جامعه ایجاد می‌کند، دیه‌اش بیش‌تر است! چنان که قتل عمد گناهی بسیار بزرگ است و در این زمینه زن و مرد تفاوت ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس کسی را – جز به قصاص قتل یا [به کیفر]فسادی در زمین – بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.» «مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً». (مائده (۵)، آیه ۳۲). ۲. از آنجا که در مسائل اخلاقی هیچ امتیازی بین زن و مرد نیست و در مسأله دیه نیز جنبه خیر بودن مطرح نیست، و؛ بلکه مربوط به جنبه بدنی است، و چون مردها در مسائل اقتصادی معمولاً بیشتر از زن ها بازدهی اقتصادی دارند، دیه آنها نیز بیشتر است و این بدان معنا نیست که از دید اسلام مرد ارزشمندتر از زن است؛ بلکه تنها بعد جسمانی آن دو صنف لحاظ می‌شود. یکی از مراجع معاصر در درس خارج فقه خود موضوع تفاوت دیه زن و مرد را مورد توجه قرار داد که به طور مختصر به آن اشاره‌کنیم. ایشان در ضمن جواب اجمالی به این مسأله متذکر می‌شوند که: دیه بر عکس آنچه در فارسی گفته می‌شود، «خون بها» نیست. خون انسان بالاتر از این است که قیمتش

اینها باشد؛ بلکه به تصریح قرآن، خون یک انسان برابر با خون همه انسان ها است مائده (۵)، آیه ۳۲. دیه جنبه مجازات دارد که طرف حواسش را جمع کند و دیگر از این اشتباهات نکند و هم جبران خسارت اقتصادی است. یعنی مردی یا زنی در این خانواده از میان رفته است، جای او خالی است و این خلاء، خسارت اقتصادی به آن خانواده وارد می‌کند. برای پر کردن این خسارت اقتصادی دیه داده می‌شود. مکارم شیرازی، ناصر، دروس خارج فقه بحث دیات، روزنامه آموزشی پژوهشی فیضیه، شماره ۱۸. ۳. در یک جامعه مطلوب دینی که اسلام در پی تحقق آن است، عمده فعالیت های اقتصادی بر دوش مرد گذاشته شده و مهم ترین وظیفه زن، اداره کانون بنیادی ترین هسته تشکیل جامعه، یعنی خانواده است. بدین ترتیب آثاری که از نظر اقتصادی بر وجود یک مرد مترتب می‌شود غالباً بیش از یک زن است و از این رو است که تحصیل نفقه نیز بر عهده مرد گذاشته شده و بر او واجب است. بر این اساس فقدان یک مرد از صحنه خانواده و اجتماع، از نظر اقتصادی آثار زیان بارتری بر جای می گذارد تا فقدان یک زن. بنابراین عدالت اقتضاء می‌کند که به هنگام ضرر اقتصادی فقدان یک مرد از محیط خانواده و اجتماع به عامل مولد بودن او از حیث اقتصادی توجه شود و بین دیه او و دیه یک زن فرق گذاشته شود. ر.ک: شفیعی سربستانی، ابراهیم، قانون دیات و مقتضیات زمان، دفتر اول. بیان دیگر در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف‌ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد. البتّه اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسأله‌ای دیگر است؛ ولی این وظیفه شرعاً به عهده مرد نهاده شده است. ۴. علاوه بر آنچه گذشت باید توجه داشت؛ اینکه دیه زن نصف دیه مرد است، زن‌ها بیشتر انتفاع می‌برند، زیرا به طور معمول دیه زن به شوهر و بچه‌ها پرداخت می‌شود و دیه مرد به زن و بچه‌هایش می‌رسد و چون با از بین رفتن مرد، زن بیشتر صدمه می‌بیند، لذا دیه مرد را بیشتر کرده‌اند تا مقداری از فشاری که در نتیجه از دست رفتن مرد، متوجه زن می‌شود جبران گردد زیبایی نژاد، محمدرضا، سلسله کلاس های آموزشی، دفتر تحقیقات و مطالعات زنان.

آیا در اِعمال مجازات از دیدگاه نظام قضایی اسلام تعلیق و یا تأخیر مجازات وجود دارد؟

پرسش

آیا در اِعمال مجازات از دیدگاه نظام قضایی اسلام تعلیق و یا تأخیر مجازات وجود دارد؟

پاسخ

برادر گرامی! از این که با ما مکاتبه نمودید سپاسگزاریم. پس از صدور حکم قطعی محکومیت، اجرای مجازات آغاز می‌شود، لکن اقتضای سیاست جنایی جرم شناختی آن است که اجرای مجازات در بعضی از موارد معلّق شود. بر اساس قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران، قاضی می‌تواند بر اساس مواد ۲۵ تا ۳۶ قانون مجازات اسلامی، تحت شرایطی اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را تعلیق نماید. تعلیق مجازات در قرآن کریم و روایات معصومین: یافت نشده است و نمی‌شود از آیات قرآن کریم و روایات این مفهوم را استنباط کرد. آن چه در قانون مجازات اسلامی در خوص تعلیق در جرایم تعزیری ذکر شده، مربوط به تعزیرات در مسایل جدیدی است که مبتلا به جوامع است. نظام قضایی اسلام بر اساس آن چه از نصوص استفاده می‌شود و سیره معصومان هم بر آن استوار است، تأخیر اجرای مجازات بر شخصی است که زخمی شده یا مریضی است، تا زمانی که سلامت خود را باز یابد. بعد

مجازات نسبت به او به مرحله اجرا در می‌آید و یا این که مجازات نسبت به او با مدارا اِعمال می‌شود. مرحوم شیخ طوسی در نهایه می‌فرماید": من وجب علیه الجلد و کان علیلاً، ترک حتی یبرأ ثم یقام علیه الحد؛۱.نهایة الاحکام، شیخ طوسی، ص ۷۰۱. اگر کسی که بر او حد شلاق باید جاری شود، مریض باشد، حدّ بر او جاری نمی‌شود تا این که سلامت خود را بیابد و بعد بر او اقامه حدّ می‌شود. "وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲۱ و ۳۲۲، باب ۱۳ از ابواب مقدمات حدود، احادیث ۴ و ۵ و ۷ بر این معنا دلالت می‌کنند. در یکی از این احادیث مذکور، حضرت امیر(ع) می‌فرماید": شخصی را که واجب الحد است، را حدّ نزنید تا زخم‌های بدنش خوب شود "و تعبیر" حتی تبرأ "در روایت ذکر شده است.۲.وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲۱، ح ۴. نتیجه بحث این که تعلیق در اجرای مجازات از مستندات شرعیه قابل فهم نمی‌باشد، ولی تأخیر در اجرای مجازات را می‌توان به روشنی از روایات فهمید.

چرا زنان مشمول حکم اعدام و قصاص نفس نمی‌شوند؟

پرسش

چرا زنان مشمول حکم اعدام و قصاص نفس نمی‌شوند؟

پاسخ

حکم قصاص مخصوص مردان نیست، بلکه زنان نیز اگر مرتکب قتل عمدی بشوند، اولیای مقتول می‌توانند درخواست حکم قصاص بکنند. اگر زنی، زن یا مردی را عمداً بکشد، اولیای زن مقتول یا مرد مقتول می‌توانند از قاضی درخواست قصاص بنمایند.(۱) پی‌نوشت‌ها: ۱ - تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹.

متأسفانه در مدت ۲۰ سال اخیر در مورد اعدام قاچاقچیان دو نوع برخورد مشاهده می‌شود، یک زمان تعدادی را ب خاطر مقداری مواد مخدر اعدام می‌کردند، ولی الان مواد مخدر بیشتری را از افراد می‌گیرند، ولی اعدام نمی‌کنند. اگر ان حکم اسلامی و قانون بود پس چرا حالا اجرا ن

پرسش

متأسفانه در مدت ۲۰ سال اخیر در مورد اعدام قاچاقچیان دو نوع برخورد مشاهده می‌شود، یک زمان تعدادی را ب خاطر مقداری مواد مخدر اعدام می‌کردند، ولی الان مواد مخدر بیشتری را از افراد می‌گیرند، ولی اعدام نمی‌کنند. اگر ان حکم اسلامی و قانون بود پس چرا حالا اجرا نمی‌شود و اگر نبود پس چرا آنان را اعدام کردند و بچه هایشان را یتیم و بی سرپرست کردند؟

پاسخ

یکی از عواملی که ریشه یک ملت را می‌خشکاند و توان و قدرت آن را می‌گیرد اعتیاد به مواد مخدر است و حتما یکی از توطئه‌های دشمنان علیه این کشور گسترش اعتیاد است. نفوذ سیاسی و فرهنگی و نظامی بر یک کشور با نابودی و ناتوانی جوانان آن کشور به سهولت انجام می‌گیرد. لذا در ابتدای انقلاب کسانی که قاچاقچی بودند و باعث معتاد کردن دیگران می‌شدند به عنوان (مفسد فی الارض) اعدام می‌شدند و تا حدودی هم مؤثر بود، ولی در اثر ناتوانی مسئولان در مبارزه با مواد مخدر گسترش چشم‌گیری پیدا کرده و دیگر اعدام کارآیی چندانی ندارد و اگر بخواهند اعدام کنند، تعداد زیادی را باید اعدام کنند و اعدام زیاد در منظر جهانی آثار ناشایستی برای نظام به بار می‌آورد، لذا این حکم اجرا نمی‌شود. اگر اجرای حکمی باعث آثار منفی در سطح

جهان باشد، مصلحت اقتضا می کند که موقتا اجرا نشود.

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پرسش

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می کنند؟

پاسخ

متأسفانه آگاهی‌ها در بارهٔ احمد بن موسی بن جعفر (ع معروف به" سید السادات و" شاه چراغ بسیار اندک است از این رو مورخان وسیره نگاران در بارهٔ محل وچگونگی شهادت وی اختلاف دارند. تاریخ ولادت او نیز معیّن نیست گرچه سال شهادت وی را ۲۰۳ه ذکر کرده‌اند. مورخان نوشته انده وی در سال شهادت امام هشتم (ع ، یعنی ۲۰۳. به شهادت رسیده است برخی از مورخان باور دارند که احمد بن موسی بعد از شنیدن خبر شهادت امام رضا (ع به همراه خویشاوندان به خون خواهی برادر و انتقام از مأمون خروج کرد و رو به ایران نهاد و در قم با سپاهیان مأمون جنگید و سر انجام به خراسان و در جایی نزدیک اسفرای طی جنگ بالشکریان مأمون کشته شد و همان جا دفن گردید، که بعداً زیارتگاه شد. برخی از مورخان عقیده دارند که احمد بن موسی (ع بعد از خبر شهادت امام هشتم (ع به خون خواهی آن حضرت عازم ایران شد و در هنگام رسیدن به هشت فرسخی شیراز، در حالی که عده‌ای دو را همراهی می کردند، باشکریان قتلغ خان (استاندار شیراز) جنگید و در همان جا به شهادت رسید و دفن شد.

اینجانب عضو پایگاه مقاومت بسیج در سال ۷۹ در درگیری با اراذل و اوباش گوش یکی از آن ها را گاز گرفتم تا خودم را از دست آن ها نجات دهم ولی این منجر به قطع حدود نود درصد از لاله گوش چپ وی شد. مدت کوتاهی به خاطر عاجز بودن از تودیع وثیقه به زندان رفتم و بعد از

پرسش

اینجانب عضو پایگاه مقاومت بسیج در سال ۷۹ در درگیری با اراذل و اوباش گوش یکی از آن ها را گاز گرفتم تا خودم را از دست آن ها نجات دهم ولی این منجر به قطع حدود نود درصد از لاله گوش چپ وی شد. مدت کوتاهی به خاطر عاجز بودن از تودیع وثیقه به زندان رفتم و بعد از آزادی از زندان با تلاش توانستم در سال ۸۱ در دانشگاه تبریز قبول شوم. فعلاً دانشجو هستم. در تاریخ ۴/۲/۸۲ طی دادنامه ابلاغی به پرداخت حدود هشت میلیون تومان دیه (نود درصد از نصف دیه کامله) محکوم شدم. خانواده ام فقیرند و توانایی پرداخت دیه را ندارند. فشار روحی و روانی ناشی از این بحران موجب از بین رفتن زندگی ام شده، خواهشمند است مرا راهنمایی کنید.

پاسخ

برادر گرامی! از این که با ما مکاتبه نمودید سپاسگزاریم. شما با توجه به مطالبی که در نامه ذکر نمودید در مقام دفاع از خود این کار را انجام دادید و اگر این امر را در دادگاه به اثبات می رساندید، زمینه تبرئه شما را فراهم می کرد. امّا اکنون که محکوم به پرداخت دیه شده اید، دادگاه شما را مقصّر دانسته و دفاع از خود را نپذیرفته است. بر اساس ماده ۳۸۶ قانون مجازات اسلامی، از بین بردن مجموع دو گوشی دیهٔ کامل دارد و از بین بردن هر کدام، نصف دیه کامل و از بین بردن مقداری از آن، موجب دیه

همـان مقـدار با رعایت نسـبت به تمام گوش خواهـد بود. اگر رأی دادگاه را مورد اعتراض و فرجام قرار داده باشـید، تا حکم قطعی نشـده، بـه آن ترتیب اثر داده می شـود. امـا اگر رأی قطعی دادگـاه صـادر شـده و در پایـان حکم آمـده که این حکم قطعی و لازم الاجراء است، نمی توانیـد فرجام خواهی کنیـد. حال بایـد بررسـی بکنیم که بعـد از قطعی شـدن حکم و محکومیت به پرداخت دیه، شما چکار بایـد انجام دهید. در خصوص پرداخت دیه، به طور معمول دادگاه یکسال مهلت می دهد تا اگر توان مالی داشتید، آن را پرداخت کنید. بعد از گذشت مهلت یکساله شما که توان مالی برای پرداخت دیه را ندارید، می توانید دادخواست اعسار بدهید و با چهار شاهـد عادل اثبات کنیـد که قـدرت پرداخت دیه را نداریـد. در این صورت بعد از پذیرش اعسار، دادگاه حکم به اسـقاط دیه نمی کند، بلکه دیه را تقسیط می کند و شما مؤظف و مکلّف به پرداخت آن هستید. در این صورت می توانید با کمک و مساعدت نهادهایی ماننـد کمیتهٔ امداد امام خمینی(ره) و سازمان بهزیستی در این خصوص اقدام نمایید. امروزه بسـیاری از محکومین به جزای نقـدی با مساعـدت این نهادها آزاد شده اند و بسـیاری از محکومت های مالی به واسـطهٔ کمک این نهادها پرداخت شده است. امید است به لطف الهی شما هم از مساعدت این نهادها بهره مند شوید و مشکل پرداخت دیه شما حل شود.

چرا اعدام افراد را قبل از اذان صبح اجرا می‌کنند؟

پرسش

چرا اعدام افراد را قبل از اذان صبح اجرا می‌کنند؟

پاسخ

معروف است که افراد اعدامی هنگام سحر حکمشان اجرا می‌شود. فرقی نمی‌کند که قبل از اذان صبح یا بعد از اذان سحر باشد. البته این کار حتماً علت خاص خود را دارد که از آن بی اطلاعیم. شاید انتخاب تاریکی به این دلیل باشد که مردم مطلع نشوند و اجتماع نکننـد مگر در موارد خاصـی که اعـدام فردی موجب عبرت سـایرین شود. در کتب فقهی و روایات وقت خاصـی برای اجرای حکم اعـدام مشـخص نشـده است، ولی در قانون آیین نامه نحوه اجرای احکام اعـدام و در ماده ۱۳۴ آمـده است موقع اجرای حکم اعدام اول طلوع آفتاب خواهد بود، مگر این که دادستان وقت دیگری را صلاح بداند.

آیا چاقوکشی با شوخی و خنده جرم محسوب می‌شود، با جدّی چطور؟ قاضی چگونه برخورد می‌کند؟

پرسش

آیا چاقوکشی با شوخی و خنده جرم محسوب می‌شود، با جدّی چطور؟ قاضی چگونه برخورد می‌کند؟

پاسخ

اگر چاقوکشـی از روی عمـد و بـا قصـد جنایت باشـد، جرم محسوب می‌شود، ولی اگر شوخی باشـد و قصـدی در کار نباشـد، جرم محسوب نمی‌شود، ولی دیه به آن تعلق می‌گیرد. اگر چاقوکشـی با جدّ و قصد جنایت صورت بگیرد، اگر آسـیب و جنایتی بر کسی وارد شـود، غیر از جرمی که صـورت گرفته، بایـد قصـاص یـا دیه جراحت نیز به" مجنّی علیه "پرداخت شود. برای تشـخیص مقـدار جنایت از حیث انـدازه به کارشناسـی (پزشـکی قانونی) مراجعه می‌شود. از نظر مجازات جرم نیز در قانون مجازات اسـلامی مطابق با ماده ۱۱۳ قانون مجازات اسلامی به مجازات شلاق تا ۷۴ ضـربه یا زندان از دو ماه تا دو سال محکوم می‌شود. کسی که نماز نخواند

و ضد ولایت و حکومت اسلامی باشد کافر است؟ آیا غیبت او جائز است؟ صله رحم با این اشخاص چگونه است؟ از کجا درک کنیم که در مسلمان شدن خلوص باشد؟ پاسخ: کسی که نماز نخواند ضد حکومت اسلامی باشد، کافر محسوب نمی‌شود. کافر به کسی می‌گویند که یا خداوند را قبول نداشته باشد یا برای او شریک قائل باشد یا پیامبری پیامبر را قبول نداشته باشد یا منکر ضروری دین باشد، به طوری که بداند انکار او به انکار خدا و رسول بر می‌گردد. کسی که دشمنی با اهل بیت پیامبر داشته باشد، کافر است. کسی که نماز نخوانده، فاسق و گناهکار است و غیبت کردن او نسبت به این گناهش (اگر علنی باشد، یعنی همه می‌دانند که نماز نمی‌خواند) اشکال ندارد. امّا اگر علنی نباشد یا نزد کسی که نمی‌داند نماز نمی‌خواند، غیبت او جائز نیست. کسی ضد ولایت و حکومت اسلامی می‌باشد، اگر مخالفت و ضدّیت او در مصداق باشد (یعنی نسبت به برخی مسئولان خوشبین نیست) تا وقتی که ضرری به نظام نرسانده و از کسی غیبت نکرده، گناه ندارد، ولی اگر نظام را به عنوان این که نظام اسلامی است، قبول ندارد و با آن مخالفت می‌کند و در عمل مرتکب غیبت از اشخاص می‌شود یا درصدد معیوب کردن نظام گام بر می‌دارد و یا اقدام عملی بر ضد نظام می‌کند، گناه بسیار بزرگی مرتکب می‌شود و جرم او بسیار سنگین است. در قانون جرم سنگینی برای مورد اخیر (اقدام عملی) در نظر گرفته شده است. در مورد صله رحم با این افراد حضرت امام (ره) فرموده‌اند": صله رحم مطلقاً واجب است و قطع رحم جایز نیست، ولی باید آن‌ها را با مراعات موازین، امر به معروف و نهی از منکر نمایند. "یعنی با توجه به شرایط امر به معروف و آگاهی از آن‌ها و احتمال تأثیر (که یکی از شرایط است) این واجب را به جا آورند. علامت خلوص در مسلمانی، نیت پاک و خالص است. همان گونه که نیت در کیفیت عمل و ارزش آن مؤثر است، در ساختار شخصیت انسان نیز تأثیر به سزایی دارد. اگر بخواهیم مراتب شخصیت افراد را بشناسیم، باید آن را در لابلای انگیزه‌ها و اهداف آنان جستجو کنیم. آیا کس که برای سیر کردن شکم خود فریاد می‌کشد با آن که برای نجات مردم تلاش می‌کند برابر است؟ آن کس که برای شهرت و خودنمایی تلاش می‌کند، با کسی که برای رضای خدا قدم بر می‌دارد مساوی است؟(۱) البته باید توجه داشته باشیم که این مسئله مربوط به نیت انسان‌ها و درون آن‌ها است و نمی‌توانیم در مورد نیّت انسان‌ها حکم و قضاوت کنیم. بنابراین بهتر است نیت و خلوص انسان‌ها را به خداوند عالم اسرار و خفیّات واگذاریم و در صدد کشف خلوص انسان‌ها نباشیم و به فکر خالص کردن فکر و کردار خود باشیم. پی نوشت‌ها: ۱. آیت اللّه مهدوی کنی، اخلاق عملی، ص ۳۸۵.

آیا این مجازات ها از منبع اسلامی (ائمه و آیات دریافت شده است؟

پرسش

آیا این مجازات ها از منبع اسلامی (ائمه و آیات دریافت شده است؟

پاسخ

نسبت به حد سرقت که قطع دست دزد است، از قرآن و روایات دلیل بر آن داریم. دلیل قرآنی" السارق و السارقة فاقطعوا أیدیهما("۳") است، یعنی دست مرد و زن سارق را قطع کنید. دلیل روایی آن فراوان است که می‌توانید به وسائل الشیعه باب حدود مراجعه کنید. از مجموع روایات به دست می‌آید اجرای حد سرقت و بریدن دست، شرایط زیادی دارد که بدون آن اقدام به این کار جایز نیست و هر سارقی مشمول این حکم نخواهد شد، بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که مشمول آن هستند. نسبت به سنگسار که حد زنای محسنه و زن شوهر دار است، در قرآن آیه‌ای نداریم، ولی در روایات دلایل بر این امر وجود دارد که می‌توانید به وسائل الشیعه باب حدود مراجعه کنید.

تعریف جامع و مانع جرم از نظر حقوقی چیست؟

پرسش

تعریف جامع و مانع جرم از نظر حقوقی چیست؟

پاسخ

حقوقدانان برای جرم تعریف‌های مختلفی ارائه داده‌اند. مهم‌ترین و جامع‌ترین آن‌ها این است: هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات یا اقدام‌های تأمینی در نظر گرفته شده است، جرم محسوب می شود.(۱) دانشمندان مذهبی در تعریف جرم چون از عقاید دینی الهام می گیرند و قانون را کتاب خدا و وحی الهی می دانند می گویند: جرم عبارت است از تضییع و تجاوز به حق اللّه و حق النّاس. از این رو جرم در شرع، شامل مسایلی است که دارای مفاسد اجتماعی و مفاسد شخصی است. از جرم در کنفرانس اجرای حقوق کیفر اسلامی، چنین تعریف به عمل آمده است: جرم یعنی مخالفت با اوامر و نواهی کتاب و سنّت یا ارتکاب عملی که به تباهی فرد یا جامعه بیانجامد. هر جرمی را کیفری است که شارع بدان تصریح کرده و یا اختیار آن را به ولیّ امر یا قاضی سپرده است.(۲) در تعریف دیگر آمده است: ارتکاب عمل ممنوع یا ترک فعل واجب با ضمانت اجرای کیفری مقرّر به وسیله قانون (الهی) یا مقامات یا ارگان‌های عمومی صلاحیت دار. بر همین اساس در ماده دوم قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ جرم عبارت است از: هر فعل یا ترک فعلی که مطابق قانون، قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تأمینی و تربیتی باشد. هیچ امری را نمی‌توان جرم دانست مگر آن که به موجب قانون برای آن مجازات یا اقدامات تأمینی یا تربیتی تعیین شده باشد.(۳) از تعاریف مزبور موارد زیر قابل استنتاج است: ۱- جرم همواره عمل خارجی است که گاهی به صورت فعل و گاهی با ترک فعل تحقق می یابد. بنابراین: أ) میل به ارتکاب جرم و تصمیم بر آن تا وقتی که منتهی به عمل و فعل خارجی نشده باشد، جرم تلقی نمی‌شود. ب) جرِم عقیده‌ای وجود ندارد امّا انتشار عقیده در مواردی جرم است. ج) ارتکاب عمل ممنوعی که قانونگذار برای آن مجازات تعیین نموده در صورتی جرم است که مرتکب شونده بدون مجوز قانونی و بر خلاف حق اقدام کرده باشد. بنابراین ارتکاب عملی که قانوناً ممنوع و قابل مجازات است، در مقام استفاده از حق مثلاً دفاع مشروع یا اجرای مقررات قانونی مثل اطاعت از آمر قانونی (مانند کسی که به دستور قاضی مجرمی را به قتل برساند یا شلاق بزند یا قصاص کند) جرم محسوب نمی‌شود.(۴) اگر جرم بودن عملی یا ترک فعلی به ملاک قانون مدوّن باشد، بعضی از جرائم از قبیل خودکشی، غیبت، تهمت زدن، اهانت کردن، استمنا و خود ارضایی، همجنس بازی و قمار چون قانون گذار در قانون مجازات اسلامی، مجازاتی برای آن‌ها نیاورده، جرم نخواهد بود در حالی که بر اساس مبانی فقهی و فتاوای فقها این گونه اعمال گناه و جرم است. در هر صورت شاید بتوان گفت بهترین و جامع‌ترین تعریف جرم همان ماده دو قانون مجازات اسلامی است، که می گوید": هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازاتی تعیین شده، جرم است "گرچه این تعریف شامل برخی از جرائم شرعی از قبیل استمنا، خودکشی و قمار نمی‌شود، ولی این تعریف نسبت به بقیه تعریف‌ها بهتر است. مقصود از جرم از نظر حقوقی، آن است که در قوانین کیفری و اجتماعی برای آن مجازات تعیین شده، اما جرم و گناه شرعی اعم از چیزهایی است که در دنیا یا آخرت برای آن مجازات تعیین شده است. پی نوشت‌ها: ۱. دانشنامه امام علی(ع)، ج ۵، ص ۲۸۳. ۲. دکتر ایرج گلدوزیان، حقوق جزای عمومی ایران، ص ۱۶۲ و ۱۶۳. ۳. همان، ص ۱۶۴.

چرا در قانون اگر مردی به علت ناموسی خواهر یا همسر خود را بکشد و بعد متوجه شود که جریان را به اشتباه متوجه شده است، در مورد هیچ گونه تصمیم یا قضاوتی صورت نمی گیرد و مرد قاتل به حساب نمی آید؟

پرسش

چرا در قانون اگر مردی به علت ناموسی خواهر یا همسر خود را بکشد و بعد متوجه شود که جریان را به اشتباه متوجه شده است، در مورد هیچ گونه تصمیم یا قضاوتی صورت نمی گیرد و مرد قاتل به حساب نمی آید؟

پاسخ

چنین مطلبی که در سؤال مطرح شده، در قانون نیامده است. اگر مردی خواهر خود را بکشد، باید مجازات شود، همین طور اگر همسر خود را بکشد ، هر چند به خاطر مسائل ناموسی باشد. اگر بر فرض خواهر کسی دچار فساد اخلاقی شد، حق ندارد او را بکشد، بلکه می تواند او را به دادگاه معرفی کند تا حکم مقتضی در مورد وی اجرا شود. در احکام فقهی فقط در مورد این که مردی ببیند که دیگری با همسر او زنا می کند ، در صورتی که بداند همسر او میل و رغبت داشته است، می تواند هر دو را بکشد.(۱) اما معنای حکم این نیست که قاتل نباید مجازات شود. اگر قاتل بتواند شواهد معتبر به دادگاه ارائه دهد، دادگاه او را مجازات نمی کند، ولی اگر نتواند دادگاه را قانع کند، او را مجازات خواهد کرد.(۲) پی نوشت ها : ۱ – تحریرالوسیله، ج۱، فضل فی الدفاع ، مسئلهٔ ۲۸، ص ۴۹۱. ۲ – همان، مسئلهٔ ۲۹.

چرا حدود الهی در ایران تعطیل شده است و به جای آن جریمه می گیرند؟

پرسش

چرا حدود الهی در ایران تعطیل شده است و به جای آن جریمه می گیرند؟

پاسخ

حدود به کیفرهایی اطلاق می شود که در شرع مقدس نوع و میزان آن مشخص شده است. جرایمی که حد آنها در قرآن کریم بیان شده عبارتند از : زنا، سرقت، قذف و محاربه . (۱) برخی از حدود از طریق سنت پیامبر (ص) و ائمه (ع) معین شده است. به غیر از حدود ، کیفرهایی است برای جرایمی که مجازات معینی از نظر شرع برای آنها در نظر گرفته نشده است. این کیفرها کمتر از حد می باشند و به آنها تعزیرات گفته می شود. تعبیر برخی از فقها در خصوص حد و تعزیر این است": تمام گناهانی که برای آنها مجازات معین شده از سوی شرع دارد"، حد "نامیده می شود و آنها یی را که مجازات معین شده ندارند"، تعزیر " می گویند ("۲) حدود الهی تعطیل بردار نیست و باید در جامعه اقامه و اجرا شود. این امر از ظاهر اخبار و روایات و همچنین فتاوای علما بر می آید. البته در صورتی که مجرم بیش از اقامه بیّنه، از اعمال خطا کارانه خود توبه کند، حد از او ساقط می شود و یا اگر اثبات جرم با اقرار مجرم باشد، نه با اقامه بینه، امام می تواند از جرم او درگذرد یا آن که بنا بر قول دیگری امام مطلقاً حق دارد (به جهت مصالحی) از اجرای حدود در این گونه موارد چشم پوشی کند. (۳) اما تعزیر در خصوص مواردی است که کمتر از حدّ باشد و در برخی روایات اقامه تعزیر و مقدار آن را با تعبیر" لما یراه الحاکم "ذکر کرده اند که حاکم و امام در جامعه اسلامی می تواند براساس مصالحی، از اجرای تعزیر چشم پوشی کند یا آن را تبدیل به جزای نقدی و مجازات مالی نماید. امروزه در جامعه اسلمی ایران، حدود الهی اجرا می شود، هر چند فشارهای سیاسی توسط محافل به ظاهر حافظ قوق بشری برای جلوگیری از اجرای حدود الهی زیاد است. آن چه قابلیت تبدیل به جریمه مالی را دارد، تعزیرات هستند، تبدیل تعزیرات به جریمه نقدی، امری شرعی و براساس

موازین فقهی می باشد. در خصوص زدن دزدی که دستگیر می کنند، اگر زدن برای دفاع از خود و خانواده باشد، نه تنها عیبی ندارد، بلکه در قالب دفاع مشروع از خود و خانواده و ناموس می گنجد اما اگر زدن تناسبی با دفاع مشروع نداشته باشد و به عنوان مثال بعد از تسلیم شدن و دستگیری دزد باشد و منجر به وارد شدن جراحاتی گردد، شخصی که ایراد ضرب و جرح کرده، باید پاسخگو باشد، چون در این حالت ضرب و جرح و صدمه جسمانی به دزد وارد شده است، ممکن است مستوجب دیه هم باشد. پی نوشت ها : ۱ – بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج۱، ص ۹۱۹. ۲ – محقق حلی، شرائع الاسلام، ج۴، ص ۱۴۷. ۳ – مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج۳، ص ۴۷۸.

با نام صیغه همه نوع فساد در جامعه رخ می دهد و اگر کسی در دادگاه جمله صیغه را بلد نباشد، سنگسار می شود و اگر باشد تبرئه می شود. آیا صیغه معیار مناسبی برای سنجش باطن افراد است؟

پرسش

با نام صیغه همه نوع فساد در جامعه رخ می دهد و اگر کسی در دادگاه جمله صیغه را بلد نباشد، سنگسار می شود و اگر باشد تبرئه می شود. آیا صیغه معیار مناسبی برای سنجش باطن افراد است؟

پاسخ

این نگرش که محاکم قضایی معیار تبرئه و علم آن را صیغه خواندن و عدم خواندن آن قرار داده اند، قابل قبول نیست. زیرا نظام قضایی مبتنی بر قوانین اسلامی است. در نظام قضایی اسلام برای اثبات جرم و اجرای حدود الهی، شرایط و راهکارهای خاصی تعریف شده است که محاکم قضایی و قضات مجبور هستند آن ها را رعایت کنند. این گونه نیست اگر کسی به جرم روابط غیر مشروع دستگیر شده و در محکمه ادعا کند صیغه خواندن را می دانستم و فلان زن را صیغه کردم، قاضی وی را رها کند، یا بالعکس. بلکه باید قاضی تحقیق کند کسی که متهم به روابط غیر مشروع است، دلیلی دارد که ارتباط غیر مشروع نداشته و روابط وی بر اساس قانون، یعنی صیغه شکل گرفته است؛ مضافاً بر این که حکم همه روابط غیر مشروع سنگسار نیست. در قوانین اسلام برای جرایم قوانین مناسب با جرم تعریف شده است. سنگسار از دسته احکامی است که برای جرم های سنگین مانند زنای محصنه پیش بینی شده است. اتفاقاً در محاکم قضایی ایران سنگسار خیلی کم بوده و سعی بر آن است که از این حکم استفاده نشود. البته این مطلب را باید پذیرفت که در برخی از موارد ممکن است قضات اشتباه کنند. اشتباه قضات اختصاص به محاکم قضایی ایران ندارد. در محاکم قضایی کشورهای دیگر نیز وجود دارد . البته شایسته است که نظام قضایی ایران بهتر شده و میزان اشتباه قضات کم گردد. صیغه کردن هم معیاری برای سنجش باطن افراد نیست. اصولاً تشخیص باطن انسان ها مشکل است. در اسلام انسان ها موظف هستند که به ظاهر بسنده و بر اساس ظواهر دیگران با آن ها رفتار نمایند. برای امور ظاهری نیز قانون و قاعده لازم است. شاید با استفاده از ابزار صیغه تخلفات زیادی صورت گیرد، اما نمی توان به جهت استفاده نامطلوبی که از یک قاعده و قانون می شود، اصل قانون را لغو کرد. در هر حال باید بین روابط آزاد و نامشروع و بی حد و حصر و روابط مشروع و قانونی تفاوت وجود داشته باشد. یکی از راهکارهایی که در قانون شرع اسلام اندیشه شده، ازدواج موقت و صیغه است که شرایط و ویژگی های خود را دارد که این شرایط و ویژگی علاوه بر این که ارتباطات را از هرج و مرج و بدون ضابطه بودن در می آورد، در آن ها حقوق زن و مرد مراعات شده است. مسئله صیغه فلسفه و حکمت های خود را دارد. بنابراین اگر کسی با رعایت موازین شرعی و به صورت ازدواج موقت با زنی ارتباط برقرار نموده با انسانی که برقراری ارتباط خود با زن را مبتنی بر موازین شرعی نمی کند، تفاوت دارد،

زیرا کسی که مدعی ازدواج موقت است، بر اساس موازین شرع و قانون عمل کرده است، بر عکس کسی که بدون صیغه و موازین شرعی و قانونی اعمالی انجام داده حکم بر افراد به حسب ظاهر است.

تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟

پرسش

تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟

پاسخ

برادر عزیز و گرامی! در پاسخ قبلی به شماره ۳۰۲۴۱ جوابی در مورد این سؤال دادیم و عرض کردیم: از بین تعاریفی که برای جرم شده، تعریف مادهٔ ۲ قانون مجازات اسلامی بهترین تعریف است. گرچه به این تعریف اشکالاتی وارد است. در علم منطق و فلسفه در مورد تعریف اشیا بحث شده وگفته شده: تعریف یا حدّی است و یا رسمی. تعریف حدّی به جنس و فصل قریب است؛ تعریف رسمی به لوازم و مشخصات قریب و بعید است، مثلاً ـ در تعریف انسان می گویند: انسان، حیوان ناطق است، یا می گویند حیوان ضاحک یا می گویند جسم ناطق یا جسم ضاحک است. در تمامی این تعریف ها و مثال های فراوانی که در نامه مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف حقیقی و واقعی کامل نیست، بلکه اغلب شرح الاسمی است یا تبدیل لفظی به لفظ دیگر که البته لفظ دوم برای ما آشناتر است، مثلاً اگر مفهوم دو خط متوازی را نمی دانیم، وقتی که جواب می دهند: دو خطی که در هیچ نقطه ای همدیگر را قطع نمی کنند، با این تعریف تا اندازه ای به وسیلهٔ کلماتی از قبیل" دو خط "و" هیچ نقطهٔ تقاطع نداشته باشند "ذهن ما به مفهوم" دو خط متوازی "آشنا می شود، گرچه این تعریف ها جامع و مانع به صورت حقیقی نیست، بلکه بیشتر تبدیل لفظی به الفاظ دیگر است که برای ذهن ما آشناتر است، ولی بالاخره ما را با مفهوم مجهول آشنا می کند. مقصود اصلی از تعریف مفاهیم همین است که با آن ها آشنا شویم. دلیل بر این مطلب آن است که صدها سال است مفاهیم خط متوازی، دایره، نقطه، خط، مثلث، انسان، جرم و ... را تعریف کرده اند و مردم از این تعریف ها به آن حقایق رسیده اند. و هیچ مشکلی پیش نیآمده است. حال خواه آن تعاریف را تعریف های حقیقی بدانید، خواه تعریف های شرح الاسمی و غیر جامع و مانع. در هر صورت مردم از این نوع تعریف ها به حقایقی دست یافته اند و زندگی علمی و عملی روزمرهٔ آنان چرخیده است. ما هم قبول داریم که تعریف جرم، هم چنین مثال هایی که مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف جامع و مانع نیست.

تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟

پرسش

تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟

پاسخ

برادر عزیز و گرامی! در پاسخ قبلی به شماره ۳۰۲۴۱ جوابی در مورد این سؤال دادیم و عرض کردیم: از بین تعاریفی که برای جرم شده، تعریف مادهٔ ۲ قانون مجازات اسلامی بهترین تعریف است. گرچه به این تعریف اشکالاتی وارد است. در علم منطق و فلسفه در مورد تعریف اشیا بحث شده وگفته شده: تعریف یا حدّی است و یا رسمی. تعریف حدّی به جنس و فصل قریب است؛ تعریف

رسمی به لوازم و مشخصات قریب و بعید است، مثلاً در تعریف انسان می گویند: انسان، حیوان ناطق است، یا می گویند حیوان ضاحک یا می گویند جسم ناطق یا جسم ضاحک است. در تمامی این تعریف ها و مثال های فراوانی که در نامه مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف حقیقی و واقعی کامل نیست، بلکه اغلب شرح الاسمی است یا تبدیل لفظی به لفظ دیگر که البته لفظ دوم برای ما آشناتر است، مثلاً اگر مفهوم دو خط متوازی را نمی دانیم، وقتی که جواب می دهند: دو خطی که در هیچ نقطه ای همدیگر را قطع نمی کنند، با این تعریف تا اندازه ای به وسیلهٔ کلماتی از قبیل" دو خط "و" هیچ نقطهٔ تقاطع نداشته باشند "ذهن ما به مفهوم" دو خط متوازی "آشنا می شود، گرچه این تعریف ها جامع و مانع به صورت حقیقی نیست، بلکه بیشتر تبدیل لفظی به الفاظ دیگر است که برای ذهن ما آشناتر است، ولی بالاخره ما را با مفهوم مجهول آشنا می کند. مقصود اصلی از تعریف مفاهیم همین است که با آن ها آشنا شویم. دلیل بر این مطلب آن است که صدها سال است مفاهیم خط متوازی، دایره، نقطه، خط، مثلث، انسان، جرم و ... را تعریف کرده اند و مردم از این تعریف ها به آن حقایق رسیده اند. و هیچ مشکلی پیش نیآمده است. حال خواه آن تعاریف را تعریف های حقیقی بدانید، خواه تعریف های شرح الاسمی و غیر جامع و مانع. در هر صورت مردم از این نوع تعریف ها به حقایقی دست یافته اند و زندگی علمی و عملی روزمرهٔ آنان چرخیده است. ما هم قبول داریم که تعریف جرم، هم چنین مثال هایی که مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف جامع و مانع نیست.

حکم قصاص قتل خلاف وجدان و شعور اجتماعی و علمی است . زیرا با قتل نفر اول یک فرد از جامعه کم می شود و با قصاص قاتل او فردی دیگر . دیگر اینکه قصاص از قسوت قلب و انتقام جویی است و این صفات رذیله نباید در جامعه ترویج شوند . برخی نیزمی گویند منظور از

پرسش

حکم قصاص قتل خلاف وجدان و شعور اجتماعی و علمی است . زیرا با قتل نفر اول یک فرد از جامعه کم می شود و با قصاص قاتل او فردی دیگر . دیگر اینکه قصاص از قسوت قلب و انتقام جویی است و این صفات رذیله نباید در جامعه ترویج شوند . برخی نیزمی گویند منظور از قصاص تربیت قاتل است و مجازات اوست و این کار را می توان باحبس ابد نیز انجام داد .

پاسخ

قرآن کریم پاسخ اینگونه اشکالات را در آیه ای چنین می فرماید : [من قتل نفسا بغیرنفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا (مائده – ۳۲)] در نظر قرآن کریم کرامت و شرافت انسان حقیقتی است که کمیت بردار نیست , به گونه ای که اگر یک انسان بی گناه کشته شود گویی همه انسانهاکشته شده اند و اگر یک انسان هدایت شود و احیا گردد گویی همه انسانها احیاشده اند . بنابراین ملاک جعل حکم قصاص برخی نظرات صوری و سطحی و به اصطلاح دلسوزانه و خام نیست . بلکه فلسفه قصاص بقای انسان و جامعه و حیات بشری است . خداوند تعالی که خالق انسان است و به سرشت و سرنوشت او آگاهی کامل دارد بهتر ازهر کس دیگری می داند که کدام حکم در مجموع سعادت و حیات انسان را تامین می کند . تجربه جامعه های غربی که در آن حکم اعدام برداشته شده نشان می دهد که آمار قتل وتجاوز روز به روز افزایش می یابد . قاتلان درس نمی گیرند و دیگران نیز نگران اعدام نیستند و مانعی پیش روی خود ندارند و بنابراین ارتکاب به قتل بسیار آسانترانجام می شود . در ضمن آنکه اسلام قصاص را راه منحصر به فرد ندانسته و برای مواضعی خاص که امید تربیت و بهبود قاتل می رود یا شرایطی خاص وجود دارد می فرمایداگر عفو کنید بهتر است . بنابراین حکم قصاص در اسلام نه افراطی است نه تفریطی بلکه واقع بینانه و بر اساس مصالح انسان و جامعه انسانی است .

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پرسش

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پاسخ

مجازات بر سه گونه است: مجازات قراردادی (تنبیه و عبرت). مجازاتی که با گناه، رابطهٔ تکوینی و طبیعی دارد. (مکافات دنیوی). مجازاتی که تجسم خود جرم است و چیزی جدا از آن نیست. (عذاب اخروی).

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پرسش

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پاسخ

مجازات بر سه گونه است: مجازات قراردادی (تنبیه و عبرت). مجازاتی که با گناه، رابطهٔ تکوینی و طبیعی دارد. (مکافات دنیوی). مجازاتی که تجسم خود جرم است و چیزی جدا از آن نیست. (عذاب اخروی

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پرسش

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پاسخ

فایدهٔ اینگونه مجازاتها دو چیز است؛ یکی جلوگیری از تکرار جرم به وسیلهٔ خود مجرم یا دیگران از طریق رعبی که کیفر دادن ایجاد می‌کند؛ و به همین جهت می‌توان این نوع از مجازات را «تنبیه» نامید. فایدهٔ دیگر، تشفّی و تسلّی خاطر ستمدیده است و این در مواردی است که از نوع جنایت و تجاوز به دیگران باشد. حس انتقامجویی و تشفی طلبی در بشر بسیار قوی است و در دوره‌های ابتدائی و جامعه‌های بدوی، ظاهراً قوی‌تر بوده است. اگر جانی را، از طریق قانون، مجازات نمی‌کردند، تباهی و فساد بسیاری در جامعه پدید می‌آمد. این حس، هم اکنون هم در بشر هست، نهایت اینکه در جوامع متمدن اندکی ضعیف‌تر یا «پنهان‌تر» است. انسان ستمدیده دچار عقدهٔ روحی می‌گردد، اگر عقدهٔ او خالی نگردد، ممکن است بطور آگاهانه یا ناآگاهانه ـ روزی مرتکب جنایت گردد. ولی وقتی که ستمگر را در برابر او مجازات کنند، عقده‌اش باز می‌گردد و روانش از کینه و ناراحتی پاک می‌شود.

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پرسش

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پاسخ

فایدهٔ اینگونه مجازاتها دو چیز است؛ یکی جلوگیری از تکرار جرم به وسیلهٔ خود مجرم یا دیگران از طریق رعبی که کیفر دادن ایجاد می‌کند؛ و به همین جهت می‌توان این نوع از مجازات را «تنبیه» نامید. فایدهٔ دیگر، تشفّی و تسلّی خاطر ستمدیده است و این در مواردی است که از نوع جنایت و تجاوز به دیگران باشد. حس انتقامجویی و تشفی طلبی در بشر بسیار قوی است و در دوره‌های ابتدائی و جامعه‌های بدوی، ظاهراً قوی‌تر بوده است. اگر جانی را، از طریق قانون، مجازات نمی‌کردند، تباهی و فساد بسیاری در جامعه پدید می‌آمد. این حس، هم اکنون هم در بشر هست، نهایت اینکه در جوامع متمدن اندکی ضعیف‌تر یا «پنهان‌تر» است. انسان ستمدیده دچار عقدهٔ روحی می‌گردد، اگر عقدهٔ او خالی نگردد، ممکن است بطور آگاهانه یا ناآگاهانه ـ روزی مرتکب جنایت گردد. ولی وقتی که ستمگر را در برابر او مجازات کنند، عقده‌اش باز می‌گردد و روانش از کینه و ناراحتی پاک می‌شود.

آیا تربیت مجرم، جای مجازات او را می‌گیرد؟

پرسش

آیا تربیت مجرم، جای مجازات او را می‌گیرد؟

پاسخ

این که برخی می‌گویند بجای مجازات باید مجرم را تربیت کرد و بجای زندان باید دارالتأدیب ایجاد کرد، یک مغالطه است؛ تربیت و ایجاد دارالتأدیب، بی شبهه لازم و ضروری است و مسلماً تربیت صحیح از میزان جرائم می‌کاهد؛ همچنانکه نابسامانی اجتماعی یکی از علل وقوع جرائم است و برقراری نظامات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی صحیح نیز به نوبهٔ خود از جرائم می‌کاهد؛ ولی هیچیک از اینها جای دیگری را نمی‌گیرد؛ نه تربیت و نه نظامات عادلانه جانشین کیفر و مجازات می‌گردد، و نه کیفر و مجازات جانشین تربیت صحیح و نظام اجتماعی سالم می‌شود. هر اندازه تربیت، درست و نظام اجتماعی، عادلانه و سالم باشد، باز افرادی طاغی و سرکش پیدا می‌شوند که تنها راه جلوگیری از آنها مجازاتها و کیفرهاست که احیاناً سخت و شدید باشد.

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پرسش

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پاسخ

اگر چه از طریق تقویت ایمان و ایجاد تربیت صحیح و اصلاح جامعه و از بین بردن علل وقع جرم می‌توان از تعداد جرمها و جنایتها تا حدود زیادی کاست و باید هم از این راهها استفاده کرد، ولی نمی‌توان انکار کرد که مجازات هم در جای خود لازم است و

هیچیک از امور دیگر اثر آنرا نـدارد. بشـر هنوز موفق نشده است و شاید هم هیچوقت موفق نشود که از طریق اندرزگویی و ارشاد و سایر وسائل آموزشی و پرورشی بتواند همهٔ مردم را تربیت کند، و امیدی هم نیست که تمدن وزندگی مادی کنونی بتواند وضعی را بوجود آورد که هرگز جرمی واقع نشود. تمـدن امروز نه تنهـا جرمها را کم نکرده است، بلکه به مراتب آنها را بیشتر و بزرگتر کرده است. دزدیهایی که در قدیم به شکل آفتابه دزدی، جیب‌بری یا سرگردنه گرفتن انجام می‌گرفت، امروز به هزار رنگ و شکل مرئی و نـامرئی، زیر پرده و روی پرده انجـام می‌گیرد؛ روی پرده‌اش هـم کـم نیسـت، می‌بینیـم یـک کشـتی و یـا چنـد کشـتی را از دریا می‌دزدند. به دلائلی که ذکر شد، باید پذیرفت که وضع مجازاتها و کیفرهای قرار دادی برای اجتماعات بشری لازم و مفید است.

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پرسش

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پاسخ

اگر چه از طریق تقویت ایمان و ایجاد تربیت صـحیح و اصـلاح جامعه و از بین بردن علل وقع جرم می‌توان از تعداد جرمها و جنایتها تـا حـدود زیـادی کـاست و بایـد هم از این راهها اسـتفاده کرد، ولی نمی‌توان انکار کرد که مجازات هم در جای خود لازم است و هیچیک از امور دیگر اثر آنرا نـدارد. بشـر هنوز موفق نشده است و شاید هم هیچوقت موفق نشود که از طریق اندرزگویی و ارشاد و سایر وسائل آموزشی و پرورشی بتواند همهٔ مردم را تربیت کند، و امیدی هم نیست که تمدن وزندگی مادی کنونی بتواند وضعی را بوجود آورد که هرگز جرمی واقع نشود. تمـدن امروز نه تنهـا جرمها را کم نکرده است، بلکه به مراتب آنها را بیشتر و بزرگتر کرده است. دزدیهایی که در قدیم به شکل آفتابه دزدی، جیب‌بری یا سرگردنه گرفتن انجام می‌گرفت، امروز به هزار رنگ و شکل مرئی و نـامرئی، زیر پرده و روی پرده انجـام می‌گیرد؛ روی پرده‌اش هـم کـم نیسـت، می‌بینیـم یـک کشـتی و یـا چنـد کشـتی را از دریا می‌دزدند. به دلائلی که ذکر شد، باید پذیرفت که وضع مجازاتها و کیفرهای قرار دادی برای اجتماعات بشری لازم و مفید است.

معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش

پاسخ

«حدود» جمع «حدّ» در لغت به معنی «منع» است و انتخاب این اسم برای بخشـی از مجازاتهای شرعی به این جهت است که سبب منع مردم از کارهـای خلاـف می‌شود و امّـا در اصـطلاح شـرع، در عبارات فقها به معنی مجازات مخصوصـی است که به خاطر ارتکاب بعضـی از گناهان در مورد مکلّفین اجرا می‌شود. امّا «تعزیر» در لغت به معنی «تأدیب» و گاه به معنی «بزرگداشت» و «یاری کردن» و «منع نمودن» آمده است، و در اصـطلاح شـرع و فقها به معنی مجازات یا اهانتی است که اندازه معیّنی در شـرع برای آن ذکر نشده و بسـته به رای قاضی است که با در نظر گرفتن «میزان جرم» و «مقدار تحمّل مجرم» دربارهٔ او اجرا می‌شود. بنابراین فرق«حدّ» و «تعزیر» در یک جمله است و آن اینکه حـدّ، مجازات معین و ثابتی است، ولی تعزیر غالباً نامعیّن است، و اینکه می‌گوییم «غالباً» به خاطر آن است که در موارد معدودی، تعزیرات معیّنی در روایات اسلامی وارد شده که شرح آن در کتاب حدود گفته شده است، هر چند در اینکه آیـا تعیین مقـدار در این مـوارد قطعی است یـا از قبیـل ذکر مثـال و مصـداق است نیز گفتگـو است. البته در میـان حـد و تعزیر اختلافـات دیگری نیز هست، تـا آنجـا که مرحوم شـهید در کتـاب قواعـد، ده وجه برای اختلاف آن دو شـمرده است که اینجا جای

شرح آن نیست.

کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در اسلام عمدتاً ده حدّ دربارهٔ ده گناه کبیره آمده است که تعداد چهار مورد از آن در قرآن مجید با صراحت ذکر شده و بقیّه از سنّت استفاده می‌شود. ۱ـ حدّ زنا در آیهٔ ۲ سورهٔ نور می‌خوانیم «اَلزّانِیَةُ وَالزّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِاةَ جَلْدَةً وَ لا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأفَةٌ فی دِیْنِ اللهِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ» [هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و نباید رأفت (و محبّت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن دو را مشاهده کنند!] در این آیه اشاره به حدّ زن و مرد زناکار شده، هرچند «استثنائات» و «جزئیات» آن مانند احکام زنای محصنه، و زنای با محارم و امور دیگر از این قبیل در آن نیامده، بلکه در سنّت و روایات اسلامی شرح داده شده است. ۲ـ حدّ سرقت در آیهٔ ۳۸ سورهٔ مائده می‌خوانیم «وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَزیز حَکیم» [دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان مجازات الهی قطع کنید خداوند توانا و حکیم است.] در این مورد نیز، شرایط و خصوصیّاتی دربارهٔ قطع دست سارق و همچنین استثناهایی وجود دارد که همگی در سنّت و روایات اسلامی آمده است و می‌دانیم معمول قرآن این است که اصول مسائل را بازگو می‌کند و شرح آن را به سنّت واگذار می‌نماید. ۳ـ حدّ قذف در مورد مجازات کسانی که عمل منافی عفّت را به افراد پاکدامن نسبت می‌دهند درآیهٔ ۴ سوره نور چنین می‌خوانیم «وَالَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً اَبَداً وَ اُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» [کسانی که زنان پاکدامن را متّهم می‌کنند، سپس چهار شاهد بر مدّعیای خود نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آنها همان فاسقانند!] این شدّت عمل و مجازاتهای سه‌گانه که برای قذف کنندگان (آنها که نسبت عمل منافی عفّت به افراد پاکدامن می دهند) ذکر شده به منظور پاکسازی محیط اجتماع و حفظ احترام و کرامت انسانها و جلوگیری از اشاعهٔ فحشاء و گسترش فساد می‌باشد و شرایط، ویژگیها و استثنائات آن نیز در روایات اسلامی آمده است. ۴ـ حدّ محارب در قرآن مجید در مورد اخلالگران نسبت به امنیّت اجتماعی و آنها که حملهٔ مسلّحانه به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند، مجازات بسیار شدیدی ذکر شده است که می‌تواند افراد شرور را بر سر جای خود بنشاند. در آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده چنین می‌خوانیم «اِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فی الاَرْضِ فَساداً اَنْ یُقَتَّلُوا اَوْ یُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدیهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ اَوْ یُنْفَوا مِنَ الاَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْی فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الاخِرَةِ عَذاب عَظیم» [کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید به اسلحه) به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند این است که اعدام گردند یا به دار آویخته شوند یا (چهار انگشت از) دست (راست) را و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند!] منظور از محارب همان گونه که در بالا اشاره شد، کسی است که با تهدید به اسلحه، به جان یا مال و ناموس مردم حمله می‌کند؛ اعم ازاین که به صورت دزدان جادّه‌ها و گردنه‌ها باشد، یا درداخل شهرها و حتّی افراد چاقوکش که با تهدید به اسلحه سرد، به جان و مال و نوامیس مردم هجوم می‌آورند نیز مشمول این مجازات هستند، و قابل توجّه اینکه این مهاجمان بر مردم، به عنوان محاربان با خدا و پیامبر(ص) معرّفی شده‌اند و این دلیل بر تأکید فوق‌العاده‌ای است که اسلام دربارهٔ رعایت آزادی و امنیّت اجتماعی و حقوق انسانها دارد.

چرا در ایران دست دزد قطع نمی شود؟

پرسش

چرا در ایران دست دزد قطع نمی شود؟

پاسخ

اجرای حدود مثل قطع دست دزد دارای شرایطی است که تا آن شرایط جمع نشود، نمی‌توان آن حد را جاری کرد؛مثلاً درباره قطع دست دزد باید شرایط زیر موجود باشد تا دستش قطع شود: ۱- بالغ باشد، ۲- عاقل باشد، ۳- با اختیار دزدی کرده واو را مجبور نکرده باشند، ۴- مضطر نباشد، مثل کسی که در زمان قحطی برای سدّ جوع و نجات از مرگ مجبور شده است از انبار غذا سرقت کند، ۵- چیزی را که دزدیده، در انبار یا صندوق و جای دربسته بوده و قفل را شکسته باشد. اگر کس دیگری قفل و در را شکسته باشد و فرد از آنجا چیزی دزدیده، دست او قطع نمی‌شود، ۶- خود دزد آن چیز را از محلی که مال در آن جا بوده، خارج کند، پس اگر به وسیله طناب آن شیء را ببندد و خودش بیرون باشد و آن رابببرد، حدّ بر او جاری نمی‌شود، ۷- دزد، پدر مال باخته نباشد، یعنی اگر پدر از مال پسرش دزدی کرد، دست پدر را قطع نمی کنند، ۸- مخفیانه قفل و در را بشکند و مال را بدزدد، پس اگر آشکارا و در جلوی چشم افراد باشد، حکم قطع ید بر او جاری نمی‌شود. وقتی همه شرایط جمع شد و دزدی با اقرار سارق و یا شهادت دو نفر عادل ثابت شد حدّ جاری می‌شود. خواهیدگفت چرا اسلام این اندازه شرط و شروط کرده است، جوابش این است که اسلام نسبت به آبروی افراد اهمیتمی‌دهد. در هر صورت محروم کردن یک انسان برای همیشه کار ساده‌ای نیست و از طرفی عطوفت و مهربانی خداوندنسبت به بندگانش باعث شده است تا این اندازه رعایت افراد بشود. البته هر کجا هم با شرایط ثابت شد، حد جاریمی‌شود، که در مرحله اول چهار انگشت دست راست قطع می‌شود و اگر برای بار دوم دزدی کرد، پای چپ او ازبرآمدگی قدم قطع می‌شود و اگر در مرحله سوم دزدی کرد، برای همیشه زندان می‌شود تا بمیرد و اگر در مرحله چهارمدزدی کرد، کشته می‌شود.

حکم اعدام افراد تحت الشمول ساب النبی و مرتد را چه کسی می تواند اجرا کند؟

پرسش

حکم اعدام افراد تحت الشمول ساب النبی و مرتد را چه کسی می تواند اجرا کند؟

پاسخ

در حکومت اسلامی وظیفه دادگاه رسیدگی به این گونه امور و اثبات و اجرای حکم است. البته در رابطه با ساب النبی(ص) حکم اولی این است که باید او را کشت؛ لکن از نظر حکم ثانوی می‌توان گفت در زمانی که حکومت اسلامی در جامعه برقرار است این گونه امور با نظر حاکم و دادگاه اسلامی انجام پذیرد تا در جامعه هرج و مرج ایجاد نشود.

لطفاً در مورد آیهٔ" ولکم فی القصاص حیات توضیح دهید و بفرمایید چگونه در قصاص حیات است در صورتی که فردی از بین می‌رود؟ جایگاه قصاص در قوانین کیفری و شبهاتی که پیرامون آن وجود دارد چیست

پرسش

لطفاً در مورد آیهٔ" ولکم فی القصاص حیات توضیح دهید و بفرمایید چگونه در قصاص حیات است در صورتی که فردی از بین می‌رود؟ جایگاه قصاص در قوانین کیفری و شبهاتی که پیرامون آن وجود دارد چیست

پاسخ

قصاص در لغت مقابله به مثل و پی جویی و متابعت کردن اثر است اولیای مقتول نسبت به قاتل عملی انجام می‌دهند که او انجام داده و در واقع عمل او را پیروی می‌کنند.(مفردات راغب ص ۴۰۴، ماده قصص ; قاموس قرآن سیدعلی اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۲، نشر دار الکتب الاسلامیه) در پاسخ به این پرسش لازم است به سه مطلب اشاره شود: ۱. فلسفهٔ قصاص و علّت حیات بودن آن ۲. جایگاه قصاص ۳. شبهات قصاص و پاسخ آن ۱. قرآن مجید در آیهٔ ۱۷۹ سوره بقره فلسفه قصاص را مایه حیات بودن آن بیان کرده یعنی قصاص اسلامی جنبه انتقام جویی ندارد ;بلکه دریچه‌ای به سوی زندگی انسان‌ها است هم مایه حیات فرد و هم مایه حیات جامعه است زیرا اگر حکم قصاص وجود نداشت افراد سنگدل احساس امنیت کرده در نتیجه جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد; همان گونه که در کشورهای فاقد حکم قصاص آمار قتل و مجازات به سرعت بالا رفته است وقتی شخص بداند که اگر فردی را بکشد، او را (با قصاص خواهند کشت تا حدّ زیادی او را از فکر کشتن باز می‌دارد و کنترل می‌کند ;علاوه برآن لزوم تساوی و برابری در حکم قصاص (یک مرد در مقابل یک مرد، یک زن در مقابل یک زن و...)، جلو قتل‌های پی در پی را می‌گیرد و به سنت‌های جاهلی که گاه یک قتل چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتل‌های بیشتری می‌شد که گاهی در عوض کشته شدن یک نفر یک قبیله را می‌کشتند پایان می‌دهد و از این راه نیز مایه حیات جامعه است با توجه به اینکه حکم قصاص مشروط به عدم عفو ـ از ناحیه اولیای مقتول ـ است نیز دریچهٔ دیگری به حیات و زندگی گشوده خواهد شد. امام سجاد۷ در این باره می‌فرماید": در قصاص حیات است برای کسی که اراده می‌کند فردی را بکشد، زیرا وقتی بداند او را قصاص می‌کنند، از قتل صرف نظر می‌کند و نیز سبب حیات است برای کسی که اراده قتل او شده زیرا جان او حفظ می‌شود، هم چنین سایر افراد، نیز از حیات استفاده می‌کنند، زیرا مردم وقتی بدانند که قصاص می‌شوند، جرأت قتل کسی را ندارند.("تفسیر نور الثقلین حویزی ج ۱، ص ۱۵۸، نشر مطبعه علمیه قم) ۲. قصاص یکی از کیفرهای اسلامی است که اسلام در مورد قتل عمد، این حکم را تعیین فرموده است ورثهٔ فردی که کشته شده می‌توانند قاتل را قصاص کنند یا از او دیه بگیرند، یا او را عفو نمایند ;البته حکم اولی قصاص است دیه و عفو به جای قصاص قرار می‌گیرند ;از این رو، اگر یکی از]اولیای دم به قصاص مایل باشد و دیگران طلب دیه کنند، آن فرد می‌تواند قاتل را قصاص نماید، به شرطی که مقدار دیه‌ای که حق آن هاست بدهد، برخلاف اسلام که می‌فرماید: دیه و عفو می‌تواند به جای قصاص قرار گیرد و یهود تنها قصاص و نصارا، دیه و عفو را تجویز کرده‌اند. در حالی که حتمی بودن قصاص در بعضی موارد، سبب رنج و ناراحتی شدید برای طایفه‌ای می‌شود مانند آن جا که برادری برادر خود را بکشد ;بدیهی است با اجرای قصاص داغ تازه‌ای برای بستگان ایجاد می‌گردد و اگر حکم به عفو و دیه منحصر باشد، پیامدهای بدی مانند فراوان شدن قتل در جامعه و سلب امنیت و بغض و کینه می‌گردد. ۳. دربارهٔ قصاص چند شبهه مطرح شده که در این جا به پاسخ آن‌ها می‌پردازیم الف ـ طبع انسانی کشتن فردی را به علت این که فردی را کشته نمی‌پسندد و اسلام دین رحمت و رأفت است و سزاوار است قاتل مورد عفو قرار گیرد. پاسخ رحمت و رأفت در جای خود ارزش‌مند است فرد جایی که ارزشی برای خون دیگران قائل نیست سزاوار رحمت نمی‌باشد ;رحمت و عفو در جایی زیبنده است که ظلم به دیگری نشود و مصلحت اجتماع به خطر نیفتد. ب ـ قصاص ناشی از قساوت و انتقام جویی است و مخالف با تربیت می‌باشد و می‌توان قاتل را به کم‌تر از قتل مانند شلاق و... تنبیه کرد. پاسخ تشریع قصاص با مسئله انتقام جویی ارتباطی ندارد و انتقام فرونشاندن آتش غضب به علت موضوع شخصی است قصاص پیش‌گیری از تکرار ظلم است بنابراین قصاص قساوت نیست بلکه عدالت است کسی که فردی را به ناحق کشته عدالت اقتضا می‌کند که کشته شود و نیز قصاص مخالف

با تربیت نیست بلکه تربیت اسلامی اقتضا می‌کند که قاتل را قصاص نمایند تا در پرتو آن افراد جامعه تربیت شوند.(اقتباس از تفسیر المیزان علامه طباطبایی ج ۱، ص ۴۴۴، نشر دار الکتب الاسلامیه تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۴۴۵، نشر دار الکتب الاسلامیه) ج ـ بهتر است قاتل را به جای قصاص زندانی کنند و در آن جا به سود جامعه از آن‌ها کار بکشند. پاسخ زندان نه تنها نمی‌تواند جای قصاص قرار گیرد، بلکه به آمار جرایم و جنایات می‌افزاید، افزون بر این که هزینه فراوانی از بیت المال باید صرف آن‌ها شود.

فلسفه و مبانی حقوق

اگر مردم یک کشور آن قدر از نظر سطح علمی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی و... بالا باشند (مدینه فاضله) که هیچ کس گناه و تخلف انجام ندهد، دادگاه قوانین جزایی اسلام و مجازات چه معنا و مفهومی دارد؟

پرسش

اگر مردم یک کشور آن قدر از نظر سطح علمی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی و... بالا باشند (مدینه فاضله) که هیچ کس گناه و تخلف انجام ندهد، دادگاه قوانین جزایی اسلام و مجازات چه معنا و مفهومی دارد؟

پاسخ

اگر جامعه آرمانی در یک کشور شکل بگیرد، به طوری که ظلم و فساد از جامعه محو شود، عقول و دانش بشری به تکامل برسد، اصل مساوات و برادری به طور کامل برقرار شود، معنویت به صورت بی سابقه‌ای گسترش یابد، با خرافات و بدعت‌ها مبارزه شود، مفاسد اخلاقی به صورت کامل ریشه‌کن شود، قانونمندی کامل در جامعه برقرار شود و عدالت اجتماعی و اقتصادی در اجتماع برقرار شود، چنین جامعه‌ای مدینه فاضله خواهد بود که ظاهراً نیاز به دستگاه قضایی ندارد؛ اما باید توجه داشت که جامعه فاضله بودن، به این معنا نیست که انگیزه‌های گناه و تخلف و قانون شکنی در انسان‌ها وجود نداشته باشد و همه مثل هم باشند، در هر حال حتی درون چنین جامعه‌ای می‌تواند افرادی وجود داشته باشند که بنا به طبع شهوت پرستی و زیاده خواهی و خودپرستی، در فکر گناه و تخلف باشند، پس هم چنان نیاز به قانون جزایی و مجریان خواهد بود. به عقیده ما، در دوران حکومت امام زمان(ع) جامعه به این سمت خواهد رفت، اما اگر نگاهی به جامعه جهانی که در عصر حضرت مهدی(ع) تشکیل می‌شود بیندازیم، براساس روایات معتبر، در آن جامعه حضرت مهدی(ع) بین مردم قضاوت می‌کند و در روایت آمده است": و حکم بین الناس بحکم داود و حکم محمد(ص)؛ امام زمان(ع) میان مردم چون داوود نبی(ع) و حضرت محمد(ص) حکم و قضاوت خواهد نمود "از این رو، در مدینه فاضله‌ای که در زمان حکومت حضرت مهدی(ع) تشکیل می‌شود، قضاوت براساس احکام الهی و به صورت عادلانه صورت می‌گیرد، با این که در آن جامعه ظلم و ستم رخت برمی‌بندد، عدل بر جهان حاکم می‌شود و سایر ویژگی‌های جامعه ایده‌آل محقق می‌شود. جامعه بشری و هر کشوری اگر چه در مرحله عالی پیشرفت اخلاقی، علمی، سیاسی، اقتصادی و... باشد، بی نیاز از قوانین جزایی و مجازات‌ها نمی‌باشد، چون جوامع بشری از حقیقتی به نام انسان تشکیل شده که این حقیقت می‌تواند در مسیر صلاح و رستگاری گام بردارد یا این که در مسیر سقوط و گناه و جنایت قدم زند. وجود دستگاه قضایی و قانون مجازات و ضمانت اجرای کیفری موجب می‌شود از ارتکاب جرم کاسته شود. ضمانت اجرای کیفری، جامعه و کشور را در مسیر سلامت قرار می‌دهد و میزان جرم و جنایت را کاهش می‌دهد. اگر در جامعه‌ای گرچه جامعه فاضله ضمانت اجرای کیفری نباشد، جرأت بر انجام گناه و جنایت بیشتر خواهد بود. به هر حال، ضرورت وجود قوانین جزایی اسلام و مجازات هایی که نقش بازدارنده دارند، در کاهش جرم و

پیشگیری از آن بسیار مؤثر خواهد بود. پی‌نوشت‌ها: ۱ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پرسش

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پاسخ

یک تفاوت اصیل درمیان قوانین الهی و قوانین بشری این است که قوانین الهی دو بعدی است و قوانین بشری یک بعدی. قوانین بشری به نظام روحی و تکامل معنوی فرد کاری ندارد. وقتی که یک دولت برا ی مصالح کشور، اقدام به وضع مالیات می‌کند، هدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینهٔ کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کنندهٔ مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خاطر و رضایت و از روی علاقمندی به دولت یا کشور مالیات می‌دهد یا از روی ترس؟ هدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین وقتی که برای دفاع از کشور، سربازانی را به زیر پرچم احضار می‌کند به نیت سربازان کاری ندارد؛ او می‌خواهد سرباز در میدان جنگ با دشمن نبرد کند؛ برای دولت تفاوتی ندارد که سرباز با رضا و میل بجنگد یا از روی ترس از مسلسلی که پشت سرش قرار دارد، نبردش خودنمایی باشد، به انگیزهٔ حماسه‌ها و تعصّبهای احمقانه باشد، یا از برای دفاع از حق و حقیقت؟ ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی بطور مطلق خواسته نشده است، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با روح می‌خواهد نه عمل بی‌روح. لهذا اگر مسلمانی زکات خود را بدهد ولی شائبهٔ ریا در آن باشد پذیرفته نیست؛ اگر به جهاد برود ولی برای خودنمایی باشد، قبول نیست. قانون الهی می گوید سرباز اجباری به درد من نمی‌خورد، من سربازی می‌خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می‌خواهم که ندای: «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لُهُم الْجَنَّةَ»توبه/۱۱۱ را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبیک بگوید.

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پرسش

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پاسخ

گسترش زندگی اجتماعی بشر در روی زمین، و برچیده شدن دوران زندگی فردی در جنگل‌ها و بیابانها، حاکی است که بشر، طبعاً خواهان زندگی است تا با همکاری، بر دشواریها فائق آید. از طرفی دیگر، انسان موجودی «خودخواه» است و «حب ذات» برای او یک امر غریزی. وی می‌خواهد همه چیز را در انحصار خویش درآورد و اگر هم روزی به مقررات سنگین اجتماعی تن در می‌دهد، به خاطر ضرورت و ناچاری است. اگر این ضرورت نبود، غالباً بشر از انحصارطلبی دست بر نمی‌داشت به گواه اینکه هرگاه فرصتی بدست آورد از تضییع حقوق دیگران خودداری نمی‌نماید. از این جهت، همه دانشمندان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که برای تشکیل یک اجتماع صحیح انسانی، طرح اساسی، (قوانین صحیح) ضروری است، تا در پرتو آن، حقوق افراد و وظائف انسانها در

زندگی اجتماعی روشن گردد. این طرح همان قوانین اجتماعی است که زیر بنای یک اجتماع انسانی را تشکیل می‌دهد. اکنون باید دید که این طرح عالی، به وسیله چه کسی باید ریخته شود؟ به طور اجمال باید گفت: قانون‌گذار می‌خواهد جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌های فردی و اجتماعی خود به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تعیین وظایف افراد و تأمین حقوق آنان سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. در این صورت باید قانون‌گذار، دو شرط یاد شده، در زیر را دارا باشد. ۱- قانون گذار باید انسان شناس باشد. اگر هدف از قانون‌گذاری، تأمین نیازمندیهای جسمی و روانی بشر است، پس باید قانون‌گذار از همه رموز و اسرار جسمی و روانی انسان به طور دقیق آگاه باشد. قانون‌گذار، بسان نسخه پزشک، در صورتی دقیق و کامل می‌شود، که وی از اوضاع و احوال بیمار کاملاً آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاجی بیمار و شرائط روحی او تنظیم کند. به عبارت دیگر، قانون‌گذار باید انسان‌شناس و جامعه‌شناس کاملی باشد. انسان‌شناس باشد، تا از غرائز و عواطف انسان‌ها آگاه باشد و احساسات و غرائز را بطور کامل اندازه‌گیری کند، و رهبری نماید. جامعه‌شناس باشد، تا از وظائف افراد در جامعه و مصالح و مفاسد اعمال آنان و واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسان‌ها، به خوبی مطلع باشد. ۲- از هر نوع سودجوئی پیراسته باشد. برای واقع بینی و حفظ مصالح انسانها لازم است قانون‌گذار، از هر نوع «حب ذات» و «سودجوئی» در تدوین قانون پیراسته باشد. غریزه «خودخواهی» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان قانون‌گذار پدید می‌آورد. یک انسان، هر چند هم عادل، دادگر، واقع‌بین و منصف باشد، ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجوئی» و «حب‌ذات» قرار می‌گیرد. اکنون ببینیم که این دو شرط در کجا به طور کامل جمع است؟ شکی نیست که اگر بنا باشد شخص قانون‌گذار، انسان‌شناس کامل باشد، انسان‌شناسی کامل‌تر از خدای عزوجل وجود ندارد. و هیچ کس به رموز مصنوع خود، آگاه‌تر از سازنده آن نیست. اتفاقاً خود قرآن نیز، روی همین موضوع تکیه کرده و می‌فرماید: «اَلا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ و هو الّطیفُ الْخبیر» ملک/۱۴ [آیا او آفریده خود را به خوبی نمی‌شناسد؟ با این که از رموز و اسرا خلقت، کاملاً مطلع است]. خدائی که سازنده ذرات موجود و پدید آرنده سلول‌های بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان است، قطعاً از نیازمندیهای نهان و آشکار و مصالح و مفاسد مصنوع خود، بیش از دیگران آگاه است. او بر اثر علم گسترده از روابط افراد، و واکنش این پیوندها و وظائفی که مایهٔ انسجام اجتماع می‌گردد، و حقوقی که شایسته مقام هر انسانی است، آگاهی کامل دارد. شرط دوم، که پیراستگی از هر نوع سودجوئی در وضع قانون باشد، جز خدا در هیچ مقامی موجود نیست. تنها خدا است که نفعی در اجتماع ما ندارد، و از هر نوع غرائز خصوصاً غریزه خودخواهی پیراسته است، در حالی که همه افراد بشر، کم و بیش از حس خودخواهی— که آفت قانون‌گذاری صحیح است- برخوردارند. و هر چند هم سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز گرفتار می‌شوند. به قول «ژان ژاک روسو»: برای کشف بهترین قوانین که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک کند. بالاخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد. یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد (قرار داد اجتماعی ترجمه زیرک‌زاده/۸۱) به دیگر سخن، قانون‌گذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجوئی و غریزه «حب‌ذات»، حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیاورد که او را از تشخیص منافع و مصالح نوع، ناتوان نسازد، زیرا که در این صورت هر چه هم بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجوئی» و «حب‌ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. نحوه قانون‌گذاری در حکومت اسلامی. روی این جهات، از نظر قرآن، قوه مقننه‌ای به صورت فردی و یا به صورت دسته جمعی و قانون‌گذاری جز خدا و شارعی جز «الله» وجود ندارد، و افراد دیگر مانند فقیهان و مجتهدان، همگی قانون شناسانی هستند که با رجوع به منابع قوانین، احکام و قوانین الهی را بیان می‌کنند. از بررسی آیات قرآن به روشنی ثابت می‌گردد که تقنین و تشریع، فقط مربوط به خدا است. در نظام توحیدی، رأی و نظر هیچکس در حق کسی، حجت و نافذ نیست. و کسی حق ندارد رأی و نظر

خود را بر فرد و جامعه تحمیل کند، و مردم را به زور و قهر به اجرای آن دعوت نماید. در چشم‌انداز «نظام توحیدی»، به حکم گفتار پیامبر گرامی «الناس کاسنان المشط سواسیه» (من لا یحضره الفقیه، ۴/۲۷۲، ط نجف)، افراد جامعه انسان بسان دندانه‌های شانه هستند که هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. از این جهت علتی ندارد که فردی و یا شورائی به سود فرد یا به گروهی و یا ضرر فرد و یا گروه دیگر، قانونی را جعل کند و مردم را به پیروی از آن دعوت کند. در چشم‌انداز نظام توحیدی، عالی‌ترین مظهر تجلی مساوات این است که پیامبر گرامی(ص) فرمود: «الناس امام الحق سواء» [همه مردم در برابر حق و قانون مساوی و یکسانند.] قانون درباره تمام افراد، با الغای تمام امتیازات اجرا می گردد. اسلام با طبقه‌بندی‌های ظالمانه که گروهی خود را مافوق قانون بیندیشند، و گروهی در پوشش قانون قرار بگیرند، سرسختانه مبارزه کرده است.

اگر در نظام الهی، قانون گذاری، جز خدا و قانونی جز قانون او وجود ندارد پس نقش مجتهدان و فقیهان چیست؟

پرسش

اگر در نظام الهی، قانون گذاری، جز خدا و قانونی جز قانون او وجود ندارد پس نقش مجتهدان و فقیهان چیست؟

پاسخ

فقیه استخراج کننده قوانین الهی است و احکام خدا را از منابع چهارگانهٔ آن استنباط کرده و در اختیار مردم می گذارد. فقیه در نظام اسلامی‌مقنن و قانونگذار نیست، نه قانونی را وضع می کند و نه قانونی را ابطال می‌نماید، ولی از آنجا که شناخت قوانین خدا از منابع آن، نیاز به تخصص و صلاحیت علمی‌دارد، مجتهد بر اثر کسب یک رشته صلاحیتها می‌تواند احکام الهی را از کتاب و سنت، و عقل و اجماع استنباط نماید، و دیگران را از زحمات فراوان آسوده سازد. اگر وظیفه مجتهد در قانون شناسی و استنباط احکام از مدارک آن خلاصه می گردد «اجتهاد» فقط ابزار شناخت قانون است، و با به بکار بردن آن، می‌توان حق را از باطل، قانون را از غیر آن باز شناخت. در فقه شیعه به این مسأله بیش از دیگر مذاهب فقیهی اسلامی‌اهمیت داده شده است و فقهای شیعه برای خود مقامی‌جز عالمان احکام الهی، مستنبطان قوانین خدا از دلایل موجود، و برای اجتهاد نقشی جز وسیله تشخیص و تلاش برای شناخت وظایف بندگان، چیزی قائل نیستند و اجتهاد فقط ابزار شناخت است و هرگز از منابع قوانین نیست. فقهای شیعه ادله چهار گانه بالأخص قرآن و سنت رسول گرامی‌را که از طریق ائمهٔ اهل بیت(ع) رسیده است برای استخراج احکام الهی و حوادث روز افزون جامعه کافی می‌دانند و صدق این نظریه را در طول قرون چهارده گانه اسلامی‌عملاً ثابت کرده‌اند، در این مورد کافی است که بدانیم که در یکی از جوامع حدیثی شیعه به نام «وسائل الشیعه» قریب به چهل هزار حدیث فقهی وجود دارد، و اگر جامع دیگر حدیثی به نام «مستدرک الوسائل» را به آن ضمیمه کنیم، گستردگی منابع فقه شیعی کاملاً روشن می گردد، بالأخص که در میان این احادیث یک رشته قوانین کلی و اصولی جامعی وجود دارد، که خود می‌تواند پاسخگوی بسیاری از نیازها باشد. در این میان فقهای مذاهب اربعه، همچنین دیگر مذاهب فقهی، چه مذاهبی که پیش از پایه گذاران آن رواج داشته و یا پس از آن پی ریزی شده است «اجتهاد را از منابع و مصادر حکم الهی می‌دانند و به جای اینکه از آن فقط به عنوان ابزار شناخت بهره بگیرند آن را منبع و مصدر حکم می‌انگارند و در کنار ادله اربعه معروف، کتاب و سنت و اجماع و عقل، «اجتهاد را نیز، یادآور می‌شوند و گواه آنان در این نظریه این است که مدارک چهارگانه، پاسخگوی حوادث نامتناهی نیست، و منابع متناهی نمی‌تواند جوابگوی حوادث روز افزون و به اصطلاح نامتناهی باشد، و ـ لذا ـ باید از اجتهاد به عنوان مصدر و منبع قانون بهره گرفت، البته نه هر اجتهادی، بلکه اجتهادی که بر یک محاسبات و مقایسات مانند قیاس و استحسان و مصالح و مفاسد استوار باشد. دانشمند عالی مقام مصری در

کتاب «الوحی المحمدی» یادآور می‌شود که مجموع احادیث فقهی از پانصد حدیث تجاوز نمی‌کند (الوحی المحمدی) آیا با این وضع می‌توان انتظار آن داشت که سنت نبوی به ضمیمه سه منبع دیگر بیانگر حوادث نامتناهی باشد؟ ابن رشد در مقام استدلال بر استواری قیاس می‌گوید: «ان الوقائع بین أشخاص الاناس غیر متناهیهٔ والنصوص والأفعال والاقرارات (تقریر النبی) متناهیهٔ و محال أن یقابل ما لا یتناهی بما یتناهی» (بدایهٔ المجتهد/۲) [حوادثی که در میان مردم اتفاق می‌افتد نامتناهی است در حالی که نصوص و همچنین فعل و تقریر پیامبر، کاملاً محدود است و محال است نامتناهی را با متناهی پاسخ گفت.] این تعبیر از دانشمند بزرگی مانند ابن رشد موجب شده که دیگران نیز آن را به صورت اصل موضوعی بپذیرند و نویسندهٔ سوری معاصر دکتر مصطفی الزرقا، مؤلف کتاب ارزشمند «المدخل الفقهی العام» عبارت ابن رشد را بازتر آورده می‌گوید: «ولا یخفی انّ نصوص الکتاب والسنهٔ محدودهٔ متناهیهٔ والحوادث الواقعهٔ و المتوقعهٔ غیر متناهیهٔ فلا سبیل إلی اعطاء الحوادث و المعاملات الجدیدهٔ منازلها واحکامها فی فقه الشریعهٔ إلّا علی طریق الاجتهاد بالرأی» [نصوص کتاب و سنت، محدود و متناهی است و رخدادها و آنچه مترقب است رخ بدهد نامتناهی می‌باشد در این صورت برای استنباط احکام حادثه و معاملات جدید، در فقه شریعت اسلام، راهی جز پیمودن راه اجتهاد به رأی، چیز دیگری نیست.] (المدخل الفقهی العام: ۱/۷۷)

در خصوص فلسفه حقوق جزا و مجازات‌ها و حقوق جزای عمومی و حقوق جزای اختصاصی و جرم‌شناسی و آیین دادرسی کیفری و قضای اسلامی و دیدگاه اسلام در این خصوص توضیح دهید و منابعی را معرفی نمایید.

پرسش

در خصوص فلسفه حقوق جزا و مجازات‌ها و حقوق جزای عمومی و حقوق جزای اختصاصی و جرم‌شناسی و آیین دادرسی کیفری و قضای اسلامی و دیدگاه اسلام در این خصوص توضیح دهید و منابعی را معرفی نمایید.

پاسخ

شما دانشجوی سال اول رشته حقوق هستید و به تدریج طی دوران تحصیلات دانشگاهی، در قالب واحدهای مختلفی که خواهید گذراند، به صورت تفصیلی با بسیاری از این مباحث و مسایل اساسی آن آشنا می‌شوید. در این جا به دو مسئله اجمالاً اشاره می‌کنیم. ۱- فلسفه مجازات‌ها در اسلام چیست؟ آیا هدف اصلاح فرد است یا اصلاح جامعه و یا این که هدف هم اصلاح فرد و هم اصلاح جامعه است و یا این که به هنگام تعارض بین اصلاح فرد و اصلاح جامعه کدام مقدم است؟ اسلام با نگاهی جامع به حیات انسان و جامعه بشری، مجازاتی متناسب با جرایم ارتکابی در نظر گرفته است و در این مسیر هم هدف اصلاح جامعه را مد نظر قرار داده و هم هدف اصلاح مجرم را در تعارض بین اصلاح فرد و جامعه، اسلام مصالح عموم مردم و حقوق عمومی را مقدم بر حقوق فردی و اصلاح فرد می‌داند. از این رو هدف اصلاح جامعه بالاتر و برتر از اصلاح فرد است. در اسلام مجازات مبتنی بر قاعده" قبح عقاب بلابیان "یا به تعبیر متعارف حقوقی اصل" قانونی بودن جرم و مجازات "است و تا بیان نیامده و قانون وضع نشده، مجازات کردن امری عبث و بیهوده است. ۲- آیین دادرسی کیفری در اسلام مبتنی بر چه روشی است؟ آیا سیستم رسیدگی اتهامی است یا تفتیشی و یا این که مختلط و یا غیر از این موارد است"؟ سیستم اتهامی "از نظر تاریخی قدیمی‌ترین نظام رسیدگی به دعاوی بوده که ابتدا در روم و یونان باستان و برخی ممالک دیگر وجود داشد و در حال حاضر با تغییراتی در انگلیس و آمریکا و برخی کشورها وجود دارد. مهم‌ترین ویژگی‌ها...این سیستم عبارتند از: ۱- ضرورت شکایت از طرف شاکی خصوصی؛ ۲- ترافعی بودن محاکمه؛ ۳- شفاهی بودن محاکمه؛ ۴- علنی بودن محاکمه؛ ۵- قاضی نقش حکم و داور را دارد". سیستم تفتیشی "بعد از سیستم

اتهامی معمول گردید. ابتدا این سیستم در خصوص محاکمه بردگان و طبقات پایین جامعه اعمال می‌شد، ولی بعد این سیستم در خصوص دادگاه‌های مذهبی که توسط کلیساها اداره می‌شد، به مرحله اجرا در آمد. مهم‌ترین خصوصیات این سیستم عبارتند از: ۱- غیر علنی بودن رسیدگی؛ ۲- کتبی بودن محاکمه؛ ۳- غیر ترافعی بودن دادرسی؛ ۴- وجود مقام و مرجع خاصی برای تعقیب جرایم؛ ۵- حرفه‌ای بودن قضاوت". سیستم مختلط یا فرانسوی "به دنبال آشکار شدن معایب در سیستم اتهامی و تفتیشی به وجود آمده است و دارای دو مرحله جدا از هم می‌باشد: ۱- مرحله کشف و تعقیب بزه که عهده دار آن مرجع خاصی به نام دادسرا است و به طریقه تفتیشی یعنی غیر علنی و غیر ترافعی و کتبی صورت می گیرد؛ ۲- مرحله رسیدگی و صدور حکم که به طریق اتهامیک یعنی علنی و ترافعی و شفاهی صورت می گیرد. این سیستم ابتدا در فرانسه به وجود آمد و بعد در بسیاری از کشورهای جهان جریان پیدا کرد". روش دارسی کیفری اسلام "علی رغم این که شباهت‌های فراوانی با سیستم اتهامی دارد، حاوی برخی ویژگی‌های موجود در سیستم تفتیش است، اما ویژگی‌های خاص خود را دارد و با سیستم‌های مذکور سنخیت کامل ندارد. از این رو اصول دادرسی کیفری اسلامی نه از قواعد حقوق روم تبعیت کرده و نه متخذ از قواعد حقوقی سایر سیستم‌ها می‌باشد، بلکه قواعد مستقل و قائم به ذات است.(۱) جهت اطلاع شما چند منبع معرفی می‌شود: ۱- آیت اللّه سید محمد حسن مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام. ۲- دکتر علی رضا فیض، مقارنه تطبیق اسلام و حقوق جزای عمومی. ۳- اسلام وحقوق جزای عمومی، ج ۱، پژوهشکده همکاری حوزه و دانشگاه. ۴- دکتر ابوالقاسم گرجی، مقالات حقوقی، جلد اول. ۵- آیت اللّه هاشمی شاهرودی، بایسته‌های حقوق جزا. همچنین کتب فقهی بسیاری که مربوط به قضا و شهادات و حدود و قصاص و دیات به زبان عربی انتشار یافته است که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. پی نوشت‌ها: ۱. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، ص ۷۹.

قاعدهٔ مرور زمان چیست؟

پرسش

قاعدهٔ مرور زمان چیست؟

پاسخ

اگر مراد نقش زمان و مکان در اجتهاد باشد، پاسخ این است: زمان و مکان در استنباط احکام و بار کردن حکم روی موضوعات تأثیر دارد. البته مراد زمان و مکان نیست، چون زمان و مکان تأثیری در حکم شرعی ندارد و تغییر آن ها باعث تغییر حکم شرعی نمی شوند، بلکه مراد اوضاع و احوالی است که در زمان یا مکان پدید آمده است وحکم و موضوع حکم شرعی را متعیّن می سازد و تغییر آن باعث تغییر حکم و موضوع حکم شرعی می گردد.(۱) یکی از مؤلفه هایی که تغییر آن باعث تغییر حکم شرعی می شود، عرفیات جامعه است، مثلاً شرعاً شرطی که ضمن عقد باشد و یا صراحتاً شرط نشده، ولی مبنای عرف بر آن شرط باشد، لازم الوفا است، لیکن چه چیزی را عرف شرط می داند؟ عرف ها مختلفند. یکی از جاهایی که مرد می تواند عقد ازدواج را به هم بزند (البته بعضی می فرمایند نمی توان عقد را به هم زد) موردی است که با کرده بودن دختر را شرط کردهیا لفظاً شرط نکرده باشد، لیکن مبنای عقد عرفاً بر بکارت زوجه باشد.(۲) در کشورها مبنای عرفی مثلاً در مورد باکره بودن دخترها مختلف است. در ایران نیز مسئلهٔ از همین قرار است، ولی در برخی کشورها بر عکس است. از این رو در آن کشورها چنان چه مردی لفظاً و صراحتاً با کره بودن را شرط نکرده باشد، بعداً در صورتی که زوجه اش باکره نباشد، نمی تواند به استناد مبنای عرفی ، عقد را به بهانهٔ این که خانمش با کره نبوده، به هم بزند. یا مثلاً شطرنج تا زمانی که آلت قمار بود، حرام بود. وقتی آلت قمار بودنش را از دست داد و برد

و باختی در بین نشد، جایز شد.(۳) بنابراین زمان و مکان به معنایی که گذشت، در حکم شرعی اثر دارند. ۱. مجلهٔ نقد و نظر ، سال ۲، شمارهٔ ۵، سال ۱۳۷۴، ص ۲۲۲. ۲. توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۴۲۲، مسئلهٔ ۲۴۴۴. ۳. امام خمینی، استفتائات ، ج ۲، ص ۱۰، سؤال ۲۱.

ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟

پرسش

ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟

پاسخ

در مورد قوانین اسلامی که طرح آنرا قرآن ریخته از نظر ضمانت اجراء امکانات زیادی وجود دارد و به اصطلاح دست قانونگزار از این نظر کاملا باز است، زیرا اولاً ـ راه پیشگیری از جرائم از طریق دمیدن روح ایمان در افراد و ایجاد اعتقاد به یک سیستم مراقبت دائمی و همیشگی و در هر مکان و هر شرائط، کاملا باز است. قرآن ، تصریح میکند آثار عمل هر قدر کم و کوچک باشد، در دست و پا و چشم و گوش و زبان، باقی میماند، و اینها در روز رستاخیز گواهی خواهند داد. علاوه بر اینکه بدون اینها نیز خداوند از اسرار درون و برون همه موجودات، حتی در دورترین اعماق آسمان با خبر است و اصولا برای او، درون و برون و دور و نزدیک مفهومی ندارد و با همه کس در همه جا هست و این عقیده و ایمان را با عبادات و نیایشهای روزانه زنده نگه میدارد. ثانیاً ـ برای اطاعت از قوانین، پاداشهای فراوانی که روح انسانرا می‌تواند کاملا سیراب کند قائل شده است، بنابراین، ضمانت اجرائی آنها تنها مسئله «کیفر» نیست، بلکه «پاداش» هم در این زمینه نقش فعالی دارد. جالب توجه اینکه، پاداش هر عمل نیک و اطاعت از قوانین را ده برابر تعیین نموده، در حالی که کیفر را، برای رعایت عدالت، همانند نوع تخلف و مقدار و تعداد آن قرار داده است «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى اِلّا مِثْلَها» انعام/ ۱۶۰ افق و دایره پاداشهای معنوی قرآن بقدری وسیع است که هر خیر و برکتی را در مقیاس بی‌نهایت دربرمی گیرد «وَسارِعوُا اِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُها السَّمواتُ وَالْاَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» آل عمران/ ۱۳۳ [سبقت بگیرید بسوی آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که وسعت آن پهنهٔ آسمان و زمین را فرامیگیرد، و برای پرهیزگاران آماده شده است.] ثالثاً ـ کیفرهای معنوی و مادی را بهم آمیخته و با وارد ساختن کیفرهای اخلاقی و وجدانی و روانی در این قسمت، معجون خاصی که اثر آن در ذائقهٔ روح، دیر پای و عمیق باشد، ساخته است، مثلا در مورد قتل عمد می گوید «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فيها وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَاَعَدَّلَهُ عَذاباً عَظيماً» نساء/ ۹۳ [کسیکه انسان با ایمانی را از روی عمد بقتل برساند کیفر او دوزخ است و برای همیشه در آن میماند و خشم خدا او را فرومیگیرد و از رحمت خودش اصو را دور میسازد و عذاب عظیمی برای او فراهم ساخته است] علاوه بر این، قصاص را تشریع نموده و اجازه میدهد قاتل را بقتل برسانند و کسیکه عضو بدن کسی را بعمد ناقص ساخته، همان عضو او را ناقص کنند «فَمَنْ اِعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدوُا بِمِثْلِ ما اعْتَدى عَلَيْكُمْ» [هرکس بشما تعدی کند، بهمان مقدار قصاص کنید]

ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟ پرسش

پاسخ

در مورد قوانین اسلامی که طرح آنرا قرآن ریخته از نظر ضمانت اجراء امکانات زیادی وجود دارد و به اصطلاح دست قانونگزار از

این نظر کاملا باز است، زیرا اولاً ـ راه پیشگیری از جرائم از طریق دمیدن روح ایمان در افراد و ایجاد اعتقاد به یک سیستم مراقبت دائمی و همیشگی و در هر مکان و هر شرائط، کاملا باز است. قرآن ، تصریح میکند آثار عمل هر قدر کم و کوچک باشد، در دست و پا و چشم و گوش و زبان، باقی میماند، و اینها در روز رستاخیز گواهی خواهند داد. علاوه بر اینکه بدون اینها نیز خداوند از اسرار درون و برون همه موجودات، حتی در دورترین اعماق آسمان با خبر است و اصولا برای او، درون و برون و دور و نزدیک مفهومی ندارد و با همه کس در همه جا هست و این عقیده و ایمان را با عبادات و نیایشهای روزانه زنده نگه میدارد. ثانیاً ـ برای اطاعت از قوانین، پاداشهای فراوانی که روح انسانرا می‌تواند کاملا سیراب کند قائل شده است، بنابراین، ضمانت اجرائی آنها تنها مسئله «کیفر» نیست، بلکه «پاداش» هم در این زمینه نقش فعالی دارد. جالب توجه اینکه، پاداش هر عمل نیک و اطاعت از قوانین را ده برابر تعیین نموده، در حالی که کیفر را، برای رعایت عدالت، همانند نوع تخلف و مقدار و تعداد آن قرار داده است «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى اِلّا مِثْلُها» انعام/ ۱۶۰ افق و دایره پاداشهای معنوی قرآن بقدری وسیع است که هر خیر و برکتی را در مقیاس بی‌نهایت دربرمی گیرد «وَسارِعُوا اِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُها السَّمواتُ وَالْاَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» آل عمران/ ۱۳۳ [سبقت بگیرید بسوی آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که وسعت آن پهنهٔ آسمان و زمین را فرامیگیرد، و برای پرهیزگاران آماده شده است.] ثالثاً ـ کیفرهای معنوی و مادی را بهم آمیخته و با وارد ساختن کیفرهای اخلاقی و وجدانی و روانی در این قسمت، معجون خاصی که اثر آن در ذائقهٔ روح، دیر پای و عمیق باشد، ساخته است، مثلا در مورد قتل عمد می گوید «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فيها وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَاَعَدَّلَهُ عَذاباً عَظيماً» نساء/ ۹۳ [کسیکه انسان با ایمانی را از روی عمد بقتل برساند کیفر او دوزخ است و برای همیشه در آن میماند و خشم خدا او را فرومیگیرد و از رحمت خودش اصو را دور میسازد و عذاب عظیمی برای او فراهم ساخته است] علاوه بر این، قصاص را تشریع نموده و اجازه میدهد قاتل را بقتل برسانند و کسیکه عضو بدن کسی را بعمد ناقص ساخته، همان عضو او را ناقص کنند «فَمَنْ اِعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا بِمِثْلِ ما اعْتَدى عَلَيْكُمْ» [هرکس بشما تعدی کند، بهمان مقدار قصاص کنید]

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پرسش

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پاسخ

اصولا باید دید هدف از قانوندگذاری چیست و چه خلأی را می‌خواهد پر کند؟ تا در پرتو معین شدن هدف بتوان شرایط او را مشخص ساخت. به طور اجمال باید گفت: قانونگذار می‌خواهد با دستگاه آفرینش که همه انواع موجودات را به سوی کمال می‌کشاند درباره خصوص انسان هماهنگی نموده جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌ای به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تأمین حقوق تمام افراد، سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. بنابر این چنین قانونگذاری باید واجد شرایط زیر باشد: ۱-از آنجا که هدف، تأمین نیازمندیهای جسمی و سعادت روانی بشر است، باید از همه رموز و اسرار جسمی و روحی وی، بطور دقیق مطلع و آگاه باشد، زیرا نسخه هر طبیبی هر چه هم دقیق و کامل تنظیم گردد، در صورتی مفید و سودمند واقع می‌شود که پزشک از اوضاع و احوال بیمار کاملا- آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاج بیمار و شرایط روانی وی تنظیم کند، و در غیر این صورت چندان سودمند نخواهد بود. و به عبارت دیگر، قانونگذار باید انسان شناس و جامعه شناس کامل بوده، از غرایز و عواطف انسانها کاملا

آگاه باشد، احساسات آنها را به طور دقیق تحدید و اندازه‌گیری کند تا در پرتو قانون، از هر گونه افراط و تفریط که از لوازم غریزه انسانی است جلوگیری نماید، و از کلیه اصولی که می‌تواند در طریق رهبری جامعه به سوی کمال، مورد استفاده قرار گیرد، اطلاعات دقیق و وسیعی داشته باشد، و مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی را به خوبی درک کند، و از واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسانها کاملا مطلع باشد. ۲-قانونگذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجویی و غریزه «حب ذات» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیاورد و او را از تشخیص منافع و مصالح همنوع، ناتوان نسازد؛ زیرا در این صورت هر چه بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخود آگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. ۳-اعمال و افعال هر بشری زاییده و مولود افکار و عقاید اوست. طرز تفکرها و نحوه اعتقادها در انتخاب نوع کار و فعالیت حتی در کیفیت داوری انسان اثر واضح و مستقیم دارد. گروهی که به خوبی یک عمل ایمان دارند، با شوق فراوان به دنبال آن می‌روند، و بر عکس گروه دیگری که آن را زشت و بد می‌دانند از آن ابراز تنفر نموده در طول زندگی از آن اجتناب می‌ورزند. جانبازی و فداکاری همه جانبه مولود ایمان به هدف است، چنانکه خودداری و روی گردانی، نشانه فقدان ایمان و اعتقاد راسخ می‌باشد. از این نظر اصلاحات پیگیر در یک اجتماع، گسترش عدالت در تمام سازمانهای ملی و دولتی، جلوگیری از مفاسد اخلاقی و انواع بدیها و زشتیها، و بالأخره رهبری جامعه انسانی، به سوی کمالی که برای آن آفریده شده است، در صورتی عملی می‌گردد که نظارت و مراقبت قانونگذار، از چهارچوب اعمال و افعال تعدی نموده مراقب افکار و اخلاق جامعه نیز باشد. و به عبارت دیگر: تنها به اصلاح ظاهر و برون و اعمال و افعال جامعه اکتفا نکند، بلکه در اصلاح عقاید و افکار جامعه نیز، که سرچشمه هر نوع عملی شمرده می‌شوند، کوشش نماید. اکنون برگردیم و ببینیم که این شرایط در چه کسی و چه مقامی به طور کامل موجود است؟ اگر بنا است که شخص قانونگذار انسان شناس کامل باشد، انسان شناسی کاملتر از خدا سراغ نداریم؛ و هیچ کس به رموز مصنوعی، آگاه‌تر از سازنده خود آن نیست. خدایی که سازنده ذرات وجود، پدید آورنده سلولهای بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان می‌باشد، به اسرار وجود و نیازمندیهای نهان و آشکار، و مصالح و مفاسد مصنوع خویش، بیش از دیگران واقف است و از نتایج روابط افراد، و واکنش هر گونه برخورد، اطلاع کامل و دقیق دارد، زیرا علم او بی پایان است و هیچ نوع حجاب و مانعی میان او و واقعیات وجود ندارد. درباره شرط دوم نیز باید خاطرنشان ساخت، تنها خداست که نفعی در اجتماع ما ندارد و از هر نوع غرایز و خصوصا غریزه خود خواهی پیراسته است و به قول ژان ژاک روسو:«برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملا آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک، و بالأخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد، یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد. بنابراین، فقط پیامبران می‌توانند چنانکه شاید و باید برای مردم قانون بیاورند». همه افراد بشر کم و بیش از حس خود خواهی، که آفت قانونگذاری صحیح است، برخوردارند و هر چه سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز کم و بیش گرفتار آن خواهند بود. اصولا نیمی از شخصیت انسان را همان احساسات و غرایز تشکیل می‌دهد و اگر بنا باشد غرایز و احساسات خود را از دست بدهد باید نیمی از انسانیت خود را نابود سازد. در این صورت، عامل بروز اختلاف و تعدی (غرایز و شعور درونی و احساسات سرکش انسان که خواه ناخواه بر روی افکار وی اثر می‌گذارد) چگونه می‌تواند عامل اصلاح و رفع اختلافات و برقراری عدل و انصاف در اجتماع گردد و «در جهان آفرینش عاملی را نمی‌شناسیم که به امری دعوت کند که منجر به نابود شدن خود آن باشد». آری گاهی فرد یا افرادی در پرتو پرورش وجدان و تربیتهای صحیح مذهبی به مقامی می‌رسند که حس «عدالتخواهی» و انسان دوستی آنان به قدری قوی و نیرومند می‌گردد که بسیاری از غرایز سرکش را تحت تأثیر قرار می‌دهند و عدل و انصاف را برای خود آن، و اجتماع را برای خود اجتماع می‌خواهند، ولی آیا در حسابهای اجتماعی می توان روی

یک اقلیت ناچیز تکیه کرد و آن را ملاک قضاوت و داوری قرار داد؟ تازه از کجا معلوم است که به یک چنین اقلیت، اجازه قانونگذاری بدهند؟ درباره مراقبت بر اعمال درونی و کنترل افکار و غرایز و ... که شرط سوم قانونگذاری بود ، اجمال سخن این است که این منظور جز در پرتو قوانین آسمانی امکان پذیر نیست، زیرا قوانین بشری، فقط بر اعمال نظارت دارد، نه بر باطن و درون، و هرگز نقشی در اصلاح اندیشه و افکار ندارد و مردم در ماوراء قوانین یعنی درباره عقاید و اخلاق کاملا آزاد بوده و اگر هم قانونی برای این قسمت وضع شود چون ضامن اجرا ندارد نمی‌توان به آن ارزش قانونی داد؛ در صورتیکه همه کارهای مردم زاییده افکار و احساسات درونی آنهاست و هر نوع اصلاحی منهای اصلاح باطن نقش بر آب است. آری از میان سازمانهای اجتماعی، مؤسسات تعلیم و تربیت می‌توانند بر روی افکار و عقاید مردم اثر بگذارند و دگرگونیهائی در روحیات آنان بوجود آورند ولی تأثیر آن در موضوع اصلاح افکار و مراقبت بر باطن بسیار ناچیز است زیرا بازده یک چنین مؤسسات جز یک سلسله سخنرانیها و کنفرانسها و سمینارها که از حدود توصیه و سفارش بیرون نمی‌رود چیزی نیست، و وضع قانون برای امور روحی و افکار معنی ندارد و هرگز نمی‌توان درباره عقاید و روحیات قانون وضع نمود سپس به مردم تحمیل کرد که حتما باید چنین فکر کنند و چنین معتقد شوند، و در صورت تخلف آنان را مجازات نمود و کیفر داد، زیرا یک چنین قانون ضامن اجرا نداشته، و شخص قانونگذار نمی‌تواند مراقب احساسات و افکار مردم باشد، و در صورت تخلف هیچ نوع راه اثباتی ندارد. گذشته از این، سازمانهای فرهنگی، از سایر دستگاههای اجتماعی جدا نیستند و مسئولان آن را نیز همین افراد اجتماع تشکیل می‌دهند و در صورتیکه خود آنها به اصول و مقرراتی بی اعتنا بوده و از نظر فکر و احساس اصلاح نشده باشند، چگونه می‌توانند دیگران را از نظر فکر و عقیده اصلاح نمایند؟ ولی این نقیصه در صورت اجرای روشهای دینی کاملا مرتفع است و مذهب در درجه نخست با ایمان و اصلاح افکار و عقاید مردم و تهذیب اخلاق آنان سر و کار دارد؛ و با بر انگیختن سفیران صالح و آزموگاران معصوم و پاکدامن، دگرگونیهای عمیقی در افکار و عقاید و اخلاق مردم به وجود می‌آورد. اینجاست که لزوم بعثت پیامبران از نظر قانونگذاری و رهبری جامعه انسانی به سوی کمالی که برای آن آفریده شده‌اند، روشن می‌گردد؛ زیرا این هدف جز در پرتو اصلاحات عمیق و همه جانبه که ما از آن به نام قانون تعبیر می‌آوریم امکان پذیر نیست، و از آنجا که هر قانونی هدف یاد شده را تآمین نمی‌کند، ناچار باید قانون شرایط سه گانه را که مورد بررسی قرار گرفت، دارا باشد و این شرایط جز در قوانین آسمانی، که اصلاح کننده عقاید و اخلاق و در عین حال مراقب اعمال و افعال می‌باشد، در جای دیگر وجود ندارد.

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پرسش

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

هدف از جعل قانون، رفع نیازمندیهای جامعه است، هرگز این هدف از وجود ذهنی قانون و یا وجود کتبی و لفظی آن تأمین نمی‌گردد، قانون در صورتی می‌تواند نیازمندی‌های جامعه را برطرف کند، که در مورد خود اجرا گردد، و به اصطلاح «وجود عینی» پیدا کند، و در غیر این صورت موجی در هوا، و تصویری در ذهن و روی صفحه بیش نخواهد بود. قانون‌گذاران برای تأمین این هدف، به فکر ضمانت اجرائی قوانین افتاده تا از طریق ضمانت اجرائی، قوانین، درباره تمام طبقات اجراء گردد. ضمانت اجرائی در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱ـ نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی ۲ـ مجازات متخلفان نیروهای

بازدارنـده گنـاه، خلاـف را در نطفه خفه می‌کنـد و نمی‌گـذارد خلاف در اجتماع پدیـد آیـد و از این جهت شایسـته است نام چنین قـدرتی را نیروی انتظامی بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده، و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوّه مجریه اجراء گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجراء قانون درباره گنهکاران خود نیز یک نوع عامل بازدارنـده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارنـد، اینک بحث فشـرده پیرامون عامل نخست. ۱ـ عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز خود نیروی بازدارند اجتماعی از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیـدگان پلیس، آماده قانون شـکنی هسـتند، و با خود چنین میاندیشـند که در این فرصت می‌تواننـد به مقصـد برسـند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود او حاضـر به خلاف نمی‌باشـند برای چنین گروه نیروهـای انتظامی، بهترین عامل بازدارنـده از گناه و خلاف است. هیـچ حکومتی حتی حکومت اسـلامی از چنین قوائی بی‌نیاز نیست، و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی‌تواند بدون چنین نیروئی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسـلامی جزئی از گروه امر به معروف است که بایـد آن را نظارت خصوصـی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَـدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَونَ عَنِ الْمُنْكَر». آل عمران/۱۰۴. [باید از شـما گروهی باشند که نیکی‌ها را در میان مردم اشاعه دهنـد، و از بـدیها بازدارند.] بطور مسـلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه‌ای برای خود، مـأمور و مسـئول مشخصـی دارد، و مجریـان تمـام قوانین در تمـام مراحل حتی مراقبان مواد غـذائی جزو آمران به معروفنـد که ستونی از حکومت اسـلامی را تشـکیل می‌دهنـد. اسـلام برای تأمین این هـدف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد. اینک بیان این دو قسمت الف ـ نظارت عمومی: نظارت عمومی این است که تمام افراد می‌توانند بر اجراء قوانین نظارت کنند البته این نوع نظـارت از حـدود نصـیحت و انـدرز و آگـاه سـاختن مراجع صـلاحیتدار از جرمهـا و مجرم‌ها خارج نیست و یک چنین نظـارت به عنوان یـک وظیفه مهم مـذهبی است که تخلف از آن گنـاه و مایه دوری از رحمت حق است. یک چنین نظارت عمومی که همه جـامعه را نسـبت به یکـدیگر سـراپا گـوش و چشم، قرار می‌دهـد، نقش مهم در اجراء قوانین دارد، چه بسـا در پرتو نظـارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می‌گردد، و نوبت به مراحل دیگر نمی‌رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می‌سـازد که بایـد امر به معروف کننـد، نظارت عمومی است، و وظیفه این گروه از وظیفه قوّه مجریه که ما آن را نظارت خصوصـی می‌نـامیم کاملاً جـدا است. ب ـ ایمان به خـدا و اعتقاد به سـرای دیگر، این نوع ضامن اجراء در مناطقی می‌توانـد فعالیت کنـد که از کنترل مأموران نظارت خصوصـی و عمومی بیرون باشـد، و اجراء قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست، تأثیر ایمان به خدا و کیفرهـای الهی در بـازداری انسـان از گنـاه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضـیحی بی‌نیاز می‌دانیم. ۲ـ عامل دوم: مجازات متخلفان مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننـده عـدالت اجتماعی و اجراء قوانین است و در حقیقت نمی‌توان موضوع مجـازات متخلفـان را رکن جـداگانه‌ای شـمرد، بلکه مجازات به ضـمیمه عامل پیشـین، عامل واحـدیست که می‌توانـد اجراء قوانین را در سـطوحی تضـمین کنـد، ولی اسـلام در مسـأله مجازات و کیفرها راه خاصـی دارد که می‌توانـد مسأله اجراء قوانین را به صورت کامل‌تری درآورد. کیفرها اولاً ـ اسـلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل، و زندان و تبعید و تنبیه‌های بـدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قائل شده است. ۱ـ کیفرهای دنیوی که باید به وسـیله قوه مجریه اجراء گردد از قبیل بریـدن انگشـتان دست دزد، قصاص قاتل و شـلاق زدن. ۲ـ کیفرهـای اخروی. امتیـاز قـوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شـده است، ممکن است مجرم به عناوینی بتوانـد از چنگـال کیفرهـای دنیوی خود را برهانـد امـا کیفرهـای اخروی آن چنان در کمین گنهکار نشسـته است که چاره‌ای از آن نیست چه برخی از این کیفرهـا، لازم عمـل، و صـورت واقعی گنـاه است، به این معنی که گنـاه در روز رسـتاخیز به آتشـی تبـدیل

می گردد. راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد: «هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ اِنّا کُنّا نَسْتَنْسِخُ ما کَنْتُمْ تَعْمَلُون». جاثیه/۲۹. [این نوشته‌های ما است که به حق سخن می گوید. ما آنچه را عمل می کردید می‌نوشتیم]. «ما یَلْفِظُ مِنْ قَولٍ اِلّا لَدَیْهِ رَقیب عَتید» ق/۱۸. [سخن نمی گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است].

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پرسش

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پاسخ

اسلام علاوه بر تعدد کیفر، به موضوع پاداش توجه کرده و در پرتو آن به موضوع اجراء قوانین کمک شایان تقدیری نموده است، در قوانین امروز برای عامل به قانون، پاداشی درنظر گرفته نشده است، زیرا قانون گذار تصور می کند که عمل به قانون وظیفه‌ای انسانی و اجتماعی است برای تأمین عدالت اجتماعی که سود آن عائد عامل می گردد، و این مطلب منطقی است ولی آیا تمام افراد این منطق را درک می کنند، آیا توده مردم که اکثر قوانین متوجه آنها است خلاف آن را انتظار ندارند. آنان با خود می گویند همان طور که تخلف کیفر دارد باید عامل به قانون نیز پاداشی داشته باشد. اسلام با تعیین پاداشها، توانسته است این خلأ را در ذهن توده‌ها پر کند، تا آنان به طور خودکار از گناهان دوری جویند، و به اطاعت و پیروی از قوانین بگرایند. در مضمون آیه زیر دقت بفرمائید که چگونه در افراد روح آزادگی و گذشت از جان و مال را در برابر گسترش آئین خدا پرورش می‌دهد: «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمْ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُون» توبه/۱۱۱. خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریداری نموده است، آنان در راه خدا جهاد می کنند، می کشند و کشته می‌شوند. انگیزه بسیاری از افراد با ایمان، برای رعایت قوانین اعم از فرائض و نوافل، همین پاداش‌ها است که آنان را به سوی هدف اعزام می کند و هرگز نباید از یک چنین عامل مؤثر غفلت نمود. اسلام برای نفوذ قانون در دل اجتماع، هرگز کیفر متخلف را با پاداش مطیع یکسان نگرفته است، بلکه به خاطر رعایت عدالت، کیفر را معادل جرم قرار داده در حالی که پاداش بر عمل نیک را ده برابر معرفی کرده، چنانکه می‌فرماید: «مِنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمثالِها وَمَنْ جا بِالسَّیِئَةِ فَلایُجْزی اِلّا مِثْلها» انعام آیه ۱۶۰ [هر کس کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس گناهی انجام دهد به مقدار تخلف، کیفر می‌بیند.]

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پرسش

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پاسخ

مشخصات قوانین اسلام را می‌توان در شش جهت خلاصه کرد: ۱- قوانین اسلام با تمام چهره‌های تمدن انسانی سازگار می‌باشد و این خود یکی از نقاط برجسته قوانین اسلام به شمار می‌رود. ۲- تمام دستورهای آن متکی به مقتضیات فطرت و نهاد انسانی است و قرآن در تمام قوانین خود خواسته‌های نهاد انسانی را از نظر دور نداشته است و این خواسته‌ها کوچکترین تضادی با سنن خلقت

انسان ندارد و رمز مهم بقای قوانین اسلام همین است. ۳- انسان موجودی است مرکب از جسم و جان و روان، ماده و معنی، همان طور که وی به ماده و لذایذ جسمانی نیاز دارد، همچنین به امور روحی و معنوی نیز بسان غذا نیازمند است، از این جهت در تمام قوانین قرآن هر دو جانب رعایت شده و در پرتو رعایت قوانین آن، تعادلی میان ماده و معنی پدید آمده است و احیای ارزش‌های اخلاقی و سجایای انسانی و پاکسازی جامعه از کارهای زشت، او را از توجه به بهداشت جسمی و بهره‌گیری از لذایذ ـ به استثنای اعمال نامشروع که ویرانگر بنیادهای اخلاقی و ارزشهای معنوی و روحی است ـ باز نداشته است. ۴- قوانین اسلام با ژرف نگری خاصی وضع شده است و چیزی که با سعادت انسان ناسازگار باشد تحریم شده است و آنچه که به حال او مفید و سودمند است حلال معرفی گردیده است و هرگز در تحلیل و تحریم، از افکار ملتهای پیروی نکرده است بلکه ملاک تشریع را مصالح و مفاسد واقعی امور قرار داده است. ۵- قوانین قرآن از ضمانت اجرایی کافی برخوردار است، علاوه بر قوای انتظامی و نظامات مادی، ضمانت اجرایی خاصی از قبیل اعتقاد به کیفرها و پاداشها دارد و یک چنین ضمانت اجرایی دردیگر قوانین جهانی به روشنی به چشم نمی‌خورد. ۶- قوانین اسلام از جامعیت و گسترش خاصی برخوردار است قوانین آن، چنان کلی و وسیع است که هیچ موضوعی در گذشته و امروزه از قلمرو آن خارج نمی‌باشد و از مجموع قوانین کلی آن می‌توان حکم هر موضوعی را استنباط نمود و هرگز نیاز ندارد که به قوانین دیگران دست دراز کند تا آنجا که بزرگترین فقیه قرن هشتم اسلامی مرحوم علامه حلی در کتاب «تحریر» چهل هزار حکم از مجموع آیات قران و احادیث پیامبر گرامی (ص) و جانشینان راستین او استخراج کرده و گردآورده است. بحث و گفتگو در این مشخصات به بحث‌های طولانی و گسترده‌ای نیاز دارد.

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پرسش

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

هدف از جعل قانون، رفع نیازمندیهای جامعه است، هرگز این هدف از وجود ذهنی قانون و یا وجود کتبی و لفظی آن تأمین نمی‌گردد، قانون در صورتی می‌تواند نیازمندی‌های جامعه را برطرف کند، که در مورد خود اجرا گردد، و به اصطلاح «وجود عینی» پیدا کند، و در غیر این صورت موجی در هوا، و تصویری در ذهن و روی صفحه بیش نخواهد بود. قانون‌گذاران برای تأمین این هدف، به فکر ضمانت اجرائی قوانین افتاده تا از طریق ضمانت اجرائی، قوانین، درباره تمام طبقات اجراء گردد. ضمانت اجرائی در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱ـ نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی ۲ـ مجازات متخلفان نیروهای بازدارنده گناه، خلاف را در نطفه خفه می‌کند و نمی‌گذارد خلاف در اجتماع پدید آید و از این جهت شایسته است نام چنین قدرتی را نیروی انتظامی بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده، و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوّه مجریه اجراء گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجراء قانون درباره گنهکاران خود نیز یک نوع عامل بازدارنده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارند، اینک بحث فشرده پیرامون عامل نخست. ۱ـ عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز خود نیروی بازدارند اجتماعی از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگان پلیس، آماده قانون شکنی هستند، و با خود چنین میاندیشند که در این فرصت می‌توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود او حاضر به خلاف نمی‌باشند برای چنین

گروه نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و خلاف است. هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوائی بی‌نیاز نیست، و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی‌تواند بدون چنین نیروئی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَونَ عَنِ الْمُنْكَرِ». آل عمران/۱۰۴. [باید از شما گروهی باشند که نیکی‌ها را در میان مردم اشاعه دهند، و از بدیها بازدارند.] بطور مسلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه‌ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصی دارد، و مجریان تمام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غذائی جزو آمران به معروفند که ستونی از حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهند. اسلام برای تأمین این هدف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد. اینک بیان این دو قسمت الف ـ نظارت عمومی: نظارت عمومی این است که تمام افراد می‌توانند بر اجراء قوانین نظارت کنند البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و آگاه ساختن مراجع صلاحیتدار از جرمها و مجرم‌ها خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است. یک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یکدیگر سراپا گوش و چشم، قرار می‌دهد، نقش مهم در اجراء قوانین دارد، چه بسا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می‌گردد، و نوبت به مراحل دیگر نمی‌رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می‌سازد که باید امر به معروف کنند، نظارت عمومی است، و وظیفه این گروه از وظیفه قوّه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی می‌نامیم کاملاً جدا است. ب ـ ایمان به خدا و اعتقاد به سرای دیگر، این نوع ضامن اجراء در مناطقی می‌تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد، و اجراء قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست، تأثیر ایمان به خدا و کیفرهای الهی در بازداری انسان از گناه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی‌نیاز می‌دانیم. ۲ـ عامل دوم: مجازات متخلفان مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجراء قوانین است و در حقیقت نمی‌توان موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه‌ای شمرد، بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدیست که می‌تواند اجراء قوانین را در سطوحی تضمین کند، ولی اسلام در مسأله مجازات و کیفرها راه خاصی دارد که می‌تواند مسأله اجراء قوانین را به صورت کامل‌تری درآورد. کیفرها اولاً ـ اسلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل، و زندان و تبعید و تنبیه‌های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قائل شده است. ۱ـ کیفرهای دنیوی که باید به وسیله قوه مجریه اجراء گردد از قبیل بریدن انگشتان دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن. ۲ـ کیفرهای اخروی. امتیاز قوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است، ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کیفرهای دنیوی خود را برهاند اما کیفرهای اخروی آن چنان در کمین گنهکار نشسته است که چاره‌ای از آن نیست چه برخی از این کیفرها، لازم عمل، و صورت واقعی گناه است، به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می‌گردد. راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد: «هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كَنْتُمْ تَعْمَلُون». جاثیه/۲۹. [این نوشته‌های ما است که به حق سخن می‌گوید. ما آنچه را عمل می‌کردید می‌نوشتیم]. «ما يَلْفِظُ مِنْ قَولٍ اِلّا لَدَيْهِ رَقيب عَتيد» ق/۱۸. [سخن نمی‌گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است].

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پرسش

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پاسخ

مشخصات قوانین اسلام را می‌توان در شش جهت خلاصه کرد: ۱- قوانین اسلام با تمام چهره‌های تمدن انسانی سازگار می‌باشد و این خود یکی از نقاط برجسته قوانین اسلام به شمار می‌رود. ۲- تمام دستورهای آن متکی به مقتضیات فطرت و نهاد انسانی است و قرآن در تمام قوانین خود خواسته‌های نهاد انسانی را از نظر دور نداشته است و این خواسته‌ها کوچکترین تضادی با سنن خلقت انسان ندارد و رمز مهم بقای قوانین اسلام همین است. ۳- انسان موجودی است مرکب از جسم و جان و روان، ماده و معنی، همان طور که وی به ماده و لذایذ جسمانی نیاز دارد، همچنین به امور روحی و معنوی نیز بسان غذا نیازمند است، از این جهت در تمام قوانین قرآن هر دو جانب رعایت شده و در پرتو رعایت قوانین آن، تعادلی میان ماده و معنی پدید آمده است و احیای ارزش‌های اخلاقی و سجایای انسانی و پاکسازی جامعه از کارهای زشت، او را از توجه به بهداشت جسمی و بهره‌گیری از لذایذ ـ به استثنای اعمال نامشروع که ویرانگر بنیادهای اخلاقی و ارزشهای معنوی و روحی است ـ باز نداشته است. ۴- قوانین اسلام با ژرف نگری خاصی وضع شده است و چیزی که با سعادت انسان ناسازگار باشد تحریم شده است و آنچه که به حال او مفید و سودمند است حلال معرفی گردیده است و هرگز در تحلیل و تحریم، از افکار ملتهای پیروی نکرده است بلکه ملاک تشریع را مصالح و مفاسد واقعی امور قرار داده است. ۵- قوانین قرآن از ضمانت اجرایی کافی برخوردار است، علاوه بر قوای انتظامی و نظامات مادی، ضمانت اجرایی خاصی از قبیل اعتقاد به کیفرها و پاداشها دارد و یک چنین ضمانت اجرایی دردیگر قوانین جهانی به روشنی به چشم نمی‌خورد. ۶- قوانین اسلام از جامعیت و گسترش خاصی برخوردار است قوانین آن، چنان کلی و وسیع است که هیچ موضوعی در گذشته و امروزه از قلمرو آن خارج نمی‌باشد و از مجموع قوانین کلی آن می‌توان حکم هر موضوعی را استنباط نمود و هرگز نیاز ندارد که به قوانین دیگران دست دراز کند تا آنجا که بزرگترین فقیه قرن هشتم اسلامی مرحوم علامه حلی در کتاب «تحریر» چهل هزار حکم از مجموع آیات قران و احادیث پیامبر گرامی (ص) و جانشینان راستین او استخراج کرده و گردآورده است. بحث و گفتگو در این مشخصات به بحث‌های طولانی و گسترده‌ای نیاز دارد.

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پرسش

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

هدف از جعل قانون، رفع نیازمندیهای جامعه است، هرگز این هدف از وجود ذهنی قانون و یا وجود کتبی و لفظی آن تأمین نمی‌گردد، قانون در صورتی می‌تواند نیازمندی‌های جامعه را برطرف کند، که در مورد خود اجرا گردد، و به اصطلاح «وجود عینی» پیدا کند، و در غیر این صورت موجی در هوا، و تصویری در ذهن و روی صفحه بیش نخواهد بود. قانون‌گذاران برای تأمین این هدف، به فکر ضمانت اجرائی قوانین افتاده تا از طریق ضمانت اجرائی، قوانین، درباره تمام طبقات اجراء گردد. ضمانت اجرائی در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱ـ نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی ۲ـ مجازات متخلفان نیروهای بازدارنده گناه، خلاف را در نطفه خفه می‌کند و نمی‌گذارد خلاف در اجتماع پدید آید و از این جهت شایسته است نام چنین

قدرتی را نیروی انتظامی بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده، و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوّه مجریه اجراء گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجراء قانون درباره گنهکاران خود نیز یک نوع عامل بازدارنده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارند، اینک بحث فشرده پیرامون عامل نخست. ۱ـ عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز خود نیروی بازدارند اجتماعی از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگان پلیس، آماده قانون شکنی هستند، و با خود چنین میاندیشند که در این فرصت می‌توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود او حاضر به خلاف نمی‌باشند برای چنین گروه نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و خلاف است. هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوائی بی‌نیاز نیست، و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی‌تواند بدون چنین نیروئی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَونَ عَنِ الْمُنْكَر». آل عمران/۱۰۴. [باید از شما گروهی باشند که نیکی‌ها را در میان مردم اشاعه دهند، و از بدیها بازدارند.] بطور مسلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه‌ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصی دارد، و مجریان تمام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غذائی جزو آمران به معروفند که ستونی از حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهند. اسلام برای تأمین این هدف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد. اینک بیان این دو قسمت الف ـ نظارت عمومی: نظارت عمومی این است که تمام افراد می‌توانند بر اجراء قوانین نظارت کنند البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و آگاه ساختن مراجع صلاحیتدار از جرمها و مجرمها خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است. یک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یکدیگر سراپا گوش و چشم، قرار می‌دهد، نقش مهم در اجراء قوانین دارد، چه بسا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می گردد، و نوبت به مراحل دیگر نمی‌رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می‌سازد که باید امر به معروف کنند، نظارت عمومی است، و وظیفه این گروه از وظیفه قوّه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی می‌نامیم کاملاً جدا است. ب ـ ایمان به خدا و اعتقاد به سرای دیگر، این نوع ضامن اجراء در مناطقی می‌تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد، و اجراء قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست، تأثیر ایمان به خدا و کیفرهای الهی در بازداری انسان از گناه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی‌نیاز می‌دانیم. ۲ـ عامل دوم: مجازات متخلفان مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجراء قوانین است و در حقیقت نمی‌توان موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه‌ای شمرد، بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدیست که می‌تواند اجراء قوانین را در سطوحی تضمین کند، ولی اسلام در مسأله مجازات و کیفرها راه خاصی دارد که می‌تواند مسأله اجراء قوانین را به صورت کامل‌تری درآورد. کیفرها اولاً ـ اسلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل، و زندان و تبعید و تنبیه‌های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قائل شده است. ۱ـ کیفرهای دنیوی که باید به وسیله قوه مجریه اجراء گردد از قبیل بریدن انگشتان دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن. ۲ـ کیفرهای اخروی. امتیاز قوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است، ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کیفرهای دنیوی خود را برهاند اما کیفرهای اخروی آن چنان در کمین گنهکار نشسته است که چاره‌ای از آن نیست چه برخی از این کیفرها، لازم عمل، و صورت واقعی گناه است، به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می گردد. راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد: «هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ

ما كَنْتُمْ تَعْمَلُون». جاثیه/۲۹. [این نوشته‌های ما است که به حق سخن می‌گوید. ما آنچه را عمل می‌کردید می‌نوشتیم]. «ما يَلْفِظُ مِنْ قَولٍ اِلّا لَدَيْهِ رَقيب عَتيد» ق/۱۸. [سخن نمی‌گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است].

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پرسش

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پاسخ

اصولا باید دید هدف از قانوندگذاری چیست و چه خلأی را می‌خواهد پر کند؟ تا در پرتو معین شدن هدف بتوان شرایط او را مشخص ساخت. به طور اجمال باید گفت: قانونگذار می‌خواهد با دستگاه آفرینش که همه انواع موجودات را به سوی کمال می‌کشاند درباره خصوص انسان هماهنگی نموده جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌ای به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تأمین حقوق تمام افراد، سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. بنابر این چنین قانونگذاری باید واجد شرایط زیر باشد: ۱-از آنجا که هدف، تأمین نیازمندیهای جسمی و سعادت روانی بشر است، باید از همه رموز و اسرار جسمی و روحی وی، بطور دقیق مطلع و آگاه باشد، زیرا نسخه هر طبیبی هر چه هم دقیق و کامل تنظیم گردد، در صورتی مفید و سودمند واقع می‌شود که پزشک از اوضاع و احوال بیمار کاملا- آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاج بیمار و شرایط روانی وی تنظیم کند، و در غیر این صورت چندان سودمند نخواهد بود. و به عبارت دیگر، قانونگذار باید انسان شناس و جامعه شناس کامل بوده، از غرایز و عواطف انسانها کاملا آگاه باشد، احساسات آنها را به طور دقیق تحدید و اندازه‌گیری کند تا در پرتو قانون، از هر گونه افراط و تفریط که از لوازم غریزه انسانی است جلوگیری نماید، و از کلیه اصولی که می‌تواند در طریق رهبری جامعه به سوی کمال، مورد استفاده قرار گیرد، اطلاعات دقیق و وسیعی داشته باشد، و مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی را به خوبی درک کند، و از واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسانها کاملا مطلع باشد. ۲-قانونگذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجویی و غریزه «حب ذات» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیاورد و او را از تشخیص منافع و مصالح همنوع، ناتوان نسازد؛ زیرا در این صورت هر چه بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخود آگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. ۳-اعمال و افعال هر بشری زاییده و مولود افکار و عقاید اوست. طرز تفکرها و نحوه اعتقادها در انتخاب نوع کار و فعالیت حتی در کیفیت داوری انسان اثر واضح و مستقیم دارد. گروهی که به خوبی یک عمل ایمان دارند، با شوق فراوان به دنبال آن می‌روند، و بر عکس گروه دیگری که آن را زشت و بد می‌دانند از آن ابراز تنفر نموده در طول زندگی از آن اجتناب می‌ورزند. جانبازی و فداکاری همه جانبه مولود ایمان به هدف است، چنانکه خودداری و روی گردانی، نشانه فقدان ایمان و اعتقاد راسخ می‌باشد. از این نظر اصلاحات پیگیر در یک اجتماع، گسترش عدالت در تمام سازمانهای ملی و دولتی، جلوگیری از مفاسد اخلاقی و انواع بدیها و زشتیها، و بالأخره رهبری جامعه انسانی، به سوی کمالی که برای آن آفریده شده است، در صورتی عملی می‌گردد که نظارت و مراقبت قانونگذار، از چهارچوب اعمال و افعال تعدی نموده مراقب افکار و اخلاق جامعه نیز باشد. و به عبارت دیگر: تنها به اصلاح ظاهر و برون و اعمال و افعال جامعه اکتفا نکند، بلکه در اصلاح عقاید و افکار جامعه نیز، که سرچشمه هر نوع عملی شمرده می‌شوند، کوشش نماید. اکنون برگردیم و ببینیم که این شرایط در چه کسی و چه مقامی به طور کامل موجود است؟ اگر بنا است که شخص قانونگذار انسان شناس کامل باشد، انسان شناسی

کاملتر از خدا سراغ نداریم؛ و هیچ کس به رموز مصنوعی، آگاه‌تر از سازنده خود آن نیست. خدایی که سازنده ذرات وجود، پدید آورنده سلولهای بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان می‌باشد، به اسرار وجود و نیازمندیهای نهان و آشکار، و مصالح و مفاسد مصنوع خویش، بیش از دیگران واقف است و از نتایج روابط افراد، و واکنش هر گونه برخورد، اطلاع کامل و دقیق دارد، زیرا علم او بی پایان است و هیچ نوع حجاب و مانعی میان او و واقعیات وجود ندارد. درباره شرط دوم نیز باید خاطرنشان ساخت، تنها خداست که نفعی در اجتماع ما ندارد و از هر نوع غرایز و خصوصا غریزه خود خواهی پیراسته است و به قول ژان ژاک روسو:«برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملا آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک، و بالأخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد، یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد. بنابراین، فقط پیامبران می‌توانند چنانکه شاید و باید برای مردم قانون بیاورند». همه افراد بشر کم و بیش از حس خود خواهی، که آفت قانونگذاری صحیح است، برخوردارند و هر چه سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز کم و بیش گرفتار آن خواهند بود. اصولا نیمی از شخصیت انسان را همان احساسات و غرایز تشکیل می‌دهد و اگر بنا باشد غرایز و احساسات خود را از دست بدهد باید نیمی از انسانیت خود را نابود سازد. در این صورت، عامل بروز اختلاف و تعدی (غرایز و شعور درونی و احساسات سرکش انسان که خواه ناخواه بر روی افکار وی اثر می گذارد) چگونه می‌تواند عامل اصلاح و رفع اختلافات و برقراری عدل و انصاف در اجتماع گردد و «در جهان آفرینش عاملی را نمی‌شناسیم که به امری دعوت کند که منجر به نابود شدن خود آن باشد». آری گاهی فرد یا افرادی در پرتو پرورش وجدان و تربیتهای صحیح مذهبی به مقامی می‌رسند که حس «عدالتخواهی» و انسان دوستی آنان به قدری قوی و نیرومند می گردد که بسیاری از غرایز سرکش را تحت تأثیر قرار می‌دهند و عدل و انصاف را برای خود آن، و اجتماع را برای خود اجتماع می‌خواهند، ولی آیا در حسابهای اجتماعی می توان روی یک اقلیت ناچیز تکیه کرد و آن را ملاک قضاوت و داوری قرار داد؟ تازه از کجا معلوم است که به یک چنین اقلیت، اجازه قانونگذاری بدهند؟ درباره مراقبت بر اعمال درونی و کنترل افکار و غرایز و ... که شرط سوم قانونگذاری بود ، اجمال سخن این است که این منظور جز در پرتو قوانین آسمانی امکان پذیر نیست، زیرا قوانین بشری، فقط بر اعمال نظارت دارد، نه بر باطن و درون، و هرگز نقشی در اصلاح اندیشه و افکار ندارد و مردم در ماوراء قوانین یعنی درباره عقاید و اخلاق کاملا آزاد بوده و اگر هم قانونی برای این قسمت وضع شود چون ضامن اجرا ندارد نمی‌توان به آن ارزش قانونی داد؛ در صورتیکه همه کارهای مردم زاییده افکار و احساسات درونی آنهاست و هر نوع اصلاحی منهای اصلاح باطن نقش بر آب است. آری از میان سازمانهای اجتماعی، مؤسسات تعلیم و تربیت می‌توانند بر روی افکار و عقاید مردم اثر بگذارند و دگرگونیهائی در روحیات آنان بوجود آورند ولی تأثیر آن در موضوع اصلاح افکار و مراقبت بر باطن بسیار ناچیز است زیرا بازده یک چنین مؤسسات جز یک سلسله سخنرانیها و کنفرانسها و سمینارها که از حدود توصیه و سفارش بیرون نمی‌رود چیزی نیست، و وضع قانون برای امور روحی و افکار معنی ندارد و هرگز نمی‌توان درباره عقاید و روحیات قانون وضع نمود سپس به مردم تحمیل کرد که حتما باید چنین فکر کنند و چنین معتقد شوند، و در صورت تخلف آنان را مجازات نمود و کیفر داد، زیرا یک چنین قانون ضامن اجرا نداشته، و شخص قانونگذار نمی‌تواند مراقب احساسات و افکار مردم باشد، و در صورت تخلف هیچ نوع راه اثباتی ندارد. گذشته از این، سازمانهای فرهنگی، از سایر دستگاههای اجتماعی جدا نیستند و مسئولان آن را نیز همین افراد اجتماع تشکیل می‌دهند و در صورتیکه خود آنها به اصول و مقرراتی بی اعتنا بوده و از نظر فکر و احساس اصلاح نشده باشند، چگونه می‌توانند دیگران را از نظر فکر و عقیده اصلاح نمایند؟ ولی این نقیصه در صورت اجرای روشهای دینی کاملا مرتفع است و مذهب در درجه نخست با ایمان و اصلاح افکار و عقاید مردم و تهذیب اخلاق آنان سر و کار دارد؛ و با بر انگیختن سفیران صالح و آزموگاران معصوم و پاکدامن،

دگرگونیهای عمیقی در افکار و عقاید و اخلاق مردم به وجود می‌آورد. اینجاست که لزوم بعثت پیامبران از نظر قانونگذاری و رهبری جامعه انسانی به سوی کمالی که برای آن آفریده شده‌اند، روشن می‌گردد؛ زیرا این هدف جز در پرتو اصلاحات عمیق و همه جانبه که ما از آن به نام قانون تعبیر می‌آوریم امکان پذیر نیست، و از آنجا که هر قانونی هدف یاد شده را تأمین نمی‌کند، ناچار باید قانون شرایط سه گانه را که مورد بررسی قرار گرفت، دارا باشد و این شرایط جز در قوانین آسمانی، که اصلاح کننده عقاید و اخلاق و در عین حال مراقب اعمال و افعال می‌باشد، در جای دیگر وجود ندارد.

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پرسش

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پاسخ

گسترش زندگی اجتماعی بشر در روی زمین، و برچیده شدن دوران زندگی فردی در جنگل‌ها و بیابانها، حاکی است که بشر، طبعاً خواهان زندگی است تا با همکاری، بر دشواریها فائق آید. از طرفی دیگر، انسان موجودی «خودخواه» است و «حب ذات» برای او یک امر غریزی. وی می‌خواهد همه چیز را در انحصار خویش درآورد و اگر هم روزی به مقررات سنگین اجتماعی تن در می‌دهد، به خاطر ضرورت و ناچاری است. اگر این ضرورت نبود، غالباً بشر از انحصارطلبی دست بر نمی‌داشت به گواه اینکه هرگاه فرصتی بدست آورد از تضیع حقوق دیگران خودداری نمی‌نماید. از این جهت، همه دانشمندان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که برای تشکیل یک اجتماع صحیح انسانی، طرح اساسی، (قوانین صحیح) ضروری است، تا در پرتو آن، حقوق افراد و وظائف انسانها در زندگی اجتماعی روشن گردد. این طرح همان قوانین اجتماعی است که زیر بنای یک اجتماع انسانی را تشکیل می‌دهد. اکنون باید دید که این طرح عالی، به وسیله چه کسی باید ریخته شود؟ به طور اجمال باید گفت: قانون‌گذار می‌خواهد جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌های فردی و اجتماعی خود به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تعیین وظایف افراد و تأمین حقوق آنان سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. در این صورت باید قانون‌گذار، دو شرط یاد شده، در زیر را دارا باشد. ۱- قانون گذار باید انسان شناس باشد. اگر هدف از قانون‌گذاری، تأمین نیازمندیهای جسمی و روانی بشر است، پس باید قانون‌گذار از همه رموز و اسرار جسمی و روانی انسان به طور دقیق آگاه باشد. قانون‌گذار، بسان نسخه پزشک، در صورتی دقیق و کامل می‌شود، که وی از اوضاع و احوال بیمار کاملاً- آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاجی بیمار و شرائط روحی او تنظیم کند. به عبارت دیگر، قانون‌گذار باید انسان‌شناسی و جامعه‌شناس کاملی باشد. انسان‌شناسی باشد، تا از غرائز و عواطف انسان‌ها آگاه باشد و احساسات و غرائز را بطور کامل اندازه‌گیری کند، و رهبری نماید. جامعه‌شناس باشد، تا از وظائف افراد در جامعه و مصالح و مفاسد اعمال آنان و واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسان‌ها، به خوبی مطلع باشد. ۲- از هر نوع سودجوئی پیراسته باشد. برای واقع بینی و حفظ مصالح انسانها لازم است قانون‌گذار، از هر نوع «حب ذات» و «سودجوئی» در تدوین قانون پیراسته باشد. غریزه «خودخواهی» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان قانون‌گذار پدید می‌آورد. یک انسان، هر چند هم عادل، دادگر، واقع‌بین و منصف باشد، ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجوئی» و «حب‌ذات» قرار می‌گیرد. اکنون ببینیم که این دو شرط در کجا به طور کامل جمع است؟ شکی نیست که اگر بنا باشد شخص قانون‌گذار، انسان‌شناس کامل باشد، انسان‌شناسی کامل‌تر از خدای عزوجل وجود ندارد. و هیچ کس به رموز مصنوع خود، آگاه‌تر از سازنده آن نیست. اتفاقاً خود قرآن نیز، روی همین موضوع تکیه کرده و می‌فرماید: «اَلا

يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ و هو الّطيفُ الْخبير» ملک/۱۴ [آیا او آفریده خود را به خوبی نمی‌شناسد؟ با این که از رموز و اسرا خلقت، کاملاً مطلع است]. خدائی که سازنده ذرات موجود و پدید آرنده سلول‌های بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان است، قطعاً از نیازمندیهای نهان و آشکار و مصالح و مفاسد مصنوع خود، بیش از دیگران آگاه است. او بر اثر علم گسترده از روابط افراد، و واکنش این پیوندها و وظائفی که مایهٔ انسجام اجتماع می گردد، و حقوقی که شایسته مقام هر انسانی است، آگاهی کامل دارد. شرط دوم، که پیراستگی از هر نوع سودجوئی در وضع قانون باشد، جز خدا در هیچ مقامی موجود نیست. تنها خدا است که نفعی در اجتماع ما ندارد، و از هر نوع غرائز خصوصاً غریزه خودخواهی پیراسته است، در حالی که همه افراد بشر، کم و بیش از حس خودخواهی– که آفت قانون‌گذاری صحیح است– برخوردارند. و هر چند هم سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز گرفتار می‌شوند. به قول «ژان ژاک روسو»: برای کشف بهترین قوانین که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک کند. بالاخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد. یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد (قرار داد اجتماعی ترجمه زیرک‌زاده/۸۱) به دیگر سخن، قانون‌گذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجوئی و غریزه «حب‌ذات»، حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیاورد که او را از تشخیص منافع و مصالح نوع، ناتوان نسازد، زیرا که در این صورت هر چه هم بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجوئی» و «حب‌ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می گردد. نحوه قانون‌گذاری در حکومت اسلامی. روی این جهات، از نظر قرآن، قوه مقننه‌ای به صورت فردی و یا به صورت دسته جمعی و قانون‌گذاری جز خدا و شارعی جز «الله» وجود ندارد، و افراد دیگر مانند فقیهان و مجتهدان، همگی قانون شناسانی هستند که با رجوع به منابع قوانین، احکام و قوانین الهی را بیان می کنند. از بررسی آیات قرآن به روشنی ثابت می گردد که تقنین و تشریع، فقط مربوط به خدا است. در نظام توحیدی، رأی و نظر هیچکس در حق کسی، حجت و نافذ نیست. و کسی حق ندارد رأی و نظر خود را بر فرد و جامعه تحمیل کند، و مردم را به زور و قهر به اجرای آن دعوت نماید. در چشم‌انداز «نظام توحیدی»، به حکم گفتار پیامبر گرامی «الناس کاسنان المشط سواسیه» (من لا یحضره الفقیه، ۴/۲۷۲، ط نجف)، افراد جامعه انسان بسان دندانه‌های شانه هستند که هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. از این جهت علتی ندارد که فردی و یا شورائی به سود فرد یا به گروهی و یا ضرر فرد و یا گروه دیگر، قانونی را جعل کند و مردم را به پیروی از آن دعوت کند. در چشم‌انداز نظام توحیدی، عالی‌ترین مظهر تجلی مساوات این است که پیامبر گرامی(ص) فرمود: «الناس امام الحق سواء» [همه مردم در برابر حق و قانون مساوی و یکسانند.] قانون درباره تمام افراد، با الغای تمام امتیازات اجرا می گردد. اسلام با طبقه‌بندی‌های ظالمانه که گروهی خود را مافوق قانون بیندیشند، و گروهی در پوشش قانون قرار بگیرند، سرسختانه مبارزه کرده است.

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پرسش

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پاسخ

اسلام علاوه بر تعدد کیفر، به موضوع پاداش توجه کرده و در پرتو آن به موضوع اجراء قوانین کمک شایان تقدیری نموده است،

در قوانین امروز برای عامل به قانون، پاداشی درنظر گرفته نشده است، زیرا قانون‌گذار تصور می‌کند که عمل به قانون وظیفه‌ای انسانی و اجتماعی است برای تأمین عدالت اجتماعی که سود آن عائد عامل می‌گردد، و این مطلب منطقی است ولی آیا تمام افراد این منطق را درک می‌کنند، آیا توده مردم که اکثر قوانین متوجه آنها است خلاف آن را انتظار ندارند. آنان با خود می‌گویند همان طور که تخلف کیفر دارد باید عامل به قانون نیز پاداشی داشته باشد. اسلام با تعیین پاداشتها، توانسته است این خلأ را در ذهن توده‌ها پر کند، تا آنان به طور خودکار از گناهان دوری جویند، و به اطاعت و پیروی از قوانین بگرایند. در مضمون آیه زیر دقت بفرمائید که چگونه در افراد روح آزادگی و گذشت از جان و مال را در برابر گسترش آئین خدا پرورش می‌دهد: «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمْ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُون» توبه/۱۱۱. خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریداری نموده است، آنان در راه خدا جهاد می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند. انگیزه بسیاری از افراد با ایمان، برای رعایت قوانین اعم از فرائض و نوافل، همین پاداش‌ها است که آنان را به سوی هدف اعزام می‌کند و هرگز نباید از یک چنین عامل مؤثر غفلت نمود. اسلام برای نفوذ قانون در دل اجتماع، هرگز کیفر متخلف را با پاداش مطیع یکسان نگرفته است، بلکه به خاطر رعایت عدالت، کیفر را معادل جرم قرار داده در حالی که پاداش بر عمل نیک را ده برابر معرفی کرده، چنانکه می‌فرماید: «مِنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمثالِها وَمَنْ جا بِالسَّیِئَةِ فَلایُجْزی اِلّا مِثْلها» انعام آیه ۱۶۰ [هر کس کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس گناهی انجام دهد به مقدار تخلف، کیفر می‌بیند.]

فرق اساسی مفاهیم ((حقوق))و((قانون)) چیست؟

پرسش

فرق اساسی مفاهیم ((حقوق))و((قانون)) چیست؟

پاسخ

۱- کلمه قانون معنای بسیار عامی‌دارد که شامل قوانین تشریعی و اعتباری و قوانین تکوینی و حقیقی هر دو می‌گردد, در صورتی که معنای کلمه حقوق کم دامنه تر است و فقط قوانین تشریعی و اعتباری را در برمی‌گیرد, مثلا- بر همه قوانین ریاضی, منطقی, فلسفی و تجربی اسم قانون اطلاق می‌شود اما به هیچ یک از آنها خقوق نمی‌گویند. البته در قلمرو تشریعیات هر دو واژه به کار می‌روند. ۲- واژه حقوق هم شامل قوانین موضوعه می‌شود, یعنی قوانینی که واضع معین و معلوم _ مانند خدا یا همه مردم یا سلطان و _ ...دارد و هم شامل قوانین غیر موضوعه که در جامعه رعایت می‌شود ولی شخص معینی آن را وضع نکرده است مثل آداب و رسوم, اما کلمه قانون فقط در مورد قوانین موضوعه به کار می‌رود. بنا بر این مفهوم حقوق از این نظر, گسترده از مفهوم قانون است. عرف به معنای استمرار بنا عملی مردم بر انجام دادن یا انجام ندادن یک کار _ که یکی از منابع حقوق هر جامعه ای به شمار می‌رود _ بخشی از حقوق یک جامعه است ولی نمی‌توان گفت که قسمتی از قوانین یک اجتماع را تشکیل می‌دهد.

حق چیست آن را تعریف نمایید.

پرسش

حق چیست آن را تعریف نمایید.

پاسخ

حق امری است اعتباری که بر کسی (لهُ) بر دیگری (علیه) وضع می‌شود.این حق ممکن است ریشه واقعی داشته باشد, یعنی در مفهوم آن ـ به عنوان یک مفهوم اعتباری و حقوقی ـ وجود یا عدم ریشه واقعی ملحوظ نیست. البته ما معتقدیم که همه احکام شرعی دارای مصالح و مفاسد واقعی هستند و بر اساس همان مصالح و مفاسد, اعتبار می‌شوند. در این تعریف به سه عنصر بر می‌خوریم: کسی که حق برای اوست (من له الحق). کسی که حق بر اوست (من علیه الحق). آنچه متعلّق حق است. کسی که حق برای اوست گاهی یک تن است, چنانچه در حق شوهر نسبت به زن, صاحب حق یکی بیش نیست, و گاهی دو یا سه یا چند تن و حتی همه افراد یک جامعه است, مثل حقی که همه مسلمانان نسبت به اراضی مفتوح العنوه دارند و گاهی اساسا صاحب حق شخص حقیقی نیست, بلکه شخصیت حقوقی دارد مانند حقوقی که دولت دارد, درست است که عنوان اعتباری دولت قائم به کابینه و اعضای آن یعنی رییس دولت و هیات وزراست, لکن این عنوان به لحاظ شخص آنها نیست, بلکه به لحاظ مقام و منصبشان می‌باشد, اعضای یک کابینه تا زمانی که در مقامات خود و مناصب خود باقیند از حقوق خاص دولت استفاده می کنند و هنگامی که آن مقامات را– به هر علتی– از دست دادند, حق بهره برداری از آن حقوق خاص را از دست می‌دهند و آن را به اعضای جدید کابینه می‌سپارند. می‌بینیم که رفت و آمد اعضای کابینه حقوق دولت را دستخوش تغییر و زوال نمی‌سازد.تنها این حقوق از گروهی به گروه دیگر انتقال می‌یابد؛ این خود نشانه آن است که در ((حقوق دولت)) اشخاص حقوقی صاحب حقند, نه اشخاص حقیقی. در این گونه موارد– که صاحب حق شخصیت حقوقی دارد– فقهای ما تعبیر ((جهت)) را به کار می‌برند و می گویند: ((این حق از آن جهت است)) گاهی نیز ذی حق اصلاً انسان نیست, مثلاً ممکن است که برای مسجدی حقی قایل شوند و بگویند: این مسجد حریمی‌دارد و تا فاصله چند متری اطرافش نباید کسی مزاحم آن شود. همین سخنان در باره ((کسی که حق بر اوست)) نیز صادق است.

حق چه لوازمی‌دارد؟

پرسش

حق چه لوازمی‌دارد؟

پاسخ

حق لوازمی‌نیز دارد که یکی از آشکار ترین آنها بهره وری از کسی که نسبت به چیزی یا کسی حق دارد می‌تواند از متعلق حق خود بهره ور شود و نفعی ببرد. ((اختصاص)) و ((امتیاز)) نیز از لوازم حقند, چون نفعی که صاحب حق از متعلق حق می‌برد مانع از آن می‌شود که دیگران آن بهره را ببرند. می‌توان گفت که نفع مذکور به ذی حق اختصاص دارد و چون دیگران از این بهره وری ممنوعند و حق به سود ذی حق بر آنان است, می‌توان گفت که حق نوعی امتیاز برای ذی حق ایجاد کرده است.

حق و تکلیف چه رابطه ای باهم دارند و این شامل تکلیف به معنای شرعی هم می‌شود یا خیر؟

پرسش

حق و تکلیف چه رابطه ای باهم دارند و این شامل تکلیف به معنای شرعی هم می‌شود یا خیر؟

پاسخ

حق و تکلیف متقابلاً جعل می‌شونـد؛ یعنی هر جا حقی جعل می‌شود حتماً تکلیفی نیز جعل شده است و بالعکس. البته ممکن است جعل صریح به یکی از این دو تعلق بگیرد اما به هر حال لازمه اش جعل آن دیگری هم هست. باید توجه داشت که حق اختیاری است و تکلیف الزامی؛ کسی که در موردی حقی دارد می‌تواند از آن استفاده بکند یا نکند ولی دیگران تکلیف دارند که حق وی را محترم بشمارند و از این تکلیف گریز و گزیری ندارند. تلکیف– به اصطلاح فقهی- خیلی گسترده تر است و شامل وظایف آدمی‌در برابر خدا هم می‌شود و پیداست که تکلیف بنده در مقابل خدا مستلزم هیچ حقی برای خدا نیست. حقی که خدا بر بندگان دارد مفهومی‌اخلاقی است نه حقوقی.

خاستگاه حق از دیدگاه اسلام چیست؟

پرسش

خاستگاه حق از دیدگاه اسلام چیست؟

پاسخ

حق به طور کلی, اگر چه مفهومی‌اعتباری است اما ریشه های حقیقی دارد و از ارتباط بین فعل و هدف آن انتزاع می‌شود. در توضیح آن می گوییم: هدف نهایی نظام حقوقی از دیدگاه اسلام در حکم وسیله ای برای هدف نهایی نظام اخلاقی است می گوییم: اگر هدف خدای متعال از خلقت جهان و جهانیان فقط استکمال یک نفر بود, وی حق داشت که از همه مواهب الهی استفاده کند تا به هدف منظور برسد؛ ولی هدف از آفرینش کمال یابی همه انسانهاست نه یک فرد, پس باید همگان حق استفاده از همه نعمتهای مادی و معنوی را داشته باشند. اما در مقام عمل و زمانی که همه بخواهند از نعمتهای خدادادی بهره بر گیرند تزاحم و کشمکش پدید می‌آید و برای ازمیان برداشتن تزاحمها تعیین مرزوحد برای افراد و گروهها ضرورت می‌یابد تا هر فرد یا گروه به اندازه ای از مجموع نعمتهای الهی بهره برداری کند که بهترین نظام تحقق یابد. بنابراین خاستگاه حق– از دیدگاه اسلامی –یک سلسله امور حقیقی است؛ از سویی با ((مبدأ)) ارتباط دارد زیرا خداست که جهان و انسان را با هدفی معلوم آفرید و از سوی دیگر با ((معاد)) پیوسته است, چرا که آخرین منزل هستی انسان و غایت همه تلاشها و کوششهای اوست و سر انجام با ((حکمت الهی)) پیوند دارد از آن رو که به مقتضای حکمت بالغه الهی باید نظام احسن برقرار شود و انسانها به گونه ای رفتار کنند که برترین کمالات تحقّق یابد.

حق چگونه انتزاع و از چه راههایی اثبات می‌شود؟

پرسش

حق چگونه انتزاع و از چه راههایی اثبات می‌شود؟

پاسخ

حق همیشه با در نظر گرفتن هدف و ارتباط فعل با هدف انتزاع می‌شود, منتها در موارد متعددی عقل– به تنهایی- ارتباط فعلی

خاص با هـدف را درک می کنـد و حکم به ثبوت حق می کند (مستقلات عقلیه) و در موارد دیگر از کشف ارتباط عاجز می‌ماند و وحی اثبات حق می کند.

ضرورت وجود حقوق و قواعد حقوقی در جامعه چیست؟

پرسش

ضرورت وجود حقوق و قواعد حقوقی در جامعه چیست؟

پاسخ

برای اثبات ضـرورت وجود نظام حقوقی در هر جامعه, از دو مقـدمه اساسـی بهره می گیریم: الف) ضـرورت عقلی زندگی اجتماعی برای بشـر؛ در بـاب منشـاء پیـدایش جـامعه و زنـدگی اجتمـاعی در میـان فیلسوفـان اجتمـاعی و فلاسـفه حقوق و اندیشـمندان دیگر اختلافات فراوانی بروز کرده و توافقی صورت نپذیرفته است. به اعتقاد ما , هم در پیدایش جامعه و هم در دوام و استمرار آن، عامل طبیعی و غریزی و عامل عقلانی با هم تأثیر داشـته انـد؛ زنـدگی اجتماعی آن ضـرورتی را که برای موریانه ها یا زنبوران عسل دارد، برای انسانهـا نـدارد؛ یعنی چنان نیست که انسان نتوانـد به تنهایی زنـدگی کنـد و زنـدگی اجتماعی یا مقتضای طبیعت او باشـد یا به مرحله ای از ضـرورت رسیده باشد که اجتناب از آن مقدور وی نباشد. آری عوامل طبیعی و غریزی در گرایش به زندگی اجتماعی و پیـدایش جامعه انسانی تأثیر فراوان دارند اما این تأثیر به حدی نیست که جایی برای آزادی اراده و انتخاب انسان باقی نماند؛ چون انسان با اختیار خود زنـدگی جمعی را بر می گزیند و عامل عقلانی در گزینش وی دخالت دارد، انتخاب این نوع زندگی– به عنوان یـک فعـل اختیـاری- در دایره ارزشـهای اخلاقی جای می گیرد؛ وقتی عقل حکم می کنـد که زنـدگی اجتماعی بر زنـدگی انفرادی برتری دارد و بنا بر این خوب و ارزشمند است طبعاً باید غایتی را منظور کرده باشد، زیرا مفهوم بدی یا خوبی اخلاقی از ارتباط فعل با غایت انتزاع می‌شود. هدف انسانها از زندگی اجتماعی ((تأمین هر چه بهتر مصالح برای هر چه بیشتر افراد)) است. پس هم کمیت و هم کیفیت ملاحظه شده است. اگر انسان به تنهایی روزگار بگذراند، همه مصالحش حاصل نمی‌شود و اگر بعضـی از افراد بتوانند بخشـی از مصالـح خویش را خودشـان تحصـیل کننـد باز این کار برای همگان میسـر نیست. پس برای این که انسان هر چه بیشتر به کمال خود برسد باید زندگی اجتماعی داشـته باشد. ب) وجود اختلافات در زندگی اجتماعی؛ چنان که خواسته های درونی فرد، به هنگام ارضاء با هم تزاحم می کنند و همین تزاحم، خواسـتگاه پیدایش ارزشهای اخلاقی است، نظیر همین تزاحم، در جامعه هم پدید می آیـد. چرا که خواسـته هـای افراد– که برخاسـته از امیـال غریزی و فطری آنـان است– در مقام ارضاء مزاحم همـدیگر می‌شونـد؛ تزاحمی که در بهره گیری از امور مادی پیش می آید خواه نا خواه به اختلاف می‌انجامد، اختلاف در این که از فلای شئ چه کسی، چقـدر و چگونه اسـتفاده کند و برای رفع این اختلافات، اثبات حق و تعیین تکلیف می‌شود. آری اگر تزاحمی‌نبود و هر کس هر چه می‌خواست می‌یافت، وجود حقوق و حق و تکلیف حقوقی ضـرورت نـداشت زیرا در آنجا که هر کس هر چه را بجویـد بیابد نیازی به اختصـاص دادن چیزی به کسـی– که لازمه آن محروم کردن دیگران از آن چیز است- نیست، ولی زمانی که تزاحم هست و هر کس فقط با محروم مانـدن کس یا کسان دیگر می‌توانـد از شـیئی بهره بگیرد بایـد مرزبندی هایی اعمال شود و هر چیزی به کس یا کسانی اختصاص یابد (حق) و از دیگران خواسته شود که آن اختصاص را بپذیرند و به لوازم آن ملتزم شوند (تکلیف).

حقوق دارای چند قسمند و موضوع هر کدام چیست؟

پرسش

حقوق دارای چند قسمند و موضوع هر کدام چیست؟

پاسخ

حقوق دارای شش بخش اساسی است که– به ترتیب عبارتند از: حقوق اساسی، حقوق مدنی، حقوق قضایی، حقوق جزایی، حقوق سیاسی و حقوق بین الملل. نخستین توقعی که جامعه از مرجع صلاحیت دار قانونگذاری –که بعد از تعیین حقوق اساسی شکل می گیرد– دارد این است که حق و تکلیف هر یک از افراد و گروهها را تعیین کند، مجموعه قواعد حقوقی که متکفل بیان حقوق و تکالیف اعضای جامعه اند ((حقوق مدنی)) نام دارد. قانونگذار قبل از هر چیز به وضع قوانین مدنی عنایت و اهتمام می‌ورزد؛ حقوق اقتصادی هم بخشی از حقوق مدنی به شمار می‌آید. پس از آن که قوانین مدنی وضع شد و حقوق و تکالیف افراد و گروهها– به عنوان واقع و نفس الامر– معین گشت، تطبیق قوانین مزبور به مصادیق و تعیین حقوق و تکالیف افراد– به عنوان رسمی‌و معتبر– شأن قوه قضائیه است ولی خود قوه قضائیه نیازمند احکام و مقرراتی است. بخش دیگری از حقوق که به این گونه مقررات اختصاص دارد ((حقوق قضایی)) نامیده می‌شود. موضوع حقوق قضایی، اختلافات مردم است، پس از آن که قاضی به اختلافات فیصله داد و حق و تکلیف هر یک از متخاصمین را معلوم داشت هیچ یک حق ندارند که از حکم قاضی سر پیچی کنند و اگر کسی چنین کرد، مستحق کیفر می گردد. بنا بر این باید قوانینی هم وضع شود که کمّ و کیف کیفر و مجازات رامعین کند، از این رو در حقوق بخش دیگری هست به نام ((حقوق کیفری)) یا ((حقوق جزایی)). بعد از تعیین مجازات– توسط قاضی– نوبت به اجرای آن می‌رسد که از وظایف دولت است. همچنین دولت باید قوانین مدنی را– تا آنجا که به قوه مجریه بستگی دارد – به موقع اجرا گذارد. کیفیت اجزاء نیز احکام و مقرراتی می‌طلبد که در ((حقوق سیاسی)) معلوم می‌شود، پس ((حقوق سیاسی)) بخشی از حقوق است که موضوع آن دولت و کارهای مربوط به آن است. سر انجام به یک سلسله مقررات دیگری نیاز داریم که ارتباطات بین جوامع مختلف را زیر پوشش قرار دهد؛ هر جامعه ای– در درون خود– یک نظام حقوقی را معتبر می‌شمارد که چه بسا با نظامها و احکام حقوقی معتبر در جامعه های دیگر تفاوت داشته باشد، حال اگر منافع و مصالح دو یا چند جامعه با یکدیگر اصطکاک و تصادم یافت برای حل مشکل، نیاز به مقرراتی هست که در ((حقوق بین الملل)) بازگو می‌شود.

مبانی حقوق یعنی چه و شامل چه احکامی‌می‌شود؟

پرسش

مبانی حقوق یعنی چه و شامل چه احکامی‌می‌شود؟

پاسخ

مبانی حقوق عبارتند از یک دسته احکام و قواعد کلی که درجه کلیت آنها از درجه کلیت هدف نظام حقوقی کمتر و از درجه کلیت هر حکم وقاعده حقوقی بیشتر است. هیچ یک از این احکام و قواعد رفتار خاصی را از جامعه نمی‌طلبد بلکه عمل به یک رشته از احکام و قواعد حقوقی, مفاد یکی از این مبانی را در جامعه محقق می‌سازد. از ان رو می‌توان گفت که هر دسته از احکام و قواعد حقوقی در حکم مقدمه ای است برای یکی از مبانی حقوق, به دیگر سخن؛ هر یک از مبانی حقوق, مصلحتی است که بر عمل به مقتضای یک دسته از احکام و قواعد حقوقی مترتب می‌شود. اگر به زبان اصولیون اسلامی‌سخن بگوئیم, می‌توان به

جای((مبانی حقوق)) تعبیر ((ملاکهای احکام حقوقی)) را به کار برد.

منشأ اعتبار قانون چیست انظار متفاوت در این بحث و نظر صحیح را بیان کنید.

پرسش

منشأ اعتبار قانون چیست انظار متفاوت در این بحث و نظر صحیح را بیان کنید.

پاسخ

فلاسفه حقوق در حلّ این مسأله که منشأ اعتبار قانون چیست, به دو گروه عمده تقسیم شدند؛ یک گروه, حقوق را دارای گونه ای واقعیت نفس الامری می‌دانند و گروه دیگر هیچ گونه واقعیتی را برای حقوق باور ندارد و قوام آن را به جعل و وضع و امر و نهی می‌پندارد. کدام یک از این دو گرایش را می‌توان پذیرفت؟ ظاهراً دو گرایش مذکور در دو طرف افراط و تفریط است و شایسته است به حد میانه ای بگراییم. سخن کسانی که قوام حقوق را به انشاء و اعتبار می‌دانند مردود است، زیرا همه قبول دارند و حتی خود اینان— نا آگاهانه- اعتراف دارند که قانونگذار باید مصلحت جامعه را در نظر بگیرد یا جانب عدالت را رعایت کند و حق را پاس دارد—. با این که بر طبق مبنای این گروه, سخن از مصلحت و عدالت و حق نمی‌توان گفت- این قبیل تعبیرها همگی گویای این حقیقت اند که قوانینی که در یک جامعه محل اعتبار و مورد عمل است، تأثیرات واقعی و تکوینی در زندگی افراد دارد؛ به راستی اثار خوب یا بدی که بر عمل به قوانین اجتماعی مترتب می گردد قابل انکار نیست. اساساً همین که گفته می‌شود فلان قانون، به حال جامعه، زیان آور یا سودمند است، به روشنی گویای این است که اولاً اعتبار و اجرای قانون نتایج تکوینی و تحقیقی در زندگی اجتماعی انسانها دارد و ثانیاً هدف قانونگذار باید تأمین مصالح واقعی افراد جامعه باشد و این هدف با وضع هر قانونی به دست نمی‌آید. بعضی از قوانین هدف مذکور را به خوبی محقق می‌سازند که اینها نافع و سودمند قلمداد می‌شوند و برخی دیگر نمی‌توانند آن هدف را تحصیل کنند یا حتی سدّ راه تحقق آن می‌شوند، این قبیل قوانین، ضارّ و زیان آور به شمار می‌آیند. به دیگر سخن، نمی‌توان حقوق را یک قرار داد محض و بی پایه انگاشت قوانین حقوقی و اجتماعی باید بر اساس مفاسد و مصالح واقعی وضع شود. در این میان، یک دسته از قوانین با توجّه تام به مفاسد و مصالح وضع شده اند، لذا درست و صحیح محسوب می‌شوند و دسته ای دیگر، بی اعتنا به مصالح و مفاسد تنظیم شده اند، بنا بر این نادرست و غلط به شمار می‌آیند. پس در میان قوانین نیز، درست و نادرست وجود دارد. کوتاه سخن این که انشاء و اعتبار، جعل و وضع و امر و نهی بخشی از کارهای انسان است که به واقعیات نفس الامری نظر دارد و اگر بر اساس واقعیّات انجام نگیرد هدف حقوق، حاصل شدنی نخواهد بود. به عبارت روشن تر، احکام تابع هیچ فرد یا گروهی نیست. پس اگر قانون به صورت انشاء محض هم بیان شود، باز در زیر نقاب انشاء و وضع، یکسره به واقعیات عینی نظر دارد. از این سخنان توهّم نشود که ما عقاید طرفداران حقوق طبیعی یا عقلی یا الهی را دربست پذیرفته ایم, یا عقاید مکاتب پزیتویستی و تاریخی را— از سر تا بن- باطل دانسته ایم. بی گمان، هر نظام حقوقی از یک رشته مفاهیم اعتباری فراهم می‌آید و هر جا درباره قانونی حقوقی گفتگوست سخن از اموری اعتباری در میان است که واضعی بشری یا فوق بشری وضع کرده است و تا مدتی — کم یا بیش — اعتبار دارد و و چه بسا به دست خویش نسخ و الغا گردد. احکام الهی نیز ممکن است در شریعت بعدی و حتی در همان شریعت نسخ شود. اما نکته مهم این است که در مرتبه ای قبل از اعتبار یافتن یک قانون, مصالح و مفاسد واقعی ثبوت دارد و به تعبیر اصولیون متأخر اسلام, می‌توان گفت که مصالح و مفاسد واقعی یا ملاکهای احکام (مبانی حقوق) حکم شأنی اند؛ یعنی قانونند که هنوز به مرحله واقعیت نرسیده اند و قانونیت فعلیشان از هنگامی آغاز می گردد که انشاء شوند و توسط

پیام آوری ابلاغ گردد و به مردم برسد از آن هنگام حکم شأنی به حکم انشائی و سپس بر حکم فعلی و منجزّ بدل می‌شود. کوتاه سخن آن که, دیدگاهی که ما بر اساس مبانی عقیدتی اسلامی‌خود- در مسأله پشتوانه تکوینی داشتن یا نداشتن حقوق – اتخاذ می‌کنیم این است که قوانین حقوقی همه اعتباری است ولی ریشه در واقعیّات نفس الامری دارد و آن واقعیّات مبانی حقوقند, نه متن حقوق.

خاستگاه مشروعیت قانون در سه تلقی معروف چیست؟

پرسش

خاستگاه مشروعیت قانون در سه تلقی معروف چیست؟

پاسخ

کسانی که برای حقوق واقعیتی نفس الامری قائلند و قانونگذار را - در واقع – کاشف یک سلسله قوانین تکوینی و واقعی می‌دانند؛ یعنی طرفداران حقوق طبیعی یا عقلی چنین اظهار نظر می‌کنند که اعتبار قانون, ذاتی آن است و قابل جعل ازسوی کسی نیست, چنان که قوانین هندسی – در هندسه اقلیدسی – اعتبار ذاتی دارد و از جانب کس یا کسانی حتی اقلیدس, اعتبار نیافته است. قوانین هندسه را هر کس دیگری غیر از اقلیدس هم اگر کشف می‌کرد باز اعتبار می‌داشت. در مقابل, طرفداران حقوق الهی هر گونه اعتبار ذاتی را از قوانین حقوقی را سلب کرده, می‌گویند: اعتبار قوانین حقوقی از خدا ناشی می‌شود. پس نظام حقوقی حاکم بر یک جامعه, فقط در صورتی اتبار داردکه به خدا منتهی گردد. فلاسفه حقوق تحققی و تاریخی هم مردم را به جای خدا می‌نهند و می‌گویند: اگر مردم قانونی را پذیرفتند, به سبب همان پذیرش معتبر می‌شود و اگر قانونی – با رعایت همه مصالح ومفاسد – وضع شود ولی با خواسته مردم موافق نباشد ,به کلّی از درجه اعتبار ساقط است .به تعبیر روشن تر مشروعیّت قانون ,عین مقبولیّت آن است.

از دیدگاه اسلامی‌حقوق بر چند قسم است و مرجع قانونگذاری در هر یک کجاست؟

پرسش

از دیدگاه اسلامی‌حقوق بر چند قسم است و مرجع قانونگذاری در هر یک کجاست؟

پاسخ

از دیدگاه اسلامی, قوانین بر دو قسم است؛ نخست قوانینی که در متن کتاب یاسنّت معتبر آمده است, این گونه احکام تا ابد ثابت و تغییر ناپذیر خواهد بود و هیچ کس حق کوچکترین چون و چرا یا تصرّف در آنها را ندارد. چنین احکامی‌از ضروریّات دین اسلام است و انکار آنها موجب کفر و ارتداد می‌شود زیرا به انکار ربوبیّت تشریعی الهی بر می‌گردد. این قوانین خود دو قسم اند: قسم اول مستقیماً از سوی خداوند متعال وضع شده است و قسم دیگر قوانینی است که بلاواسطه از سوی خدای متعال تشریع و تعیین نشده اند بلکه خداوند سبحان, حق وضع و تشریع آنها را به پیامبر گرامی‌اسلام(ص) و سایر معصومین(ع) اعطا فرموده است. قسم دوم قوانین جزیی و موقّت است که به نامهای((احکام سلطانیّه)),((احکام ولایتی))و((احکام حکومتی)) نامیده می‌شود؛ در فقه ما, حاکم شرعی- معصوم یا غیر معصوم- حقّ دارد مقرراتی محدود به زمانی خاصّ, وضع کند که در متن کتاب و سنت نیامده است.

در متن اسلام همین اذن و اجازه ای است که به حاکم شرعی داده شده؛ اما اختیار این که چه قانونی و برای چه مدّتی و در چه منطقه ای وضع شود همه به دست خود حاکم شرع است. البته درباره امام معصوم(ع)- بین فقهای ما- جای شک و تردید نیست ولی درباره امام غیر معصوم- یعنی ولی فقیه- همچنین حدود و موارد احکام سلطانی, اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد اما دیدگاه درست آن است که, دامنه گستره ولایت فقیه را بسیار گسترده و شامل همه امور اجتماعی بدانیم- به جز اموری که دخالت در آنها از ویژگیهای امام معصوم است- .

اساساً چه التزامی‌دارد که انسان قانونی را معتبر بشماردو به آن عمل کند؟

پرسش

اساساً چه التزامی‌دارد که انسان قانونی را معتبر بشماردو به آن عمل کند؟

پاسخ

دیدگاه ما در اینجا، دیدگاهی جداگانه است سخن ما، بر دو رکن اصلی تکیه دارد: رکن اول این است که انسان دارای دو عقل نظری و عملی نیست و بنا بر این، در کنار بدیهیات نظری یک رشته بدیهیات عملی وجود ندارد. احکام عملی عقل از احکام نظری آن جدا و مستقل نیست بلکه ریشه در آن دارد و احکام عملی عقل، همگی غیر بدیهی اند و همانند احکام نظری غیر بدیهی باید به سلسله ای از احکام نظری بدیهی منتهی شوند. رکن دوم این که میان شناخت و انگیزه فرق است. برای آن که انسان اموری را برگزیند که خیر، صلاح، سعادت و کمال او در آنها باشد مقدماتی لازم است که در اینجا بر دو مقدمه تأکید می‌ورزیم: نخست آن که، خیر، صلاح، سعادت و کمال خود را بشناسد و دوم آن که، برای عمل به این امور انگیزه ای داشته باشد. پس برای تحقق انتخاب و اختیار، غیر از علم و شناخت، رغبت و انگیزه هم ضرورت دارد؛ علم همانند چراغ اتومبیل و رغبت همانند موتور محرّک آن است. بنا بر این صرف آگاهی و شناخت کافی از حکم عقل یا حکم خدا برای عمل کردن به آن کفایت نمی‌کند— در بسیاری از موارد حکم قانون یا عقل یا خدا به خوبی معلوم است ولی بدان عمل نمی‌شود.- بلکه باید ((انگیزه)) به آگاهی و شناخت منضم گردد تا زمینه عمل فراهم آید. به هر حال درباره هر یک از شناخت و انگیزه باید جداگانه سخن گفت. در باره شناخت باید بگوییم، فقط شناختهایی در فعل اختیاری انسان تأثیر میکنند که در درون خودش پدید آمده باشند. شناختهای بی شماری که در بیرون وجود او و برای موجودات دیگری جز او حاصل آمده اند,هیچ تأثیری در کارهای اختیاری او ندارند.به دیگر سخن,هر گونه شناختی-چه عملی و چه نظری-باید برای عقل انسان حاصل گردد و هر موجود دیگری جز او-و حتّی خدا-اگر درباره ی امری شناختی داشته و آن را بیان کند,بیان او در فعل اختیاری انسان منشأ تأثیر نخواهد شد؛فقط اگر عقل خودش به آن ادراک دست یابد,کارهای اختیاریش تحت تأثیر آن واقع خواهد شد.پس همان گونه که وجود خدا را عقل انسان درک میکند وجوب فرمانبری از او را نیز همان عقل در یابد. اما انگیزه؛ پس از آن که عقل انسان دریافت که یک عمل موافق مصلحت و در جهت آن است، باید انگیزه ای داشته باشد که به مقتضای ادراک و حکم عقل رفتار کند. این انگیزه نیز باید برای او و در درون خودش پدید آید؛ باید گرایشی فطری در باطن خویش به سوی خیر و صلاح خودش داشته باشد تا به آن کار اقدام کند. البته این میل، شاخه های گوناگون دارد و از شناختهای متغیر انسان اثر می‌پذیرد. کوتاه سخن آن که، آن چه انسان را به کاری اختیاری وا می‌دارد در درون و باطن خودش ریشه دارد.حسن و قبح امور عملی باید توسط عقل خود انسان ادراک شود تا در رفتارش تأثیر کند و میلی فطری و گرایشی درونی به خیر و صلاح و سعادت داشته باشد تا به سوی آن بر انگیخته شود و عمل کند؛ اگر هیچ میل و رغبتی نسبت به

کـاری اختیاری در شـخص نباشـد، هرگز به آن کار نمی‌پردازد، هر چنـد همه جهانیان به آن کار میل و رغبت داشـته باشـند. انگیزه رفتار شـخص بایـد ذاتی و فطری باشـد، نه خارجی و بیرونی. پس همه عواملی که به افعال اختیاری انسان شـکل می‌دهند از دو منبع درون ذاتی خودش سرچشـمه می‌گیرنـد: عقـل و میـل فطری. امـا از سوی دیگر، این عقل و آن میل را خـدای متعال در درون انسان نهاده است و همچنین ارزشـها و کمالات نیز به خداونـد متعال باز می‌گردند. بنا بر این، بدین لحاظ همه امور به خدا منتهی می‌شود، در نتیجه صفت ربوبیّت خدا مقتضی وجوب طاعت وی بر همه انسانهاست.

آن نظامهای حقوقی که دارای پشـتوانه حقیقی نیستند و سازندگان آنها بر این باورند که قوام احکام و مقررات حقوقی به قرار داد و اعتبار است حق دارنـد از مفاهیم اعتباری سود جویند ولی ما که در نظام حقوقی الهی خود همه احکام و مقررات حقوقی را مبتنی بر واقعیات می‌دانیم

پرسش

آن نظامهای حقوقی که دارای پشـتوانه حقیقی نیستند و سازندگان آنها بر این باورند که قوام احکام و مقررات حقوقی به قرار داد و اعتبار است حق دارنـد از مفاهیم اعتباری سود جویند ولی ما که در نظام حقوقی الهی خود همه احکام و مقررات حقوقی را مبتنی بر واقعیات می‌دانیم چرا از مفاهیم اعتباری بهره برداری کنیم؟ آیا بهتر نیست احکام را به صورت قضایای حقیقی بیان کنیم؟

پاسخ

برای حـل این شـبهه بایـد توجه داشـته باشـیم که در حقوق، گـاهی موضوعات قضایا مفاهیم اعتباری انـد و گاهی محمولات آنها و گـاهی خود قضایـا به شـکل امر یـا نهی انـد. مثلاً گاهی در باره مالکیّت، زوجیّت، ریاست، حکومت و یا هر مفهوم اعتباری دیگری سخن می‌گـوییم و این گونه مفـاهیم را موضوعـات قضایـایی می‌سـازیم و گـاهی مفاهیمی‌ماننـد: واجب، حرام، جـایز و ممنوع را بر موضوعـاتی حمـل می‌کنیم و گاهی امر و نهی می‌کنیم که: ((زکات بدهیـد)) و ((دزدی مکنیـد)) هر یک از این سه بخش پاسـخی جـداگانه دارد: انگیزه به کـار بردن مفـاهیم اعتبـاری– به عنـوان موضوعـات قضایـا- سـهولت تفـاهم است. به عنـوان نمـونه، مفهوم ((مـالکیّت)) را مثال می‌زنیم که– در اصـطلاح حقوقی- مفهومی‌اعتباری است و ماننـد همه مفاهیم اعتباری از الگویی حقیقی گرفته شـده است. برای سـهولت تفاهم به جای این که بگوینـد: ((این کتاب به علی اختصاص دارد و علی حق دارد در چار چوب قانون– هر گـونه که بخواهـد- از آن بهره برداری کنـد و دیگران را از تصـرف در آن بـاز دارد، مگر در صورت وجود موانع شـرعی مـانند حکم افلاس)) می‌گوینـد: ((علی مالـک این کتاب است)). ناگفته پیـداست که جمله کوتاه اخیر، در عین حال که مفاد همان جمله بلنـد را دارد، تفهیم و تفـاهم را نیز بسیار آسـانتر می‌کنـد. و امـا آن مفـاهیم اعتباری که به عنوان محصولات قضایای حقوقی به کار می‌روند حاکی از ضـرورت بالقیاس معلول نسـبت به علت می‌باشند، مثلاً وقتی گفته می‌شود: ((بریدن دست دزد واجب است)) این حکم به این معناست که ((بریدن دست دزد از خیانت به اموال مردم و وقوع هرج و مرج پیشگیری می‌کند))؛ یعنی بین بریدن دست دزد و امنیت مـالی افراد جـامعه ارتبـاط علّی و معلولی برقرار است؛ پس بایـد دست دزد را بریـد (علت) تـا تـأمین مـالی افراد جـامعه حاصـل شود (معلول). گـاهی یـک قضـیه حقوقی مجموعاً در قالب یک جمله انشایی به صورت امر و نهی صادر می‌شود. سؤال این است که چرا انسانهـا امر و نهی می‌کننـد؟ اولاً؛ جـامعه برای حـدوث و بقـای خود نیاز مبرم به قوانین اجتماعی و حقوقی دارد. ثانیاً؛ تعیین قوانین و احکامی‌که ضامن سعادت دنیوی و اخروی مردم باشد کار هر کسی نیست. ثالثاً؛ اگر کسانی هم موفق شوند که چنان قوانینی تعیین کننـد، نمی‌توانـد مطلوبیّت و خوبی آن قوانین را به توده مردم نشـان دهنـد تـا بـا رضـا و رغبت قوانین مزبور را به کـار بندنـد. رابعـاً؛ گـاهی برای تـأمین یـک مصـلحت راههای مختلفی هست که بایـد یکی از آنها معین شود وگرنه مصـلحت به کلی از

دست می‌ЪЅ بنا ‌Ѕاین، باید قوانین اجتماعی و حقوقی به شکل امر و نهی و تکلیف و الزام صادر شوند– نه در شکل جمله های خبری- تا هم جای چون و چرا نماند و هم از میان چند راه برابر، یکی معین گردد، و بدینسان هیچ یک از مصلحت ها از دست نرود.

از سویی در حقوق دینی حکم فقط از آن خداست و از سوی دیگر عقل هم یکی از منابع حقوق شمرده شده است. این دو چگونه قابل جمع اند؟

پرسش

از سویی در حقوق دینی حکم فقط از آن خداست و از سوی دیگر عقل هم یکی از منابع حقوق شمرده شده است. این دو چگونه قابل جمع اند؟

پاسخ

احکام شرعی ارشاد به حکم عقل است؛ یعنی چون عقل آدمی‌ناقص است و از ادراک بسیاری امور ناتوان می‌ماند خدای متعال لطف می کند و آنچه را انسان به کمک عقل نمی‌تواند در یابد، از راه وحی و ابلاغ احکام شرعی به او می‌فهماند و مصالح و مفاسد را به او نشان می‌دهد. از سوی دیگر، هر جا عقل مصلحت یا مفسده ای را به طور کامل، ادراک می کند یا وحی به کمک او می‌آید و مصلحت یا مفسده ای را نشان می‌دهد، در حقیقت ((اراده تشریعی الهی)) کشف شده است؛ یعنی عقل، مستقلاً یا با کمک گرفتن از وحی ما را به خواست و فرمان خداوند متعال رهنمون می‌شود. و این نکته از دیدگاه بینش اسلامی‌اهمیت فراوان دارد. به همین جهت، در نظام حقوقی اسلام، عقل کاشف قانون الهی محسوب می‌شود و اگر عقل را یکی از منابع حقوق و ادلّه فقه قلمداد می کنند به این معنا نیست که در حقوق و فقه اسلامی، دو دسته احکام وجود دارد؛ یکی از آن خدای متعال و دیگری از آن عقل، بلکه در نظام اسلامی‌فقط حکم خدا معتبر است. حکم عقل هم مستقلاً واجد ارزش نیست، بلکه تنها از آن رو اعتبار دارد که نشانگر حکم شرعی و فرمان خداوند متعال است.

چه لزومی‌بر وضع مقررات و احکام توسط مقامی‌برتر وجود دارد؟

پرسش

چه لزومی‌بر وضع مقررات و احکام توسط مقامی‌برتر وجود دارد؟

پاسخ

برای رسیدن افراد یک جامعه به کمالات معنوی و حقیقی خود، باید اولاً وجود جامعه حفظ شود و همبستگیهای اجتماعی کاملاً محفوظ بماند و ثانیاً رفتارهای اجتماعی افراد در جهت استکمال و پیشرفت معنوی باشد. برای تحقق این دو منظور، باید از همان آغاز پیدایش جامعه، احکام و مقرراتی وضع گردد تا مورد عمل واقع شود. نمی‌توان به انتظار نشست تا پس از گذشت ده ها، صدها و هزاران سال، همه افراد جامعه به رشد و بلوغ فکری و عقلی برسند و دریابند که چه کارهایی را باید بکنند و کدام را نباید انجام دهند. زیرا چنان زمانی نخواهد رسید که همه اعضای جامعه به بلوغ عقلی مطلوب برسند، مخصوصاً که بعضی افراد از استعداد عقلانی کمی‌برخوردارند. دیگران هم به سبب کارهای زندگی و امور معیشتی فرصت و مجالی نمی‌یابند که دانشهای مورد نیاز را

کسب کنند و آنگاه درباره امور اجتماعی و حقوقی به تفکر و تأمل بپردازد. گذشته از این، اگر از همان روز نخست تشکل یک جامعه، احکام و مقررات ضروری وجود نداشته باشد، جامعه رو به تباهی رفته و از هم خواهد پاشید. از سوی دیگر انسانها نه دانش و شناخت کافی نسبت به مصالح و مفاسد واقعی دنیوی و اخروی و شیوه های جلب مصلحت و دفع مفسده دارند و نه از خواهشهای نفسانی و حبّ و بغضهای نا بجا خالیند. بنا بر این، در تعیین راه و رسم زندگی و قوانین و مقررات اجتماعی و حقوقی هم دچار خطا و لغزش می‌شوند و هم چه بسا منافع شخصی خود را بر مصالح اجتماعی دیگران مقدم بدارند. همچنین قوانین و مقررات حقوقی نباید به شکل جمله های خبری که بیانگر ارتباطات علّی و معلولی میان افعال اجتماعی و نتایج مترتب بر آنها هستند بازگو شوند، بلکه باید به صورت امر و نهی و الزام و تکلیف بیان گردند تا مردم به اطاعت و عمل سوق داده شوند و احساس کنند که چاره ای جز اطاعت و التزام ندارند. پس قانونگذار چاره ای جز امر و نهی و انشاء و اعتبار ندارند و چون چنین است به ناچار باید نوعی برتری و علوّ نسبت به سایر افراد جامعه داشته باشد تا دیگران فرمان او را گردن نهند، درست است که آمریت و امیر بودن یک امر اعتباری است، ولی همین امر اعتباری اگر هیچ پشتوانه حقیقی نداشته و متکی به هیچ گونه علوّ واقعی نباشد، کسی آن را نمی‌پذیرد. حال اگر راهی جز این نبود که یکی از افراد انسان، واضع قانون باشد و امیر دیگران گردد، باید دو امتیاز داشته باشد: نخست از علم بیشتری برخوردار باشد تا مصالح و مفاسد را بهتر بشناسد و شیوه های مطلوبتری برای جلب مصالح و دفع مفاسد پیشنهاد کند. دوم این که از قدرت بیشتری بهره‌مند باشد تا بهتر بتوان مردم را به عمل و اطاعت، الزام و اجبار کند و ضمانت اجرایی اوامر و نواهیش بیشتر باشد. اینک با توجه به همه این مطالب، می گوییم: خدای متعال که هم علم و قدرت بیکران دارد و هم بی نیاز مطلق است— در نتیجه سود شخصی برای او متصور نیست- و هم مالکیت و ربوبیّت حقیقی نسبت به مخلوقات خود دارد و هم نسبت به بندگانش لطف و رحمت بی پایان دارد از هر موجود دیگری شایسته تر است که برای او آمریت و امیریت اعتبار شود. به تعبیر کوتاه تر، مجموعه ویژگیهایی که برای یک آمر و امیر ضرورت دارد به شکل کاملتر در خدای متعال هست، پس قانونگذاری هم تنها به او می‌برازد و بس.

قوانینی که در قرآن بیان شده دارای چه ویژگی ای هستند؟

پرسش

قوانینی که در قرآن بیان شده دارای چه ویژگی ای هستند؟

پاسخ

از میان احکام و قوانین الهی، آنچه که ناظر به امور ثابت و شئون تغییر ناپذیر زندگی انسانهاست مستقیماً و بلا واسطه و از طرف خدای متعال وضع می‌شوند. مانند احکام و قوانینی که در قرآن، کتاب مقدس دین اسلام آمده است؛ زیرا دین اسلام شریعت خاتم و جهانی است و طبعاً آنچه در آن بیاید برای همه انسانها— در هر جامعه و در هر زمان و مکانی- تشریع شده است، لذا باید مربوط به وجوه دائم و ابعاد دگرگون ناشدنی، حیات آدمیان باشد.

معصومین(ع) چند قسم قانونگذاری دارند؟

پرسش

معصومین(ع) چند قسم قانونگذاری دارند؟

پاسخ

معصومین(ع) دو قسم قانونگذاری دارند: یکی وضع قوانین متغیر و دیگری شرح و تفصیل کلیاتی که در قرآن کریم آمده است.

شرایط اساسی قانونگذار در عصر غیبت چیست؟

پرسش

شرایط اساسی قانونگذار در عصر غیبت چیست؟

پاسخ

می‌دانیم قانونگذاران در عصر غیبت هرگز در علم قابل مقایسه با معصومین(ع) نیستند امّا به هر حال باید که احکام و مقررات متغیر نیز بیشترین نزدیکی را با قوانینی که خدای متعال و معصومین(ع) وضع و بیان کرده اند، داشته باشد. برای تحقق این هدف، قانونگذار باید واجد سه شرط اساسی باشد: الف) فقاهت؛ باید کسی که در رأس قوه مقننه جامعه اسلامی‌جای دارد، بیش از هر کس دیگری با کتاب و سنّت آشنایی داشته باشد. از دیدگاه اسلامی، قانون فقط زمانی قانونیت می‌یابد که به تصویب و امضای فقیه ترین فقیهان زمان برسد و هر راه دیگری طی شود بر خلاف مصالح جامعه اسلامی‌و مخالف با تعالیم دین مقدس اسلام خواهد بود. ب) آگاهی به اوضاع و احوال زمانه؛ پیداست که وضع قوانین متغیر تأمین کننده مصالح جامعه، تنها با شناخت کامل از کتاب و سنت امکان پذیر نیست، زیرا وضع چنین قوانین به دو امر بستگی دارد: یکی علم به اصول کلی موجود در کتاب و سنت، و دیگری فهم و تشخیص مسائل جزئی در هر حادثه و زمان خاص. پس زمامدار جامعه اسلامی‌علاوه بر فقاهت و اطلاع از اصول و قواعد کلی شرعی، باید داناترین مردم به اوضاع و احوال موجود و مصالح جزیی افراد جامعه باشد وگرنه در برابر مسائل و مشکلات اجتماعی نمی‌تواند جامعه اسلامی‌را به سر منزل مقصود رهنمون گردد. ج) تقوا و پارسایی؛ رهبر جامعه باید با تقوا ترین و پارسا ترین مردم باشد. در غیر این صورت، مردم از خواهشهای نفسانی و غرض ورزیها و سود جوییهای شخصی در امان نخواهند بود

به چه دلیلی وضع قانون فقط در انحصار خ---متعال باشد؟

پرسش

به چه دلیلی وضع قانون فقط در انحصار خدای متعال باشد؟

پاسخ

به موجب اتصاف خدای متعال به چندین صفت، باید وضع قانون تنها در اختیار او باشد: اولاً؛ همه اشیاء و ارتباطات میان اشیاء را او آفریده است، ما آدمیان ساخته دست اوییم و عقلهایمان را نیز او به ما عطا فرموده است. پس منشاء احکام مستقل عقلی، مخلوقات الهی است؛ با رجوع به مخلوقات، مصالح و مفاسد را ادراک کرده، احکامی‌را انتزاع نموده و حکم به ضرورت بعضی از افعال اختیاری می کنیم. ثانیاً؛ اوست که علم بیکران دارد. گفتیم درست نیست که تمام ملاک احتیاج به قوانین الهی را قصور عقل از ادراک مصالح و مفاسد بدانیم و اضافه می کنیم که اگر فقط به علم الهی استناد شود، معنایش این خواهد بود که خدای متعال فقط کاشف مصالح و مفاسد است و علم او جانشین یا متمم و مکمل علم ما می‌شود و مصالح و مفاسد را به ما نشان می‌دهد. پیامد فاسد

این سخن آن خواهد بود که همان گونه که عقل کاشف است نه قانونگذار خدای متعال هم فقط کشف کند نه وضع، و چنین چیزی پذیرفتنی نیست. ثالثاً؛ اوست که غنی مطلق و جواد علی الاطلاق است؛ سود نمی‌خواهد، فقط جود می کند. رابعاً و خامساً؛ اوست که حکمت بالغه دارد و مالک حقیقی همه جهان آفرینش است. سادساً؛ اوست که ربوبیت تشریعی و مولویت دارد. حتی اگر عقل بشر همه مصالح و مفاسد را– به خوبی و چنان که باید و شاید– ادراک می کرد، باز می‌بایست همه احکام عقلی را به او مستند سازیم تا هم اجازه تصرف در مخلوقاتش را به ما بدهد و هم اعمال مولویت کند تا بتوانیم کارهای خود را به عنوان اطاعت از او و عبادت او انجام بدهیم و بدین وسیله، راه استکمال بپوییم. پس ملاک احتیاج به قانونگذاری الهی، مجموع همه اوصاف قدرت، خلق، ربوبیت تکوینی، علم، غنا، جود و فیاضیت، حکمت، مالکیت حقیقی، حاکمیت و ولایت است، نه یکی یا چند تا از این همه.

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟

پرسش

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟

پاسخ

در پاسخ این شبهه به چند نکته باید توجه نمود: الف) معنای اختصاص قانونگذاری به خدای متعال این نیست که همه قوانین,مستقیماً و بی واسطه, به دست خداوند وضع و تعیین می‌شود بلکه ممکن است خداوند به کسانی مانند پیامبر اکرم و ائمه اطهار(ع) اجازه دهد تا پاره ای از قانون را وضع کنند و این با ربوبیت تشریعی الهی هیچ منافاتی ندارد– زیرا کسی که به امر خدای متعال، وضع بعضی از قوانین را بر عهده می گیرد، آن چه وضع کند قانون الهی خواهد بود. آن چه ما شدیداً نفی و انکار می کنیم این است که کسانی بدون اذن خدا قانون بگذارند. چنانکه در تکوینیّات نیز، ما هیچ گاه تأثیرات علل متوسطه را انکار نمی کنیم. بلکه تأثیر آنها را به اذن خدا می‌دانیم حتی خلق و احیاء هم ممکن است توسط کسانی مانند حضرت عیسی (ع) با اذن خدا صورت بگیرد. ب) قوانین حاکم بر جامعه سه دسته اند: دسته اول؛ قوانینی که لا اقل از نظر قانونگذار کلّی و ثابت است و دگرگونی آن موجب تغییر نظام خواهد شد، مانند قوانین اساسی کشورها. دسته دوم؛ قوانینی که از چنان کلّیّت و ثباتی بهره‌مند نبوده، اقتضای دگرگونی هم دارد، هر چند به زودی تغییر نمی‌پذیرد، مانند قوانین مصوب مجالس قانونگذاری. دسته سوم؛ قوانینی که تغییر پذیری فراوان دارد، مانند بخشنامه ها و آیین نامه های اجرایی. این دسته از مقررات به زودی ممکن است دگرگون شود و حتی در یک زمان در دو وزارتخانه آیین نامه ها یکسان نباشد. وضع این مقررات– در نظامهای کنونی جهان– از اختیارات قوه مجریه محسوب می‌شود نه قوه مقننه؛ هیئت دولت یا یک وزیر یا یک مدیر کل ممکن است برای حوزه مسئولیت خود، این مقررات را وضع و ابلاغ کند. در روزگاران گذشته نیز اگر چه تفکیک قوا به شکل رسمی‌و قانونی وجود نداشته است اما هر مسئولی در قلمرو مسئولیت خود چگونگی اجرای قانون را خودش تعیین می کرد. از این گذشته ارجاع این مقررات به قوه مقننه، موجب به هم ریختگی و عقب افتادن کارها می‌شود. سخن در باره دسته اول و دوم است. وقتی می گوییم: خدای متعال باید قوانین را وضع کند، منظور ما در درجه اول، قوانین کلی و ثابت است. شک نیست که برخی از امور و شئون انسانی از دوام و جاودانگی برخوردارند و هیچ عاملی– مانند زمان، مکان، رنگ پوست و نژاد– نمی‌تواند موجب تغییر این امور و شئون گردد، قوانینی که برای تأمین مصالح مربوط به این امور وضع می‌شود قوانینی همیشگی و جاودانی خواهد بود و باید توسط خدای متعال وضع گردد. اما بعضی دیگر از این شؤون

انسانی با تغییر زمان, مکان, نژاد و... متغیّر می گردند, طبعاً مصالح و مفاسد وابسته به آنها نیز دستخوش تحوّل وتبدّل می گردند,لذا قوانینی که برای تأمین چنین مصالح دگرگون شونده ای وضع می‌شوند باید جمود و سکون نداشته باشند؛ بسیاری از امور اجتماعی, ممکن است در یک اوضاع و احوال اجتماعی, موافق مصلحت همگان باشد و در اوضاع و احوال دیگر نباشند؛ چنین نیست که در یک مقطع زمانی، حکمی‌برای یک جامعه مصلحت داشت همان حکم برای همه زمانها و همه جامعه ها مصلحت داشته باشد. برای تأمین این مصالح متغیر به قانونی نیاز است که بر حسب اوضاع و احوال، دگرگون شود، مثلاً نمی‌توان همه ساکنین کره زمین را– با همه تفاوتهای زیادی که در زبانها و لهجه ها دارند– الزام کرد که برای خرید و فروش از الفاظ و صیغه های عربی استفاده کنند، زیرا خرید و فروش از کارهایی است که بیشتر انسانها در هر روز چندین بار با آن سر و کار دارند، حال اگر به کار بردن الفاظ عربی به هنگام خرید و فروش، الزامی‌باشد موجب عسر و حرج خواهد شد، بر خلاف نکاح و زناشویی که چه بسا در طول عمر یک شخص بیش از یک بار روی ندهد. در اسلام، این دسته از قوانین متغیر به اذن خدای متعال توسط پیامبر اکرم و جانشینان معصوم او (ع) و در زمان غیبت آنان به دست نوّاب آنان وضع می گردد. به اصطلاح فقهی، در زمان غیبت، وضع این قوانین متغیر به عهده حاکم شرع و ولی فقیه است و او می‌تواند بخشی از اختیارات خود را به نهادی (مانند مجلس شورای اسلامی) واگذار نماید.

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پرسش

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پاسخ

به طور کلی، در این مسئله، چند نظر اصلی و متضاد وجود دارد: الف) نظریه حقوق طبیعی گروهی که در درون خود، دارای اختلاف های جزئی هستند، معتقدند که طبیعت، حق هر موجودی را تعیین می کند. این نظریه، با عنوان ((نظریه حقوق طبیعی)) شهرت یافته است. انسان هم، مانند سایر حیوانات، نیازهای طبیعی دارد که اگر تأمین نشوند، زندگی او تهدید شده و نمی تواند دوم بیاورد. پس حق طبیعی انسان است که از هوا، غذا، نور، نباتات و حیوانات استفاده کند تا بتواند به حیات خود ادامه دهد. در یک جمله، استفاده یک موجود از آن چه نیازهای طبیعی او را تأمین می کند، حق طبیعی او است و کسی نمی تواند مانع این استفاده شود. ب) نظریه قرارداد اجتماعی طرفداران نظریه قرارداد اجتماعی بر این باورند که حق ها ریشه در قرارداد اجتماعی دارند و طبیعت، حقی را به کسی نمی دهد؛ اما از آنجا که انسان خود خواه است، پیوسته در اندیشه دست یابی به منافع خویش است و می خواهد بر همه موجودات تسلط پیدا کند تا آنجا که مایل است انسانهای دیگر را هم به خدمت گرفته از آنها بهره کشی کند و به طور غریزی تا آنجا که بتواند، این کار را خواهد کرد؛ ولی از آن جا که انسان، عاقل و هوشمند نیز هست، در می یابد که استخدام و تسلط بر دیگران، عواقب ناخوشایندی را در پی دارد؛ زیرا دیگران در برابر وی تسلیم نمی شوند و پیوسته جنگ، خونریزی، و فساد، دامنگیر او و دیگران خواهد شد و در این صورت هیچ یک زندگی راحتی نخواهند داشت. از این رو، با هم توافق می کنند که خواسته هاشان را با هم هماهنگ و متعادل سازند؛ یعنی هر طرف، از مقداری از خواسته های خود، در برابر دیگران صرف نظر کند تا همه بتوانند زندگی سالم همراه با آرامش و آسایشی داشته باشند و در سایه آرامش و زندگی جمعی، هر یک به بیشترین خواسته خود برسند. بنا بر این مبنا حقوق، ریشه در قرار داد اجتماعی دارد و هیچگونه ریشه طبیعی و تکوینی ندارند. اساس زندگی جمعی انسان، قرارداد است و حقوق نیز، که لازمه زندگی جمعی است در همان قرارداد اجتماعی شکل می گیرد و پیش از آن،

هیچ مبنای عقلانی ندارد. ج) نظریه حقوق الهی اندیشمندان الهی، به ویژه، متفکران اسلامی، خدا را منشاء و اساس حقوق انسان می دانند و در این که خداوند حق دارد حقوقی را برای مردم تعیین کند و یا اگر تعیین کرد، مردم مکلفند به آن پایبند باشند، آن را بپذیرند و به کار بندند، اختلافی بین آنان نیست. البته در تفسیر و بیان فلسفی حقوق الهی، اندیشمندان نامبرده نظریه های مختلفی را ابراز کرده اند.

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پرسش

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پاسخ

به طور کلی، در این مسئله، چند نظر اصلی و متضاد وجود دارد: الف) نظریه حقوق طبیعی گروهی که در درون خود، دارای اختلاف های جزئی هستند، معتقدند که طبیعت، حق هر موجودی را تعیین می کند. این نظریه، با عنوان ((نظریه حقوق طبیعی)) شهرت یافته است. انسان هم، مانند سایر حیوانات، نیازهای طبیعی دارد که اگر تأمین نشوند، زندگی او تهدید شده و نمی تواند دوم بیاورد. پس حق طبیعی انسان است که از هوا، غذا، نور، نباتات و حیوانات استفاده کند تا بتواند به حیات خود ادامه دهد. در یک جمله، استفاده یک موجود از آن چه نیازهای طبیعی او را تأمین می کند، حق طبیعی او است و کسی نمی تواند مانع این استفاده شود. ب) نظریه قرارداد اجتماعی طرفداران نظریه قرارداد اجتماعی بر این باورند که حق ها ریشه در قرارداد اجتماعی دارند و طبیعت، حقی را به کسی نمی دهد؛ اما از آنجا که انسان خود خواه است، پیوسته در اندیشه دست یابی به منافع خویش است و می خواهد بر همه موجودات تسلط پیدا کند تا آنجا که مایل است انسانهای دیگر را هم به خدمت گرفته از آنها بهره کشی کند و به طور غریزی تا آنجا که بتواند، این کار را خواهد کرد؛ ولی از آن جا که انسان، عاقل و هوشمند نیز هست، در می یابد که استخدام و تسلط بر دیگران، عواقب ناخوشایندی را در پی دارد؛ زیرا دیگران در برابر وی تسلیم نمی شوند و پیوسته جنگ، خونریزی، و فساد، دامنگیر او و دیگران خواهد شد و در این صورت هیچ یک زندگی راحتی نخواهند داشت. از این رو، با هم توافق می کنند که خواسته هاشان را با هم هماهنگ و متعادل سازند؛ یعنی هر طرف، از مقداری از خواسته های خود، در برابر دیگران صرف نظر کند تا همه بتوانند زندگی سالم همراه با آرامش و آسایشی داشته باشند و در سایه آرامش و زندگی جمعی، هر یک به بیشترین خواسته خود برسند. بنا بر این مبنا حقوق، ریشه در قرار داد اجتماعی دارد و هیچگونه ریشه طبیعی و تکوینی ندارند. اساس زندگی جمعی انسان، قرارداد است و حقوق نیز، که لازمه زندگی جمعی است در همان قرارداد اجتماعی شکل می گیرد و پیش از آن، هیچ مبنای عقلانی ندارد. ج) نظریه حقوق الهی اندیشمندان الهی، به ویژه، متفکران اسلامی، خدا را منشاء و اساس حقوق انسان می دانند و در این که خداوند حق دارد حقوقی را برای مردم تعیین کند و یا اگر تعیین کرد، مردم مکلفند به آن پایبند باشند، آن را بپذیرند و به کار بندند، اختلافی بین آنان نیست. البته در تفسیر و بیان فلسفی حقوق الهی، اندیشمندان نامبرده نظریه های مختلفی را ابراز کرده اند.

علّت این که فساد سراسر کشورهای اسلامی را گرفته است چیست آیا علّت این نیست که دین ضامن اجرایی ندارد؟

پرسش

علّت این که فساد سراسر کشورهای اسلامی را گرفته است چیست آیا علّت این نیست که دین ضامن اجرایی ندارد؟

پاسخ

۱. کسی که این اشکال را می کند باید نخست کشورهای غربی را در نظر بگیرد و بالا ـ بودن ارقام جنایات و جرایم و انحرافات گسترده که زندگی را در آن منطقه ها در ذائقه افراد تلخ نموده است مشاهده کند و با ممالک شرقی که نسبتاً تحت حکومت دین قرار دارند بسنجد تا معلوم شود تا چه اندازه ایمان و دین می تواند در برکناری انسانها از فساد و انحراف مؤثّر باشد. ۲. بهترین و عالی ترین ضامن اجراء برای عمل به قانون عبارت از ایمان است و این حقیقتی است که با اندک تأمل قابل تصدیق می باشد زیرا اگر نفوذ ایمان و دین نباشد افراد تا آنجا که تحت سیطره قانون می باشند پیروی از قانون را تحمّل می کنند ولی در مواردی که از قلمرو حکومت قانون خارج شدند مانند گوشه های مخفی که هیچ کس از آنها آگاهی ندارد از قانون تخلف می نمایند. امّا ایمان و دین هر جا انسان باشد همراه انسان است و در اندیشه و فکر انسان را کنترل می کند و از تجاوز و ستم به طور کلّی باز می دارد و علّت وجود فساد و انحراف در کشورهای اسلامی عمل نکردن مسلمان به طور کامل به تعلیمات دینی است و این را باید به حساب تقصیر آنان گذارد نه به حساب نقص قوانین اسلام. اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ما است. ۳. در تجربه حکومت اسلامی نشان داده شد که احکام اسلام، باید همراه قدرت نیز باشد و نظام برای کنترل اوضاع دخالت نماید. به همین دلیل است که امام((رحمه الله)) فقه را فلسفه عملی حکومت می داند. ـ۲ـ یعنی دستورات دین در بستر حکومت به نتیجه می رسند. برای جلوگیری فساد باید هم جنبه ایجابی یعنی قدرت، تبلیغ و امکانات ارشادی و هم جنبه سلبی باز دارندگی از حرکات مفسدانه انجام گیرد. ۴. در کشورهای اسلامی غیر از جمهوری اسلامی هم فقط نام اسلامی یدک کشیده می شود وگرنه نظامها و دولتها هرگز اسلامی نیستند. با این وجود مقایسه مفاسد و گرفتاریهای غرب و آنجا که دین حضور حتّی کمرنگ دارد قابل مقایسه نیست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۳ـ

حق چه مفهومی دارد؟

پرسش

حق چه مفهومی دارد؟

پاسخ

حق به معنای ثابت، هدفدار و تغییر ناپذیر است و باطل به مفهوم متزلزل، بی هدف و فساد پذیر است. از همین رو مطلبی که دروغ نیست و ثابت شده است، حق گفته می شود همین طور کاربرد کلمه حق در مفاهیم عدل، یقین، قطعی، نصیب و بهره با توجه به معنای مذکور است. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۹ـ

حق چه مفهومی دارد؟

پرسش

حق چه مفهومی دارد؟

پاسخ

حق به معنای ثابت، هدفـدار و تغییر ناپـذیر است و باطل به مفهوم متزلزل، بی هـدف و فساد پذیر است. از همین رو مطلبی که دروغ نیست و ثـابت شـده است، حق گفته می شود همین طور کـاربرد کلمه حق در مفـاهیم عـدل، یقین، قطعی، نصـیب و بهره با توجه به معنای مذکور است. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۱۸۰۶ـ

آیا علم فقه موجود قادر به جواب دادن به جمیع مسائل حقوقی جدید است؟

پرسش

آیا علم فقه موجود قادر به جواب دادن به جمیع مسائل حقوقی جدید است؟

پاسخ

در سؤالات قبلی که پاسخ آن برای شما ارسال شد نیز تقریباً به این سؤال پاسخ داده شد، که خلاصهٔ آن چنین است، در فقه فعلی دو عنصر دخالت عمده دارد: یکی منابع فقهی که همان قرآن و سنت معصومین (و عقل و اجماعی که به سنت بر می گردد است که ما ادعا داریم تمام نیازهای بشـر در قرآن و روایات از لسان وحی مطرح شـده، و پاسخ مناسب برای آن قرار داده شده است، دوم روش استنباط و اجتهاد است که این روش گرچه گاه در آن بین اصولین اختلافاتی دیده می‌شود که یک مورد را فردی حجت می داند و دیگری آن را شـرعی نمی‌دانـد ولکن اصل این روش اسـتنباط عمـدتاً به روایات بازگشت دارد و ما چون قواعد و اصول کلیه‌ای در فقه در دست فقها داریم مسـلماً در هیچ مسأله‌ای فقه ما نخواهد ماند، قواعد و اصول کلی که از خود روایات بدست آمده است، که این قواعد و اصول جوابگوی تمام مسائل جدید خواهد بود، حتی در موردی که دلیل اجتهادی ـ به اصطلاح علم اصول ـ برای حکم پیـدا نشود یعنی آیه و روایتی در آن موضوع خاص نرسـیده باشـد، فقیه با اسـتناد به عمومات ادله و قواعد کلی مثل" اوفوا بالعقود،" "تجارهٔ عن تراض"، "کل شی لک طاهر حتی تعلم انه قذر" "کل شی لک حلال حتی تعلم انه حرام "و... حکم آن مسألهٔ جدید را خواهد داد و مسائل حقوقی در این جهت فرقی با مسائل دیگر نخواهد داشت.

حق چیست آیا می‌توان گفت خواسـته‌های شـرعی و قانونی مردم همان حق است یا حقی که در قرآن و نهـج‌البلاغه آورده شده حق می‌باشد، پس اگر بگوییم حق بدون شـناخت علی مفهومی ندارد، همانطور که خداشناسـی بدون علی‌شناسـی معنایی ندارد، درست هست و یا حق مقوله‌ای است

پرسش

حق چیست آیا می‌توان گفت خواسته‌های شرعی و قانونی مردم همان حق است یا حقی که در قرآن و نهج‌البلاغه آورده شده حق می‌باشد، پس اگر بگوییم حق بدون شناخت علی مفهومی ندارد، همانطور که خداشناسی بدون علی‌شناسی معنایی ندارد، درست هست و یـا حق مقوله‌ای است که تعریف خاصی دارد و مـا از درک آن عـاجز هستیم البته هر کس از حق تعریف خاصی دارد که مربوط به متعلقات آن است می‌خواهیم بدانیم خود حق چیست همانطور که می گوییم خود زیبایی چیست

پاسخ

برادر ارجمند، حق تعریف دارد و به مقتضای طرح آن در مقوله‌های مختلف تعاریف خاص و متعددی می‌یابد. اصل معنای حق مطابقت و موافقت است در منطق قرآن این معنا به حسب متعلق خود، تعریف‌های متنوعی یافته است ۱. حق به معنای بوجود آورنده چیز براساس حکمت و به این معنا، بر خدا حق می گویند. ۲. حق به معنای هر چیزی که براساس حکمت به وجود آمده تمامی افعال خدا بر این اساس حق‌اند، الحق من ربک ۳. اعتقادی که مطابق با واقعیت باشد.(مفردات راغب واژه حق) علامه طباطبایی در ذیل آیه سه آل‌عمران می گوید: حق خبری است که ما به ازأ خارجی دارد و اگر با واقعیت خارجی مطابقت داشته باشد آن را صادق می‌دانیم بر این اساس حق بر اعیان خارجی و امور واقعی گفته می‌شود لذا به خدا که حاق واقع است حق اطلاق می‌شود و بر حقایق خارجی نیز به خاطر ثبوت و تحقق و واقعیتی که دارند حق گفته می‌شود. به هر طریق حق امر ثابتی است که بطلان در آن راه ندارد.(تفسیر المیزان علامه طباطبایی ج ۳، ص ۸ ، دفتر انتشارات اسلامی) پس ملاک برخورداری از حقانیت در اعمال و اقوال و عقاید، مطابقت آن‌ها با واقع و نفس‌الامر است چگونه انسان می‌تواند از واقعیت‌های هستی آگاه گردد؟ سه راه کلی برای این آگاهی وجود دارد. ۱ـ قرآن (وحی ۲ـ عقل و برهان ۳ـ کشف و شهود، به شهادت تاریخ و خود ادلّه آن‌چه مصون از خطاست وحی است شناخت عقلانی به دلیل تهافتی که در آن وجود دارد از حقانیت محض برخوردار نیست و همین طور شناخت عرفانی بر این اساس است که می گوییم قرآن حق مطلق است و هیچ بطلانی در آن راه ندارد". لاَ یَأْتِیهِ الْبَطِلُ (فصلت ۴۲) چون سخن خدای سبحان است که ملاک حقانیت است و الحق من ربّک هر چیزی به میزان بهره‌وری از رنگ الهی از حقانیت برخوردار است و هر چه از خدا، جدا شود از متن واقع جدا شده و به طرف بطلان حرکت می کند". ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطِلُ (لقمان ۳۰) این‌ها دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می‌خوانند باطل است. " لذا، این که می گوییم خدا و سخن خدا حق محض است نه به خاطر تعصب بلکه به این علت است که او متن واقع و هستی است و حق یعنی مطابقت با واقع حق یعنی مطابقت با خدا و سخن خدای حکیم کاملاً با خودش مطابقت دارد پس حق مطلق است و ائمه معصوم به خاطر آن‌که در همه احوال و افعال و اقوال کاملاً، منطبق بر وحی و سخن خداست به همین لحاظ آن‌ها از حقانیت برخوردارند و چون هماهنگی آن‌ها با حق مطلق (خدا) از سوی خود خدای متعال تضمین شده و از هرگونه اعوجاج و رجس تطهیر شده‌اند، فرمان رسیده که کونوا مع الصادقین بخاطر صدقشان که همان انطباق با واقعیت است با آن‌ها باشید. خلاصه آن‌که حق تعریف روشنی دارد، و هر شخصی و سخنی به میزان هماهنگی و بهره‌وری با حق مطلق از حقانیت برخوردار می‌شود. خواسته مردم اگر مطابق با شرع و سخن معصومین بود خواسته حقی است و اگر منطبق بر هوا بود و منطبق بر خواسته خدا نبود غیر حق به حساب می‌آید. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب حق و باطل شهید مرتضی مطهری مراجعه فرمائید.

الف ــ برخی قوانین اسلام مانند قصاص شلاق ارث در جهان امروز، دست‌آویزی برای مبارزه با اسلام قرار گرفتند، چگونه می‌توان برای افرادی که از دین مبین پرعطوفت اسلام چیزی نمی‌دانند توجیه مناسبی کرد؟ ب ــ آیا این قوانین قابل تغییرند؟

پرسش

الف ـ برخی قوانین اسلام مانند قصاص شلاق ارث در جهان امروز، دست‌آویزی برای مبارزه با اسلام قرار گرفتند، چگونه می‌توان برای افرادی که از دین مبین پرعطوفت اسلام چیزی نمی‌دانند توجیه مناسبی کرد؟ ب ـ آیا این قوانین قابل تغییرند؟

پاسخ

تفاوت دیدگاه غرب و اسلام اساساً به اجرای ظاهری احکام بر نمی گردد ;بلکه ریشه در دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌ها دارد. بدیهی است

بر این اساس چنانچه امروز به خاطر خوشایند غرب از اجرای حکمی دست بکشیم فردا آن‌ها حکم دیگری را دست‌آویز قرار می‌دهند مگراین که از همهٔ عقاید و آموزه‌های خود دست برداریم و به آن‌چه آنان می‌گویند معتقد گردیم هم چنان که قرآن کریم بیش از این این تذکر را داده است" وَ لَن تَرْضَی عَنکَ الْیَهُودُ وَ لاَ النَّصَـرَی حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدَی وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم بَعْدَ الَّذِی جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَکَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لاَ نَصِیرٍ(" بقره ۱۲۰) اسلام و غرب در وضع احکام و اجرای آن دو بینش متفاوت دارند که تشریح آن‌ها تا حدود زیادی پاسخ انتقادها را می‌دهد. ملاک وضع احکام و قوانین و اجرای آن‌ها از دیدگاه غرب و اسلام از منظر غرب ـ که در قرن‌های اخیر به اومانیسم لیبرالیسم و فیمنیسم روی آورده‌اند ـ در جهان‌بینی هنر، حقوق اخلاق و... انسان مدار و محور هر گونه تلاش است و خالق همه ارزش‌ها و ملاک تشخیص خیر و شر است در واقع در فرهنگ غرب همهٔ ارزش‌ها ـ اعم از اخلاقی اجتماعی حقوقی و سیاسی ـ امور اعتباری هستند و ریشهٔ عقلانی و واقعی ندارند ;از این رو است که می‌بینیم در احکام و قوانین و اجرای آن‌ها چرخش‌های صد درجه‌ای و گاه بیشتر می‌بینیم روزی به زن هیچ بهایی نمی‌دهند و روزی دیگر او را فراتر از زن می‌دانند. روزی مردم را به انواع مجازات‌ها، مجازات می‌کنند و روز دیگر شلاق اعدام و... را خشن می‌دانند. امّا از دیدگاه اسلام مدار و محور همهٔ احکام و قوانین خداوند و رسیدن انسان به سعادت و کمال است" إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَیْهِ رَ جِعُون (بقره ۱۵۶) از این رو آدمی که مقام خلیفهٔ اللهی دارد": إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأ? رْضِ خَلِیفَهً("بقره ۳۰) باید همهٔ رفتارها و کردارهای فردی و اجتماعیش بر اساس عروج و صعود به کمال باشد. بر اساس این دیدگاه مقدسات و ارزش‌های دینی به مراتب از جان مال و ناموس و بستگان عزیزتر است دینی که تنها در راه رسیدن انسان به سعادت و خوشبختی جاویدان است چیزی نیست که بتوان با تساهل و مدارا مورد هتک و تضعیف آن و احکامش برخورد کرد و به خاطر خوشایند دیگران از اصول و احکامش دست کشید.(ر.ک پاسخ استاد به جوانان پرسش‌گر، آیت اللّه مصباح یزدی ص ۲۲۸، مؤسسه پژوهشی امام خمینی / فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۷، ص ۱۵۵.) با روشن شدن جهان‌بینی‌ها، تا حدود زیادی به انتقادها و شبهات پاسخ داده می‌شود. در ذیل با دو عنوان پاسخ برخی شبهات به طور کلی می‌آید. بررسی تک تک موارد مجال دیگری می‌طلبد. خشن نمایی برخی قوانین به پندار برخی بعضی از قوانین اسلام مانند: قصاص شلاق سنگسار و... خشن هستند. منشأ چنین قضاوت‌هایی جهان‌بینی‌ها و برداشت‌هایی است که افراد از انسان دارند. متأسفانه قضاوت خشونت از سوی این عده در مورد احکام اسلام از بررسی اجمالی و بدون در نظر گرفتن همه جوانب آن صورت می‌گیرد ;یعنی تمام شرایط حدود و تعزیرات اسلامی و طرق اثبات و راه‌های تخفیف و همچنین نتایج نهایی این جرم‌ها و اثرهای زیانبار آن‌ها در نظر گرفته نمی‌شود. برای مثال افرادی با مشاهده جوامع غربی نوشیدن شراب یا رواج فسادهای جنسی را دلیل کم اهمیت بودن این جنایت‌ها می‌دانند ;در حالی که اگر اثرات زیانبار نوشیدن شراب و آمار طلاق و از هم پاشیدن خانواده‌ها، فرزندهای نامشروع که غالباً بر اساس تجربه دانشمندان افرادی تبه‌کار، بی‌رحم و جانی از آب در می‌آیند، کودکان بی‌سرپرست و انواع بیماری‌های جسمی و روحی که زاییده بی‌بند و باری‌های جنسی است ملاحظه شود، قبول خواهیم کرد که چنین جرم‌هایی به هیچ وجه مسأله ساده‌ای نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت بلکه گاهی سرنوشت یک جامعه با آن گره می‌خورد و موجودیت آن به خطر می‌افتد. به همین جهت است که اسلام هر چند، به منطق عاطفه ودلسوزی در حقوق فردی ترغیب می‌کند و افراد را به چشم‌پوشی از خطای دیگران سفارش می‌کند ;امّا در حقوق اجتماعی ترحم و عاطفه را جایز نمی‌داند ;چرا که انسان دوستی برای مجرم و چشم‌پوشی از مجازات وی در حقیقت جنایت به جامعه است و رها کردن یک دزد و حفظ آبروی یک بزه‌کار، گرفتار ساختن میلیون‌ها افراد بی‌گناه است از این رو است که قرآن کریم به اجرای چنین مجازات‌هایی به شدت تأکید می‌کند" ;الزَّانِیَهُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُواْ کُلَّ وَ حِدٍ مِّنْهُمَا مِاْئَهَ جَلْدَهٍ وَ لاَ تَأْخُذْکُم بِهِمَا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللَّهِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الأ? خِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَهٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِین(; نور،۲) هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت]و محبت کاذب نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را

مشاهـده کنند ".ضـمن آن که معروف است که حدود و تعزیرات اسـلامی از قبیل سـهل و ممتنع است از یک سو مجازات‌ها ممکن است سنگین به نظر رسد ;ولی از سوی دیگر راه‌های اثبات آن را چنان محدود کرده که در عمل دامان افراد بسیار کمی را می گیرد در عیـن این که وحشت از آن به عنـوان یـک عامـل بازدارنـده روی افراد منحرف اثر خـود را خواهـد گـذاشت (ر.ک مجله مکتب اسلام سال ۲۳، شماره ۳، ص ۱۱، پرسـش و پاسخ علامه طباطبایی) دیگر این که در غرب هر چند اعدام شلاق شکنجه و... به ظاهر از قوانین رسـمی حـذف شـده است امـا در عمـل این مجازات‌هـا به انواع گونـاگون اجرا می‌شود و کشوری ماننـد آمریکا که داعیه آزادی‌خواهی و دفاع از حقوق بشـر را دارد، بزرگ‌ترین کشور صادر کننده ابزار پیشـرفته شکنجه در جهان است احکام و تفاوت‌ها میـان زن و مرد یکی از بحث‌هـای دامنه‌دار از گذشـته تـاکنون اشتراک و تفاوت‌هـای زنان و رسالت هر یک از آن دو در خانواده و جامعه است کشورهای غربی با نادیـده انگاشـتن تفاوتهای جسـمی روانی و هوشـی زن و مرد خواهان برابری آن دو در همه زمینه‌ها شدنـد. ره‌آورد این ایـده همـان چیزی است که در حـال حاضـر در کشورهای غربی مشاهـده می‌شود که نه تنها زن به حقوق واقعی خود نرسـید ;بلکه معمولاً جز بازیچه و کالایی برای تبلیغات و سوءاسـتفاده‌ها نشد. در مقابل اسلام از همان ابتدا با تضییع حقوق زن که در زمان جاهلیت رواج داشت و هیـچ حقی به زن ماننـد ارث و تملک مال نمی‌دادنـد مخالفت کرد همچنین بااسـتفاده ابزاری از زن و افراط در آزادی او به شـدت مخالفت کرد. اسـلام با در نظر گرفتن اشتراک‌ها و تفاوت‌های زن و مرد احکامی را وضع کرد و هر یک از آن دو را برای رسـیدن به هدف از خلقت موظف کرد. در پاسخ پرسشی که ضمیمه می‌شود به این ملاک در وضع حکم ارث و دیه تا حـدودی اشاره شده است ب ـ احکام و تغییر آن در بستر زمان یکی از امتیازهای اسـلام و به ویژه مذهب شـیعه پویایی اجتهـاد، بر اسـاس زمان و مکان است احکام اسـلام هر چنـد در ماهیت خود ثابت می‌باشـند و هیـچ‌گونه تغییری در طول زمان پیـدا نمی‌کنند" ;حرام خداوند همیشه حرام و حلال او نیز برای همیشه حلال است " منتها احکام دارای موضوعات و ملاک‌های خاصـی می‌باشـند که تنهـا به ملاـحظه آن‌هـا از طرف شـارع مقـدس تقریر و تشـریع شده‌انـد. و تا مادامی که در بستر زمان تغییر بیرونی و یا درونی برای موضوعـات و ملاک‌ها حاصل نشود احکام ثابت و تغییرناپـذیر می‌ماننـد ;امّا چنانچه موضوع‌ها تغییر کرد حکم نیز اجرا نخواهـد شـد. انواع تغییر موضوع تغییر موضوع احکـام به دو صورت ممکن است ۱. درونی ماننـد این که سـگی در نمک‌زار نمک شود، یا آب نجس تبـدیل به بخار و یا خون بـدن انسان جزء بدن پشه شود یا شـراب سـرکه گردد که در این صورت حکم نیز تغییر می‌کند و جای بحث ندارد. ۲. بیرونی مانند آن جا که روابط اجتماعی و یا اقتصادی نسبت به موضوعی تغییر کرده باشد، به گونه‌ای که روابط اقتصادی و اجتماعی پیشین نسبت به موضوع حاکم نباشد. در این صورت نیز حکم پیشین برداشته شده و حکم جدیدی بر آن‌ها بار می‌شود. این حکم تغییرات و اجازه برداشت حکم جدید، مطابق موازین و معیارهایی است که خود اسلام معین کرده است منتها بایـد دقت کرد که تعیین موضوع و ملاک احکام به ویژه درتغییرات بیرونی بسیار سـخت است از این رو نبایـد به صـرف تغییر ظـاهری شـرایط و روابـط اجتمـاعی حکم به تغییر داد چه بسـا که این تنها ملاک حکم نباشـد و ملاک‌های دیگری نیز وجود داشـته باشد که ما از آن بی‌خبریم

رعایت حق الناس بهتر است یا انجام واجبات ؟

پرسش

رعایت حق الناس بهتر است یا انجام واجبات ؟

پاسخ

حق الناس در اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و باید خیلی در آن دقت شود؛ چه این که در روایات آمده که خداوند از حقوق خودش با توبه گذشت می‌کند؛ ولی حق الناس آن قدر مهم است که تا صاحب حق راضی نگردد، بخشیده نمی‌شود. بلی در مورد برخی افراد (مثل شهدا) گفته‌اند: اگر حق الناسی بر عهده آنها باشد و شهید شود؛ خداوند به نحوی صاحب حق را راضی می‌کند، اما برای دیگران چنین استثنایی در کار نیست. در اهمیت حقالناس، گفته شده که: اگر حق الناس با واجبی که وسعت دارد (مثل نماز) معارض شد، اوّل باید آن حق ادا گردد، سپس نماز خوانده شود و اگر با امر مستحبی یا مکروهی روبرو شد، باید حق‌الناس را مقدم داشت. در هر صورت در هیچ حالی نمی‌توان حق الناس را ترک کرد. آنچه گفته شد در جایی است که حق الناس جنبه مالی داشته باشد؛ اما اگر حق از قبیل غیبت، تهمت و ... باشد؛ در صورتی که ممکن است و مفسده مهم‌تری پیش نمی‌آید باید رضایت آن شخصی که از او غیبت شده، جلب گردد. اما اگر گفتن موجب مفسده مهم‌تری بشود (مثلاً- باعث خونریزی یا زد و خورد و اختلاف شدید بشود) در این صورت لازم نیست به آن شخص گفته شود، بلکه هر وقت به یاد آن غیبت و تهمتی که به او زده شده می‌افتید، باید برایاو طلب مغفرت کنید.

فلسفه برده داری در اسلام چیست ؟

پرسش

فلسفه برده داری در اسلام چیست ؟

پاسخ

نظام‌های اجتماعی در هر دوران تابعی از مجموعه شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... می‌باشد. همان گونه که امروزه نظام کارگری و کارفرمایی و ... در جهان حاکم است و شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی خاص آن را ایجاب نموده است. تا چند قرن پیش در تمامی جهان نظام برده‌داری روش مناسب برای اداره امور آن دوران بوده است؛ به گونه‌ای که هیچ نظامی در شرایط آن روز امکان جایگزینی آن را نداشته است. از این‌رو مناسب‌ترین شیوه در شرایط آن روز، شیوه برده‌داری بوده است. بررسی زمینه‌های این موضوع بسیار وسیع و گسترده و از مجال این پاسخ خارج است. اسلام نیز با توجه به اینکه تغییر اساسی در سیستم اجتماعی آن روز نه ضروری بوده و نه ممکن، به اصل این مسأله صحه گذاشت، ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرده است : ۱- تأمین حقوق افراد با وضع قوانین در مورد کیفیت استرقاق (بنده گرفتن)، و تحریم آن جز در موارد خاص. ۲- وضع قوانین در جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالک و برده. ۳- ترغیب مردم به آزادسازی بردگان و وضع قوانینی برای حصول این مقصود (مانند کفارات و شرایط عتق). در مجموع اسلام شرایطی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی درجامعه اسلامی دست یافتند و حتی مدت‌ها حکومت «ممالیک» بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدارشد. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، بردگان را از سراسر دنیا مشتاق به پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج اسلام می‌شدند. اسلامراه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و از سوی دیگر راه آزادی بردگان را گشود و مسلما یکی از عوامل دگرگونی نظامبردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزها نیز در این بین مشمول همین قاعده و قانون بوده‌اند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیرمی‌شدند، و یا به صورت تجاری وارد ممالک اسلامی می‌گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشناشده و بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند. بجاست بدانیم که

مـادر برخی از ائمه مـا کنیز بوده‌انـد، حـتی مـادر امـام زمـان (عـج) نیز کنیزی رومی بوده است. سـخن در این مقوله بسـیار گسـترده می‌باشـد. برای مطـالعه بیشـتر ر . ک : اسـلام و مسـأله آزادی، بردگی موسـوی زنجـانی از بردگی روم قـدیم تـا مارکسـیسم حجـتی کرمانی فرآورده‌های دینی ناصـر مکارم برده‌داری در روم باسـتان بیدار فکر حقوق بشر اسدالله مبشری نگاهی به بردگی محمد علی گرامی بردگی در اسلام صادق ایرجی

آیا عدم اجرای کامل احکام و حدود اسلامی به خاطر عکس العمل کشورهای غربی است ؟

پرسش

آیا عدم اجرای کامل احکام و حدود اسلامی به خاطر عکس العمل کشورهای غربی است ؟

پاسخ

در مورداین سؤال بایـدگفت: اولاً- یکی از اهـداف تشـکیل جمهوری اسـلامی اجرای احکـام الهی و ایجاد جامعه‌ای سالم به دور از مفاسدمی‌باشد، بر این اساس جمهوری اسـلامی ایران از بدو تأسیس تاکنون شدیدا خود را به اجرای حدود و احکام الهیملتزم نموده و در این راه هزینه‌هـای زیـادی هم پرداخت نمـوده است و بهـترین گواه بر آن، محکوم نمودن ایران توسـطمجامع بین‌المللی مبنی بر نقض حقوق بشـر به خاطر اجرای حدود الهی، به صورت مکرر می‌باشد و بسیاری ازتحریم‌ها، قطع روابط و... در این چارچوب قابل تحلیل می‌باشـد (ماننـد ماجرای سـلمان رشدی و...). ثانیا: براساس احکام اسـلامی باید وقوع جرم آن هم با شـرایط بسـیار زیادی که وجوددارد، محرز و ثابت شود تا بعـدمجازات اعمال شود مثلاً در مورد سـرقت زمانی دست دزد بریده می‌شودکه سـرقت او همراه با شانزده شـرط باشـد و یاثبوت حـد زنا در صورتی است که چهار شاهـد عادل در مجلس نزد قاضـی شـهادت دهند آن هم بر وجهی خاص که بهندرت مواردی ماند قطع دست ثابت می‌شود، ولی با این همه هرگاه این شـرایط در نزد قاضی مسلم بوده حکم اجراشده است و موارد زیادی در جمهوری اسلامی ایران شاهد می‌باشیم. ولی از آنجا که معمولاً مجموعه شرایط برایاجرای حد سرقت و قطع دست دزد ثابت نمی‌شود دزدها به صورت‌های دیگری تنبیه می‌شوند. ثالثا: اجرای برخی از حدود ممکن است در شـرایط خاصی از نظر بازتاب در افکار عمومی چنـدان مطلوب و موافقمصـلحت نظام اسـلامی نباشد که بنا بر نظر حاکم اسـلامی، رفتار می‌شود. رابعا: افزایش مفاسد اجتماعی مانند سرقت، جنایت و... گرچه تا حدودی با اجرای حدود ارتباط دارد ولی عاملاصلی آن را باید در دلایل دیگری از جمله مشکلات اقتصادی، فقر، بیکاری، تورم و مواد مخدر و اعتیاد و...دانست. بر این اساس وظیفه اولیه حکومت اسلامی تأمین نیازهای اساسـی و اولیه تمام افراد جامعه می‌باشد، بعدا بایدسراغ مجرمینی رفت که با توجه به امکان استفاده از راههای قانونی و مشـروع دست به دزدی و... زده‌انـد و به مجازاتآنها پرداخت. البته از سوی دیگر نیز وجود مشـکلات و نارسایی‌ها دلیل بر ارتکاب اعمال خلاف قانون نشـده و بامجرمین به شـدت رفتار می‌شود، بنابراین برای دستیابی به تحلیل جامع و دقیق باید تمام ابعاد و زوایای مسأله را درنظر گرفت وبعد به قضاوت درباره وجود مشـکلات و علل آنها پرداخت. در پایان ضمن تقدیر از احساس مسؤولیت شما بهتر است برای اطلاع کامل در خصوص این مسائل با روابطعمومی قوه قضائیه تماس بگیرید.

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پرسش

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پاسخ

روایات و احادیث در این باره زیاد است. پیشنهاد می‌نماییم به «وسایل‌الشیعه، کتاب‌القضاء» و یا «میزان‌الحکمه،واژه القضاء» مراجعه نمایید. در عین حال سه روایت در اینجا بیان می گردد: ۱- «هر که کار قضاوت به او واگذار شود بدون کارد سر بریده شده است عرض شد: ای رسول خدا منظور از سربریدن چیست؟ فرمود: آتش دوزخ»، (ترجمه میزان‌الحکمه، ج ۱۰، ۴۹۵۲). ۲- «در روز قیامت قاضی دادگر را می‌آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می‌شود که آرزو می کند کارش هرگزحتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود»، (همان، ۴۹۵۴). ۳- «هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداوند او را به خودشواگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد، (همان، ۴۹۵۴) ۰

جواب سؤال ۵ نامه قبلی ام (۹۸۹۹) مرا چندان قانع نکرد. نظر شخصی ام این است که یکی از امتیازات شیعه، همین اجتهاد و فقه پویاست که با توجه به مقتضیات زمان و مکان صورت می گیرد مگر نه این که همین چند وقت پیش قانون عدم تساوی دیه مسلمانان و غیرمسلمانان تغییر کرد.

پرسش

جواب سؤال ۵ نامه قبلی ام (۹۸۹۹) مرا چندان قانع نکرد. نظر شخصی ام این است که یکی از امتیازات شیعه، همین اجتهاد و فقه پویاست که با توجه به مقتضیات زمان و مکان صورت می گیرد مگر نه این که همین چند وقت پیش قانون عدم تساوی دیه مسلمانان و غیرمسلمانان تغییر کرد. واقعا چه اشکالی دارد که با توجه به شرایط زمان، دیه مرد و زن برابر باشد یا دیه به صورت کاربردی، مشخص شود یا دیه بر حسب کالاهای روز حساب شود. چه اشکالی دارد که حکم سنگسار که متناسب شرایط صدها سال قبل بوده است تغییر صورت دهد (کما این که الان هم حکم سنگسار عملا در جمهوری اسلامی اجرا نمی شود) البته در اینجا سؤالی ذهنم را مشغول کرده و آن این که احکام جزایی اسلام که به وضوح در قرآن آمده است (مثل صد ضربه شلاق برای زناکار مرد یا زن) آیا شامل مرور زمان نمی شود یا قابلیت تغییر آن وجود ندارد؟ آیا تغییر احکام جزایی اسلامی فقط در حوزه اختیارات ولی فقیه است؟

پاسخ

پاسخ این سؤال با ذکر چند مقدمه روشن می گردد: اول این که معنای اجتهاد و فقه پویا و مقتضیات و شرایط زمان و مکان و تأثیر آن در اجتهاد فهمیده شود. اجتهاد در فقه شیعه به دست آوردن و استنباط احکام موضوعات مختلف از کتاب و سنت و عقل و اجماع و اصول عملیه‌ی شرعی و عقلی است. در نتیجه اگر موضوعی مثل شراب، قمار، زنا، روزه‌خواری، قتل عمد، قتل خطا، غناء، موسیقی، مجسمه‌سازی و هر موضوع دیگری در منابع اجتهادی و دینی دارای حکم مشخصی باشند مجتهد وظیفه دارد طبق آیات قرآن و روایات اهل بیت همان حکم را بیان نماید و تصوّر نشود که این مقدار نیاز به اجتهاد ندارد و از افراد عادی هم برمی‌آید. زیرا مسئله چندان هم ساده نیست. چون برای برداشت حکم از ادلّه نیاز به مقدّمات فراوانی می‌باشد. به عنوان مثال تسلّط بر تمامی ادلّه برای آگاهی از وجود عدم دلیل مخالف و معارض با دلیل موجود و تسلط بر قواعد مختلف اصولی و فقهی در این مسئله دخالت دارد. در نتیجه هیچ گاه فقیه نمی‌تواند به مجرد این که حکمی به ذهنش زیبا آمد یا مطابق ذوق و سلیقه‌ی مردم بود، بدان فتوی دهد. به عبارت واضح‌تر او در صدد بیان حکم الله است، نه حکم شخص خود یا حکم سلیقه‌های مختلف و حجیت و دخالت

عقل بشری در احکام شرعی در حدّی است که منافات با حکم شرع نداشته باشد و مسئله‌ی پویای فقه و اجتهاد در تشیع به همین است که با حفظ اصول و مبانی و در نظر گرفتن متون دینی (کتاب و سنت) مجتهد اقدام به استنباط می‌نماید و الا در روایت آمده: «حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرام محمد حرام الی یوم القیمه» پس حکم خداوند هیچ گاه تغییر نمی‌کند. بله ممکن است موضوع تغییر یابد، مانند حرمت شطرنج که برخی از فقیهان بزرگ قائلند که موضوع حرمت شطرنج نفس این وسیله نیست، بلکه موضوع حرمت، قمار است. در نتیجه اگر شطرنج از وسیله‌ی برد و باخت خارج گردد حکم حرمت وجود نخواهد داشت. (پس حکم حرمت قمار عوض نشده بلکه موضوع حرمت شطرنج قمار بود و در آن این موضوع منتفی است). پس زمان و مکان در تغییر موضوع مؤثر هستند، نه حکم الله و این معنای پویایی فقه است. بعد از روشن شدن معنای اجتهاد و پویای آن نوبت به مقدمه‌ی دوم می‌رسد که آیا علت و دلیل احکام الهی کاملاً برای ما روشن است؟ پاسخ این سؤال این است که احکام بر چند قسمند: ۱. احکامی که خود شارع علت تشریع آن‌ها را بیان نموده. ۲. احکامی که شارع علت تشریع آن را بیان ننموده، ولی با پیشرفت علم فهم و دسترسی به آن ممکن است، مثل غالب مستحبات و مکروهات. ۳. احکامی که نه شارع علت تشریع آن را بیان نموده و نه با پیشرفت علم می‌شود به علت حکم پی برد، مثل دو رکعت خواندن نماز صبح که صرفاً به جهت تعبّد می‌باشد. در نتیجه در بسیاری از احکام ما نمی‌توانیم اعمال نظر کنیم. زیرا یا صرفاً تعبدی هستند و با پذیرش علم و حکمت خداوند از روی دلیل عقلی و تحقیقی دیگر سؤال از علت احکام وی غیرعقلایی می‌باشد یا علوم ما هنوز به حدّی نرسیده‌اند که قدرت نیل به علت احکام را پیدا کنیم. مقدمه‌ی سوم این که ما در مقام پاسخ سؤال شما در شرایط عادی هستیم و الّا بحث تغییر احکام اولیّه در اثر ضرورت یا عسر و حرج و حکم ولی فقیه و رهبری اسلامی جامعه حیطه‌ی دیگری است. با توجه به این سه نکته پاسخ شما این است که کاربردی کردن دیه به طوری که دیه‌ی دست یک نقاش بیش از دیه‌ی دست یک شخص عادی باشد: اولاً برخلاف ادله‌ی شرعیه است. ثانیاً موردی کردن این گونه مسائل با قانونیّت تنافی دارد و موجب اختلافات فراوانی در نظام قضاء اسلامی می‌گردد. ثالثاً از ادلّه فهمیده نمی‌شود که دیه فقط برای جبران نقص وارده باشد. چطور معقول است ارزش جان یک انسان صد شتر باشد؟ در نتیجه احتمال قوی دارد تشریع این حکم به جهت بازدارندگی آن از وقوع اصل جرم باشد یا حکمت‌ها و علت‌های دیگری که فعلا برای ما ناشناخته است. مسأله ی سنگسار و دیه‌ی غیرمسلمانِ ذِمّی نیز از همین مقوله است و ما نمی‌توانیم احکام خداوند را با عقل ناقص بشری بسنجیم. مگر این که مجتهد در دلالت دلیل این حکم یا سند آن اشکال داشته باشد به عنوان مثال برخی از فقهاء قائلند که روایات و دیه‌ی غیرمسلمانِ ذمی بر این دلالت دارد که تعیین دیه‌ی آن‌ها به دست و اختیار حاکم اسلامی است و در زمان صدور حدیث بر هشتصد درهم تطبیق شده و حاکم دیگر می‌تواند بر مقدار دیگری تطبیق نماید و این حرف غیر از تغییر احکام است که گفته شود این جرم حکمش در صد سال قبل آن بوده و امروزه چیز دیگری است، بلکه معنای این گفتار این است که به نظر چنین مجتهدی از اول هم حکم دیه‌ی غیرمسلمان هشتصد درهم نبوده، بلکه به اختیار حاکم بوده کسانی هم که نظریه تساوی دیه‌ی زن و مرد دارند. همین مطلب را می‌گویند و به ادله‌ی شرعیه استناد می‌نمایند نه به شرایط زمان و مکان (گر چه اکثر فقهاء قائلند که ادله چنین دلالتی ندارد) اما مسئله مرور زمان که بعضی از احکام مشمول مرور زمان شوند و از بین بروند بحث مفصلی که در باب نسخ احکام مورد بررسی قرار می‌گیرد و خلاصه‌ی آن این است که اگر حکمی از اول دارای زمان محدودی باشد مشمول مرور زمان قرار می‌گیرد. مانند حرمت ازدواج مرد پاک‌دامن با زنی که قبلا زنا داده و بالعکس (که زمانش محدود بوده و با سپری شدن زمان آن به جواز تبدیل شده) ولی اگر حکمی مطلق و دائمی باشد به جهت خوش‌آیند و بدآیند مردم و کشورهای مختلف حکم اولیه‌ی آن تغییر پیدا نمی‌کند. مگر با حاصل شدن شرایط خاص مثل ضرورت و عسر و حرج و... و همان‌طور که گفتیم این مرحله مربوط به احکام ثانویه است و مربوط به حیطه‌ی اختیارات حاکم اسلامی است.

آیا قوانینی که در جامعه ما پیاده می‌شود عادلانه است؟

پرسش

آیا قوانینی که در جامعه ما پیاده می‌شود عادلانه است؟

پاسخ

همه احکام و قوانین شرعی ما از آنجا که توسط شارع مقدس که آیین منزل مالک انسان و جهان است و از صفات عدالت و حکمت برخوردار است وضع شده، عادلانه است و از آنجا که مراحل قانون گذاری حکومت اسلامی را نیز طی نموده است قانون حکومتی به شمار آمده و حکومت ضامن اجرای آن است. قوانین ادرای و کشوری نیز از آنجا که منطبق با موازین اسلامی است و منافاتی با آن ندارد و نیز مراحل قانون گذاری حکومت اسلامی را گذرانده عادلانه بوده و لازم به اجرا است و به طبع آن بخشنامه‌ها و آیین‌نامه نیز از این شمول برخوردار است. مراحل قانون گذرای در جمهوری اسلامی: تدوین قانون اساسی توسط «خبرگان قانون اساسی» صورت گرفته که از فقهاء بوده‌اند و مردم نیز به قانون اساسی رأی داده‌اند . تصویب قوانین عادی نیز بر عهده نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی است. اصل ۵۸ قانون اساسی می گوید: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود...»{۱}. پس از تصویب قانون در مجلس شورای اسلامی، به شورای نگهبان فرستاده می‌شود تا در آنجا بررسی شود که منطبق با موازین اسلام و قانون اساسی باشد. اگر موافق و منطبق با موازین اسلامی بوده تایید و الّا به مجلس ارجاع می‌شود تا در آن تجدید نظر گردد. اصل ۹۴ قانون اساسی می گوید: «کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول، از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنان چه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس باز گرداند. در غیر این صورت مصوبه قابل اجرا است»{۲}. اگر در موردی بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف شد و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام اسلامی، نظر شورای نگهبان را تامین نکند مورد به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع خواهد شد. اصل ۱۱۲ قانون اساسی می گوید: «مجمع تشخیص مصلحت نظام در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را، شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تامین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع میدهد و سایر وظایف که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود...»{۳}. قوانینی که این مراحل را می گذراند صلاحیت دار و عادلانه‌اند و لازم الاجراء می‌باشند. البته در مواردی هر چند اندک در قوانین اداری و کشوری ضعف‌هایی دیده می‌شود که گاه ناشی از ضعف کارشناسی است. [۱]. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات نهاوندی، اصل ۵۸، ص ۴۳. [۲]. همان، ص ۵۷. [۳]. همان، ص ۶۷.

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند , فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی رابشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه

بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضـایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می توانـد از عهده تصور و درک آن بربیایـد . او فقـط نبـاید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بـالاخره هـر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریـان خـارجی , قضـاوتش پیروی می شود . امـا کسـی کـه در مسـالـه علـمـی و خـصـوصـا فلسـفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گـرفـتاریش بیشتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشانـد و درمحـدوده تـشخصات و تعینـات او را زنـدانی می کنـد و در نتیجه به او مجال نمی دهـد که به امور کـلـی و مـسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهـد جـزئی و طبیعی در آنها جریان نـدارد و حتی لغات و کلمـات هم که برای کشف مقاصـد و نیـات بکـار مـی رونـد , از طـرح و بـیـان آنـها عاجز می ماننـد چون مگر نه اینستکه همین الفـاظ و کلمات زاده نیازهای بشـری و نشان دهنـده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسـفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حـدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشـخصات عاری گردانیم . بـدیـن ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سـوی دیـگـر عواطـف درونی انسـان که او را به پیروی هـوی و هـوس می خوانـد و از رسـیدن به حـق بـازش مـی دارد , طـبعـا او را از وصـول به آرمان ایـده آل مانع شـده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضـهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می آرایـد و جلوه گر می سازد , باز می گردانـد . پـس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشـیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگـانه فردی که سـر از حجـاب مـاده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشـد . بـه عـبـارت دیـگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نـکـوهـیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شـده و جز حق خالص و صـریح چیزی برایش باقی نمانـده باشد . چـنـیـن شـخص مثل اعلای فلسـفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل الـسـلام) نـیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خـوانـنده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوارکه مملو از فضـیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سـخنانی را کـه از آن حـضـرت در زمـیـنه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصـحاب پیغمبر و تابعین و دانشـمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته انـد مقایسه کنـد . سـپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کـسـی کـه در مـسـائـل حقوقی داوری می کنـد , فقـط بایـد مـاهیت مساله مورد دعوی رابشـناسد و ارتـبـاط آنـرا بـا قوانین جاریه

بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضـایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می توانـد از عهده تصور و درک آن بربیایـد . او فقـط نبـاید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بـالاخره هـر چه باشد داوری او در یک مسئله

اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی , قضاوتش پیروی می شود . اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گرفتاریش بیشتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و درمحدوده تشخصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند , از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخصات عاری گردانیم . بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق بازش می دارد , طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می آراید و جلوه گر می سازد , باز می گرداند . پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد . به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد . چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خواننده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوارکه مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند . سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پرسش

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پاسخ

مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندیهای افراد جامعه و خواسته‌های حقیقی و فطری و غرائز بشر منظور شده باشد. و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط متساوی امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هر کس را از نعمتها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشهٔ توزیع و تقسیم أشیاء و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسانها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند. مثلاً از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد بهره می‌برند. یا از نعمت آب و مواد غذائی، تمام أجزاء و أغصان و أوراق و شاخ و برگ یک درخت، بطور مساوی بهره می‌برند. یعنی هیچیک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی‌شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازهٔ واحد می‌برند، بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند. فرضاً ماده‌ای که برگ از آن ساخته می‌شود، شکوفه و میوه مادی دیگری که لازم دارند، هر کدام

سهم خود و آنچه را که لازم دارنـد و حقشان باشـد می‌برند، مانند اعضای بدن که به هرکدام مواد لازم می‌رسد. نظیر این نقشه، در زنـدگی انسانها و معاش و تولیـد و توزیع نعمتها، وقتی پیاده شود عدل و نصیب به عدل، اسـتحقاق و سـهام صـحیح و متعادل برقرار می‌گردد. ناموس عدل و قسط، چنانکه در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشـر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد لازم مادی و معنوی، به قـدر اسـتعداد و کفایت و اشـباع غرائز، دز دسترس هر کس باشـد که برای سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط، سهم کافی مقرر باشد.

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پرسش

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پاسخ

یـک تفاوت اصـیل درمیان قوانین الهی و قوانین بشـری این است که قوانین الهی دو بعـدی است و قوانین بشـری یک بعـدی. قوانین بشـری به نظـام روحی و تکامـل معنوی فرد کاری نـدارد. وقتی که یک دولت برا ی مصالـح کشور، اقـدام به وضع مالیات می‌کنـد، هـدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینهٔ کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کنندهٔ مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خـاطر و رضایت و از روی علاقمنـدی به دولت یا کشور مالیات می‌دهـد یا از روی ترس؟ هـدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین وقتی که برای دفاع از کشور، سـربازانی را به زیر پرچم احضار می‌کنـد به نیت سـربازان کاری نـدارد؛ او می‌خواهـد سـرباز در میدان جنگ با دشـمن نبرد کند؛ برای دولت تفـاوتی نـدارد که سـرباز بـا رضـا و میل بجنگـد یا از روی ترس از مسلسـلی که پشت سـرش قرار دارد، نبردش خودنمایی باشـد، به انگیزهٔ حماسه‌ها و تعصّبهای احمقانه باشد، یا از برای دفاع از حق و حقیقت؟ ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی بطور مطلق خواسته نشده است، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با روح می‌خواهد نه عمـل بی‌روح. لهـذا اگر مسـلمانی زکـات خـود را بدهـد ولی شائبـهٔ ریـا در آن باشـد پـذیرفته نیسـت؛ اگر بـه جهـاد برود ولی برای خودنمایی باشد، قبول نیست. قانون الهی می‌گوید سرباز اجباری به درد من نمی‌خورد، من سربازی می‌خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می‌خواهم که ندای: «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لُهُم الْجَنَّهَ»توبه/۱۱۱ را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبّیک بگوید.

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پرسش

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پاسخ

یـک تفاوت اصـیل درمیان قوانین الهی و قوانین بشـری این است که قوانین الهی دو بعـدی است و قوانین بشـری یک بعـدی. قوانین بشـری به نظـام روحی و تکامـل معنوی فرد کاری نـدارد. وقتی که یک دولت برا ی مصالـح کشور، اقـدام به وضع مالیات می‌کنـد،

هـدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینهٔ کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کنندهٔ مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خـاطر و رضایت و از روی علاقمنـدی به دولت یا کشور مالیات می‌دهـد یا از روی ترس؟ هـدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین وقتی که برای دفاع از کشور، سـربازانی را به زیر پرچم احضار می‌کنـد به نیت سـربازان کاری نـدارد؛ او می‌خواهـد سـرباز در میدان جنگ با دشـمن نبرد کند؛ برای دولت تفـاوتی نـدارد که سـرباز بـا رضـا و میل بجنگـد یا از روی ترس از مسلسـلی که پشت سـرش قرار دارد، نبردش خودنمایی باشـد، به انگیزهٔ حماسه‌ها و تعصّبهای احمقانه باشد، یا از برای دفاع از حق و حقیقت؟ ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی بطور مطلق خواسته نشده است، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با روح می‌خواهد نه عمـل بی‌روح. لهـذا اگر مسـلمانی زکـات خـود را بدهـد ولی شائبـهٔ ریـا در آن باشـد پـذیرفته نیسـت؛ اگر بـه جهـاد برود ولی برای خودنمایی باشد، قبول نیست. قانون الهی می گوید سرباز اجباری به درد من نمی‌خورد، من سربازی می‌خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می‌خواهم که ندای: «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَـهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لُهُم الْجَنَّةَ»توبه/۱۱۱ را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبّیک بگوید.

در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟

پرسش

در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟

پاسخ

برای تعمیم عـدالت اجتمـاعی و جلوگیری از ظلم و فسـاد و پایان دادن به کشمکشـها و منازعات و اجرای صـحیح قوانین و همچنین نظارت دقیق بر دسـتگاههای اجرائی و آشنا ساختن مسئولین رده‌های مختلف به وظایف خویش، یک نیروی مقتدر قضائی با پشتوانهٔ کافی برای اجرای احکام آن لازم و ضـروری است و به همین دلیل اسـلام که به مضـمون «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْـتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ» انفال/۲۴ دین حیات و زندگی واقعی انسانهاست اهمیّت فوق‌العاده‌ای برای این مسألهٔ قائل شده، و برای اصل و ریشه و همچنین شاخ و برگ آن، دستورات و مقررات فراوانی وضع کرده است.

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پاسخ

قرآن در آیات متعددی به این موضوع اشاره کرده است؛ از جمله ۱ـ در یکجا پیامبر اکرم(ص) را مخاطب ساخته می‌فرماید «اِنّا اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما اَراکَ اللهُ وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنینَ خَصیماً» نساء/۱۰۵ [ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی.] ۲ـ در مورد دیگر، دربارهٔ داوری در میان غیر مسلمانها نیز همین دستور را به پیامبر(ص) می‌دهد و می گوید «وَ اَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللهَ

يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» مائده/۴۲ [و اگر در میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد.] ۳ـ در جای دیگر، روی سخن را به همه مؤمنان کرده و همین دستور را به آنها می‌دهد، و می‌فرماید «اِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الاماناتِ اِلى اَهْلِها وَ اِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاس اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللهَ نِعِمّا يَعِظُكُمْ بِهِ اِنَّ اللهَ كانَ سَميعاً بَصيراً» نساء/۵۸ [خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید، خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست.] ۴ـ از سوی دیگر به مؤمنان سفارش می‌کند که به داوری عادلانهٔ پیامبر(ص) گردن نهند و کمترین ناراحتی، نه تنها در ظاهر، که در باطن هم نداشته باشند و حقّ و عدالت را هر چند تلخ باشد با جسم و جان پذیرا شوند، می‌فرماید «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا مِنْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّموا تَسْليماً» نساء/۶۵ [نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.] ۵ـ و نیز می‌فرماید «اِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنين اذا دُعُوا اِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اَنْ يَقُولُوا سَمِعْنا وَ اَطَعْنا وَ اُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» نور/۵۱ [سخن مؤمنانی که به سوی خدا و رسولش دعوت می‌شوند تا میان آنان داوری کند تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها همان رستگاران واقعی هستند.] ۶ـ قرآن مجید حتی در مسألهٔ شهادت و گواهی دادن به حق که یکی از مقدمات مهم داوری به حق و عدالت است، تأکید فراوان نموده و همهٔ مؤمنان را مخاطب ساخته می‌فرماید «يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامينَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى اَنْ لا تَعْدِلوا اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ خَبيرٍ بِما تَعْمَلُونَ» مائده/۸ [ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبادا دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت بکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از معصیت خدا بپرهزید که خدا از آنچه انجام می‌دهید باخبر است.] بنابراین در محیط جامعهٔ اسلامی هیچ چیز نمی‌تواند حق و عدالت را بر هم زند، شهادتها همه باید عادلانه باشد، چه در مورد دوست و چه در مورد دشمن، و داوریها و قضاوتها نیز باید بر محور عدالت دور زند و نزدیکترین و دورترین افراد باید در آن یکسان باشند.

فلسفهٔ حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش

پاسخ

شک نیست که تشریع احکام الهی به خاطر دعوت مردم، به قسط و عدل و هدایت جامعه به طرق امن و امان است، تا انسانها بتوانند به کسب فضایل و نفی رذائل و سیر الی الله و مقام قرب الهی که مقصد اعلای آفرینش است بپردازند. و از آنجا که احکام الهی به تنهایی در همهٔ نفوس مؤثر نمی‌شود، لازم است در کنار آن بشارت و انذار قرار گیرد تا انگیزهٔ حرکت مردم و انجام آنها شود. و از آنجا که بشارات و انذارهای اخروی برای بازداشتن گروهی از مردم از اعمال خلاف و وادار ساختن به انجام وظایف فردی و اجتماعی کافی نیست، لازم است مجازاتهای دنیوی برای کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند و حق و عدالت را زیر پا بگذارند تعیین گردد، تا ضامن اجرای این احکام در میان کسانی شود که تربیت کافی دینی و تقوای الهی ندارند. شک نیست که نظام اسلامی با نظامهای مادّی در این قسمت تفاوت دارد، چون در نظامهای مادّی هیچ ضامن اجرائی جز همان مجازاتهای دنیوی و مادّی وجود ندارد، به همین دلیل هر حکمی که فاقد عقوبت متخلف باشد، از نظر آنها حکم و قانون شمرده نمی‌شود، بلکه آن را یک توصیهٔ اخلاقی می‌دانند. در حالی که در نظامهای دینی، اعتقادات قلبی و تعهدات معنوی و ایمان به دادگاه بزرگ الهی در قیامت، و توجه به مراقبت پروردگار در دنیا، یکی از انگیزه‌های مهم و ضامن اجرائی قوی است، ولی چون این انگیزه‌های الهی در همهٔ نفوس به تنهایی مؤثر نیست باید در کنار آن ضامن اجراهای مادّی و عقوبتهای دنیوی نیز قرار گیرد.

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش

پاسخ

از میان تمام قوانین، آن قانون شایسته‌تر است که بهتر بتوانـد آن نیاز اصـلی را تأمین کند یعنی ۱. نیروهای پراکنـده را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع‌آوری نموده، در مسیر صحیحی به کار گمارد. ۲. وسایل پرورش استعدادهای نهفته افراد را فراهم سازد. ۳. آزادی را به معنی واقعی تـأمین نمایـد تا در سایه آن بتواننـد از آن وسائل اسـتفاده کننـد. ۴. حقوق افراد را بهتر حفـظ کنـد، و از تصادمها و تجاوزها بهتر جلوگیری نماید. ۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیسـتم ضمانت اجرائی صحیح گسترش دهـد. بعکس آنچه بعضـی تصور می‌کننـد یـک قـانون خوب آن نیست که قوانین جزائی وسیع و گسـترده، بـا یـک دسـتگاه وسـیع قضـائی، و مـأموران و زنـدانهای زیاد، با خود یـدک بکشـد، بلکه این کار نشانهٔضـعف و ناتوانی و نارسائی قوانین است و نشانه این است که اجتمـاع نتوانسـته است آنهـا را هضم کنـد، اینگونه تشـکیلات در حقیقت بسـان دملهـائی هسـتند که بر اثر تزریق داروهای غیرقابل جـذب در زیر جلـد بوجود می‌آینـد! این دملها مسـلماً «نشتر» لازم دارد، ولی اگر دارو قابل جذب بود نیازی به نشتر (جز در موارد استثنائی) نخواهد داشت، زیرا اصولا دملی وجود نداشت.

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش

پاسخ

قـانون ماننـد خون در عروق اجتمـاع است و به این ترتیب بایـد بـا صـراحت گفت اگر قانونی وجود نـداشت اجتماعی هم نبود، زیرا تفسـیر اجتمـاع به معنی لغوی، یعنی جمع شـدن گرد هم، کاملا نادرست است، اجتماع مفهوم بالاتری را دربردارد، و آن همکاری و همگامی و همفکری عـده‌ای در پیش‌برد هدفهای مشترک انسانی است. روی این حساب اگر دو نفر گرد هم آیند و چنین همکاری را آغاز نماینـد، اجتماعی را تشـکیل داده‌اند، ولی اگر میلیونها نفر در یک محل جمع باشـند، و همگامی و همکاری نداشـته باشـند، اجتمـاعی وجود نخواهـد داشت. این از یـک سو. از سوی دیگر برای ادامه همکاری دو یا چنـد نفر بایـد وظائف و تعهـدات هریک مشـخص باشـد و سـر بـاز زدن از آن وظـائف و تعهـدات یـا تجـاوز از آن مرزها بایـد با عکس‌العمل اجتماعی مواجه گردد تا ایجاد ضمانت اجرائی برای آنها کنـد. اصولا همکاری بدون «تعهد» مفهومی ندارد و «تعهد» سرچشـمهٔ انواع قوانین است. این اشـتباه اسـت که ما وظیفهٔ قانون را منحصر به جلوگیری از تصادمها، و تضاد منافع، و تجاوز بیکدیگر و کشمکشها بدانیم، اگرچه تشریع قسمتی از قـوانین به همین منظور است. بلکه قوانین قبـل از این موضوع، وظیفه‌دار اسـتحکام روابـط اجتمـاعی و ایجـاد اعتمـاد متقابـل در برابر تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش اسـتعدادهای نهفته و متمرکز ساختن و بسیج نیروهای افراد در یک جهت معین، و بالاخره رسانیدن اجتماع به تکاملهای ممکن است.

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش

پاسخ

از میان تمام قوانین، آن قانون شایسته‌تر است که بهتر بتوانـد آن نیاز اصـلی را تأمین کند یعنی ۱. نیروهای پراکنـده را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع‌آوری نموده، در مسیر صحیحی به کار گمارد. ۲. وسایل پرورش استعدادهای نهفته افراد را فراهم سازد. ۳. آزادی را به معنی واقعی تـأمین نمایـد تا در سایه آن بتواننـد از آن وسائل اسـتفاده کننـد. ۴. حقوق افراد را بهتر حفـظ کنـد، و از

تصادمها و تجاوزها بهتر جلوگیری نماید. ۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرائی صحیح گسترش دهد. بعکس آنچه بعضی تصور می‌کنند یک قانون خوب آن نیست که قوانین جزائی وسیع و گسترده، با یک دستگاه وسیع قضائی، و مأموران و زندانهای زیاد، با خود یدک بکشد، بلکه این کار نشانهٔضعف و ناتوانی و نارسائی قوانین است و نشانه این است که اجتماع نتوانسته است آنها را هضم کند، اینگونه تشکیلات در حقیقت بسان دملهائی هستند که بر اثر تزریق داروهای غیرقابل جذب در زیر جلد بوجود می‌آیند! این دملها مسلماً «نشتر» لازم دارد، ولی اگر دارو قابل جذب بود نیازی به نشتر (جز در موارد استثنائی) نخواهد داشت، زیرا اصولا دملی وجود نداشت.

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پرسش

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پاسخ

پاسخ گفتن به این سؤال کار آسانی نیست، ولی اگر به فلسفه اصلی وضع قوانین در جوامع انسانی توجه کنیم راه روشن می شود. مسأله این است که انسان یک زندگی گروهی و دسته جمعی دارد، و تمام پیشرفتها و ترقیهایش مدیون همین زندگی اجتماعی است، همین زندگی دسته جمعی سبب می شود که افکار متفکران و علوم دانشمندان و ابتکارها و خلاقیتها در سراسر جامعه بشری دست به دست هم دهند و از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند و هر روز شاهد و ناظر پیشرفتها و ترقیات مهمی در علوم و دانشهای انسانی و در زمینه تمدن بشری بوده باشیم. انگیزه استقبال از این زندگی دسته جمعی هر چه باشد موضوع بحث جداگانه ای است، ولی به یقین اگر زندگی انسانها مانند بسیاری از جانداران دیگر بطور پراکنده بود انسان امروز با انسانهای قبل از تاریخ، فرقی نداشت، نه علمی وجود داشت نه تمدنی، نه اختراع و اکتشافی، نه صنایع، نه هنرها، نه زبان و ادبیات و نه هیچ چیز دیگر. ولی این زندگی اجتماعی، مشکلات و عوارضی هم دارد که اگر بطور صحیحی از آن پرهیز نشود، نه تنها چرخهای تکامل و ترقی از کار باز می ایستد، بلکه ممکن است فجایعی به بار آورد که نسل انسان را به نابودی بکشاند. این ضایعات عمدتاً عبارت است از درگیریهایی که از اصطکاک منافع و تزاحم حقوق و برتری جوییها، انحصار طلبی ها، خودکامگی و خودخواهیها به وجودی می آید و عامل درگیری های و نزاعها و کشمکشهای دو یا چند نفری، و گاه سرچشمه جنگهای منطقه ای یا جهانی می گردد. به همین دلیل جوامع انسانی از همان آغاز کار، متوجه شدند که اگر مقرراتی برای تعیین حدود اختیارات و حقوق افراد و راه حل مناقشات و مشاجرات و درگیریها نباشد، زندگی اجتماعی بشر نتیجه معکوس خواهد داشت و فاجعه آفرین می شود. اکنون جواب دادن به سؤال فوق چندان مشکل نیست، بهترین قانون آن است که توانایی بیشتری برای تأمین امور زیر داشته باشد ۱- تمام نیروهای پراکنده جامعه انسانی را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع آوری کند، و موانعی مانند اختلاف رنگها و نژادها و زبانها را در خود حل نماید. ۲- وسیله پرورش استعدادهای نهفته و خلاقیتها را فراهم سازد. ۳- آزادی به معنی واقعی را تأمین نماید، تا همه افراد در سایه آن بتوانند استعدادهای خود را شکوفا سازند. ۴- حق عادلانه هرکس و هر قشر را روشن کند، تا از تصادمها و تجاوزها جلوگیری نماید. ۵- روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرایی صحیح، گسترش دهد. ۶- به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، یک قانون خوب آن نیست که قوانین وسیع و گسترده ای، با یک دستگاه وسیع قضایی و مأموران و زندانهای زیاد با خود یدک بکشد، بلکه این نشانه ضعف و درماندگی و عجز آن قانون و آن جامعه است. یک قانون خوب آن

است که از طریق آموزشهای فرهنگی و مقررات صحیح به پیشگیری بپردازد، تا نیازی به چنان مسائلی نباشد. دستگاههای قضایی و مجازاتها و زندانها، به منزله طب درمانی و یا صحیحتر به منزله جراحی کردن بیمار است، ولی قوانین صحیح و مقررات حساب شده، به منزله طب بهداشتی است که هم مطبوعتر و هم کم هزینه تر، و هم خالی از عوارض و ضایعات است.

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پاسخ

در قرآن سه نوع ضمانت اجرایی، در نظر گرفته شده است ۱- ضمانت اجرایی به وسیله حکومت اسلامی. ۲- ضمانت اجرایی به وسیله نظارت عمومی. ۳- ضمانت درون ذاتی یا به تعبیر دیگر، ایمان و اعتقاد به مبانی اسلام و مسائل اخلاقی و عاطفی. در مورد اول، حکومت اسلامی موظف است، با هر گونه تخلف از قانون قاطعانه برخورد کند. نخستین کاری که پیامبر اسلام (ص) بعد از هجرت به مدینه و برطرف شدن موانع به آن دست زد، تشکیل حکومت اسلامی و تبیین قوانین اسلام بود و هرگونه تخلف از آن را گناه و قابل تعقیب شمرد. قوانین قرآن را مرزهای الهی شمرد، و برای هر کس که از این مرزها بگذرد مجازاتی تعیین کرد. از یک طرف، متخلفین را ظالم شمرد، و فرمود «وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ» [هر کس از مرزهای الهی تجاوز کند، ظالم و ستمگر است.] بقره/ ۲۲۹ و از سوی دیگر بر مبارزه با ظالمان تأکید کرد. هنگامی که قرآن می گوید انبیاء مجهز با بیّنات و دلایل روشن و کتاب آسمانی و قوانین عادلانه به سوی امتها فرستاد شدند، تا مردم عدالت را به پا دارند (حدید/ ۲۵) مفهومش این است که شخص پیغمبر اسلام (ص) که خاتم و بزرگ انبیاء است، بیش از همه کس این مسؤولیت را بر عهده دارد. اینها همه از یک سو و از سوی دیگر فرد فرد امت اسلامی را موظف به نظارت بر اجرای قوانین الهی کرده، و طبق برنامه «امر به معروف و نهی از منکر» همه را مکلف ساخته که در برابر تخلف از قوانین الهی بی تفاوت نمانند. در یک جا می فرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُقیمُونَ الصَّلوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَیُطیعُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ» [مردان و زنان با ایمان، هر یک ولی و یار و یاور دیگری است امر به معروف می کنند و نهی از منکر، نماز برپا می دارند، و زکات را می پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می کنند.] توبه/ ۷۱ اهمیت این دو وظیفه به قدری است که در آیه فوق، حتی بر نماز و زکات و اطاعت خدا و رسول، مقدم داشته شده، این به خاطر آن است که تا این نظارت عمومی بر اجرای قوانین نباشد پایه های نماز و زکات و اطاعت لرزان است. جالب توجه اینکه چون امر به معروف و نهی از منکر، مراحل مختلفی دارد از نصیحت و ارشاد و اندرزهای دوستانه شروع می شود و تا مرحله شدت عمل پیش می رود، آن را به دو بخش تقسیم کرده، بخش اول را در اختیار همگان گذارده، و بخش دوم را در اختیار یک گروه ویژه که زیر نظر حکومت الهی اقدام می کند و در اشاره به این تقسیم می فرماید «وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّهٌ یَدْعُونَ اِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بَالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاوُلئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [و باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، آنها رستگارانند.] بدیهی است امتی که نظارت بر اجرای قوانین را یک وظیفه عمومی می شمارد و همه افراد جامعه، در این احساس مسؤولیت شریکند، قانون در میان آنها احترام خاصی خواهد داشت، و به موقع اجرا می شود. از مرحله نظارت عمومی که بگذریم سخن از نظارت درونی، روحی، اعتقادی و وجدانی افراد بر حسن اجرای قوانین به میان می آید که از یک نظر، قدرت و قوتش از همه بیشتر است. «ایمان به مبدء» همان خداوندی که در همه حال ناظر و

حاضر نزد همه است، و از آنها به خود آنها نزدیکتر است «وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» [ما به او از رگ گردن ـ یا از رگ قلبش ـ نزدیکتریم.] ق/ ۱۶. خدائی که [گردش چشم خیانتکار را می بیند و از اسرار درونی سینه ها اگاه است] (یَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ) غافر/ ۱۹ خدائی که زمین و زمان و حتی اعضای تن انسان را مراقب او ساخته و شاهد و گواه او بوده است. زلزله/ ۴ و یس/ ۶۵ و نور/ ۲۴ و «ایمان به دادگاه بزرگ قیامت» که اگر به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک یا بد در پرونده انسان باشد در برابرش حاضر می کنند و پاداش و کیفر آن را می بیند «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ ـ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ» زلزله/ ۷ و ۲۶

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پاسخ

قرآن در آیات متعددی به این موضوع اشاره کرده است؛ از جمله ۱ـ در یکجا پیامبر اکرم(ص) را مخاطب ساخته می‌فرماید «اِنّا اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما اَراکَ اللهُ وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنینَ خَصیماً» نساء/۱۰۵ [ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی.] ۲ـ در مورد دیگر، دربارهٔ داوری در میان غیر مسلمانها نیز همین دستور را به پیامبر(ص) می‌دهد و می گوید «وَ اْن حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ» مائده/۴۲ [و اگر در میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد.] ۳ـ در جای دیگر، روی سخن را به همه مؤمنان کرده و همین دستور را به آنها می‌دهد، و می‌فرماید «اِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الاماناتِ اِلی اَهْلِها وَ اِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللهَ نِعِمّا یَعِظُکُمْ بِهِ اِنَّ اللهَ کانَ سَمیعاً بَصیراً» نساء/۵۸ [خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید به عدالت داوری کنید، خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست.] ۴ـ از سوی دیگر به مؤمنان سفارش می کند که به داوری عادلانهٔ پیامبر(ص) گردن نهند و کمترین ناراحتی، نه تنها در ظاهر، که در باطن هم نداشته باشند و حقّ و عدالت را هر چند تلخ باشد با جسم و جان پذیرا شوند، می‌فرماید «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا مِنْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّموا تَسْلیماً» نساء/۶۵ [نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.] ۵ـ و نیز می‌فرماید «اِنَّما کانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنین اذا دُعُوا اِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اَنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَ اَطَعْنا وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» نور/۵۱ [سخن مؤمنانی که به سوی خدا و رسولش دعوت می‌شوند تا میان آنان داوری کند تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها همان رستگاران واقعی هستند.] ۶ـ قرآن مجید حتی در مسألهٔ شهادت و گواهی دادن به حق که یکی از مقدمات مهم داوری به حق و عدالت است، تأکید فراوان نموده و همهٔ مؤمنان را مخاطب ساخته می‌فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی اَنْ لا تَعْدِلوا اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ خَبیر بِما تَعْمَلُونَ» مائده/۸ [ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبادا دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت بکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از معصیت خدا بپرهزید که خدا از آنچه انجام می‌دهید باخبر است.] بنابراین در محیط جامعهٔ اسلامی هیچ چیز نمی‌تواند حق و عدالت

را بر هم زنـد، شـهادتها ...ّ...بایـد عادلانـه باشـد، چه در مورد دوست و چه در مورد دشـمن، و داوریهـا و قضاوتها نیز بایـد بر محور عدالت دور زند و نزدیکترین و دورترین افراد باید در آن یکسان باشند.

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش

پاسخ

همان گونه که حکومت و حاکمیّت بنابراصل مسلّم «توحیـد افعالی» به خداونـد باز می گردد، حقّ داوری نیز از آن کسانی است که او اجازه فرموده است. «توحیـد افعالی» می گویـد همهٔ کارها به سوی خدا باز می گردد، و توحید «خالقیّت» می گوید همه چیز در این عالم از او نشأت می گیرد، و« توحید حاکمیّت» که ازشاخه‌های توحیدی خالقیّت است می گوید حکومت مخصوص پروردگار است و همین امر سبب می‌شود که در قلمرو حکومت خـدا داوری و قضـاء نیز از آن او باشـد و از آن کسـانی که او داوری آنهـا را مجاز شمرده است. از سوی دیگر «توحیـد اطـاعت» می گویـد تنهـا فرمـان خـدا، و فرمـان کسانی که فرمانشان به فرمان خـدا باز می گردد، مقبول و مطـاع است، بنابراین در احکام قضائی نیز حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار باشـد. اگر از این دیـدگاه به جامعهٔ انسانی بنگریم، مبدأ حقّ داوری و قضاوت بسیار روشن خواهد بود و در تشخیص آن هرگز سرگردان نخواهیم شد، زیرا نگاه به نقطه‌ای می‌دوزیم که هستی از آن جـا سرچشـمه می گیرد و آفرینش مـا از سوی او و فرمان در همه جا فرمان اوست؛ بنابراین باید همیشه بکوشیم که محاکم قضائی ما به فرمان او بر گردد، مشروعیّت خود را از ناحیهٔ او کسب کند و رنگ الهی به خود بگیرد.

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش

پاسخ

از دیـدگاه قرآن، فقط خدا حق قضاوت دارد؛ ۱ـ در آیهٔ ۵۷ سورهٔ انعام می‌خوانیم «اِنِ الْحُکْمُ اِلّا لِلّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفاصِلِیْنَ» [داوری و فرمان تنها ازآن خـداست، او حق را از باطل جدا می کند و بهترین جدا کنندهٔ (حق از باطل) است.] همین تعبیر (ان الحکم الاـ لله) بـدون جمله ذیـل آن در سـوره یوسـف آیـهٔ ۴۰ آمـده اسـت. البتـه آنچـه در سـورهٔ یوسـف آمـده است ممکن است مفهـوم گسترده‌تری داشـته باشـد که هم حکومت را شامل شود و هم قضاوت و داوری را، ولی آنچه در آیـهٔ بالا آمـده به قرینهٔ ذیل آن که اشـاره به فصل خصومتها و پایان دادن به نزاعها دارد، بیشتر ناظر به مسألـهٔ داوری است. گروهی از مفسّـران ماننـد طبرسـی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر نیز بر این معنی انگشت گذارده‌اند. ۲ـ در آیات ۴۴و ۴۵و ۴۷ از سوره مائده به ترتیب می‌خوانیم «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمـا اَنْزَلَ اللهُ فَاُولئِـکَ هُمُ الْکـافِرُونَ ...فَاُولئِـکَ هُمُ الظّالِمُونَ ...فَاُولئِکَ هُمُ الْفاسِـقُونَ» [کسانی که به آنچه خـدا نازل کرده است، حکم نکنند، کافرانند ... ظالمانند ... فاسقانند!] کافرند به خاطر اینکه از خطّ توحید (توحید حاکمیّت) خارج شده‌اند، ظالمنـد به خاطر اینکه به خود و به دیگران سـتم می کننـد، چرا که از مصالح قطعی احکام الهی محروم می‌مانند و به گرداب مفاسـد احکـام جـاهلی فرو می‌غلطنـد، و فاسـقند به خـاطر اینکه از دایرهٔ اطـاعت خارج شده‌انـد و می‌دانیم فسق همان خروج از خط اطاعت است. البتّه این آیات مفهوم وسـیعی دارد که هم مسألهٔ فتوا در احکام الهی را شامل می‌شود، هم مسألهٔ قضاوت و داوری و هم مسألهٔ حاکمیّت را که در هر سه بعـد بایـد این امور، موافق و مطابق حکم خدا و ما انزل الله بوده باشد. ۳ـ در آیهٔ ۶۰ نساء ، قرآن مجید هر حکم غیر الهی را حکم طاغوت می‌شـمرد و رفتن به سـراغ آن را پیروی از خطّ شیطان می‌داند، می‌فرماید «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذین یَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ آمَنُوا بِمـا اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَ ما اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُریـدُونَ اَنْ یَتَحاکَمُوا اِلَی الطّاغُوتِ وَ قَـدْ اُمِرُو اَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَیُریـدُ الشَّیْطانُ اَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعیداً» [آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) برتو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده‌اند،

در حالی که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند؟ با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، امّا شیطان می‌خواهد آنها را گمراه کند و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند؟!] ۴ـ قرآن، احکام و داوریهایی را که از غیر مبدأ الهی صادر می‌شود، حکم جاهلیّت می‌شمرد و در برابر کسانی که خواهان احکام غیر الهی بودند (مانند گروهی از یهود که با یکدیگر منازعه داشتند و انتظار داشتند با مراجعه به پیامبر اسلام(ص) آن حضرت مطابق میل آنها حکم کند) می فرماید «اَفَحُکْمُ الْجاهِلِیَّهِ یَبْغُونَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُکْمًا لِقُوْمٍ یُوقِنُونَ» مائده/۵ [آیا آنها حکم جاهلیّت را (از تو) می‌خواهند و چه کسانی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می‌کند.] ۵ـ در جای دیگر به پیامبر اسلام(ص) یاد می‌دهد که بگوید «اَفَغَیْرَ حُکْمِ اللهِ اَبْتَغی حَکَماً وَ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ اِلَیْکُمُ الْکِتابَ مُفَصَّلًا» انعام/۱۱۴ [آیا غیر خدا را به داوری بطلبم، درحالی که اوست که این کتاب آسمانی را که همه چیز درآن است فرستاده است؟!] ۶ـ در جایی دیگر با صراحت تمام دستور می‌دهد که همهٔ اختلافات را با داوری خداوند حل کنند، می‌فرماید «وَ ما اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیئٍ فَحُکمُه اِلَی اللهِ» شوری/۱۰ [در هر چیز اختلاف کنید داوریش با خداست.] از مجموع این آیات و آیات دیگر، به روشنی این مطلب ثابت می‌شود که از دیدگاه قرآن، داور و قاضی و حاکم خداست و کسانی که از سوی او به داوری و قضا می‌نشینند و هر چه غیر آن است، حکم جاهلیّت و داوری طاغوت و شیطان می‌باشد!

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟ پرسش

پاسخ

هر چند در روایات اسلامی به ویژه در ابواب قضاء به این پرسش مشروحاً پاسخ داده شده است امابه عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌شود ۱ـ در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود «اِتَّقُوا الْحُکُومَهَ فَاِنَّ الْحُکُومَهَ اِنَّما هِیَ لِلاِمامِ الْعالِمِ بِالْقَضاءِ العادِلِ فِی الْمُسْلِمینَ، لِنَبیٍّ اَوْ وصیَ نبیٍّ» (وسائل الشیعه/۱۸) [از قضاوت بپرهیزید، چرا که قضاوت و داوری، مخصوص امام آگاه به اصول قضا و عادل در میان مسلمانان است(آری) برای پیامبر(ص) یا وصیّ پیامبر(ص) است.] ۲ـ در حدیث معروفی از امام صادق(ع) آمده است که امیر مؤمنان علی(ع) به شریح قاضی فرمود «یا شُرَیْحُ قَدْ جَلَسَتْ مَجْلِساً لا یَجْلِسُهُ اِلّا نَبیّ، اَوْ وَصِیّ نَبیٍّ اَوْ شَقیّ»! (وسائل الشیعه/۱۸) [ای شریح! جایی نشسته‌ای که درآنجا کسی نمی‌نشیند جز پیامبر، یا وصیّ پیامبر، یا شقیّ دور از سعادت!] ۳ـ در حدیث دیگری از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود «وَ الْحُکْمُ لا یَصِحُّ الا بِاِذْنِ مِنَ اللهِ وَ بُرْهانِهِ» (مصباح الشریعه/۴۱) [حکم و داوری، صحیح نیست، مگر به اذن و اجازه و برهان الهی]

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟ پرسش

پاسخ

در دنیای امروز، دستگاههای قضائی بسیار گسترده و پر زرق وبرق است، ولی هرگاه محتوای آن را با آنچه در اسلام وجود دارد مقایسه کنیم، بسیار کم ارزش جلوه می‌کند، مخصوصاً تفاوتهای زیر قابل دقت است ۱ـ در اسلام، قاضی باید در مسائل و احکام صاحب نظر باشد و تنها دانستن موادّ قانون کافی نیست، بلکه باید ریشه‌ها و مبانی آن را به طور اجتهادی بداند و به تعبیر دیگر، اجتهاد در مسألهٔ قضا شرط است، در حالی که در دنیای امروز تنها آگاهی بر مواد قانون کفایت می‌کند، و فرق میان این دو آشکار است. به تعبیر روشنتر، آگاهی بر احکامی که (مثلاً) در «تحریر الوسیله» آمده، گاه ممکن است از طریق تقلید باشد و گاه اجتهاد، گر چه وظیفه قاضی به هر حال تطبیق این احکام بر مسائل مورد دعوی و تشخیص صاحب حق از غیر صاحب حق است، ولی .....Şəتفاوت می‌کند که آگاهی بر تحریر الوسیله از طریق تقلید بوده باشد، یا از طریق اجتهاد و پی گیری ریشه‌های آن از کتاب

و سنت و اجماع و عقل اسلام دومی را توصیه می‌کند. ۲ـ در نظام قضائی امروز اعتماد به قاضی در محدودهٔ قضاء و داوری کافی است، ولی در اسلام این مقدار کافی نیست، بلکه قاضی باید از هر نظر پاک بوده باشد، زیرا عدالت به معنی پرهیز از هر گونه گناه است، خواه در دایره مسایل قضائی باشد یا غیر قضائی. روشن است میان کسی که در همه چیز و همه حال از گناه پرهیز می‌کند با کسی که در محدودهٔ معینی پرهیز دارد تفاوت بسیار است. و احتمال لغزش نفر دوم از نفر اول بیشتر است. ۳ـ قاضی در نظام قضائی امروز، اگر به حق داوری کند هر چند ناآگاهانه باشد مسئول نیست، ولی همان گونه که در بالا اشاره شد چنین قاضی از نظر اسلام در پیشگاه خدا مسؤل است و رسیدن به حق به تنهایی کافی نمی‌باشد بلکه باید آگاهانه صورت گیرد! ۴ـ در نظام قضائی اسلامی، نه تنها رشوه گرفتن از بزرگترین گناهان است، بلکه طبق بعضی از روایات در سر حد کفر و شرک است، امام صادق(ع) فرمود «اَمَّا الرِّشا فِی الْحُکْمِ فَهُوَ الْکُفْرُ بِاللهِ». (وسائل الشیعه ۱۸/۱۶۳)

چه آیاتی از قرآن، قانون گذاری را ویژهٔ خداوند می‌داند؟ پرسش

پاسخ

آیات مورد نظر، عبارتند از ۱ـ«ما لَهُمْ مِنْ دونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلا یُشْرِکُ فی حُکْمِهِ اَحَداً» کهف/۲۶ ۲ـ« وَ ما اخْتَلَفْتُمْ فیهِ مِنْ شَیْئٍ فَحُکْمِهِ اِلَی اللهِ» شوری/۱۰ ۳ـ« وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ» مائده/۴۴ ۴ـ« وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الظالِمُونَ»مائده/۴۵ ۵ـ «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ» مائده/۴۷ ۶ـ« وَ اَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللهُ وَ لا تَتَّبِعْ اَهْوائَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ اَنْ یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ ما اَنْزَلَ اللهُ اِلَیْکَ» مائده/۴۹ ۷ـ «اَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُوْنَ وَ مَنْ اَحْسَنَ مِنَ اللهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» مائده/۵۰ ۸ـ« اِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنینَ اِذا دُعُوْا اِلَی اللهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اَنْ یَقُوْلُوا سَمِعْنا وَ اَطَعْنا وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»نور/۵۱ ۹ـ«وَ اَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ »انعام/۱۵۳ ۱۰ـ« اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دیناً »مائده/۳ ترجمه ۱ ...ـ [آنها هیچ ولّی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد.] ۲ـ[در هر چیز اختلاف کنید، حکم آن با خداست!] ۳ـ ...[و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.] ۴ ...ـ[و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.] ۵ ...ـ[و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.] ۶ـ[و درمیان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده داوری کن! و از هوسهای آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش، مبادا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند؟!] ۷ـ[آیا آنها حکم جاهلیّت را (از تو) می‌خواهند؟! چه کسی بهتر از خدا ، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟! ۸ـ[هنگامی که مؤمنان به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، سخنانشان تنها این است که می‌گویند«شنیدیم و اطاعت کردیم!» و اینها رستگاران واقعیند.] ۹ـ[این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راههای پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!] ۱۰ ...ـ[امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.] قابل توجه اینکه بسیاری از آیاتی که در بالا آمد و سخن از منحصر بودن حقّ قانونگذاری و تشریع به خداوند می‌گوید، در سورهٔ مائده است و می دانیم سورهٔ مائده بنابر مشهور، آخرین سوره یا از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و بسیاری از مسائل مهم اسلامی و از جمله مسائل مربوط به حکومت که از ارکان مهم اسلام است در آن مطرح گردیده و در آیه‌های متعددی از این سوره تأکید شده است که «حکم» و «فرمان» و «تشریع قانون» منحصر به خداست، و این تأکیدهای مکرّر در این سوره پر معنی است. در دهمین و آخرین آیهٔ مورد بحث، گرچه مستقیماً سخنی از مسألهٔ

انحصار قانونگـذاری به خداونـد به میان نیامـده، ولی تعبیری دارد که از آن به خوبی اسـتفاده می‌شود موردی برای قانونگـذاری غیر خدا وجود ندارد، می‌فرماید [امروز دین شـما را کامل کردم و نعمتم را بر شـما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاویدان) شما پـذیرفتم] «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضَـیْتُ لَکُمُ الاِسْـلام دیناً» می‌دانیم که «دین»، به معنی واقعی آن شامل تمام شئون زنـدگی بشـر می‌شود و بـا توجّه به اینکه اسـلام خـاتم ادیان است و تا پایان جهان برقرار خواهـد بود، مفهوم آیه این است که تمام آنچه مورد نیاز انسانها از نظر قوانین تا پایان جهان است در اسـلام پیش بینی شده، و بنابراین زمینه‌ای برای قانونگذاری دیگری باقی نمی‌مانـد. البته بخشـی از این قوانین، خاص و جزیی و بخشـی عام و کلّی است، وظیفـهٔ علمای دین و قانونگـذاران اسـلامی آن است که آن کلیّات را بر مصادیق آن تطبیق کنند و مقرّرات مورد نیاز را از آنها اسـتنباط و اسـتخراج نمایند. در روایات اسـلامی نیز کراراً بر این معنی تأکید شده است و علی(ع) در نکوهش کسانی که به خود اجازهٔ قانونگذاری را در محیط اسـلامی می‌دادند و آن را اجتهاد می‌نامیدند، سـخنان آموزنده مشـروحی دارد که بخشـی از آن چنین است «اَمْ اَنْزَلَ اللهُ سُـبْحانَهُ دیناً ناقِصاً فَاسْـتَعانَ بِهِمْ عَلَی اِتْمامِهِ اَمْ کانُوا شُرَکاءَ لَهُ فَلَهُمْ اَنْ یَقُولُوا وَ عَلَیْهِ اَنْ یَرْضَی» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸) [آیا خداوند دین ناقصی نازل کرده و از آنها برای تکمیل آن کمک خواسـته؟ یا آنها شریک خدایند که حقّ دارند بگویند (و قانونگذاری کنند) و بر خدا لازم است که رضایت دهد و بپـذیرد؟] روایات متعددی که می گوید «آنچه مورد نیاز امّت اسـلامی تا روز قیامت بوده است، در قوانین اسـلامی پیش بینی شده، حتّی دیهٔ وارد کردن یک خراش بر بدن دیگری و اینکه باید این احکام را از اهلش گرفت» نیز به خوبی نشان می‌دهد که در اسـلام قانونگـذاری مخصوص خداست و جایی برای قانونگذاری دیگران باقی نیست، بنابراین آنچه در مجالس قانونگذاری اسـلامی انجام می‌شود، همـان تطبیق اصول کلّی قوانین اسـلام بر مصادیق و موارد آن است. در حـدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم که فرمود «اِنَّ اللهَ تَبـارَکَ وَ تَعالی لَمْ یَـدَعْ شَـیْئاً یَحْتاجُ اِلَیْهِ الاُمَّةُ اِلّا اَنْزَلَهُ فی کِتابِهِ وَ بَیَّنَهُ لِرَسُوْلِهِ» (اصول کافی ۱/۵۹) [خداونـد متعال هیچ چیزی را که امّت اسلامی به آن نیازمند بوده است رها نکرده، مگر اینکه در کتابش، حکم آن را نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده است.] در حدیث دیگری از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود « ما مِنْ شَیْئٍ اِلّا وَ فیهِ کِتاب وَ سُنَّةٌ» (اصول کافی ۱/۵۹) [هیچ چیزی نیست، مگر اینکه کتاب یا سنتی دربارهٔ آن نازل شده است]

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پرسش

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پاسخ

پاسخ گفتن به این سؤال کـار آسانی نیست، ولی اگر به فلسـفه اصـلی وضع قوانین در جوامع انسانی توجه کنیم راه روشن می شود. مسأله این است که انسـان یک زنـدگی گروهی و دسته جمعی دارد، و تمام پیشـرفتها و ترقیهایش مـدیون همین زنـدگی اجتماعی است، همین زندگی دسـته جمعی سبب می شود که افکار متفکران و علوم دانشمندان و ابتکارها و خلاقیتها در سراسر جامعه بشری دست به دست هم دهنـد و از نسـلی به نسل دیگر منتقل شونـد و هر روز شاهد و ناظر پیشـرفتها و ترقیات مهمی در علوم و دانشـهای انسانی و در زمینه تمدن بشـری بوده باشـیم. انگیزه استقبال از این زندگی دسته جمعی هر چه باشد موضوع بحث جداگانه ای است، ولی به یقین اگر زنـدگی انسانهـا ماننـد بسیاری از جانـداران دیگر بطور پراکنـده بود انسـان امروز بـا انسانهای قبل از تاریـخ، فرقی نـداشت، نه علمی وجود داشت نه تمـدنی، نه اختراع و اکتشافی، نه صـنایع، نه هنرها، نه زبان و ادبیات و نه هیـچ چیز دیگر. ولی این

زندگی اجتماعی، مشکلات و عوارضی هم دارد که اگر بطور صحیحی از آن پرهیز نشود، نه تنها چرخهای تکامل و ترقی از کار باز می ایستد، بلکه ممکن است فجایعی به بار آورد که نسل انسان را به نابودی بکشاند. این ضایعات عمدتاً عبارت است از درگیریهایی که از اصطکاک منافع و تزاحم حقوق و برتری جوییها، انحصار طلبی ها، خودکامگی و خودخواهیها به وجودی می آید و عامل درگیری های و نزاعها و کشمکشهای دو یا چند نفری، و گاه سرچشمه جنگهای منطقه ای یا جهانی می گردد. به همین دلیل جوامع انسانی از همان آغاز کار، متوجه شدند که اگر مقرراتی برای تعیین حدود اختیارات و حقوق افراد و راه حل مناقشات و مشاجرات و درگیریها نباشد، زندگی اجتماعی بشر نتیجه معکوس خواهد داشت و فاجعه آفرین می شود. اکنون جواب دادن به سؤال فوق چندان مشکل نیست، بهترین قانون آن است که توانایی بیشتری برای تأمین امور زیر داشته باشد ۱- تمام نیروهای پراکنده جامعه انسانی را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع آوری کند، و موانعی مانند اختلاف رنگها و نژادها و زبانها را در خود حل نماید. ۲- وسیله پرورش استعدادهای نهفته و خلاقیتها را فراهم سازد. ۳- آزادی به معنی واقعی را تأمین نماید، تا همه افراد در سایه آن بتوانند استعدادهای خود را شکوفا سازند. ۴- حق عادلانه هرکس و هر قشر را روشن کند، تا از تصادمها و تجاوزها جلوگیری نماید. ۵- روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرایی صحیح، گسترش دهد. ۶- به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، یک قانون خوب آن نیست که قوانین وسیع و گسترده ای، با یک دستگاه وسیع قضایی و مأموران و زندانهای زیاد با خود یدک بکشد، بلکه این نشانه ضعف و درماندگی و عجز آن قانون و آن جامعه است. یک قانون خوب آن است که از طریق آموزشهای فرهنگی و مقررات صحیح به پیشگیری بپردازد، تا نیازی به چنان مسائلی نباشد. دستگاههای قضایی و مجازاتها و زندانها، به منزله طب درمانی و یا صحیحتر به منزله جراحی کردن بیمار است، ولی قوانین صحیح و مقررات حساب شده، به منزله طب بهداشتی است که هم مطبوعتر و هم کم هزینه تر، و هم خالی از عوارض و ضایعات است.

از دیدگاه قرآن، اصول لازم برای قانون گذاری چیست؟

پرسش

از دیدگاه قرآن، اصول لازم برای قانون گذاری چیست؟

پاسخ

بخشهایی از این اصول عبارتند از۱- در مسائل اعتقادی قرآن بیش از همه چیز روی اصل توحید تکیه کرده و صدها بار در آیات قرآن، به این مسأله اشاره شده، و دقیقترین مفاهیم توحید را ترسیم نموده، تا آنجا که درباره خداوند می فرماید «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» [هیچ چیز مانند خداوند نیست.] شوری/۱۱ ۲- «عدالت اجتماعی» را یکی از مهمترین تعلیمات انبیاء می شمرد و می فرماید «لَقَدْ اَرْسَلنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَاَنْزَلْنا مَعَهُمْ الْکِتابَ وَالْمیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ» [ما پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و به همراه آنها کتاب آسمانی و قانون نازل کردیم تا مردم (جهان) عدالت را برپا دارند.] حدید/۲۵ و در تعقیب این هدف، همه افراد با ایمان را اعم از بزرگ و کوچک، پیر و جوان، از هر نژاد و هر زبان، دعوت به این امر کرده، می فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ بِالْقِسْطِ شُهداءِ لِلّهِ وَلَوْ عَلی اَنْفُسِکُمْ اَوِ الْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبینَ» [ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره قیام به عدالت کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند این گواهی به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکانتان بوده باشد.] نساء/۱۳۵ ۳- در زمینه «روابط اجتماعی» و قراردادها و هرگونه عهد و پیمان، همه را به پایبندی به این اصل دعوت کرده، می فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادها و پیمانهای خود وفادار باشید.] مائده/۱ و نیز می فرماید «وَاَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْئُولاً»

[به پیمان خود عمل کنید که از پیمان سؤال می شود.] اسراء/۳۴ ۴- در زمینه «دفع هرگونه تجاوز» جبران هرگونه خسارت، در یک عبارت کوتاه و کاملاً حساب شده می فرماید «فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقینَ» [هر کس به شما تجاوز کند، به مانند آن تجاوز کنید، و از خدا بپرهیزید (و زیاده روی ننمایید) و بدانید خدا با پرهیزکاران است.] بقره/۱۹۴ ۵- و در زمینه «مسائل دفاعی» یک اصل کلی متین را پیشنهاد کرده، می گوید «وَاَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّکُمْ» [و در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید، از قدرت و قوت و نیرو آماده سازید و (همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و تجاوز و جنگی صورت نگیرد.] انفال/۶۰ ۶- اما در مناقشه ها و نزاعهایی که بین هم مسلکان و رقبای اجتماعی واقع می شود توصیه دیگری دارد و می گوید به جای مقابله به مثل، یا عداد قوا از مقابله به ضد استفاده کنید و بدی را به نیکی پاسخ دهید تا تخم نفاق و عداوت برچیده شود، می فرماید «اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَةٌ کَاَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ ـ وَما یُلَقّیها اِلّا الَّذینَ صَبَرُوا وَما یُلَقّیها اِلّا ذُو حَظٍّ عَظیمٌ.» فصلت/ ۳۴ ـ ۳۵ [بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت، همچون دوستان گرم و صمیمی شوند ـ اما به این مرحله (از ایثار و لطف و محبت) جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی شوند.] ۷- درباره «سرنوشت انسان» با صراحت می گوید سرنوشت هر کس به دست او است در گرو تلاش و کوشش او می باشد «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَةٌ» [هر کس در گرو کاری است که انجام می دهد.] مدثر/۳۸ ۸- در مورد «آزادی عقیده» و اینکه جز از طریق استدلال و تبیین دین نمی توان در محیط فکری کسی نفوذ کرد، می فرماید «لااِکْراهَ فِی الدّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیّ» [در قبول دین هیچ اکراهی نیست، راه درست از راه منحرف، آشکار و تبیین شده.] بقره/ ۲۵۶ و در مورد «آزادی انسانها» می گوید یکی از اهداف مهم بعثت پیامبر اسلام (ص) همان آزاد کردن انسانها از قید و بندهای اسارت بوده است «وَیَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ» [پیامبری که زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دست و پا و گردنشان) فرو می نهد.] اعراف/ ۱۵۷ این زنجیرهای اسارت، مفهوم وسیعی دارد که هرگونه سلب آزادی انسانها را شامل می شود. ۹- در مورد «عدم دخالت در زندگی خصوصی دیگران» و احترام به شخصیت افراد و ترک هتک آنان می فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِ اِثْمٌ وَلاتَجَسَّسُوا وَلا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً» [ای کسانی که ایمان آوردید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ از یک از شما از دیگری غیبت و عیبجویی نکند.] حجرات/ ۱۲ ۱۰- «همزیستی مسالمت آمیز» با تمام کسانی که سر جنگ ندارند، و قابل تفاهم در اهداف مشترک محسوب می شوند یا لااقل راه بی طرفی را می پیمایند، از اصولی است که قرآن مجید بر آن تأکید کرده، می گوید «لا یَنْهیکُمُ اللهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدّینِ وَلَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا اِلَیْهِمْ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ» [خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون ننمودند نهی نمی کند، به یقین خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.]

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پاسخ

در قرآن سه نوع ضمانت اجرایی، در نظر گرفته شده است ۱- ضمانت اجرایی به وسیله حکومت اسلامی. ۲- ضمانت اجرایی به

وسیله نظارت عمومی. ۳- ضمانت درون ذاتی یا به تعبیر دیگر، ایمان و اعتقاد به مبانی اسلام و مسائل اخلاقی و عاطفی. در مورد اول، حکومت اسلامی موظف است، با هر گونه تخلف از قانون قاطعانه برخورد کند. نخستین کاری که پیامبر اسلام (ص) بعد از هجرت به مدینه و برطرف شدن موانع به آن دست زد، تشکیل حکومت اسلامی و تبیین قوانین اسلام بود و هرگونه تخلف از آن را گناه و قابل تعقیب شمرد. قوانین قرآن را مرزهای الهی شمرد، و برای هر کس که از این مرزها بگذرد مجازاتی تعیین کرد. از یک طرف، متخلفین را ظالم شمرد، و فرمود «وَمَنْ یَتَعَدُّ حُدُودَ اللهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ» [هر کس از مرزهای الهی تجاوز کند، ظالم و ستمگر است.] بقره/ ۲۲۹ و از سوی دیگر بر مبارزه با ظالمان تأکید کرد. هنگامی که قرآن می گوید انبیاء مجهز با بیّنات و دلایل روشن و کتاب آسمانی و قوانین عادلانه به سوی امتها فرستاد شدند، تا مردم عدالت را به پا دارند (حدید/ ۲۵) مفهومش این است که شخص پیغمبر اسلام (ص) که خاتم و بزرگ انبیاء است، بیش از همه کس این مسؤولیت را بر عهده دارد. اینها همه از یک سو و از سوی دیگر فرد فرد امت اسلامی را موظف به نظارت بر اجرای قوانین الهی کرده، و طبق برنامه «امر به معروف و نهی از منکر» همه را مکلف ساخته که در برابر تخلف از قوانین الهی بی تفاوت نمانند. در یک جا می فرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُقیمُونَ الصَّلوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَیُطیعُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ» [مردان و زنان با ایمان، هر یک ولی و یار و یاور دیگری است امر به معروف می کنند و نهی از منکر، نماز برپا می دارند، و زکات را می پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می کنند.] توبه/ ۷۱ اهمیت این دو وظیفه به قدری است که در آیه فوق، حتی بر نماز و زکات و اطاعت خدا و رسول، مقدم داشته شده، این به خاطر آن است که تا این نظارت عمومی بر اجرای قوانین نباشد پایه های نماز و زکات و اطاعت لرزان است. جالب توجه اینکه چون امر به معروف و نهی از منکر، مراحل مختلفی دارد از نصیحت و ارشاد و اندرزهای دوستانه شروع می شود و تا مرحله شدت عمل پیش می رود، آن را به دو بخش تقسیم کرده، بخش اول را در اختیار همگان گذارده، و بخش دوم را در اختیار یک گروه ویژه که زیر نظر حکومت الهی اقدام می کند و در اشاره به این تقسیم می فرماید «وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّهٌ یَدْعُونَ اِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بَالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاوُلئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [و باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، آنها رستگارانند.] بدیهی است امتی که نظارت بر اجرای قوانین را یک وظیفه عمومی می شمارد و همه افراد جامعه، در این احساس مسؤولیت شریکند، قانون در میان آنها احترام خاصی خواهد داشت، و به موقع اجرا می شود. از مرحله نظارت عمومی که بگذریم سخن از نظارت درونی، روحی، اعتقادی و وجدانی افراد بر حسن اجرای قوانین به میان می آید که از یک نظر، قدرت و قوتش از همه بیشتر است. «ایمان به مبدء» همان خداوندی که در همه حال ناظر و حاضر نزد همه است، و از آنها به خود آنها نزدیکتر است «وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» [ما به او از رگ گردن ـ یا از رگ قلبش ـ نزدیکتریم.] ق/ ۱۶. خدائی که [گردش چشم خیانتکار را می بیند و از اسرار درونی سینه ها اگاه است] (یَعْلَمُ خائِنَهَ الْاَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدوُرُ) غافر/ ۱۹ خدائی که زمین و زمان و حتی اعضای تن انسان را مراقب او ساخته و شاهد و گواه او بوده است. زلزله/ ۴ و یس/ ۶۵ و نور/ ۲۴ و «ایمان به دادگاه بزرگ قیامت» که اگر به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک یا بد در پرونده انسان باشد در برابرش حاضر می کنند و پاداش و کیفر آن را می بینند «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ ـ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ» زلزله/ ۷ و ۲۶

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟

پرسش

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟

پاسخ

قانون مانند خون در عروق اجتماع است و به این ترتیب باید با صراحت گفت اگر قانونی وجود نداشت اجتماعی هم نبود، زیرا تفسیر اجتماع به معنی لغوی، یعنی جمع شدن گرد هم، کاملا نادرست است، اجتماع مفهوم بالاتری را دربردارد، و آن همکاری و همگامی و همفکری عده‌ای در پیش‌برد هدفهای مشترک انسانی است. روی این حساب اگر دو نفر گرد هم آیند و چنین همکاری را آغاز نمایند، اجتماعی را تشکیل داده‌اند، ولی اگر میلیونها نفر در یک محل جمع باشند، و همگامی و همکاری نداشته باشند، اجتماعی وجود نخواهد داشت. این از یک سو. از سوی دیگر برای ادامه همکاری دو یا چند نفر باید وظائف و تعهدات هریک مشخص باشد و سر باز زدن از آن وظائف و تعهدات یا تجاوز از آن مرزها باید با عکس‌العمل اجتماعی مواجه گردد تا ایجاد ضمانت اجرائی برای آنها کند. اصولا همکاری بدون «تعهد» مفهومی ندارد و «تعهد» سرچشمهٔ انواع قوانین است. این اشتباه است که ما وظیفهٔ قانون را منحصر به جلوگیری از تصادمها، و تضاد منافع، و تجاوز بیکدیگر و کشمکشها بدانیم، اگرچه تشریع قسمتی از قوانین به همین منظور است. بلکه قوانین قبل از این موضوع، وظیفه‌دار استحکام روابط اجتماعی و ایجاد اعتماد متقابل در برابر تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش استعدادهای نهفته و متمرکز ساختن و بسیج نیروهای افراد در یک جهت معین، و بالاخره رسانیدن اجتماع به تکاملهای ممکن است.

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟

پرسش

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟

پاسخ

از میان تمام قوانین، آن قانون شایسته‌تر است که بهتر بتواند آن نیاز اصلی را تأمین کند یعنی ۱. نیروهای پراکنده را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع‌آوری نموده، در مسیر صحیحی به کار گمارد. ۲. وسایل پرورش استعدادهای نهفته افراد را فراهم سازد. ۳. آزادی را به معنی واقعی تأمین نماید تا در سایه آن بتوانند از آن وسائل استفاده کنند. ۴. حقوق افراد را بهتر حفظ کند، و از تصادمها و تجاوزها بهتر جلوگیری نماید. ۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرائی صحیح گسترش دهد. بعکس آنچه بعضی تصور می‌کنند یک قانون خوب آن نیست که قوانین جزائی وسیع و گسترده، با یک دستگاه وسیع قضائی، و مأموران و زندانهای زیاد، با خود یدک بکشد، بلکه این کار نشانهٔضعف و ناتوانی و نارسائی قوانین است و نشانه این است که اجتماع نتوانسته است آنها را هضم کند، اینگونه تشکیلات در حقیقت بسان دملهائی هستند که بر اثر تزریق داروهای غیرقابل جذب در زیر جلد بوجود می‌آیند! این دملها مسلماً «نشتر» لازم دارد، ولی اگر دارو قابل جذب بود نیازی به نشتر (جز در موارد استثنائی) نخواهد داشت، زیرا اصولا دملی وجود نداشت.

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش

پاسخ

قانون مانند خون در عروق اجتماع است و به این ترتیب باید با صراحت گفت اگر قانونی وجود نداشت اجتماعی هم نبود، زیرا

تفسیر اجتماع به معنی لغوی، یعنی جمع شدن گرد هم، کاملا نادرست است، اجتماع مفهوم بالاتری را دربردارد، و آن همکاری و همگامی و همفکری عده‌ای در پیش‌برد هدفهای مشترک انسانی است. روی این حساب اگر دو نفر گرد هم آیند و چنین همکاری را آغاز نمایند، اجتماعی را تشکیل داده‌اند، ولی اگر میلیونها نفر در یک محل جمع باشند، و همگامی و همکاری نداشته باشند، اجتماعی وجود نخواهد داشت. این از یک سو. از سوی دیگر برای ادامه همکاری دو یا چند نفر باید وظائف و تعهدات هریک مشخص باشد و سر باز زدن از آن وظائف و تعهدات یا تجاوز از آن مرزها باید با عکس‌العمل اجتماعی مواجه گردد تا ایجاد ضمانت اجرائی برای آنها کند. اصولا همکاری بدون «تعهد» مفهومی ندارد و «تعهد» سرچشمهٔ انواع قوانین است. این اشتباه است که ما وظیفهٔ قانون را منحصر به جلوگیری از تصادمها، و تضاد منافع، و تجاوز بیکدیگر و کشمکشها بدانیم، اگرچه تشریع قسمتی از قوانین به همین منظور است. بلکه قوانین قبل از این موضوع، وظیفه‌دار استحکام روابط اجتماعی و ایجاد اعتماد متقابل در برابر تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش استعدادهای نهفته و متمرکز ساختن و بسیج نیروهای افراد در یک جهت معین، و بالاخره رسانیدن اجتماع به تکاملهای ممکن است.

کلیات

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟

پرسش

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟

پاسخ

همان گونه که حکومت و حاکمیّت بنابراصل مسلّم «توحید افعالی» به خداوند باز می‌گردد، حقّ داوری نیز از آن کسانی است که او اجازه فرموده است. «توحید افعالی» می‌گوید همهٔ کارها به سوی خدا باز می‌گردد، و توحید «خالقیّت» می‌گوید همه چیز در این عالم از او نشأت می‌گیرد، و« توحید حاکمیّت» که ازشاخه‌های توحیدی خالقیّت است می‌گوید حکومت مخصوص پروردگار است و همین امر سبب می‌شود که در قلمرو حکومت خدا داوری و قضاء نیز از آن او باشد و از آن کسانی که او داوری آنها را مجاز شمرده است. از سوی دیگر «توحید اطاعت» می‌گوید تنها فرمان خدا، و فرمان کسانی که فرمانشان به فرمان خدا باز می‌گردد، مقبول و مطاع است، بنابراین در احکام قضائی نیز حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار باشد. اگر از این دیدگاه به جامعهٔ انسانی بنگریم، مبدأ حقّ داوری و قضاوت بسیار روشن خواهد بود و در تشخیص آن هرگز سرگردان نخواهیم شد، زیرا نگاه به نقطه‌ای می‌دوزیم که هستی از آن جا سرچشمه می‌گیرد و آفرینش ما از سوی او و فرمان در همه جا فرمان اوست؛ بنابراین باید همیشه بکوشیم که محاکم قضائی ما به فرمان او بر گردد، مشروعیّت خود را از ناحیهٔ او کسب کند و رنگ الهی به خود بگیرد.

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟

پرسش

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟

پاسخ

از دیدگاه قرآن، فقط خدا حق قضاوت دارد؛ ۱ـ در آیهٔ ۵۷ سورهٔ انعام می‌خوانیم «اِنِ الْحُکْمُ اِلّا لِلّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفاصِلِیْنَ» [داوری و فرمان تنها ازآن خداست، او حق را از باطل جدا می کند و بهترین جدا کنندهٔ (حق از باطل) است.] همین تعبیر (ان الحکم الاـ لله) بدون جمله ذیل آن در سوره یوسف آیهٔ ۴۰ آمده است. البته آنچه در سورهٔ یوسف آمده است ممکن است مفهوم گسترده‌تری داشته باشد که هم حکومت را شامل شود و هم قضاوت و داوری را، ولی آنچه در آیهٔ بالا آمده به قرینهٔ ذیل آن که اشاره به فصل خصومتها و پایان دادن به نزاعها دارد، بیشتر ناظر به مسألهٔ داوری است. گروهی از مفسّران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر نیز بر این معنی انگشت گذارده‌اند. ۲ـ در آیات ۴۴و ۴۵و ۴۷ از سوره مائده به ترتیب می‌خوانیم «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ ...فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ ...فَاُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» [کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است، حکم نکنند، کافرانند ... ظالمانند ... فاسقانند!] کافرند به خاطر اینکه از خطّ توحید (توحید حاکمیّت) خارج شده‌اند، ظالمند به خاطر اینکه به خود و به دیگران ستم می کنند، چرا که از مصالح قطعی احکام الهی محروم می‌مانند و به گرداب مفاسد احکام جاهلی فرو می‌غلطند، و فاسقند به خاطر اینکه از دایرهٔ اطاعت خارج شده‌اند و می‌دانیم فسق همان خروج از خط اطاعت است. البتّه این آیات مفهوم وسیعی دارد که هم مسألهٔ فتوا در احکام الهی را شامل می‌شود، هم مسألهٔ قضاوت و داوری و هم مسألهٔ حاکمیّت را که در هر سه بعد باید این امور، موافق و مطابق حکم خدا و ما انزل الله بوده باشد. ۳ـ در آیهٔ ۶۰ نساء ، قرآن مجید هر حکم غیر الهی را حکم طاغوت می‌شمرد و رفتن به سراغ آن را پیروی از خطّ شیطان می‌داند، می‌فرماید «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذین یَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ آمَنُوا بِما اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَ ما اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُرِیدُونَ اَنْ یَتَحاکَمُوا اِلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ اُمِرُوا اَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَیُرِیدُ الشَّیْطانُ اَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعیداً» [آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) برتو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده‌اند، در حالی که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند؟ با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، امّا شیطان می‌خواهد آنها را گمراه کند و به بیراههای دور دستی بیفکند؟!] ۴ـ قرآن، احکام و داوریهایی را که از غیر مبدأ الهی صادر می‌شود، حکم جاهلیّت می‌شمرد و در برابر کسانی که خواهان احکام غیر الهی بودند (مانند گروهی از یهود که با یکدیگر منازعه داشتند و انتظار داشتند با مراجعه به پیامبر اسلام(ص) آن حضرت مطابق میل آنها حکم کند) می فرماید «اَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّهِ یَبْغُونَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُکْمًا لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» مائده/۵ [آیا آنها حکم جاهلیّت را (از تو) می‌خواهند و چه کسانی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می کند.] ۵ـ در جای دیگر به پیامبر اسلام(ص) یاد می‌دهد که بگوید «اَفَغَیْرَ حُکْمِ اللهِ اَبْتَغی حَکَماً وَ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ اِلَیْکُمُ الْکِتابَ مُفَصَّلاً» انعام/۱۱۴ [آیا غیر خدا را به داوری بطلبم، درحالی که اوست که این کتاب آسمانی را که همه چیز درآن است فرستاده است؟!] ۶ـ در جایی دیگر با صراحت تمام دستور می‌دهد که همهٔ اختلافات را با داوری خداوند حل کنند، می‌فرماید «وَ ما اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیءٍ فَحُکْمُه اِلَی الله» شوری/۱۰ [در هر چیز اختلاف کنید داوریش با خداست.] از مجموع این آیات و آیات دیگر، به روشنی این مطلب ثابت می‌شود که از دیدگاه قرآن، داور و قاضی و حاکم خداست و کسانی که از سوی او به داوری و قضا می‌نشینند و هر چه غیر آن است، حکم جاهلیّت و داوری طاغوت و شیطان می‌باشد!

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟

پرسش

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟

پاسخ

هر چند در روایات اسلامی به ویژه در ابواب قضاء به این پرسش مشروحاً پاسخ داده شده است امابه عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌شود ۱ـ در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود «اِتَّقُوا الْحُکُومَهَ فَاِنَّ الْحُکُومَهَ اِنَّما هِیَ لِلاِمامِ الْعالِمِ بِالْقَضاءِ العادِلِ فِی الْمُسْلِمینَ، لِنَبیٍّ اَوْ وصیَ نبیٍّ» (وسائل الشیعه/۱۸) [از قضاوت بپرهیزید، چرا که قضاوت و داوری، مخصوص امام آگاه به اصول قضا و عادل در میان مسلمانان است(آری) برای پیامبر(ص) یا وصیّ پیامبر(ص) است.] ۲ـ در حدیث معروفی از امام صادق(ع) آمده است که امیر مؤمنان علی(ع) به شریح قاضی فرمود «یا شُرَیْحُ قَدْ جَلَسَتْ مَجْلِساً لا یَجْلِسُهُ اِلّا نَبیّ، اَوْ وَصِیّ نَبیٍّ اَوْ شَقیّ»! (وسائل الشیعه/۱۸) [ای شریح! جایی نشسته‌ای که درآنجا کسی نمی‌نشیند جز پیامبر، یا وصیّ پیامبر، یا شقیّ دور از سعادت!] ۳ـ در حدیث دیگری از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود «وَ الْحُکْمُ لا یَصِحُّ الا بِاِذْنٍ مِنَ اللهِ وَ بُرْهانِهِ» (مصباح الشریعه/۴۱) [حکم و داوری، صحیح نیست، مگر به اذن و اجازه و برهان الهی]

از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامهٔ مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پرسش

از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامهٔ مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پاسخ

۱ـ افضلیّت، نسبت به تمام مردم (یا تمام اهل شهر)، «ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُکْمِ بَیْنَ النّاسِ اَفْضَلَ رَعِیَّتِکَ فی نَفْسِکَ» ۲ـ پر حوصله بودن «مِمَّنْ لا تَضیقُ بِهِ الْاُمُورُ» ۳ـ سعهٔ صدر «وَ لاتُمَحِّکُهُ الْخُصُومُ» ۴ـ عدم لجاجت «وَ لا یَتمادَی فی الزَّلَّهِ» ۵ـ تسلیم در برابر حق بودن «وَلا یَحْصَرُ مِنَ الْفَیئِ اِلَی الْحَقِّ اذا عَرَفَهُ» ۶ـ طمع نداشتن «وَ لا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَی طَمَع» ۷ـ قناعت به بررسی سطحی، نکردن «وَ لا یَکْتَفی بِاَدْنی فَهْمٍ دُونَ اَقْصاهُ» ۸ـ در شبهات از همه محتاطتر باشد «وَ اَوْقَفَهُمْ فی الشُّبُهاتِ» ۹ـ در تمسک به دلیل پا فشاری کند «وَ اَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ» ۱۰ـ از تکرار مراجعات شکایت کنندگان ملول و خسته نشود «وَ اَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُراجَعَهِ الْخَصْمِ» ۱۱ـ در کشف حقایق از همه شکیباتر باشد «وَاَصْبَرَ هُمْ عَلَی تَکَشُّفِ الْاُمُورِ» ۱۲ـ به هنگام آشکار شدن حق، قاطعیّت به خرج دهد «وَ اصْرَمَهُمْ عِنْدَ اِتِّضاحِ الْحُکْمِ» ۱۳ـ ستایش متملّقان او را فریب ندهد و تمجید مدّاحان او را مایل به مدح کننده نسازد «مِمَّنْ لا یَزْدَهِیهِ اِطْراء وَ لا یَسْتَمیلُهُ اِغْراء» ۱۴ـ قاضی باید مکفی المؤونه از بیت المال باشد و آنقدر به او داده شود که نیاز به این و آن پیدا نکند و چشمش به دست مردم نباشد «وَ اَفْسَحْ لَهُ فِی الْبَذْلِ ما یُزیلُ عِلَّتَهُ وَ تَقِلُّ مَعَهُ حاجَتَهُ اِلَی النّاس»

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟

پرسش

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟

پاسخ

در پاسخ به این پرسش کافی است آنچه را مرحوم محقق در شرایع، بحث آداب القضاء آورده است و در واقع عصاره‌ای است از آنچه در روایات اسلامی و کلمات فقها آمده بیاوریم. او می گوید «مستحب است که قاضی این امور را رعایت کند ۱ـ دربارهٔ اهل منطقه‌ای که مأموریت برای آن منطقه دارد، تحقیق و تفحّص کامل کند (فرهنگ آن مردم را بشناسد و به شرایط اخلاقی و اقتصادی

آنجا آشنا گردد، علما و نیکان و پاکان و حتّی قضات سابق را شناسایی کند، تا در کار خود بصیرت کافی داشته باشد، زیرا آگاهی به شرایط منطقه و محل و فرهنگ حاکم مردم، تأثیر زیادی در مسألهٔ داوری عادلانه دارد). ۲ـ هنگامی که وارد محل مأموریّت خود می‌شود، خانه (و مرکز قضاوت خود) را در وسط شهر قرار دهد تا همهٔ شاکیان به طور مساوری دسترسی به او داشته باشند! ۳ـ هنگام ورود به شهر به وسیلهٔ منادیان ورود خود را اعلام دارد تا همهٔ (ستمدیدگان) با خبر شوند. ۴ـ جلسهٔ قضا باید در محلّ باز و آشکاری باشد تا همه به آسانی به آن دسترسی پیدا کنند (نه پشت درهای بسته و در محاصرهٔ مأموران). ۵ـ به محض ورود در محل باید تمام مدارک مردم و پرونده‌های موجود را از قاضی پیشین دریافت نماید و همچنین ودیعه‌ها و امانتها را نیز تحویل بگیرد (در آن زمان معمول بوده که بسیاری ازمردم، اشیاء گرانقیمت را به عنوان ودیعه نزد حاکم می‌گذاشتند و همچنین اموالی که مورد نزاع بود). ۶ـ هرگاه محل قضاوت مسجد باشد، قاضی باید هنگام ورود به مسجد، نماز تحیّت بخواند سپس پشت به قبله بنشیند تا مدّعیان و شاکیان رو به قبله باشند (و احساس کنند درمحضر الهی سخن می‌گویند). ۷ـ باید وضع زندانیان را دقیقاً بررسی کند و آنها را که دلیل کافی برای ماندنشان در زندان نمی‌بیند، آزاد سازد و آنجا که دلیل کافی وجود دارد، شاکی را بخواهد و جریان را دنبال کند و همچنین دربارهٔ قیّم‌های ایتام و امنای حاکم، و حافظین اموال یتمیان، دقّت کند، اگر در میان آنها افراد نااهلی هستند، به زودی آنها را بر کنار سازد و افراد صالحی را جانشین آنها کند. ۸ـ در مجلس داوری، جمعی از دانشمندان و علما و آگاهان را دعوت کند تا مراقب حکم و داوری او باشند و اگر خطایی از او سر زند، او را به خطایش آشنا سازند. ۹ـ خودش برای خرید و فروش به بازار نرود (مبادا مردم برای جلب نظر او ارفاقهایی انجام دهند که آگاهانه یا ناآگاه تحت تأثیر آن واقع شود). ۱۰ـ در مجلس قضاوت نباید قیافهٔ خود را چنان درهم بکشد که مردم نتوانند با صراحت مطالب خود را بگویند، همچنین آن چنان نرم و ملایم نباشد که شاکیان جسور شوند و «مدعیانش گمان برند که حلواست»! ۱۱ـ در میان شاهدان تبعیض قائل نشود (و شاهدان آشنا و غیر آشنا، دور و نزدیک را در صورت داشتن شرایط شهادت یکسان بشمرد). ۱۲ـ پرونده‌های هر هفته را جمع‌آوری کرده و جداگانه بایگانی کند و همچنین پرونده‌های هر ماه و هر سال را با قید تاریخ، منظم سازد (یا دستور لازم دربارهٔ تنظیم آنها بدهد).

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟

پرسش

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟

پاسخ

این فقیه بزرگ در بحث وظایف قاضی و آنچه برای او لازم المراعات است چنین می‌گوید حاکم هفت وظیفه دارد ۱ـ واجب است مساوات را درمیان طرف دعوا در«سلام» و «جلوس» و «نگاه کردن» و «سخن گفتن» و «گوش فرا دادن» و «عدالت در حکم» رعایت کند (به این معنی که اگر به یکی از آنها با احترام خاصّی سلام میکند یا جواب سلام می‌گوید، عین آن را دربارهٔ دیگری رعایت کند و تفاوت موقعیّت اجتماعی آنها هیچگونه تأثیری در این مسأله نداشته باشد و اگر به یکی از آنها لحظاتی نگاه می‌کند، به دیگری نیز همان مقدار نگاه کند، خلاصه اینکه مساوات کامل را در مجلس قضا و داوری در تمام جوانب، حتّی تشریفات و احترامات جزیی رعایت نماید، تا جلوی انحرافات کلّی به خوبی گرفته شود). ۲ـ قاضی نباید به یکی از دو طرف دعوا، مطلبی «تلقین» یا «تعلیم» کند که به زیان طرف دیگر باشد. ۳ـ هرگاه دو طرف دعوا سکوت کنند، نباید به یکی از آن دو اشاره کند که سخنت را بگو، بلکه بهتر است هر دو را مخاطب ساخته بگوید «حرفتان را بزنید» یا بگوید شخص مدّعی سخنش را بگوید و

شکایتش را طرح کند. ۴ـ هرگاه حکم مسأله مورد دعوا ، روشن باشد، باید هر چه زودتر داوری کند، ولی مستحب است قبلاً آنها را ترغیب به صلح و سازش نماید، اگر حاضر نشدند حکم را صادر می‌کند. ۵ـ هر گاه شکایات، به ترتیب وارد شود، باید نوبت را رعایت کند، بدون هیچگونه تفاوت از نظر موقعیّت اجتماعی ارباب دعوی، و اگر ترتیب روشن نباشد، قرعه می‌زند. ۶ـ هرگاه شخص مدّعی علیه در ضمن دعوی، دعوی دیگری را مطرح کند، به سخنان او گوش نمی‌دهد تا دعوی اوّل پایان یابد. ۷ـ هرگاه یکی از طرفین دعوی اقدام به طرح دعوی قبل از دیگری کند، او را مقدّم می‌شمرد.

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟

پرسش

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟

پاسخ

در دنیای امروز، دستگاههای قضائی بسیار گسترده و پر زرق وبرق است، ولی هرگاه محتوای آن را با آنچه در اسلام وجود دارد مقایسه کنیم، بسیار کم ارزش جلوه می‌کند، مخصوصاً تفاوتهای زیر قابل دقت است ۱ـ در اسلام، قاضی باید در مسائل و احکام صاحب نظر باشد و تنها دانستن موادّ قانون کافی نیست، بلکه باید ریشه‌ها و مبانی آن را به طور اجتهادی بداند و به تعبیر دیگر، اجتهاد در مسألهٔ قضا شرط است، در حالی که در دنیای امروز تنها آگاهی بر مواد قانون کفایت می‌کند، و فرق میان این دو آشکار است. به تعبیر روشنتر، آگاهی بر احکامی که (مثلاً) در «تحریر الوسیله» آمده، گاه ممکن است از طریق تقلید باشد و گاه اجتهاد، گر چه وظیفه قاضی به هر حال تطبیق این احکام بر مسائل مورد دعوی و تشخیص صاحب حق از غیر صاحب حق است، ولی بسیار تفاوت می‌کند که آگاهی بر تحریر الوسیله از طریق تقلید بوده باشد، یا از طریق اجتهاد و پی گیری ریشه‌های آن از کتاب و سنت و اجماع و عقل اسلام دومی را توصیه می‌کند. ۲ـ در نظام قضائی امروز اعتماد به قاضی در محدودهٔ قضاء و داوری کافی است، ولی در اسلام این مقدار کافی نیست، بلکه قاضی باید از هر نظر پاک بوده باشد، زیرا عدالت به معنی پرهیز از هر گونه گناه است، خواه در دایره مسایل قضائی باشد یا غیر قضائی. روشن است میان کسی که در همه چیز و همه حال از گناه پرهیز می‌کند با کسی که در محدودهٔ معینی پرهیز دارد تفاوت بسیار است. و احتمال لغزش نفر دوم از نفر اول بیشتر است. ۳ـ قاضی در نظام قضائی امروز، اگر به حق داوری کند هر چند ناآگاهانه باشد مسئول نیست، ولی همان گونه که در بالا اشاره شد چنین قاضی از نظر اسلام در پیشگاه خدا مسؤل است و رسیدن به حق به تنهایی کافی نمی‌باشد بلکه باید آگاهانه صورت گیرد! ۴ـ در نظام قضائی اسلامی، نه تنها رشوه گرفتن از بزرگترین گناهان است، بلکه طبق بعضی از روایات در سر حد کفر و شرک است، امام صادق(ع) فرمود «اَمَّا الرِّشا فِی الْحُکْمِ فَهُوَ الْکُفْرُ بِاللهِ». (وسائل الشیعه ۱۸/۱۶۳)

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پرسش

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پاسخ

روایات و احادیث در این باره زیاداست . پیشنهاد می نماییم به ((وسایل الشیعه ، کتاب القضا)) و یا ((میزان الحکمه ،واژه القضا)) مراجعه نمایید .در عین حال سه روایت در اینجا بیان می گردد : ۱- ((هر که کار قضاوت به او واگذار شود بدون کارد سر بریده شده است عرض شد : ای رسول خدا منظور از سر بریدن چیست ؟ فرمود : آتش دوزخ)) ، (ترجمه میزان الحکمه ، ج ۱۰، ۴۹۵۲) . ۲- ((در روز قیامت قاضی دادگر رامی آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می شود که آرزو می کند کارش هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود)) ، (همان ، ۴۹۵۴). ۳- ((هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداوند او را به خودش واگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود خداوند فرشته ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد، (همان ، ۴۹۵۴;).

عدالت یکی از شرایط قاضی است . حال اگر کسی گناه کرده باشد و بعد توبه کند, آیا می تواند قاضی شود و حدود الهی را جاری کند؟ اگر گناهی که قاضی قبلاً انجام داده , دارای حدّ بوده , ولی توبه کرده است , آیامی تواند قاضی و مجری حدود باشد؟

پرسش

عدالت یکی از شرایط قاضی است . حال اگر کسی گناه کرده باشد و بعد توبه کند, آیا می تواند قاضی شود و حدود الهی را جاری کند؟ اگر گناهی که قاضی قبلاً انجام داده , دارای حدّ بوده , ولی توبه کرده است , آیامی تواند قاضی و مجری حدود باشد؟

پاسخ

همان طور که گفته اید و در کتب فقهی آمده است , یکی از شرایط قاضی این است که عادل باشد ;یعنی انسان پاک و با تقوایی باشد که گناهان کبیره و صغیره را عمداً انجام ندهد. اگر انجام داد, فوراً توبه و استغفار نماید.حال اگر شخصی گناهکار بوده یا گناهی که دارای حدی بود, انجام داده است ولی توبه کرده و حاکم از گناه او مطلع نشده است تا حدّ بر او جاری کند, توبهء او پذیرفته می شود. باید واقعاً توبه کند و وقتی توبه کرد, می تواند قاضی بشودو حدود الهی را جاری کند. قاضی یا امام جماعت یا مرجع تقلید که شرطشان عدالت است , اگر احیاناً گناهی انجام دادند و فوراً توبه کردند,می توانند به کار خود ادامه دهند. قرآن دربارهء صفات متّقیان فرمود: خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را بیآمرزد؟! و بر گناه , اصرار نمی ورزند.پاداش آنان آمرزش و مغفرت الهی است. > از رسول خدا۶نقل شده است : (۱) از امیرالمؤمنین ۷نقل شده است : هر کس توبه کند, به درگاه خدا باز گردیده است. > در قرآن آمده است : انجام دهد, خداوند توبهء او را می پذیرد و او بخشنده و مهربان است. > در مورد کسانی که می خواهند حدّ الهی را جاری کنند, روایاتی وارد شده که آنان که حد باید بخورند, مجری حدّنشوند. فقها از این روایات کراهت شرکت شرکت کردن این گونه افراد را فهمیده اند,(۲) ولی شرکت کردن این گونه افراد در اجرای حدّ اشکالی ندارد. (پاورقی ۱.محمدی ری شهری , میزان الحکمهٔ, ج ۱ حدیث ۲۱۴۴ (پاورقی ۲.وسائل الشیعه , ج ۱۸ باب ۳۱از ابواب مقدمات حدود, ص ۳۴۱

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پرسش

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پاسخ

بر اساس موازین اسلامی اصل بر بیگناهی اشخاص است و شخص وقتی مجرم شناخته می‌شود که جرم او نزد محکمهٔ واجد صلاحیت اثبات شود. در این صورت شخص مجرم به تناسب جرمی که مرتکب شده طبق قانون مجازات می‌شود. در اصل سی و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر این که جرم او در دادگاه صالح اثبات گردد. همچنین در اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی آمده احکام دادگاه ما باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است ماده ۲ قانون مجازات اسلامی جرم را اینگونه تعریف کرده هر فعل و ترک فعل که مطابق قانون قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تأمینی و تربیتی باشد، جرم محسوب است و هیچ امری را نمی‌توان جرم دانست مگر آن که به موجب قانون برای آن مجازات یا اقدام تأمین یا تربیتی تعیین شده باشد. قاضی در دادگاه اسلامی بر اساس موازین اسلام و به طور مستند و مستدل قضاوت می‌کند و حتی در صورت بازداشت شخصی موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلاـ فاصله کتباً به او ابلاغ و تفهیم شود. با توجه به آنچه ذکر شد، دادگاه‌ها باید بر اساس قانون و به طور مستند به صدور حکم بپردازند نباید و اشخاص را بدون دلیل زندانی و محکوم کنند. اگر قاضی عمداً مرتکب خلاف قانون شد و حکمی غیر قانونی صادر نمود، از طریق دادگاه انتظامی قضاوت قابل پیگرد قانونی است و شخصی که به طور غیر قانونی مجرم شناخته شده می‌تواند احقاق حق نماید و بر اساس اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی جبران ضرر مادی و معنوی و اعاده حیثیت از خود را بخواهد.

آیا سیستم تعدد قاضی در صدور حکم؛ در نظام قضائی اسلام جایز است؟

پرسش

آیا سیستم تعدد قاضی در صدور حکم؛ در نظام قضائی اسلام جایز است؟

پاسخ

در نظام قضائی اسلام و نیز بر اساس سیستم قضائی جمهوری اسلامی ایران از حیث ورود به ماهیت دعوی جهت صدور حکم واحد است زیرا انشاء حکم به اتفاق نظر همه فقهای اسلام توسط یک قاضی با شرایط مندرج در بحث قضاوت صورت می گیرد. زیرا در غیر از این صورت قصد قاضی برای انشاء حکم متمشی نخواهد شد. اما آنچه در مورد تعدد قاضی در صدور حکم مطرح است از حیث شکلی است که طبق قوانین آئین دادرسی مدنی و کیفری سبک و روش رسیدگی به دعاوی را تقنین می نماید. لذا بحث تعدد قاضی در صدور حکم ماهیت طولی دارد. بدین معنا مجموعه اصول و مقرراتی وجود دارد که به رسیدگی دعاوی حقوقی و امور حسبی و امور کیفری در دادگاه های بدوی، تجدید نظر و دیوانعالی کشور و کلیه مراجعی که متصدی رسیدگی به پرونده دارند، می پردازند و با مطرح شدن مسئله صلاحیت دادگاه ها و صلاحیت قضات در امر رسیدگی سیستم تعدد قضات بصورت طولی و نیز از حیث شکلی اعمال و اجراء می گردد. زیرا شایستگی و اختیار قانونی برای رسیدگی محاکم و قضات متفاوت است بعنوان مثال در بحث صلاحیت نسبی که عبارتست از اختیار یک دادگاه نسبت به سایر دادگاههایی که از حیث نوع و صنف و درجه شبیه یکدیگرند چه از نظر ماهیت دعوا مثل دادگاه خانواده و چه از نظر مکان هر یک اعمال قضاوت و صدور حکم می نمایند. در نتیجه اینکه چند قاضی در مورد یک ماهیت دعوا اعمال نظر می کنند بصورت طولی است یعنی ابتدا دادگاه بدوی، سپس تجدید نظر و بعد دیوانعالی کشور که هر چند قضات متعدد هستند اما صدور و انشاء حکم واحد است.

بر فرض پذیرش سیستم تعدد قضات در محاکم، آیا همه آنها باید دارای صفات مورد نظر شارع جهت تصدی سمت قاضی باشند یا بعضی از آنها؟ لطفا نظرات همه مراجع بزرگوار را قید فرمایید.

پرسش

بر فرض پذیرش سیستم تعدد قضات در محاکم، آیا همه آنها باید دارای صفات مورد نظر شارع جهت تصدی سمت قاضی باشند یا بعضی از آنها؟ لطفا نظرات همه مراجع بزرگوار را قید فرمایید.

پاسخ

بر اساس نظر اسلام و سایر مراجع عظام هر قاضی در هر سمتی و در هر مرتبه ای از قضاوت که باشد و یا در قسمتی از ساختار قضائی باشد همگی باید شرایط لازم را که اسلام در نظر گرفته، داشته باشند هر چند در بعضی از موارد که از مستشاران استفاده می شود لازم نیست آن صفات را داشته باشند زیرا آنها انشاء حکم نمی کنند و از اینجاست که اگر زن در مقام مستشار باشد بلامانع است اما در مقام صدور حکم باید قاضی مرد و عادل و دارای صفات مورد نظر اسلام باشد.

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رئیس قوه ء قضائیه توضیح بفرمایید.

پرسش

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رئیس قوه ء قضائیه توضیح بفرمایید.

پاسخ

الف) حدود اختیارات یک قاضی: رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی که در هر جای جامعه بروزمی‌کند، باید در حدود صلاحیت دادگاه قرار گیرد، ولو این که طرف دعوی دولت یا سازمانی دولتی باشد. بر این اساسوظیفه اصلی و اساسی قاضی حل و فصل دعاوی و اختلافاتی است که به دادگاه‌ها کشیده می‌شود. وظایف واختیارات قضات به صورت خیلی مختصر، عبارت است از: ۱- الزام به رسیدگی و صدور حکم، ۲- الزام به عدماجرای آیین‌نامه‌ها و قوانین خلاف قانون و شرع. ر.ک: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۵۱، دکتر سید محمد هاشمی. اما گرچه قاضی اختیار رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی را که در جامعه بروز می‌کند دارد اما بر ایناصل دو استثنا وارد می‌شود و اختیارات قاضی را محدود می‌نماید: ۱- حدود اختیارات قاضی در روابط بین‌الملل: در روابط سیاسی و اقتصاد بین‌المللی هیچ دولتی نمی‌تواند یکطرفه تصمیم بگیرد یا یک جانبه قضاوت کند و آن را به مورد اجرا گذارد. زندگانی مشترک کشورها مستلزم توافق‌ها وقراردادهایی است که اراده اجتماع دول آنها را پدید آورده، موجبات اطاعت دسته‌جمعی دول را از نظام عمومیفراهم ساخته است در تکوین این اراده هر یک از دول فقط سهمی دارند. ۲- حدود اختیارات قاضی در امور نظامی: در زمانی که جامعه دچار بی‌نظمی و عدم امنیت می‌شود، دولت ازقوای نظامی استفاده کرده و مجازات متخلفین را دادگاه‌های نظامی به عهده می گیرند. مداخله دادگاه‌های نظامی درامور قضایی به منظور حفظ امنیت داخلی کشور مورد توجه و تحقیق صاحب‌نظران حقوق اساسی می‌باشد و دو مسألهمطرح می‌باشد. اول: صلاحیت دادگاه‌های نظامی در موارد ضرورت تا چه پایه ممکن است گسترش یابد؟ دوم: هرگاه شخص در دادگاه نظامی محکوم شود، لیکن به ادعای این که حکم دادگاه نظامی خلاف قانون صادر شده است، موضوع را در محاکمعمومی طرح و تقاضای رسیدگی

کنـد، آیا دادگاه می‌توانـد به چنین ادعایی ترتیب اثر دهـد؟ که در این موارد نظرات مختلفی بیان شـدهاست. ر.ک: حقوق اساسـی، ص ۱۲۲، دکتر جعفر بوشـهری. ب) وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه: به طور کلی وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه به دو دسته تقسیممی‌شود: الف) وظایف در ارتباط با قوه قضائیه: ۱- تشکیلات قضایی: از آنجا که انجام مسؤولیت‌های قوه قضاییه نیاز به تشـکیلات مناسب دارد، تصمیم‌گیری درمورد تعداد شعبه‌ها در هر شهرستان و این که چه بخش‌های اداری و اجرایی برای همکاری با مراجع قضایی لازم استبا رئیس قوه قضاییه می‌باشد. این تصمیم‌گیری قطعی و نهایی در قلمرو قوه قضاییه کلیت دارد و همه مراجع قضـایی واداری و اجرایی را در برمی‌گیرد دادگـاه و دادسـرای نظـامی، دادگـاه و دادسـرای انقلاـب، دیـوان عـالی کشـور، دیـوان عـدالتاداری، سازمـان بازرسـی کـل کشور... از حیث تشـکیلاتی و اداری تـابع تصـمیمات قـانونی رئیس قوه قضاییه هسـتند. البتهاین تبعیت به اسـتقلال نظر قضایی تسـری ندارد و قضات در هر مرجع، نظر قانونی خود را اعلام می‌دارند. ۲- تهیه لوایح قضایی متناسب با جمهوری اسلامی ایران . ۳- استخدام قضات واجدالشرایط. ۴- پیشنهاد عفو یا تخفیف مجازات محکومین. ب) وظایف رئیس قوه قضاییه در غیر امور قضایی: وظایف مختلف و متنوعی قانون اساسـی به عهده رئیس قوه قضاییه گذاشـته که مستقیما در ارتباط با امر قضا نیسـتولی به وضع کل کشور و امنیت عمومی و سیاست‌گذاری مربوط می‌گردد که اهم آن: ۱- عضویت در شورای‌عالی امنیت ملی. ۲- عضویت در شورای بازنگری قانون اساسـی. ۳- عضویت در مجمع تشـخیص مصلحت نظام. ۴- عضویت در شورای موقت رهبری. ۵- تعیین نماینده در شورای نظارت بر صدا و سیما. ۶- رسیدگی به دارایی مقامات عالیه کشور. ۷- نظارت بر حسن اجرای قوانین (تشـکیل سازمـان بازرسـی کل کشور). ۸- پیشـنهاد حقوق‌دان برای شورای نگهبـان. ر.ک: حقوق اساسـی نهادهـای سیاسـی جمهوری اسلامی ایران، مدنی، ص ۳۶۱.

آیا مجرمی که نزد قاضی بگوید توبه کردم , قاضی باید توبه او را قبول کند؟

پرسش

آیا مجرمی که نزد قاضی بگوید توبه کردم , قاضی باید توبه او را قبول کند؟

پاسخ

پرسـش شما, چند صورت دارد که جداگانه به آنها اشاره می شود: ۱- اگر جرم با اقرار مجرم ثابت شود و مجرم توبه کرده باشـد - چه در نزد قاضـی و چه قبل از آن - قاضـی مخیر است که او را عفو کنـد. (البته اگر نگوییم که اساسا "حد ساقط شده و قاضـی حق اجرای حد را ندارد). همانطور که در روایت معتبر نیز آمده است : ((هرگاه دزد با اختیار خودش نزد قاضـی برود و توبه کرده باشد, مـال دزدی را به صـاحبش برمی گردانند و دست دزد را قطع نمی کننـد)). البته این روایت در مورد سـرقت است و برخی سـرایت حکم آن را به جرم هـای دیگر نمی پذیرنـد. امـا روایت معتـبر دیگری نیز وجـود دارد که از ان اسـتفاده می شود که مجرم اگر توبه کنـد, می توان از جرم او گـذشت کرد. نسـبت به شـخص محارب گفته انـد که اگر قبل از دسـتگیر شدن توبه کند, حد بر او جاری نمی شود. در این مورد به آیه قرآن نیز تمسک کرده انـد: ((الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ائن اللأه غفور رحیم)). ۲- اگر جرم با بیأنه (دو شاهد عادل) ثابت شود ولی قبل از ثبوت جرم توبه کرده و آثار توبه در او نمایان و خود را اصـلاح کرده باشد و شواهدی نیز توبه او را تائیید کند, توبه اش اثر خواهد داشت و موجب سـقوط حد و یا مخیر بودن قاضی در عفو کردن می گردد. در روایتی آمده است : ((اگر دزد یا کسـی که شـرب خمر کرده و یا کسی که مرتکب زنا شده باشد, قبل از دستگیر شدن توبه کند و خود را اصلاح نماید, حد بر او جاری نمی شود)). ۳- اگر جرم با بیأنه ثابت شود و پس از دسـتگیری نزد قاضی توبه کند, توبه او

گرچه حقیقی و همراه با اصلاح رفتار وی باشد, اثری نداشته و حد بر او جاری می شود. خلاصه اگر جرم با اقرار ثابت شود, توبه مفید است (چه نزد قاضی و چه قبل از آن ;)اما اگر با بینه ثابت شود, توبه ئ مجرم در صورتی مفید است که قبل از دستگیر شدن و شهادت بینه باشد و گرنه بعد از دستگیر شدن و شهادت بیأنه , توبه او اثری ندارد. البته در مورد بیأنه توبه ئ او در صورتی قابل قبول است که همراه با شواهدی باشد ;مثلا "خود را اصلاح کرده و مرتکب خلاف نشود. اما در مورد اقرار - که خود اقرار و نزد قاضی رفتن شاهد قطعی بر توبه حقیقی او خواهد بود - موجب سقوط حد و یا مخیر بودن قاضی در عفو کردن می باشد. برای آگاهی بیشتر ر.ک : وسائل الشیعه , ج ۱۸, ب ۱۵ و ۱۶, ابواب مقدمات الحدود ;مبانی تکمله المنهاج , (آیت الله خویی), ج ۱, ص ۱۸۵ - ۱۸۷ و ۳۲۱ - ۳۲۲). موفق باشید

منابع و اطلاعاتی در مورد نظام حقوق فضایی و ماورای جو خواستم. لطفاً راهنمایی بفرمایید.

پرسش

منابع و اطلاعاتی در مورد نظام حقوق فضایی و ماورای جو خواستم. لطفاً راهنمایی بفرمایید.

پاسخ

دانشجوی گرامی! از مکاتبهٔ جناب عالی با این واحد سپاسگزاریم. منابع و مدارک مستقلی در مورد حقوق فضا و ماورای جو پیدا نکرده ایم. اگر کتاب مستقلی تألیف شده باشد، اطلاعی نداریم. در این زمینه باید به کتاب های حقوق بین الملل عمومی ماهنامه ها و فصل نامه های تخصصی حقوق مثل فصل نامه وکالت و مجله های حقوقی دانشکده های حقوق تهران و شهید بهشتی و ... یا فصل نامه های کانون وکلای دادگستری، وزارت دادگستری و مجلات حقوقی و به پایان نامه ها و پایگاه های اینترنتی مراجعه کنید. از منابع موجود در سازمان مدارک علمی وزارت علوم و تحقیقات واقع در تقاطع انقلاب ـ فلسطین ـ ساختمان شمارهٔ ۲ و کتابخانهٔ وزارت امور خارجه هم می توانید استفاده کنید. در صورت نیاز باز با ما مکاتبه کنید تا اگر منابعی یافتیم، اطلاع دهیم. موفقیت شما را از خداوند مسئلت داریم.

چرا هنگامی که یک فرد مسلمان از دین خود خارج شود و به دین دیگری گرایش پیدا کند، از نظر علمای دین اسلام مرتد می‌باشد؟

پرسش

چرا هنگامی که یک فرد مسلمان از دین خود خارج شود و به دین دیگری گرایش پیدا کند، از نظر علمای دین اسلام مرتد می‌باشد؟

پاسخ

پاسخ به این سؤال با توجه به معنای مرتد روشن می گردد. مرتد به کسی اطلاق می‌شود که بعد از پذیرش اسلام از آن روی گردان شود؛ یعنی اول اسلام را بپذیرد و قبولش کند و بعد آن را انکار و طرد نماید. (۱) با توجه به این معنا می گوییم: حال اگر کسی به هر دلیلی اول اسلام را بپذیرد و بعد آن را انکار نماید، مشمول معنای مرتد می گردد. حال اگر پرسش دیگری است، مانند حکم ارتداد در اسلام می‌توانید در نامه بعدی به صورت شفاف بیان نمایید، ضمن این که به برخی از شبهات در این مورد در سؤال ششم پاسخ داده شده مطالعه نمایید. پی‌نوشت‌ها: ۱ - حسن غریب، الرده فی الاسلام، ص ۴۹.

چرا در بحث شهادت شهود شهادت دو زن عادل به اندازهٔ شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پرسش

چرا در بحث شهادت شهود شهادت دو زن عادل به اندازهٔ شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پاسخ

در بسیاری از حقوق و جزا ئیات مرد و زن با هم تفاوت دارند مثلاً اگر مردی مرتد شود با شرایطی حکم او قتل است ولی اگر زنی مرتد شود حکم او قتل نیست یا وظایفی که بر دوش مرد قرار داده شده بر زن نیست. مکانیسم خلقی زن و مرد با هم متفاوت است. روحیات و اخلاق زن و مرد با هم یک جور نیست. توقعی که خداوند از زن دارد با توقعی که از مرد دارد یکی نیست. خداوند زن را برای امری خلق کرده و مرد را برای هدف دیگری آفریده است. این دو گرچه از یک جنس ند. امّا هر چند که از یک جنس باشند، با هم مساوی نیستند. بحث شهادت و اطلاع رسانی به قاضی ربطی به ماهیت مرد و زن و خلقت آن دو ندارد. در بعضی موارد که شهادت مربوط به زنان باشد اصلاً شهادت مردان مورد قبول نیست چون مرد در آن موارد نمی تواند شاهد باشد. در وقایع و رخدادهای کوچه و بازار، مردان بیشتر از زنان دست اندر کار هستند. مردان به خاطر کار و تلاش و به دست آوردن زاد و توشه و گذران زندگی با رخدادها و وقایع اجتماعی بیشتر مأنوس اند و اگر واقعه ای رخ داد، بیشتر و بهتر در معرض اطلاع اند. فرض کنیم در خیابان دو نفر با هم دعوا می کنند و با چوب و چا قو و سنگ به جان یکدیگر افتاده اند. پس از چند دقیقه مردان اطراف آنان را گرفته و آنان را از یکدیگر جدا می کنند. این جا اگر قتلی یا جراحتی واقع شد مردان چون شاهد و ناظر بوده اند بهتر می توان از آنان شهادت را پذیرفت. در این جور وقایع یا اصلاً زنان حضور ندارند یا اگر حضور داشته باشند خود را کنار می کشند یا مردان آنان را به عقب می رانند. از این رو پذیرفتن شهادت مردان و نپذیرفتن شهادت یک زن مسئله طبیعی است و ربطی به نقص یکی و کمال دیگری ندارد. از طرفی بر اساس نظر روانشناسان زنان ازروحیه لطیف تربرخوردارند و احساسی تر هستند بنابراین سریعتر مطالبی را قبول می کنند و زودتر تحت تاثیر قرار می گیرند. * و به تعبیر دیگر" شهادت "در قوانین قضایی اسلام در زمره حقوق قرار ندارد. شهادت حق نیست، بلکه تکلیف و مسئوولیت است؛ یعنی انسان وظیفه دارد برای این که حقوق دیگران پایمال نگردد، شهادت بدهد. بدین جهت است که قرآن کتمان شهادت را حرام اعلام نموده است.(۱) اگر شهادت برخی در دادگاه پذیرفته نمی‌شود، یا کم‌تر پذیرفته می شود، گویای سهل‌تر بودن تکلیف و مسئوولیت است، نه تضییع حقوق. اسلام در برخی امور مردان را از تکلیف شهادت معاف دانسته و آن را در انحصار زنان قرار داده است، امّا در برخی امور زنان را از آن معاف دانسته و آن را در انحصار مردان در آورده و در برخی امور شهادت دو زن را برابر با یک مرد قرار داده است. همه این قوانین بر پایه حکمت و هماهنگی بین نظام تشریع با نظام تکوینی بنا نهاده شده است. توضیح: برای بشر دو نظام وجود دارد: نظام تکوین و تشریع. نظام تکوینی، یعنی قوانین، وظایف و مسئوولیت هایی که از سوی خلقت بر آدمی فرمانروایی می‌کند و ربطی به حوزه اختیاری بشر ندارد. در این حوزه برای هر یک از دو جنس نرینه و مادینه وظیفه خاص و هماهنگ با امکاناتی که دارند، در نظر گرفته شده است، به گونه‌ای که انکار آن از هیچ فردی پذیرفتنی نیست. نظام تشریع، یعنی قوانینی که به حوزه فعالیت‌های اختیاری بشر مربوط است. این نظام اگر برگرفته، منطبق و هماهنگ با نظام تکوینی نباشد، فاقد ارزش است. ارزش و توانمندی نظام تشریع به میزان انطباق آن با ظرفیت‌های وجودی موجود در نظام تکوینی است. حال می‌گوییم: در نظام تکوین بین زن و مرد از چند جهت تفاوت‌های زیادی وجود دارد، بدین شرح: ۱- از جهت اعضا و جوارح: دو جنس زن و مرد در تمامی اعضا و جوارح با یکدیگر اختلاف دارند، چه اعضا و جوارحی که به عضو جنسی و تولید مثل مربوط است و چه غیر آن. رویش مو در بدن زن و مرد، چربی

زیر پوست، بافت‌ها، ظرافت و ضخامت پوست، شکل و وزن حجمی استخوان‌ها، مقدار مواد آلی و کانی در استخوان‌ها، درشتی عضلات، زور بازو، شکل هندسی و حجم و وزن مغز، وزن قلب، ضربان نبض، فشار خون، حرارت بدن، میزان و تعداد تنفس در دقیقه، قد، وزن، ارتعاشات صوتی، ترشحات بدن، میزان گلبول‌های سفید و قرمز در خون، گنجایش و حجم ریه، و الگوی رشد جسمانی در آغاز از دو جنس نرینه و مادینه. خلاصه این که همه چیز در زن و مرد حتی در یک تار مو متفاوت است.(۲) ۲- از نظر احساسات، عواطف، تمایلات و اخلاق: طبق نظر روانشناسان، محبت، رفتار انفعالی، رفتار عاطفی و حمایت کننده، از ویژگی‌های زنانه است. در برابر این امور، پرخاشگری، استقلال، رقابت، سلطه و حاکمیت را از ویژگی‌های مردان بر شمرده‌اند.(۳) نیز گفته‌اند: داشتن دلی پر مهر و عاطفه و احساساتی آتشین، جلوه گری، دلربایی، آرایش گری، دوستدار پارچه و لباس و طلا و امور زینتی از خصائص زنان است.(۴) زن در تقلید، مدپرستی، تجمّل پرستی، خنده و گریه از مرد پیش قدم است.(۵) زنان به جهت این که از نیروی احساس و عاطفه بیشتری بهره مندند، از صحنه‌های احساسی و عاطفی بیشتر متأثر می‌شوند و به هیجان می‌آیند.(۶) از تفاوت‌های موجود در نظام خلقت، تفاوت‌هایی در نظام تشریع پدید می‌آید، بدین جهت در برخی از تکالیف و مسئولیت‌ها بین زن و مرد تفاوت هایی وجود دارد که سؤال مذکور از جمله آن‌ها است. در ظرفیت وجودی زنان دو چیز بیش از مردان است: یکی بُعد عاطفی و دیگری شرم و حیا و عفت. به نظر روانشناسان فراموشی با میزان احساسات و هیجانات، نیز با میزان شرم و حیا و عفت رابطه مستقیم دارد. وقتی که در حوزه تکوینی این ویژگی‌ها وجود دارد، در حوزه تشریع برای محکم کاری (به ویژه در اموری که مربوط به حقّ النّاس است) می‌بایست چاره‌ای اندیشیده شود، تا حقوق مردم در شهادت‌ها ضایع نگردد. در این جا سه صورت متصوّر است: ۱- به جهت غلبه عاطفه، عفت و هیجانات در زنان که زمینه ساز فراموشی در برخی امور هیجانی است و هم چنین به این جهت که گفته شده زنان زودتر به حالت اطمینان در یک مسئله دست می‌یابند و زود باورند و راحت‌تر تحت تأثیر قرار می‌گیرند، بگوییم شهادت زنان فاقد ارزش است، تا حقوق از طریق شهادت زنان تضییع نگردد. این سخن ممکن است از جهت دیگر موجب تضییع حقوق دیگران شود و آن جایی است که شهادت در انحصار زنان باشد. ۲- بگوییم شهادت زنان مانند شهادت مردان اعتبار دارد. این سخن موجب می‌شود که به جهت موارد مذکور از اعتبار قضا کاسته شود و به نوعی حقوق مردم تضییع گردد. ۳- راه حل معتدل: خداوندی که انسان‌ها را آفرید و به همه اسرار نهفته آگاه است، فرموده در اموری که مربوط به حقوق مردم است (حق النّاس، نه حقّ اللّه) به شهادت زنان ارزش و اعتبار داده شود، لیکن به جهت محکم کاری دو شاهد زن در اموری که یک شاهد مرد لازم است، یا چهار شاهد زن در اموری که دو شاهد مرد لازم است، با شرایطی، ارزش و اعتبار دارد. این عین عدل و منطبق با نظام تکوینی است. * پی نوشت‌ها: ۱. بقره (۲) آیه ۲۸۳. ۲. دکتر سید رضا پاک نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبران، ج ۱۹، ص ۲۸۰ - ۲۹۳. ۳. روانشناسی رشد، ج اوّل، ص ۳۳۰، از انتشارات سمت. ۴. دکتر سید رضا پاک نژاد، همان، ص ۲۸۱. ۵. همان، ص ۲۹۵. ۶. کتاب نقد، ش ۱۲، ص ۵۹ سوال: چرا دیه زن و مرد برابر نیست؟ دیه، نمایان‌گر بها و ارزش انسان نیست، چون ارزش انسان بسیار بالا- است و قابل مبادله مالی نبوده و با معیار های مالی نمی توان سنجید. دیه مربوط به جبران خسارت جانی با توجه به بُعد اقتصادی آن است. توضیح این که: انسان‌ها ابعادی دارند، از جمله: ۱- بُعد انسانی و الهی: همه (چه زن و چه مرد) از روح ملکوتی الهیّه بهره‌مندند و از این جهت بین زن و مرد هیچ تفاوتی نیست. زن به همان درجه و مرتبه از کمال انسانی می تواند دست یابد که مردان می توانند دست یابند . هیچ یک از قوانین و احکام اسلامی در این جهت بین زن و مرد تفاوتی قرار نداده است. ۲- بعد علمی و دانش‌طلبی: خداوند در هر دو ابزار شناخت قرار داده است و هر دو می‌توانند به معارف عالی دست پیدا کنند. در این بعد نیز بین زن و مرد تفاوتی نیست. ۳- بعد جسمانی و مادی: در این بعد بین زن و مرد تفاوت هست. این تفاوت باعث می‌شود که هر یک از دو جنس (مذکر و مونث) به مقتضای شرایط وجودی خویش مسئوولیت هایی را پذیرا باشند. اسلام با توجه به همین امر مسئوولیت‌های اقتصادی خانواده را بر دوش مرد خانواده قرار داده و بر آنها تکلیف نموده است نه

بر زنان و زنان نیز هیچ گاه نمی گویند که چرا این مسئولیت بر ما تکلیف نشده است. واقعیت این است که مردان در اقتصاد خانواده (با توجه به مسئولیت های تعیین شده در اسلام بر آن ها)بیشتر نقش دارند، از این رو با فوت آنان ضربه اقتصادی بیشتری به خانواده وارد می گردد. زنان با شرایط فیزیکی شان باردار می‌شوند و بچه شیر می‌دهند. این‌ها کارهای خوب و با ارزشی است اما این چیزها اقتصاد خانواده را تأمین نمی‌کند. بنابر این زن و مرد از جهت توان جسمی متفاوتند که این فرق موجب تفاوت در نقش آن دو در امور اقتصادی می‌شودو بر طبق آن مسئولیت هائی بر عهده آنها گذاشته و تکلیف می شوند.پس تفاوت‌ها بر اساس تناسب است، نه نقص و کمال. نتیجه: همان گونه که قرار دادن مسؤولیت‌های اقتصادی همانند: نفقه، مهریه و دیه عاقله که در اسلام بر دوش مردان قرار داده شده است، طبعاً از دست رفتن مرد خانواده، ضربه اقتصادی به افراد خانواده (زن و فرزندان) وارد می‌شود. شریعت اسلام برای جبران این ضربه و کاهش آن، مسئله دو برابر بودن دیه مردان را مطرح کرده است. اگر با دقت در این حکم شرعی نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که در این جا، اسلام مراعات حال زنان خانواده را نموده است؛ زیرا دو برابر بودن دیه مرد به این معنا است که مبلغ دو برابری نصیب دیگر افراد خانواده (زن و فرزندان) شود. در طرف دیگر نصف بودن دیه زن به این معنا خواهد بود که در صورت قصاص باید نصف دیه پرداخت شود تا زن و فرزندان مرد (که مورد قصاص قرار خواهد گرفت) از این درآمد بتوانند زندگی کنند؛ بنابراین از هر طرف نگاه کنیم، در این مسئله مراعات حال زن و فرزندان خانواده شده است، و اصولاً در برخی موارد مرد و زنی که دیه آن‌ها طرح می‌شود، وجود ندارند تا از آن بهره‌مند شوند؛ بنابراین مسئله دیه در قانون اسلامی، هماهنگ با شرایط مردان و زنان و مسئولیت‌های آن‌ها در خانواده تنظیم شده و کاملاً حکیمانه است.

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند , فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی رابشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می تواند از عهده تصور و درک آن بربیاید . او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی , قضاوتش پیروی می شود . اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گرفتاریش بیشتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و درمحدوده تشخصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند , از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخصات عاری گردانیم . بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سوی دیگر

عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق بازش می دارد , طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می آراید و جلوه گر می سازد , باز می گرداند . پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد . به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد . چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خواننده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوارکه مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند . سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند , فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی رابشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می تواند از عهده تصور و درک آن بربیاید . او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی , قضاوتش پیروی می شود . اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گرفتاریش بیشتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و درمحدوده تشخصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند , از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخصات عاری گردانیم . بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق بازش می دارد , طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می آراید و جلوه گر می سازد , باز می گرداند . پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر

آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد . به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد . چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خواننده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوارکه مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند . سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

قرآن مجید از یک طرف مردم را دعوت به قصاص نموده و آن را مایه حیات و وسیله بقا در روی زمین می داند , آنجا که می گوید : و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب و برای شما در قصاص , حیات و زندگی است ای صاحبان خرد (۱) در مورد دیگر از عفو و اغماض ستایش می کند

پرسش

قرآن مجید از یک طرف مردم را دعوت به قصاص نموده و آن را مایه حیات و وسیله بقا در روی زمین می داند , آنجا که می گوید : و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب و برای شما در قصاص , حیات و زندگی است ای صاحبان خرد (۱) در مورد دیگر از عفو و اغماض ستایش می کند و مردم را به عفو و گذشت دعوت می نماید , مثلا ـ می فرماید : و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس ; و خشم خودرا فرو می برند و از خلافهای مردم در می گذرند . (۲) آیا این دو دستور با هم منافاتی ندارند ؟

پاسخ

اولا : نکته قابل توجه این است که تشریع بسیاری از قوانین اثر اجتماعی و روانی دارد اگر چه از قانون عملا کمتر استفاده شود; مثلا , همین اندازه که اسلام اجازه می دهد اولیای مقتول قاتل را قصاص کنند , کافی است افرادی که می خواهند دست خودرا به خون دیگری آلوده کنند , در برابر چشم خود حق قصاص را - که به اولیاءمقتول داده شده است - مجسم سازند و خود را در خطر اعدام ببینند و دست از کارخود بردارند . بنابر این , قرار دادن حق قصاص به خودی خود چیزی است که می تواند اثر حیاتی برای اجتماع داشته باشد و جلو قتل و تجاوز را بگیرد هر چند عملا از این حق بسیار کم استفاده شود . به عبارت دیگر , مایه بقای بشر و ضامن حیات او در برابر تجاوز متعدیات همان قدرت قانونی بر قصاص است نه اقدام به قصاص , زیرا چیزی که می تواند متجاوز را ازهرگونه تجاوز و تعدی باز دارد , این است که با خود بیندیشد که اگر دست به تجاوز بزند و خون کسی را بریزد صاحبان خون ممکن است از قدرت قانونی خود استفاده نموده و از دادگاه بخواهند که او را قصاص کند . چنین اندیشه ای که مبادا روزی اولیای مقتول خواهان قصاص او باشند غالبا مانع از آن می گردد که افراد صالح به فکر جنایت بیفتند . بنابر این , تشریع قانون قصاص و این که افراد ستمدیده در صورت تمایل می توانند ازطرف انتقام بگیرند , ضامن بقای حیات و سبب کاهش آمار جنایت است ; ولی هرگز اسلام اولیای مقتول را مجبور نکرده است که حتما از این قدرت قانونی استفاده کنند; بلکه به آنان اختیار داده است که در صورت تمایل , از این حق مشروع خود استفاده کنند و انتقام خود را از قاتل بگیرند و در عین حال آنان می توانند به میل ورغبت از در عفو و گذشت وارد شوند و از سر تقصیر جانی درگذرند و یا دیه بپذیرند . اسلام با تشریع دو قانون (قانون قصاص و عفو) به دو هدف عالی خود رسیده است; از یک طرف به اولیای مقتول حق قصاص و قدرت بر انتقام داده و

از این طریق ازتکرار حوادث خونی شدیدا جلوگیری نموده است که اگر چنین حقی را به آنان نمی داد ,بطور مسلم آمار جنایت بالا می رفت و خطرات مسلمی جامعه انسانی را تهدید می کرد . از طرف دیگر اولیای مقتول را مجبور به قصاص ننموده و دست آنان را در استفاده ازحق قانونی خود آزاد گذارده است تا اگر روزی مصالح ایجاب کرد که از در عفو آیندو یا طبعا مایل به انتقام نباشند , بر متجاوز منت گذارده و او را عفو کنند . نتیجه این که : اگر قصاص تشریع نمی شد امنیت و آرامش وجود نداشت و حیات انسانی در معرض خطر بود ; و اگر به صاحب حق اختیار و آزادی داده نمی شد و در برابر حق قصاص , حق اغماض به او پیشنهاد نمی شد , قانون نخست ناقص بود . چه بسا مصالحی ایجاب می کند که صاحب حق , عفو و اغماض را بر انتقام ترجیح د..... ;در این صورت تشریع قانون عفو , مکمل حق قصاص است . ثانیا : باید توجه نمود که قصاص موردی دارد و عفو موردی دیگر , در موردی که قصاص جانی به امنیت و بقای حیات دیگران کمک کند (بطوری که اگر از قصاص صرف نظرشود چه بسا اندیشه تجاوز در مغز او و دیگران بار دیگر زنده شود) در این صورت شایسته است که اولیای مقتول از این حق قانونی استفاده نمایند ; ولی اگر جانی رانادم و پشیمان ببینند و مصالحی ایجاب کند که از گناه او صرف نظر کرده او رابخشند , در این صورت عفو و گذشت را بر قصاص و انتقام ترجیح دهند و تشخیص این دو مورد از یکدیگر چندان مشکل و پیچیده نیست .

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند , فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی رابشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می تواند از عهده تصور و درک آن بربیاید . او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی , قضاوتش پیروی می شود . اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گرفتاریش بیشتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و درمحدوده تشخصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند , از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخصات عاری گردانیم . بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق بازش می دارد , طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می آراید و جلوه گر می سازد , باز می گرداند . پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر

آن یگـانه فردی که سـر از حجـاب مـاده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسـته باشـد . بـه عـبـارت دیـگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نـکـوهـیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شـده و جز حق خالص و صـریح چیزی برایش باقی نمانـده باشد . چـنـیـن شـخص مثل اعلای فلسـفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل الـسـلام) نـیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خـوانـنده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوارکه مملو از فضـیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سـخنانی را کـه از آن حـضـرت در زمـیـنه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصـحاب پیغمبر و تابعین و دانشـمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته انـد مقایسه کنـد . سـپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامهٔ مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟ پرسش

پاسخ

۱ـ افضلیّت، نسبت به تمام مردم (یا تمام اهل شهر)، «ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُکْمِ بَیْنَ النَّاسِ اَفْضَلَ رَعِیَّتِکَ فی نَفْسِکَ» ۲ـ پر حوصله بودن «مِمَّنْ لا تَضیقُ بِهِ الْاُمُورُ» ۳ـ سعهٔ صدر «وَ لاتُمَحِّکُهُ الْخُصُومُ» ۴ـ عدم لجاجت «وَ لا یَتمادَی فی الزَّلَّهِ» ۵ـ تسلیم در برابر حق بودن «وَلا یَحْصَرُ مِنَ الْفَیئِ اِلَی الْحَقِّ اِذا عَرَفَهُ» ۶ـ طمع نداشتن «وَ لا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَی طَمَع» ۷ـ قناعت به بررسی سطحی، نکردن «وَ لا یَکْتَفی بِاَدْنی فَهْمٍ دُونَ اَقْصاهُ» ۸ـ در شبهات از همه محتاطتر باشد «وَ اَوْقَفَهُمْ فی الشُّبُهاتِ» ۹ـ در تمسک به دلیل پا فشاری کند «وَ اَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ» ۱۰ـ از تکرار مراجعات شکایت کنندگان ملول و خسته نشود «وَ اَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُراجَعَهِ الْخَصْمِ» ۱۱ـ در کشف حقایق از همه شکیباتر باشد «وَاَصْبَرَ هُمْ عَلَی تَکَشُّف الْاُمُور» ۱۲ـ به هنگام آشکار شدن حق، قاطعیّت به خرج دهد «وَ اَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اِتِّضاحِ الْحُکْمِ» ۱۳ـ ستایش متملّقان او را فریب ندهد و تمجید مدّاحان او را مایل به مدح کننده نسازد «مِمَّنْ لا یَزْدَهِیهِ اِطْراء وَ لا یَسْتَمیلُهُ اِغْراء» ۱۴ـ قاضی باید مکفی المؤونه از بیت المال باشد و آنقدر به او داده شود که نیاز به این و آن پیدا نکند و چشمش به دست مردم نباشد «وَ اَفْسَحْ لَهُ فِی الْبَذْلِ ما یُزیلُ عِلَّتَهُ وَ تَقِلُّ مَعَهُ حاجَتَهُ اِلَی النّاس»

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟ پرسش

پاسخ

در پاسخ به این پرسش کافی است آنچه را مرحوم محقق در شرایع، بحث آداب القضاء آورده است و در واقع عصاره‌ای است از آنچه در روایات اسلامی و کلمات فقها آمده بیاوریم. او می گوید «مستحب است که قاضی این امور را رعایت کند ۱ـ دربارهٔ اهل منطقه‌ای که مأموریت برای آن منطقه دارد، تحقیق و تفحّص کامل کند (فرهنگ آن مردم را بشناسد و به شرایط اخلاقی و اقتصادی آنجا آشنا گردد، علما و نیکان و پاکان و حتّی قضات سابق را شناسایی کند، تا در کار خود بصیرت کافی داشته باشد، زیرا آگاهی به شرایط منطقه و محل و فرهنگ حاکم مردم، تأثیر زیادی در مسألهٔ داوری عادلانه دارد). ۲ـ هنگامی که وارد محل مأموریّت خود می‌شود، خانه (و مرکز قضاوت خود) را در وسط شهر قرار دهد تا همهٔ شاکیان به طور مساوری دسترسی به او داشته باشند! ۳ـ هنگام ورود به شهر به وسیلهٔ منادیان ورود خود را اعلام دارد تا همهٔ (ستمدیدگان) با خبر شوند. ۴ـ جلسهٔ قضا باید در محلّ باز و آشکاری باشد تا همه به آسانی به آن دسترسی پیدا کنند (نه پشت درهای بسته و در محاصرهٔ مأموران). ۵ـ به محض ورود در محل باید تمام مدارک مردم و پرونده‌های موجود را از قاضی پیشین دریافت نماید و همچنین ودیعه‌ها و امانتها را نیز تحویل بگیرد (در

آن زمان معمول بوده که بسیاری ازمردم، اشیاء گرانقیمت را به عنوان ودیعه نزد حاکم می‌گذاشتند و همچنین اموالی که مورد نزاع بود). ۶ـ هرگاه محل قضاوت مسجد باشد، قاضی باید هنگام ورود به مسجد، نماز تحیّت بخواند سپس پشت به قبله بنشیند تا مدّعیان و شاکیان رو به قبله باشند (و احساس کنند درمحضر الهی سخن می‌گویند). ۷ـ باید وضع زندانیان را دقیقاً بررسی کند و آنها را که دلیل کافی برای ماندنشان در زندان نمی‌بیند، آزاد سازد و آنجا که دلیل کافی وجود دارد، شاکی را بخواهد و جریان را دنبال کند و همچنین دربارهٔ قیّم‌های ایتام و امنای حاکم، و حافظین اموال یتمیان، دقّت کند، اگر در میان آنها افراد نااهلی هستند، به زودی آنها را بر کنار سازد و افراد صالحی را جانشین آنها کند. ۸ـ در مجلس داوری، جمعی از دانشمندان و علما و آگاهان را دعوت کند تا مراقب حکم و داوری او باشند و اگر خطایی از او سر زند، او را به خطایش آشنا سازند. ۹ـ خودش برای خرید و فروش به بازار نرود (مبادا مردم برای جلب نظر او ارفاقهایی انجام دهند که آگاهانه یا ناآگاه تحت تأثیر آن واقع شود). ۱۰ـ در مجلس قضاوت نباید قیافهٔ خود را چنان درهم بکشد که مردم نتوانند با صراحت مطالب خود را بگویند، همچنین آن چنان نرم و ملایم نباشد که شاکیان جسور شوند و «مدعیانش گمان برند که حلواست»! ۱۱ـ در میان شاهدان تبعیض قائل نشود (و شاهدان آشنا و غیر آشنا، دور و نزدیک را در صورت داشتن شرایط شهادت یکسان بشمرد). ۱۲ـ پرونده‌های هر هفته را جمع‌آوری کرده و جداگانه بایگانی کند و همچنین پرونده‌های هر ماه و هر سال را با قید تاریخ، منظم سازد (یا دستور لازم دربارهٔ تنظیم آنها بدهد).

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟ پرسش

پاسخ

این فقیه بزرگ در بحث وظایف قاضی و آنچه برای او لازم المراعات است چنین می‌گوید حاکم هفت وظیفه دارد ۱ـ واجب است مساوات را درمیان طرف دعوا در«سلام» و «جلوس» و «نگاه کردن» و «سخن گفتن» و «گوش فرا دادن» و «عدالت در حکم» رعایت کند (به این معنی که اگر به یکی از آنها با احترام خاصّی سلام میکند یا جواب سلام می‌گوید، عین آن را دربارهٔ دیگری رعایت کند و تفاوت موقعیّت اجتماعی آنها هیچگونه تأثیری در این مسأله نداشته باشد و اگر به یکی از آنها لحظاتی نگاه می‌کند، به دیگری نیز همان مقدار نگاه کند، خلاصه اینکه مساوات کامل را در مجلس قضا و داوری در تمام جوانب، حتّی تشریفات و احترامات جزیی رعایت نماید، تا جلوی انحرافات کلّی به خوبی گرفته شود). ۲ـ قاضی نباید به یکی از دو طرف دعوا، مطلبی «تلقین» یا «تعلیم» کند که به زیان طرف دیگر باشد. ۳ـ هرگاه دو طرف دعوا سکوت کنند، نباید به یکی از آن دو اشاره کند که سخنت را بگو، بلکه بهتر است هر دو را مخاطب ساخته بگوید «حرفتان را بزنید» یا بگوید شخص مدّعی سخنش را بگوید و شکایتش را طرح کند. ۴ـ هرگاه حکم مسأله مورد دعوا ، روشن باشد، باید هر چه زودتر داوری کند، ولی مستحب است قبلاً آنها را ترغیب به صلح و سازش نماید، اگر حاضر نشدند حکم را صادر می‌کند. ۵ـ هر گاه شکایات، به ترتیب وارد شود، باید نوبت را رعایت کند، بدون هیچگ.....Şتفاوت از نظر موقعیّت اجتماعی ارباب دعوی، و اگر ترتیب روشن نباشد، قرعه می‌زند. ۶ـ هرگاه شخص مدّعی علیه در ضمن دعوی، دعوی دیگری را مطرح کند، به سخنان او گوش نمی‌دهد تا دعوی اوّل پایان یابد. ۷ـ هرگاه یکی از طرفین دعوی اقدام به طرح دعوی قبل از دیگری کند، او را مقدّم می‌شمرد.

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رییس قوه قضاییه توضیح بفرمایید.

پرسش

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رییس قوه قضاییه توضیح بفرمایید.

پاسخ

- الف) حدود اختیارات یک قاضی : رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات ومنازعاتی که در هر جای جامعه بروز می کند، باید در حدود صلاحیت دادگاه قرار گیرد، ولو این که طرف دعوی دولت یا سازمانی دولتی باشد .بر این اساس وظیفه اصلی و اساسی قاضی حل و فصل دعاوی و اختلافاتی است که به دادگاه ها کشیده می شود .وظایف و اختیارات قضات به صورت خیلی مختصر، عبارت است از : ۱- الزام به رسیدگی و صدور حکم ، ۲- الزام به عدم اجرای آیین نامه ها و قوانین خلاف قانون و شرع .ر.ک : حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران ، ج ۲، ص ۵۵۱، دکتر سید محمد هاشمی . اما گرچه قاضی اختیار رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی را که درجامعه بروز می کند دارد اما بر این اصل دو استثنا وارد می شود و اختیارات قاضی را محدود می نماید : ۱- حدود اختیارات قاضی در روابط بین الملل : در روابط سیاسی و اقتصاد بین المللی هیچ دولتی نمی تواند یک طرفه تصمیم بگیرد یا یک جانبه قضاوت کند و آن را به مورد اجرا گذارد .زندگانی مشترک کشورها مستلزم توافق ها و قراردادهایی است که اراده اجتماع دول آنها را پدید آورده ، موجبات اطاعت دسته جمعی دول را از نظام عمومی فراهم ساخته است در تکوین این اراده هر یک از دول فقط سهمی دارند .۲-حدود اختیارات قاضی در امور نظامی : در زمانی که جامعه دچار بی نظمی وعدم امنیت می شود، دولت از قوای نظامی استفاده کرده و مجازات متخلفین را دادگاه های نظامی به عهده می گیرند .مداخله دادگاه های نظامی در امورقضایی به منظور حفظ امنیت داخلی کشور مورد توجه و تحقیق صاحب نظران حقوق اساسی می باشد و دو مساله مطرح می باشد .اول : صلاحیت دادگاه های نظامی در موارد ضرورت تا چه پایه ممکن است گسترش یابد؟ دوم : هرگاه شخص در دادگاه نظامی محکوم شود، لیکن به ادعای این که حکم دادگاه نظامی خلاف قانون صادر شده است ، موضوع رادر محاکم عمومی طرح و تقاضای رسیدگی کند، آیا دادگاه می تواند به چنین ادعایی ترتیب اثر دهد؟ که در این موارد نظرات مختلفی بیان شده است. ر.ک : حقوق اساسی ، ص ۱۲۲، دکتر جعفر بوشهری . ب) وظایف واختیارات رییس قوه قضاییه : به طور کلی وظایف و اختیارات رییس قوه قضاییه به دو دسته تقسیم می شود : الف) وظایف در ارتباط با قوه قضاییه : ۱- تشکیلات قضایی : از آنجا که انجام مسوولیت های قوه قضاییه نیاز به تشکیلات مناسب دارد، تصمیم گیری در مورد تعداد شعبه ها در هرشهرستان و این که چه بخش های اداری و اجرایی برای همکاری با مراجع قضایی لازم است با رییس قوه قضاییه می باشد .این تصمیم گیری قطعی ونهایی در قلمرو قوه قضاییه کلیت دارد و همه مراجع قضایی و اداری واجرایی را در برمی گیرد دادگاه و دادسرای نظامی ، دادگاه و دادسرای انقلاب ، دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری ، سازمان بازرسی کل کشور ...از حیث تشکیلاتی و اداری تابع تصمیمات قانونی رییس قوه قضاییه هستند .البته این تبعیت به استقلال نظر قضایی تسری ندارد و قضات در هرمرجع ، نظر قانونی خود را اعلام می دارند .۲- تهیه لوایح قضایی متناسب باجمهوری اسلامی ایران . ۳- استخدام قضات واجدالشرایط .۴- پیشنهادعفو یا تخفیف مجازات محکومین . ب) وظایف رییس قوه قضاییه در غیرامور قضایی : وظایف مختلف و متنوعی قانون اساسی به عهده رییس قوه قضاییه گذاشته که مستقیما "در ارتباط با امر قضا نیست ولی به وضع کل کشور و امنیت عمومی و سیاست گذاری مربوط می گردد که اهم آن : ۱-عضویت در شورای عالی امنیت ملی . ۲- عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی . ۳- عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام . ۴- عضویت در شورای موقت رهبری . ۵- تعیین نماینده در شورای نظارت بر صدا وسیما .۶- رسیدگی به دارایی مقامات عالیه کشور .۷- نظارت بر حسن اجرای قوانین (تشکیل سازمان بازرسی کل کشور) . ۸- پیشنهاد حقوق دان برای شورای نگهبان . ر.ک : حقوق اساسی نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران ، مدنی ، ص ۳۶۱ .;

وظیفه قاضی چیست؟

پرسش

وظیفه قاضی چیست؟

پاسخ

قاضی وظیفه دارد براساس حق قضاوت کند و هیچ چیز او را از قضاوت به حق دور نسازد و برای روابط شخصی به نفع هیچ یک از دو طرف دعوا حکم نکند و معیار در نظرش حق باشد. (بخش پاسخ به سؤالات)

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پرسش

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پاسخ

قاضی در فقه اسلامی باید دارای شرطهایی باشد که از مهمترین آنها، عدالت و اجتهاد است. این که در چه هنگامی شخص غیرمجتهد می تواند قضاوت کند، در دانش فقه، مفصّل از آن بحث شده است و هم اینک به آنچه در فقه آمده است عمل می شود. (بخش پاسخ به سؤالات)

وظیفه قاضی چیست؟

پرسش

وظیفه قاضی چیست؟

پاسخ

قاضی وظیفه دارد براساس حق قضاوت کند و هیچ چیز او را از قضاوت به حق دور نسازد و برای روابط شخصی به نفع هیچ یک از دو طرف دعوا حکم نکند و معیار در نظرش حق باشد. (بخش پاسخ به سؤالات)

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پرسش

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پاسخ

قاضی در فقه اسلامی باید دارای شرطهایی باشد که از مهمترین آنها، عدالت و اجتهاد است. این که در چه هنگامی شخص

غیرمجتهد می تواند قضاوت کند، در دانش فقه، مفصّل از آن بحث شده است و هم اینک به آنچه در فقه آمده است عمل می شود. (بخش پاسخ به سؤالات)

در قرآن حدّ زنای غیرمحصن آمده حکم زنای محصن از کجا به دست می آید؟

پرسش

در قرآن حدّ زنای غیرمحصن آمده حکم زنای محصن از کجا به دست می آید؟

پاسخ

آیه دوّم، سوره نور حدّ زنای غیرمحصن را بیان کرده است و به قرینه روایاتی که اطلاق آیه کریمه را تقیید می کند، منظور از آیه، زنای غیرمحصن است، و زنای محصن که حکمش سنگ سار است، از آن احادیث استفاده می شود. (بخش پاسخ به سؤالات) احکام سیاسات حدود حدّ سرقت پرسش : چرا دست سارق قطع نمی شود؟ پاسخ : این صحیح است که در نظام اسلامی باید حدود الهی جاری شود و خوشبختانه دستگاه قضایی در کشور ما نسبت به سابق فعّال تر شده و به تدریج روبه هر چه بیشتر اسلامی شدن پیش می رود و در بسیاری از موارد حدود الهی جاری می شود. در مورد قطع دست دزد که در آیه کریمه آمده است، شاید اینکه شنیده نمی شود که دست دزد را قطع کنند، به خاطر این باشد که قطع دست با خصوصیّاتی که در شرع وارد شده دارای شرایطی است و براساس مراعات آن شرایط قطع کمتر تحقق می یابد ;زیرا در بسیاری از موارد شرایط آن وجود ندارد. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش : حدّ سرقت چیست؟ پاسخ : امام در رساله تحریرالوسیله درباره حد دزد فرموده اند: «حد دزد در نوبت اولی که دزدی می کند، قطع چهار انشت از دست راست وی است ;در صورت وجود شرایطی که در جای خود به تفصیل بیان شده است. چنانچه مرتبه دوّم دزدی کرد، پای چپ وی از زیر برآمدگی قطع می شود ;به گونه ای که نصف قدم و مقداری از محل مسح برایش باقی می ماند. اگر مرتبه سوّم دزدی کرد، کیفر او حبس ابد خواهد بود». «چنانچه فقیر باشد، از بیت المال اداره می شود و اگر به دزدی باز گردد و برای مرتبه چهارم - گرچه در زندان دزدی، کند - کشته می شود». (بخش پاسخ به سؤالات) احکام سیاسات حدود حدّ قذف پرسش : آیا اجرای حد شرایط دارد؟ پاسخ : حدود الهی باید اجرا شود، ولی اجرای حدود هم دارای ضوابطی است که باید بدان پایبند بود ;مثلاً زنای یک فرد باید براساس معیارهای اسلامی ثابت شود و صرف اینکه گفته شود فلانی این عمل را انجام داده است، کافی نیست. حتّی اگر کسی بدون دلیل و مدرک، کافی، به زنی نسبت زنا دهد، حد قذف(تهمت) در مورد او اجرا می شود. (بخش پاسخ به سؤالات) احکام فلسفه و آثار احکام

چرا انسان، نمیتواند از روی ظن و گمان، قضاوت نماید؟

پرسش

چرا انسان، نمیتواند از روی ظن و گمان، قضاوت نماید؟

پاسخ

برادر گرامی، قضاوت کردن و چیزی را به کسی نسبت دادن، یعنی ادعای این نکته که واقعیت چنین است و واقعیت هر چیزی، جزء از طریق علم و یقین، ثابت نمیشود اگر کسی، مطلبی را دانست و آگاهی او صد در صد بوده و هیچ احتمال خلافی نداد، این علم

است و به احتمال و گمان، ظن اطلاق میشود. قرآن مجید میفرماید": وَ مَا لَهُم بِهِی مِنْ عِلْمٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلآ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْ ئًا(; نجم،۲۸) هیچ دلیلی علمی بر گفته خود ندارند و جز گمان، دنبال نمیکنند، در حالی که گمان، هرگز انسان را بینیاز از حق نمیکند حق، یعنی واقعیت و حقیقی، و واقعیت هر چیزی جز از طریق علم و اعتقاد صد در صد، کشف نمیشود و نمیتواند مبنای قضاوت قرار گیرد اگر ظن و احتمال خلاف آمد، دیگر در حقایق و در امور واقعی و نظری نمیتواند مدرک حکم و قضاوت، قرار بگیرد امام در احکام عملی و روابط اجتماعی که معمولاً تحصیل قطع و یقین میسر نیست راهی جز عمل به ظن نیست و از لحاظ شرعی، نیز ظن در امور عملی حجت قرار گرفته لذا در امور عملی انسان نه تنها نمیتواند از روی ظن قضاوت نماید که راه دیگری ندارد و تنها راه همین است.(با استفاده از تفسیرالمیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۹، ص ۴۱، جامعه مدرسین.) نکته دیگر آن که کلمهٔ ظن در قرآن به معنای مختلفی استعمال شده است مثلاً هرگاه پیرامون مسائل معاد، استعمال شود به معنای یقین است. هم چنان که در برخی آیات نیز به معنای وهم و خیال استعمال شده است". لذا، ظن و گمان "دو معنای متفاوت دارد. گاه به معنای گمانهای بیپایه است که طبق تعبیرات آیات هم ردیف هوای نفس و اوهام و خرافات است، منظور از این کلمه در آیه مورد بحث، همین معناست و معنای دیگر: گمانهای که معقول و موجه است و غالباً، مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره میباشد، مانند شهود در محکمه و... که بدون شک این قسم از ظن، داخل در آیات نیست.(تفسیر نمونه، آیت الله مکارم، ج ۲۲، ص ۵۳۰، دارالکتب الاسلامیه.) نتیجه آن که: در امور عقلی و نظری انسان باید براساس علم و یقین عمل نماید اما در امور عملی و اجتماعی که معمولاً- تحصیل یقین ممکن نیست، ظن مبنای قضاوت قرار میگیرد امّا ظن معتبر و قابل قبول، نه صرف خیال و توهم که ظن معنای گمان و توهم در امور عرفی و عملی هم نمیتواند مبنای قضاوت ما قرار گیرد. اما در قضاوت به معنای خاص آن، قاضی موظف است بر طبق بینه و عین و دیگر طریق قانونی عمل نماید گرچه خلاف ظن خودش هم باشد. لذا تفکیک این حوزهها از هم، باعث میشود که بهتر بتوانیم در این مورد به نتیجه برسیم و کلی سخن نگوئیم.

چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است

پرسش

چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است

پاسخ

الف) اولا- شهادت زن در مواردی منفرداش نیز پذیرفته است ;یعنی، حکم ((تساوی دو زن با یک مرد)) مطلق نیست. ب) در مواردی شهادت دو زن برابر یک مرد دانسته شده که نوعاش در مورد حدود و حقوق است. این حکم اسلام از زوایایی قابل بررسی است. اولاش: زن موجودی است که احساسات و عواطفش جنبه غالب شخصیتی او را تشکیل میدهد. لازم به ذکر است که این موضوع هیچ نقصی برای زن نیست ;بلکه اگر چنین نبود آن گاه نظام خلقت دچار اشکال بود، چرا که زن و مرد مکمل یکدیگرند و جنبههای شخصیتی یکدیگر را تکمیل میکنند. به دلیل همین ویژگی و واقعیت - گرچه برخی آن را نمیخواهند بپذیرند - زن بیشتر از مرد تحت تا ثیر احساسات قرار میگیرد و لذا ممکن است تحت تا ثیر احساسات و عواطف مختلف، شهادتی بدهد که تنها موافق احساسات او باشد. اجتماع دو زن برای شهادت بر چیزی، ضریب اطمینان را در شهادت بالا میبرد. از سوی دیگر از آسیب پذیری یک زن نیز در جریان شهادت و خصومتها و درگیریهای پس از آن نیز تا حدودی میکاهد.

آیا اثبات جرم به غیر از دستورات شرع ازطرق دیگر مثل نظریه پزشک قانونی امکان پذیر است ؟ و آیا نظر پزشکی قانونی می تواند

حکم مستند برای دادگاه باشد؟

پرسش

آیا اثبات جرم به غیر از دستورات شرع ازطرق دیگر مثل نظریه پزشک قانونی امکان پذیر است ؟ و آیا نظر پزشکی قانونی می تواند حکم مستند برای دادگاه باشد؟

پاسخ

نظریه پزشکی قانونی زمانی مستند قضایی می‌تواند باشد که مشخصا تحقق جرم را ثابت نماید و بر قاضی علم بهتحقق آن از مجرم خاص به دست آید. البته گاهی نظریه پزشکی قانونی به ضمیمه قراین دیگری برای قاضی موضوع راثابت می‌کند و مجموع آنها مستند حکم قرار می‌گیرد.{J

آیا اقرار و اعترافی که با زور گرفته می شود اعتبار قانونی دارد؟

پرسش

آیا اقرار و اعترافی که با زور گرفته می شود اعتبار قانونی دارد؟

پاسخ

از نظر قانونی اقرار و اعترافی که با اجبار و آزار گرفته شده، فاقد اعتبار است و کسی حق ندارد برای گرفتن اقرار واعتراف، دیگری را آزار و شکنجه دهد. اگر مواردی وجود دارد که چنین موضوعی خارج از مقررات و ضوابط شرعی وقانونی صورت گرفته است، آن را به دفتر مقام معظم رهبری و نیز قوه قضاییه منعکس کنید تا پی‌گیری شود و افرادخاطی مجازات شوند. البته این را نیز نباید از نظر دور داشت که در مواردی (مانند این که امنیت کشور و سلامت جوانان از طرف سوداگرانمرگ در خطر بوده و ضروری است که باندهای خطرناک آنان کشف شود) می‌توان به نحوی از آنان کسب اطلاع کرد.البته این کار نیز باید تحت ضوابط و قانون صورت گیرد. این موارد گرچه برای همه ناراحت کننده است؛ ولی برای حفظ مصالح جامعه چاره‌ای نیست. در اجرای حدود نیز این موضوع وجود دارد؛ مثلاً از نظر فقهی حد دزدی در مرتبه اول (با ۱۶ شرط) قطع انگشتان دست راست است. حال آیا این قضیه برای کسی گوارا است؟ مسلما چنین نیست؛ ولی آن گاه که امنیت جامعه به خطر بیفتد و هزاران انسان به دلیل خطر دزدان، هر شب در کابوس به سر ببرند، قطع دست و بالاتر از آن، منطقی و قابلدرک است. بنابراین گرچه ما تأثر شما را از آنچه برای دوستتان اتفاق افتاده درک می‌کنیم و به جا می‌دانیم؛ ولی هیچ گاه از حق به خاطر احساسات نباید گذشت؛ به ویژه در مورد قاچاقچی‌ها و کسانی که با مواد مخدر هستی جوان‌ها وخانواده‌های آنان را نابود می‌کنند و نه یک بار که هزاران بار و هر لحظه آنان را می‌کشند و شکنجه می‌دهند. حال آیامی‌توان ناراحتی یک پدر و مادر را به خاطر اعتیاد فرزند و متلاشی شدن خانواده با هیچ معیاری ارزیابی کرد. پس واقعبین باشیم و حقیقت را بپذیریم. به امید آن روزی که خلاف‌کار نباشد تا مجازاتی در کار باشد. در پایان مقایسه بین حکومت اسلامی و حکومت طاغوت، امری ناروا است. در زمان طاغوت افراد متدین ومسلمان همانند شهید غفاری‌ها، سعیدی‌ها و... زیر بدترین شکنجه‌های قرون وسطائی قرار می‌گرفتند و به شهادت می‌رسیدند ولی در جمهوری اسلامی ایران، اگر هم کسی مورد آزاد قرار گیرد، عموما متخلفین جامعه هستند.

میانجی گری بین مشاجرات مردم یا گروه های کوچک مذهبی اصلاح بین مردم است یا قضاوت ؟ (با توجه به شرایط قضاوت)

پرسش

میانجی گری بین مشاجرات مردم یا گروه های کوچک مذهبی اصلاح بین مردم است یا قضاوت ؟ (با توجه به شرایط قضاوت)

پاسخ

فیصله دادن به منازعات بدون حکم قضاوت نیست و اشکال ندارد لکن باید کسی این کار را انجام دهد که بر اثر جهل به حکم مسائل حق را باطل جلوه ندهد.{J

به نظر شما هنگام وقوع مسأله ای قضاوت کردن یک مرد با یک زن تفاوت دارد؟ (در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم)

پرسش

به نظر شما هنگام وقوع مسأله ای قضاوت کردن یک مرد با یک زن تفاوت دارد؟ (در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم)

پاسخ

قضاوت کردن یعنی حکم راندن و ترجیح جانب نفی یا اثبات در یک قضیه. معنای قضاوت در این دیدگاه بسیار گسترده است و هر گونه ابراز نظری را در بر می گیرد. از این رو لازم است تا قضاوت کردن یک زن را با در نظر گرفتن مصادیق و اصطلاحات آن، مورد بحث و نظر قرار دهیم. گاهی منظور از قضاوت، یعنی حکم کردن به یک مطلبی با توجه به دانش علمی و سابقه عملی فرد. مثل نظر دادن یک پزشک دانشمند و با تجربه زن، راجع به یک بیماری، که در تخصص وی است. در این گونه موارد تردیدی نیست که نظر زن محترم و لازم الاجرا است. قضاوت در اصطلاح شرعی، یکی از شئون فتوا و مرجعیت است که باید در عصر غیبت به نحو عام و کلی مصادیق خود را پیدا کند. شرع مقدس نیز با در نظر گرفتن مصالح عقلی، و روحیات و خواستگاه های فطری زن بار قضاوت را از دوش او برداشته است. از این رو در برخی از روایات آمده است که: «زن نمی تواند متولی قضاوت باشد» اما درباره مشکلات روزمره، قضاوت بیشتر به معنای نظرخواهی و مشورت است. در این گونه موارد برخی از زنان دارای تجربه و پختگی هستند و به دور از احساسات تصمیم می گیرند. و گاهی بهتر از برخی مردان نظر می دهند. در این صورت عمل به نظر آنان اشکال ندارد و گاهی ترجیح دارد. چنان که در نامه ۵۳ نهج: ایاک و مشاورة النساء الا من جربت بکمال العقل؛ بپرهیز از مشورت با زنان مگر کسانی که کمال عقل آنان تجربه شده است.{M منابع و مآخذ ۱. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. ۲. محقق حلی(ره)، المختصر النافع فی الفقه الامامیه، ص ۷۱، نشر مؤسسه بعثت تهران، سال ۱۴۱۰ ه.ق. ۳. شیخ حر عاملی(ره)، تفصیل وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵، نشر مؤسسه آل البیت، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴ ه. ق.

اخلاق و منش قضایی و کلیه مسائل مربوط به شغل قضا و مشخصه یک قاضی اسلامی را بیان کنید ؟

پرسش

اخلاق و منش قضایی و کلیه مسائل مربوط به شغل قضا و مشخصه یک قاضی اسلامی را بیان کنید ؟

پاسخ

قضاوت امر خطیری است و حضرتعالی باید آگاهانه و با توجه به شرایط قضا آن را انتخاب کنید. از طرفی هم اگر در خود صلاحیت‌های لازم را ولو به طور نسبی می‌بینید اگر بتوانید به این صورت به جامعه اسلامی خدمت کنید انتخاب مقدس و قابل تقدیری خواهد بود. در عین حال باید توجه داشته باشید که انسان همواره باید به جهاد و مبارزه با نفس بپردازد. بنابراین راه نجات گریز از مسؤولیت نیست، زیرا در هر مسیری دام‌هایی فراروی انسان است و نفس آدمی را به خطرگاه‌های مهیبی می‌کشاند. بنابراین باید مسؤولیت‌پذیر بود ولی شرایط زیر را نیز رعایت کرد: ۱- توکل بر خداو استعانت دائمی از او، ۲- اخلاص در عمل در آغاز و پایان، ۳- تقویت بنیه علمی و ایمانی، ۴- مبارزه دائمی با هواها و مهلکات نفسانی و شیطانی، ۵- انس و ارتباط دائمی با خدا و اولیای خدا، ۶- استغنای نفس، روایات و احادیث در این باره زیاد است. پیشنهاد می‌نماییم به «وسایل‌الشیعه، کتاب‌القضاء» و یا «میزان‌الحکمه، واژه القضاء» مراجعه نمایید. در عین حال سه روایت در اینجا بیان می‌گردد: ۱- «هر که کار قضاوت به او واگذار شود بدون کارد سر بریده شده است عرض شد: ای رسول خدا منظور از سر بریدن چیست؟ فرمود: آتش دوزخ»، (ترجمه میزان‌الحکمه، ج ۱۰، ۴۹۵۲). ۲- «در روز قیامت قاضی دادگر را می‌آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می‌شود که آرزو می‌کند کارش هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود»، (همان، ۴۹۵۴). ۳- «هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداوند او را به خودش واگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد، (همان، ۴۹۵۴).

مگر نه این که حضرت علی (ع) شخصا در مقابل آن یهودی که زره او را برده بود در دادگاه حاضر شد،پس چگونه است که در این نظام برای محاکمه هایی که یک طرف یا طرفین آن روحانی باشند،دادگاه ویژه ای داریم؟ آیا چنین چیزی با عدالت علوی سازگار است؟ در ضمن نظر به این که با

پرسش

مگر نه این که حضرت علی (ع) شخصا در مقابل آن یهودی که زره او را برده بود در دادگاه حاضر شد،پس چگونه است که در این نظام برای محاکمه هایی که یک طرف یا طرفین آن روحانی باشند،دادگاه ویژه ای داریم؟ آیا چنین چیزی با عدالت علوی سازگار است؟ در ضمن نظر به این که باید متناسب با ذهن پرسشگر دانشجویان پاسخ تهیه کنیم, خواهشمندیم صرفاً به گفته ای از امام یا رهبر معظم انقلاب برای استدلال در این مورد اکتفا نشود. زیرا فرض بر اینست که طرف مقابل سخن هیچکدام از ایشان برای وی حجت نمی باشد ولی منابع اسلامی را قبول دارد.

پاسخ

پی بردن به اساس و فلسفه وجودی دادگاه ویژه روحانیت، نیازمند توجه به نکات ذیل می‌باشد: اولاً- در ساختار حقوقی همه کشورها وجود مراجع و محاکم قضائی خاص امری کاملاً طبیعی و مرسوم بوده و منظور از آن‌ها نهادهای قضایی است که صلاحیت آن‌ها به اعتبار ویژگی جرم یا موضوع دعوا یا ویژگی مجرمین یا طرفین دعوا مشخص می‌گردد: مثلاً- اهمیت رعایت و حفاظت مسائل امنیتی و نظامی واسرار کشور؛ اقتضای ایجاد دادگاه‌های نظامی یا دادگاه‌های اختصاصی برای محاکمه و رسیدگی به تخلفات سران یا مسئولین مهم کشور را دارد. و همچنین به دلیل اهمیت و جنبه‌ی تخصصی داشتن رسیدگی به جرائم مطبوعاتی یا اختلافات خانوادگی زوجین، ایجاد دادگاه و دادسرای مطبوعات و خانواده از ضرورت خاصی برخوردار می‌باشد. ثانیاً: در حکومت اسلامی با

دو دسته عناصر ثابت و متغیّر مواجه می‌باشیم؛ رعایت عدالت، نفی ظلم به حقوق مردم و... از اصول ثابت و لایتغیر حکومت اسلامی است که در هیچ زمانی و تحت هیچ شرایطی قابل تغییر نمی‌باشد؛ اما عناصر متغیّر بستگی به نیازها و مقتضیات زمان و مکان دارد. مثلاً ـ امروزه ایجاد تشکیلات وسیع اداری، دستگاه‌های قانونگذاری، اجرایی، امنیتی و... مورد نیاز جامعه است که وجود آن‌ها تا زمانی که با اصول و ارزش‌های ثابت الهی تضاد نداشته باشد، امری مطلوب و پسندیده است. از منظر اسلام و حکومت امام علی(ع) در مسأله قضا اصل، رعایت عدالت، برخورد با متخلف و احقاق حق مظلوم است، ولی شیوه و راهکار این مسأله و این که ساختار دادگاه عام باشد یا خاص؛ تابع شرایط و مقتضیات است و اسلام در این زمینه حکم خاصی ندارد. ثالثاً: دین اسلام، اصولاً بر پایه نفی هر گونه اختلاف طبقاتی و نژادی بنا نهاده شده است؛ یا ایهاالناس انّا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عندالله اتقکم (حجرات، آیه‌ی ۱۲). بر این اساس حقوق و تکالیف اسلامی، بی‌هیچ تمایزی خطاب به عموم می‌باشد. به این ترتیب، می‌توان گفت که امتیازات و انحصارات طبقاتی به اصل دین ارتباطی ندارد و اصولاً ـ طبقه‌ی خاصی با ویژگی‌ها وامتیازات خاص، نظیر آن‌چه در میان پیروان بسیاری ادیان است، در اسلام مطرح نمی‌باشد(سید محمدبهشتی، مقاله‌ی «روحانیت در اسلام و در میان مسلمین»، مندرج در مجله «بخشی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱، ص ۱۴۲). با وجود این، ضرورت‌های اجتماعی افراد را، با توجه به موقعیت‌ها و مناسبات مشترکی که با یکدیگر دارند، در گروه‌ها واصناف متمایز از یکدیگر قرار می‌دهد که در این صورت تمایز صنفی و گروهی را باید از امتیازات طبقاتی جدا دانست(محمد رضا حکیمی، هویت صفنی روحانیت، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰). در کشور ایران، روحانیت نهاد خاصی است که در روابط اجتماعی و مبارزات سیاسی نوعاً و در اعمال عبادی خصوصاً، به آنان اقتدا می‌شود و رفتار آنان سرمشق دیگران قرار می‌گیرد. رابطه‌ی افراد مردم با علمای روحانی مبتنی بر اعتماد و ایمان می‌باشد. این اعتماد و ایمان صرفاً با مشاهده‌ی اعمال و رفتار نیک و بد و وقوف از زهد واقعی آنان قابل تضمین خواهد بود. در نظام جمهوری اسلامی، علاوه بر محوریت اصل ولایت فقیه و اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط، مناصب قانونی و قضائی بر عهده‌ی فقهای روحانی قرار دارد(اصول، ۲، ۲، ۹۱، ۱۵۷، ۱۶۳ قانون اساسی). همچنین روحانیون، به عنوان افراد مورد اعتماد رهبری و مردم در اندام قوای سه‌گانه و دستگاه‌های حاکم رسماً و موظفاً مشغول به کار می‌باشند. از طرف دیگر، خارج از مسئولیت‌های مناصب حکومتی و دولتی، و در مقام امامت جماعت و جمعه و وعظ و خطابه و در شوراها و انجمن‌های مختلف، اشتغالات گوناگون دارند. بنابر این می‌توان اذعان نمود که، حیثیت و اعتبار نظام از یک طرف و توقعات اخلاقی و عقیدتی مردم از طرف دیگر، در احاطه‌ی عملکرد این قشر قرار دارد. فلذا، اعمال و رفتار نیک و بد آنان می‌تواند آثار سازنده و یا مخرّب بر تمامیت جامعه (نظام سیاسی، زمامداری و مردم) داشته باشد. بر اساس این واقعیت‌ها است که افراد روحانی، در صنف مشخص خود، همواره نمایان و مدنظر عموم می‌باشند، به ترتیبی که اعمال و رفتار سوء هر یک از آنان، مردم را وادار به قضاوت مضاعف (نسبت به فرد روحانی و صنف روحانی) می‌نماید در مقابل این قضاوت عمومی و برای حفظ منزلت جامعه‌ی روحانی، سعی فراوان مبذول می‌گردد، تا حساب روحانیون خطاکار از جمع صنفی روحانیت جدا نشان داده شود. بدین خاطر است که معمولاً به این گونه افراد عنوان «روحانی نما» اطلاق می‌شود،تا با این جداسازی، ضمن حفظ شؤون روحانیّت، دامان این قشر مورد احترام همواره از آلودگی‌ها پاک بماند. اموری از قبیل؛ موقعیت حساس و کلیدی روحانیت در نظام اسلامی، و دسترسی برخی از آنان به اطلاعات و اسرار مهم نظام، و به جهت جلوگیری از سوء استفاده تبلیغاتی دشمنان و... تشکیل دادگاهی اختصاصی نظیر دادسرای نظامی و دادگاه ویژه‌ی مطبوعات، را می‌طلبد؛ بر این اساس حضرت امام(ره) با تأکید بر اهمیّت و لزوم حفظ شئون روحانیت و حوزه‌های علمیّه، حکم تشکیل «دادگاه ویژه روحانیت» را صادر نمودند، تا طبق موازین شرع مقدس به جرائم روحانی نمایان رسیدگی شود. «به منظور پیشگیری از نفوذ افراد منحرف و تبهکار در حوزه‌های علمیّه، حفظ حیثیت روحانیت و به کیفر رسانیدن روحانیون متخلّف، دادسراها و دادگاه ویژه روحانیت تحت نظارت مقام معظم رهبری... ایجاد

می گردد»(آیین نامه دادگاه ویژه روحانیت، روزنامه رسمی، شماره ۱۳۲۸ ، ۱۵/۷/۱۳۶۹). نتیجه آن‌که: ۱. تشکیل دادگاه ویژه روحانیت به هیچ وجه امتیازی برای روحانیت نبوده، بلکه بر عکس برای کنترل و نظارت دقیق‌تر بر اعمال و رفتار آنان می‌باشد و این خود به دلیل حساسیت موقعیت و جایگاه روحانیت در نظام مقدس جمهوری اسلامی است. چنان‌که نظیر این امر را می‌توان در تشکیل سایر دادگاه‌های اختصاصی مانند دادسرای نظامی، دادگاه ویژه مطبوعات و... مشاهده نمود. ۲. دادگاه ویژه بسیاری از موارد رسیدگی به شکایات و دعاوی را که تشخیص می‌دهد از حساسیّت و اهمیّت چندانی برخوردار نمی‌باشد را به سایر دادگاه‌های عمومی ارجاع می‌دهد. ۳. مسلماً تمسک به سیره و منش امام علی(ع) در ابعاد مختلف زندگی، از جمله مسائل حکومتی یکی از اصول اساسی نظام مقدس جمهوری اسلامی بوده و مسئولین عالی‌رتبه نظام بر الگو قرار دادن و اقتدا به سیره‌ی حکومتی آن حضرت تأکید داشته و دارند. اما باید علاوه بر این موضوع مهم، مقتضیات زمان و مکان را نیز در نظر گرفت. چرا که امروزه به دلیل گستردگی و پیچیدگی مسائل، اداره‌ی جامعه نیازمند تشکیلات و سازمان‌های متعددی است که باید به تناسب و اقتضای موضوعات مختلف، وجود داشته باشد. در زمان امام علی(ع) با یک قاضی یا یک دارالحکومهٔ و تشکیلات دیوانی ساده می‌شد جامعه را اداره نمود، ولی امروزه تنها برای رسیدگی به تخلفات نیازمند دادگاه‌ها و دادسراهای متعدد، نظامی، مطبوعات، خانواده، روحانیت و... می‌باشیم. بنابر این موضوع هیچ ربطی به تبعیض بین مردم عادی و حاکم اسلامی ندارد، بلکه باید با دیدی کلان به موضوعات نگریست و همه‌ی جوانب را در نظر گرفت. ۴. تشکیل دادگاه ویژه روحانیت هیچ مغایرتی با سیره امام علی(ع) ندارد زیرا آنچه در سیره آنحضرت است حضور در دادگاه و تساوی در برابر حکم و قانون است و این مسأله در مورد روحانیت نیز جاری است, اما اینکه در چه دادگاهی حاضر شود نافی اصل حضور در دادگاه و تبعیت از قانون نیست.

خداوند متعال، در آیهٔ ۶۱ سورهٔ احزاب میفرماید": این مردم نفرین شده را هر کجا یافتید بکشید، "...آیهٔ قبلی نیز دربارهٔ مشخصات این افراد توضیحاتی داده است، ولی به نظر میرسد، کامل نباشد، آیا این مسئله، موجب هرج و مرج افراد نخواهد شد که هر کس به شکل منافق در اجتما

پرسش

خداوند متعال، در آیهٔ ۶۱ سورهٔ احزاب میفرماید": این مردم نفرین شده را هر کجا یافتید بکشید، "...آیهٔ قبلی نیز دربارهٔ مشخصات این افراد توضیحاتی داده است، ولی به نظر میرسد، کامل نباشد، آیا این مسئله، موجب هرج و مرج افراد نخواهد شد که هر کس به شکل منافق در اجتماع ظاهر شود و مردم را گمراه کند، حکم قتل برای او اجرا شود؟ لطفاً دربارهٔ این حکم و چگونگی اجرای آن توضیح دهید؟

پاسخ

هر چند آیهٔ فوق، به طور اختصار به ویژگی منافقان اشاره فرموده، ولی آیاتی دیگری نیز وجود دارد که به صفات و ویژگی منافقان به طور مفصل پرداخته است": بقره، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۱، ۹ ;توبه، ۶، ۷۷ ;نسأ، ۱۴۲، ۱۴۱ و. "...الف ـ در شریعت اسلام، منافق حکم مسلمان را دارد و ناموس و خون او محترم است و هرگز پیامبر۶ کسی را به جرم منافق بودن نکشت. ب ـ همان گونه که در آیه مشاهده میشود، حکم قتل منافق، به شرطی است که به توطئههای ضد اسلامی، برای براندازی اسلام تلاش نماید ;در چنین صورتی اگر به اعمال زشت و ننگین خود ادامه دهد، دستور حمله عمومی و یورش همگانی به آنها صادر خواهد شد. وانگهی، از لحن آیه چنین استفاده میشود که سه گروه در مدینه، مشغول خرابکاری بودند و هر کدام به نحوی، اغراض شوم خود را پیاده میکردند و این به صورت یک برنامه و جریان حساب شده درآمده بود، و دیگر جنبهٔ شخصی و فردی به حساب نمیآمد ;گروه اول، منافقین بودند;

دوم ارازل و اوباش و گروه سوم کسانی بودند که با پخش شایعات در مدینه، به خصوص زمانی که پیامبر۶ و ارتش اسلام به غزوات میرفتند، به تضعیف بازماندگان میپرداختند و خبرهای دروغین از شکست پیامبر۶ و مؤمنین میدادند ;به این ترتیب، قرآن کریم هر سه گروه را مورد تهدید قرار داده است. خداوند متعال، دستور آیات فوق را به پیامبر۶ داده، تا برای در امان ماندن حکومت اسلامی از توطئههای آنان، مردم را برای در هم کوبیدن ریشههای فساد بسیج کند. قرآن کریم، برای آن که در جامعه هرج و مرج پیش نیاید، اجرای چنین احکامی را فقط به اذن ولی امر مسلمین و حکام شرع دانسته است. در نظام جمهوری اسلامی نیز، قوه قضائیه و ولی فقیه، مسئولیت شناسایی و اجرای حکم چنین افرادی را به عهده دارد.(ر.ک: تفسیر نمونه، آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۷، ص ۴۳۴، دارالکتب الاسلامیهٔ / تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ;ترجمهٔ سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۶، ص ۵۳۲، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.)

حقوق بین الملل

قرآن در مورد رعایت حقوق ملل و اقلیتها چه دیدگاهی دارد؟

پرسش

قرآن در مورد رعایت حقوق ملل و اقلیتها چه دیدگاهی دارد؟

پاسخ

قرآن مجید، باصراحت، سیاست کلی اسلامی را درباره مراعات حقوق ملل و مذاهب دیگر، چنین بیان می کند: «لا یَنْها کُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلوکُمْ فی الدّینِ وَلَمْ یخرجوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ و تُقْسِطوا اِلَیهِمْ اِنَّ اللَّهَ یُحِبُ الْمُقسِطینَ» ممتحنه/۸ [خداوند شما را درباره کسانی که در مسئله مذهب با شما جنگ نمی کنند (جنگ مذهبی ندارند) و شما را از وطنتان اخراج نمی کنند بازنمی دارد که با آنان به عدالت و نیکی رفتار نمائید. خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد]. یعنی اقلیت های مذهبی اگر با شما جنگ مذهبی اعلام نکردند به شما فشار نیاوردند و شما را از وطنتان خارج نکردند باید با آنها به عدالت و نیکی رفتار کنید بدین ترتیب اسلام اجازه می دهد اقلیت های مذهبی و مخالفان اسلام در جامعه اسلامی باشند و از حقوق انسانی برخوردار گردند، اما مشروط بر اینکه مزاحم اسلام و مسلمانان نبوده و بر ضد آنها کاری صورت ندهند در آیه دیگر می فرماید: «اِنَّما یَنْهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذینَ قاتَلُوکُمْ فی الدّینِ وَ اَخْرَجُکُمْ مِنْ دیارِکُمْ وَ ظاهروا عَلی اِخْراجِکُمْ اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُم فَاُوْلَئکَ هُمُ الظّالِمُونَ» ممتحنه/۹ [تنها کسانی را که با شما عناد می ورزند و می جنگند و شما را از وطنتان اخراج کرده اند و یا در این راه کمک کرده اند، نباید دوست بدارید و دوستداران آنان ستمگرانند]. سیاست کلی اسلام درباره اقلیت های مذهبی و مخالفان اسلام، از این دو آیه استفاده می شود، مادامی که اقلیتها به حقوق اکثریت تجاوز نکنند و بر ضد اسلام و مسلمانان توطئه ننمایند، در کشور اسلامی کاملاً آزاد هستند و مسلمانان وظیفه دارند با آنها به عدالت و نیکی رفتار نمایند. ولی اگر بر ضد اسلام و مسلمانان با کشورهای دیگر بند و بست داشته باشند، مسلمانان موظف هستند جلو فعالیت آنها را بگیرند و هرگز آنها را دوست خود ندانند. آری، آزادی و احترام اقلیت های مذهبی در اسلام به پایه ای است که اگر کسی از اهل ذمه کاری انجام دهد که در شرع آنها جایز است، ولی در شرع اسلام حرام می باشد مانند: شرابخواری، در حکومت اسلامی، کسی حق ندارد متعرض او بشود، مادامی که به آن عمل تظاهر ننمایند. و اگر به آن تظاهر کنند، به عنوان نقض قانون «تحت الحمایگی» مورد بازخواست قرار می گیرند. اما اگر عملی انجام بدهند که در دین آنها هم عملی حرام است مانند: زنا و لواط و ... از نظر حقوق با مسلمان هیچ تفاوتی ندارند، و قاضی حق دارد حدّ جاری کند و می تواند او را به

ملت خود تحویل بدهد تا طبق قوانین مذهبی خودشان مجازات کنند. در فقه اسلامی می‌خوانیم: اگر دو نفر از اهل ذمه، مرافعه خود را پیش قاضی مسلمان ببرند، قاضی مخیر است یا میان آنان، طبق حکم اسلام قضاوت نماید و یا اینکه، از او اعراض کند به موجب آیه شریفه: «فَاِنْ جَاؤْکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ اَوْ اَعْرِض عَنْهُمْ» مائده/۴۲ اسلام به مسلمانان اصرار و تأکید می کند که پیمان‌های خود را در مورد حمایت از اهل ذمه محترم بشمارند و با آنان مدارا و خوش‌رفتاری کنند، چنانکه در قرآن مجید آمده است: «وَ لا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْکتابِ اِلاَّ بِالَّتی هی اَحْسنُ اِلاَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قولُوا آمَنّا بِالَّذِی اُنْزِلَ اِلَیْنا وَ اُنْزَلَ اِلَیْکُمْ» عنکبوت/۴۶ [با اهل کتاب جز به طریق نیکو مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنان ستم کرده‌اند به آنها بگوئید به کتاب خویش و کتاب شما ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما مطیع او هستیم ...] پیامبر گرامی درباره اهل کتاب، مسلمانان را به رفق و مدارا توصیه کرده است، در این‌باره از پیامبر گرامی(ص) حدیثی نقل شده که فرمود: «من ظلم معاهدا و کلفه فوق طاقته فانا حجیجه یوم القیامة» (فتوح البلدان/۱۶۷ ط مصر) [هر کس بر هم پیمان مسلمانان ستم کند یا به او بیش از طاقت، تکلیف نماید در روز قیامت، من شخصاً طرف حساب او هستم]. و در جای دیگر می‌فرماید: «من آذی ذمیا فانا خصمه و من کنت خصمه خصمته یوم القیامة» (روح الدین الاسلامی/۲۷۴) [هر کس به اهل ذمه اذیت کند، من دشمن او هستم در روز قیامت از او انتقام خواهم گرفت].

دادگاه بلژیک به چه علّت آقای هاشمی رفسنجانی را محکوم کرد؟

پرسش

دادگاه بلژیک به چه علّت آقای هاشمی رفسنجانی را محکوم کرد؟

پاسخ

شخصی از تبعهء بلژیک که در ایران بود, به دادگاه بلژیک از آقای هاشمی رفسنجانی شکایت کرد ومدعی شد مدتی که من در ایران بودم , به دستور آقای هاشمی مرا مورد ظلم و اذیّت قرار دادند. دادگاه بلژیک ایشان را محکوم کرد و بعد که ایران سفیر بلژیک را به وزارت امور خارجه فرا خواند, دولت بلژیک نیز مسئلهء را خاتمه یافته اعلام و اظهار کرد: این رأی قاضی بوده و ربطی به دولت بلژیک ندارد و از ایران عذرخواهی کرد. البته این اتهامات یکی از وسایل تبلیغی علیه جمهوری اسلامی و برای مخدوش کردن چهرهء ایران در صحنهء بین المللی صورت گرفته بود.

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض

حقوق بشـر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسـلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشـر به عنوان یـک موجود صـاحب حیـات و زنـدگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و اسـتفاده هایی که برای شـخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشـر» تدوین شـد که در ضـمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشـر را نقض می کنند. و سـیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شـرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض

حقوق بشـر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسـلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشـر به عنوان یـک موجود صـاحب حیـات و زنـدگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و اسـتفاده هایی که برای شـخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشـر» تدوین شـد که در ضـمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشـر را نقض می کنند. و سـیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شـرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشـر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسـلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

چه فرقی بین سفیر, کاردار, رایزن و سفیر اکرودیته وجود دارد؟

پرسش

چه فرقی بین سفیر, کاردار, رایزن و سفیر اکرودیته وجود دارد؟

پاسخ

الف) سفیر (آمباسادور): شخصی که به نمایندگی از جانب یک دولت در پایتخت دولت دیگر اقامت دارد و بالاترینـدرجه و مقام دیپلماتیک است. ب) کاردار (شارژدافر): مأمور سیاسی که در سفارتخانه پس از سفیر یا وزیر مختار کارهای سفارتخانه را اداره کند وسومین مقام دیپلماتیک است.(ر . ک : حقوق دیپلماتیک و کنسولی). ج) رایزن (کانسلر): مشاور مستشار (هر کشوری در کشورهای دیگر ممکن است رایزنی‌های نظامی فرهنگی و ... داراباشد).(ر . ک : همان ص ۵۲) د) سفیر اکرودیته: سفیری که علاوه بر نمایندگی سیاسی دولت متبوع خود در کشوری که مقیم است در کشور مجاورآن نیز به عنوان سفیر اکرودیته فعالیت می‌کند و از نظر حقوق کنسولی مانند سفیر مقیم است. (ر . ک : حقوق بین المللعمومی ص ۲۴۲).{J

آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان بخصوص غیرایرانی اشکالی دارد؟ آیا این قاعده نفی سبیل نیست ؟

پرسش

آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان بخصوص غیرایرانی اشکالی دارد؟ آیا این قاعده نفی سبیل نیست ؟

پاسخ

مسأله واگذاری سازمان یا شرکتی به غیر مسلمانان بستگی به ماهیت آن سازمان و کیفیت قرارداد دارد. در صورتی کهاین واگذاری موجب سلطه و سیطره غیر مسلمانان داخل یا خارجی بر مسلمین گردد خلاف آیه شریفه است و جایزنیست، اما در صورتی که ماهیت سازمان واگذار شده یا کیفیت قرارداد به گونه‌ای باشد که چنین سلطه‌ای را موجبنشود بدون اشکال است.{J

چرا دولت جمهوری اسلامی برای اجرای حکم سلمان رشدی اقدام نمی کند؟

پرسش

چرا دولت جمهوری اسلامی برای اجرای حکم سلمان رشدی اقدام نمی کند؟

پاسخ

سلمان رشدی نه داخل ایران است، تا دولت در مورد اواقدام کند و نه طبق قراردادهای بین‌المللی می‌تواند او راتوسط پلیس بین الملل دستگیر و به ایران آورد. فتوای حضرت امام حکمی شرعی و الزامی برای هر فرد مسلمان استو در این زمینه اقدام دولتی ممکن نیست. به عبارت دیگر مقامات بلند پایه سیاسی کشور نیز هر اقدامی در این زمینهانجام دهند، از جهت انجام تکلیف شرعی فردی است نه اقدام دولتی.

مقاوله نامه؟ حضانت فرزند؟

پرسش

مقاوله نامه؟ حضانت فرزند؟

پاسخ

مقاوله نامه «Convention» نوعی از معاهدات بین المللی است که معمولا برای اسنادی که جنبه رسمی و چند جانبه دارند به کار می رود، همچنین معاهدات چند جانبه که توسط ارکان سازمان های بین المللی مانند کنفرانس سازمان بین المللی کار و مجمع سازمان هواپیمایی کشوری بین المللی به تصویب می رسد مقاوله نامه می گویند. معاهدات چند جانبه معروف به قانونی «Law-making» نیز عنوان مقاوله نامه دارند. مانند مقاوله نامه های مصوب کنفرانس های اول و دوم لاهه (۱۹۰۷-۱۸۹۹)، مقاوله نامه های دین درباره حقوق معاهدات (۱۹۶۹ و حقوق کنسولی و حقوق دیپلماتیک (۱۹۶۳-۱۹۶۱) و مقاوله نامه حقوق دریاها مورخ ۱۹۸۲. حضانت نهبای؟؟؟؟ سرپرستی و نگهداری اطفال است که بر پدر و مادر هم حق و هم تکلیف می باشد. و حضانت از نظر حقوقی برابر مواد ۱۱۶۸ تا ۱۱۷۸ قانون مدنی بشرح ذیل می باشد. (ماده ۱۱۶۹) برای نگاهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت و اولویت خواهد داشت. پس از انقضاء این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث «دختر» که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود. که طبق قانون اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست، مبتلا به جنون شود یا بدیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود و نیز با فوت یکی از ابوین حضانت طفل با آنکه زنده است خواهد بود. و طبق ماده ۱۱۷۲ قانون مدنی هیچیک از ابوین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل بعهده آنهاست از نگهداری او امتناع کنند در صورت امتناع یکی از ابوین حاکم باید بتقاضای دیگری یا تقاضای قیم یا یکی از اقربا و یا به تقاضای مدعی العموم «که دادستانها و یا رئیس دادگستری هر شهر» باشند، نگهداری و حضانت طفل را به هر یک از ابوین که حضانت بعهده اوست الزام می کند. در صورتیکه الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت با خرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد بخرج مادر تأمین می شود. برابر قوانین حقوقی هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضائی هر تصمیمی را که برای

حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند. لذا موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است. ۱. اعتیاد زیان آور به الکل، مواد مخدر و قمار ۲. اشتهار به فساد اخلاقی و فحشا ۳. ابتلا به بیماریهای روانی با تشخیص پزشکی قانونی ۴. سوء استفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضداخلاقی مانند فساد و فحشاء، تکدی گری و قاچاق، تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف. و از نظر شرعی نیز بنا بر نظر اکثریت فقهاء، حضانت و سرپرستی طفل در مدت شیرخوارگی یعنی تا دو سال با مادر است چه او را شیر بدهد یا نه و چه دختر باشد یا پسر و پدر در این مدت حق گرفتن او را ندارد. اما پس از دو سال اگر طفل پسر باشد پدر برای حضانت احق و سزاوارتر است و اگر دختر باشد تا هفت‌سالگی مادر احق به حضانت اوست، حتی اگر زن را طلاق داده باشند تا شوهر نکرده حق سرپرستی او محفوظ است ، (جامع‌المسائل آیت‌الله فاضل، ج ۲، ص ۴۳۸ – تحریرالوسیله امام خمینی، ج ۳، ص ۵۵۶). حضانت و نگهداری پسر بچه تا دو سال و دختر بچه تا هفت سال با مادر است و بعد آنها را باید به پدر تحویل دهد ، (مجمع‌المسائل آیت‌الله گلپایگانی، ج ۳، س ۱۰۴۵). تا دو سال پسر یا دختر تمام نشده پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند زیرا نگهداری بچه (در این مدت) حق مشترک پدر و مادر است و احوط و اولی آن است که بچه را تا هفت سال از مادرش جدا نکند ، (توضیح‌المسائل آیت‌الله سیستانی، س ۲۴۱۷). حق سرپرستی طفل پسر باشد یا دختر، بنا بر اظهر تا دو سال برای مادر است اما بعد از دو سال تا هفت سال پدر هم حق سرپرستی دارد و در این پنج سال احوط آن است که حق سرپرستی پسر با پدر و دختر با مادر است ولی بعد از هفت سال حق سرپرستی، فقط از آن پدر است ، (توضیح‌المسائل آیت‌الله بهجت، مسأله ۱۹۸۴).

www.noorfatemah.org